



فقه جامع بانوان

شیخ کامل محمد محمد عویضه
مترجم: عبدالله عبدالهی

فقه جامع بانوان

از دیدگاه مذاهب اهل سنّت

تألیف:

شیخ کامل محمد محمد عویضه

ترجمه:

عبدالله عبداللهی



نشر احسان



عویضه، کامل محمد محمد .
الجامع فی فقه النساء. فارسی
فقه جامع بانوان از دیدگاه مذاهب اهل سنت/ مولف کامل محمد محمد
عویضه؛ مترجم عبدالله عبداللهی.-- تهران: احسان، ۱۳۹۰
۶۴۸ ص.ISBN: 978-964-356-577-0
چاپ دوم - ۱۳۹۰.
موضوع: زنان-- وضع حقوقی و قوانین (فقه).
موضوع: فقه اهل سنت - فتواهای اهل سنت.
شناسه افزوده: عبداللهی، عبدالله، -۱۳۳۸، مترجم.
رده‌بندی کنگره ۱۳۹۰ ۲۰۴۱ج۹ع/BP۱۸۹
رده‌بندی دیویی ۲۹۷/۳۶
شماره کتابشناسی ملی۴۴۷۵۵-۸۵م

فقه جامع بانوان

✦مؤلف: شیخ کامل محمد محمد عویضه
✦مترجم: عبدالله عبداللهی
✦ناشر: نشر احسان
✦چاپخانه: مهارت
✦تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
✦



✦شا ۹



فروشگاه :
تهران ،خ انقلاب ، روبروی دانشگاه،
مجتمع فروزنده ، شماره ۴۰۶
تلفن : ۶۶۹۵۴۴۰۴

فهرست مطالب

مقدمهٔ مترجم

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

سپاس بیکران خداوندی راست که نعمت دین را بر ما ارزانی داد و مدال ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ....[1]﴾ را بر گردن جویندگان آن آیین تابناک آویخته و پویندگان آن راه و روش مبارک را به زیور زیبندهٔ تقوا آراسته است. درود بی‌انتها بر آن یگانه امام و هادی بشریّت محمد مصطفی باد که برانگیخته‌شدن خود را متمّم مکارم اخلاق اعلام نموده و راه بازگرداندن شخصیّت به تاراج رفتهٔ بشریت را به فرزندان آدم نشان داده و تا واپسین نفس‌های گرانقدر خود، انسان و انسانیت را بر آن ندا زده است و هم‌چنین بر اهل بیت و یاران و پیروان صدیق ایشان باد که تا آخرین لحظات زندگی، با بذل جان و مال و هستی خود بر آن راه استوار ماندند و دمی نیاسودند و به آن آرمان والا و آن هدف بلند و بالا هر چه بیشتر اعتلا بخشیدند و وفادارانه در میدان دعوت با بیّنات و کارزار، برای بسط و گسترش فکر و فرهنگ دین کوشیدند و با سرانجام نیک و حسن ختام به حیات خود پایان بخشیده و توأم با عزّت و کرامت به مهمانی خداوند متعال شتافته و در بستر خاک به انتظار وعده‌ی! ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لاَ يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَلاَ فَسَاداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[2] آرمیدند.

اما بعد کتاب حاضر یکی از کتاب‌های فقهی است که بیشتر به احکام متعلق به بانوان پرداخته و در هر باب و بحثی، مذاهب و فتاوای أئمه را پیرامون آن آورده و مسایل و مشاکل خواهران مسلمان را به صورت کافی و وافی پاسخ می‌دهد، به همین دلیل اینجانب بنا بر پیشنهاد استاد عبدالرحمن یعقوبی مدیر محترم مؤسسه نشر احسان، آن را از عربی به فارسی برگرداندم، و باید گفت: حقیر بعد از ترجمه‌ی مقدمهٔ مؤلف به علّت

۱ـ آل عمران: ۱۱۰.

۲ـ قصص: ۸۳.

وجود روایات و فتاوای گوناگون فقهی، مقداری با شک و تردید مواجه شدم و با قلبی مردّد آن شب را گذراندم ولی بعد از ادای نماز جماعت صبح ـ که جمعه بود ـ در خواب به محضر مبارک حضرت رسول اکرم ﷺ شرفیاب شدم، که این خواب مبارک را به فال نیک گرفته و با استعانت از ذات الهی شروع به ترجمهٔ آن نمودم.

لازم به ذکر است در بسیاری از موارد به خاطر رعایت اختصار و درک و فهم درست مطالب کتاب، از ترجمهٔ عبارات تکراری و اصطلاحات محدّثین و احیاناً تجزیه و تحلیل نحوی کلمات خودداری کرده‌ام. معترفم که نتوانسته‌ام تمام مندرجات کتاب را چنان که سزاوار است ترجمه و تبیین نمایم، لذا از خوانندهٔ محترم تقاضامندم با دیدهٔ اغماض بدان بنگرد و اینجانب را از دعای خیر بهره‌مند فرماید.

عبدالله عبداللهی ـ سردشت

پیشگفتار مؤلف

ستایش شایستهٔ خدایی است که انسان را از یک تن و همسر وی را از نوع او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری آفرید و پراکنده فرمود. و درود و سلام بر سرور ما محمد باد که بهر رحمت برای بشریت برانگیخته شده است. و رضوان خدا بر اصحاب و پیروان راستین و درستکار و نیک‌کردار او باد.

بی‌گمان آیین اسلام نور حق را برای تمام بشریت به ارمغان آورد و بدان وسیله آتش جهالت ایشان را فرو نشاند و بعد از شکست و ناتوانی و رنجوری پیروز شدند و نیرو گرفتند و به عافیت رسیدند.

مسلمانان این مسیر را در حال توان و ناتوانی ادامه دادند... وکسانی در این مسیر با مشکلات روبرو شده و فراز و نشیب‌هایی ایشان را گاه گاه از آن مسیر بازداشته است، اما موحدین و مخلصان راستین خداوند متعال بر آن مسیر استوار و با قامتی راست و همتی راسخ باقی ماندند.

در عصر حاضر منادیان دروغینی پیدا شده که ندای آزادی زن را سر داده و می‌خواهند کرامت و شخصیت زن را پایمال نمایند، و شعارهای فریبندهٔ آنها که راه عفّت زن را گم کرده و نمی‌شناسند و اغلب آنان خود به گریبان مشکلات خانوادگی و عقده‌های درونی دست می‌زنند و در ورای این شعارها اهداف دیگری دنبال می‌کنند، این شعارها و تبلیغات آنان مرا بر آن داشت کتابی پیرامون احکام ویژهٔ بانوان به رشتهٔ تحریر درآورم و بدیهی است تفاوت میان ما و آن منادیان دروغین، کتاب خدا و سنت رسول‌الله و اقوال پیشوایان بزرگ و عقل سلیم و منطق و وجدان است.

شکی در این نیست که در زمان کنونی، زن از نقش بسزایی برخوردار است، به ویژه در میان آن منادیان دروغین و فریبکار و میان مردان و زنان تنبل و بی‌کار.

تنها راه رسیدن به حقیقت، فراگیری علم و بدست‌آوردن یک منهج عام و مسلک منطقی است. در حقیقت گفت‌وگو و مذاکره با زن مسلمان نیازی شدید به آن دارد که مطابق با احساس و شعور درونی او باشد و در ژرفای دل‌ها و عقول او جای گیرد. این امر می‌طلبد که فهم دقیق و درست از زن و منش‌های او داشته باشیم.

این کتاب «**الجامع فی فقه النساء**» آنچه را که بر زن مسلمان واجب است از لحاظ فراگیری امور گوناگون دینی دربرگرفته است که آن را به شیوه‌ای سهل و ساده و با عباراتی واضح و روشن به خواهر مسلمان تقدیم می‌دارم که در آن، احکام زن و قواعد شرعی و احکام اسلامی مناسب با آن را بیان نموده‌ام.

از خداوند منان می‌خواهم که این کتاب را مایه خیر و نفع قرار دهد و آن را خالص برای ذات اقدسش گرداند، و از والدینم درگذرد و به آنان رحم نماید، همانا اوست پذیرنده و درود خدا بر سرور ما محمد و آل و اصحابش باد.

کامل محمد محمد عویضه ـ مصر: المنصوره

طهارت

۱ـ تعریف آن:

جمهور اهل لغت گویند: وُضوء و طُهور با ضم اول هر دو کلمه، عبارت از عملی است که وضو نامیده می‌شود، و وَضوء و طَهور با فتح اول هر دو کلمه، عبارت از آبی است که برای وضو و پاکیزگی انجام می‌گیرد. وضو و طهارت است، و اصل واژهٔ وضوء از وضاءت گرفته شده که به معنی زیبایی و نظافت است. وضو برای نماز از آن جهت وضو نامیده می‌شود چون شخص وضوگیرنده را نظیف و زیبا می‌نماید. طهارت نیز در اصل پاکیزگی و خود تمیز نگه‌داشتن است. لفظ غَسل با فتح غین عبارت از آبی است که وسیله غسل است ولی با ضم و فتح غین، به کاری گفته می‌شود که برای غسل انجام می‌گیرد.

۲ـ حکم طهارت:

پاکیزگی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دین اسلام بوده و مراد از آن نظافت و پاکیزگی زن مسلمان از حیث ظاهر و باطن است، و زن مسلمان را به پاک‌نمودن قلب از شرک و کینه و عداوت فرا می‌خواند، خدای متعال می‌فرماید:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ (شعراء: ۸۸)

«قیامت روزی است که سامان و فرزندان نفعی نرسانند مگر آن کس که با دلی پاکیزه از شرک به محضر خدا آید.»

می‌فرماید:

﴿وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (اسراء: ۵۳)

«ای محمد بندگان مرا بگوی که یکدیگر را سخن نیکو گویند....»

همچنین زن مسلمان را به پاک نگه‌داشتن اعضایش از معاصی فرامی‌خواند و می‌فرماید:

﴿.. إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً﴾ (اسراء: ۳۶)

بی‌گمان گوش و چشم و دل همه مورد پرس‌وجوی از آن قرار می‌گیرد.

چنانچه بر خواهر مسلمان واجب می‌گرداند قبل از این که داخل نماز شود تن و جامه و جای نماز را از نجاسات ظاهری پاک نماید، تا بدان وسیله اشاره‌ای به پاکیزگی قلبی و دوام بر آن باشد.

ابوهریره‌رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمود: «لا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلاَةَ اَحَدِكُمْ إِذَا أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ»[1] *خداوند نماز هیچ کدام از شما را بدون وضوء نمی‌پذیرد.*

ابو مالک اشعری‌رضی الله عنه از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمود: «الطُّهُورُ شَطْرُ الْإِيمَانِ وَ الْحَمْدُلِلَّهِ تَمْلأُ الْمِيزَانَ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُلِلَّهِ تَمْلَآنِ أَوْتَمْلأُ مَا بَيْنَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ الصَّلٰوةُ نُورٌ وَالصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ وَ الصَّبْرُ ضِيَاءٌ وَ الْقُرْآنُ حُجَّةٌ لَکَ أَوْعَلَيْكَ، كُلُّ النَّاسِ يَغْدُو فَبَائِعٌ نَفْسَهُ فَمُعْتِقُهَا اَوْمُوبِقُهَا»[2]

پاکیزگی نصف ایمان است و گفتن الحمدلله ترازوی حسنات را لب‌ریز می‌نماید و گفتن سبحان‌الله والحمدلله با هم، مابین آسمان‌ها و زمین را پر خواهد کرد، و نماز نور است، و صدقه نشانهٔ ایمان است. و صبر روشنایی است و قرآن دلیلی است به نفع تو یا بر علیه تو، هر انسانی در آغاز روز، فروشندهٔ نفس خویش است که نتیجهٔ این معامله یا منجر به آزادکردن نفس می‌شود و یا هلاک‌نمودن آن.

این حدیثی است بسیار عظیم و اصلی است از اصول اسلام که شامل قواعد مهم اسلام می‌گردد. کلمهٔ شطر به معنی نصف است، و بنا بر قولی: ثواب نظافت آن قدر زیاد می‌شود تا به درجهٔ ثواب نصف ایمان می‌رسد. بنا به قولی دیگر: چنان که ایمان‌آوردن گناهان گذشته را محو می‌نماید، وضوگرفتن نیز چنان است، چون وضو بدون ایمان صحت ندارد، زیرا صحت آن بستگی به ایمان دارد لذا وضو شطر ایمان است. بنا به قولی دیگر مراد از ایمان در این حدیث، نماز است چنان چه در قرآن می‌فرماید:

﴿وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾ (بقره: ۱۴۳)

«و خداوند هرگز اجر نماز شما را ضایع نخواهد کرد.»

طهارت شرط صحت نماز است بنابراین طهارت شطر (نصف) ایمان است، و لازم نیست که لفظ شطر نصف حقیقی باشد. این قول از سایر اقوال به صواب نزدیک‌تر است.

۱- روایت از امام بخاری.

۲- روایت از امام مسلم.

احتمال دارد به معنای تصدیق قلبی و فرمانبرداری ظاهری باشد که هم تصدیق قلبی و هم فرمانبرداری ظاهری دو بخش ایمان را تشکیل می‌دهند، و طهارت شرط درست‌بودن نماز است بنابراین، طهارت عبارت از فرمانبرداری ظاهری است. خدای متعال داناتر است.

عبدالله بن عمر گوید: شنیدم از رسول خدا که می‌فرمود:
«لَا تُقْبَلُ صَلَاةٌ بِغَيْرِ طُهُورٍ وَ لَا صَدَقَةٌ مِنْ غُلُول»(۱)

نماز بدون وضو و طهارت و صدقه توأم با خیانت پذیرفته نیست.

این حدیث نصّی است بر وجوب طهارت برای نماز. اجماع بر این است که طهارت شرط صحت نماز بوده و داشتن وضو برای هر نمازی فرض است به دلیل قول خدای که می‌فرماید:

﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ...﴾(۲)

«هرگاه برای نماز بپا خاستید...»

ای خواهر مسلمانم بدانید که تجدید وضو برای هر نمازی مستحّب است.

اجماع امت بر این است نماز بدون طهارت ـ به وسیلهٔ آب یا خاک ـ حرام است، و در رابطه با این موضوع تفاوتی میان نماز واجب و سنت و سجده‌های تلاوت و شکر و نماز جنازه نبوده و برای هر کدام داشتن وضو یا تیمم واجب است.

خواهر مسلمانم اگر بدون عذر شرعی و از روی عمد نماز را بدون طهارت بخوانی گناهکار هستی. جمهور علمای اسلام بر این رأی اتفاق دارند. از ابو حنیفه رحمه‌الله نقل است: کسی که عمداً وضو نگیرد و نماز بخواند کافر است. چون نشانهٔ به بازی‌گرفتن این فریضهٔ دینی است، ولی دلیل ما بدون وضو بر کافرنبودن او و فقط گناهکاری‌بودن این است که کفر به اعتقاد درونی بستگی دارد نه اعمال ظاهری، و چنین نمازگزاری اگر دارای اعتقادی صحیح باشد کافر محسوب نمی‌شود بلکه تنها عاصی است. البته این در حالتی است که شخص بی‌وضو معذور نباشد. اما در صورت وجود عذر از قبیل این که آب یا خاک خالص در دسترس نباشد چهار قول از امام شافعی روایت شده است که هر کدام از این اقوال مذهب یکی از علماء می‌باشد:

یکم: واجب است با این حال نماز بخواند و هرگاه امکان طهارت یافت واجب است آن را اعاده نماید.

۱ـ روایت از امام مسلم.
۲ـ مائده: ۶.

دوّم: حرام است نماز بخواند و در وقت امکان طهارت قضای آن واجب است.

سوّم: در چنین حالی خواندن نماز مستحب است ولی در وقت امکان طهارت قضای واجب است.

چهارم: واجب است آن را بخواند و قضای آن واجب نیست.

خداوند سبحان نماز بندگان خود (زن یا مرد) را بدون وضو نمی‌پذیرد، چون وضو اصل و اساس نماز است چنانچه رسول خداﷺ به ما خبر داده و فرموده:

«لا تُقْبَلُ صَلَاةٌ بِغَيْرِ طُهُورٍ»

نماز بدون طهارت پذیرفته نیست.

۳ـ بیان طهارت:

(أ) طهارت ظاهری:

طهارت ظاهری عبارت است از: طهارت از نجاسات، و طهارت از حدث.

طهارت از نجاسات با از بین بردن نجاسات از بدن و لباس و محل نماز به وسیله آب پاک‌کننده صورت می‌گیرد.

طهارت از حدث عبارت از وضو و غسل و تیمم است و انشاءالله در مبحث اقسام آب هر کدام را جداگانه توضیح خواهم داد.

(ب) طهارت باطنی:

طهارت باطنی عبارت از پاکیزه‌کردن نفس از آثار گناه و معصیت است که با توبهٔ صادق و خالص از همهٔ معاصی بدست می‌آید، هم‌چنین عبارت از پاک‌گرداندن قلب از آلودگی‌های شرک، شک، حسد، کینه، فریب، تکبر، عجب، ریاء و سمعه می‌باشد و این آلودگی‌ها به وسیلهٔ اخلاص، یقین، حب خیر و علم، بردباری، صداقت، تواضع توأم با ارادهٔ خالص برای خدای متعال و نیت خیر و کردار نیک حاصل می‌شود.

توبه عبارت از بازگشت به سوی خدایﷻ و تصمیم قطعی بر عدم بازگشت به سوی معاصی درآینده است. خدای متعال توبهٔ زن یا مرد را به هنگام بازگشت و انابه به درگاه او می‌پذیرد.

گناهان بر دو قسمند: قسمی میان شما و خدا است و توبه از چنین گناهانی به وسیلهٔ استغفار تحقق می‌یابد و استغفار با پشیمانی از گذشته و تصمیم بر عدم بازگشت به گناه اعتبار دارد.

قسمی نیز میان شما و بندگان است. توبه از این گونه گناه با بدست آوردن رضایت قلبی آن کس که در حق وی ستم کرده‌ای بدست می‌آید، و خداوند در این صورت همه گناهان را می‌بخشد. یکی از علماء گفته است: پذیرش توبه در چهار امر شناخته می‌شود: یکم زن یا مرد مسلمان زبان خود را از غیبت و دروغ نگه دارد. دوّم در قلب خود نسبت به احدی حسادت و عداوت نداشته باشد. سوّم از هم‌نشینی با دوستان ناباب اجتناب نماید، چهارم خود را آمادهٔ مرگ ساخته و از گناهان گذشته پشیمان شده و استغفار نماید و درطاعت پروردگارش جدّی و کوشا باشد.

دوری‌گزیدن از دوستان ناباب و بدکردار وگوش‌ندادن و بی‌اعتنایی به ایشان، یک رکن اصیل است، زیرا با دوری‌جستن از آنها نظافت و پاکیزگی نفس شما تحقق می‌یابد، وگوش ندادن به آنها پایهٔ تحقق توبهٔ فکر می‌گردد. توبهٔ فکر یک اصل مهمی است و دوری کردن از افکار شیطانی که بر آن تداوم داشته‌ای آزادیی را برایت به ارمغان می‌آورد که رسول خدا ﷺ آورده است. و به وسیلهٔ توبه انسان اعم از زن یا مرد از قید و بندهای مخلوقات رهایی می‌یابد چون در این حالت انسان خداوند را مراقب و مواظب اعمال خود می‌داند.

٤ـ اقسام آب‌ها:

طهارت با دو چیز انجام می‌گیرد: اول آب خالص، دوّم خاک خشک و پاک.

۱ـ آب خالص یا مطلق به آبی گفته می‌شود که در ذات خود پاک بوده و غیر خود را نیز پاکیزه نماید و بر حالت اصلی خود باقی‌مانده و هیچ چیز دیگری با آن مخلوط نشده باشد، و این آب بر چند نوع است:

(أ) آب دریا:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است: که مردی از رسول خدا ﷺ پرسید:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَرْكَبُ وَ نَحْمِلُ مَعَنَا الْقَلِيلَ مِنَ الْمَاءِ فَإِنْ تَوَضَّأْنَا بِهِ عَطَشْنَا أَفَنَتَوَضَّوُء بِمَاءِ الْبَحْرِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هُوَالطَّهُورُ مَاؤُهُ، الْحِلُّ مَيْتَتُهُ»

ما در دریا سوار کشتی می‌شویم و کمی آب آشامیدنی با خود حمل می‌کنیم اگر با آن وضو بگیریم دچار تشنگی می‌شویم، آیا می‌توانیم با آب دریا وضو بگیریم؟ در جواب فرمود: آب دریا پاک‌کننده است و مردار آن حلال است.(۱)

۱ـ به روایت از پنج محدث.

(ب) آب باران و برف و تگرگ:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ﴾ (انفال: ۱۱)

«و خداوند از آسمان آبی بر شما نازل می‌کند تا بدان وسیله شما را پاکیزه گرداند.»

همچنین می‌فرماید:

﴿وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوراً﴾ (فرقان: ۲۸)

«و از آسمان بر شما آبی پاک‌کننده نازل نمودیم.»

در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگاه برای نماز نیت می‌کرد قبل از خواندن فاتحه اندکی مکث می‌کرد، عرض کردم پدر و مادرم به فدایت به من خبر دهید مابین تکبیر و خواندن فاتحه چه می‌گویی؟ گفت: «**أَللّهُمَّ بَاعِدْبَيْنِي وَ بَيْنَ خَطَايَای كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، أَللّهُمَّ نَقِّنِي مِنْ خَطَايَای كَمَا يُنَقُّ الثَّوبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، أَللّهُمَّ اغْسِلْنِي مِنْ خَطَايَای بِالثَّلْجِ وَ الْمَاءِ الْبَرَدِ**»

خداوندا به اندازه دوری میان مشرق و مغرب گناهانم را از من دور کن، خداوندا مرا از گناهانم چنان پاک گردان که لباس سفید از چرک پاک می‌گردد، خداوندا گناهان مرا به وسیلهٔ برف و آب و تگرگ بشویید.[1]

آب شور دریا و آب چشمه‌ها و رودها نیز همان حکم را دارد.

(ج) آب زمزم:

از علی رضی الله عنه روایت شده که: رسول خدا صلی الله علیه وسلم یک سطل آب زمزم خواست و آوردند، از آن نوشید و وضو گرفت.[2]

(د) آبی که به سبب ماندن زیاد در جایی یا به سبب سرچشمه‌ای که از آن روان است، یا به سبب مخالطت با چیزهایی که غالباً از آن جدا نمی‌شوند مانند جلبک و برگ درختان و گرد و غباری که بر سطح آن ظاهر می‌شود، تغییر کند این آب به‌اتفاق علماء پاک‌کننده است.

۱ـ به روایت از جماعت به جز ترمذی.

۲ـ روایت امام احمد.

۲ـ خاک خشک و پاک:

عبارت از خاک یا ماسه یا شن و گرد و غباری است که بر روی زمین قرار دارد. بدین دلیل که رسول خدا ﷺ فرموده است: «جُعِلَتْ لِیَ الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً»[۱]

زمین برای من، مسجد و وسیلهٔ پاک‌کنندگی قرار داده شده است.

خاک پاک در صورت نبود آب یا عدم استطاعت استفاده از آن به سبب مریضی یا غیره، پاک‌کننده است، به دلیل قول خدای ﷻ که می‌فرماید:

﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً﴾[۲]

«اگر آب نیافتید با خاک تمیز تیمم کنید.»

به دلیل فرمودهٔ رسول خدا ﷺ: «إِنَّ الصَّعِيدَ الطَّيِّبَ طَهُورَ الْمُسْلِمِ وَ إِنْ لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ عَشْرَ سِنِينَ، فَإِذا وَجَدَ الْمَاءَ فَلْيُمُسَّهُ بَشَرَتُه» **(روایت ترمذی)**

خاک پاک وسیله پاکیزگی مسلمان است اگرچه ده سال هم آب نیابد و هرگاه آب یافت آن را برای [شستن] بدنش بکار گیرد. و به دلیل تأیید رسول خدا ﷺ تیممی را که عمرو بن عاص بر اثر جنابت در یک شب بسیار سرد انجام داده و در حالی که از غسل با آب بر خود بیمناک بود. **(روایت از امام بخاری)**

۳ـ حکم آبی که چیزهای پاک با آن درآمیخته‌اند:

مانند صابون، زعفران، آرد و چیزهای پاک دیگری که غالباً از آن جدا می‌گردند، چنین آبی تا زمانی که می‌توان بر آن اسم آب مطلق گذاشت پاک‌کننده است. در غیر این صورت ـ یعنی اگر نتوان بر آن اسم آب مطلق گذاشت ـ در ذات خود پاک اما پاک‌کننده نیست و نمی‌توان برای وضو و غسل و غیره از آن استفاده کرد.

از ام‌عطیه روایت شده و می‌گوید: هنگامی که دختر رسول خدا ﷺ وفات یافت رسول خدا ﷺ به نزد ما آمد و فرمود: «سه مرتبه یا پنج مرتبه یا بیشتر از آن او را غسل دهید اگر لازم دانستید با آب و سدر بشویید و در مرتبهٔ آخر کافور، یا کمی از کافور در غسل او بکار برید و هر وقت غسل را تمام کردید مرا خبر کنید، وقتی غسل را تمام کردیم به او خبر دادیم و او لُنگ خود را به ما داد و فرمود به تن وی بپیچید.[۳]

میت با همان چیزی غسل داده می‌شود که زنده بدان غسل می‌کند. امام احمد و نسائی و ابن خزیمه از ام هانئ نقل کرده‌اند که: رسول خدا ﷺ با یکی از همسرانش به

۱ـ صحیحینی. ۲ـ نساء: ۴۳.

۳ـ به روایت از جماعت.

نام میمونه از آب یک ظرف که اثر خمیر نان بر آن نمایان بود، غسل کرد. از دو حدیث فوق به این نتیجه می‌رسیم: اگر آب بر حالت مطلق آب باقی‌مانده باشد و صابون و کافور و یا خمیر و دیگر اشیاء پاک آن را از آب مطلق‌بودن سلب نکرده باشد چنین آبی پاک و پاک‌کننده است.

۴ـ حکم آب زیاد که بر اثر ماندن مدتی در یک جا، رنگش تغییر کرده باشد:

هرگاه آب بر اثر ماندن زیاد در محل خود تغییر یافت به اتفاق علماء چنین آبی پاک و پاک‌کننده است. ولی رودی که جاری است اگر معلوم شود بر اثر برخورد با نجاست تغییر پیدا کرده، نجس است. اما اگر بر اثر اختلاط با مواد پاک و ناپاک تغییر یافته و در وسیلهٔ تغییر آن شک داشتید به مجرد شک نمی‌توان حکم به نجاست آن داد.

غالباً رودهای بزرگ به وسیله کانال‌هاي به هم پیوستهٔ زیرزمینی که بر آن می‌ریزد تغییر پیدا نمی‌کنند ولی اگر روشن شد که به وسیله نجاست، تغییر پیداکرده نجس است، و اگر به وسیلهٔ مواد غیر نجس تغییر پیدا کرد دربارهٔ پاک‌بودن آن همان دو قول مشهور وجود دارد که به آن اشاره شده است... خدا داناتر است.

۵ـ حکم آب مستعمل:

آب مستعمل آبی است که از اعضاء شخص وضوگیرنده یا غسل‌کننده جدا می‌شود. ای خواهر یکتاپرستم بدان که حکم این آب مانند حکم آب مطلق است و دلیلی بر خروج آن از پاک‌کنندگی وجود ندارد.

ربیع بن معوذ در توصیف وضوی رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که: «و با باقی‌ماندهٔ آب وضو، که در دست داشت سرش را مسح کرد»

(به روایت از احمد و ابوداود)

از ابوهویره رضی الله عنه روایت شده است که: «رسول خدا ﷺ در یکی از کوچه‌های مدینه با او روبرو شد در حالی که او جنب بود لذا از رسول خدا ﷺ دور شد سپس رفت و غسل کرد و آنگاه آمد. فرمود: کجا بودی ای ابوهریره؟ عرض کرد: جنب بودم و به همین خاطر نمی‌خواستم با این حالت همنشین تو باشم. پیامبر فرمود: سبحان‌الله مؤمن نجس نمی‌شود.» **به روایت از جماعت**

خواهر مسلمان! این حدیث دلیل بر این است که زن یا مرد با جنابت نجس نمی‌گردد. لذا قراردادن آبی که با بدن شخص بی‌وضو تماس پیداکرده در ردیف آب‌های غیرپاک‌کننده غیرموجه است چون نهایت آن است که دو پاک با هم تماس پیداکرده‌اند و

چنین تماسی هم تأثیری ندارد. ابن منذر گوید: از علی و ابن عمر و ابی امامه و عطاء و حسن و مکحول و نخعی روایت شده که دربارهٔ کسی که مسح را فراموش کرده گفته‌اند: اگر ریشش‌تر باشد مسح سرش با آن کفایت می‌کند. منذری گوید: این گفته ایشان دلیل بر این است که: آب مستعمل پاک‌کننده است، و این مذهب یکی از روایات امام مالک و شافعی است و ابن حزم این مذهب را به سفیان ثوری و ابوثور و جمیع اهل ظاهر نسبت داده است.

از حذیفه‌بن یمان روایت شده که رسول خداﷺ با او روبرو شد در حالی که جنب بود، لذا از ایشان کناره‌گیری کرد و رفت و غسل کرد و سپس آمد و عرض کرد: من جنب بودم، فرمود: «بی‌گمان مسلمان نجس نمی‌گردد».

به روایت جماعت از حدیث ابی‌هریرة

به نزد جمهور علماء اعضای فرد مسلمان پاکیزه است، چون به دوری‌گزیدن از پلیدی‌ها خوی گرفته است بر خلاف فرد مشرک زیرا انسان مشرک از پلیدی‌ها دوری نمی‌گزینند و دلیل آن آیهٔ: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ (توبه: ۲۸) است یعنی به تحقیق مشرکان نجسند.

خواهر مسلمانم بعضی از این آیه استنباط کرده‌اند که مشرکان در اعتقاد نجس هستند و دلیل آنان بر صحّت این تأویل این است که: خدای متعال ازدواج با زنان اهل کتاب را مباح کرده و معلوم است آن کس که با آنها مجامعت می‌کند نمی‌تواند از عرق بدن آنها اجتناب نماید، و با این حال همان چیزی بر شوهر او واجب می‌شود که بر شوهر زن مسلمان واجب گردیده است.

۶ـ حکم آبی که نجاست با آن مخلوط شده است:

چنین آبی دارای دو حالت است:

یکم: اگر بر اثر نجاست رنگ و طعم و بوی آن تغییر پیدا کرد اجماعاً پاکیزگی به وسیلهٔ آن جایز نیست.

دوّم: اگر آب بر حالت اصلی خود باقی بماند و هیچ کدام از اوصاف سه‌گانهٔ آن تغییر پیدا نکند پاکیزگی به وسیلهٔ آن اشکال ندارد.

دلیل آن حدیثی است که ابوهریرهؓ روایت کرده که یکی از اعراب بادیه‌نشین در مسجد بلند شد و ادرار کرد، بر اثر این کار مردم بلند شدند تا او را از این کار بازداشته و تنبیه نمایند، رسول خداﷺ فرمود: «با او کاری نداشته باشید، کافی است یک سطل

آب بر محل آن بریزید چون شما برای ایجاد دشواری و سخت‌گیری برانگیخته نشده‌اید بلکه رسالت شما تسهیل در امور است و بس» به روایت از جماعت غیر از مسلم.

ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند که: عرض شد یا رسول‌الله آیا ما می‌توانیم از چاه بُضاعة وضو بگیریم؟ رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «آب پاک‌کننده است و هیچ چیزی آن را نجس نمی‌کند.» **(روایت از احمد و شافعی و ابوداود و نسائی و ترمذی)**

۷- حکم آبی که قلتین باشد:

در مورد حدیث عبدالله‌بن عمر رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده: «هرگاه آب به دو کُر برسد نجس نمی‌شود. باید گفت: این حدیث از حیث متن و سند مضطرب است.

ابن عبدالبر در مقدمه گفته: مذهب شافعی دربارهٔ حدیث قلتیَن از جهت نظر ضعیف و از ناحیه اثر غیر ثابت است.

شافعی رحمه الله آبی را که به سبب افتادن نجاست در آن مادامی که تغییر نکند نجس نمی‌شود قلتیَن تخمین زده که عبارت از پنج مشک آب است.

اصحاب شافعی آن را به پانصد رطل تفسیر کرده‌اند.

علمای حنفیه آن را به برکه آبی تخمین زده‌اند که با تحریک گوشه‌ای از آن گوشه دیگر آن حرکت نکند، یا این که ده متر در ده متر باشد. کسانی که به قلتیَن عمل نمی‌کنند مانند علمای مالکیه ناچارند برای تقدیر و تخمین آب زیاد به این دو نوع اندازه‌گیری روی آورند، یا بگویند این رخصت مختص به آب‌های بیابانی است که پشکل شترها در آن افتاده باشد.

۸- حکم آب‌های مجهول‌الحال:

رسول خدا صلی الله علیه و سلم شب هنگام برای سفری خارج شد بر مردی گذر کردند که بر کنار حوض آبی نشسته بود، عمر رضی الله عنه از او پرسید آیا امشب سگ‌ها از این آب خورده‌اند؟ رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «ای صاحب حوض به او خبر نده، این (عمر) می‌خواهد سخت‌گیری کند.» **(روایت از احمد و بیهقی)**

حکم آب‌ها و گل و لای کوچه و خیابان‌ها مادام که مجهول‌الحال باشند همین است، بنابراین اگر از این آب‌ها چیزی بر روی تو یا در محلی با آن برخورد کردی و پاک و ناپاک‌بودن آن را ندانستی، چنین آب و گل و لای پاک بوده و خداوند تو را مکلف نساخته از حقیقت آن جست‌وجو کنید.

نجاسات

بر فرد مسلمان واجب است از انواع نجاسات دوری گزینند و آن چه به بدن یا لباس و مسکن و غیره رسیده باشد بشوید. خداوند فرماید:

﴿و نیابك فَطَهِّر﴾ (مدثر: ۴)

«و لباس خود را پاکیزه نگه دار.»

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ (بقره: ۲۲۲)

«بی‌گمان خداوند توبه‌کاران و پاکان را دوست دارد.»

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «الطُّهُورُ شَطْرُ الْإِيمَانِ» (روایت از مسلم)

ترجمهٔ حدیث گذشت.

۱ـ سگ:

سگ یک حیوان نجس بوده و هر چیزی را آلوده سازد، باید هفت بار آن شسته شود و بار اول همراه با گل باشد. به دلیل حدیثی که عبدالله‌بن مغفل روایت می‌کند که: رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه سگ ظرفی را با زبان آلوده کرد هفت بار آن را بشویید و در بار هشتم با گل آن را پاک و سفید کنید.» (متفق علیه)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر وقت سگ از ظرف یکی از شما چیزی خورد آن ظرف را هفت بار بشویید.»

(روایت از مسلم و احمد و ابوداود و بیهقی)

محلی را که سگ با دهان و زبان آلوده کرده باید شست چون نجاست در دهان و لعاب سگ است ولی موی سگ بنا بر اظهر اقوال پاک است، و نجاست آن ثابت نگردیده

است. هر وقت سگ دهانش را داخل آب یا مایعی دیگر گذاشت باید آن ریخته شود و ظرف هفت بار شسته شده و یک بار آن همراه با گل باشد چنانچه در حدیث آوردیم. اما اگر به طعام جامد زبان بزند محل اصابت زبان و دور آن را کنده و دور بیندازد و از باقی‌مانده استفاده کند چون پاک است.

۲ـ خوک:

ای خواهر مسلمان بدان که خوک به کلی نجس است به دلیل قول خداوند که می‌فرماید:

﴿قُل لَا أَجِدُ فِیمَآ أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلَیٰ طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلاَّ أَنْ یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنْزِیرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ﴾ (انعام: ۱۴۵)

«بگو در آنچه به من وحی گردیده حرامی نمی‌بینم بر هیچ خورندهٔ غذا که آن را تناول نماید مگر این که مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک که پلید است، باشد.»

همچنین می‌فرماید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَالدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِیرِ﴾ (المائده: ۳)

«بر شما خوردن گوشت مردار و خون و گوشت خوک حرام گردیده است.»

ای خواهر مسلمانم بدان که به اتفاق اُمّت گوشت خوک پلید است ولی بنا بر اظهر اقوال علماء جایز است از موی آن برای تسبیح دستی و امثال آن استفاده شود.

۳ـ حکم مدفوع و ادرار حیوانات غیر مأکوله:

مدفوع و ادرار جانوری که گوشت آن خوردنی نیست مانند الاغ و قاطر شرعاً نجس است. به دلیل حدیث ابن مسعودؓ که می‌گوید: رسول خداﷺ برای قضای حاجت رفت، به من امر فرمود تا سه عدد سنگ برایش پیدا کنم دو عدد پیدا کردم و سوّمی پیدا نکرده و به جای آن مدفوع خشک شده حیوانی برایش آوردم، حضرت دو عدد سنگ را گرفت و مدفوع را دور انداخت و فرمود: «این نجس است».

(به روایت بخاری و ابن ماجه و ابن‌خزیمه)

اما وقتی که دوری‌کردن از آن دشوار باشد، از مقدار کم آن بخشوده می‌شود.

اما ادرار جانورانی که گوشت‌شان خورده نمی‌شود مانند قاتر و الاغ و اسب، که گاهی صحابهؓ در غزوات دچار آن می‌شدند، آن را از لباس و تن خود نمی‌شستند.

ولی ادرار و مدفوع جانورانی که حلال گوشت هستند پاک بوده و نصّی بر نجاست آن وجود ندارد. ابن تیمیه گوید: نجس‌بودن ادرار و مدفوع جانوران حلال گوشت مذهب هیچ کدام از اصحاب نیست بلکه قول به نجاست آن چیز تازه‌ای است و سابقه‌ای ندارد.

بنابراین هر چه از حیواناتی مانند شتر و گاو و بز و گوسفند و امثال اینها خارج شود پاک است و امر به شستن آن فقط برای نظافت است.

٤ـ حکم جانوران حلال گوشتی که نجاست می‌خورند که در اصطلاح شرع آن را (جلالة) گویند:

جلاله به حیوانی گفته می‌شود مانند شتر، گاو، گوسفند، مرغ، اردک و غیر آن از جانوران حلال گوشتی که نجاست انسان و غیره را بخورند و بر اثر آن بوی حیوان تغییر پیدا کند. چنین حیوانی و هر چه از آن خارج می‌گردد نجس است و گوشت و شیر آنها حلال نبوده و نباید بر آن سوار شد.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم از نوشیدن شیر جلاله نهی کرده است. **(روایت از پنج محدّث به غیر از ابن‌ماجه)**

در روایتی دیگر از سوارشدن بر حیوان جلاله نهی کرده است. **(روایت از ابوداود)**

از عمربن شعیب او از پدر و جدش رضی الله عنهم روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و سلم از خوردن گوشت خر اهلی و گوشت حیوان جلاله و سوارشدن بر آن نهی کرده است.

(روایت از احمد و نسائی و ابوداود)

اگر حیوان جلاله از خوردن نجاست مدتی دور نگه داشته و علف و خوراک پاک به آن خورانده شود تا وقتی که گوشت آن پاک گشته و بوی بد آن از بین برود گوشت آن حلال و جلاله نامیده نمی‌شود و پاکی ظاهر و باطن آن برمی‌گردد.

٥ـ حکم خمر:

خمر به نزد جمهور علماء نجس است به دلیل فرمودهٔ خداوند متعال:

﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ﴾

(مائده: ۹۰)

اما گروهی معتقدند که خمر پاک است و کلمه رجس را که در آیه آمده بر رجس معنوی حمل کرده‌اند چون واژهٔ رجس وصف خمر و سایر کلمات معطوف بر خمر است و قطعاً جسم هیچ کدام از آن معطوفات نجس نیست. خداوند می‌فرماید:

﴿فاجتنبوا الرجس من الأوثان﴾[۱]

«از پلیدیی اجتناب نمایید که بت‌پرستی است.»

بنابراین معلوم شد که رجس اوثان معنوی بوده و مسّ آن انسان را نجس نمی‌کند، همچنین خمر در آیه به عمل شیطان تفسیر شده که دشمنی و کینه توزی را در دل‌ها ایجاد و انسان را از ذکر خدا و ادای نماز منع می‌کند.

امام صنعانی گفته است: در حقیقت، اصل در أعیان [جسم‌ها] طهارت بوده و لزوماً تحریم چیزی به معنای نجاست آن نیست. برای مثال حشیش حرام است ولی نجس نیست، ولی لزوماً هر چه نجس باشد حرام است و به این نتیجه می‌رسیم: هرچه نجس باشد حرام است ولی هر چه حرام باشد نجس نیست، زیرا حکم دربارهٔ نجاست همانا منع از دست زدن به آن در هر حالی می‌باشد، بنابراین حکم به نجاست چیزی حکم به تحریم آن نیز هست، برخلاف حکم به تحریم چیزی، زیرا می‌بینیم که پوشیدن ابریشم و طلا برای مردان حرام است با این وصف هر دو ضرورتاً و شرعاً و به اجماع امت پاک هستند. حال که این مسئله روشن شد به این نتیجه می‌رسیم که: تحریم خمر به وسیلهٔ نصوص، لزوماً به معنای نجاست آن نیست، بلکه برای اثبات نجاست آن به دلیل دیگری نیاز داریم والا بر اصل مورد اتفاقِ همه ـ که طهارت است ـ باقی می‌ماند و هر که دعوی خلاف آن را داشته باشد اقامهٔ دلیل بر اوست.

٦ـ ودی:

ودی، عبارت از آبی سفیدرنگ و گرم و غلیظ که احیاناً بعد از ادرار خارج می‌شود و نجس بوده و مانند ادرار لازم است محل اصابهٔ آن را شست ولی موجب غسل نمی‌گردد.

عایشه رضی‌الله عنها گوید: ودی بعد از بول خارج شده و باید بعد از خروج آن، آلت و بیضتین را شسته و وضو بگیرد و غسل بر او نیست. **(روایت از ابن منذر)**

از ابن عباس رضی‌الله عنهما منقول است که گفت: خروج منی موجب غسل است اما مذی و ودی به خوبی محل اصابهٔ آنها شسته می‌شود و بس. **(روایت إثرم و بیهقی)**

ولی عبارت بیهقی این گونه است: و اما دربارهٔ ودی و مذی گفت: آلت و بیضتین را بشویید و به مانند وضوی نماز وضو بگیرید.

۱ـ الحج.

۷ـ مذی:

مذی، آبی سفیدرنگ، رقیق و لزج است و از مجرای ادرار خارج می‌شود و هنگام بازی‌کردن با همسر و انجام‌دادن اعمال مهیج شهوت بیرون می‌آید، وگاهی انسان خروج آن را احساس نمی‌کند. از مرد و زن خارج شده ولی از زنان بیشتر خارج می‌گردد و به اتفاق علماء نجس بوده و اگر به بدن انسان اصابت کرد لازم است شسته شود و اگر به لباس اصابت کرد با پاشیدن آب بر آن تمیز می‌گردد.

۸ـ ادرار، مدفوع و استفراغ آدمی:

به اتفاق علماء هر سه نجس هستند و رسول خدا ﷺ به شدت از این نجاسات هشدار داده و فرموده است: «خود را پاک کنید، زیرا بیشتر عذاب قبر در اثر پاک نکردن کامل ادرار است. **(ترغیب و ترهیب و نصب الراية)**

ولی ادرار پسربچه‌ای که به جز شیر مادر، غذایی دیگر نمی‌خورد تخفیف قائل شده و پاشیدن آب بر محل آن راکافی دانسته و می‌فرماید: «محَل ادرار پسربچه با پاشیدن آب بر آن و ادرار دختر با شستن آن پاک می‌شود».

لازم به یادآوری است که پاشیدن آب بر محل ادرار پسر بچه زمانی کفایت می‌کند که او فقط به شیر مادر اکتفا کند، اما اگر غذای دیگری غیر از شیر مادر بخورد شستن محل آن بلاخلاف واجب است. اما دلیلی بر نجاست استفراغ وجود ندارد.

۹ـ خون:

انواع خون‌ها مانند خون حیض، زایمان، نفاس، خون جاری از انسان و حیوانات سربریده و غیر سربریده به اجماع نجس است،ولی مقدار کمی از آن بخشودنی است. آنچه در رگ‌ها باقی می‌ماند بخشودنی است. عایشه رضی‌الله عنها گوید: ما گوشتی را می‌خوردیم که خون به دیگی که در آن پخته شده چسبیده بود.

در صحیح بخاری آمده: مسلمانان صدر اول با جراحات خون‌شان نماز می‌خواندند. عمربن خطاب رضی الله عنه نماز می‌خواند در حالی که خون از زخمش جاری بود. ابوهریره رضی الله عنه در وجود یک یا دو قطره خون [در لباس یا بدن] در حال نماز اشکالی نمی‌دید.

مقدار کمی از خونابه و زردابهٔ خارج از زخم‌ها و جوش‌ها و خون کک‌ها معفو است اما بهتر این‌است که انسان در حد امکان از آنها اجتناب کند، چون دین‌اسلام دین نظافت است.

شیخ ابن تیمیه گوید: شستن لباس از غذای بازگشته از معده و خونابه واجب است، معهذا می‌گوید: دلیلی بر نجاست آنها وجود ندارد، و بهتر آن است انسان به اندازهٔ امکان از آلودگی با این نجاسات اجتناب کند.

۱۰ـ حکم منی:

دربارهٔ حکم منی اختلاف وجود دارد، بعضی از علماء آن را نجس دانسته‌اند. ولی ظاهراً پاک بوده اما مستحب است اگر تر باشد شسته شده و اگر خشک شده باشد با دست زدوده شود.

از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت شده که: دربارهٔ برخورد منی به لباس از رسول خدا صلی الله علیه و سلم سوال شد؟ فرمود: «منی مانند آب دهان و بینی است اگر آن را با پارچه‌ای پاک کنید یا با گیاه اذخر محل آن را خوشبو کنید کافی است.»

(روایت دار قطنی و بیهقی و طحاوی)

۱۱ـ لاشه مردار:

منظور از آن حیوانی است که بدون ذبح شرعی مرده باشد. اعضای جداشده از حیوان زنده نیز همین حکم را دارد و حرام است به دلیل قول خدای متعال که می‌فرماید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ...﴾ **(مائده: ۳)**

از ابو واقد لیثی رضی الله عنه روایت شده که: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «اعضای قطع شده از حیوان زنده حکم مردار را دارد» **(روایت ابو داود و ترمذی)**

و گفته است: اهل علم چنین عمل کرده و می‌کنند.

از حکم فوق چند نوع استثناء می‌گردد:

(أ) مردار ملخ و ماهی. این دو، پاک می‌باشند به دلیل قول پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم که درباره دریا فرموده است که: «آب دریا پاک‌کننده و مردارش حلال است.»

(ب) جانورانی که خون جاری ندارند مانند مورچه و زنبور و امثال اینها، اگر این جانوران در ظرفی یا مایعی افتادند و در آن مردند آن را نجس نمی‌کنند، ابن منذر گفته:

دربارهٔ پاکیزگی آنچه بیان شد خلافی نمی‌بینم، غیر از آنچه از شافعی روایت شده که بنا بر مذهب مشهور وی آن نجس است، ولی اگر در آب افتاد و آن را تغییر نداد معفو است.

(ج) استخوان، شاخ و موی مردار پاک است و پوست آن اگر دباغی شود پاک می‌شود به دلیل حدیث شریف: «هر پوستی دباغی شود پاک می‌گردد.»

(د) جگر و ریهٔ حیوانی که خوردن آن مباح بوده و ذبح شرعی شده باشد مباح است به دلیل حدیثی که ابن عمر رضی الله عنه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «دو نوع مردار و دو نوع خون برای ما حلال گردیده است: دو مردار عبارت از ماهی و ملخ بوده و دو خون عبارتند از جگر و ریه.» **(روایت از امام احمد و شافعی و ابن ماجه و بیهقی و دارقطنی)**

۱۲ـ حکم نیم‌خوردهٔ حیوان:

آنچه در ظرف بعد از خوردن در آن باقی می‌ماند نیم‌خورده یا باقی‌مانده گویند و بر چند نوع است:

(أ) نیم‌خورده سگ و خوک:

این نوع نیم‌خورده نجس است و اجتناب از آن واجب است به دلیل حدیثی که ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه سگ چیزی را در ظرف شما بخورد یا بیاشامد باید هفت مرتبه آن را بشویید.» **(روایت بخاری)**

نیم‌خوردهٔ خوک در قیاس با سگ و به خاطر نجاستی که دارد از همین حکم برخوردار است.

(ب) نیم‌خوردهٔ قاطر و خر و حیوانات درنده و پرنده‌های شکاری:

این نوع، پاک بوده به دلیل حدیث جابر رضی الله عنه که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و سلم سوال شد: آیا جایز است از پس‌ماندهٔ آبی که خر از آن آشامیده وضو بگیریم؟ فرمود: «بله و از پس ماندهٔ همهٔ درنده‌ها جایز است.» **(روایت از امام شافعی و دارقطنی و بیهقی)**

(ج) حکم پس‌مانده یا نیم‌خوردهٔ گربه:

ای خواهر ایمانیم بدان که نیم‌خوردهٔ گربه پاک است به دلیل حدیث همسر قتادة به نام کبشة بنت کعب که گوید: ابو قتاده بر وی داخل شد، برایش آب آوردم گربه‌ای آمد از آن ظرف آب خورد ابوقتاده ظرف آب را برای آن نگه داشت تا سیراب شد. کبشة گوید:

ابوقتاده متوجه شد که من به این کار او نگاه می‌کنم گفت: ای برادرزادهٔ دینیم از این کار من تعجب می‌کنی؟ گفتم: آری.

در جواب گفت: رسول خدا فرمود: «گربه نجس نیست بلکه از جمله رفت و آمدکنندگان به نزد شما به شمار می‌رود.» (روایت از پنج محدث)

(د) حکم باقیماندهٔ آدمی:

آنچه بعد از آشامیدن انسان مسلمان یا غیرمسلمان در ظرف باقی می‌ماند پاک است و فرقی نمی‌کند ماندهٔ انسانی جنب یا حائض یا غیر آن باشد. و مفهوم آیهٔ: ﴿**انما المشرکون نجس**﴾ (توبه: ۲۸) نجاست در عقیده است.

توجه اسلام به نظافت و پاکیزگی از نجاسات دلیل بر اکرام و منزلتی است که خداوند برای بنی آدم قائل است و او را با بذل این منزلت از سایر حیوانات مستثنی ساخته است و به خاطر حفظ آن جایگاه بر زن و مرد مسلمان واجب کرده هرگاه برای قضای حاجت می‌رود پیش و پس خود را چنان بشوید تا از پاکیزگی آن اطمینان حاصل کند.

اگر استعمال آب میسّر نبود به وسیله پارچه یا ورق‌های مکندهٔ رطوبت یا سنگ و هر چیزی دیگر که نجاست را بزداید و از موادّ محترمه نباشد خود را پاکیزه کند.

از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت شده که: رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر دو قبر گذر کرد و فرمود: «صاحبان این دو قبر در عذابند و عذاب ایشان به خاطر گناه کبیره نیست بلکه یکی از آنها ادارش را به طور کامل پاک نمی‌کرد و دیگری سخن‌چینی می‌کرد.»

(روایت از بخاری و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و بیهقی)

۱ـ آداب رفتن به دستشویی:

ای خواهر مسلمانم [هرگاه خواستی در صحرا قضای حاجث کنی] بر تو لازم است که از دید و شنود مردم دور باشی ـ همچنان که بر مرد مسلمان لازم است ـ تا با صداهای اذیت‌کننده و بوهای کریه و مناظر قبیح، مردم اذیت نشوند، و از مردم خود را بپوشان تا کسی بر عورت تو آگاه نشود، و این ادبِ نبوّت است. در سنن ابی داود آمده: «هرگاه رسول خدا به قضاء حاجت می‌رفت چنان دور می‌شد، تا کسی او را نبینند.»

لازم است از قضای حاجت در محل نشستن مردم، راه و زیر سایه پرهیز کنی. چون، این وصیت رسول خدا صلی الله علیه و سلم است که فرموده: «از دو نفر ملعون دوری جویید عرض کردند آن دو نفر چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: آن کس که بر سر راه مردم قضای حاجت کند و آن کس که در زیر سایهٔ مردم قضای حاجت نماید.» (مسلم)

بر خواهر و برادر مسلمان واجب است که در آب ایستاده یا جاری یا محل استحمام ادرار نکند چون این کار موجب پیدایش وسواس می‌شود، اگر در محل استحمام توالت ویژه‌ی وجود داشت و از نجاست ایمن بود کراهت و حرجی بر او نیست.

۲ـ آنچه هنگام دخول و خروج از توالت گفته می‌شود:

هنگام داخل‌شدن به دستشویی مستحب است با پای چپ باشد و بگوید: «أَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُبِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَ الْخَبَائِثِ» **(روایت جماعت)**

خداوندا به تو پناه می‌برم از هرگونه انگل و شیاطینی که زیان می‌رسانند.

سعیدبن منصور گوید: گفتن این دعا از سنت‌های حضرت ﷺ می‌باشد، بر خواهر مسلمان لازم است که در صحرا تا به زمین نزدیک نشده لباس‌های خود را بالا نزند و رعایت ستر عورت نماید.

خواهر مسلمانم مستحب است هنگام خروج از توالت یا محل قضای حاجت پای راست را جلو اندازی زیرا رسول خداﷺ چنین کرده و این دعا را نیز هنگام خروج خوانده است: «اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنِّيَ الْأَذَى وَ عَافَانِي»

(روایت پنج محدث به غیر از نسائی)

سپاس خدای راست که فضولات را از بدنم دور ساخت و مرا آسوده کرد.

یا این دعا را بخوانید: «أَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی أَحَسَنَ اِلَيَّ فِي اَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ» یا بگویید: «اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذِی اَذَاقَنِي لَذَّتَهُ وَأَبْقَى فِيَّ قُوَّتَهُ وَ اَذْهَبَ عَنِّي أَذَاهُ»

ستایش خدای راست که در اول و آخر در حق من احسان و نیکی کرده است. ستایش خدای راست که لذت‌های خود را به من چشاند و در وجودم قوت لازم را ابقا نموده و از من فضولات آن را دور ساخته است.

خواهر مسلمانم لازم است که با دست راست طهارت را انجام ندهید، بلکه این کار را با دست چپ انجام دهید. و در امر طهارت و پاکیزگی زیاده‌روی نکنید زیرا دین خدا بر آسان‌گیری است. بعد از طهارت مستحب است برای دفع وسوسه مقداری آب به طرف جلو شلوارت بپاشی مبادا بعد از خروج، شیطان تو را به وسوسه اندازد که چیزی از بدن تو خارج شده است.

بعد از آن مستحب است دست‌های خود را با صابون بشویید اگر صابون در دسترس نبود دستان خود را با گِل و آب بشویید، چون این کار، اقتدا به رسول خداﷺ است.

۳ـ همراه‌نداشتن وسایلی که اسم خدا بر آن نوشته شده است:

أنس رضی الله عنه گوید: «رسول خدا هرگاه به توالت می‌رفت انگشتری خود را [قبل از رفتن] بیرون می‌آورد» چون کلمات مبارکهٔ «محمد رسول‌الله» بر آن نوشته شده بود.

(روایت پنج محدث و بیهقی و حاکم به غیر از احمد)

این حدیث دلیل بر بزرگداشت هر چیزی است که اسم خدا دران نوشته شده باشد بنابراین همراه‌داشتن مصحف هنگام رفتن به توالت حرام است مگر در حالات ضروری مانند اینکه از ضایع‌شدن آن بیم داشته باشد.

۴ـ خودداری از صحبت‌کردن در توالت:

ای خواهر مسلمانم بر شما واجب است که از هر گونه صحبتی بپرهیزید مگر در صورت ضرورت، و جواب سلام و اذان را مدهید.

اگر در توالت عطسه کردید فقط در درون خود حمد خدا را کنید نه با زبان، به دلیل حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنه که: «مردی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذر کرد که در حال دفع ادرار بود و بر او سلام کرد ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جواب سلام او را نداد.»

(روایت جماعت غیر از بخاری)

و به دلیل حدیث ابی سعید خُدری رضی الله عنه که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «نکند دو نفر از شما هنگام نشستن در توالت یا در صحرا برای قضای حاجت، عورت خود را به گونه‌ای برهنه کنند که یکدیگر را ببینند و با هم صحبت کنند زیرا خدا از این عمل خشمگین می‌گردد. **(روایت احمد و ابوداود و ابن ماجه)**

ظاهر حدیث حرمت صحبت‌کردن را می‌رساند ولی اجماع بر این است که نهی برای کراهت است.

۵ـ نهی از روکردن به قبله و پشت‌کردن به آن در وقت قضای حاجت در بیابان:

خواهر مسلمانم بر تو واجب است که هنگام قضای حاجت رو به قبله یا پشت به آن ننشینید و این به خاطرت حرمت و بزرگداشت قبله است. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر وقت برای قضای حاجت نشستید به قبله رو، یا پشت نکنید.

(روایت احمد و مسلم)

این نهی محمول بر کراهت است. چون عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: روزی به منزل حفصه رضی الله عنها رفتم دیدم که رسول خدا رو به شام و پشت به قبله در حال قضای حاجت است. **(روایت جماعت)**

و این تحریم مربوط به صحرا است و در بناهایی که برای آن ساخته شده مباح است و اشکالی ندارد، هر چند بهتر این است ساختمان توالت‌ها نیز به گونه‌ای باشد که شخصی در داخل آن رو به قبله یا پشت به آن نکند.

۶ـ بر زن یا مردی که خوابیده یا بادی از او خارج شده طهارت لازم نیست:

در قرآن و سنت رسول خداﷺ دلیلی بر جوب استنجاء بر کسی که خوابیده یا بادی او از او خارج شده وجود ندارد بلکه تنها وضو بر آنان واجب است.

طبرانی در معجم آورده که رسول اللهﷺ فرمود: «هر کس در اثر خروج باد شکم استنجاء کند بر سنت من نیست.»

از زیدبن اسلم منقول است: در تفسیر آیهٔ ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾ گفته است: هرگاه از خواب برخاستید وضو بگیرید، و خداوند امر به چیزی دیگر نکرده است، بنابراین، در آیه دلیلی بر وجوب استنجاء نیست زیرا امر وجوب تنها از جانب شرع صادر می‌شود و نصی بر وجوب استنجاء در دست نیست، چون استنجاء شرعاً برای زدودن نجاست است و در این حال نجاستی وجود ندارد تا پاک و زدوده شود.

۷ـ چگونگی استنجاء:

استنجاء واجب است و بنا بر قول شافعی‌ؒ باید سه مرتبه با آب یا سنگ و غیره، محل نجاست پاک گردد به دلیل حدیث ابوهریره‌ؓ که گوید: رسول خداﷺ برای استنجاء امر می‌کرد سه عدد سنگ باشد و از سرگین خشک و استخوان نهی می‌کرد.

ابن خزیمه، ابن حبان، و دارمی و ابوعوانه در صحیح خود و شافعی به نقل از ابی‌هریره آورده‌اند که حضرتﷺ فرمود: «لازم است هر کدام از شما با سه عدد سنگ استنجاء کند.»

این، نصّی صریح و صحیح در این مورد است که حتماً باید استنجاء ـ چه به وسیلهٔ آب و چه غیر آن ـ سه مرتبه باشد و دربارهٔ این مسئله میان علماء خلاف وجود دارد.

شافعی گوید: نباید کمتر از سه سنگ باشد اگرچه با کمتر از آن هم پاکیزه گردد، و اگر با سه سنگ طهارت حاصل نشود واجب است بر آن بیفزاید و اگر با زوج تمام شد مستحب است با یک سنگ دیگر آن را وتر نماید.

ابوحنیفه گفته: پاکیزگی لازم است و مستحب نیست که فرد باشد و تأویل حدیث در نزد او این است که مراد از فردبودن همان سه مرتبه است که کنایه از طهارت است.

استنجاء با آب مستحب است و واجب نیست. از عمربن خطاب رضي الله عنه روایت شده: «که در زیر لُنگ با آب خود را تمیز کرده است.»

مالک گفته: آنچه واجب است حصول پاکیزگی است اگر این امر با یک سنگ حاصل شود کفایت می‌کند. احمدبن حنبل گفته است: استنجاء سه مرتبه است اگر خود را یک یا دو مرتبه بشوید و فقط نجاست از بین برود، غسل سوّم واجب می‌شود. اگر استنجاء با سنگ صورت گیرد و با سه عدد پاکیزگی حاصل شود، نباید بر آن بیفزاید. اگر حاصل نشد سنگ چهارم و هکذا پنجم و ششم و... تا طهارت حاصل شود. اگر استنجاء با عدد فرد تمام شد بر آن نیفزاید چون سنت است که فرد باشد.

۸ـ آنچه نباید وسیلهٔ استنجاء قرار گیرد:

ای خواهر مسلمانم از استنجاء با چیز نجس، نهی شده است به دلیل حدیثی که ابن مسعود رضي الله عنه روایت می‌کند که: رسول خدا صلى الله عليه وسلم به قضای حاجت رفت و فرمود که سه عدد سنگ برایش بیاورم تا با آنها استنجاء کند. دو عدد سنگ یافتم و برای سومی جست‌وجو کردم و بدست نیاوردم و به جای آن سرگین خشک شده‌ای آوردم. فرمود: «این نجس است». **(روایت احمد و بخاری و ترمذی و نسائی)**

رسول خدا صلى الله عليه وسلم با این فرمودهٔ خود به ما فهمانده است که مدفوع نجس است و نمی‌توان با آن استنجاء کرد. استنجاء با استخوان درست نیست چون آن غذای جنّ است، و بدین وسیله ما را متذکر شده که استنجاء به هیچ گونه مواد غذایی جایز نیست چون مواد غذایی محترم است و استنجا به هر چیزی که محترم باشد مانند اعضاء حیوان و اوراق کتب علم و امثال آن جایز نمی‌باشد.

خواهر مسلمانم تفاوتی میان نجس مایع یا جامد نیست، اگر با چیزی نجس استنجا کردی صحیح نبوده و واجب است بعد از آن با آب استنجا کنید، و در این صورت بکاربردن سنگ و امثال آن از جامدات برای استنجاء اصلاً درست نیست چون نجاست دیگری به آن اضافه شده است. اگر با مواد خوراکی و دیگر مواد محترمه استنجاء نمودی أصحّ قول این است که استنجای شما درست نیست ولی در این صورت استنجاء با سنگ جایز است به شرط این که نجس از محدودهٔ خود خارج نشده باشد.

بنا بر قولی ضعیف استنجای اول که به وسیله مواد خوراکی انجام داده صحیح ولی گناه دارد والله اعلم.

ظروف

استفاده از هر گونه ظرف پاک، مباح است ولو اینکه گرانبها باشد مانند گوهر و امثال آن به طور کلّی استفاده از تمامی ظروف پاکیزه اعم از گرانبها مانند: بلور و یاقوت و زمرد و ارزان‌قیمت مانند عقیق و چوب و سفال و سنگ و مس و آهن و چرم و امثال آن مباح است.

ولی از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده است که: وضوگرفتن در ظروف برنز و مس و آهن و امثال آن کراهت دارد و آن هم بدین دلیل است که آب در این ظروف تغییر می‌کند.

خواهر مسلمانم! در روایتی آمده که ملائکه از بوی مس کراهت دارند.

شافعی در یکی از دو قول خود گفته است که: استفاده از ظروف گران‌بها حرام است چون نشانه اسراف و تکبّر است و باعث شکستن دل فقرا می‌گردد و چون تحریم ظروف طلا و نقره تذکری است برای تحریم آنچه از آن دو گران‌بهاتر است.

۱ـ ظروف طلا و نقره:

ای خواهر مسلمان بکارگیری ظروف طلا و نقره در امر طهارت و غیر آن جائز نیست به دلیل حدیثی که از حذیفه رضی الله عنه روایت شده است که رسول‌الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در ظروف طلا و نقره آب ننوشید و در کاسهٔ طلا و نقره غذا نخورید، زیرا اینها در دنیا برای کفار است و در قیامت برای شما است» همچنین فرموده: «کسی که در ظرف طلای یا نقره آب می‌نوشد در حقیقت آتش دوزخ را داخل شکم خود کرده است.» «هر دو حدیث متفق‌علیه» می‌باشند.

۲ـ ظروفی که به وسیلهٔ نقره پینه شده باشد:

استفادهٔ از ظروفی که با نقره به هم چسبیده باشند و مقدار نقره کم باشد اشکالی

ندارد مادامی که مستقیماً از محل پینه شده استفاده نکند، چون در حدیث آمده که: «کاسه رسول خدا ﷺ شکست و با بندی از نقره به هم پیوند زده شد». بود.

(روایت از بخاری)

ابوالخطاب استفاده آن را در صورت ضرورت جایز دانسته زیرا شکاف برداشتن کاسه این رخصت را داده است.

ولی به نظر من استفاده مقدار کمی از نقره بدون ضرورت نیز مباح است.

۳ـ ظروف اهل کتاب و لباس‌های آنان:

در این مبحث دو مسئله وجود دارد: یکم: ظروف آنانی که مردار را حلال نمی‌دانند، مانند یهودیان، پاک است. چون پیامبر خدا ﷺ به مهمانی یک یهودی رفت که با نان و گوشت بره از آن حضرت پذیرایی کرد. **(روایت امام احمد)**

و عمر رضی الله عنه از کوزهٔ یک زن نصرانی وضو گرفت.

دوّم: ظروف مشرکانی که مردار را حلال می‌دانند و آن را می‌خورند مانند بت‌پرستان و آتش‌پرستان و بعضی از نصاری، این گروه اگر ظروفی را به کار نگرفته باشند آن ظروف پاک است و آنچه را که بکار برده‌اند نجس است. به دلیل حدیثی که ابو ثعلبهٔ خشنی روایت کرده که گوید: گفتم: یا رسول‌الله ما در سرزمین اهل کتاب هستیم آیا در ظروف آنان غذا بخوریم؟ فرمود: در آن غذا نخورید مگر اینکه ظروفی دیگر نیافتید در این صورت آن را بشویید و در آن غذا بخورید.

ابوالخطاب ذکر کرده که: ظروف کفار مانند ظروف مسلمانان پاک است و در کراهیت استفاده آن، دو روایت وجود دارد: یکی استفاده آن را کراهت دانسته به دلیل حدیث فوق، و دومی استفاده آن را مکروه ندانسته چون شخص پیامبر ﷺ در آن غذا خورده است. اما دربارهٔ لباس کفار باید گفته شود: لباسی را که نپوشیده یا بر روی لباس پوشیده‌اند مانند عمامه و کلاه و امثال آن پاک دانسته‌اند، زیرا رسول خدا ﷺ و اصحابش رضی الله عنهم لباس‌هایی را که بافت کفار بوده پوشیده‌اند. ولی درباره لباس‌هایی که با آن ستر عورت کرده‌اند امام احمد رحمه الله گفته: دوست دارم، نمازی که در این گونه لباس‌ها خوانده شده اعاده گردد و احتمال دارد اعادهٔ نماز واجب باشد. چون کفار با نجاست عبادت می‌کنند، و احتمال عدم وجوب هم دارد که این رأی ابوالخطاب است زیرا اصل بر طهارت است و این اصل با شک منتفی نمی‌شود.

٤ـ پشم و موی حیوان مردار:

پشم و موی حیوان مردار پاک است زیرا جان در آن نبوده و مرگ بر آن واقع نمی‌شود، بنابراین با مرگ حیوان نجس نمی‌گردد، مانند تخم‌مرغ که در درون مرغ قرار داشته و با مرگ مرغ نجس نمی‌گردد به دلیل این که جان مرغ به تخم بستگی نداشته و تخم احساس دردی نمی‌کند. همچنین به دلیل اینکه اگر در حال حیات از آن جدا شود پاک است و اگر جاندار بود نجس می‌گردید. چون رسول خداﷺ فرمود: «هر عضوی از حیوان زنده جدا شود حکم مردار دارد». (روایت از ترمذی)

و بزرگ‌شدن آن دلیل بر جاندار‌بودن آن نیست.

٥ـ پوست مردار:

شکی در این نیست که پوست مردار قبل از دباغی‌شدن نجس است، و بعد از دباغی نیز بنا بر قول مشهور نجس است. به دلیل حدیثی که امام احمد در مسند روایت‌کرده که: رسول خدا نامه‌ای برای قبیلهٔ جهینه فرستاد و در آن فرمود: «تا امروز به شما رخصت داده بودم از پوست مردار استفاده کنید ولی از این به بعد به محض رسیدن نامهٔ من به شما از آن برای ساخت ظرف و کمربند استفاده ننمایید.»

(روایت امام احمد)

امام احمد می‌گفت: این آخرین امر رسول خداﷺ است، ولی بعداً امام احمد این حدیث را ترک کرد چون در اسناد آن اضطراب وجود دارد. و به این دلیل که پوست جزءی از حیوان مردار است و با دباغی‌کردن پاک نمی‌شود.

و از قول امام احمد روایت شده که گفته پوست مرداری که در حال حیات پاک بوده با دباغی پاک می‌گردد، زیرا پیامبرﷺ گوسفند مرداری را دید و فرمود: چرا از پوستش استفاده نکرده‌اید؟ عرض کردند: این حیوان مردار است. فرمود: «فقط خوردنش حرام است» و در عباراتی دیگر چنین فرمود: «چرا پوست آن را بیرون نیاورده و آن را دباغی نکرده‌اید تا از آن استفاده کنید.» (روایت مسلم)

به نظر من به غیر از سگ و خوک، سایر حیوانات پاک بوده و با دبّاغی‌کردن پوست هر حیوانی به غیر از آن دو پاک می‌گردد.

نزد ابوحنیفه با دباغی پوست سگ پاکیزه می‌گردد، و سگ در حال زنده‌بودن پاک است.

۶ـ پاک‌کردن بدن و لباس:

هرگاه نجاستی مرئی مانند خون به بدن یا لباس اصابت کرد واجب است با آب شسته و جسم آن ازبین برود، اگر بعد از شستن اثر آن باقی بماند و زدودن آن دشوار باشد بخشیده می‌شود و اگر غیرمرئی باشد شستن آن ـ اگرچه یک بار هم باشد ـ کافی است.

اسماء بنت ابی‌بکر رضی‌الله‌عنها گوید: زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: «اگر خون حیض به لباس ما اصابت کرد آن را چه کنیم؟ فرمود: آن را با دستان بسایید و بعد از آن با آب بزدایید و از بین ببرید و در آخر آن را آبکشی کنید و آنگاه در آن نماز بخوانید»
(متفق علیه)

اگر نجاست به دامن زن برسد. باکشیده‌شدن آن بر روی زمین پاک می‌گردد به دلیل حدیثی که ام سلمه رضی‌الله عنها روایت کرده که: زنی به او گفت: «دامن لباس من دراز است و در مکانی نجس رفت و آمد می‌کنم؟ به او گفت: رسول خدا ﷺ فرموده: دامن بعد از آلوده‌شدن به نجاست، باکشیده شدن آن بر روی زمین پاک می‌گردد.

(روایت از احمد و ابوداود)

۷ـ تمیزکردن آینه و امثال آن:

پاکیزه‌کردن آینه و کارد و ظروف واجب بوده و اگر با مالیدن دست یا پارچه‌ای اثر آن رفت کفایت می‌کند. در حدیث آمده که اصحاب رسول خدا ﷺ با شمشیرهایی که خون‌آلود بودند نماز می‌خواندند برای پاک‌کردن آن تنها دست‌کشیدن بر آن را کافی می‌دانستند.

۸ـ پاک‌کردن کفش:

ای خواهر مسلمان! هرگاه کفش‌هایت نجس شدند، پاک‌کردن آنها واجب است و این عمل با مالیدن کفش به زمین تا اندازه‌ای که اثر آن از بین برود کافی است. از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت شده است که: رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما باکفش بر نجسی پا گذاشت، با مالیدن کفش به زمین پاک می‌گردد.» **(روایت از ابوداود)**

۹ـ پاک‌کردن روغن و امثال آن:

هرگاه مردار در روغن جامد افتاد، مردار و دورادور آن کنده شده و دور انداخته می‌شود و با این روش، روغن پاک می‌گردد. البته این در صورتی است که چیزی از

نجاست به سایر قسمت روغن جامد سرایت نکرده باشد اما اگر سرایت کرده باشد در این صورت به اتفاق علماء روغن نجس است. ابن‌عباس از میمونه رضی‌الله عنهما روایت کرده است که: دربارهٔ روغنی که موش در آن افتاده باشد از رسول خداﷺ سوال شد، در جواب فرمود: «آن را با دورادور آن دور بیندازید و باقی‌مانده را بخورید.»

(روایت از بخاری)

اما دربارهٔ روغن اختلاف است، مذهب جمهور آن را تماماً نجس می‌داند. ولی بنا بر مذهب زهری و اوزاعی آن حکم آب را دارد اگر با ملاقاتِ نجس، تغییر نکند پاک است و اگر تغییر پیدا کرد نجس است. و این مذهب ابن عباس و ابن مسعود و بخاری بوده و آن صحیح است.

۱۰ـ ظروفی که از استخوان مردار ساخته شده‌اند:

ظروفی که از استخوان مردار ساخته شده باشند خواه مردار از حیواناتی باشد که گوشت آن خورده می‌شود یا غیر آن مانند فیل؛ به هیچ گونه‌ای پاک نمی‌گردند. این، مذهب مالک و شافعی‌؇ است اما ای خواهر مسلمانم استفاده از آن به گونه‌ای دیگر جایز است به دلیل حدیثی که ابوداود از ثوبان نقل کرده که رسول خداﷺ برای فاطمه رضی‌الله‌عنها کلاهی از چرم و دو النگو از عاج خرید.

۱۱ـ ادرار بر زمین:

هنگام نجس‌شدن زمین به وسیلهٔ مایع نجس، مانند ادرار و خمر و امثال آن، با ریختن آب بر محل آن به گونه‌ای که رنگ و بوی آن از بین برود، پاک می‌گردد.

شافعی گوید: هرچه از آن محل جدا شود مادام تغییر نکرده باشد پاک است.

ابو حنیفه گوید: تا زمانی که آب از زمین جدا نگردد زمین پاک نمی‌شود زیرا نجاست به آب منتقل شده و همانند آن است. بنابراین آبی که از آن جدا می‌شود نجس است. ولی دلیل ما حدیثی است که انس‌ؓ روایت کرده که: یک عرب بادیه‌نشین در مسجد ادرار کرد و مردم او را توبیخ و سرزنش کردند و پیامبرﷺ آنها را از این کار نهی کرد و بعد از تمام‌شدن کار مرد عرب، فرمود: یک سطل آب بر محل آن بریزید.

بنا بر روایتی دیگر پیامبر آن مرد را فراخواند و فرمود: «مساجد برای کار و نجاست درست نشده‌اند بلکه برای ذکر خدا و تلاوت قرآن درست شده‌اند. و به مردی امر کرد و یک سطل آب آورد و بر آن ریخت»

(متفق‌علیه)



بنابراین، اگر آنچه از محل نجس جدا شود پاک نباشد، این معنی را می‌رساند که رسول خدا ﷺ امر به بیشتر نجس‌کردن مسجد کرده است چون ادرار در یک موضع بود و با پاشیدن آب بر آن، به چند موضع دیگر سرایت کرده است، در حالی که هدف حضرت ﷺ فقط پاک‌کردن مسجد بوده است.

اگر آب باران یا سیل نیز بر چنین وضعی ببارد و جاری شود و تمام موضع را پوشش دهد همین حکم را داشته و مانند این است که با دست یک سطل یا مشک آبی بر آن ریخته شده باشد، چون پاک‌کردن محل نجاست نیاز به نیت و فعل آدمی ندارد. بنابراین به وسیله هر گونه آبی که بر آن ریخته و جاری شود پاکیزه می‌گردد اعم از این که توسط انسان انجام گیرد یا به وسیلهٔ سیل و باران باشد.

وضو

وضو عبارت از شستن اعضای مخصوص است که فرد مسلمان برای ادای عبادت نماز و غیره و ایستادن در پیشگاه خداوند سبحان انجام می‌دهد، و خداوند به انجام آن امر فرموده و اعضایی راکه باید شسته شود بیان نموده است.

۱ـ مشروعیت وضو:

وضو بر هر مسلمانی فرض است و مشروعیت آن به دلایل سه گانهٔ ذیل ثابت گردیده است:

دلیل اول: قرآن کریم چنانچه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ (مائده: ۶)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه برای نماز بپا خاستید صورت‌ها و دست‌هایتان را همراه با آرنج‌ها بشویید و سرهای خود را مسح کنید و پاهایتان را با همراه قوزک‌ها بشویید.»

دلیل دوّم: سنت است، از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند نماز هیچ کدام از شما را بدون وضو نمی‌پذیرد.»

(روایت از شیخین و ابوداود و ترمذی)

دلیل سوّم: اجماع است از زمان حیات حضرت صلی الله علیه وسلم تاکنون اجماع امت بر مشروعیت وضو منعقد بوده و یکی از ضروریات دین می‌باشد.

۲ـ فضیلت وضو:

ای خواهرم، وضو دارای فضیلتی بسیار بزرگ است چنانچه رسول خداﷺ فرموده است: آیا شما را بر عملی راهنمایی نمایم که خداوند به واسطهٔ آن گناهان را محو و درجات را ارتقاء می‌بخشند؟ عرض کردند: بفرما یا رسول‌الله، فرمود: گرفتن وضوی کامل در ناخوشی‌ها و دشواری‌ها گام بسیار برداشتن به سوی مساجد و انتظار نماز بعد از نماز، و این است قلعهٔ محکم شما برای حراست از دین.» (روایت از مسلم)

وجوب وضو برای نماز اشاره دارد به این امر: که لازم است فرد مؤمن همیشه برای پاک‌بودن از نجاست معاصی تلاش کند.

از انس رضی الله عنه روایت شده که رسول خداﷺ فرمود: «بی‌گمان خصلت نیکو در انسان باعث اصلاح همهٔ اعمال او می‌شود، و وضوگرفتن فرد مسلمان برای نماز باعث زدودن گناهان او شده و اجر و ثواب نمازش مزید بر آن می‌گردد.»

(روایت از ابویعلی و بزار و طبرانی در أوسط)

از ابوهریرة رضی الله عنه روایت شده که: رسول خداﷺ بر گورستان آمد و فرمود: «سلام خدا بر شما باد ای گروه اهل ایمان، و ما انشاءالله به زودی به شما خواهیم پیوست. چقدر دوست دارم الان برادرانم را ببینیم.» عرض کردند: یا رسول‌الله مگر ما برادران شما نیستیم؟ فرمود: «شما اصحاب من هستید و برادران ما آنانند که دیگر برنمی‌گردند، عرض کردند: در قیامت چگونه کسانی از امّت را می‌شناسی که بعد از تو به دنیا می‌آیند یا رسول؟ فرمود: آیا اگر مردی دارای گلّه‌ای از اسبانی با پیشانی و بازوی سفید باشد آیا اسب‌های خود را در میان گله‌ای از اسبان سیاه نمی‌شناسد؟ عرض کردند: چرا یا رسول‌الله می‌شناسد: فرمود: امّت من در قیامت با پیشانی و دست و بازوهای سفید و نورانی می‌آیند و من قبل از آنان بر حوض خواهم ایستاد. بدانید که کسانی را از آمدن بر آن حوض منع می‌کنند همچنان که شتر گم شده را بر سر آب راه نمی‌دهند. در آن هنگام آنان را فریاد می‌زنم که به نزد من بیایند، به من گفته می‌شود: اینها بعد از تو دین تو را تبدیل کرده‌اند، آنگاه می‌گویم: دوری از رحمت خدا برای ایشان، دوری از رحمت خدا برای ایشان.» (روایت از مسلم)

امام مالک و غیر او روایت کرده‌اند: رسول خداﷺ فرمود: «هرگاه بنده مسلمان یا مؤمن وضو گرفت و صورت خود را شست با رسیدن آب به صورت یا با آخرین قطرهٔ آب، گناهانی که با چشم مرتکب شده است خارج می‌شوند و بعد از اتمام وضو به پاکی از گناهان بیرون می‌رود».

از عبدالله صناجی رضی الله عنه روایت شده آن: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هروقت بندهٔ خدا وضو گرفت با مضمضه‌کردن گناهان دهان او و با استنشاق گناهان بینی او و با شستن صورت گناهان صورت او و حتی گناهان زیر پلک دو چشم او و با شستن دست گناهان دو دست او و حتی گناهان زیر ناخن‌های دستان او و با مسح سر، گناهان سر او و گناهان گوش‌های او و با شستن پاها گناهان دو پای او و حتی گناهان زیر ناخن‌های دو پای او خارج می‌گردند، و بدین وسیله ازگناه پاک شده و ثواب رفتن به مسجد و نماز در آن افزون بر آن برایش ذخیره می‌گردد.» **(روایت از مالک و نسائی و ابن ماجه و حاکم)**

۳ـ فرایض وضو:

خواهر مسلمانم وضو دارای فرایض و ارکانی است که حقیقت آن را تشکیل می‌دهند، که اگر به یکی از آنها خلل وارد شود وضو تحقق نیافته و شرع آن را باطل و بلا اعتبار می‌داند، و اینک توضیح آنها:

۱ـ نیت: شرعاً وضو بدون نیت صحیح نیست. و آن هم عبارت است از تصمیم قلبی بر انجام وضو به خاطر امتثال امر خدا. به دلیل قول حضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود: «ارزش اعمال بستگی به نیت دارد و هر کسی در نتیجه به چیزی خواهد رسید که نیت آن را کرده است. هر کس نیت هجرت به سوی خدا و رسولش کند ثواب هجرت به سوی خدا و رسولش را دریافت می‌کند، و هر کس نیت هجرت به سمت دنیا و به دست‌آوردن مال آن و یا به طرف ازدواج با زنی داشته باشد، مطابق نیتش پاداش کسب خواهد کرد.»
(روایت از جماعت)

بنابراین ای خواهر مسلمانم، محل نیت قلب است و تلفظ به آن مشروع نیست.

۲ـ شستن صورت؛ یک بار شستن صورت فرض است، و لازم است بدانید ای خواهر مسلمانم که شستن صورت باید از بالای پیشانی تا منتهای چانه و از بناگوش تا بناگوش را پوشش دهد چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿**فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ**﴾ و واجب است آب بر صورتت از بالا به جانب پایین جاری شود چون معنای غسل این است.

۳ـ شستن دو دست با آرنج: یک بار شستن آنها واجب است، چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿**وَ اَيْدِيَكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ**﴾ و مرافق جمع مرفق بوده و عبارت از مفصل میانِ ساعد و بازو است.

۴ـ مسح سر: معنای مسح سر، خیس [مرطوب] شدن است چنانچه فرماید: **﴿وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ﴾** از علی رضی الله عنه در توصیف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسح سر را یک مرتبه انجام می‌داد.

(روایت از ابوداود و ترمذی و نسائی با اسنادی صحیح)

و ترمذی دربارهٔ حدیث گفته: در این باب صحیح‌ترین روایت است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسح سر را به سه طریق انجام داده است:

(أ) مسح تمام سر: حدیثی را که عبدالله بن زید رضی الله عنه روایت کرده که: همانا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با هر دو دست مسح سر را از جلو به عقب و بالعکس انجام داده است.

(روایت از جماعت)

(ب) مسح‌کردن عمامه به تنهایی: عمروبن امیّه رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که عمامه و خفّین را مسح می‌کرد. **(روایت از بخاری و ابن ماجه و احمد)**

با توجه به این حدیث، خواهر مسلمان می‌تواند صورت خود را بشوید و برای مسح سر، از روی مقنعه [روسری] آب مقنعه را مسح نماید.

(ج) مسح بر پیشانی و بر عمامه: مغیره بن شعبه رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وضو گرفت و پیشانی و عمامه و خفّیّن را مسح کرد. **(روایت از مسلم)**

ای خواهر مسلمانم بدان که مسح سر از جلو سر آغاز شده و با کشیدن دست به پشت سر پایان می‌یابد.

مسح بر روی گیسوها کفایت نمی‌کند زیرا اصل، مسح سر است نه موی سر.

درواقع مسح جلوِ سر کفایت می‌کند، به دلیل حدیث انس رضی الله عنه کِه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستش را زیر عمامه‌اش بر دو قسمت جلو سر را مسح کرد و عمامه‌اش را برنداشت.» **(روایت از ابوداود)**

چنانکه اشاره کردیم در احادیث صحیح ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسح سر را از پیشانی به سمت پشت سر و بالعکس انجام داده است. و رسول خدا این شیوه مسح سر را ادامه داده، و تداوم حضرت بر آن، افضلیت آن را می‌رساند که: مسح سر از جلو آغاز می‌شود و در بعضی از حالات مسح قسمت‌های دیگر سر هم جایز است.

بر تو پوشیده نماند که قول خدای تعالی: **﴿وامسحوا بروؤسکم﴾** به این معنی نیست که سر را کلاً مسح کنیم. ولی چنانچه در معنی لغوی پیداست مفید این مطلب است که مسح از پیشانی صورت گیرد.

اینک به آراء بعضی از علماء در این باره توجه کنید:

شافعی گفته است: مسح کمترین نقطه‌ای که جزء سر باشد واجب است.

احمد گفته است: مسح تمامی سر واجب است و مسح بعضی از سر هم کفایت می‌کند.

ابوحنیفه گفته است: مسح باید یک چهارم سر را دربرگیرد.

مالک گفته است: مسح تمام سر است و اوﷺ گاهی تمام سر را مسح و گاهی عمامه را مسح می‌کرد و گاهی نیز هم پیشانی و هم عمامه را مسح می‌کرد و هرگز به مسح بعضی از سر اکتفا نمی‌کرد. و به نظر من برای خواهر مسلمان جایز است یکی از این دو طریق را برگزینند:

یکم: می‌تواند تمام سر را مسح کند.

دوّم: می‌تواند یک چهارم آن را مسح کند.

۵ـ شستن پاها با قوزک‌ها: چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿وَ اَرْجُلَكُمْ اِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾

و شستن پا امری است که رسول خداﷺ انجام داده است. از عبدالله بن عمرؓ ثابت است که گفت: در سفری رسول خداﷺ از ما تأخیر کرد و دیرهنگام به ما رسید که وقت نماز عصر در حال انقضاء بود، با شتاب شروع به وضوگرفتن و مسح پاهایمان نمودیم رسول خداﷺ با صدای بلند صدا زد و دو یا سه مرتبه فرمود: وای بر کسانی که در شستن پاها توجه به پاشنهٔ پاها نکرده و آنها را نشوید وای بر ایشان از عذاب دوزخ.

صحابهٔ کرامؓ بر غسل دو پاشنهٔ پا اجماع داشته‌اند.

۶ـ رعایت ترتیب در شستن اعضاء: به این معنی اول صورت و بعد از آن دست‌ها و بعد از آن مسح سر و سپس پاها را بشوید و این ترتیب در آیه وارد شده است:

﴿يَا اَيُّهَاالَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلاَةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ اَيْدِيَكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَ اَرْجُلَكُمْ اِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾

که ترجمهٔ آن گذشت.

در حدیث صحیح آمده که رسول خدا فرمود: «از چیزی آغاز کنید که خدا از آن آغاز کرده است.» و در حدیث است که رسول خداﷺ هیچگاه وضوی بدون ترتیب نگرفته است.

۷ـگرفتن وضو در یک مرحله باشد و فاصله میان شستن اعضاء چندان زیاد نباشد. خواهر مسلمانم که اعضای وضو هم‌زمان خشک شوند، ولی اگر به علت تمام‌شدن آب یا قطع آن کمی فاصله ایجاد شود اشکال ندارد.

٤ـمسایلی مربوط به وضو:

یکم: ای خواهر مسلمان اگر در اعضای وضو دارای انگشت یا انگشتان زیاده هستید واجب است آن را نیز بشویید چون در محل فرض می‌باشد.

و اگر در غیر محل فرض مانند بازو و شانه باشد، شستن آن ـکوتاه باشد یا دراز ـ واجب نیست چون در غیر اعضای وضو قرارگرفته است. در این صورت همانند موهای سر است که دراز شده و به صورت و رخسار فرود آمده باشند.

دوّم: اگر پوستی زاید در غیر از اعضای وضو باشد و پایین کشیده و محل فرض راگرفته باشد واجب نیست شسته شود، چون اصل آن در محل فرض واقع نشده است. خواه این پوست دراز باشد یا کوتاه و در این، اختلافی نیست، چون اصل آن در غیر محل فرض است، و اگر از یکی از دو محل آویزان شده و نوک آن به محل دیگر چسبیده باشد، میان دو سر پوست خالی باشد، آنچه برابر با محل فرض قرارگرفته است واجب است ظاهر و باطن آن با محل فرض که زیر آن قرارگرفته شسته شود.

سوّم: خواهر مسلمانم! اگر به جای مسح سر آن را بشویید، بدان‌که در این مسئله دو قول وجود دارد:

قول نخست: شستن به جای مسح کفایت نمی‌کند، چون خداوند به مسح امرکرده و همچنین رسول خداﷺ به مسح امر نموده است و چون مسح یکی از دو نوع طهارت است بنابراین به جای نوع دیگر کفایت نمی‌کند همچنان که به جای غسل، مسح کفایت نمی‌کند.

قول دوّم: شستن کفایت می‌کند کما این که اگر شخصی جنب باشد و به نیت هر دو طهارت، خود را در آب فرو برد، کافی است در حالی که مسح انجام نداده است. در حال حدث اصغر نیز غسل به جای مسح کفایت می‌کند چنان که در توصیف غسل رسول خداﷺ آمده است که آن حضرت صورت و دست‌های خود را شسته و بعد از آن آب بر سر خود ریخته، و از مسح نام نبرده است.

همچنین شستن از مسح فراتر است، بنابراین هرگاه شستن به جای مسح، کفایت می‌کند، چنان که غسل‌کردن به نیت وضو، جای آن را می‌گیرد. این هم در حالتی است که در اثناء غسل بر سر دست نکشیده باشد. اگر در آن حال بر سر دست بکشد یا حتی بعد از غسل این کار را بکند کافی است، چون در ضمن غسل عمل مسح را نیز انجام داده است.

از معاویه روایت شده که او برای آگاهی‌دادن به مردم دربارهٔ چگونگی وضوی حضرتﷺ وضو گرفت و وقتی که به مسح سر رسید با دست چپ مشتی آب برداشت و بر وسط سر ریخت و قطراتی از آب از سر می‌چکید یا نزدیک بود که بچکد و آنگاه با کشیدن دست از پیشانی به طرف پشت سر و بالعکس عمل مسح سر را انجام داد.

(روایت از ابوداود)

چهارم: ای خواهر مسلمان اگر در هنگام مسح سر، آب باران بر سر تو بارید یا کسی بر آن آب ریخت و شما هم به نیت مسح دست بر سر کشیدی کفایت می‌کند انشاءالله. اگر به طور ناگهانی آبی بر سر تو ریخته شد و تو نیز به نیت مسح دست بر سر کشیدی کفایت می‌کند چون ریختن آب بر سر به طور ناگهانی تأثیری در آن ندارد. بنابراین اگر دست بر سر نهادی و با کشیدن دست بر سر، آب را پخش کردی عمل مسح شما صحیح است.

پنجم: اگر آب باران بر سر تو بارید ولی آن را با دست بر سر نکشیدی، به جای مسح کفایت می‌کند چنان که غسل به جای مسح کفایت می‌کند.

ششم: اگر سر را با پارچه یا چوبی مرطوب مسح کردی بنا بر قولی کفایت می‌کند چون خداوند امر به مسح سر نموده و عمل مسح هم انجام شده و مشروط به شروطی دیگر نشده است.

بنا بر قول دوم: کفایت نمی‌کند چون حضرتﷺ با دست خود مسح کرده است و مسح با یک یا دو انگشت نیز کافی است.

۵ـ حکم کسی که شستن جزئی از اعضای وضو را ترک کند:

کسی که شستن نقطه‌ای از اعضای وضو را ترک کند، اعادهٔ وضو بر او واجب است به دلیل حدیثی که عمرؓ روایت کرده که: «رسول خداﷺ مردی را دید که نماز می‌خواند ولی در پشت پای او نقطه‌ای را مشاهده کرد که آب بدان نرسیده بود لذا به او دستور داد که وضو و نماز را اعاده کند.» (روایت از ابوداود)

٦ـ سنت‌های وضو:

سنت عبارت از قول یا عملی است که رسول خداﷺ انجام داده و به ثبوت رسیده است.

١ـ گفتن بسم‌الله:

دربارهٔ گفتن بسم‌الله احادیث زیادی روایت شده که ضعیف هستند اما مجموع آنها، روایت را قوّت می‌بخشند از ابو هریرهؓ روایت شده که رسول خداﷺ فرمود: «نماز بدون وضو درست نیست. و وضوی بدون گفتن نام خدا درست نیست.»

(روایت از احمد و ابوداود و ابن ماجه)

با اسنادی ضعیف ولی به علت کثرت طرقِ روایتِ حدیث. اهل علم بدان عمل کرده‌اند.

٢ـ شستن دست‌ها سه مرتبه:

ای خواهر مسلمان هرگاه از خواب بیدار شدی بر تو لازم است قبل از شروع به اصل وضو سه مرتبه دستان خود را بشوييد به دلیل حدیث اوس بن اوس ثقفیؓ که گوید: «رسول خدا راﷺ دیدم قبل از وضو سه مرتبه دستان خود را شست.»

(روایت از احمد و نسائی)

از ابوهریرهؓ روایت شده که: رسول خداﷺ فرمود: «هرگاه از خواب بیدار شدید دست خود را داخل هیچ ظرفی نکنید تا اینکه سه مرتبه آن را بشوييد. چون نمی‌دانید دست شما در حال خواب با کجا تماس پیدا کرده است.»

(روایت از جماعت بجز بخاری)

٣ـ مسواک:

ای خواهر مسلمانم، مسواک دارای فوایدی بس بزرگ بوده و از جملهٔ آن این فواید می‌باشد: ١ـ محکم گردیدن لثه، ٢ـ جلوگیری از بیماری دندان‌ها، ٣ـ تقویت نیروی هاضمه، ۴ـ زیادشدن ادرار.

اگرچه اصل سنت با هر چیزی خشن و پاک که زردی دندان‌ها را بزداید و نظافت دهان را بدست آورد مانند مسواک‌های ساخته‌شده و امثال آن، حاصل می‌شود.

و به هنگام تغییر بوی دهان و بیدارشدن از خواب و اقامهٔ نماز مسواک‌زدن سنت است به دلیل حدیثی که در آن رسول خدا فرموده: «اگر بر أُمّتم دشوار نبود به آنان دستور می‌دادم هنگام اقامه هر نمازی مسواک بزنند.» **(متفق علیه)**

در همهٔ اوقات مسواک‌زدن سنت است به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که گوید: «رسول خدا ﷺ هر وقت داخل منزل می‌شد مسواک می‌زد.» (روایت از مسلم)

در حدیثی دیگر که امام احمد در مسند آورده است روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «مسواک پاکیزه‌کنندهٔ دهان و خشنودکنندهٔ خداوند است.»

و روایت شده که رسول خدا ﷺ علاقه‌ی زیاد، به مسواک داشت.

در چهار موقع مسواک‌زدن سنت مؤکد است:

۱) **هنگام تغییر بوی دهان**: چون اصل سنت‌بودن بخاطر ازبین بردن بوی بد دهان است.

۲) **هنگام بیدارشدن از خواب**: به دلیل حدیثی که حذیفه رضی‌الله عنه روایت کرده که: «رسول خدا ﷺ هر وقت شب که از خواب بیدار می‌شد دهان خود را به خوبی مسواک می‌زد.» (متفق‌علیه)

۳) **هنگام نماز**: چنانچه در حدیث فوق به آن تصریح شده است.

۴) **هنگام تلاوت قرآن**:

خواهر مسلمانم استفاده کردن از مسواک در باقی اوقات شبانه‌روز مستحب است. مگر برای شخص روزه‌دار که بعد از زوال خورشید مستحب نیست. ابن‌عقیل گوید: در مستحب‌نبودن مسواک بعد از زوال برای شخص روزه‌دار اختلافی نیست. اما در این که مکروه است یا خیر دو قول وجود دارد: قول نخست بر این است که چون مسواک‌زدن باعث از بین‌رفتن بوی دهان شخص روزه‌دار که در نزد خداوند از بوی مشک محبوب‌تر است می‌شود، مکروه است، زیرا اثر نیک عبادت بوده و زدودن آن مکروه است. مانند خون شهید که شسته نمی‌شود و نشانهٔ شهادت او است. قول دوّم بر این است که مکروه نیست چون عامربن ربیعه رضی‌الله عنه گوید: «رسول خدا را بارها دیدم که ـ قابل شمارش نیست ـ در حال روزه بودن مسواک می‌زد.» (روایت از ترمذی)

۴ـ مضمضه (گرداندن آب در دهان سپس بیرون ریختن آن): به دلیل قول رسول اکرم ﷺ که فرمود: «هرگاه وضو گرفتی، مضمضه کن.» (روایت از ابوداود)

۵ـ استنشاق و استنثار (کشیدن آب با بینی و بیرون ریختن آن): به دلیل فرمودهٔ حضرت ﷺ که فرمود: «در استنشاق مبالغه کن مگر این که روزه باشی.»

(روایت از احمد و ابوداود و ترمذی)

از ابوهریره ﷺ روایت شده که پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما بخواهد وضو بگیرد مقداری آب را داخل بینی نموده و سپس آن را بیرون اندازد.» **(روایت از شیخین)**

و ای خواهر مسلمانم سنت است که استنشاق با دست راست و استنثار با دست چپ انجام شود.

۶ـ تخلیل انگشت‌ها: در حدیث ابن عباس ﷺ آمده که رسول گرامی ﷺ فرمود: «هرگاه وضوگرفتی انگشتان دست و پا را خلال کن.» **(روایت از احمد و ابن‌ماجه و ترمذی)**

خواهر مسلمانم هنگام وضو مستحّب است انگشتری و النگوهای دست را مقداری تکان دهید تا آب وضو به زیر آنها برود و وضوی شما کامل گردد.

۷ـ پیش انداختن راست:

از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده که گفته: «رسول خدا ﷺ مقدم‌داشتن راست را در همهٔ امور دوست می‌داشت در کفش پوشیدن، و در شانه‌کردن و در وضوگرفتن و باقی امور.» **(متفق‌علیه)**

امام احمد در مسند نقل کرده که رسول خدا فرمود: «هرگاه خواستید لباس بپوشید یا وضو بگیرید از طرف راست آغاز کنید.»

۸ـ مسح دو گوش:

سنت است ظاهر و باطن گوش‌ها را مسح کنید چون رسول خدا ﷺ چنین کرده است، مقدام بن معد یکرب ﷺ گوید: «رسول خدا ﷺ هنگام وضو سر و ظاهر و باطن دو گوش را مسح کرد و دو انگشت خود را داخل سوراخ گوش‌ها نمود.»

(روایت از ابوداود)

۹ـ طول‌بخشیدن به غرّه و تحجیل:

اطالهٔ غره یعنی شستن بیش از حد مفروض در صورت، و اطالهٔ تحجیل یعنی شستن بیش از حد مفروض در دو دست و دو پا است. زیرا رسول خدا ﷺ فرموده: «امت من در روز قیامت با پیشانی‌ها و دست و پاهای نورانی که بر اثر وضو بدست آمده حاضر می‌شوند، پس هر کس از شما اگر توانست در وقت شستن صورت قسمتی از پیشانی و در وقت شستن دست و پا قسمت‌هایی از بازو و ساق پا را به آن بیفزاید، این کار را انجام دهد.

۱۰ـ دعاء بعد از وضو:

سنت است بعد از پایان وضو بگویید: «اَشْهَدُ أَنْ لاَ اِلَـهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ.» زیرا پیامبرﷺ فرموده است: «هرکس وضوی را کامل بگیرد و سپس این دعا را بخواند. هشت درِ بهشت به روی او باز شده از هر کدام که بخواهد داخل بهشت می‌شود.»

(متفق‌علیه)

۷ـ آن چه بعد از وضو سنت است:

خواهر مسلمانم بعد از اتمام وضو خواندن دو رکعت نماز به نیت نماز وضو مستحب است. ابوهریرهؓ گوید: رسول خداﷺ به بلال فرمود: «ای بلال به من خبر بده چه کار نیکو و امیدوارکننده‌ای انجام داده‌ای؟ چون من در بهشت صدای پای تو را پیش روی خودم شنیدم، عرض کرد عملی آن‌چنان امیدوارکننده انجام نداده‌ام به جز این که عادت داشته‌ام شب و روز هر وقت وضو گرفته‌ام به اندازه‌ای که خدا نصیبم فرموده نماز خوانده‌ام.» **(متفق علیه)**

امام مسلم در صحیح خود آورده است: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس به خوبی وضو بگیرد و با حضور قلب روی به قبله دو رکعت نماز بخواند ورود به بهشت برای او واجب می‌شود.» **(مسلم)**

۸ـ مکروهات وضو:

۱ـ ای خواهر مسلمانم وضوگرفتن در مکان نجس مکروه است چون امکان دارد بر اثر وضوگرفتن در آن مکان لباس و تن شما نجس گردد.

۲ـ شستن اعضاء تا سه مرتبه مستحب است و افزودن بر آن مکروه است، زیرا پیامبرﷺ اعضای وضو را سه بار شسته و فرمود: «این است وضوی من و وضوی پیامبران قبل از من.» **(روایت ابن‌ماجه)**

در حدیث عمروبن شعیب آمده که مردی اعرابی نزد رسول خداﷺ آمد و از ایشان درباره وضو سوال کرد در جواب فرمود: سه مرتبه سه مرتبه اعضای وضو را بشویید. سپس فرمود: «وضوگرفتن همین است پس هر کس بر آن بیفزاید کار بدی کرده و بر خودش ستم نموده است.» **(روایت از ابوداود و نسائی و ابن ماجه)**

۳ـ ای خواهر مسلمانم بدان که اسراف در آب مکروه است، زیرا رسول خداﷺ هر وقت وضو می‌گرفت با مقدار یک مُدّ آب وضو می‌گرفت. **(روایت از ترمذی)**



رسول خدا ﷺ گذرش بر سعد افتاد که مشغول وضوگرفتن بود. فرمود: «اسراف مکن» عرض کرد: در آب هم اسراف هست ای رسول خدا؟ فرمود: «بله و اگرچه در کنار رود جاری باشید.» (روایت از ابن ماجه)

۴ـ وضوگرفتن از آبی که برای وضوی زنان مستعمل شده است کراهت دارد.

(روایت از ترمذی)

۹ـ چگونگی وضوی کامل:

۱ـ اول با حضور قلب نیت وضو داشته باشید.

۲ـ پس از آن بسم‌الله و الحمدالله بگویید.

۳ـ دو دست را سه مرتبه تا مچ دست بشویید.

۴ـ سه مرتبه مضمضه را انجام دهید.

۵ـ بعد از آن مسواک بزنید.

۶ـ استنشاق را سه بار انجام دهید و در صورتی که روزه نیستید در مضمضه و استنشاق و استنثار مبالغه کنید.

ای خواهر مسلمان درست است که با دست راستت مشتی آب برداشته و نصف آن را برای مضمضه و نصف دیگر آن را برای استنشاق به کار برید و استنثار را با دست چپ و هر سه را سه بار انجام دهید.

۷ـ بعد از آن سه بار صورت خود را بشویید.

لازم است که شستن صورت طولاً از موی سر آغاز و در پایین تا انتهای چانه و عرضاً از نرمی گوش تا نرمی گوش دیگر را فرا بگیرد.

۸ـ سپس دست راست را با آرنج سه بار بشویید.

لازم است که شستن دست‌ها را از نوک انگشتان آغاز نموده و میان آنها خلال انجام داده و انگشتر و النگوهای دستت را به خوبی تکان بده.

۹ـ بعد از آن تمام سر، یا یک چهارم آن را با هر دو دست که با آب تازه‌تر شده‌اند مسح نمایید. از پیشانی به طرف پشتِ سر آغاز کرده و از پشتِ سر به طرف پیشانی باز گردانید. آن هم فقط یک بار باشد. سپس ظاهر و باطن دو گوش را با آبی که در دست باقی مانده یک بار مسح نمایید.

۱۰ـ بعد از آن پای راست و پای چپ را هر کدام سه بار با دو قوزک بشویید، و خلال انگشتان پا را مراعات بکنید. و به دقت پاشنهٔ پا را شسته و این ترتیب را رعایت کنید و

احتیاط کن که هیچ نقطه‌ای از اعضای وضو را در شستن ترک ننمایید. مبادا وضو و نماز شما باطل گردد. واجب است بر تو ای خواهر مسلمانم در مصرف آب صرفه‌جویی نموده و از اسراف جداً خودداری نمایید و شستن اعضای وضو، پیاپی بوده و پیش از خشک‌شدن عضوی عضو بعد از آن را بشویید، مگر به قدر نیاز. و در اثنای وضو صحبت نکنید.

۱۱ـ هرگاه وضو تمام شد بگویید: «اَشْهَدُ اَنْ لاَ اِلَـهَ اِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَـهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ» اگر خواستید می‌توانید این دعا را بر آن بیفزایید: «اَللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ».

۱۰ـ آنچه وضو را باطل می‌کند:

۱ـ خارج‌شدن ادرار و مدفوع از پیش و پس به مقدارکم یا زیاد وضو را باطل می‌کند.

خداوند می‌فرماید: ﴿اَوْجَاءَ اَحَدُكُمْ مِنَ الْغَائِطِ﴾ (مائده: ۶)

اگر از پشت [راه مدفوع] کرم یا مو یا سنگ و غیره خارج شود، وضو باطل می‌گردد به دلیل فرمودهٔ رسول خداﷺ در خطاب به زن مستحاضه که فرمود: «برای هر نمازی وضو بگیر.» (روایت از ابوداود)

اصحاب شافعی می‌گویند: اگر مخرج عادی مسدود باشد و چیزی پایین‌تر از معده خارج شود، وضو را باطل می‌کند، و اگر چیزی بالاتر از معده خارج شود بر دو قول است:

بنا بر قول اول: وضو را باطل می‌کند.

و بنا بر قول دوّم: وضو را باطل نمی‌کند.

ولی دلیل ما بر باطل شدن وضو بر اساس عموم قول خدای تعالی است که می‌فرماید: ﴿اَوْجَاءَ اَحَدُكُمْ مِنَ الْغَائِطِ﴾ و حدیثی است که امام بخاری روایت کرده که رسول خداﷺ می‌فرماید: «نماز هیچ کدام از شما در صورت باطل شدن وضو پذیرفته نیست.»

مفهوم حدیث عام بوده و شامل ادرار، مذی، ودی، غائط و هر چیزی که از پس و پیش فرد خارج شود، می‌گردد.

۲ـ خواب:

خوابیدن بر دو قسم است:

(أ) خوابیدن بر پهلو: این نوع خوابیدن اعم از این که کم باشد یا زیاد وضو را باطل می‌کند.

(ب) خوابیدن در حالت نشسته که در این مورد دو قول وجود دارد:

بنا بر قول نخست اگر خواب زیاد باشد وضو را باطل می‌کند و اگر کم باشد آن را باطل نمی‌کند و این، قولِ مالک و ثوری و اصحاب رأی است.

بنا بر قول دوّم: که قول شافعی است خوابیدن بر این حالت اگرچه زیاد هم باشد وضو را باطل نمی‌کند، چون در این حالت محل خروج محکم به زمین چسبیده است به دلیل حدیث انس که گوید: «اصحاب رسول خداﷺ می‌خوابیدند وقتی که بیدار می‌شدند نماز می‌خواندند بدون این که وضو بگیرند.» (روایت از ترمذی)

در عبارتی دیگر آمده: اصحاب رسول خدا ﷺ به انتظار نماز عشاء می‌نشستند و خواب بر آنان چیره شده و سر به جیب فرو می‌بردند، بعداً نماز می‌خواندند بدون این که وضو بگیرند. این حدیث اشاره به همهٔ نصوص داشته و عموم آنها تخصیص می‌شود، زیرا این حالت خروج حدث را منع می‌کند و وضو باطل نمی‌شود یعنی مانند خوابیدن کم است که وضو را باطل نمی‌نماید.

۳ـ إغماء:

علماء بر این اجماع دارند که بیهوشی [وضو را باطل می‌کند] و واجب است که شخص بیهوش بعد از به هوش آمدن وضو بگیرد. چون شخص بیهوش از نظر حواس از انسانِ خوابیده بی‌احساس‌تر است. بنابراین همانطوری که بر شخص خوابیده گرفتن وضو واجب است بر انسانی که دچار بیهوشی شده بعد از به هوش آمدن به طریق اولی واجب است.

۴ـ خواب در حال خواندن نماز، در حال ایستاده یا در حالت رکوع و سجود. در این مورد سه قول وجود دارد:

یکم: قول شافعی که گوید: وضو را باطل می‌کند.

به نظر من: اگرچه از عموم احادیثی که در مورد باطل شدن وضو، روایت شده‌اند. تخصیصی وارد نشده است با وجود این، قول شافعی‌ﷺ که گوید: باید محل حدث در حال خواب محکم به زمین چسبیده باشد، می‌تواند به عنوان یک قاعده، بیشتر مورد قبول واقع شود، زیرا محل حدث در حالات رکوع و سجود با زمین فاصله دارد.

دوّم: قول ابوحنیفه است که گوید: وضو را باطل نمی‌کند، زیرا مذهب او بر این است که: خوابیدن در هیچ حالتی وضو را باطل نمی‌کند ولو اینِ که زیاد باشد، به دلیل حدیثی که عبدالله ابن عباس‌ﷺ روایت کرده که: «رسول خداﷺ احیاناً در حال سجده

به خواب می‌رفت و خُرناسه می‌کشید و سپس بلند می‌شد و به نماز ادامه می‌داد، به او گفتم: شما خوابیدی و بعد از آن بدون وضو نماز خواندی؟ فرمود: وضو بر کسی است که بر پهلو بخوابد چون هرگاه بر پهلو خوابید مفاصل او شل می‌شود.» (روایت از ابوداود)

سوّم: ظاهر قول احمد بر این است که: در فرورفتگی مقعد و جمع‌شدن محل خروج حدث، در حالت قیام و قعود مساوی و مشابه به هم بوده و خوابیدن در این دو حالت موجب بطلان وضو نمی‌گردد و چه بسا خروج حدث در حالت ایستاده مشکل‌تر و بعیدتر به نظر می‌رسد، زیرا اگر خواب او عمیق و سنگین گردد بر زمین خواهد افتاد.

همچنین به خواب رفتن در حال سجده و بر پهلو با هم مساوی بوده و خواب در هر دو حالت وضو را باطل می‌کند، چون در هر دو حال میان مقعد و زمین فاصله ایجاد شده و خروج حدث آسان می‌گردد.

باید گفت: هدف از تفصیل دادن این مسئلهٔ فقهی، توضیح بیشتر برای خواهر مسلمان است تا در این باره ابهامی برای او باقی نماند.

بنابراین، أصّح مذهب این است که خواب در نماز، وضو را می‌شکند و نماز را باطل می‌سازد و خوابیدن در حال سجده مشابه خوابیدن در حال خواب بر پهلو بوده و نماز و وضو را باطل می‌کند، با این توضیح معلوم شد که رأی ما همان رأی شافعی‌رحمه‌الله است.

۵ـ خوابیدن در حالت تکیه دادن نشیمنگاه به جایی:

بر خواهر مسلمان لازم است هرگاه با وضو در حال نشسته به خواب طولانی فرو رفت بعد از بیدار شدن، وضو بگیرد چون این حال شباهت بیشتر به حال بر پهلو خوابیدن دارد. ولی خواب کم در حال نشستن وضو را باطل نمی‌کند.

شک در خوابیدن:

خواهر مسلمانم اگر دچار شک و تردید گردیدی که به خواب رفته‌ای یا خیر یا به ذهن شما چیزی خطور کرد که نمی‌دانی خواب دیده‌ای یا حدیث نفس بوده در این صورت بر شما وضو لازم نیست.

۶ـ مرتد شدن:

ارتداد عبارت از گفتن کلمهٔ کفر است و باعث بطلان تمام اعمال نیکوی انسان می‌گردد. خداوند می‌فرماید:

﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ (زمر: ۶۵)

«بی‌گمان اگر شرک‌ورزی اعمال نیکوی تو تباه می‌گردد.»



همچنین إرتداد تیمم را باطل می‌نماید، چون ارتداد، انسان را از اسلام خارج می‌کند. ارتداد به وسیلهٔ نطق یا اعتقاد یا شک در مسلّمات دینی پیش می آید.

هرگاه شخص مرتد توبه کند و به ایمان و اسلام بازگردد نباید قبل از گرفتن وضو، نماز بخواند ولو این که مدت ارتداد کم و قبل از آن دارای وضو بوده باشد.

شافعی، ابوحنیفه و مالک گویند: ارتداد وضو را باطل نمی‌کند. اما شافعی گوید تیمم را باطل می‌کند.

این حکم از آیهٔ ۲۱۷ سوره بقره استنباط شده که می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَـٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ﴾

«و هر کس از شما از دین خودش برگردد و در حال کفر بمیرد اعمال چنان کسانی نابود و تباه می‌گردد.»

مسأله‌ای پیرامون دروغ و غیبت و بهتان:

این‌ها اگرچه از گناهان بزرگ بشمار می آیند ولی وضو را باطل نمی‌کنند.

۷ـ مسّ شرمگاه:

هر زن یا مردی به طور عمدی دست را بر شرمگاه خود زند وضو بر او واجب می‌شود، به دلیل حدیثی که حاکم روایت کرده که: حضرت ﷺ فرماید: «هر کس به شرمگاه خود دست زند باید وضو بگیرد»

حدیث بسرة دختر صفوان رضی‌الله عنها که: پیامبر ﷺ فرموده: «هر مردی که به عورت خود دست بزند نباید نماز بخواند تا اینکه وضو بگیرد.» (روایت از پنج محّدث)

۸ـ خوردن گوشت شتر:

به دلیل سوال یکی از اصحاب از رسول خدا ﷺ: آیا بعد از خوردن گوشت گوسفند وضو بگیریم؟ فرمود: اگر خواستی. گفت: از خوردن گوشت شتر چه؟ فرمود: بله. (روایت از مسلم)

ولی باید گفت: جمهور اصحاب رضی‌الله‌عنهم وضو را لازم ندانسته و گفته‌اند: این حدیث منسوخ است.

جمهور علماء از جمله ائمهٔ اربعه وضوگرفتن بعد از خوردن گوشت شتر را لازم ندانسته‌اند.

چیزهایی که وضو را باطل نمی‌کنند:

۱ـ تماس پوست زن و مرد با یکدیگر

هرگاه بدن زن و مرد بدون حائل با هم تماس پیدا کردند، وضو باطل نمی‌گردد. به دلیل حدیثی که عایشه رضی‌الله عنها روایت کرده که: رسول خداﷺ در حالی که روزه بود او را بوسید و فرمود: بوسه نه وضو را باطل می‌کند و نه روزه را باطل می‌نماید. **(روایت از بزار)**

همچنین از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده که رسول خداﷺ یکی از همسران خود را بوسید و برای نماز رفت و وضو نگرفت. **(به روایت از چهار محدث و امام احمد)**

ولی تماس از روی شهوت وضو را باطل می‌کند، به دلیل حدیثی که امام مالک در کتاب الموطأ از عبدالله بن عمر رضی‌الله عنه روایت می‌کند که: «بوسیدن زن و دست‌زدن به او، ملامسه است هر کس زن خود را ببوسد یا بدون حائل به وی دست زند باید وضو بگیرد».

هر وقت زن از روی شهوت و بدون حائل با شوهرش تماس پیدا کرد وضوی او نیز به محض تماس پوست هر دو با هم باطل می‌شود.

۲ـ شک در وضو:

ای خواهر مسلمانم بدان که شک در وضو آن را باطل نمی‌کند. عبادبن تمیم به نقل از عمویش می‌گوید: از رسول خداﷺ سؤال شد که گاهی انسان در اثنای نماز چنین خیال می‌کند که چیزی ازو خارج شده است؟ فرمود: «از نمازش خارج نشود مگر این که صدایی بشنود یا بویی احساس کند» **(روایت از جماعت غیر از ترمذی)**

این حدیث بر عدم توجه به شک‌ها و وسوسه‌هایی که در اثناء نماز عارض شده دلالت دارد. وسوسه‌هایی که حضرتﷺ آن را از شیطان می‌داند، و دلیل بر عدم انصراف از نماز بر اثر این شک و وسوسه‌ها است، مگر این که اقلّ مورد یقین آن مانند شنیدن صدا و استشمام بو و مشاهدهٔ مادهٔ خارج شده حاصل شود.

این حدیث یکی از اصول اسلام و قاعده‌ای بزرگ از قواعد دین است مبنی بر این که: اصل در اشیاء بقاء آن بر حال خود است، مگر این که خلاف آن متیقن گردد. و عارض‌شدن شک زیانی به آن اصل وارد نمی‌سازد.

از ابوهریره رضی‌الله عنه روایت شده که: رسول خداﷺ فرمود: «اگر یکی از شما چنین احساس کرد چیزی از شکم او در حال خارج‌شدن بوده ولی نسبت به خروج و عدم آن، دچار اشکال شد، تا صدایی نشنود یا بویی احساس نکند از مسجد خارج نشود.»

(روایت از مسلم و ترمذی)

۳ـ بیرون آمدن خون از راههای غیرعادی:

هر خواهر مسلمان لازم است بداند خون‌هایی که غیر از پیش و پس خارج می‌شوند مانند حجامت و خون بینی، وضو را باطل نمی‌کنند خواه زیاد باشد یا کم.

به این دلیل که خون از دهان ابن ابی اوفی رضی الله عنه در حال نماز ظاهر شد و آن را دور انداخت و به نمازش ادامه داد.

عمربن خطاب رضی الله عنه در حالی نماز می‌خواند که خون زخمش فواره می‌کرد.

و این، دلیل بر عدم نقض وضو بر اثر این گونه خون‌ها است.

۴ـ استفراغ:

استفراغ، کم باشد یا زیاد وضو را باطل نمی‌کند زیرا حدیثی که دلالت بر باطل شدن وضو کند وارد نشده است.

بدان ای خواهر مسلمانم هر وقت در تعداد شستن اعضای وضو شک کردی بر تو لازم است یقین را بر حداقل بنا نمایید. صحبت‌کردن در اثنای وضوگرفتن مباح است و آیه یا حدیثی دال بر نهی از آن وجود ندارد.

چنانچه برای شما خواهر مسلمان بحث کردیم، دعا بعد از نماز سنت است ولی در مورد دعا به هنگام غسل اعضای وضو نصّی وارد نشده است.

برای خواهر یا برادر مسلمان جایز است برای وضوگرفتن از دیگران کمک بگیرد و همچنین خشک‌کردن اعضا به وسیله حوله و امثال آن جایز است.

۱۱ـ اموری که وضوگرفتن در اثر آنها مستحب است:

۱ـ غسل میت:

خواهر مسلمانم بر تو مستحب است بعد از غسل میت وضو بگیری، خواه میت صغیر باشد یا کبیر، مسلمان باشد یا غیر مسلمان، چون دست شخص غاسل غالباً با عورت میت تماس پیدا می‌کند.

۲ـ مستحاضة:

مستحاضه به زنی گفته می‌شود که دائماً و به غیر از دوران قاعدگی خون‌ریزی دارد، برای چنین زنانی مستحب است اگر غیر از خون‌ریزی حدثی دیگر از آنها خارج نشده باشد به‌هنگام اقامهٔ هر نمازی تجدید وضو نمایند به دلیل فرمودهٔ حضرت صلی الله علیه و سلم که به‌فاطمه بنت ابی حجش فرمود: «... سپس برای‌هر نمازی وضو بگیر.» **(روایت از ابوداود و ترمذی و نسائی)**

۱۲ـ اموری که وضو برای آنها واجب است:

بر خواهر مسلمان واجب است برای ادای نماز و طواف وضو بگیرد:
اعم از این که نماز واجب باشد یا سنت و یا نماز میت.
همچنین وضو برای طواف بیت واجب است اعم از این که طواف واجب باشد یا طواف سنت. به دلیل حدیثی که عبدالله بن عباس رضی الله عنه نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «طواف نماز است با این تفاوت که خداوند صحبت‌کردن در طواف را حلال کرده است، پس اگر در هنگام طواف صحبت کردید به جز در کار خیر صحبت نکنید.»
(روایت از ترمذی و دار قطنی و حاکم و ابن اشکن و ابن خزیحه)

۱۳ـ دست‌زدن زن به مصحف:

زن مسلمان می‌تواند در هر حالتی به غیر از دو حالت به قرآن دست بزند:
حالت اول: حالت نفاس و حیض (بجز در ضرورت)
حالت دوّم: حالت جنابت. (به غیر از مواقع ضروری)
چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: «فقط انسان پاک می‌تواند به قرآن دست بزند.» **(روایت از هیثمی)**
پس دست زدن به قرآن برای زنی که وضو ندارد جایز نیست.

۱٤ـ اموری که داشتن وضو برای آنها مستحب است:

۱ـ ذکر خدا:

ای خواهر مسلمانم مستحب است به هنگام ذکر خدای عزوجل وضو داشته باشی به دلیل حدیث مهاجربن منقذ رضی الله عنه که: «بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم سلام کرد در حالی که مشغول وضوگرفتن بود و آن حضرت تا وضو را تمام نکرد جواب سلام او را نداد، سپس فرمود: مانعی برای جواب سلام تو نداشتم جز اینکه ذکر خدا را بدون طهارت ناپسند می‌دانم.»
(روایت از احمد و ابوداود و ابن ماجه)
قتاده گوید: حسن به خاطر این حدیث، قرائت و ذکر خدا را بدون طهارت مکروه می‌دانست.

۲ـ هنگام خواب:

وضوگرفتن به هنگام خواب مستحب است. به دلیل حدیث براء بن عازب رضی الله عنه که: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرگاه به بستر خواب رفتی همانند وضوی نماز وضو بگیر.

سپس بر پهلوی راست بخواب و این دعا را بخوان: «أَللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَ وَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ وَ فَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ وَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَ رَهْبَةً إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ اَللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ وَ نَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ...»

خداوندا نفس خود را تسلیم تو کردم و روی خود را به سوی تو کردم و امر خود را به تو سپردم و بر تو تکیه کردم. بیم و امیدم متوجه تو است، هیچ تکیه‌گاه و هیچ پناهگاهی به جز تو وجود ندارد، خدایا به کتابی که نازل کرده‌ای ایمان آورده‌ام، و به پیامبری که فرستاده‌ای ایمان دارم. و فرمود: اگر آن شب بمیری مردنت بر فطرت پاک است، و این دعا آخرین سخن تو به هنگام شب باشد. براء گوید: دعا را بر حضرت باز خواندم ولی به جای کلمه نبی کلمهٔ رسول را گفتم، فرمودند: «نه... و نبیک الذی ارسلت» **(روایت از احمد و بخاری و ترمذی)**

۳ـ برای شخص جنب:

لازم است بدانید که در سه حالت برای شخص جنب وضو گرفتن، مستحب است:

(أ) هنگام تکرار جماع به دلیل حدیث: «هرگاه یکی از شما با همسرش مقاربت کرد و تصمیم به اعادهٔ آن گرفت باید وضو بگیرد.»

(ب) هرگاه با حالت جنابت ارادهٔ خوردن یا آشامیدن نمودی.

(ج) هرگاه با این حالت ارادهٔ خواب کردی وضو مستحب است.

۴ـ تجدید وضو:

هر وقت خواستی سنت آن حضرت ﷺ را انجام دهی برای هر نمازی وضو را تجدید کن، به دلیل حدیث بریده رضی الله عنه که گوید: رسول خدا ﷺ به هنگام هر نمازی وضو را تجدید می‌کرد و در روز فتح مکه وضو و مسح خفّین را یک مرتبه انجام داد عمر رضی الله عنه عرض کرد ای رسول خدا قبلاً این گونه وضو نمی‌گرفتی! فرمود: «عمداً چنین کردم ای عمر.» **(روایت از مسلم و احمد)**

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «هر کس با داشتن وضو به تجدید آن بپردازد، ده حسنه برای او نوشته خواهد شد.»

(روایت از ابوداود و ترمذی و ابن ماجه)

بدین گونه رسول خدا ﷺ برای هر نمازی وضو می‌گرفت، ولی بعضی از اصحاب رضی الله عنهم چند نماز را با یک وضو می‌خواندند.

۱۵ـ دست زدن به کتاب‌های دیگر:

دست زدن به کتاب‌هایی غیر از قرآن مانند کتب فقه و تفسیر و رساله‌ها ولو این که آیات قرآن در آن نوشته شده باشد جایز است، زیرا پیامبرﷺ نامه‌ای برای قیصر نوشت که آیه قران در آن بود، چون چنین کتاب‌ها و رسائلی قرآن نامیده نمی‌شوند.

۱۶ـ اموری که بر شخص جنب حرام است:

۱ـ نماز: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿... لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا﴾ (نساء: ۴۳)

«... در حالت مستی نماز نگذارید تا وقتی که بدانید چه می‌گویید و در حالت جنب به نماز نایستید تا آنگاه که غسل کنید، مگر اینکه مسافر باشید.»

۲ـ طواف بیت‌الله

۳ـ دست زدن به قرآن و حمل آن:

هیچ کدام از اصحاب در حرام‌بودن حمل قرآن و دست زدن به آن توسط شخص جنب اختلاف ندارند و ائمه مذاهب بر این مسئله اتفاق دارند.

۴ـ ماندن در مسجد:

بر خواهر مسلمان حرام است در حال قاعدگی در مسجد بماند، به دلیل حدیث ام سلمه رضی‌الله عنها که گوید: رسول خداﷺ داخل صحن این مسجد شد و با صدای بلند فرمود: «به تأکید مسجد برای زنان در حال قاعدگی و افرادی که جنب باشند حلال نیست.» (روایت از ابن ماجه و طبرانی)

این حدیث بر درست نبودن ماندن حایض و جنب در مسجد دلالت دارد، ولی شخص جنب یا حایض می‌تواند از آن عبور نماید چنانچه در آیه ۴۳ سورهٔ نساء به آن تصریح شده است.

از میمونه رضی‌الله عنها روایت شده که می‌گوید: «رسول خداﷺ بر یکی از همسرانش که در حال حیض بود داخل شده و سر خود را در آغوش او می‌نهاد و قرآن می‌خواند، و یا یکی از ما که در حال حیض بود حصیر کوچک حضرت را برداشته و در مسجد می‌گستراندیم.» (روایت از احمد و نسائی)



۱۷ـ مبحث قرائت قرآن برای شخص جنب:

برای انسان جنب جایز است قرآن بخواند ولی به آن دست نزند و آن را حمل نکند. (اما بعضی از ائمه دست زدن به آن را برای تعلیم و تعلم در دو حالت فوق ضرورت دانسته و جایز می‌شمارند).

ولی در حال جماع قرائت قرآن حرام است.

حیض و نفاس

نخست حیض و تعریف آن:

حیض خونی است که از رحم زن بعد از بلوغ خارج شده و عادةً در زمان‌های مشخصی بوده و حکمت آن، تربیت فرزند است. کمترین زمان آن یک شبانه‌روز و بیشترین زمان آن پانزده شبانه‌روز و غالب آن شش یا هفت شبانه‌روز می‌باشد. کمترین زمان پاکی بین دو حیض، سیزده یا پانزده روز بوده و بیشترین آن حدّی ندارد و غالب آن بیست و سه یا بیست و چهار روز است. هنگام آبستن این خون به ارادهٔ خدا در رحم به تغذیهٔ کودک تبدیل می‌گردد. به همین خاطر است که در ایّام حاملگی خارج نمی‌شود. بعد از زایمان، خداوند آن را با حکمت خودش برای تغذیهٔ نوزاد به شیر تبدیل می‌نماید، و به این دلیل است که زنان شیرده کمتر قاعدگی می‌بینند، بنابراین، هر وقت زن، آبستن یا شیرده نباشد خون در رحم او بدون مصرف باقی‌مانده و به طور غالب ظرف شش یا هفت روز در هر ماه خارج می‌گردد، و چنانچه گفته شد این روزها گاهی کمتر یا بیشتر می‌شوند.

زنان در رابطه با حیض بر سه دسته‌اند: مبتدأة، و معتاده، و مستحاضه.

۱ـ **مبتدأة**: به زنی گفته می‌شود که برای اولین بار خون حیض را می‌بیند و حکم او این است‌ک به محض مشاهدهٔ خون ترک نماز و روزه کرده و از جماع پرهیز کند و تا تمام شدن مدت آن و فرارسیدن ایام طهر منتظر می‌ماند. و هرگاه مدت آن سپری شد غسل می‌کند و نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد. اگر خون‌ریزی بیش از پانزده روز طول کشید مستحاضه نامیده می‌شود که متعاقباً حکم آن خواهد آمد.

اگر در فاصله پانزده روز به صورت پاره‌وقت قطع می‌شد به این معنی یک یا دو روز خون را مشاهده می‌کرد و به همان اندازه قطع می‌گردید بر وی لازم است در ایام طُهر غسل نموده و عبادات را انجام دهد و به محض مشاهده مجدد آن ترک عبادت نماید، به دلیل حدیث که فرماید: «هرگاه حیض فرا رسید نماز را ترک کنید.»

۲ـ معتاده به زنی گفته می‌شود که روزهای قاعدگی او معلوم باشد حکم او نیز این است در ایام قاعدگی نماز و روزه را ترک نماید و از جماع بپرهیزد، و اگر بعد از سپری‌شدن ایام آن، خون زرد یا کدر را مشاهده کرد به آن توجه نکند به دلیل قول ام‌عطیّه رضی‌الله عنها که گفته: «مایع زرد رنگ و کدر بعد از طهارت را حیض به حساب نمی‌آوردیم.» (متفق‌علیه)

ولی اگر در اثناء روزهای عادتش زردی یا کدر را مشاهده کرد حیض محسوب می‌شود و نباید اقدام به غسل و نماز و روزه نماید.

نظر برخی از اهل علم بر این است: اگر خون‌ریزی از مدت معتاد ماهانه تجاوز کرد بعد از گذشت سه روز می‌تواند خود را پاک کرده و نماز بخواند مادام از پانزده روز با احتساب مدت معتاد تجاوز ننماید، زیرا در این صورت مستحاضه محسوب و در مورد غسل و نماز حکم مستحاضه را دارد.

برخی از فقها گویند: آنچه از عادت ماهانه تجاوز کند موجب ترک نماز نمی‌شود مگر این که دو یا سه مرتبه تکرار گردد که در این صورت جزء مدت معتاد به شمار می‌آید. که در واقع، این رأی آشکار و قوی به نظر می‌رسد.

۳ـ مستحاضه:

مستحاضه به زنی اطلاق می‌شود که جریان خون‌ریزی وی قطع نشود، و حکم آن چنین است: اگر قبل از این که به استحاضه مبتلا گردد معتاده باشد و عادات ماهانهٔ خود را به یاد داشته باشد، طبق عادت سابق روزهایی را که در آن قاعده می‌شد حیض به حساب آورده و از خواندن نماز و گرفتن روزه دوری می‌کند، و بعد از انقضاء آن غسل کرده و نماز و روزه را انجام می‌نماید و جماع می‌کند، و اگر سابقاً عادت نداشته یا این که داشته ولی زمان و تعداد روزها را فراموش کرده است، چنین کسی اگر بتواند رنگ‌های خون از قبیل سیاه‌گون و سرخ‌گون‌بودن آن را تشخیص دهد در روزهای جریان خون سیاه‌گون قاعده است و بعد از تمام شدن آن، مادام که از پانزده روز تجاوز نکرده باشد غسل نموده و نماز و روزه را برگزار می‌کند.

ولی اگر نتواند رنگ خون‌ها را از یکدیگر تشخیص دهد، عادت غالب هر ماه را قاعدگی محسوب کرده، شش یا هفت روز از نماز و روزه و جماع دوری کند و بعد از سپری شدن آن، غسل نموده و نماز بخواند و روزه بگیرد.

زن مستحاضه برای هر نمازی وضو می‌گیرد و شرمگاه خود را با پارچه‌ای تمیز یا

پنبه و امثال آن محکم می‌بندد و نماز می‌خواند حتی اگر در اثنای نماز خون هم بیاید. جز در حالت ضرورت با وی جماع نمی‌شود. به دلیل حدیث ام‌سلمه رضی‌الله‌عنها که دربارهٔ زنی که خون حیض او جریان دارد از رسول خدا ﷺ استفتاء کرد؟ فرمود: منتظر بماند تا روزها و شب‌هایی که قبلاً عادت داشته سپری شود و در آن مدت نماز را ترک کند و چون مدت را پشت سر گذاشت غسل کرده و با پارچه‌ای جلو خود را محکم ببندد و نماز بخواند. **(روایت از ابوداود و سنائی)**

این حدیث بیانگر حکم مستحاضه‌ایست که عادت‌سابق خود را فراموش نکرده است.

فاطمه بنت ابی جیش گوید: «که مستحاضه می‌شد رسول خدا ﷺ به او گفت: هر وقتی خون حیض باشد سیاه است و تشخیص داده می‌شود، در این مدت از خواندن نماز پرهیز کن و اگر رنگ آن سیاه نبود بعد از غسل وضو بگیر و نماز بخوان چون این، خون‌ریزی از رگ است نه خون حیض.» **(روایت از ابوداود و سنائی با تصحیح حاکم)**

این حدیث بیانگر حکم مستحاضه‌ایست که غیر معتاده بوده و یا عادت سابق خود را فراموش کرده و رنگ‌های خون او متفاوت باشد.

حمنة بنت حجش گوید: «من بسیار شدید مستحاضه می‌شدم برای استفتاء خدمت حضرت ﷺ رفتم فرمود: این ضربه‌ئیست از سوی شیطان، شش یا هفت روز را حیض محسوب کن سپس غسل کن و بعد از غسل و محکم‌بستن جلو، بیست و چهار یا بیست و سه روز باقی‌ماندهٔ ماه را روزه بگیر و نماز بخوان، و این برای شما کافی است و هر ماه به مانند زنانی که حیض می‌بینند عمل نما.» **(روایت از ترمذی)**

این حدیث بیانگر حکم مستحاضه‌ایست که نه سابقاً عادت داشته و نه می‌تواند رنگ‌های آن را از هم تشخیص دهد.

۲ـ اموری که در حال حیض ممنوع است:

۱ـ نماز:

حیض، مانع وجوب نماز و برگزاری آن است. چنانکه رسول خدا ﷺ در جواب سؤال یک زن فرمود: «هرگاه حیض فرا رسید نماز را ترک نما» **(متفق علیه)**

عایشه رضی‌الله عنها گوید: «در زمان رسول خدا ﷺ که قاعده می‌شدیم برای قضای روزه به ما امر می‌شد ولی برای قضای نماز به ما امر نمی‌شد.» **(متفق علیه)**

اگر نماز بر حائض واجب بود به قضای آن امر می‌شد.

ابن منذر گوید: اهل علم بر اسقاط فرض نماز از حائض در ایام حیض اجماع دارند و همچنین بر واجب نبودن قضای نمازهای ایام حیض اجماع دارند، به دلیل فرمودهٔ حضرت در حدیث فاطمهٔ بنت ابی جیش که فرمود: «هرگاه حیض فرا رسید نماز را ترک نما.» (متفق علیه)

به دلیل قول عایشه در جواب زنی که از وی سؤال کرد: «چرا حائض روزه را قضا می‌کند ولی نماز را قضا نمی‌کند؟

عایشه گفت: آیا شما از حروریه هستی؟ در جواب گفت: من حروری نیستم ولی سؤال می‌کنم، گفت: در زمان رسول خداﷺ که قاعده می‌شدیم برای قضای روزه به ما امر می‌شد ولی برای قضای نماز به ما امر نمی‌شد.» (متفق‌علیه)

و سؤال عایشه بدین خاطر بود: چون خوارج قضای نماز بر حائض را واجب می‌دانند.

۲ـ روزه گرفتن:

روزه بر زن حائض مسلمان واجب نیست به دلیل گفتهٔ پیامبرﷺ که در خطاب با آنان گفت: «مگر چنین نیست که هر کدام از شما به حیض افتاد نماز و روزه را انجام نمی‌دهد؟ گفتند: چرا.» (روایت از بخاری)

بر زن حائض واجب است بعد از سپری شدن حیض روزه‌های ایام حیض را قضا نماید.

ابن منذر گوید: اجماع بر این است قضای روزه بر حائض واجب است.

۳ـ خواندن قرآن:

زن حائض می‌تواند بدون دست‌زدن به قرآن آن را بخواند و حدیثی که دربارهٔ عدم جواز آن روایت شده باطل است.

۴ـ دست‌زدن به قرآن:

بر زن مسلمان حائض حرام است به قرآن دست بزنند به دلیل آیه:

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (الواقعه: ۲۷۹)

و به دلیل فرمودهٔ پیامبرﷺ در نامهٔ عمروبن خرام که فرماید: تنها در حال طهارت به مصحف دست بزنید. (روایت از أثرم)

۵ـ ماندن در مسجد:

چنانچه در مبحث غسل گفتیم نمی‌تواند در مسجد بماند ولی عبور از آن جایز است.

۶ـ طواف:

بر خواهر مسلمان حرام است در ایام حیض طواف نماید به دلیل گفتهٔ پیامبر ﷺ در خطاب به عایشه رضی‌الله عنها که فرمود: «مانند حجاج هر عملی را انجام بده غیر از این که از طواف تا هنگام پاک‌شدن اجتناب بکن.» (متفق‌علیه)

۷ـ جماع:

جماع کردن با زن مسلمان در ایام حیض حرام است به دلیل آیهٔ:

﴿فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ﴾ (بقره: ۲۲۲)

«در ایام حیض از زنان دوری کنید و به آنان نزدیک نشوید تا آن وقت که پاک شوند.»

۸ـ طلاق:

طلاق زن در حال حیض حرام بوده و این طلاق بدعت است و بعداً در مکان خود به ذکر آن خواهیم پرداخت.

۹ـ شروع عده ماهانه:

به دلیل قول خدای ﷻ که فرماید:

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ (بقره: ۲۸۸)

«زنان مطلّقه باید به مدت سه‌بار عادت ماهانه انتظار بکشند.»

می‌فرماید:

﴿وَ اللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ﴾ (طلاق: ۴)

«زنانی که از عادت ماهانه ناامید شده‌اند و همچنین زنانی که هنوز عادت ماهانه نشده‌اند اگر در عدهٔ آنها شک دارید بدانید عدهٔ آنها سه ماه است.»

عدّهٔ ماهانه مشروط به عدم حیض شده است. حیض مانع صحت طهارت است زیرا خروج خون موجب حدث شده و استمرار آن، مانند ادرار، مانع صحت طهارت می‌شود.



حکم نفاس (خون‌ریزی زایمان) در آنچه بر آن واجب یا از آن حرام و ساقط می‌شود همانند حکم حیض بوده و خلافی در این مورد را سراغ نداریم، چون شروع عده با قرء (طهر) است و نفاس قرء نیست و عِدّه با وضع حمل پایان می‌یابد و با حیض این تفاوت را نیز دارد که نفاس دلیل بر بلوغ نبوده و تصوّر نمی‌شود، چون این تصوّر قبل از آن به واسطهٔ حمل حاصل شده است.

۱۰ـ هر وقت خون قطع شد نماز و روزه برای او مباح است ولی تا غسل نکند نمازخواندن و جماع بر او حرام است. و باید نمازهایی را که بعد از انقطاع خون و قبل از غسل نخوانده است قضا نماید.

خلاصه هر وقت خون حیض پایان یافت ولی هنوز غسل انجام نداده ممنوعیت احکام ذیل در رابطه با او لغو می‌گردد:

۱ـ نماز: چون سقوط آن به وسیله، حیض بوده و اکنون پایان یافته است.

۲ـ وضو برای نماز به همان دلیل.

۳ـ روزه: چون غسل‌کردن مانع روزه نیست و مانند جنابت است.

۴ـ طلاق: چون تحریم طلاق در ایام حیض به خاطر به درازاکشیدن زمان عدّه است و اکنون برطرف شده است.

حکم سایر محرمات تا انجام غسل به قوّت خود باقی است، زیرا بر شخص جنب حرام بوده و در اینجا به طریق اولی حرام می‌باشد.

۳ـ استمتاع از زن حایض غیر از جماع، جایز است:

استمتاع از زن حایض در بالای ناف و پایین زانو از نظر اجماع جایز است ولی جماع حرام است و امام احمد بر این رأی است.

عبدالله بن سعد انصاری از رسول خداﷺ سؤال کرد: در زمان قاعدگی چگونه می‌توانم به همسرم نزدیک شوم؟ فرمود: از بالای زیرپوش (إزار).

(روایت بیهقی)

٤ـ کفارهٔ جماع در حال حیض:

اگر از روی اجبار یا نبودن آگاهی، زن مجبور به جماع گردید کفاره‌ای بر او نیست. پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «امت من در برابر خطا و فراموشی و اجبار بر انجام کاری مؤاخذه نمی‌شوند.» ولی اگر با اختیار خود در حال حیض با شوهرش جماع کرد باید نیم دینار از طلای خالص به عنوان کفاره مانند سایر کفارات به فقرا بدهد، والله اعلم.

حکم کفاره در حال نفاس مانند حیض است.

٥ـ زن حامله قاعده نمی‌شود:

اگر زن حامله خونی را مشاهده کرد، این خون فاسد بوده و حیض نیست و این، قول سعیدبن مسیب و اوزاعی و عایشه رضی‌الله عنها می‌باشد.

ولی روایت صحیح از عایشه رضی‌الله عنها این است که گوید: هرگاه خون را مشاهده کرد نباید نماز بخواند.

اگر یک یا دو روز قبل از زایمان خون را مشاهده کرد نفاس است و باید عبادت را ترک کند.

مالک و شافعی گویند: زن باردار خونی راکه مشاهده می‌کند اگر امکان داشته باشد حیض است و از زهری و قتادة و اسحاق نیز این قول روایت شده زیرا خون مصادف با عادت بوده و حیض به شمار می‌رود.

حکم نفاس در آنچه بر آن واجب یا حرام و یا از او ساقط می‌شود همان حکم حیض بوده و خلافی در این مورد وجود ندارد، چون شروع عدّه با قُرء است و نفاس قرء نیست و عدّه با وضع حمل پایان می‌یابد و با حیض این تفاوت را نیز دارد که نفاس دلیل بر بلوغ نبوده و تصور نمی‌شود، زیرا این تصور قبلاً به واسطهٔ حمل حاصل شده است.

٦ـ زن مستحاضه می‌تواند با همسرش جماع نماید:

بر مستحاضه لازم است غسل کند مانند غسل حیض و برای هر نماز وضو بگیرد.
مالک و شافعی بر این قول هستند به دلیل حدیثی که عایشه رضی‌الله عنها روایت کرده که: فاطمه بنت ابی حبیش به خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد: ای رسول خدا من مستحاضه‌ام من مستحاضه‌ام و به خاطر خون‌ریزی زیاد پاک نمی‌شوم آیا می‌توانم نماز را

ترک کنم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «این خون‌ریزی رگ‌ها است و حیض نیست بنابراین در روزهای حیض نماز را ترک کن و چون روزهای آن سپری شد خون را از بدن خود بشویید و نماز بخوانید.» **(متفق علیه)**

به نظر من جایز است که شوهر با زن مستحاضه‌اش جماع کند، و لازم است یک زن مسلمان مستحاضه، رنگ خون‌های حیض و استحاضه را تشخیص دهد و در این حالت زوجه می‌تواند خواندن نماز را متوقف و شوهرش از نزدیکی با او دوری کند.

اگر نتوانست رنگ خون‌ها را تشخیص دهد باید بنگرد در سابق چه مدتی قاعده بوده است و به اندازهٔ آن از نماز و جماع دوری کند.

هرگاه زن مسلمان در آغاز بلوغش به جای حیض دچار استحاضه گردید و خون‌ریزی او تداوم پیدا کرد باید به عادت یکی از اقربای او نگریست و مطابق آن با وی معامله شود.

۷ـ هرگاه زنی روزهای قاعدگی خود را فراموش کرد می‌تواند بعد از گذشت شش یا هفت روز غسل نموده و نماز و روزه را انجام دهد.

شافعی دربارهٔ چنین زنی گفته: یقیناً نمی‌توان گفت در حیض است بلکه تمام زمانی که در آن خون‌ریزی دارد مشکوک است. بنابراین باید برای هر نمازی غسل کرده و روزه بگیرد و شوهرش با وی نزدیکی ننماید.

ولی قول اول صحیح‌تر است. چون رسول خدا ﷺ فرمود: «این ضربه‌ای است از سوی شیطان و هر ماه شش یا هفت روز را حیض حساب کن و بعد از گذشت آن غسل کن و هرگاه مشاهده کردی که پاکیزه گشته‌ای بیست و چهار یا بیست و سه شبانه‌روز نماز بخوان و روزه بگیر، اگر چنین کردی تو را کفایت می‌کند و همانند زنانی رفتار کن که حیض و طهر را به موقع مشاهده کرده و رفتار می‌کنند.»

(روایت از ابوداود و ترمذی)

هرگاه در غیر روزهای قاعدگی خود، خون را مشاهده کرد و آن را زیادی تشخیص داد بر او لازم است بعد از انقطاع آن غسل جنابت نماید چون احتمال دارد خون حیض باشد.

۸ـ زن مبتدأه:

زن مسلمان مبتدأة اگر خون را مشاهده کرد یک شبانه‌روز از روی احتیاط صبر کرده و بعد از آن برای هر نمازی غسل کرده و وضو می‌گیرد، اگر ظرف پانزده روز خون وی قطع شد بعد از انقطاع آن غسل می‌کند و برای بار دوّم و سوّم همین کار را تکرار می‌نماید.

عادت ماهانه با یک بار ثابت می‌شود یعنی اگر زنی هر ماه سه روز قاعده می‌شد ولی یک ماه پنج روز قاعده گردید همان سه روز ماه اول به عنوان عادت ماهانهٔ او محسوب می‌گردد.

ولی اگر در ماه سوّم پنج روز قاعده گردید، این پنج روز را عادت ماهانهٔ او به حساب می‌آوریم.

اگر عادت او پنج روز بود ولی حالا یک روز در میان خون می‌بیند هر پنج روز را حیض و افزون بر آن استحاضه به حساب می‌آید.

بنا بر قول اکثر فقهاء جماع با زن مستحاضه مطلقاً و بدون هیچ شرطی مباح است به دلیل روایتی که ابوداود از عکرمه و او از حمنة بنت جحش نقل کرده که حمنة گفته من مستحاضه می‌شدم و شوهرم با من جماع می‌کرد و ام حبیبه مستحاضه می‌گشت و شوهرش با وی مقاربت می‌کرد. حمنة همسر طلحه و ام‌حبیبه همسر عبدالرحمن بن عوف بودند و هر دو در این مورد از رسول خداﷺ سؤال کردند، اگر جماع با ایشان در حال استحاضه حرام بود، آن حضرتﷺ برای آنان بیان می‌کرد.

زن مستحاضه باید نماز خوانده و روزه بگیرد، به دلیل حدیث عدی بن ثابت روایت کرده که: رسول خدا ﷺ دربارهٔ مستحاضه فرمود: «در ایام حیض نماز را ترک می‌کند بعد از آن غسل کرده و نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد. ولی برای هر نمازی وضو می‌گیرد». **(روایت از ابوداود و ترمذی)**

از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده که: «فاطمهٔ بنت ابی حبیش نزد رسول خداﷺ آمد و وضعیت خود را برای حضرت بازگو کرد در جواب او، فرمود: غسل کن و بعد از آن برای خواندن هر نمازی وضو بگیر.» **(روایت از ابوداود و ترمذی)**

چون خونی که از فرج خارج می‌شود مانند مذی است و وضو را باطل می‌کند. بهتر است که خواهر مسلمان در چنین حالتی بعد از فرارسیدن وقت نماز وضو بگیرد، چون امکان دارد خون خارج شود و وضوی او باطل گردد.

مثل آن که وضو بگیرد و بعد از آن خون او قطع شود. چیزی که بعد از وضو گرفتن از فرج او خارج گردد باعث بطلان وضو می‌شود.

۹ـ جمع میان دو نماز:

برای زن مستحاضه جایز است دو نماز را با یک وضو بخواند چون رسول خداﷺ به حمنة بنت جُبَیْش امر کرد با یک غسل دو نماز با هم جمع کند.

و بر این امر قیاس می‌شود و زنان دارندهٔ چنین عذرهایی به آن ملحق می‌شوند.

۱۰ـ کمترین سن حیض‌دار شدن:

کمترین سن برای حیض نه ساله شدن است اما اگر قبل از آن خون را دید حیض نبوده و احکام حیض به آن تعلق نخواهد گرفت، زیرا تاکنون ثابت نشده قبل از نه سالگی هیچ زنی حیض ببیند در حالی که از عایشه مروی است که گفته: «هرگاه دختر به سن نه سالگی رسید زن محسوب می‌شود.» **(روایت از ترمذی)**

۱۱ـ بیشترین سنّ حیض‌دار شدن:

بیشترین آن پنجاه سال است اگر بعد از پنجاه سالگی خون را دید، در این باره دو روایت وجود دارد:

یکم: آن خون، فاسد است چون عایشه رضی‌الله عنها گفته: هرگاه زن به سن پنجاه سالگی رسید از حیض خارج می‌شود.

دوّم: اگر آن خون تکرار شد حیض محسوب می‌شود این قول، صحیح‌تر است، روایت شده که هند دختر ابی‌عبیده بن عبدالله بن زمعه موسی‌بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علیؓ را در سن شصت سالگی به دنیا آورد.

ابن بکار گوید: در سن پنجاه سالگی تنها زن‌های عربی و در سن شصت سالگی فقط زنان قریشی فرزند بدنیا می‌آورند و زنان غیرعرب در پنجاه سالگی یائسه می‌شوند و زنان عرب تا شصت سالگی می‌رسند زیرا دارای بنیه‌ای قوی‌تر هستند.

دوّم: نفاس

۱ـ تعریف آن: نفاس عبارت از خونی است که در اثر زایمان خارج می‌شود، و حکم آن از هر جهت همانند حکم حیض می‌باشد، زیرا آن نیز خون حیض است که به خاطر حمل، در رحم حبس می‌شود، و بیشترین مدت آن چهل شبانه‌روز است به دلیل حدیث ام سلمه رضی‌الله عنها که گوید: «زن نفساء (زنی که زایمان کرده) در زمان رسول خداﷺ چهل شبانه‌روز می‌نشست.» **(روایت از ابوداود و ترمذی)**

اجماع اهل علم از اصحاب رسول‌الله ﷺ و تابعین بر این بوده که نفساء چهل شبانه‌روز نماز و روزه را ترک می‌کند، مگر این که قبل از آن پاکیزه شود در این صورت غسل کرده و نماز می‌خواند.

۲ـ سقط جنین:

اگر جنینی در صورت انسان کامل خارج شود خون بعد از آن نفاس محسوب می‌شود و اگر تصویر انسان نداشت خون نفاس نیست بلکه فاسد است و او را از برپایی نماز و روزه باز نمی‌دارد.

کمترین زمانی که صورت انسان در جنینی آشکار می‌گردد هشتاد و یک روز است. زیرا جنین در شکم مادرش به گونه‌ایست که عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه از رسول الله ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمود: «در واقع آفرینش هر کدام از شما در شکم مادرش چهل شبانه‌روز به شکل نطفه است سپس به همان اندازه به صورت خون بسته [علقه] در می‌آید بعد از آن به همان اندازه تبدیل به مضغه (پاره گوشت) می‌شود سپس فرشته‌ی مأمور می‌آید و چهار کلمه را بر وی می‌نویسد: روزی، اجل، عمل و شقاوت یا سعادت.»

اهل علم گویند: شکل‌گیری انسان قبل از موعد امکان ندارد و غالباً قبل از رسیدن به نود روز شکل او کامل نمی‌شود.

لازم است خواهر مسلمان بداند: جنینی که انگشت و ناخن و مو و امثال آن بر وی ظاهر شده باشد، خون بعد از آن نفاس است. اگر چنین آثاری بر وی نمایان نباشد بلکه آن را در شکل پاره خون یا پاره گوشتی به دنیا آورد خون بعد از آن نفاس به شمار نمی‌آید.

۳ـ مدت آن:

برای کمترین زمان نفاس حدودی مشخص نشده بلکه امکان دارد یک لحظه باشد. بنابراین هرگاه زایمان کرد و بلافاصله بعد از آن خون قطع شد یا بدون خون‌ریزی زایمان کرد و نفاس وی سپری شد بر وی لازم است مانند زنان طاهره غسل کرده و نماز و روزه و دیگر عبادات را انجام دهد. ولی بیشترین زمان نفاس چنانچه گفتیم چهل روز است.

مستحب است خواهر مسلمان بعد از زایمان ـ خواه همراه خون باشد یا نباشد ـ غسل نماید. همچنین در صورتی که سقط جنین کرد در هر زمانی باشد ولو این که مدت حمل هم کم باشد مستحب است غسل نماید.

٤ـ علایمی که نشانهٔ طهر است:

خواهر مسلمان باید بداند اگر پنبه یا چیزی مثل آن را داخل فرج نمود و اثر خون در آن دیده نشد و این عمل را قبل از خواب و بعد از بیدارشدن انجام داد یا به جای آن آب روشن مشاهده کرد، این، نشانهٔ پاک‌شدن او از خون زایمان است.

۵ـ دوقلوها:

هرگاه خواهر مسلمان بچه‌های دوقلو (یا بیشتر) به دنیا آورد، مدّت نفاس او از اولین دوقلو آغاز می‌شود، چون فاطمهٔ زهرا رضی‌الله عنها قبل از غروب شفق زایمان کرد و از نفاس پاک شد و غسل کرد و نماز عشاء را در وقت خودش خواند. به همین جهت است گفته شده: کمترین زمان نفاس یک لحظه و بیشترین زمان آن چهل روز است.

٦ـ اموری که در زمان نفاس بر زن حرام است:

هرچه بر زن حائض حرام است بر زن نفساء نیز بدون هیچ تفاوتی حرام است. به جز در آنچه که به طلاق و عدهٔ آن بستگی دارد.

۷ـ اموری که در حال حیض و نفاس مباح است:

۱ـ نزدیکی به غیر از فرج.

۲ـ ذکر خدای متعال.

۳ـ احرام و وقوف در عرفه و انجام سایر اعمال حج و عمره به غیر از طواف بیت که تا بعد از غسل حلال نیست. به دلیل فرمودهٔ حضرت ﷺ در خطاب به عایشه رضی‌الله عنها که فرمود: «هر آنچه حجاج انجام می‌دهند تو نیز انجام بده بجز طواف که بعد از پاک شدن از حیض آن را انجام بده».

۴ـ خوردن و آشامیدن با دیگران، به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که گوید: «من در حال حیض آب می‌نوشیدم و ظرف آب را به رسول خدا ﷺ می‌دادم و دهان خود را بر محل دهان من می‌گذاشت و آب می‌نوشید.» (روایت از مسلم)

پخت و پز و درست‌کردن خمیر نان و امثال آن برای زنانِ در حال حیض یا نفاس هیچ کراهتی ندارد. زیرا عبدالله بن مسعود رضی‌الله عنه گوید: «دربارهٔ خوردن با زن حائض از پیامبر خدا ﷺ سؤال کردم در جواب فرمود: با او بخور.»

(روایت از احمد و ترمذی)

از أنس رضی الله عنه روایت شده که هرگاه زنی در میان قوم یهود حیض می‌شدند با او نه غذا می‌خوردند و نه با او در یک محل می‌نشستند، به همین خاطر، صحابه رضی الله عنهم در مورد این از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سؤال کردند؟ فرمود: «به جز جماع هر کاری با او بکنید.»
(روایت از مسلم)

۸ـ اموری که برای حائض و نفساء مباح است:

۱ـ تراشیدن مو و گرفتن ناخن.
۲ـ رفتن به بازار برای خرید و فروش.
۳ـ شرکت در مجالس اسلامی و شنیدن پند و اندرزهای اسلامی و فراگیری احکام و مباحث دینی.
۴ـ ذکر و تسبیح و تحمید و گفتن بسم‌الله قبل از خوردن و آشامیدن و غیره.
۵ـ خواندن حدیث و مباحث فقه و دعاء و گفتن آمین بعد از آن.
۶ـ خواندن اذکار قبل از خواب.
۷ـ گوش دادن به قرآن کریم.

۹ـ خون‌ریزی بیش از چهل روز:

اگر ایام نفاس بیش از چهل روز طول کشید و مصادف با ایام حیض بود، حیض به شمار می‌رود و اگر مصادف با ایام حیض نبود استحاضه است.
خون‌ریزی بیش از چهل روز، مریضی است و مانع وجوب نماز و روزه نیست. نماز دوران حیض و نفاس را اعاده نمی‌کند ولی روزه‌های آن دوران را قضاء می‌نماید.

۱۰ـ زایمان بدون خون:

اگر زایمان کرد و خونی را مشاهده نکرد، پاک است و نفاس ندارد، چون نفاس عبارت است از خون، و خونی از وی خارج نشده ولی غسل بر وی واجب است. در حالی که چون گمان خون می‌رود و وجوب آن مانند وجوب‌غسل در اثر التقاءختانین بدون‌انزال منی است.

۱۱ـ پاک‌شدن قبل از چهل روز:

اگر خواهر مسلمان قبل از چهل روز پاک شد باید غسل نموده و نماز و روزه را انجام دهد، در این صورت مستحب است شوهر با وی نزدیکی نکند، مبادا خون‌ریزی عودت شود و جماع در نفاس واقع گردد.



۱۲ـ بازگشت خون قبل از چهل روز:

اگر خون قبل از چهل روز بازگشت، نفاس است و بر او است از نماز و روزه خودداری کند. اگر خون قطع شد، غسل کرده و جز اعادهٔ روزه چیزی دیگر بر او واجب نیست.

۱۳ـ مشاهدهٔ خون بعد از پانزده روز:

اگر بعد از پانزده روز پاکیزگی، یک شبانه‌روز خون‌ریزی کرد، حیض است.

ولی اگر از یک شبانه‌روز کمتر بود، خون فاسد است و باید نماز و روزه را انجام دهد، و قضا بر او نیست.

۱۴ـ دیدن خون بعد از دو یا سه روز:

اگر بعد از گذشت دو یا سه روز از وضع حمل، خون را مشاهده کرد، نفاس است.

۱۵ـ خون‌ریزی در ایام نفاس به صورت یک در میان:

۱ـ علمای حنفیه روزهای پاک دوران نفاس را، نفاس می‌دانند.

۲ـ علمای حنابله روزهای پاک را طهر می‌دانند.

۳ـ علمای شافعیه پانزده روز و بیشتر از آن را طهر و کمتر از پانزده روز را بنا بر ارجح اقوال: نفاس می‌شمارند.

۴ـ علمای مالکیه پاکیزگی نصف ماه را طهر و خون‌ریزی بعد از آن را حیض می‌دانند و اگر از آن کمتر بود، خون نفاس است و روزهای خون‌ریزی را با هم جمع کرده اگر به شصت روز رسید نفاس است و در روزهای پاک باید مانند زنان پاک از حیض و نفاس نماز و روزه و دیگر واجبات را انجام دهد.

طلاق و عدّهٔ نفاس:

عدهٔ زنی که در دوران نفاس، طلاق داده می‌شود با طلاق آغاز می‌شود نه نفاس، زیرا اگر طلاق قبل از وضع حمل واقع شود عدهٔ آن با وضع حمل تمام می‌گردد. ولی اگر بعد از وضع حمل واقع شود تا بازگشت حیض منتظر می‌ماند.

بنابراین، اعتبار عدهٔ طلاق، اگر حامله باشد تا وضع حمل است خواه مدت آن کوتاه باشد یا طولانی، به دلیل قول خدای متعال که فرماید:

﴿وَ أُولَاتِ الْأَحْمَالِ اَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ (طلاق: ۴)

«و عدّهٔ زنان باردار، تا وضع حمل است.»

انشاءالله در موضوع طلاق به این بحث خواهیم پرداخت.

مسأله:

هرگاه خواهر مسلمان بعد از داخل‌شدن وقت یکی از نمازها به اندازه‌ای که فرصت ادای آن را داشت ولی آن را ادا نکرد و قاعده شد آن نماز در ذمهٔ او باقی مانده و باید بعد از پاکی آن را اعاده نماید. و هرگاه وقت یکی از نمازها به مقدار گفتن تکبیر محرم باقی‌مانده بود که پاک شد، قضای آن نماز بر وی واجب است.

اگر در وقت عصر خون وی قطع شد قضای نماز ظهر و یا در وقت نماز عشاء قطع شد قضای نماز مغرب بر او واجب است.

نماز بر وی واجب نیست مگر اینکه به مقدار یک رکعت کامل در اول وقت آن یا در آخر وقت آن فرصت داشته ولی آن را نخوانده باشد که در این صورت قضاء بر وی واجب است. اگر زنی بعد از غروب خورشید به مقدار خواندن یک رکعت وقت داشته باشد ولی آن را نخواند و قاعده شود، بعد از پاک‌شدن قضای آن بر وی واجب است. زیرا او قبل از قاعده‌شدن به مقدار یک رکعت وقت داشته آن را بخواند.

مسأله:

اگر زن مسلمان به مقدار خواندن یک رکعت، قبل از طلوع خورشید، از حیض پاک شد قضای نماز صبح بر او واجب است. ولی اگر از آن مقدار کمتر بود، به عنوان مثال یک لحظه بعد از فرارسیدن مغرب دچار حیض شد قضاء بر وی واجب نیست چون پیامبر خدا ﷺ فرموده: «هرکس فرصت خواندن یک رکعت نماز را در وقت داشته باشد در حقیقت به تمام نماز دست‌یافته است.» (متفق علیه)

مفهوم حدیث این است: کمتر از یک رکعت موجب قضاء نماز نیست.

مسأله:

بنا بر مذهب ابوحنیفه و مالک هر زنی بعد از پاک شدن فرصت خواندن یک رکعت نماز عصر را داشته باشد قضای آن بر وی واجب نیست.

مشاهده‌ی خون قبل از زایمان:

زن بارداری که زمان زایمانش نزدیک شده و خون را مشاهده کرد، آن خون، خون نفاس است و باید نماز و روزه را ترک نماید و بعداً روزه را قضاء نماید ولی قضای نماز لازم نیست.

زنی که در سنّ پنجاه سالگی خون را مشاهده می‌کند:

اگر زن مسلمان در سن پنجاه سالگی خون را مشاهده کرد روزه و نماز را ترک نمی‌کند، ولی احتیاطاً قضای روزه را بجای آورد. ولی اگر بعد از شصت سالگی آن را مشاهده کرد بدون خلاف و یقیناً خون حیض نیست، بنابراین باید نماز و روزه را انجام دهد و قضای روزه بر او نیست.

غسل

۱ـ مشروعیت آن:

ای خواهر مسلمانم مشروعیت غسل به واسطهٔ قرآن و سنت ثابت شده است. چنانچه در قرآن می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا﴾ (المائده: ۶)

«و اگر جُنُب بودید غسل نمایید.»

و رسول خدا ﷺ فرموده: «هرگاه قسمت ختنه شده [در فرج فرو رفت] تجاوز کرد غسل واجب می‌شود». (روایت از مسلم)

غسل با رساندن آب بر تمامی بدن یا با فرو رفتن به داخل آب حاصل می‌شود. نیّت برای انجام آن بر زنان و مردان واجب است.

۲ـ اسباب غسل:

۱ـ خروج منی از روی شهوت در حالت بیداری یا خواب:

بدان ای خواهر مسلمان خارج شدن منی با جهندگی همراه با لذّت، موجب غسل می‌شود. اعم از این که در حال بیداری باشد یا خواب. و عامهٔ فقها بر این قول بوده و در این خلافی ندارند به دلیل حدیث ام سلیم که گوید: گفتم ای رسول خدا، خداوند از بیان حق شرم نمی‌کند، اگر زن احتلام شد آیا غسل بر او واجب است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «بله، اگر آب (منی) را مشاهده کند». (متفق علیه)

(منی) مرد سفید و غلیظ و (منی) زن زرد و رقیق است.

در غیر این صورت:

اگر در حالت مریضی یا سرما، مایعی شبیه منی بدون احساس لذت خارج شود موجب غسل نمی‌شود. ابوحنیفه و مالک بر این قولند.

شافعی گوید: غسل واجب است چون رسول خدا فرموده: «هرگاه آب را دید [غسل بر او واجب می‌شود.]» چون آن، منی است که خارج شده و غسل بر وی واجب می‌گردد. حتی اگر آن آب در حال اغماء بیرون بیاید.

اگر در خواب دید که احتلام شده ولی بعد از بیدار شدن هیچ گونه تریی را مشاهده نکرد غسل بر وی واجب نیست. اهل علم بر این قول اجماع دارند چون آب را مشاهده نکرده و مشاهدهٔ آن شرط غسل است.

اگر در حال راه‌رفتن یا بعد از بیدارشدن، منی از او خارج شد بلاخلاف غسل بر وی واجب است.

اگر از خواب بیدار شود و تریی را مشاهده کند ولی نداند منی است یا غیر آن، بهتر است غسل کند.

اگر بعد از ادای نماز منی را بر لباس مشاهده کرد غسل و اعادهٔ نمازهای بعد از آخرین خواب بر وی واجب است.

استفادهٔ دو زن از یک لباس برای خواب:

اگر یکی از آنها یقین داشت که آب اوست، غسل و اعادهٔ نماز بر او واجب می‌شود، ولی اگر شک داشت که از او است یا از آنِ دیگری، غسل و اعادهٔ نماز بر او واجب نیست.

مقاربت با همسر، خارج از فرج:

اگر شوهر در خارج از فرج با همسرش جماع کرد ولی منی داخل فرج شده و سپس از آن خارج شود غسل بر او واجب است.

اگر شوهر در خارج از فرج با همسرش جماع کند، سپس غسل کرده و بعد از غسل منی را در حال خروج از فرج ببیند، در این باره دو روایت است:

یکم: قول قتاده و اوزاعی و اسحاق بر این است که: بر او غسل نیست.

دوّم: قول حسن اینکه: غسل بر او واجب است چون منی از فرج خارج شده است.

به نظر من: قول اول صحیح‌تر است.

اگر مرد آلت خود را به داخل فرج زن فرو برد، ولی منی بیرون نیاید، غسل بر زن واجب است.

هرگاه زن احتلام شد یا شوهرش با وی جماع و سپس او غسل کرد:

۱ـ اگر منی بعد از ادرار خارج شود غسل واجب نیست چون منی بدون شهوت خارج شده است.

۲ـ اگر قبل از ادرار خارج شود غسل واجب است چون باقی‌ماندهٔ منی‌ای است که در اثر شهوت فوران کرده و غسل را واجب می‌کند.

اگر مرد با زن جماع کرد و زن انزال منی نداشت و سپس غسل کرد و بعد از غسل منی از وی خارج شد اعادهٔ غسل بر او واجب است.

هرگاه آلت مرد با فرج زن تماس پیدا کرد غسل واجب می‌گردد. به دلیل حدیث رسول خداﷺ که فرمود: «هرگاه مرد میان چهار دست و پای زن نشست و دو آلت تماس پیدا کردند غسل واجب می‌شود». (متفق‌علیه)

از ابوهریرهؓ روایت شده که رسول خداﷺ فرمود: «هرگاه مرد میان دو پا و دو دست زن بنشیند و بر زن فشار وارد کند غسل بر او واجب می‌گردد». (متفق‌علیه)

۲ـ مسلمان شدن:

هرگاه زن غیرمسلمان، مسلمان شود، بر او واجب است غسل کند. به دلیل حدیثی که ابوهریرهؓ روایت کرده و می‌گوید: ثمامه حنفی به دست مسلمانان اسیر شد. صبحگاهان رسول خداﷺ او را ملاقات می‌کرد و می‌گفت: برای آزادی خودت چه داری ای ثمامه؟ می‌گفت: اگر بکشی مرا، صاحب خونی کشته‌ای، و اگر مرا آزاد کنی بر شکرگزاری منّت نهاده‌ای، و اگر اراده مال کنی هر چه بخواهی عطا کند. اصحاب رسول خداﷺ دوست داشتند از او فدیه بگیرند و می‌گفتند: چه کاری به کشتن این مرد داریم؟ رسول خداﷺ بر وی گذر کرد و ثمامه مسلمان شد، رسول خدا او را آزاد کرد و امر کرد به باغ ابوطلحه برود و در آن غسل کند. ثمامه رفت و غسل کرد و دو رکعت نماز خواند. رسول خداﷺ فرمود: «به تحقیق اسلام‌آوردن برادرتان نیکو و زیبا است». (روایت از احمد و شیخین)

۳ـ مرگ:

غسل میت مسلمان به اجماع واجب است زیرا رسول خداﷺ به شستن دخترش زینب رضی‌الله عنها که فوت کرده بود امر کرد.

در ادامه به تفصیل آن خواهیم پرداخت.

۴ـ حیض و نفاس:

که در جای خود آن را بیان خواهیم کرد.

۳ـ حیض و جنابت:

اگر زن حائض قبل از حیض، جنابت داشت. تا خون حیض او قطع نگردد غسل جنابت بر وی واجب نیست. زیرا با این حالت غسل‌کردن سودی ندارد. ولی اگر در زمان حیض غسل جنابت انجام دهد غسل جنابت صحیح و حکم آن مرتفع خواهد شد و تنها حکم حیض باقی می‌ماند که تا خون قطع نگردد آن حکم برطرف نمی‌شود.

٤ـ کیفیت غسل:

۱ـ گفتن بسم‌الله و داشتن نیت رفع حدث اکبر در غسل، سپس شستن هر دو دست تا مچ سه مرتبه.

۲ـ بعد از آن زدودن خون و نجاسات دیگر از فرج و سایر بدن.

۳ـ بعد از آن، گرفتن وضو، همانند وضوی نماز.

۴ـ شستن سر و دوگوش سه مرتبه.

۵ـ ریختن آب بر تمامی بدن.

از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده که گوید: «رسول خداﷺ هرگاه می‌خواست غسل جنابت کند، دست‌های خود را قبل از این که داخل ظرف آب کند می‌شست، بعد از آن فرج خود را می‌شست، آنگاه وضویی مانند وضوی نماز می‌گرفت، بعداً موهای سر را تر می‌نمود و آنگاه سه مشت آب بر سر خود می‌ریخت و بعد از آن آب را بر کل بدن می‌ریخت». **(روایت از ترمذی)**

خواهر مسلمان می‌تواند بعد از تسمیه و نیت و شستن دست و عورت، آب را بر تمامی بدن بریزد و هم‌زمان مضمضه و استنشاق نماید که این گونه غسل انشاءالله کفایت می‌کند.

واجب است هنگام غسل، در شستن زیر بغل، زانو، ناف و رسیدن آب به پوستِ سر دقت نماید.

۵ـ مکروهات غسل:

۱ـ غسل در مکان نجس کراهت دارد زیرا احتمال آلودگی از آن می‌رود.

۲ـ غسل در آب راکدی که جریان ندارد، چون رسول خداﷺ می‌فرماید: «هیچ کدام از شما در حالی که غسل جنابت بر او واجب است در آب راکد غسل ننماید». **(روایت از مسلم)**

۳ـ واجب است پشت پرده یا دیوار و امثال آن غسل کند. چون رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «بی‌گمان خدای ﷻ صاحب شرم و حیا و پوشندهٔ عیوب است و شرم و حیا را دوست دارد پس هر کدام از شما غسل کند باید پشت پرده باشد».

۴ـ اسراف در مصرف آب: چون رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «در مصرف آب اسراف مکن ولو اینکه در کنار رود خروشان باشی».

با چهار مدّ آب می‌شود غسل کرد، زیرا رسول خدا ﷺ با یک صاع غسل کرده که چهار مدّ بوده است.

٦ـ غسل حیض مانند غسل جنابت است:

با این تفاوت که در غسل حیض مستحب است یک قطعه پنبه یا پارچه‌ای را بر مجرای خون و جایی که آب فرج به آن می‌رسد، بمالد تا بدین وسیله آثار خون زدوده شود، و جای آن را با مشک و مواد خوشبوکننده مانند صابون و غیره خوشبو و پاکیزه نماید.

اگر خواهر مسلمان مواد خوشبوکننده و صابون را نیافت تنها آب کافی است، چون در حدیث اسماء آمده که فرموده: «هر کدام از شما برای بهتر شستن محل خون، از سدر و آب بهره گرفته و سپس آب را بر سر بریزد و آن را با دست کاملاً بمالد تا آب به زیر موهای سر برسد، بعد از آن آب را بر تمامی سر بریزد و آنگاه با مواد خوشبوکننده مانند مشک آن را خوشبو کند». **(روایت از مسلم)**

هرگاه خواهر مسلمان غسل جنابت یا حیض انجام داد و دهان و بینی خود را شست برای وضو کفایت می‌کند ولو این که غسل یک مرتبه باشد.

زیرا رسول خدا ﷺ غسل جماع را همیشه یک مرتبه انجام می‌داد. جماع غالباً شامل تماس دو ختنه‌گاه با هم و موجب انزال منی می‌گردد و این دو، سبب وجوب غسل می‌باشند، بنابراین یک بار غسل برای آن دو کفایت می‌کند، چنان که یک بار غسل برای زوال حدث و نجاست کفایت می‌نماید.

بازکردن موهای بافته شدهٔ سر برای زن در غسل جنابت واجب نیست.

آزادگذاشتن موی سر:

در رابطه با شستن موهای پخش‌شده بر سر و بدن دو قول وجود دارد:

یکم: مذهب شافعی شستن آن را واجب می‌داند، زیرا از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «زیر هر تار مویی جنابت وجود دارد پس موها را خیس کنید و پوست را پاکیزه نمایید». **(روایت از ابوداود)**

همچنین آنها در جایی قرار گرفته‌اند که شستن آن فرض است، بنابراین شستن آنها مانند شستن ابروها در غسل و وضو واجب است.

دوّم: ابوحنیفه شستن آن را واجب نمی‌داند؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: «ریختن سه مشت آب بر سر، تو را کفایت می‌کند».

خشک ماندن نقطه‌ای از بدن:

هرگاه برای خواهر مسلمان روشن شود که نقطه‌ای از بدن او بعد از غسل خشک مانده و آب به آن نرسیده آن را با موهای تر یا با دست تر مسح کند کافی است. از علی رضی الله عنه روایت شده که مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: من غسل جنابت کردم بعداً متوجه شدم به اندازهٔ یک ناخن از بدن من تر نشده است، رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر با دست آن را مسح می‌کردی کافی بود». **(روایت از ابن ماجه)**

فرو بردن دست توسط حائض یا جنب یا کافر، در ظرف آب:

هرگاه حائض یا جنب یا کافر دست خود را در آب فرو برند، اگر در دست آنان نجاست نباشد، آب پاک است، چون بدن آنها پاک است و این کارها آب را نجس نمی‌کند و دلیل آن این حدیث است: زنی گفت: من در حال جنابت دستم را در ظرف آبی فرو بردم، رسول خدا ﷺ فرمود: «آب جنب نمی‌شود».

۷ـ غسل‌های مستحّب:

آنها غسل‌هایی هستند که هر کس آنها را انجام دهد ثواب و پاداش می‌گیرد، و هر کس آنها را انجام ندهد عقابی بر او نیست. آنها عبارتند از:

۱ـ غسل جمعه:

ای خواهر مسلمانم غسل جمعه فرض نیست اگر ترک شود گناهی بر تو نیست، اما مستحب است چون باعث پاک‌شدن انسان از عرق و بوی بد می‌گردد. و وقت آن از طلوع فجر صادق تا نماز جمعه ادامه دارد. بهتر آن است که اول غسل نموده و سپس برای نماز جمعه برود. اگر بعد از غسل وضوی شما باطل شود، گرفتن وضو کافی است. بعد از نماز جمعه، غسل جمعه محسوب نمی‌شود. جماعتی از علما معتقد به وجوب غسل در روز جمعه هستند اگرچه ترک آن هیچ گونه مزاحمتی برای دیگران هم دربر نداشته باشد. به دلیل حدیث ابوهریره رضی الله عنه که: رسول خدا ﷺ

فرمود: «بر هر مسلمانی حق است در هر هفتهٔ غسل نموده و بدن و سر خود را بشوید». (روایت از شیخین)

۲ـ غسل عیدین:

در مورد غسل عیدین احادیث صحیحه‌ای نیامده است ولی علماء آن را برای عیدین مستحب می‌دانند.

۳ـ غسل غاسل میّت:

برای کسی که میت را غسل می‌دهد مستحب است غسل نماید و قبلاً این مسئله را بحث کردیم.

۴ـ غسل احرام:

نزد جمهور برای کسی که می‌خواهد احرام به حج یا عمره ببندد مستحب است غسل کند، به دلیل حدیث زیدبن ثابت که گوید: رسول خداﷺ را دیدم که برای بستن احرام، لباسهایش را بیرون آورد و غسل کرد. (روایت از بیهقی و دار قطنی و ترمذی)

۵ـ غسل داخل شدن به مکه:

مستحب است برای کسی که می‌خواهد وارد مکه بشود غسل نماید. روایت شده است که رسول خداﷺ آن را انجام داده است. (متفق‌علیه)

۶ـ غسل برای ماندن در عرفه:

کسی که برای حج، در عرفه وقوف می‌کند، سنت است غسل کند، به دلیل حدیث مالک که: «عبدالله بن عمرؓ قبل از احرام و برای دخول به مکه و وقوف شبانگاه در عرفه غسل می‌کرد».

۸ـ ارکان غسل:

۱ـ نیت، ۲ـ رساندن آب به تمامی بدن و مضمضه و استنشاق.

۹ـ سنت‌های غسل:

۱ـ شستن دست‌ها سه مرتبه.

۲ـ شستن فرج.

۳ـ وضوی کامل مانند وضوی نماز.
۴ـ ریختن آب بر سر سه مرتبه همراه با تخلیل موهای آن.
۵ـ دقت در شستن زیر بغل‌ها و ناف و زانوها.

۱۰ـ غسل زن یا مردی که بعد از بیهوشی به هوش می‌آیند:

از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده که گوید: «مریضی رسول خدا ﷺ سنگین شد فرمود: آیا مردم نماز خوانده‌اند؟ گفتیم: خیر آنان منتظر تو هستند ای رسول خدا. فرمود: طشتی آب برایم حاضر کنید، عایشه گوید: طشت را آوردیم و حضرت ﷺ در آن غسل کرد سپس خواست که برود، بیهوش گشت وقتی که به هوش آمد گفت: آیا مردم نماز خوانده‌اند؟ گفتیم: خیر آنان در انتظار تو هستند ای رسول خدا. فرمود: برایم در طشت آب بریزید، گوید: طشت را پر از آب کردیم و آن حضرت ﷺ غسل کرد وقتی که می‌خواست برود بیهوش شد سپس به هوش آمد و فرمود: آیا مردم نماز خوانده‌اند؟ گفتیم در انتظار تو نشسته‌اند ای رسول خدا... بعد از آن ابوبکر را به جای خود فرستاد تا برای مردم امامت کند». **(حدیث متفق علیه)**

این حدیث دارای فواید بسیاری است و دلیلی است بر مستحب بودن غسل برای شخص بیهوش زیرا رسول خدا این کار را سه مرتبه تکرار کرد در حالی که شدیداً مریض بود، این عمل حضرت ﷺ بر مستحب بودن آن تاکید بیشتر دارد.

تیمم

۱ـ تعریف آن:

تیمم در لغت به معنی قصد است.

در شرع به معنی قصدکردن خاک برای مسح صورت و دو دست به نیت نماز و امثال آن. تیمم با کتاب و سنت ثابت شده است: خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسِحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ﴾ **(نساء: ۴۳)**

«اگر آب نیافتید قصد خاک خشک پاک بنمایید و صورت‌ها و دست‌های خود را با آن مسح کنید.»

اما در حدیث، از ابی امامهؓ روایت کرده‌اند که رسول خداﷺ فرمود: «تمام زمین برای من و امت من سجده‌گاه و پاک‌کننده قرار داده شده است، پس هر کجا وقت نماز یکی از شما فرا رسید پاک‌کننده‌اش را در نزد خود دارد». **(روایت احمد)**

امّت اسلامی بر درست بودن بر جواز تیمم به جای وضو و غسل در حالت‌های ویژه‌ای اجماع دارند.

۲ـ سبب مشروعیت آن:

برای مشروعیّت آن از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده که: «همراه رسول خداﷺ برای یکی از سفرها خارج شدیم تا به بیابانی [بَیْداء] رسیدیم. بند گردنبندم پاره شد، برای پیدا کردن آن رسول خدا توقف کرد و مردم هم با او توقف کردند، در حالی که از آب نزدیک نبودند، مردم پیش ابوبکرؓ رفته و گفتند: نمی‌بینی عایشه چه کرد؟ ابوبکر نزد من آمد ـ در حالی که رسول خداﷺ بر ران من تکیه زده بود ـ و مرا سرزنش کرد و هر چه خواست به من گفت، و شروع کرد به کوبیدن مشت به پهلویم، ولی من به خاطر

این که رسول خداﷺ سر بر ران من گذاشته و خوابیده بود، تکان نمی‌خوردم در نتیجه تا صبح خوابید و آبی هم در آنجا نبود، به سبب این رخداد، خداوند آیهٔ تیمم را نازل فرمود.

اسیدبن حضیر گفت: این تنها برکت شما نیست ای خانوادهٔ ابوبکر: (بلکه شما دارای برکات بیشتری هستید) شتری را که من بر آن سوار می‌شدم بلند کردیم دیدم که گردنبندم زیر آن بود». **(روایت از جماعت به غیر از ترمذی)**

۳ـ اسبابی که باعث درست بودن تیمم هستند:

۱ـ هرگاه استفاده از آب بخاطر نبودن آن یا وجود بیماری، یا ترس و امثال آن، مشکل باشد جایز است به جای آن تیمم کرد، به دلیل حدیث عمران بن حصینؓ که گوید: در یکی از سفرها همراه رسول خداﷺ بودیم آن حضرتﷺ همراه مردم نماز خواند. ولی مردی به گوشه‌ای رفت و نماز نخواند، پیامبر فرمود: چرا نماز نمی‌خوانی؟ گفت: جنب شده‌ام و آب هم نیست غسل نمایم، فرمود: «بر تو است با خاک خشک و پاک تیمم کنی». **(روایت از شیخین)**

همچنین اگر خواهر مسلمان مریض یا زخمی باشد و استعمال آب بر تشدید مرض و زخم بیفزاید یا بهبودی آن را به تأخیر اندازد، می‌تواند تیمم نماید به دلیل حدیث جابرؓ که گوید: «به سفری رفتیم و سنگ به سر مردی از همسفران ما اصابت کرد و آن را زخمی کرد، بعد آن مرد احتلام شد از رفیقان همسفر پرسید: آیا رخصت دارم به جای غسل تیمم نمایم؟ گفتند: تو که می‌توانی از آب استفاده کنی، لذا رخصت استفاده از تیمم را نداری، آن مرد غسل کرد و بر اثر آن فوت کرده وقتی نزد رسول خداﷺ برگشتیم و آن حضرت از ماجرا باخبر شد فرمود: «او را کشته‌اند خدا آنها را بکشد، چرا نمی‌پرسند وقتی که نمی‌دانند؟ چون تنها شفای جهل، سؤال است. فقط کافی بود آن مرد تیمم کرده و زخم خود را با پارچه‌ای بپوشاند و بالای آن را مسح نماید و باقی بدن خود را بشوید».
(روایت از ابوداود و ابن ماجه و دارقطنی و ابن سکن)

۲ـ اگر زن یا مردی به سرزمینی برای انجام کار مانند شخم زدن یا دروکردن یا هیزم‌آوردن و امثال اینها رفت و نتوانست با خود آب وضو حمل کند و وقت نماز فرا رسید و آبی در دسترس نداشت و در صورت بازگشت برای وضو کار و وقتش تلف می‌شد، می‌تواند تیمم کند و اعادهٔ نماز بر او نیست انشاءالله. چون مانند مسافری است که به قریه‌ای دیگر سفر کرده باشد.

۳ـ و اگر مقداری آب با خود داشت که اگر از آن وضو بگیرد آبی برای رفع تشنگی باقی نمی‌ماند، در این حالت می‌تواند تیمم کند.

اگر این آب در صورت وضو گرفتن با آن، کفایت حیوانات او را نمی‌کرد می‌تواند تیمم کند و اعادهٔ نماز هم بر او لازم نیست، زیرا حرمت انسان مقدّم بر حرمت نماز است به این دلیل: اگر در حال نماز خواندن آتش‌سوزی و خطراتی از این قبیل را مشاهده کرد باید نماز را ترک کرده و برای رفع خطر از خود یا دیگران بشتابد، و در حدیث آمده که خداوند به خاطر آب‌دادن به یک سگ تشنه گناهان آن زن گناهکار را بخشید پس مادام خداوند به خاطر آب‌دادن به سگی چنین از گناهان درگذرد، به‌خاطر نجات انسان از خطر، به طریق اولی از گناهان خواهد گذشت.

۴ـ اگر آب در اختیار انسان‌های فاسق قرار داشت و زن از به‌دست‌آوردن آن بر خود بیمناک بود، باید تیمم کند و انشاءالله نماز را هم اعاده ننماید. چون در این حال، ترس افتادن در دام زنا یا هتک حرمت و ناموس وجود دارد. همچنین اگر بر مال و ثروتش بیمناک بود که اگر برای گرفتن وضو دور شود و اموال را ترک کند، احتمال دزدیدن یا از بین رفتن آن می‌رود، در این حال می‌تواند تیمم کند.

اگر از گم شدن حیوانش یا دزدیدن آن ترس داشت یا از دزدیدن فرزندش یا کشتن آن واهمه داشت می‌تواند تیمم کند.

۵ـ اگر درنده‌ای در کنار آب، یا بر سر راه آن بود، باید تیمم کند، اگر آب در چاهی عمیق باشد و پایین رفتن برای آن مشکل باشد و نتواند به آسانی از آن آب بردارد ولی بتواند پارچه‌ای پاکیزه در آن فرو برد و با فشار دادن آن، آب را بر اعضای وضو بریزد، در این صورت نیز می‌تواند تیمم کند.

زن یا مرد مسلمان اگر محل آب را نداند یا آب را گم کند می‌تواند تیمم نماید.

۶ـ زن یا مرد مسافر که آب پیدا نکرد می‌تواند تیمم کند، چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ أَوْجَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً﴾

«اگر شما در سفر بودید یا به قضای حاجت رفتید یا زنان را لمس کردید و آب نیافتید با خاک خشکِ پاک تیمم کنید.»

٤ـ کیفیت تیمم:

تیمم با یک مرتبه زدن دو دست به خاک تمیزی که غبار از آن برخیزد و مسح هر دو دست بر صورت و بر هر دو دست تا مچ، حاصل می‌شود. به دلیل قول رسول خدا ﷺ که به عمّار فرمود: «همین‌قدر تو را کفایت است. و دو دستش را بر زمین زد و صورت و دست‌های خود را با آنها مسح کرد». (حدیث متفق علیه)

ای خواهر مسلمان اگر بیش از یک مرتبه این کار را انجام دهی ـ انشاءالله ـ جایز است. اگر کسی بیش از آن مقدار از دو دست را مسح کند درست بوده و آن را به حد کمال رسانده است.

۵ـ خاکی که به آن تیمم می‌شود:

تیمم با خاک پاک و هر چه از جنس زمین باشد مانند: ماسه و سنگ و گچ جایز است. به دلیل قول خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً﴾

به اجماع علمای لغت واژهٔ (صعید) به معنی: روی زمین است اعم از اینکه گل خالص باشد یا غیر آن.

٦ـ مواردی که تیمم برای آن مباح است:

خواهر مسلمان می‌تواند با تیمم کارهایی را انجام دهد که با وضو یا غسل انجام می‌داد مانند: نماز، خواندن قرآن از روی مصحف و لمس آن، طواف کعبه، اقامت در مسجد و غیره. شخص تیمم‌کننده هر اندازه که بخواهد می‌تواند نمازهای واجب و سنت را بخواند و حکم تیمم همان حکم وضو است. به دلیل حدیث که فرماید: «خاک روی زمین پاک کنندهٔ مسلمان است اگرچه ده سال هم آب نیابد، و هر گاه آب را یافت بدن خود را با آن بشوید چون این، بهتر است». (روایت از احمد و ترمذی)

۷ـ نواقض تیمم:

ای خواهر مسلمانم مبطلات عبارتند از:

۱ـ هر چه وضو را باطل کند تیمم را نیز باطل می‌کند.

۲ـ بدست آمدن آب بعد از تیمم خواه قبل از نماز باشد یا در اثنای خواندن نماز باشد به دلیل فرموده رسول خدا ﷺ که: «خاک برای تو کافی است تا زمانی که آب

نیافتی، هر وقت آب یافتی با آن بدن خود را بشوی». (روایت از ابوداود)

و با یافتن آب طهارت او باطل می‌شود هر چند در حال نماز خواندن باشد.

اما اگر بعد از خواندن نماز آب پیدا شد نماز شما درست بوده و اعادهٔ آن بر تو لازم نیست. به دلیل فرموده‌ی پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «در یک روز، نمازی را دو بار نخوانید». (روایت از نسائی و ابوداود و احمد و ابن‌حیان و ابن‌سکن)

برای درست بودن تیمم، لازم است که حتماً انگشتر از دست بیرون آورده شود.

۸ـ حکم جنب در صورت نیافتن آب:

تیمم برای شخص جنب که آب در دسترس ندارد کافی است. به دلیل حدیث عمادﷺ که گوید: رسول خدا ﷺ مرا در پی کاری فرستاد در آن سفر جنب شدم، آب نیافتم، خود را مانند حیوان در خاک غلتانیدم. بعداً که به خدمت رسول‌خدا ﷺ آمدم موضوع را عرض کردم فرمود: «کافی بود دو دست خود را به زمین زده و با آن صورت و دو دست را مسح کنی». (حدیث متفق علیه)

۹ـ حکم مجروح:

اگر تمام اعضای وضو زخمی بود می‌تواند تیمم کند و اگر تیمم نیز ممکن نبود، به‌گونه‌ای که می‌تواند نماز بخواند.

اگر بعضی از اعضای وضو زخمی بود و به‌خاطر آن تیمم کرد، تیممش باطل است. در این حالت لازم است نخست اعضای سالم را بشوید و اگر مسح عضو مجروح با آب سخت باشد آن را مسح نکنید و وضوی اعضای سالم را تمام کنید کافی است به دلیل فرمودهٔ خدا که می‌گوید:

﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ (حج: ۷۸)

«و در امر دین شما را در سختی و تنگنا قرار نداده است.»

۱۰ـ حکم کسی که برای شستن قسمتی از بدنش آب در دسترس دارد:

امام احمد گوید: اگر شخص جنب مقداری آب داشته باشد که فقط بعضی از بدن را کفایت می‌کند، آن مقدار را مصرف کرده و برای باقی‌ماندهٔ بدن تیمم نماید.

امام شافعی در این‌باره، دو قول دارد:

یکم: می‌تواند با آن وضو بگیرد و برای جنابت تیمم نماید.

دوّم: مالک و اصحاب رأی و ابن‌منذر رأی دوّم شافعی را برگزیده‌اند که گوید: فقط تیمم می‌کند و آب کم را مصرف نمی‌کند چون این مقدار آب طهارت او را تأمین نمی‌کند و مانند آبی است که مستعمل است.

۱۱ـ تیمم با هر چیزی که غبار دارد:

تیمم با زدن دست بر نمد و لباس و گونی و فرش و امثال آن که غبار از آن بلند شود جایز است و اگر دست به صخره‌ای یا دیواری یا حیوانی یا هر چیزی دیگر زدید و دست شما را غبارآلود کرد، تیمم به آن جایز است.

از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که: رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو دست خود را بر دیوار زد و با آنها صورت خود را مسح کرد و بار دوّم دست به آن زد و دست‌های خود را تا آرنج مسح کرد. **(روایت از ابوداود)**

۱۲ـ تیمم با مواد ناپاک جایز نیست:

خلافی در این نیست. شافعی و اصحاب رأی بر این رأیند ولی اوزاعی تیمم به خاک قبرستان را جایز دانسته است.

و دلیل ما بر عدم جواز تیمم با چیز ناپاک، فرمودهٔ خدای عزوجل است که می‌فرماید: **﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً﴾** و نمی‌توان بر نجس اسم طیّب گذاشت و چون تیمم طهارت است مانند وضو، نمی‌توان با غیر طاهر آن را انجام داد.

ولی اگر قبرستان نبش نشده باشد خاک آن پاک است. اما اگر نبش شده و دفن در آن مکرراً صورت گرفته باشد تیمم با خاک آن جایز نیست زیرا احتمال مخلوط شدن اجزای مرده‌ها با آن وجود دارد.

اگر در تکرار دفن یا نجاست خاکی که از آن تیمم می‌کنید شک داشتید تیمم شما جایز است، چون اصل آن بر طهارت است و این اصل با شک زایل نمی‌شود، مانند این است که با آبی وضو بگیرید که در طهارت آن شک داشته باشید، که شک تأثیری در آن ندارد.

۱۳ـ تیمم جمعی از خاک یک مکان:

جایز است گروهی از خاک یک مکان تیمم کنند و خلافی در این مسئله وجود ندارد، چنانکه جایز است گروهی از یک حوض وضو بگیرند. ولی دربارهٔ غباری که بعد از تیمم، از صورت و دست‌ها می‌ریزد دو قول وجود دارد:

قول نخست: ابوحنیفه گوید: تیمم با آن جایز است چون این خاک رفع حدث نکرده است.

قول دوم: شافعی از استعمال غباری که از صورت و دست‌ها می‌ریزد برای تیمم نهی کرده چون آن مانند آبی است که مستعمل شده است.

۱٤ـ تیمم زن بعد از انقطاع خون حیض:

هرگاه خون حیض قطع شد و به عللی، تیمم کرد جایز است شوهرش با او نزدیکی کند. هر وقت آب پیدا شد غسل کند و قضای نمازهایی که با تیمم خوانده بر او لازم نیست.

۱۵ـ فراموش کردن جنابت و تیمم کردن تنها برای حدث:

اگر کسی فراموش کرد که جنب است و برای نماز تیمم کرد، نمازش صحیح نیست. چون رسول خدا ﷺ فرموده: «درست بودن هر اعمالی به نیت بستگی دارد» و چنین شخصی نیّت جنابت نداشته است بنابراین نماز او درست نیست.

اگر کسی برای جنابت تیمم کرد نه برای رفع حدث، انجام کارهایی که برای بی‌وضو مباح است برای آن نیز مباح می‌شود مانند قرائت قرآن، ماندن در مسجد. ولی نماز و طواف و مسح مصحف برای او درست نیست. اگر یکی از مبطلات وضو برایش پیش آمد در تیممی که برای جنابت انجام داده تأثیری ندارد چون تیمم وی به جای غسل است، چنانکه حدث در غسل تأثیری ندارد.

اگر برای جنابت و وضو تیمم کرد و سپس بی‌وضو شد تیمم به جای وضو باطل ولی تیمم غسل به حال خود باقی می‌ماند.

۱٦ـ قدرت نداشتن برای حمام کردن:

اگر کسی مریض شد و نتوانست بخشی از بدن را با آب سرد یا گرم بشوید، نزد جماهیر علما بر وی لازم است با تیمم نماز بخواند.

بنابر نظر شافعی و احمد آن قسمت از بدن را که امکان شستن دارد می‌شوید و به خاطر نشستن باقی‌مانده بدن تیمم می‌نماید.

بنابر نظر ابوحنیفه و مالک: اگر بیشتر بدن را شست تیمم نمی‌کند، در غیر این‌صورت تیمم می‌کند و غسل بر او لازم نیست.

۱۷ـ تیمم میّت:

اگر به عللی از علل ذکرشده دست یافتن به آب دشوار بود تیمم آن جایز است. اما اگر عذرها برطرف شوند و آب در دسترس باشد، تیمم قبل از نماز خواندن بر میّت یا در اثنای نماز باطل بوده و غسل آن واجب می‌شود.

۱۸ـ مسح بر خفّین یا جوراب:

مسح بر خفین یا جوراب‌های پاره، نزد بعضی که ما هم آن را برگزیده‌ایم، جایز است. دلیل ما بر آن این است که اصل بر إباحه است. بنابراین هر کس مانع آن باشد و سالم بودن جوراب را شرط صحت بداند یا حدّ و حدودی برای آن قائل شود مردود است، زیرا رسول خداﷺ فرمود: «هر شرطی که در کتاب خدا نباشد باطل است». (حدیث متفق علیه)

صحت این قول از ثوری به ثبوت رسیده که گفته: «آنچه از خفین که پاهای تو به آن بسته شده است را مسح کن. آیا جز این بوده که خف‌های مهاجرین و انصار کهنه و پاره پاره و پینه شده بوده است؟» (روایت از عبدالرزاق و بیهقی)

ابن جزم گوید: اگر در خفین یا آنچه به پا پوشیده پارگی کوچک یا بزرگی در عرض یا طول آن پیدا شده و نقطه‌ای از پا ظاهر شده ـ خواه کم باشد یا زیاد تفاوت ندارد ـ تا زمانی که چیزی از آن به پاها بسته شده است مسح بر آن جایز است. این، قول ثوری، داود، ابی‌ثور، اسحاق و یزیدبن هارون است.

ابن تیمیه گوید: بنا بر یکی از دو قول، مسح بر پارچه‌های پیچیده به دور پا جایز است. این قول را ابن تمیم و دیگران روایت کرده‌اند. مسح بر خف مادامی که اسم آن باقی و راه‌رفتن در آن امکان داشته باشد جایز است و قول قدیم شافعی بر این است و ابوالبرکات و غیر او این قول را برگزیده‌اند.

۱۹ـ کیفیت مسح خفین:

شخص مسح‌کننده دست‌های خود را تر کرده سپس کف دست چپ را زیر پاشنهٔ خف یا جوراب قرار داده و کف دست راست را بر نوک انگشتان پا قرار دهد آنگاه هم‌زمان دست راست را به طرف ساق و دست چپ را به طرف انگشتانِ پا می‌کشاند.

اگر به مسح خفین بر پشت پا اکتفا کند و زیر پا را مسح ننماید کفایت می‌کند، به دلیل قول علیؓ که گفته: «اگر دین از روی رأی بود مسح زیر خف اولی‌تر از بالای آن بود».

(روایت از ابوداود)

۲۰ـ حکم کسی که بعد از وضو و مسح، خف را از پا درآورد:

علماء در این مسئله اختلاف داشته و بر سه قول می‌باشند:

قول اول گوید: وضوی او صحیح و اشکالی ندارد.

قول دوم گوید: فقط پاهایش را می‌شوید.

قول سوّم گوید: باید وضو را از نو اعاده کند.

شکی در این نیست که قول اول ارجح است چون این قول با رخصت مسح مناسبت دارد و تخفیفی است از جانب خدای سبحان.

۲۱ـ مسح بر پانسمان:

ای خواهر مسلمانم یک بار کشیدن دست‌تر برای مسح پانسمان کافی است و بس. و در این باب تفاوتی میان مرد و زن وجود ندارد و هر دو با هم مساویند.

نماز

ای خواهر مسلمانم نماز بعد از شهادتین رکن دوّم اسلام است. برگزاری آن در اول وقت، از افضل اعمال بوده و ترک آن کفر و اقامهٔ آن نشانه ایمان است و در روز جزا درباره نماز از تو سؤال خواهد شد، خداوند ﷻ فرماید:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً﴾ (نساء: ۱۰۳)

«نماز را بر پا دار بی‌گمان نماز بر مؤمنین فرضی است دارای اوقات معین.»

همچنین می‌فرماید:

﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾ (بقره: ۲۳۸)

«بر انجام و ادای نمازها به‌ویژه نماز وسطی (عصر) مواظبت کنید.»

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «فاصله میان مرد مؤمن با شرک و کفر ترک نماز است». (روایت از مسلم)

همچنین فرماید: «عهد و پیمانی که میان ما و ایشان است ترک نماز است هر کس آن را ترک کند کافر است». (روایت از نسائی)

نماز پایه و اساسی نیکو برای خیرات دنیا، و رحمت و نیکی در آخرت است. نماز اولین عبادتی است که خداوند بر بندگان خود فرض نموده و نیایشی است که همهٔ انبیاء را به انجام آن مأمور فرموده و فراخوانده است.

خداوند از زبان ابراهیم ﷺ فرموده:

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاء﴾ (ابراهیم: ۴۰)

«پروردگارا مرا بر پادارندهٔ نماز قرار ده و از نوادگانم نیز، پروردگارا نیایش و درخواست مرا اجابت فرما.»

در ستایش اسماعیل می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولاً نَبِيّاً وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾ (مریم: ۵۴-۵۵)

«به درستی اسماعیل در وعده صادق، و فرستادهٔ من بود او همواره خانواده‌اش را امر به اقامه نماز و دادن زکات دستور می‌داد و نزد پروردگارش پسندیده بود.»

در خطاب به مریم می‌فرماید:

﴿يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكَ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ (مریم: ۴۳)

«ای مریم برای پروردگارت خشوع پیشه کن و سجده ببر و با راکعان رکوع ببر.»

از زبان عیسی علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾ (مریم: ۳۱)

«و به من سفارش کرده نماز و زکات را انجام دهم تا روزی که زنده‌ام.»

زن یا مرد تارک نماز، کافر است. اما پایین‌تر از کفر مطلق و نمی‌توان گفت از ملت و امت اسلام خارج شده است.

خداوند کسانی را تهدید می‌کند که نماز را ضایع می‌کنند می‌فرماید:

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾ (مریم: ۵۹)

«بعد از آنان فرزندان ناخلفی جایگزین شدند که نماز را هدر دادند و به دنبال شهوات راه افتادند و [مجازات] گمراهی را خواهند دید.»

همچنین می‌فرماید:

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ (الماعون: ۵-۴)

«واویلا بر حال نمازگزاران، همان کسانی که نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند...»

در ادامه به بحث پیرامون تارک‌الصلاة از دیدگاه قرآن و حدیث و علماء خواهیم پرداخت. انشاءالله.

۱ـ تعریف آن:

(صلاة) در لغت به معنای دعا است. چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾ (توبه: ۱۰۳)

«و دعا برای آنان کن چون دعای شما مایه آرامش آنان می‌شود.»

رسول خدا صلی الله علیه و سلم می‌فرماید:

«إِذَا دُعِيَ اَحَدُكُمْ فَلْيُجِبْ، فَإِنْ كَانَ مُفْطِراً فَلْيَطْعَمْ وَ إِنْ كَانَ صَائِماً فَلْيُصَلِّ»

«اگر یکی از شما دعوت شد باید آن را اجابت کند اگر روزه نبود غذا بخورد و اگر روزه بود دعا کند.»

در اصطلاح شرع: عبارت از افعال و حرکاتی است که معلوم است، بنابراین اگر در شرع به انجام نماز (صلاة) یا به امری متعلق به آن دستوری وارد شود بر ظاهر آن‌که نماز شرعی است حمل می‌شود. نماز واجب است به دلیل قرآن و سنت و اجماع. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا ٱلصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا ٱلزَّكَاةَ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلْقَيِّمَةِ﴾ (بینه: ۵)

«در حالی که جز این به ایشان امر نشده است که با اخلاص خدا را بپرستند و تنها شریعت او را آیین بدانند و چنان که باید نماز را بخوانند...»

اما در سنت: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت می‌کند که فرمود: «بنای اسلام بر پنج پایه استوار است: شهادت به این که هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و محمد فرستادهٔ خدا است، برپاداشتن نماز، و دادن زکات، و روزهٔ رمضان، و حج بیت‌الله برای کسانی که توانایی آن را دارند از لحاظ راه و... (متفق علیه)

اما اجماع: بی‌گمان تمام امت بر وجوب پنج نماز در شبانه‌روز اجماع دارند.

۲ـ حکمت آن:

نمازهای واجب انسان را به عدل و احسان وادار کرده و نفس او را پاک و نورانی می‌نمایند و او را به خدا نزدیک نموده و برای آخرت مهیّا می‌سازند. چنان که او را از فحشاء و پلیدی‌ها و بدی‌ها بازمی دارند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ (عنکبوت: ۴۵)

«و نماز را برپا دار، زیرا نماز از پلیدی‌ها و بدی‌ها بازمی‌دارد.»

۳ـ حکم تارک‌الصلاة:

آن‌که نماز را ترک و وجوب آن را انکار می‌کند کافر محسوب و از دین و ملت اسلام خارج می‌گردد و کسی که از روی سستی و تنبلی و غفلت آن را ترک کرده ولی به فرضیت آن اعتقاد دارد احادیث به کفر او تصریح کرده و قتل وی را واجب نموده است:

عبدالله‌بن عمروبن عاص رضی الله عنه نقل می‌کند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم بحث نماز به میان آورد و فرمود: «کسی که بر نماز محافظت و دوام داشته باشد نماز در روز قیامت برای وی نور و دلیل و نجات خواهد بود، وکسی که بر آنها محافظت نداشته و بر انجام آنها پایدار نباشد برای او نه نور و نه برهان بوده و نه وسیلهٔ نجات او خواهد گردید، و در روز قیامت با قارون و فرعون و هامان و ابیّ‌بن خلف محشور می‌شود.» (روایت از احمد و طبرانی و ابن‌حبان)

عبدالله ابن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «به من امر شده با مردم بجنگم تا وقتی که شهادت دهند خدایی جز الله وجود ندارد و محمد فرستادهٔ خدا است، و نماز را برپا دارند، و زکات را بپردازند. هرگاه این واجبات را انجام دادند، خون و ثروت ایشان از دست من محفوظ است مگر به حق اسلام (مانند زکات و غیره) و حساب آنان با خداست». (متفق‌علیه)

ظاهر حدیث این را می‌رساند که: تارک‌الصلاة کافر و خون او مباح است. و آرای أئمه دربارهٔ تارک‌الصلاة چنین است:

در نزد مالک و ابوحنیفه و شافعی تارک‌الصلاة تکفیر نمی‌شود بلکه فاسق است و وادار به توبه می‌شود اگر توبه نکرد، به نزد مالک و شافعی حدّ او قتل است و باید کشته شود.

ابوحنیفه گوید: کشته نمی‌شود بلکه تعزیر می‌شود و تا روزی که آن را نخواند باید حبس گردد. و احادیث تکفیر او را بر کسی حمل می‌کنند آن را انکار، و ترکِ آن را حلال بداند و استدلال به بعضی از نصوص عامّه کرده‌اند مانند:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾ (نساء: ۱۱۶)

«بی‌گمان خداوند از شرک درنگذرد و غیر آن را برای هر کس که بخواهد ببخشد.»

مانند فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم که فرمود: «هر کدام از انبیاء دارای دعای مستجاب بوده و همهٔ انبیاء در دعای خود عجله کرده‌اند ولی من دعای خود را برای امتم به روز قیامت موکول نموده‌ام تا برای ایشان شفاعت کنم و انشاءالله شفاعت من شامل همهٔ کسانی می‌شود که برای خدا شریک قرار نداده‌اند». (روایت از احمد و مسلم)

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «سعادتمندترین انسان‌ها به سبب شفاعت من کسانی هستند که با قلبی پر از اخلاص، لا اله الاّ اللّه گفته باشند».

(روایت از بخاری)

٤ـ فرضیت نماز:

عُبادةبن صامت گوید از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «خداوند پنج نماز را در شب و روز بر بندگانش واجب کرده است، هر کس بر آنها محافظت کند نزد خدا عهدی دارد که او را داخل بهشت کند، و هر کس بر آنها محافظت ننماید عهدی در نزد خدا ندارد، اگر خدا بخواهد او را عذاب دهد و اگر نخواهد او را عذاب نکند و او را ببخشاید». (روایت از بخاری و مسلم و ابوداود)

بنابراین، نمازهای فرض پنج بوده و بر هر فرد مسلمان بالغ عاقل ـ به غیر از حایض و نفساء ـ واجب است. چنان که سابقاً به آن اشاره کردیم.

۵ـ نماز در چه سالی واجب شده است؟

خداوند متعال نماز را در شب اسراء بر مسلمانان واجب کرد، انس بن مالک گوید: «در شب اسرا خداوند پنجاه نماز را بر پیامبر واجب سپس آن را به پنج نماز کاهش داد و ندا شد ای محمد قول من تبدیل نمی‌شود و پاداش پنجاه نماز را در مقابل این پنج نماز به تو خواهم داد. (روایت از احمد و نسائی و ترمذی)

یعنی در عدد، پنج نماز بوده ولی در اجر و ثواب پنجاه نماز به حساب آیند.

٦ـ تأخیر نماز جایز نیست:

تأخیر آن از وقت خود جایز نیست به دلیل حدیث قتاده که: رسول خدا فرمود: «در خواب تفریط نیست، بلکه تفریط بر کسی است که نماز را نخواند تا وقت نماز بعدی فرا رسد. پس اگر کسی به خواب رفت وقت بیدارشدن آن را بخواند».

(روایت از مسلم)

این حدیث بر این مسئله دلالت دارد: که تاخیر نماز از وقت خود جایز نیست. ای خواهر مسلمانم، رسول خدا به تأخیر انداختن نماز را تفریط نامیده است، ولی در مواردی جمع آن با نماز بعدی جایز است، چون رسول خدا چنین کرده است. (حدیث متفق‌علیه) و بعداً مبحث جمع را بیان خواهیم کرد انشاءالله تعالی.

۷ـ بر چه کسانی نماز واجب است؟

نماز بر هر فرد مسلمان بالغ عاقل اعم از زن و مرد واجب است به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که: رسول خدا فرمود: «تکلیف از سه نفر برداشته شده است: از

شخص خوابیده تا وقتی که بیدار شود، از کودک تا هنگامی که بالغ شود، و از دیوانه تا روزی که عقلش باز گردد». (روایت از احمد و اصحاب سنن و حاکم)

بنابراین حدیث، نماز دیوانه صحیح نیست چون مانند کودک بوده و اهل تکلیف نیست و نماز در حال دیوانگی بر او واجب نیست و قضای نمازهای دوران دیوانگی هم بر او لازم نیست، مگر این که در وقت یکی از نمازها به هوش آمده باشد. خلافی در این مسئله سراغ ندارم.

نماز کودک:

بر مادر مسلمان واجب است به فرزندانش نماز بیاموزد و در سن هفت سالگی آنان را به خواندن نماز امر کند تا بدان، عادت گیرند، و اگر به سن ده سالگی رسیدند آنان را در صورت بجانیاوردن نماز، تنبیه نماید به دلیل حدیث عمروبن شعیب از جدّش که رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر فرزندان شما به هفت سالگی رسیدند آنان را به نمازخواندن امر کنید، اگر در سنّ ده سالگی آن را نخواندند آنان را بزنید و [از این سن] رختخواب آنان را از هم جدا کنید». (روایت از امام احمد و حاکم)

بر مادر مسلمان لازم است که رختخواب آنها را از هم جدا نماید، اعم از این که دختر باشند یا پسر. اگر به خاطر تنگی مکان جدا انداختن رختخواب ممکن نباشد باید هر کدام در لحاف خود، جداگانه بخوابد.

علماء، سن تکلیف دختر را توضیح داده‌اند که به محض رسیدن به آن، نماز بر وی واجب گشته و بر ترک آن تنبیه شده و اگر بر ترک آن اصرار ورزید لازم است مورد مؤاخذه و تنبیه قرار گیرد. تا نماز بخواند یا بمیرد.

هرگاه دختر حیض ببیند بالغه بوده و نماز و سایر تکالیف شرعی بر وی واجب می‌گردد. قبل از رسیدن به سن بلوغ مأمور به ادای نماز شده ولی مجبور به آن نمی‌گردد.

۸ـ شروط نماز:

شروط نماز عبارتند از:

۱ـ طهارت بدن و لباس و مکان، چنانچه قبلاً گفتیم.

۲ـ نمازخواندن در وقت خود چون این، افضل اعمال است.

۳ـ ستر عورت به گونه‌ای که باید خواهر مسلمان از فرقِ سر تا کفِ پایش به وقت نماز پوشیده باشد که اگر در اثنای نمازخواندن مو، یا بازو، یا ساق، یا سینه و گردن او برهنه باشد نماز او صحیح نیست.

۴ـ رویکردن به قبله (استقبال) اگر جهت قبله را ندانست از دیگران سؤال کند. اگر کسی را نیافتی که قبله را بشناسد با اجتهاد خودت نماز بخوان و به طرفی روی آور که به ظن غالب خودت قبله است، در این صورت انشاءالله نماز شما صحیح خواهد بود.

حکم کسی که وضو، غسل از جنابت، استقبال قبله و ستر عورت را ترک کند همانا حکم تارک‌الصلاة است. و کسی که در صورت قدرت بر ایستادن، نماز را نشسته بخواند یا ترک رکوع و سجود کند از همان حکم برخوردار است.

اگر رکن یا شرطی را که مورد اختلاف علماء است ترک کند ولی خود به وجوب آن معتقد باشد مانند آن است که نماز نخوانده و تارک‌الصلوة محسوب است.

به نظر من: در موارد فوق باید نماز را اعاده کند ولی غسل بر او نیست.

اگر کمی از موها یا بدن او ظاهر شود اعادهٔ نماز بر وی لازم نیست، ولی اگر مقدار زیادی از آن ظاهر شود باید در همان وقتِ نماز، نماز را اعاده کند و این، نظر عموم علماء و ائمهٔ اربعه و غیر آنان می‌باشد.

اگر در حالی نماز بخواند که پشت‌پای او برهنه باشد، نزد ابوحنیفه نمازش جایز است.

اگر جهت قبله معلوم نباشد مابین مشرق و مغرب قبله است. چون رسول خدا ﷺ فرمود: «مابین مشرق و مغرب قبله است». **(روایت از ترمذی)**

ظاهر این حدیث این مطلب را می‌رساند که تمام مابین مشرق و مغرب قبله است. زیرا اگر روبروی عین کعبه ایستادن فرض باشد نماز جماعتی که طول آن از طول رکن محاذی کعبه بیشتر است درست نیست و همچنین نماز دو نفر دور از یکدیگر که هر دو رو به یک قبله نموده‌اند نباید درست باشد، چون اگر این فرض را بپذیریم نباید طول صف و فاصلهٔ میان دو نفر دور از یکدیگر از طول رکن محاذی کعبه بیشتر باشد، اگر گفته شود: در فاصلهٔ بسیار دور از کعبه، رکن محاذی کعبه بیشتر باشد، اگر گفته شود: در فاصلهٔ بسیار دور از کعبه، رکن آن به موازات طول صف وسعت پیدا می‌کند، در جواب می‌گوییم: در صورتی وسعت پیدا می‌کند، که صف ایستادهٔ مقابل آن حالت قوسی داشته باشد نه این که صف جماعت راست بوده و قوسی نباشد. شطرِ بیت به معنی سمت آن یا روبروی آن است.

۹ـ کسانی که کشتن تارک‌الصلاة را جایز می‌دانند:

در نزد شافعی و احمد از وی درخواست توبه می‌شود اگر توبه کرد در امان است وگرنه کشته می‌شود. ابوبکر طرطوشی در تعلیق خود بر مذهب مالک گوید: مادامی که وقت نماز باقی مانده باشد به وی امر می‌شود تا نماز بخواند اگر خواند در امان بوده و اگر

نخواند تا وقت آن سپری شد کشته می‌شود.

به نظر من تارک نماز وقتی کشته می‌شود که برای انجام آن دعوت شود و او از آن امتناع ورزد. دعوت برای خواندن نماز ادامه پیدا نمی‌کند. به همین خاطر، پیامبرﷺ اجازه داده نماز جماعت پشت سرِ امراءِی خوانده شود که گاهی نماز را بعد از خروج وقت می‌خوانند، و به جنگیدن و کشتن آنان اجازه نداده است چون اصرار بر ترک آن نداشته‌اند. بنابراین اگر کسی دعوت به انجام آن شود ولی بدون عذر از انجام آن سرباز زند تا وقت نماز سپری شود، ترک و اصرار او محقّق می‌شود.

آنان که فتوا به قتل تارک‌الصلاة داده در تعداد نمازهایی که ترک کرده اختلاف دارند. سفیان ثوری، مالک و احمد در یکی از روایات و شافعی گویند: به خاطر ترک یک نماز کشته می‌شود و دلیل ایشان احادیثی است که دلالت بر قتل تارک‌الصلاة دارند. مانند روایت معاذبن جبل که: رسول خداﷺ فرمود: «هر کس یک نماز واجب را از روی عمد ترک کند به تحقیق ذمهٔ خدا از وی بری است». **(روایت از امام احمد در مسند)**

ابوالدرداء گوید: «خلیل من ابوالقاسم به من توصیه کرد نماز را عمداً ترک نکنم زیرا کسی که عمداً آن را ترک کند بی‌گمان ذمهٔ خدا از او بری است».

(روایت از ابن ابی حاتم)

اگر از کسی برای خواندن نماز در وقت دعوت شود و در جواب بگوید: من نماز نمی‌خوانم و عذری هم نداشته باشد، اصرارِ او آشکار و کشتنِ او، و به هدردادن خون وی واجب است.

ابوهریرهؓ گوید: رسول خداﷺ فرمود: «به من امر شده با مردم کارزار کنم تا وقتی که شهادت دهند خدایی جز الله نیست و محمد فرستادهٔ او است و نماز را برپا داشته و زکات را بدهند، اگر این کار را انجام دادند تجاوز بر خون و مال آنان بر من حرام و حسابشان با خدا است». **(روایت از امام احمد و ابن خزیحه)**

عبدالله بن مسعود گوید: رسول خداﷺ فرمود: «ریختن خون هیچ مسلمانی که شهادت دهد: خدایی جز الله نبوده و من فرستادهٔ خدایم حلال نیست مگر به سبب یکی از این سه گناه: بیوهٔ زناکار، قتل عمد، و آن کس که دین خود را ترک و از جماعت اسلام دور شود». **(متفق‌علیه)**

انس بن مالکؓ گوید: وقتی که رسول خدا وفات کرد اعراب مرتّد گشتند، عمرگفت: ابوبکر چگونه با اعراب می‌جنگید؟ ابوبکر گفت: به درستی این را رسول خداﷺ گفته که: «به من امر شده با مردم بجنگم تا وقتی که شهادت می‌دهند

خدایی جز الله نبوده و من فرستاده خدایم و نماز را می‌خوانند و زکات را ادا می‌کنند.» (نسائی)

این احادیث دلیلی برای بیان حکم تارک الصلاة هستند.

ابواسحاق گوید: تارک الصلاة به خاطر کفرش همانند مرتّد کشته می‌شود و غسل و کفن نشده و نماز بر وی خوانده نخواهد شد و در قبرستان مسلمین نباید دفن گردد، چون رسول خدا ﷺ فرموده: «تفاوت بین انسان مؤمن و کفر ترک نماز است».

(روایت مسلم)

از بُرَیده رضی الله عنه روایت شده که: رسول خدا ﷺ فرمود: «عهد و پیمانی که میان ما و ایشان است: نماز است، پس هر کس آن را ترک کند بدون شک کافر شده است».

(روایت از امام احمد و نسائی و ترمذی)

همچنین فرمود: «اولین چیزی که در دینتان از دست می‌دهید خشوع است و آخرین چیزی که در دینتان از دست می‌دهید نماز است». **(روایت از حاکم)**

به نظر من هرگاه زن یا مرد تارک‌الصلاة برای اجرای حدّ، کشته شوند تکفیر نمی‌شوند، و مانند زناکار محصن می‌باشند. این، قول اکثر فقهاء ازجمله ابوحنیفه، مالک و شافعی می‌باشد. به دلیل فرمایش پیامبر ﷺ که فرمود: «به حقیقت، خداوند کسی را که از ته قلب و به خاطر رضای خدا، لا اله الاّ الله بگوید بر آتش جهنم حرام کرده است».

(متفق علیه)

عُبادةبن صامت رضی الله عنه گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «هر کس شهادت دهد خدایی جز الله نیست و به حقیقت محمد بنده و فرستادهٔ او است و به حقیقت عیسی بنده و کلمهٔ اوست که به مریم إلقا کرده و روحی است از جانب او، و به حقیقت بهشت حق است و دوزخ حق است، خداوند او را داخل بهشت می‌کند هر عملی که داشته باشد». **(متفق علیه)**

انس رضی الله عنه روایت کرده که: رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که در دنیا لا اله الاّ اللّه گفته و به اندازهٔ ذره‌ای ایمان قلبی و کار نیک داشته باشد از دوزخ خارج می‌شود». **(متفق‌علیه)**

ابوهریرة رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «برای هر پیامبری دعایی مستجاب بود و هر کدام از آنان در دعای خود تعجیل کرده و آن را در دنیا خواسته‌اند، ولی من دعای خود را ذخیره کرده تا در روز قیامت برای امّتم شفاعت کنم و انشاءالله این شفاعت من شامل کسانی از امتم می‌شود که هیچ چیزی را شریک خدا قرار نداده باشند».

(روایت از مسلم)

عباده بن صامت آورده است که: رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند در شب و روز پنج نماز رابر بنده فرض کرده است هرکس بر آنها محافظت و مداومت داشته باشد او را به نزد خدا عهدی باشد که وی را داخل بهشت نماید و هرکس بر آنها محافظت و مداومت نکند عهدی به نزد خدا ندارد اگر خواست او را عذاب می‌دهد وگرنه او را به بهشت داخل می‌کند».

بنابراین، اگر تارک الصلاة کافر بود او را داخل مشیّت و خواست خود نمی‌کرد.

از حذیفه روایت شده که گفته: «روزگاری بر مردم می‌آید که به جز گفتن لا اله الّا اللّه چیزی دیگر از اسلام با خود ندارند». (روایت از خلال)

مسلمانان هم بر این نظر اجماع دارند، چون ما در هیچ عصر و زمانی سراغ نداریم میّتی را که اهل نماز نبوده غسل نکنند یا نماز بر او نخوانند و یا او را از میراث محروم کرده باشند، و میان زوجین که یکی ازآن دو، تارک‌الصلاة باشدبا وجود کثرت بی‌نمازان امر به جدایی کرده باشند.

درحالی که اگر شخصی تارک الصلاة در حقیقت کافر بود این احکام به ثبوت می‌رسیدند. میان مسلمانان هیچ خلافی در این نیست که بر زن و مرد تارک‌الصلاة واجب است تمام نمازها را قضا کنند، ولی در مورد مرتَد اختلاف دارند.

اما در احادیث فوق که تارک الصلاة به کفار، تشبیه شده از باب تهدید و سختگیری بر اوست نه این که حقیقتاً چنان باشد. هم‌چون قول پیامبر که فرمود: «دشنام‌دادن به مسلمان فسق و جنگ با وی کفر است». (متفق‌علیه)

و یا مانند این قول پیامبر ﷺ که فرمود: «هرکس به برادر خودش بگوید ای کافر بی‌گمان یکی ازآن دو با کفر بازمی‌گردد)، و همچون قول حضرت ﷺ که فرماید: «هرکس به غیر از خدا قسم خورد در حقیقت مشرک شده است». (روایت از احمد)

و مانند گفته‌اش که فرمود: «تبرّی جستن از نسب، اگرچه کم هم باشد کفرورزیدن به خدا است». (فتح‌الباری)

و امثال این‌ها که منظور فقط تشدید در تهدید است.

۱۰ـ اقسام نماز:

نمازی که خداوند برای بندگانش تشریع کرده تا وسیلهٔ پاکی قلوب آنان گردد و شکری در مقابل نعمت‌های بی‌پایان او باشد بر سه قسم است:

۱ـ فرض ۲ـ سنت ۳ـ نفل

۱ـ نماز فرض:

نماز فرض، عبادتی است که هر کس آن را ادا کند خداوند از وی خوشنود شود، و هر کس در ادای آن سستی ورزد مرتکب یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره گشته است. این نمازهای فرض عبارتند از پنج نماز در شبانه‌روز که خداوند بر بندگان مسلمان عاقل و بالغ خود فرض کرده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «خداوند پنج نماز را بربندگانش فرض کرده است هر کس آنها را نیکو انجام دهد و از روی اندک‌شمردن و بی‌توجهی به آنها چیزی از آنها ضایع نکند، عهدی در نزد خدا دارد که او را داخل بهشت کند، و هر کس آنها را انجام ندهد در نزد خدا عهدی ندارد اگر بخواهد او را عذاب دهد و اگر نخواهد او را ببخشد.» **(روایت از احمد و...)**

این نمازها عبارتند از نمازهای: صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء.

۲ـ نمازسنت:

نمازهای سنت عبارتند از: وتر، دورکعت صبح، دو رکعت بعد از وضو، نماز ضحی، تراویح و نمازشب در رمضان، نماز شب در بقیهٔ سال. این‌ها سنت‌های غیرمؤکده هستند، انشاءالله در ادامه به توضیح آن خواهیم پرداخت.

۳ـ نماز نفل:

نماز نفل جدا از سنن مؤکده و غیرمؤکده در شب و روز بوده و هر یک از این نمازها دارای وقت معین خود بوده و در غیر از آن برگزار نمی‌شود، و بعداً توضیح آن خواهد آمد.

۱۱ـ شروط وجوب نماز:

۱ـ نماز واجب نیست جز بر هر مسلمان، زن یا مردی که شهادتین گوید. چون رسول خدا ﷺ در خطاب به معاذبن جبل فرمود: «آنان را فرا بخوان تا گواهی دهند که خدایی جز الله نیست و به درستی محمد فرستادهٔ خدا است، اگر در این امر، تو را اطاعت کردند به آنان خبر ده که خداوند در شب و روز پنج نماز را بر ایشان فرض کرده است».

(روایت از ابوداود و حاکم)

۲ـ واجب نیست جز بر هر انسان عاقل و بالغ، چون رسول خدا ﷺ فرمود: «تکلیف از سه شخص برداشته شده شخص خوابیده تا بیدار شود، کودک تا به سنّ بلوغ برسد و دیوانه تا روزی که عقل و فهم وی بازگردد». **(روایت از ترمذی)**

همچنین فرمود: «به فرزندانتان در هفت سالگی امر کنید نماز بخوانند، و در سن ده سالگی به خاطر عدم انجام آن، آنان را تنبیه کنید و بستر خواب آنان را از یکدیگر جدا کنید». **(روایت از ترمذی)**

۳ـ قبل از فرارسیدن وقت، نماز واجب نمی‌شود چون خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ **(نساء: ۱۰۳)**

«نماز را برپای دارید، بی‌گمان نماز بر مؤمنان فرض و دارای اوقات معلوم و معیّن است.»

۴ـ پاکی از حدث اکبر که حیض و نفاس و جنابت است و از حدث اصغر که خروج هر چیزی از جلو یا عقب و خواب و اغماء و غیره است.

۱۲ـ اوقات نمازها و تعداد رکعات آنها:

۱ـ نماز صبح:

وقت نماز صبح از طلوع فجر صادق تا طلوع خورشید است، اگر در وقت خود خوانده شود نماز فجر نامیده می‌شود. ای خواهر مسلمان مستحب است که در اول وقت خوانده شود به دلیل حدیث ابومسعود انصاری ﷺ که گوید: رسول خدا ﷺ یک بار نماز صبح را در تاریکی بعد از اذان و یک بار نیز آن را درروشنایی قبل از طلوع خورشید خواند پس از آن تا روزی که وفات کرد نماز صبح را میان این دو وقت می‌خواند و بار دیگر نماز را در روشنایی قبل از طلوع خورشید نخوانده است.

(روایت از ابوداود و بیهقی)

عایشه رضی‌الله عنها گوید: زنان مسلمان نماز صبح را با رسول خدا ﷺ می‌خواندند در حالی که خود را با لباس می‌پوشاندند و وقتی که به منزل برمی‌گشتند هنوز آن قدر هوا تاریک بود که کسی آنان را نمی‌شناخت. **(روایت از جماعت)**

نماز صبح دو رکعت است. هر کس قبل از انقضای وقت یک رکعت آن را بخواند درواقع کل نماز را ادا خوانده است، به دلیل حدیث ابوهریره ﷺ که گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس یک رکعت از نماز را در وقت خود بخواند درواقع کل نماز را به وقت خود خوانده است». **(روایت از جماعت)**

ای خواهر مسلمانم این حدیث شامل همهٔ نمازهای فرض می‌شود، بنابراین هرگاه بتواند یک رکعت از نماز فرض را در وقت خود بخواند درواقع کل نماز را در وقت خود خوانده است.

۲ـ نماز ظهر:

وقت نماز ظهر اززوال خورشید از خط استوا تا شدن سایهٔ هر چیزی به اندازهٔ خودش است. که آن، اول وقت نماز عصر می‌باشد. نماز ظهر چهار رکعت است.

۳ـ نماز عصر:

زیادشدن سایهٔ هر چیزی از یک برابر خود، اول نماز عصر و به زردی‌گراییدن خورشید در دقایق قبل از غروب آن، آخر آن است. جابر ﷺ گوید: «رسول خدا ﷺ نماز ظهر را در گرمای شدید ظهر، نماز عصر را هنگامی که خورشید از شعاع‌های شدید گرما بیرون می‌آمد و نماز مغرب را هنگام غروب خورشید برگزار می‌کرد. ولی نماز عشاء را گاهی به خاطر دیر آمدن مسلمانان به مسجد به تأخیر می‌انداخت و گاهی می‌دید که مسلمانان جمع شده‌اند در ادای آن تعجیل می‌کرد، و نماز صبح را وقتی برگزار می‌کرد که هنوز هوا تاریک بود». (متفق‌علیه)

نماز عصر چهار رکعت بوده و صلاة الوسطی نیز نام دارد. به دلیل حدیثی که فرماید: «صلاة الوسطی نماز عصر است». (متفق‌علیه)

۴ـ نماز مغرب:

با غروب خورشید، وقت مغرب آغاز و تا اندکی قبل از پنهان شدن شفق احمر که عبارت از رنگ سرخ کنار غربی آسمان است و در اثر غروب خورشید پدید می‌آید ادامه دارد. با پنهان شدن شفق سرخ وقت عشاء آغاز می‌شود.

هرگاه فرد مسلمان یک رکعت نماز مغرب را در وقت خود دریابد هر سه رکعت مغرب را ادا خوانده است خواه این تأخیر، به خاطر عذری باشد یا خیر.

ای خواهر مسلمان بدان تأخیر مغرب تا پنهان شدن شفق احمر پسندیده نیست. به دلیل فرمایش پیامبر ﷺ که فرمود: «امت من پیوسته در خیر هستند مادامی که نماز مغرب را تا طلوع همهٔ ستارگان به تأخیر نیندازند». (روایت احمد)

و نیز به دلیل این که مسلمانان اجماع دارند که مغرب در اول وقت خوانده شود.

۵ـ نماز عشاء:

با غروب شفق احمر وقت عشاء داخل می‌شود و تا طلوع فجر صادق ادامه دارد.

۱۳ـ پایان وقت عشاء:

امام احمد گوید: پایان وقت آن با گذشت یک سوّم از شب است چون در حدیث آمده که جبرئیل بار دوّم نماز عشاء را بعد از گذشت یک سوم از شب برای حضرت ﷺ خواند و گفت: «نماز عشاء میان این دو وقت است.» بریده رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ در روز دوّم نماز عشاء را بعد از گذشت یک سوم از شب خوانده است، از عایشه رضی الله عنها روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «در فاصلهٔ غروب شفق احمر تا گذشت یک سوّم از شب نماز عشاء را بخوانید». **(حدیث متفق علیه)**

اهل رأی گویند: وقت آن تا نصف شب ادامه دارد به دلیل حدیث انس بن مالک که گوید: «رسول خدا ﷺ نماز عشاء را تا گذشت نیمی از شب به تأخیر انداخت».

(روایت از بخاری)

عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «وقت عشاء تا گذشت نیمی از شب است». **(روایت از ابوداود)**

به نظر من تأخیر عشاء تا نصف شب جایز است و بعد از آن وقت ضرورت است و حکم آن مانند حکم نماز عصر در وقت ضرورت است.

بنابراین:

تا گذشتن یک سوّم از شب وقت جواز است.

همچنین تا گذشت نیمی از شب وقت جواز است.

اگر ضرورت ایجاب کرد تأخیر آن تا وقت طلوع فجر جایز است.

ای خواهر مسلمانم بهتر آن است که در وقت خود برگزار شود تا موجب پاداش زیاد گردد.

۱۴ـ بهترین اوقات نماز:

بهترین اوقات نماز، اولِ آن است، و اوقات نماز بر سه قسم است: وقت فضیلت، وقت جواز و وقت ضرورت. وقت فضیلت دارای خیر و ثواب بوده و بهترین اوقات است. گاهی رسول خدا ﷺ نماز ظهر را از اول وقت به تأخیر می‌انداخت و آن را وقتی برگزار می‌نمود که شدت گرما کاهش می‌یافت تا هم تخفیفی برای مردم باشد و هم به خشوع آن خللی وارد نشود. در حدیث آمده که: «رسول خدا ﷺ به هنگام شدّت گرما نماز ظهر را تا خنک‌شدن هوا به تأخیر می‌انداخت و هرگاه هوا سرد می‌گشت آن را در اول وقت می‌خواند». **(روایت از بخاری)**

ویژگی و اخلاق آن حضرت ﷺ این بود که ظروف و احوال مردم را رعایت می‌کرد.

چنان‌که خواب قبل از عشاء مکروه است که مبادا باعث تأخیر نماز از وقت فضیلت گردد و فرد نتواند نمازش را در وقت مستحّب آن بخواند. ابوبرزۀاسلمی رضی الله عنه گوید: «رسول خدا ﷺ دوست داشت نماز عشاء را به تأخیر بیندازد تا جایی که پاسی از شب بگذرد که آن را (عتمه) می‌گفتند و خواب قبل از عشاء و صحبت بعد از آن را دوست نداشت». **(جماعت آن را روایت کرده است)**

در حدیثی دیگر رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اگر بر أمّتم دشوار نبود به آنان امر می‌کردم تا نماز عشاء را بعد از گذشت یک سوم یا نیمی از شب بخوانند».

لازم است خواهر مسلمانم بداند تعجیل در نمازی که تأخیر آن مستحب است و تأخیر نمازی که تعجیل در آن مستحب است گناه نیست، به شرط این که تصمیم خواندن آن را قبل از پایان وقت داشته و وقت آن تنگ نباشد، چون جبریل علیه السلام نمازها را هم در اول وقت آن و هم در آخر وقت برای پیامبر ﷺ خوانده است و حضرت ﷺ نیز نمازها را در هر دو وقت خوانده و هر دو فرموده‌اند: (فاصلهٔ بین این دو، وقت نماز است).

۱۵ـ نمازقبل از وقت:

هر کس سهواً یا عمداً نماز را قبل از وقت بخواند جایز نیست زیرا روایت شده که ابن عمر و ابوموسی اشعری نماز صبح را قبل از وقت خوانده بودند، آن را در وقتش اعاده کردند.

۱٦ـ نماز دیوانه:

شخص دیوانه مکلف نبوده و قضای نمازهای دوران دیوانگی بر او لازم نیست، مگر این که در وقت یکی از نمازها به هوش آید، که لازم است آن نماز را قضا کند، مانند صغیری که در وقت یکی از نمازها بالغ شود که باید آن نماز را قضاء نماید، در این مبحث خلافی را سراغ ندارم و رسول خدا ﷺ فرماید: «گناه بر سه کس نوشته نشود: شخص خوابیده تا وقتی که بیدار گردد، کودک تا وقتی که به سن بلوغ رسد و دیوانه و بیهوش تا وقتی که به هوش آید». **(روایت از ابوداود و ابن ماجه و ترمذی)**

چون مدت آن غالباً به درازا می‌کشد و قضای نماز بر او دشوار است لذا مورد عفو قرار گرفته است.

۱۷ـ شخصی که بیهوش شده:

حکم شخص بیهوش مانند حکم شخص خوابیده است و قضای نماز و روزه از وی ساقط نمی‌شود. از مالک و شافعی روایت شده که قضای نماز بر شخص بیهوش لازم نیست مگر اینکه در وقت یکی از نمازهابه هوش آمده باشد. زیرا عایشه رضی‌الله عنها از رسول خدا ﷺ دربارهٔ شخصی که بیهوش می‌شود و نماز را ترک می‌کند سوال کرد فرمود: «قضای نماز بر او واجب نیست مگر این که در وقت یکی از نمازها به هوش بیاید که در این صورت آن نماز را می‌خواند.»

ابوحنیفه گوید: اگر مدت بیهوشی پنج نماز را دربرگیرد و بعد از آن به هوش بیاید قضای آنها را بخواند ولی اگر بیش از آن بیهوش بشود قضای نماز بر او واجب نیست، چون این حالت حکم تکرار را دارد و به مانند دیوانه قضاء را از وی ساقط می‌کند.

۱۸ـ کسی که عقلش را از دست بدهد:

اگر کسی در اثر مصرف دارویی عقل خود را از دست داد اگر مدت بیهوشی او چندان طول نکشد حکم او همان حکم بیهوش است، ولی اگر این حالت به درازا بکشد تا بازگشت عقلش نماز از او ساقط می‌شود.

ولی اگر زوال عقل بر اثر خوردن یا آشامیدن مواد مست‌کننده باشد در این صورت زوال عقل موقتی است و تکلیف از وی ساقط نمی‌شود و قضای نمازهای حالت مستی بر وی واجب است، و خلافی در این مسئله نیست.

۱۹ـ خواندن نماز درکشتی:

در رابطه با خواندن نماز درکشتی دو قول وجود دارد:

یکم: می‌تواند درکشتی نماز بخواند و رکوع و سجود را با اشاره انجام دهد و در اشاره برای سجود بیشتر از رکوع خم شود و باید رو به قبله نماز را بخواند. ابن عمر رضی‌الله عنه گوید: «رسول خدا ﷺ را دیدم در حالی که سوار بر الاغ بود رو به قبله نماز می‌خواند».

(روایت از ابوداود و نسائی)

جابر رضی‌الله عنه گوید: «رسول خدا ﷺ من را در پی حاجتی فرستاد، وقتی که بازگشتم متوجه شدم رسول خدا ﷺ بر مرکبش رو به شرق نماز می‌خواند در حالی که سجده را با خم شدن بیشتر از رکوع انجام می‌داد». (روایت از ابوداود)

دوّم: اگر مکان گسترده باشد و بتواند در آن با میل خود به هر طرف که بخواهد روکند بر وی واجب است رو به قبله کرده و مانند نماز در مسجد در آن نماز بخواند.

نماز بر هر حیوان سواری مانند الاغ و قاطر و شتر امکان دارد. اما اگر حیوان نجس باشد می‌تواند پارچه‌ای پاک در زیر خود قرار دهد تا نمازش باطل نشود.

۲۰ـ نماز در قطار:

دربارهٔ نماز در قطار نیز دو قول وجود دارد:

یکم: اگر نتواند رو به قبله بایستد نمازش درست است و سجود و رکوع را با اشاره انجام داده و در اشاره برای سجود بیشتر از رکوع خم شود.

دوّم: اگر استقبال قبله برایش ممکن باشد باید در ابتدای نماز رو به قبله بایستد به دلیل حدیثی که انس رضی الله عنه روایت کرده که: «رسول خدا هرگاه در سفر بود و می‌خواست نماز سنت بخواند شترش را رو به قبله کرده و تکبیر تحرم نماز را می‌گفت، سپس شترش رو به هر طرفی می‌رفت به نمازش ادامه می‌داد». (روایت از احمد و ابوداود)

بنابراین اگر در ابتدای نماز بتوانید رو به قبله کنید باید مانند سایر نمازها رو به قبله نمایید.

۲۱ـ مسافری که نیت اقامت کند:

اگر مسافری وارد شهری شد و نیت اقامت در آنجا راکرد، باید مانند مقیم نمازش را کامل بخواند، اما اگر نیت اقامت نداشته باشد، مانند مسافر نمازش را قصر می‌خواند.

۲۲ـ نماز فوت‌شده:

بر هر مسلمانی واجب است نمازهای فوت‌شده را به ترتیب قضا نماید و عذری برای ترک ترتیب ندارد، مگر این که ترتیب را فراموش کند که در این صورت وجوب ترتیب از وی ساقط می‌شود. چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: امّت من در برابر خطا و فراموشی مورد عفو قرار داده شده است. (ارواء الغلیل)

۲۳ـ اجتهاد در مورد قبله:

هرگاه فرد مسلمان با اجتهاد خود نماز خواند و خواست نمازی دیگر بخواند تجدید اجتهاد بر وی لازم است و در صورت تغییر اجتهاد، نمازگذشته را اعاده نماید.

زیرا یکی از شروط درست بودن نماز استقبال قبله است.

اگر دو نفر در مکانی، هر یک رو به جهتی نماز بخواند نماز هر دو صحیح است. چون هر کدام به صحت اجتهاد خود و خطای اجتهاد طرف مقابل اعتقاد دارد.

۲۴ـ اشتباه در تعیین قبله:

هرگاه رو به جهتی نماز خواند و یکی به او خبر داد آن جهت خطا بوده و قبله در جهتی دیگر قرار دارد و به گفتهٔ او یقین داشت، بر وی لازم است نماز را اعاده نماید.

اگر جهت قبله را ندانست باید برای شناخت آن اجتهاد کند و نمازش انشاءالله صحیح است. ولی هرگاه روشن شد که در تشخیص قبله اشتباه کرده و در این مورد یقین پیدا کرد، باید نمازش را اعاده کند چون استقبال قبله یکی از شروط درست بودن نماز است.

ای خواهر مسلمانم به هیچ وجهی نباید به راهنمایی شخص مشرک، در مورد قبله اطمینان پیدا کرد زیرا کافر اهل روایت و شهادت نبوده و خبر وی قابل پذیرش نیست، چون اهل امانت نیست. و خبر فرد فاسق مورد اعتماد نبوده چون روایت و شهادت او نیز به خاطر ضعف دینی و اتهام به فسق پذیرفته نیست.

خبر کودک (دختر یا پسر) قبول نیست چون این دو در برابر گفتن دروغ مؤاخذه نمی‌شوند.

اگر در کفر یا اسلام خبردهنده، شک داشتید خبر او مورد قبول نیست.

اگر در فسق یا عدالت خبردهنده شک کردید خبر او مورد قبول است چون اصل بر عدالت و برائت شخص مسلمان است مادامی که خلاف آن ثابت نگردد.

اخبار سایر مسلمانان بالغ و عاقل اعم از مرد یا زن قبول می‌شود، چون این خبر از جملهٔ اخبار دینی بوده و مانند روایت است و خبر یک نفر نیز (زن یا مرد) انشاءالله مورد قبول واقع می‌شود.

۲۵ـ تأخیر نماز به خاطر خواب:

اگر به خاطر خواب یا غیر آن نماز را به تأخیر اندازد و بعد از بیدار شدن بیم فوت شدن نماز را داشته باشد، بر وی لازم است که نماز فرض را قبل از سنت بخواند. مبادا به خاطر تقدیم سنت نماز فرض قضاء شود و وقت نماز بعدی فرا رسد.

۲۶ـ ارکان نماز:

ای خواهر مسلمانم، نماز دارای ارکانی است که بدون رعایت آنها نماز شما صحیح نیست. بنابراین بر شما واجب است آن ارکان را بشناسید و تفاوت میان آنها و سنت‌های نماز را بدانید. ارکان نماز عبارتند از:

۱ـ نیت: نیت به معنای قصد انجام نماز است و محل آن قلب می‌باشد، پیامبر ﷺ فرمود: «**انما الأعمال بالنيات**» هر عملی وابسته به نیت است. **(روایت از بخاری و مسلم)**

بنابراین اگر کسی بدون نیت نماز بخواند نمازش باطل است.

۲ـ گفتن تکبیر تحرم: این تکبیر را در حال ایستاده و رو به قبله می‌گویید.

اگر کسی تکبیرةالإحرام را ترک نماید نمازش باطل است. رأی جمهور بر این است که نماز بدون تکبیرةالأحرام منعقد نمی‌گردد. چون تکبیر در نزد فقهاء هم رکن است و هم شرط و هم صورت نماز است و هم پیروی عملی از روش آن حضرت است.

۳ـ خواندن فاتحه: خواندن سوره فاتحه یکی از ارکان نماز است، عُباده بن صامت گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که در نماز فاتحه را نخواند در اصل نماز نخوانده است». **(روایت از دارقطنی)**

این حدیث دلیل بر تعیین خواندن فاتحه در نماز است و نماز بدون آن صحیح نیست. و سوره‌ی دیگری نمی‌تواند جایگزین آن شود. مالک و شافعی و جمهور علمای صحابه و تابعین بر این مذهبند.

۴ـ رکوع: رکوع به معنی خم‌کردن پشت و نهادن کف دست‌ها بر دو زانو در حالت اعتدال و توأم با طمأنینه است.

از ابو مسعود عقبة‌بن عامر روایت شده که: «به رکوع رفت و میان دست‌ها و پهلوهایش فاصله ایجاد کرد و کف دست‌ها را بر زانوها نهاد و انگشت‌هایش را به صورت باز بر زانوهایش قرار داد و آنگاه گفت: «رسول خدا ﷺ را دیدم که این گونه نماز می‌خواند». **(روایت از احمد و ابو داود و نسائی)**

۵ـ اعتدال: بعد از رکوع لازم است بلند شده و پشت خود را راست کرده و به صورت معتدل بایستد و طمأنینه را رعایت کند.

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند به نماز آن کسی که مابین رکوع و سجود پشت خود را راست نمی‌نماید هیچ توجهی نمی‌کند». **(روایت از احمد)**

علی‌بن شیبان رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «نماز کسی که پشتش را در بین رکوع و سجود راست نمی‌کند، درست نیست». (روایت از احمد و ابن‌ماجه)

ابومسعود انصاری رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که پشت خود را در رکوع و سجود راست ننماید نمازش صحیح نیست».

(روایت از پنج محدث با تصحیح ترمذی)

خواهر مسلمان اگر برای اعتدال دست‌ها را بلند نکند نمازش صحیح است. چون ایجاد فاصله میان دست و پهلو برای زنان لازم نیست.

۶- سجود: سجود عبارت از نهادن پیشانی و بینی با دو کف دست و هر دو زانو و نوک انگشتان هر دو پا بر زمین، توأم با اعتدال و طمأنینه است. ابووائل بن حُجر رضی الله عنه گوید: (رسول خدا صلی الله علیه و سلم را در حال رفتن به سجده دیدم که اول دو زانو را بر زمین نهاد و هنگام بلندشدن از سجده دست‌ها را قبل از زانوهایش بلند می‌کرد».

(روایت از پنج محدث غیر از احمد)

خواهر مسلمان لازم است بداند که اعضای سجود هفت است و در حال سجود باید این هفت اعضاء بر زمین قرار گیرند. به دلیل حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «به من امر شده بر هفت استخوان سجده کنم: بر پیشانی و با دست به بینی هم اشاره کرد و همچنین بر دو دست و دو زانو و دو پا».

۷- بلندشدن از سجده و نشستن بین دو سجده با حالت اعتدال و طمأنینه، به دلیل حدیثی که ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و سلم داخل مسجد شد و سپس مردی هم داخل مسجد شد و نماز خواند و آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و سلم سلام داد. پیامبر فرمود: برگرد و نمازت را دوباره بخوان، چون نماز نخواندی. آن مرد برگشت و نمازی مانند نماز قبلی خواند دوباره آمد و بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم سلام کرد، پیامبر فرمود: برگرد و نمازت را بخوان چون نماز نخواندی. تا سه مرتبه این را فرمود، آن مرد گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق فرستاده از این بهتر نمی‌دانم، به من یاد بده که چگونه نماز بخوانم، فرمود: هرگاه برای نماز می‌ایستی تکبیر بگو و به دنبال آن آنچه از قرآن برایت میسر است بخوان، بعد از آن به رکوع برو و از حرکت باز ایست، سپس از رکوع بلند شو و با حالت معتدل بایست، بعد از آن به سجده برو و از حرکت باز ایست، سپس از سجده بلند شو و بنشین و از حرکت باز ایست، دوباره به سجده برو و از حرکت باز ایست و بعد از آن تمام نمازت را این گونه بخوان». (حدیث متفق علیه)

در روایتی دیگر آمده که قبل از حدیث فوق این جمله را به وی یادآور شد و فرمود: «هرگاه برای نماز بر خاستی وضوی کامل بگیر سپس رو به قبله کن و تکبیر احرام بگو.»

رسول خداﷺ هنگام بلندشدن از سجده دو کف دست خود را بر ران‌های خود می نهاد.

۸ـ سلام: به این صورت بعد از اتمام تشهد بگـویید: (السلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته) و از دوش راست و چپ سلام بده.

۹ـ ای خواهر مسلمان باید بدانی رعایت ترتیب در ارکان نماز بر تو واجب است. برای مثال نباید قبل ازگفتن تکبیرةالأحرام فاتحه را خواند. یا قبل از رکوع به سجده رفت، چون نماز رسول خداﷺ بر این شیوه و شکل بوده و به اصحابﷺ نیز این گونه آمـوخته است. بخاری در صحیح خود آورده است که رسول خداﷺ فرمود: «به‌گونه‌ای نماز بخوانید که من می‌خوانم» بنابراین تقدیم چیزی از آخر نماز در اول آن و تأخیر چیزی از اول نماز به آخر آن جایز نبوده و هر کس این چنین نمازی بخواند باطل است.

۲۷ـ لباس زن به هنگام نماز:

مستحب است زن در پیراهن و مقنعه و روپوش نماز بخواند، اگر هم به ستر عورت اکتفا کند جایز است. و این گونه از عمربن خطاب و عبدالله بن عمر و عایشهﷺ روایت شده است. قول شافعی هم بر این روایت است، چون در آن حالت، پوشش زن کامل‌تر و زیباتر است و با این پوشش کامل است که در حال رکوع و سجود برجستگیهای بدن و عورت زن نمایان نمی‌شود.

در روایتی آمد که مستحب است زن در چهار پوشش نمازبخوانـد. ولی چـنان کـه گفتیم: اگر به ستر عورت بسنده کند کافی است.

امام احمد گوید: عامّهٔ سلف بر پیراهن و مقنعه اتفاق دارند و هر چه از ان مـقدار بیشتر باشد بهتر است.

حدیث ام سلمه رضی‌الله‌عنها بر این مطلب دلالت دارد که گفت: ای رسول خدا آیا زن می‌تواند در پیراهن و مقنعه نماز بخواند؟ فرمود: «بله اگر کامل باشد و پشت پاهایش را بپوشاند». (روایت از ابوداود)

از امهات المؤمنین عایشه و میمونه و ام سلمه رضی‌الله‌عنهنّ روایت شده که آنها «نماز را در پیراهن و مقنعه جایز می‌دانستند». (روایت از ابن منذر)

چون این دو، پوشیدن آنچه راکه واجب است می‌پوشانند.

بدون هیچ خلافی جایز است صورت زن در نماز پوشیده نباشد، ولی دربارهٔ برهنه‌بودن دو دست تا مچ، دو روایت وجود دارد: نخست اینکه: لخت‌بودن دست‌ها تا مچ جایز است و این، قول مالک و شافعی است. چون از ابن عباس و عایشه رضی‌الله‌عنهما روایت شده که در تفسیر آیهٔ: ﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾[1] گفته‌اند، مراد از **(ما ظهر منها)** صورت و دو دست تا مچ دست است. همچنین پوشاندن دست و صورت در حال احرام برای زن حرام است و غالباً این دو پیدا می‌شوند و برای خرید و فروش و دیگر نیازها بناچار آنها نمایان می‌شوند.

روایت دوّم اینکه: صورت و دو دست آن تا مچ جزء عورت به شمار می‌روند. چون رسول خدا ﷺ فرمود: «زن، عورت است». **(روایت از ترمذی)**

ترمذی گوید این حدیث عام بوده و صورت و دو دست تا مچ از آن مستثنی می‌گردند.

ولی غیر از دو دست و صورت و دو پا، به اجماع عورت بوده و خلافی در آن سراغ ندارم. به دلیل فرمودهٔ پیامبر خدا ﷺ که فرمود: «خداوند نماز زن را بدون پوشش و مقنعه قبول نمی‌کند».

۲۸ـ نماز زن در نقاب:

نماز در نقاب مکروه است، ابن عبدالبر گوید: اجماع بر این است که: زن باید در نماز و احرام صورت خود را نپوشاند، زیرا نقاب‌زدن، به نماز او، به‌خصوص در حال سجده که باید پیشانیش برهنه باشد خلل وارد می‌نماید.

نماز زن مسلمان بدون مقنعه و روسری باطل است و باید آن را اعاده نماید، زیرا اصل پوشاندن تمامی بدن به استثنای صورت و دو دست تا مچ است.

۲۹ـ حمل کودک در حال نماز:

زن مسلمان می‌تواند در حال نماز کودکش را حمل کرده و نمازش صحیح است. زیرا پیامبر ﷺ نوهٔ خود به نام أمامه بنت ابی العاص را در حال نماز حمل می‌کرد».

(متفق‌علیه)

۱ـ نور آیهٔ ۳۱.

۳۰ـ بنا بر قول عامّهٔ اهل علم، خواندن نماز بر حصیر و پارچه یا فرش بافته شده از پشم، مو، پَر، پنبه، کتان و دیگر اشیای پاک صحیح است.
خواندن نماز بر حصیر یا فرش، یا هر چیزی دیگر که قسمتی از آن نجس باشد به شرطی که خارج از محل نماز باشد صحیح است.
اگر ندانسته در مکانی نماز خواندید که نجس بود نماز شما صحیح است. همچنین خواندن نماز در محلی که در پاکی آن شک داشتید صحیح است.
اگر در اثنای نماز به وجود نجاست در لباس یا بدن یا محل نماز، یقین پیدا کردید نماز شما باطل است.

۳۱ـ نماز خواندن در مقبره کراهت دارد.

۳۲ـ نماز خواندن در محل استراحت شتران درست است مگر این که نجس باشد. چون پیامبرﷺ فرمود: «هر کجا، نماز فرا رسید آن را بخوانید چون آنجا حکم مسجد را دارد».

۳۳ـ **نماز در حمام:** خواندن نماز در حمام درست نیست مگر این که نسبت به پاک بودن آن مطمئن باشید. به دلیل فرمودهٔ پیامبرﷺ که فرمود: «هر کجای زمین حکم مسجد را دارد به جز حمام و گورستان». **(روایت از ابوداود)**

۳۴ـ نماز در محل استراحت گاو و گوسفند و بز، درست است، جابربن سمرةرضی الله عنه می‌گوید: مردی از رسول خداﷺ پرسید: آیا می‌توانیم در محل استراحت گاو و گوسفند و بز نماز بخوانیم؟ فرمود: «بله» عرض کرد در محل استراحت شتران چه؟ فرمود: «خیر». **(روایت از مسلم)**

۳۵ـ نماز در زمینی که بر اثر عذاب الهی فرو رفته است کراهت دارد چون نشانهٔ خشم خدا بر آن محل است. زیرا پیامبرﷺ بر سرزمینی به نام حجر گذر کرد و فرمود: «بر این عذاب‌شدگان داخل نشوید مگر این که گریه‌کنان از آنجا عبور کنید، مبادا به بلای آنها گرفتار شوید». **(روایت از بخاری و مسلم و طبرانی)**

۳۶ـ نماز در کلیسا و سایر معبدها بخاطر وجود تصاویر در آن کراهت دارد، زیرا این کار نوعی تعظیم شمردن آن است.

۳۷ـ نماز در کشتارگاه و محل زباله و راه‌های عمومی اگر نجس باشند درست نیست و در صورت پاک بودن این محل‌ها، نماز در آن صحیح است.

۳۸ـ سنت‌های نماز:

ای خواهر مسلمان نماز دارای سنت‌هایی است که لازم است بر آن مواظبت کنید، آنها عبارتند از:

۱ـ بلندکردن دست‌ها: در چهار جا بلندکردن دست‌ها سنت است:

(أ) هنگام گفتن تکبیر تحرم نماز.

(ب) هنگام رفتن به رکوع.

(ج) هنگام بلندشدن از رکوع.

(ء) هنگام بلندشدن از تشهّد اول.

علی رضی الله عنه در توصیف نماز حضرت صلی الله علیه وسلم گوید: «هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از دو سجده بلند می‌شد دست‌ها را تا مقابل شانه‌ها بلند می‌کرد و تکبیر می‌گفت».

(روایت از ابوداود و احمد و ترمذی)

شوکانی گوید: بدانید که زن و مرد در این سنت شریکند، و دلیلی بر تفاوت میان آن دو در بلندکردن دست‌ها و مقدار آن وجود ندارد.

۲ـ گذاشتن دست راست بر چپ:

گذاشتن دست راست بر دست چپ در نماز سنت است. از جابر رضی الله عنه روایت شده «رسول خدا صلی الله علیه وسلم از کنار مردی که نماز می‌خواند، عبور کرد، در حالی که او دست چپ را بر دست راست نهاده بود. آن حضرت دست‌های وی را از هم جدا و سپس دست راست او را بر دست چپش گذاشت». **(روایت از احمد)**

خلافی در این نیست و این قول جمهور صحابه و تابعین است.

۳ـ محل نهادن دست:

علمای حنفیه گویند: محل نهادن دست‌ها زیر ناف است.

علمای شافعیه گویند: محل نهادن دست‌ها زیر قفسهٔ سینه است.

در نزد امام احمد: هر دو محل مساویند و تفاوتی ندارند.

ولی در بعضی از روایات نقل شده که رسول خدا ﷺ دست راست را بر چپ نهاده و بر قفسهٔ سینه قرار می‌داد، از هُلب طائی نقل است که گوید: «رسول خدا ﷺ را در نماز دیدم که دست راست را بر چپ گذاشته و بر قفسهٔ سینه قرار داده بود.» (روایت از احمد و ترمذی).

۴ـ دعای افتتاح:

سنت است نمازگزار با یکی از دعاهای حضرت ﷺ نماز را بعد از تکبیر و قبل از قرائت فاتحه آغاز نماید. در حدیث نافع بن جبیر بن مطعم آمده است: شنیدم رسول خدا ﷺ در افتتاح نماز سنت می‌گفت: «**اللّه اکبر کبیراً**، سه مرتبه و **الحمدلله کثیراً**، سه مرتبه و **سبحان‌اللّه بکرة و اصیلاً**، سه مرتبه. **اللهم إنی اعوذبك من الشیطان الرجیم من همزه و نفثه و نفخه**»، عرض کردم: ای رسول خدا همز و نفث و نفخ شیطان چیست؟ فرمود: «همز شیطان مرگ ناگهانی است، و نفخ آن، کبر و غرور و نفث شیطان، شعر است».
(روایت از احمد و ابوداود و ابن ماجه و ابن حبان)

۵ـ استعاذه:

رسول خدا ﷺ بعد از دعای افتتاح و قبل از فاتحه می‌گفت: «**اعوذ باللّه من‌الشیطان الرجیم**». **(روایت از ابن منذر)**

و استعاذه آهسته و فقط در رکعت اول گفته می‌شود.

۶ـ آمین گفتن:

برای هر مسلمان اعم از امام و مأموم و منفرد سنت است بعد از خواندن سورهٔ فاتحه در نمازهای جهری با صدای بلند و در نمازهای سرّی به صورت سرّی آمین بگوید.

۷ـ قرائت بعد از فاتحه:

سنت است بعد از خواندن فاتحه مقداری قرآن به شرح زیر در نمازهای پنجگانه بخواند:

(أ) در هر دو رکعت نماز صبح.

(ب) در هر دو رکعت نماز جمعه.

(ج) در دو رکعت اول نمازهای ظهر و عصر و مغرب عشاء.

ولی در دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشاء و یک رکعت آخر مغرب تنها فاتحه را می‌خواند. طول دادن به رکعت اول صبح و سایر نمازها سنت است. عادت رسول خدا ﷺ بر این بود که: نماز صبح را بیشتر از سایر نمازها طول می‌داد. بدین خاطر که قرآنِ فجر مشهود بوده و خدا و ملائکه بر آن گواهی می‌دهند.

گاهی رسول خدا ﷺ نماز ظهر را طول می‌داد تا حدّی که ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: «گاهی اتفاق می‌افتاد اقامهٔ نماز ظهر شروع می‌شد یکی برای قضای حاجت به طرف بقیع می‌رفت و قضای حاجت را انجام داده و به خانه‌اش برمی‌گشت و وضو می‌گرفت و بر اثر طولانی‌خواندن ظهر در رکعت اول به آن حضرت ملحق می‌شد».

(روایت از مسلم)

ولی نماز عصر در طول و قصر آن نصف نماز ظهر است. اما نماز مغرب را گاهی طولانی و گاهی کوتاه می‌خواند.

در نماز عشاء سوره‌های تین و شمس و اعلی و اللیل و امثال آن را می‌خواند.

۸ـ تکبیرات انتقال:

سنت است هنگام بلندشدن از رکوع بگوید: **سمع‌الله لمن حمده**، و وقتی که کاملاً دراعتدال قرار گرفت بگوید: **ربنا لك الحمد** و به هنگام پایین رفتن برای رکوع و سجود و بلند شدن از سجده **الله‌اکبر** بگوید. از عبدالله بن مسعود روایت شده گوید: «رسول خدا ﷺ را دیدم در هر پایین رفتن و بلندشدن و برخاستن و نشستن الله‌اکبر می‌گفت».

(روایت از احمد و نسائی و ترمذی)

۹ـ اذکار رکوع و سجود:

مستحب است در رکوع بگوید: «**سبحان ربي العظيم و بحمده**» و در سجود بگوید: «**سبحان ربي الأعلى**» عایشه رضی‌الله‌عنها روایت می‌کند که: رسول خدا در رکوع و سجودش زیاد می‌گفت: «**سبّوح قدّوس ربّ الملائكة و الرّوح**» ای خواهر مسلمان مستحب است در رکوع و سجود سه مرتبه تسبیح فوق گفته شود و از آن کاسته نشود، یک تسبیح هم کفایت می‌کند. بعضی از علماء حداکثر آن را ده مرتبه تعیین کرده‌اند. به دلیل حدیث سعیدبن جبیر از انس که گوید: «هیچ کسی را ندیده‌ام نمازش به نماز رسول خدا ﷺ بیشتر از این جوان ـ یعنی عمربن عبدالعزیز ـ شباهت داشته باشد، ما تسبیحات او را در رکوع و سجود ده مرتبه تقدیر می‌کردیم».

(روایت از احمد و ابوداود و نسائی)

۱۰ـ مستحب است در میان دو سجده یکی از این دو دعا را گفت، و می‌توان آن را تکرار کرد:

دعای نخست: «رب اغفرلی، رب اغفرلی» (روایت ابن ماجه از حذیفه رضی الله عنه)

دعای دوّم: «اللهم اغفرلی و ارحمنی و عافنی و اهدنی و ارزقنی»

(روایت ابوداود از ابن عباس رضی الله عنهما)

یا بگوید: «اللهم اغفرلی و ارحمنی و اجبرنی و اهدنی و ارزقنی» (روایت از ترمذی)

۱۱ـ تشهد اوّل:

هر وقت رسول خدا برای تهشد اول می‌نشست دست راست را بر ران راست و دست چپ را بر ران چپ گذاشته و انگشت سبابه را بلند می‌کرد و کمی آن را منحنی می‌نمود و دعا می‌خواند.

رأی جمهور علماء بر این است که تشهد اول سنت است، به دلیل حدیث عبدالله بن بُحَینه رضی الله عنه که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم در دو رکعت اولِ ظهر برخاست و جماعت که برای تشهد نشسته بودند آنان نیز برخاستند و تشهّد نخواندند، وقتی که نمازش را تمام کرد قبل از سلام‌دادن دو مرتبه به سجده رفت و جماعت نیز با وی به سجده رفتند، و این دو سجده به خاطر فراموش‌کردن تشهّد اول بود. (روایت از جماعت)

در کتاب سبل‌السلام آمده که: این حدیث دلیل بر جبران تشهّد به واسطهٔ سجدهٔ سهو است.

ای خواهر مسلمانم مستحب است تشهد اول مختصر باشد چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و سلم چنین کرده است.

در تشهّد دوّم این صلوات را بر آن بیفزاید: «**أَللَّهُمَّ صَلِّ علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارك علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انك حمید مجید**». (روایت از مسلم و احمد)

در خاتمهٔ نماز و قبل از سلام این دعا را بخواند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن را خوانده است: «**أَللَّهُمَّ انی اعوذبك من عذاب جهنّم و من عذاب القبر و من فتنة المحیا و المهات و من شرّ فتنة المسیح الدّجّال**». (روایت از مسلم)

این، از جمله سنت‌هایی است که سجده سهو برای ترک آنها لازم نیست. ولی انجام‌دادن آن اجر و پاداش بزرگی به دنبال خواهد داشت، پس بر آنها مواظبت کن. زیرا مجموع این سنت‌ها نمایانگر نماز رسول خدا صلی الله علیه و سلم است.

۳۹ـ تفاوت میان مرد و زن در نماز:

زن و مرد در خواندن نماز مساویند با این تفاوت که زن در حال رکوع و سجود، خود را جمع می‌کند و قسمتهایی از بدنش را به قسمتهای دیگر می‌چسباند. بهتر است چارزانو یا با خم‌کردن هر دو پا به طرف راست بنشیند. فاصله‌گذاشتن میان دست‌ها و پهلوها برای زن سنت نیست چنان‌که در توصیف نماز رسول‌خدا ﷺ بحث کردیم. بنابراین مستحب است خواهر مسلمان در نماز، خود را جمع نماید زیرا چنین حالتی برای وی پوشنده‌تر است. چون در صورت ایجاد فاصله میان دست‌ها و پهلوها از ظاهرشدن بدن در امان نیست.

در حالت افتراش نیز باید خود را جمع کند علی رضی الله عنه گوید: «زن باید در تشهد، دو ران خود را با هم جمع کند» از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که به زنان امر می‌کرد در نماز چارزانو بنشینند.

۴۰ـ آداب رفتن به سوی نماز:

مستحَب است هنگام فرارسیدن وقت نماز با حالت خشوع و ترس و به صورتی آرام و با نزدیک‌کردن گام‌ها به یکدیگر برای ادای آن برود، چون در هر قدمی که برمی‌دارد حسنه‌ای برایش نوشته می‌شود. فرو بردن انگشت‌ها در یکدیگر کراهت دارد به دلیل حدیثی که از کعب بن عجرة روایت شده که: رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما به خوبی وضو گیرد و به طرف مسجد حرکت کند و انگشت‌هایش در هم فرو نبرد، رفتن او به سوی مسجد، نماز است».

۴۱ـ دعاء هنگام رفتن به سوی نماز:

مستحب است هنگام رفتن به سوی نماز این دعاء را بخواند: «**أَللَّهُمَّ اجعل فی قلبی نوراً و فی لسانی نوراً، و اجعل فی سمعی نوراً، و من تحتی نوراً، و اعطنی نوراً**».

(روایت از مسلم)

خداوندا در قلب و زبان و گوش و چشم و پشت و جلو و بالای سر و زیر پایم نور قرار بده، خدایا به من نور را عطا کن.

۴۲ـ اذکار هنگام دخول به مسجد و خروج از آن:

هرگاه داخل مسجد شدید مستحب است پای راست را اول داخل کنید و در هنگام خروج پای چپ را بیرون ببرید. چنانچه ابوحمید و ابو أسید گویند: رسول خدا ﷺ

فرمود: هرگاه یکی از شما داخل مسجد شد باید بگوید: «**اللَّهُمَّ افتح لی ابواب رحمتك**» *خداوندا درهای رحمتت را به روی من بگشای* هنگام خروج بگوید: «**اللَّهُمَّ إنّی أسئلك من فضلك**» *خداوندا من فضل تو را خواهانم.*

فاطمه دختر رسول خداﷺ گوید: هر وقت رسول خداﷺ داخل مسجد می‌شد صلوات بر محمد می‌فرستاد و می‌گفت: «**رب اغفرلی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتك**» *خداوندا از گناهانم درگذر و درهای رحمتت را به روی من بازکن.*

هنگام خارج شدن صلوات می‌فرستاد و می‌گفت: «**رب اغفرلی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتك.**» *خداوندا از گناهانم درگذر و درهای بخشش خودت را به رویم بگشای.*

هرگاه رسول خداﷺ داخل مسجد می‌شد پیش از نشستن دو رکعت نماز می‌خواند به دلیل حدیث ابوقتاده که گوید: رسول خداﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما داخل مسجد شد قبل از این که بنشیند دو رکعت نماز بخواند». (متفق‌علیه)

سپس رو به قبله بنشیند، چون در روایت آمده: بهترین منزل‌ها منزلی است که رو به قبله داشته باشد.

و مشغول ذکر خدا یا قرائت قرآن شود، یا سکوت کرده و از فرو بردن انگشت‌ها در یکدیگر بپرهیزد به دلیل حدیث ابوسعید که گوید: رسول خداﷺ فرمود: «هیچ گاه در مسجد انگشتها را در هم فرو نبرید زیرا آن از جانب شیطان است. و ماندن هر کدام از شما در مسجد تا لحظهٔ خروج، نماز به حساب می‌آید». (روایت از احمد)

٤٣ـ عبور از جلو نمازگزار:

ای خواهر مسلمانم عبور از جلو نمازگزار مادامی که رو به ستره‌ای [برای تعیین محدودهٔ محل نماز پوششی گذاشته باشد] نه ایستاده باشد جایز نیست ولی از پشت آن ستره عبور جایز است. به دلیل حدیث مسلم که: رسول خداﷺ فرمود: «اگر یکی از شما صد سال توقف کند بهتر از این است از جلو نمازگزاری مرور کند.»

هرگاه کسی بخواهد از جلو نمازگزار عبور کند، نمازگزار می‌تواند مانع عبور او شود و او را دفع کند اعم از این که بزرگ باشد یا کودک یا حیوان، به دلیل حدیثی که عمروبن شعیب از جدّش آورده است که: «رسول خدا نزدیک به دیواری در جهت قبله نماز خواند و ما نیز پشت سر او نماز خواندیم حیوانی آمد و می‌خواست از جلو او عبور کند حضرت آن قدر آن را دفع کرد تا شکم آن را به دیوار چسباند و ناچار آن حیوان از پشت دیوار رفت». (روایت از احمد)

عبور از جلو نمازگزار از ارزش نماز می‌کاهد، ولی اگر راهی جز این نباشد نمازش کامل است چون از او چیزی که ارزش نماز را بکاهد صادر نشده و گناه دیگران تأثیری در نماز وی ندارد.

٤٤ـ آنچه در نماز مباح است:

۱ـ اشاره با دست یا چشم در نماز اشکال ندارد، به دلیل حدیث أنس که گوید: «رسول خدا ﷺ در نماز اشاره می‌کرد». **(روایت از دار قطنی)**

۲ـ کشتن مار و عقرب و حیوانات مؤذی: به دلیل حدیثی که روایت شده: «همانا رسول خدا به کشتن مار و عقرب امر کرده است». **(روایت از ابوداود و ترمذی)**

۳ـ حرکت کم در صورت نیاز: عایشه رضی‌الله عنها گوید: «رسول خدا ﷺ نماز می‌خواند و در به روی من بسته بود از وی خواستم در را باز کند، در را باز کرد و نمازش را ادامه داد». **(روایت از ابوداود)**

۴ـ حمل کودک در نماز: به دلیل حدیث سابق که: پیامبر خدا ﷺ نوه‌اش به نام امامه بنت زینب دختررسول خدا ﷺ را بر دوش خود حمل می‌کرد و نماز می‌خواند.

۵ـ اگر گوشه‌ای از لباس بیفتد و آن را با حرکتی کم بردارد، نمازش صحیح است ولی اگر حرکاتش زیاد باشد نمازش باطل است و اگر به صورت متفرقه این کار را انجام دهد نمازش باطل نمی‌شود.

٤٥ـ اموری که در حال نمازخواندن کراهت دارند:

۱ـ تکرار فاتحه در یک رکعت کراهت دارد.

۲ـ جمع چند سوره در نماز فرض کراهت دارد، ولی در نماز سنت کراهت ندارد.

اموری که مکروه نیستند:

۱ـ خواندن وسط یا آخر سوره کراهت ندارد.

۲ـ گفتن الحمدالله بعد از عطسه کردن و گفتن بسم‌الله بعد از گزیدن چیزی و گفتن: **اناللّه و انا الیه راجعون** در موقع دیدن یا شنیدن حادثه‌ای ناخوشایند، کراهت ندارد.

۳ـ گفتن: سبحان‌اللّه، ولا حول ولا قوة الاّ باللّٰه کراهت ندارد.
و آنچه در نماز مکروه هست نماز را باطل نمی‌کند.
۴ـ انداختن آب دهان به سمت چپ در صورت نیاز، جایز است.

٤٦ـ خواندن نماز در وقت آماده‌شدن غذا:

اگر هم‌زمان با وقت نماز، غذا حاضر باشد ـ در صورت گرسنه بودن ـ مستحب است اول غذا صرف شود تا بتواند نماز را با حضور قلب بیشتر بخواند. عایشه رضی‌الله عنها گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: «در صورت حاضر شدن غذا نمازخواندن نیست». **(روایت از مسلم)**

خواه نماز با جماعت باشد یا انفرادی.

اما اگر شخص مسلمان، با حاضر بودن غذا قبل از خوردن غذا نماز بخواند، نماز درست است.

٤٧ـ حضور نماز هم‌زمان با نیاز رفتن به دستشویی:

هنگام اقامهٔ نماز اگر نیاز به رفتن به دستشویی داشت، باید اول کار دست‌شویی را انجام دهد و سپس وضو را اعاده کرده و بعد از آن نماز را اقامه کند. اعم از این که ترس فوت جماعت را داشته یا نداشته باشد. در حدیث از ثوبان رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «برای هیچ کس حلال نیست بدون اجازه به داخل حیاط و منزل دیگران بنگرد، و در حالی که نیاز رفتن به دستشویی دارد نباید نماز را اقامه کند».

(روایت از ترمذی)

معنی حدیث این است: اگر نماز را در حالی اقامه نماید که به وسیله نیاز به رفتن به دستشویی از خشوع و حضور قلب او بکاهد، و اگر از رفتن به دستشویی و تجدید وضو خودداری کند و اول نماز را بخواند نمازش انشاءالله صحیح است.

٤٨ـ مکروهات نماز:

۱ـ چرخاندن سر یا چشم در حال نماز کراهت دارد، چون در حدیث بخاری آمده است: «این، دستبردی است که شیطان به نماز بنده می‌زند».

۲ـ دست‌گذاشتن در نماز بر باسن‌ها کراهت دارد، به دلیل حدیث ابوهریره رضی الله عنه که رسول خدا ﷺ «از دست‌گذاشتن بر باسن در نماز نهی کرده است».

۳ـ نگاه‌کردن به آسمان در نماز کراهت دارد، به دلیل حدیث انس رضی‌الله‌عنه که گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «چرا و به چه منظور کسانی که در نماز هستند به آسمان می‌نگرند؟ و در این مورد سخت گرفت و فرمود: از این کار دست بردارند وگرنه چشمان آنان کور می‌شود». **(روایت از بخاری)**

۴ـ نگاه‌کردن به چیزی که او را به خود مشغول و از نماز غافل نماید از قبیل پرده‌ها، تصاویر، نوشته‌ها و امثال آن، مکروه است. به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله‌عنها که گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در لباسی سیاه و دارای نقش و نگار نماز خواند، فرمود: «نقش و نگار این لباس مرا به خود مشغول کرد آن را نزد ابی جهم بن حذیفه ببرید و پارچهٔ انبجانی برایم بیاورید». **(روایت از بخاری و مسلم و ابوداود)**

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به عایشه رضی‌الله عنها فرمود: «آن پرده نازک [دارای تصاویر] را از من دور کن چون پیوسته در نماز به یاد تصاویر آن می‌افتم». **(روایت از بخاری)**

۵ـ تشبیک اصابع (در هم فروبردن انگشتان دست) در نماز مکروه است، به دلیل حدیث کعب بن عجره که «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم مردی را دید انگشتان دو دست خود را در میان یکدیگر فرو برده بود، رسول خدا انگشتانش را از هم جدا کرد».

(روایت از ابن ماجه)

۶ـ به صدا درآوردن انگشتان مکروه است به دلیل حدیث علی رضی‌الله‌عنه که گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «در حالی که مشغول نماز هستید انگشتان خود را به صدا درنیاورید».

(روایت از ابن ماجه)

۷ـ هر گونه سرگرمی که انسان را از نماز مشغول کرده و خشوع را از بین ببرد مانند بازی‌کردن با لباس و تماشای نقش دیوار و امثال آن کراهت دارد به دلیل حدیثی که در آن رسول خدا فرمود: «در نماز آرام و بی‌حرکت باشید». **(روایت از مسلم)**

۸ـ هنگام فشار آوردن ادرار و مدفوع، خواندن نماز مکروه است.

۹ـ زیاد دست‌زدن به پیشانی در نماز مکروه است.

۱۰ـ چمپاتمه نشستن، یعنی نشستن بر باسن و بلندکردن ساق‌ها و نهادن دست‌ها بر زمین به شکل نشستن سگ، مکروه است به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که گوید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم از نشستن شیطانانه در نماز و گستراندن دو دست بر زمین در حال سجود مانند حیوان درّنده نهی کرده است». **(روایت از مسلم)**

۴۹ـ سجدهٔ سهو:

سجدهٔ سهو به خاطر زیاد، یا کم‌کردن نماز، یا شک در آن است به دلیل قول رسول خداﷺ که فرمود: «هرگاه از روی فراموشی نماز را زیاد یا کم خواندید دو سجدهٔ سهو انجام دهید.» چون نماز دارای رکوع و سجود است به همین خاطر سجده‌ای مانند سجدهٔ واجب برای جبران سهو مشروع گشته است، و تفاوتی میان فرض و سنت برای این سجده نیست.

۱ـ بنابراین، هر کس بر قیام یا قعود یا رکوع یا سجود سهواً بیفزاید باید برای آن، سجدهٔ سهو ببرد.

۲ـ هر کس رکعتی را سهواً زیاد کند برای آن سجده ببرد.

۳ـ هر وقت در تعداد رکعات شک کردید که: مثلاً نماز چهار رکعتی را سه رکعت خوانده‌ای. یا چهار رکعت بنا را بر اقل بگذار و باقی‌مانده را بخوان و سجدهٔ سهو انجام بده.

۴ـ هرگاه در رکعت دوّم به یادت آمد که در رکعت اول فاتحه را نخوانده‌ای آن رکعت را ملغی شده حساب و نمازت را کامل کن و در آخر آن دو سجدهٔ سهو انجام بده.

۵ـ هرگاه بعد از قیام در رکعت دوّم یادآور شدی که تشهد اول را نخوانده‌ای لازم است برای جبران آن دو سجدهٔ سهو انجام بدهی.

۶ـ اگر فراموش کردی سورهٔ بعد از فاتحه را بخوانی یا این که **سمع‌اللّه لمن حمده ربّنا لك الحمد** را نگفتی، بعد از تشهد و قبل از سلام دو سجدهٔ سهو انجام بده سپس سلام بده و نماز تو انشاءالله صحیح است.

محل سجدهٔ سهو فقط بعد از تشهّد اخیر و قبل از سلام است.

۵۰ـ مبطلات نماز:

دانستیم که هر کس رکنی از ارکان نماز را ترک کند نمازش باطل است، و اموری دیگر نیز وجود دارد که نماز را باطل می‌کنند مانند:

۱ـ سخن گفتن عمدی در نماز.

۲ـ خندیدن با قهقهه در نماز.

۳ـ خوردن و آشامیدن.

۴ـ حرکات زیاد در نماز.

۵ـ عدم استقبال قبله از روی عمد.

۶ـ باطل شدن وضو.

۷ـ به یادآمدن نماز قبلی که خوانده نشده مانند این که در اثنای نماز عصر یادش بیاید که نماز ظهر را نخوانده، در این صورت از نماز عصر خارج شده و نماز ظهر را می‌خواند و سپس نماز عصر را می‌خواند.

۸ـ عدم رعایت اعتدال در رکوع یا قیام یا سجود یا جلوس، به دلیل حدیث متفق علیه که رسول خداﷺ به اعرابیی که رعایت اعتدال در نماز را نکرده بود تا سه مرتبه فرمود: «نماز بخوان چون نماز نخواندی تا آنجا که اعرابی گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق فرستاده از این بهتر نمی‌دانم پس به من بیاموز چگونه نماز بخوانم. حضرتﷺ نیز او را یاد داد که در قیام و رکوع و سجود و جلوسش رعایت طمأنینه و اعتدال نماید».

۵۱ـ سنت‌های راتبه:

سنت‌های راتبه شامل سنت‌های صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء می‌شود که این قسمت سنت مؤکده هستند:

۱ـ **سنت صبح:** این سنت دو رکعت قبل از نماز صبح است و رسول خداﷺ به شدّت بر آن مواظبت می‌کرد، عایشه رضی‌الله عنها گوید: «رسول خداﷺ بر هیچ نافله‌ای به اندازهٔ سنت قبل از صبح مواظبت نداشت». **(متفق‌علیه)**

همچنین از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده که رسول خداﷺ فرمود: «دو رکعت قبل از صبح بهتر از دنیا و مافیها است». **(روایت از احمد و مسلم و ترمذی و نسائی)**

از هَدْیِ آن حضرتﷺ چنین معروف است که این دو رکعت را خیلی کوتاه می‌خواند، از حفصه رضی‌الله عنها روایت است که گوید: «رسول خداﷺ دو رکعت سنت صبح را در منزل خودش می‌خواند و آن را کوتاه می‌خواند، نافع گوید: عبدالله‌بن عمر نیز آن را کوتاه می‌خواند». **(متفق علیه)**

در روایت آمده: رسول خدا در رکعت اول نماز سنت صبح بعد از فاتحه سوره کافرون و در رکعت دوّم بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص را می‌خواند».

(روایت از احمد و ابن ماجه)

از عبدالله ابن عباس رضی‌الله عنهما نیز روایت شده که رسول خداﷺ در رکعت اول سنت صبح این آیه را می‌خواند:

﴿قُولُوْا آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (بقره: ۱۳۶)

و در رکعت دوّم این آیه را تلاوت می‌کرد:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ ٱلْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ ٱللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ ٱللّهِ فَإِن تَوَلَّوا فَقُولُوا ٱشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ (آل‌عمران: ۶۴)

۲- سنت ظهر:

طبق روایات وارده سنت ظهر چهار رکعت است، دو رکعت قبل از آن و دو رکعت بعد از آن. چنان که عبدالله ابن عمر گوید: عادت رسول خدا بر این بود که دو رکعت نماز سنت را قبل از ظهر و دو رکعت را نیز بعد از آن، و دو رکعت را بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشاء و دو رکعت را قبل از صبح می‌خواند». **(روایت از احمد)**

روایاتی دال بر این که: راتبهٔ ظهر شش رکعت یا هشت رکعت است:

از عبدالله بن شقیق رضی الله عنه روایت شده که گوید: دربارهٔ نماز رسول خدا ﷺ از عایشه رضی‌الله عنها سؤال کردم گفت: «قبل از ظهر چهار رکعت و بعد از آن دو رکعت می‌خواند». **(روایت از مسلم)**

ام حبیبه رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس قبل از ظهر چهار رکعت و بعد از آن چهار رکعت بخواند، خداوند گوشت او را بر جهنم حرام خواهد کرد».

(روایت از احمد و اصحاب سنن و ترمذی)

ای خواهر مسلمانم در میان روایات فوق هیچ تعارضی وجود نداشته و به هر کدام عمل کنی انشاءالله جایز است؛ چون فعل رسول خدا ﷺ را بر هر دو حال می‌توان حمل نمود: گاهی دو رکعت را خوانده و گاهی چهار رکعت را خونده است. به قولی: در مسجد دو رکعت خوانده ولی در منزل چهار رکعت خوانده است. به همین خاطر عبدالله بن عمر رضی الله عنه در مسجد دو رکعت را دیده و روایت کرده است و به هر دو حال عایشه رضی‌الله عنها به وجود هر دو حالت، خبر داده است.

ای خواهر مسلمانم می‌توانی چهار رکعت قبل از ظهر را پیوسته و با یک سلام بخوانی. ولی افضل آن است آنها را دو رکعت دو رکعت بخوانی و در هر دو رکعت سلام بدهی.

۳ـ سنت مغرب:

دو رکعت بعد از نماز مغرب یکی از سنت‌های مؤکده است و رسول خداﷺ بر آن مواظبت می‌کرد و مستحب است در رکعت اول آن سورهٔ کافرون و در رکعت دوّم قل هوالله خوانده شود.

۴ـ سنت عشاء:

دو رکعت بعد از نماز عشاء یکی از سنت‌های مؤکده است.

۵۲ـ سنت‌های غیرمؤکده:

به سنت‌هایی گفته می‌شود که مانند ده رکعت سنت قبل انجام آن سنت است ولی از چنان تأکیدی برخوردار نیست مانند:

۱ـ دو رکعت یا چهار رکعت قبل از نماز عصر:

مجموعه احادیثی دربارهٔ آن وارد شده که غالباً رسول خداﷺ قبل از نماز عصر چهار رکعت خوانده است ولی اگر دو رکعت خوانده شود نیز مشمول این حدیث می‌شود که فرموده است «میان هر اذان و اقامه‌ای نماز سنت هست».

۲ـ دو رکعت قبل از مغرب:

عبدالله بن مغفل گوید: رسول خداﷺ فرمود: «قبل از مغرب نماز بخوانید، قبل از مغرب نماز بخوانید، سپس در مرتبهٔ سوّم فرمود: (برای کسی که بخواهد) مبادا آن را سنّت مؤکده تصّور کنند.

۳ـ دو رکعت قبل از عشاء:

به دلیل حدیث عبدالله بن مغفل که گوید: رسول خداﷺ فرمود: «میان هر اذان و اقامه‌ای نماز هست، میان هر اذان و اقامه‌ای نماز هست.» بار سوّم فرمود: «برای آن کس که بخواهد» و به دلیل حدیث عبدالله بن زبیر رضی الله عنه که رسول خداﷺ فرمود: «هیچ نماز فرضی وجود ندارد که قبل از آن دو رکعت سنت وجود نداشته باشد».

(روایت از ابن حبان)

۵۳ـ پایان نماز:

هرگاه خواهر یا برادر مسلمان از نماز فرض فارغ شد لازم است استغفار کرده و از خدای متعال تقاضای بهشت نموده و از جهنم به او پناه ببرد، و آیةالکرسی و اخلاص و معّوذتین را بخواند و تسبیح و تکبیر خدا گوید و این اذکار، مؤکده بوده و از سنت نبوی می‌باشد. و این اذکار را بعد از اتمام نماز واجب و بر همان هیئت بخواند:

۱ـ گفتن **استغفرالله** سه مرتبه.

۲ـ گفتن: **الّلهمّ انت السَّلام و منک السَّلام تبارکت یا ذاالجلال و الاکرام.**

۳ـ گفتن: **لا اله الّا الله وحده لا شریك له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر.** ده مرتبه.

۴ـ گفتن: «**الّلهمّ أجرنی من‌النار**» بعد از نماز صبح هفت مرتبه.

۵ـ بعد از مغرب بگوید: «**الّلهمّ إنّی أسئلك الجنَّة، اهم أجرنی من النار.** هفت مرتبه.

۶ـ گفتن: **الّلهمّ أعنّی علی ذکرك و شکرك و حسن عبادتك.**

۷ـ گفتن: **لا اله الَّا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر.**

۸ـ خواندن: آیةالکرسی.

۹ـ خواندن سوره‌های اخلاص و معوّذتین.

۱۰ـ گفتن سبحان الله، سی و سه مرتبه، الحمدلله سی و سه مرتبه و الله‌اکبر سی و سه مرتبه، همراه با احساس عظمت خدا، و برای شمارش آن بهتر است از انگشت‌ها استفاده شود نه تسبیح.

۱۱ـ گفتن: **لا اله الّا الله وحده لا شریك له له‌الملك وله‌الحمد و هو علی کلی شیء قدیر،** برای تمام‌کردن عدد صد، با نود و نه تسبیح و تحمید و تکبیر فوق.

۱۲ـ سپس دعا و خواستن خیر دنیا و آخرت همراه با رعایت ادبِ دعا و نیاش، بلندکردن هر دو دست درکمال خشوع و گردن‌کجی و گفتن: الحمدلله و فرستادن صلوات بر حضرت ﷺ در اول و آخر دعا و نیایش.

۵٤ـ نماز جماعت:

ای خواهر مسلمان نماز جماعت مانند نماز جمعه بر مردان واجب است نه بر زنان. و بیست و هفت درجه از نماز انفرادی بالاتر است. با وجود این، نماز زن در منزل بهتر از مسجد است، رسول خدا فرموده است: «نماز زن در خانه‌اش بهتر از نماز در مسجد است». **(روایت از ابوداود و حاکم)**

ولی باید گفت: اگر زن ترسی و مانعی از حضور در مسجد نداشته باشد و در منزل نتواند آن را با جماعت بخواند می‌تواند برای نماز جماعت و جمعه به مسجد برود.

زن می‌تواند در خانهٔ خودش برای زنان و دختران خود امامت نماز جماعت را به عهده گیرد و در امامت لازم است در وسط صف جماعت و کمی جلوتر بایستد و قرائت و تکبیر را به صورت آهسته اما کمی بلندتر بخواند.

۵۵- نماز جمعه و شروط وجوب آن:

نماز جمعه بر هر انسان مسلمان بالغ، عاقل، آزاده، مقیم و توانا واجب است. ولی به اتفاق علما، نماز جمعه بر زنان و کودکان واجب نیست.

طارق‌بن شهاب رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «جمعه حقّی واجب است بر هر مسلمان با جماعت خوانده شود بجز چهار نفر: برده، زن، کودک و بیمار».

(بخاری و مسلم و حافظ)

چنانکه در حدیث به آن تصریح شد جمعه بر این افراد واجب نیست:

۱- زن.

۲- برده.

۳- کودک.

۴- مریض.

جمعه بر این افراد واجب نبوده و تنها نماز ظهر بر آنان واجب است به استثنای کودکی که هنوز به سن تکلیف نرسیده است و هر کدام از این چهار گروه نماز جمعه را بخواند صحیح بوده و فریضهٔ ظهر از وی ساقط می‌شود.

زنان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مسجد حاضر شده و نماز جماعت و جمعه را با وی برگزار می‌کردند و هرگاه خواهر مسلمان خواست در نمازهای جماعت و جمعه شرکت کند برای او سنت است غسل نموده و لباس تمیز و خوشبو بپوشد. و اگر هم حاضر نشود مکلف نیست.

امامت و قصر نماز

۱ـ امامت مرد برای مردان و زنان:

انس رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز را به امامت برای من و مادرم و خاله‌ام برگزار کرد و من را در طرف راست خودش و مادرم و خاله‌ام را پشت ما قرار داد».

(روایت از احمد و مسلم و ابوداود)

همچنین گوید: (مادربزرگم به نام ملیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برای صرف غذا دعوت کرد، غذا را که تناول کرد فرمود: به پا خیزید تا برای شما نماز بخوانم. بلند شدم حصیری را که بر اثر استفاده زیاد رنگ آن سیاه گشته بود بعد از پاشیدن مقداری آب بر آن، آوردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن ایستاد من با یتیمی پشت سر او ایستاده و مادربزرگم پشت سر ما ایستاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت نماز را برای ما به امامت خواند و رفت».

(روایت از جماعت به غیر از ابن‌ماجه)

بنابراین، هرگاه زن پشت سر مردی نماز بخواند نباید در طرف راست او بایستد بلکه باید پشت سر او بایستد.

اگر زنان در جماعت شرکت کردند باید مردان در صف اول و نوجوانان در صف دوّم و زنان در صف آخر قرار گیرند، به دلیل حدیث ابی مالک اشعری که گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرائت را در نماز چهار رکعتی به یک اندازه رعایت می‌کرد ولی رکعت اول را مقداری طول می‌داد تا مردم به نماز برسند مردان را قبل از کودکان و نوجوانان و آنان را قبل از زنان قرار می‌داد».

۲ـ امامت مرد فقط برای زنان:

اُبی‌بن کعب به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا من امشب کاری کرده‌ام فرمود: «چه کردی»؟ گفت: زنان در منزل من بودند به من گفتند: تو می‌توانی قرآن



بخوانی و ما نمی‌توانیم پس برای ما امامت کن. من هم هشت رکعت را با وتر برای آنان به امامت خواندم. رسول خدا ﷺ چیزی نفرمود. راوی گوید: سکوت او را نشانهٔ رضایت دانستیم. **(روایت از ابویعلی و طبرانی)**

بهترین صفوف زنان آخر آن است:

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «بهترین صفوف مردان صف اول و بدترین آنان صف آخر و بهترین صفوف زنان صف آخر و بدترین آنان صف اول است».

۳ـ امامت زن برای زنان:

مستحب است زن برای زنان دیگر امامت کند، به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که او برای زنان امامت می‌کرد و در وسط صف می‌ایستاد، و ام سلمه رضی‌الله عنها نیز این کار را کرده است، و رسول خدا ﷺ برای امّ ورقه مؤذنی تعیین کرد و به امّ ورقه فرمود در نمازهای فرض برای اعضای خانواده‌اش امامت کند.

٤ـ نماز زنان در مسجد:

رفتن زنان به مسجد برای شرکت در نماز جماعت جایز است به شرط این که از وسایلی که باعث برانگیختن شهوت می‌شود مانند لباس زیبا و استعمال عطر و غیره اجتناب نمایند.

ابن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «مانع رفتن زنان به مسجد نشوید هر چند خانه‌هایشان برای آنان بهتر است». **(روایت از احمد و ابوداود)**

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «زنان را از رفتن به مساجد منع نکنید ولی باید از معطرکردن خود، خودداری نمایند». **(روایت از احمد و ابوداود)**

همچنین ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر زنی بخور استعمال کند نباید با ما در نماز عشاء شرکت کند». **(روایت از مسلم و ابوداود و نسائی)**

ای خواهر مسلمانم در صورت خوف فتنه بهتر آن است که در منزل خودت نماز بخوانی.

ام حُمَیْدِ ساعدیّه گوید: به خدمت رسول خدا ﷺ رفتم عرض کردم: دوست دارم با تو نماز بخوانم، حضرت ﷺ فرمود: «بی‌گمان می‌دانم، ولی نماز تو در منزلت بهتر از نمازیست که در مسجد قومت می‌خوانی و نماز خواندندت در مسجد قَوْمت بهتر ازخواندن نماز در مسجد جماعت است.» **(روایت از احمد و طبرانی)**

۵ـ تسبیح و تصفیق:

هرگاه در اثنای نماز حادثه‌ای پیش آید مانند تذکر دادن به امام هنگام اشتباه در نماز و اجازه دادن به کسی که می‌خواهد داخل منزل شود یا راهنمایی شخص نابینا و امثال آن، مردان سبحان الله می‌گویند و زنان دست می‌زنند. از سهل‌بن سعد ساعدی رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کسی در نماز حادثه‌ای را مشاهده کرد سبحان‌الله بگوید و زنان باید با کف دست بر پشت دست بزنند چون تسبیح برای مردان و تصفیق برای زنان است». **(روایت از احمد و ابوداود و نسائی)**

٦ـ قصر نماز:

ابن‌القیم گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم از بدو خروج از مدینه برای مسافرت تا وقت بازگشت به آن، نمازهای چهاررکعتی را قصر می‌خواند و از او به ثبوت نرسیده نماز چهار رکعتی را تمام خوانده باشد و هیچ کدام از ائمه در این مسئله اختلافی نداشته‌اند، هر چند دربارۀ حکم قصر اختلاف داشته باشند.

حنفیه گویند: قصر نماز در سفر واجب است.

مالکیه گویند: قصر نماز در سفر، سنت مؤکده بوده و تأکید آن از نماز جماعت بیشتر است،بنا بر این اگر شخص مسافر، مسافر دیگری را پیدا نکرد که به او اقتدا کند به تنهایی نمازش را قصر کند و مکروه است که به شخص مقیم اقتدا کند.

حنابله گویند: قصر بهتر از اتمام است.

شافعیه نیز گویند: اگر به مسافت قصر رسد قصر بهتر از اتمام است.

۷ـ نقطه‌ای که از آن قصر جایز است:

جمهور علماء بر این رأیند که به محض خارج‌شدن از محل اقامت، قصر نماز شروع می‌شود، و این شرط قصر است و تا بازگشت و داخل‌شدن به اولین ساختمان محل اقامت نماز را تمام نمی‌خواند.

ابن‌منذر گوید: سراغ ندارم رسول خدا صلی الله علیه و سلم در هیچ کدام از سفرهایش قبل از خارج‌شدن از مدینه قصر کرده باشد.

انس رضی الله عنه گوید: «نماز ظهر را با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مدینه چهار رکعت خواندیم و در ذوالحلیفه آن را دو رکعت خواندیم». **(روایت از جماعت)**

بعضی از سلف بر این رأیند: هر کس نیت سفر کند در منزلش می‌تواند نماز را قصر

کند «و برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد حلال نیست بدون همراهی محرم به سفری برود که مسافت آن یک روز طول می‌کشد». **(روایت از احمد)**

۸ـ جمع بین دو نماز:

برای خواهر یا برادر مسلمان جایز است در مسافرت، نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و عشاء را با هم جمع کند به صورت تقدیم یا تأخیر، به دلیل حدیث عبدالله بن عباس رضی الله عنهما که گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه در مسافرت عزم حرکت می‌نمود نمازهای ظهر و عصر را با هم جمع و نیز نمازهای مغرب و عشاء را با هم جمع می‌کرد».

(متفق‌علیه)

هرگاه یکی از حالات زیر پیش آمد جمع لازم است:

۱ـ در عرفه و مزدلفه:

علماء بر این اتفاق دارند که جمع بین ظهر و عصر در عرفه به صورت جمع تقدیم و بین مغرب و عشاء به صورت جمع تأخیر در مزدلفه سنّت است چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین کرده است.

۲ـ جمع در مسافرت:

مطابق رأی اکثر اهل علم جمع در سفر جایز است، و نیت برای قصر و جمع شرط نیست، معاذبن جبل رضی الله عنه گوید: «در غزوهٔ تبوک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام گذشتن خورشید از خط استواء و قبل از این که حرکت کند نمازهای ظهر و عصر را با هم به صورت جمع تقدیم می‌خواند و اگر قبل ازگذشتن خورشید از خط استوا حرکت می‌کرد نماز ظهر را با نماز عصر به صورت جمع تأخیر می‌خواند، و در مورد نماز مغرب نیز اگر بعد از غروب خورشید حرکت می‌کرد نماز مغرب و عشاء را به صورت جمع تقدیم و اگر قبل از غروب حرکت می‌کرد مغرب را با عشاء به صورت جمع تأخیر می‌خواند».

(روایت از ابوداود و ترمذی)

۳ـ جمع نماز به هنگام باران:

در حدیث آمده که «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یک شب بارانی نمازهای مغرب و عشاء را با هم جمع کرد». **(روایت از بخاری)**

اِثرم در کتاب سنن از ابو سلمه بن عبدالرحمن نقل کرده که گفت: «سنت این است در روز بارانی مغرب و عشاء با هم جمع شوند».

در نزد علمای شافعیه، مقیم می‌تواند در روز بارانی تنها به صورت جمع تقدیم نماز ظهر را با عصر و نماز مغرب را با عشاء جمع نماید، آن هم به این شرط: در وقت تکبیر احرام برای نماز اول تا تکبیر احرام برای نماز دوّم باران ببارد.

در نزد علمای مالکیه، جمع تقدیم در مسجد میان مغرب و عشاء جایز است به این شرط که هنگام نماز، باران ببارد یا انتظار آن برود، و شب تاریک و گل و لای زیاد باشد به گونه‌ای که مانع پوشیدن کفش برای انسان‌های عادی شود. جمع میان ظهر و عصر به خاطر باران مکروه است.

در نزد حنابله تنها نمازهای مغرب و عشاء را می‌توان به صورت جمع تقدیم و جمع تأخیر خواند، آن هم به سبب برف و کولاک و گل و لای و سرمای شدید و بارانی که لباس‌ها راتر کند. و این رخصت مختص کسی است که از راه دور برای شرکت در نماز جماعت به مسجد می‌آید و در راه به وسیلهٔ باران اذیت شود. امّا برای کسی که در مسجد بماند، یا در خانهٔ خود می‌تواند جماعت برگزار کند، یا بتواند در مقابل باران خود را بپوشاند یا مسجد جلوِ درب منزلش قرار داشته باشد جمع جایز نیست.

۴ـ جمع به واسطهٔ مریضی یا عذری دیگر:

امام مسلم روایت کرده: «رسول خداﷺ نمازهای ظهر و عصر، و نمازهای مغرب و عشاء را در مدینه با هم جمع کرد بدون این که خوف یا بارانی در میان باشد». علّت آن را از ابن عباس سؤال کردند؟ در جواب گفت: تا امتش به مشقت نیفتند. این حدیث دلیل بر جواز جمع میان دو نماز ظهر و عصر و دو نماز مغرب و عشاء با تقدیم یا تأخیر در صورت نیاز و مرض شدید است که نمازگزار به آن مبتلا می‌شود. همچنین می‌تواند به علت اعذار و ناچاری‌های دیگری که غیر از خدا کسی آن را نمی‌داند جمع نماید.

خواهر مسلمان لازم است بداند هرگاه به علت عذری دو نماز را جمع کرد و قبل از سپری‌شدن وقت نماز دوّم عذرِ او برطرف شود اعادهٔ نماز دوّم بر او واجب نیست.

۹ـ آداب سفر:

۱ـ سفر در هر روزی جایز است و رسول خدا ﷺ سفر در روز پنجشنبه را دوست داشت چون این روز مبارک است و در این روز است که اعمال بندگان به سوی پروردگار بلند می‌شود.

۲ـ طلب دعا از اهل خیر و صلاح مستحب است، در حقیقت اگر اصحاب ﷺ درصدد سفر بودند به محضر حضرت ﷺ می‌رفتند و عرض می‌کردند: ای رسول خدا مسافر هستم برای من دعای خیر کن، ایشان در جواب می‌گفتند: «خداوند تقوا را توشهٔ راهت سازد» عرض می‌کرد: برایم دعای بیشتر کن، می‌فرمود: «و از گناهانت درگذرد» عرض می‌کرد: دعای بیشتر برایم بفرما، می‌فرمود: «و خداوند خیر را برایت آسان کند هر کجا که باشی».

۳ـ از اهل و عیال خداحافظی کرده و بگوید: «شما را به خدایی می‌سپارم که امانات را ضایع نمی‌کند».

بر اهل و عیال مسافر لازم است در جواب بگویند: «به خدا سپردیم دین و امانات و سرانجام کارهایتان را».

۴ـ هرگاه خواهر مسلمان سوار بر وسیلهٔ نقلیه شد مانند هواپیما و قطار و ماشین و حیوانات سواری بگوید: «**اللّه اکبر، اللّه اکبر، اللّه اکبر، سبحان الّذی سخّر لنا هذا و ماکنّا له مقرنین و إنّا الی ربّنا لمنقلبون، أللّهُمَّ إنّا نسئلك فی سفر نا هذا البرّ و التّقوی و من العمل الصالح ما ترضی، اللّهُمَّ هوّن علینا سفرنا هذا، و اطوعنّا بعده اللّهُمَّ أنت الصّاحب فی السّفر و الخلیفة فی الأهل، اللّهُمَّ إنّی اعوذبك من و عثاء السّفر و کآبة المنقلب و سوء المنظر فی الأهل و المال**» (روایت از مسلم)

بزرگی از آنِ خداست، منزه است خدایی که این وسیله را برایمان مسخر کرده است و ما به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم، خداوندا ما در این سفرمان نیکی و تقوا و عملی را که مورد رضایت توست از تو می‌طلبیم، خدایا این سفر را برایمان آسان فرما. و دوری آن را برایمان درهم بپیچ، خدایا در سفرم تو رفیقی و برای اهل و عیالم تو جانشینی. خدایا به تو پناه می‌برم از مشقّات سفر و غم و اندوه بازگشت و دیدن هر بدی در میان اهل و عیالم.

۵ـ وقتی که از سفر بازگشت دعاهای قبل را بخواند و این دعا را به آن بیفزاید: «**آیبون، تائبون، عابدون، لربّنا حامدون**» از سفر بازگشتیم، از گناهان توبه کنانیم، خداوند را عبادت کنندگانیم، خداوندمان را ستایش گویندگانیم.

۶ـ هرگاه به منزلت رسیدی بگو: «**اعوذ بکلمات اللّه التّامّات کلّها من شر ما خلق**» (مسلم)

پناه به همهٔ کلمات تامهٔ خدا می‌برم از شر آنچه خلق کرده است.

۷ـ هنگام بالارفتن بر مکان بلند بگویید: اللّه اکبر.

۸ـ هنگام پایین آمدن از دامنهٔ کوهی بگویید: سبحان اللّه (روایت از تجاری)

۹ـ هرگاه داخل مکانی شدی قبل از آن بگـویید: «اللّهُمَّ رب‌السّموات السّبع و ما اَظْلَلْن، و ربّ الأرضين السّبع و ما أقلَلْن، و ربّ الشياطين و ما اضللن، و ربّ الرياح و ماذَرَين، أسألك خير هذه القريةِ و خير اَهْلِها و خير ما فيها و نعوذبك من شرها و شر اهلها و شرّ ما فيها» **(روایت از نسائی)**

خدایا ای پروردگار هفت آسمان و آنچه بر آن سایه افکنده‌اند، و پروردگار هفت زمین و آنچه در خود نهفته داشته‌اند، و پروردگار شیاطین و آنچه گمراه کرده‌اند، و پروردگار بادها و آنچه به حرکت درآورده‌اند از تو می‌طلبم خیر این قریه و منطقه و نیکی ساکنان آن و خیرات آن، و به تو پناه می‌بریم از شر این قریه و شر اهل آن و همهٔ بدی‌های آن.

۱۰ـ هرگاه داخل منزلی شدی بگو: «تَوْباً تَوباً، لربنا أَوْباً لا يغادر صوباً»

(روایت از احمد)

توبه، به پیشگاه خدا بازگشتیم به سوی خدا، خدایی که نیکی را از ما دریغ نمی‌دارد.

این رهنمود رسول خدا ﷺ است اگر بتوانی انجام دهید.

۱۱ـ ای خواهر مسلمانم بر تو حرام است بدون همسر یا محرم سفر کنی. از ابوهریره ﷺ روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «درست نیست برای زن مسلمان به سفری که یک شبانه‌روز طول می‌کشد، بدون محرم برود». **(متفق‌علیه)**

عبدالله بن عباس ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هیچ مردی نباید با زنی که محرم با او نیست خلوت گزیند و زن بدون محرم نباید به مسافرت برود مردی عرض کرد: ای رسول خدا همسر من برای حج از خانه بیرون رفته است و اسم من نیز در فلان غزوه نوشته شده است، فرمود: برو و با همسرت حج کن».

(روایت از احمد و بخاری و ابن حجر)

۱۰ـ احکام مسافت قصر:

۱ـ یحیی بن یزید گوید از انس بن مالک دربارهٔ قصر نماز سوال کردم؟ گفت: «رسول خدا ﷺ در مسافت سه فرسخ یا سه میل به جای چهار رکعت دو رکعت نماز می‌خواند».

۲ـ حافظ ابن حجر در کتاب فتح الباری گوید: صحیح‌ترین و صریح‌ترین حدیث در این باب این حدیث است، و تردید در فرسخ یا میل به وسیلهٔ حدیث ابوسعید خدری برطرف می‌شود که گوید: «هرگاه رسول خدا ﷺ به مسافرت یک فرسخی می‌رفت نماز را قصر می‌خواند». **(روایت از سعیدبن منصور و حافظ در تلخیص)**

معلوم است که فرسخ سه میل است بنابراین، حدیث ابوسعید شکی را که در حدیث انس است برطرف و روشن می‌سازد که کمترین مسافتی که رسول خدا ﷺ در

آن نماز را قصر خوانده سه میل است. فرسخ ۵۵۴۱ متر و میل ۱۷۴۸ متر است. کمترین مسافت برای قصر نماز، یک میل است. (این روایت را ابن ابی شیبه روایت کرده است)

ابن حزم به این روایت عمل کرده است و در استدلال بر ترک قصر در مسافت کمتر از یک میل گوید: پیامبر خدا ﷺ برای دفن اموات به بقیع می‌رفت یا برای قضای حاجت به صحرا می‌رفت ولی نماز را قصر نمی‌کرد.

۳- هر کجا نیت اقامت داشتید قصر برای شما جایز نیست.

۴- جایز است مسافر در سفر مباح افطار کند، همچنین می‌تواند روزه بگیرد و قصر نکند.

۵- حکم مسافرت با هواپیما یا کشتی یا قطار و ماشین و غیره یکی است.

۶- مسافر می‌تواند بعضی از نمازها را قصر کند و بعضی را نیز قصر نخواند مانند این که نماز ظهر را دو رکعت بخواند ولی نماز عصر را چهار رکعت بخواند.

۷- مسافر می‌تواند نمازهای سنت را ترک کند به غیر از سنت فجر چون رسول خدا ﷺ در اقامت و سفر بر آن حریص بود، و نماز وتر نیز چنین است و اگر نمازهای سنت را انجام دهد جایز بوده و اجر مضاعف خواهد داشت.

۸- مسافر می‌تواند در هواپیما و کشتی و قطار و ماشین رو به قبله نماز بخواند اگر هم نتوانست رو به قبله بایستد، نمازش انشاءالله صحیح است.

۱۱- اذان:

اذان عبارت از اعلام وقت نماز با کلماتی مخصوص است.

۱- آنچه به هنگام شنیدن اذان لازم است گفته شود:

بر خواهر مسلمان لازم است همان کلماتی را تکرار کند که مؤذن می‌گوید به جز در «حیّ علی‌الصلاة، و حیّ علی‌الفلاح» که می‌گوید: **(لا حول و لاقوة الاّ باللّه).**

و این تکرار باید بعد از الفاظ اذان گفته شود.

۲- آنچه بعد از اذان لازم است گفته شود:

(أ) صلوات بر رسول خدا ﷺ و دعای بدست آوردن مقام وسیله:

مسلم روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه اذان را شنیدی مانند مؤذن کلمات را تکرار کن، سپس بر من صلوات بفرست، چون بی‌گمان هر کس یک صلوات بر من فرستد خداوند در مقابل، ده صلوات بر وی می‌فرستد، بعد از آن برای من طلب

وسیله کنید که مکانی در بهشت است و برای یکی از بندگان خدا مهیّا شده است و امیدوارم من باشم پس هر کس برایم دعای وسیلت خواند شفاعت مرا برای خود حلال کرده است.

(ب) دعاء بعد از اذان:

انس ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «دعاء بین اذان و اقامه ردّ نمی‌شود» **(روایت از ترمذی)**

۳ـ آنچه به هنگام اذان مغرب گفته می‌شود:

از ام سلم روایت شده که هنگام اذان مغرب می‌گفت: «خدایا، این، وقتِ روی‌آوردن شب و رفتنِ روز تو و وقتِ نیایشِ دعوت‌گرانِ تو است، از گناهانم درگذر».

۴ـ ذکر هنگام اقامه:

اگر مؤذن شروع به اقامت کرد مستحب است بگویید: «**اقامها اللّه و أدامها**».

۵ـ اذان و اقامهٔ زنان:

ابن عمر گوید بر زنان اذان و اقامه نیست. **(روایت بیهقی)**

اصحاب رأی و مالک بر این رایند که اذان و اقامه بر زن نیست.

شافعی گوید: اگر برای زنان اذان گفته شود ولی خود اقامت گویند اشکالی ندارد.

احمد گوید: اگر اذان و اقامه بگویند اشکالی ندارد و اگر هم نخوانند جایز است.

هرگاه خواهر مسلمان اذان و اقامه گفت و برای زنان امامت کرد نباید مانند مردان به تنهایی در جلو صف اول بایستد، بلکه باید در وسط صف اول توقف نماید.

۶ـ خندیدن در اذان:

خندیدن مؤذن در هنگام اذان و اقامه اشکالی ندارد.

ولی گفتن کلمات غیر از اذان کراهت دارد.

وتر

۱ـ حکم آن:

وتر، سنت مؤکّده است. امام احمد گوید: هر کس وتر را ترک کند انسان بد است و نباید از وی شهادت قبول شود. منظور او تأکید بر اجتناب از چنین کسانی برای شهادت است و ارادهٔ وجوب آن را نداشته چون در روایتی دیگر تصریح کرده که نماز وتر در مرتبهٔ فرض نیست. اگر خواست آن را قضا کند و اگر نخواست قضاء بر وی لازم نیست، و تأکید بر آن، به خاطر مواظبت حضرت ﷺ بر آن، در سفر و حضر

و ابوایوب رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «نماز وتر حق است هر کسی دوست داشت آن را پنج رکعت بخواند، بخواند و هر کس دوست دارد آن را سه رکعت بخواند، بخواند، و هر کس خواست یک رکعت بخواند، یک رکعت را بخواند».

(روایت از ابوداود)

۲ـ وقت آن:

وقت آن به اجماع علماء مابین نماز عشاء تا طلوع فجر است به دلیل فرمودهٔ رسول خدا ﷺ: «به حقیقت خداوند برای شما نمازی زیاد کرده است که وتر است، پس آن را در مابین عشاء و طلوع فجر بخوانید». **(روایت از احمد)**

اگر خواهر یا برادر مسلمان قبل از عشاء آن را بخاند نمازش صحیح نبوده چون قبل از دخول وقت است و رسول خدا ﷺ نیز فرمود: «آخرین نماز شب را وتر قرار دهید».

(متفق‌علیه)

۳ـ بهترین وقت آن:

بهترین وقت خواندن آن آخر شب است به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که گوید: «رسول خدا ﷺ نماز وتر را در تمام اوقات شب بعد از عشاء خوانده است و در نهایت آن را تا وقت سحر به تاخیر انداخته است». **(متفق‌علیه)**



و در حدیث پیامبر خدا فرمود: «آخرین نمازتان را در شب نماز وتر قرار دهید.»
(روایت از مسلم)

و تأخیر آن مستحب است زیرا نماز آخر شب مشهود خدا و ملائکه می‌باشد، پس هر کس که نماز شب دارد باید نماز وتر را بعد از آن بخواند زیرا رسول خدا ﷺ چنین کرده است.

٤ـ استحباب در تعجیل آن:

اگر کسی به دلایلی، خوف فوت وتر را داشته باشد برای او مستحب است در اول شب آن را بخواند. در حدیث آمده که: رسول خدا ﷺ به ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «چه وقت نماز وتر می‌خوانی؟» عرض کرد در اول شب. به عمر فرمود: «چه وقت نماز وتر می‌خوانی؟» عرض کرد در آخر شب. آنگاه حضرت فرمود: «ابوبکر احتیاط را پیشه کرده، و عمر از نیروی خود استفاده کرده است.» ای خواهر مسلمان بعد از عشاء در هر وقتی از شب نماز وتر بخوانی بدون خلاف جایز است.ای خواهر مسلمانم در یک شب دو نماز وتر نیست چون رسول خدا ﷺ فرمود: «دو وتر در یک شب وجود ندارد».
(روایت از ابوداود و ترمذی)

۵ـ تعداد رکعات وتر:

ترمذی گوید: از رسول خدا ﷺ سیزده رکعت، یازده رکعت، نه رکعت، هفت رکعت پنج رکعت، سه رکعت و یک رکعت روایت شده است.

اسحاق بن ابراهیم در شرح این روایت گوید: به این معنا است که رسول خدا ﷺ نماز شب را همراه وتر سیزده رکعت خوانده است و به همین خاطر نماز شب را نیز به وتر نسبت داده‌اند. از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده که: «رسول خدا ﷺ نماز شب را سیزده رکعت خوانده که پنج رکعت اخیر را به نام وتر و با یک تشهد به پایان می‌برد».
(متفق‌علیه)

همچنین می‌تواند نماز وتر را به صورت دو رکعت، دو رکعت، و یک رکعت را در آخر جداگانه بخواند. و هم‌چنین جایز است کل نماز وتر را با دو تشهد و سلام بخواند یعنی این که: تمام رکعات نماز وتر را به هم متصل و در رکعت ماقبل آخر نیمه تشهد را خوانده و بلند شود و در رکعت آخر تشهد را به طور کامل بخواند و سلام بدهد. همچنین می‌تواند کل نماز وتر را با یک تشهد در رکعت آخر به پایان ببرد و سلام بدهد.

۶ـ قرائت در وتر:

مستحب است در رکعت اول بعد از فاتحه «سبح اسم» و در رکعت دوّم بعد از فاتحه «قل یا ایها الکافرون» و در رکعت آخر «قل هوالله احد» را بعد از فاتحه بخواند.

شافعی گوید: جایزا ست در رکعت آخر «قل هوالله و معوذتین» را بخواند.

برای خواهر مسلمان جایز است از هر جایی از قرآن که برایش امکان دارد و بخواهد در نماز وتر و نمازهای دیگر بخواند.

۷ـ قنوت در وتر:

ای خواهر مسلمانم خواندن قنوت بعد از رکوع در رکعت اخیر سنّت است، حسن‌بن علی رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم کلماتی را به من آموخت که در قنوت آن را بخوانم: **«اللّهمّ اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت، و تولّنی فیمن تولیت، و بارك لی فیما اعطیت، و قنی شرّما قضیت، فإنك تقضي ولا يقضٰى عليك، و إنّه لا يذلّ من واليت، ولا يعزّ من عاديت، تباركت ربّنا و تعاليت، و صلّى الله على النّبيّ محمّد»**

(روایت از احمد و اهل سنن و ترمذی)

خداوندا با هدایت‌یافتگان مرا هدایت، و همراه تندرستان مرا تندرست فرما، و با کسانی که خود نگهداری فرموده‌ای مرا نگهداری فرما، و آنچه راکه به من عطا فرموده‌ای مبارک فرما، و مرا از شرّی که مقدر فرموده‌ای حفظ کن، چون بی‌گمان تویی که حکم می‌کنی و بر تو حکم نمی‌شود، و بی‌گمان ذلیل نگردد آن کس که دوستدار توست، و عزیز نگردد آن کس که دشمن توست، مبارک و والایی ای پروردگار ما، و بنلدی از آنِ توست، و درود خدا بر پیامبر ما محمد باد.

و ترمذی گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و سلم قنوتی بهتر از این شناخته نشده است.

به غیر از نیمهٔ اول رمضان در بقیهٔ سال قنوت در نماز وتر سنت است.

شافعی و دیگران گویند: به جز در نیمهٔ دوم رمضان، در وتر قنوت خوانده نمی‌شود، به دلیل حدیث ابوداود که گوید: عمربن خطاب رضی الله عنه مردم را بر ابیّ‌بن کعب جمع کرد که بیست شب برای آنان امامت کرده و جز در نیمهٔ آخر رمضان قنوت نمی‌خواند.

محمدبن نصر گوید: دربارهٔ آغاز قنوت در نماز وتر از سعیدبن جبیر سوال کردم؟ در جواب گفت: عمربن خطاب رضی الله عنه لشکری را آماده کرد و فرستاد و این لشکر در محاصرهٔ دشمنان قرار گرفت به همین خاطر در نیمهٔ دوّم رمضان قنوت را خواند و برای پیروزی آنان دعا کرد.

۸ـ دعا بعد از وتر:

مستحب است بعد از نماز وتر سه مرتبه بگوید: (سبحان الملك القدّوس) و مرتبهٔ آخر را با صدای بلند بخواند. سپس بگوید: (**ربّ الملائكة والروح**)

رسول خدا ﷺ بعد از اتمام وتر، این دعا را می‌خواند: «**اللهمّ انّي اعوذ برضاك من سخطك و اعوذ بمعافاتك من عقوبتك و اعوذبك منك، لا احصي ثناءً عليك، انت كما أثنيت على نفسك**): خداوندا از خشم تو به رضای تو و از عذابت به گذشتت پناه می‌برم و به خودت از خودت پناه می‌جویم. ستایشِ تو را شمردن نتوانم چنانی که خودت بر خودت ستایش فرموده‌ای».

۹ـ قنوت در نمازهای پنج‌گانه:

قنوت در نماز صبح مشروع نبوده مگر هنگام بلا و بروز حوادث ناگوار که در هر پنج فریضه خوانده می‌شود و بنا به مذهب امام شافعی رحمه الله قنوت در نماز صبح بعد از رکوع رکعت دوّم سنت است،به دلیل حدیث انس بن مالک که از او سوال شد: آیا رسول خدا ﷺ در نماز صبح قنوت می‌خواند؟ گفت: بله،سوال کردند: قبل از رکوع یا بعد از آن؟ گفت: بعد از رکوع».

(روایت از جماعت به جز ترمذی)

۱۰ـ کشیدن دو دست بر صورت بعد از قنوت:

ای خواهر مسلمانم کشیدن دو دست بر صورت بعد از قنوت مستحب نیست، و حدیثی که به آن استدلال می‌شود ضعیف است چون بر ضعف یکی از راویان آن به نام صالح ابن حبان اتفاق دارند، در آن حدیث رسول خدا ﷺ فرموده: «هرگاه با خدا نیایش کردی کف دستهایت را رو به آسمان کن، نه پشت دست‌هایت را، و بعد از تمام شدن قنوت دست‌هایت را بر صورتت بمال». **(روایت از ابوداود و ابن ماجه)**

نمازهای سنت

۱ـ فضیلت آن:

ای خواهر مسلمان نمازهای سنت دارای فضیلت بزرگی هستند، رسول خداﷺ فرمود: «خدا اجازه انجام چیزی را به بنده‌اش بهتر از خواندن دو رکعت نماز سنت نداده است و خیر و برکات پیوسته در حال نماز بر سر او نازل می‌شود».

آن حضرت در جواب آن کس که از او خواسته بود در بهشت رفیق وی باشد فرمود: «با کثرت سجود مرا بر این خواسته‌ات یاری کن». (روایت از مسلم)

۲ـ حکمت آن:

یکی از حکمت‌های نماز سنت جبران نقایِصِ نمازِ فرض است. در واقع رسول خداﷺ می‌فرماید: «اولین چیزی که بندگان بر آن محاسبه می‌شوند نماز است، پروردگار ما بر ملائکه دستور می‌فرماید در حالی که خود از آنان داناتر است: به نماز بنده‌ام بنگرید کامل خوانده است یا ناقص؟ اگر آن را کامل خوانده باشد نماز کامل برای وی نوشته شده و اگر نقصی در آن ببینند. گوید: بنگرید، بنده‌ام نماز سنت خوانده است؟ اگر دارای نماز سنت باشد فرماید: نقایص نماز فرض بنده‌ام را با نماز سنت جبران نمایید. سپس دیگر اعمال او به همین صورت از وی پذیرفته می‌شود».

(روایت از ابوداود)

۳ـ وقت آن:

خواندن نمازهای سنت در تمام اوقات شبانه‌روز جایز است به غیر از پنج موقع:

۱ـ بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید.

۲ـ از طلوع خورشید تا ارتفاع آن به اندازهٔ یک نیزه.

۳ـ موقع قرار گرفتن خورشید بر خط استواء.



۴ـ رو به زردی‌گراییدن خورشید بعد از نماز عصر.
۵ـ هنگام زردی خورشید تا غروب آن.

٤ـ نشستن در نماز سنت:

برای خواهر و برادر مسلمان جایز است نماز سنت را نشسته بخواند ولی ثواب آن نصف ثواب ایستادن است به دلیل فرمایش رسول خدا ﷺ که فرماید: «پاداش نماز سنت در حال نشستن نصف پاداش نماز در حال ایستادن است». **(متفق‌علیه)**

۵ـ انواع سنت‌ها:

۱ـ تحیة‌المسجد.
۲ـ صلاة‌الضحی (چاشتگاه).
۳ـ تراویح در رمضان.
۴ـ دو رکعت سنت بعد از وضوگرفتن.
۵ـ دو رکعت سنت در مسجد هنگام بازگشت از سفر.
۶ـ دو رکعت نماز توبه.
۷ـ دو رکعت قبل از مغرب.
۸ـ دو رکعت نماز استخاره.
۹ـ دو رکعت نماز حاجت.
۱۰ـ نماز التسبیح.
۱۱ـ سجدهٔ شکر.
۱۲ـ سجده‌های تلاوت.
انشاءالله به تفصیل به آنها خواهیم پرداخت:

۱ـ تحیة المسجد: مستحب است کسی که داخل مسجد می‌شود قبل از نشستن دو رکعت تحیة‌المسجد بخواند، به دلیل حدیث ابوقتاده رضی الله عنه که گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما داخل مسجد شد ننشیند تا اینکه دو رکعت نماز بخواند».

(متفق‌علیه)

اگر ندانست و قبل از خواندن نماز نشست باز سنت است به پا خیزد و تحیة‌المسجد را بخواند به دلیل حدیث جابر رضی الله عنه که گوید: مردی به نام سلیک غطفانی داخل مسجد

شد و نشست، در حالی که رسول خداﷺ مشغول خطبه خواندن بود به وی فرمود: «ای سلیک بلند شو و دو رکعت سبک و کوتاه بخوان». (روایت از مسلم)

۲ـ صلاة الضحیٰ (چاشتگاه): ای خواهر مسلمان صلاة الضحیٰ چها رکعت تا هشت رکعت است به دلیل قول رسول خداﷺ که فرمود: خدواند متعال می‌فرماید: «ای بنی‌آدم در اولِ روز برای من چهار رکعت نماز بخوان تا در آخر روز تو راکفایت کنم». **(روایت از احمد و ابوداود و ترمذی).**

وقت آن از هنگام بلندشدن خورشید به اندازهٔ یک نیزه شروع شده و هنگام زوال خورشید خاتمه می‌یابد، ولی مستحب است تا وقت بلندشدن خورشید و تشدیدگرما به تأخیر انداخته شود.

۳ـ نماز تراویح:

ای خواهر مسلمانم نماز تراویح یازده رکعت است و برای مردان و زنان سنت بوده و بعد از عشاء و قبل از وتر و به صورت دو رکعت، دو رکعت خوانده می‌شود، و وقت آن تا آخر شب ادامه دارد. ابوهریرهؓ گوید: «رسول خداﷺ مسلمانان را در رمضان به قیام و نماز شب تشویق می‌کرد و می‌گفت: هرکس در ماه رمضان از روی ایمان و به خاطر دست‌یابی به اجر اخروی نماز شب برپا نماید گناهان گذشتهٔ او بخشیده می‌شوند». **(روایت از جماعت)**

۱) تعداد رکعات آن:

تعداد رکعتهای نماز تراویح یازده رکعت است به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که: «رسول خداﷺ در ماه رمضان و غیر آن بیش از یازده رکعات نمی‌خواند». **(روایت از جماعت)**

ابن خزیمه در صحیح خود از جابر نقل می‌کندکه: «رسول خداﷺ هشت رکعت تراویح را با وتر برای آنان خواند و شب بعد از آن در انتظار وی نشستند ولی آن حضرت بیرون نیامد».

مسلمانان در زمان عمر و عثمان و علیؓ بیست رکعت تراویح می‌خواندند، و این، رأی جمهور فقهای حنفیه، حنابله و داود ظاهری می‌باشد.

بعضی از علماء بر این رایند که: یازده رکعت با احتساب نماز وتر سنت بوده و افزون بر آن مستحب می‌باشد، و در صحیحین به اثبات رسیده که نماز شب با وتر یازده رکعت است. و جایز است خواهر مسلمان تراویح را با جماعت یا به صورت انفرادی بخواند

ولی در نزد جمهور، خواندن نماز تراویح با جماعت از فضیلت بیشتری برخوردار است و ثابت است که رسول خداﷺ نماز تراویح را برای مسلمین به جماعت خواند ولی شب بعد، از منزل خارج نشد از ترس اینکه مبادا بر آنان فرض گردد، و بعد از آن تراویح ادامه داشت تا این که عمرؓ در زمان خلافتش دستور داد آن را به صورت جماعت برگزار نمودند.

۲) قرائت قرآن در نماز شب:

در نماز شب خواندن چیزی مخصوص و اندازه‌ای معین از قرآن سنت نیست. امام احمد گوید: در ماه رمضان بهتر است تا اندازه‌ای قرآن قرائت شود که مسلمانان را به سختی و ملالت نیندازد، به‌ویژه در شب‌های کوتاه. قاضی گوید: قرائت کمتر از یک ختم قرآن در کل ماه رمضان سنت نیست چون لازم است مسلمانان به آن گوش فرا دهند و نباید بیش از یک ختم خوانده شود زیرا این کار بر مسلمین دشوار است و رعایت حال مردم بهتر است اما اگر جماعتی بر طولانی بودن قرائت اتفاق داشته باشند آن بهتر است.

۴ـ دو رکعت نماز بعد از وضو:

برای خواهر و برادر مسلمان مستحب است بعد از گرفتن وضو دو رکعت سنت وضو بخواند به دلیل حدیثی که پیامبر خداﷺ فرمود: «هرگاه شخصی مسلمان وضوی نیکو بگیرد و دو رکعت نماز سنت بخواند خداوند از گناهان مابین آن نماز و نماز بعدی او درگذرد». **(روایت از مسلم)**

۵ـ دو رکعت نماز در موقع بازگشت از سفر:

رسول خداﷺ این دو رکعت نماز را هنگام بازگشت از سفر می‌خواند. کعب بن مالکؓ گوید: «عادت رسول خداﷺ بر این بود: هرگاه از مسافرت برمی‌گشت پیش از داخل‌شدن به منزل خود، دو رکعت نماز سنت را در مسجد می‌خواند». **(متفق‌علیه)**

۶ـ دو رکعت نماز توبه:

ابوبکرؓ گوید: از رسول خداﷺ شنیدم که فرمود: «هر انسانی مرتکب گناه شود و پس از آن پشیمان شده و وضو بگیرد و نماز بخواند خداوند از او درخواهد گذشت» سپس این آیه را خواند:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلاَّ ٱللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ* أُوْلَٰئِكَ جَزَاؤُهُم مَغْفِرَةٌ مِن رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾

(آل عمران: ۱۳۶-۱۳۵)

«و کسانی که چون مرتکب گناه کبیره‌ای یا گناه صغیره‌ای شدند و بر خود ستم کردند به یاد خدا می‌افتند و آمرزش گناهانشان را می‌طلبند، و به غیر از خدا چه کسی گناهان را می‌بخشد؟ و با علم و آگاهی بر کاری که کرده‌اند اصرار نمی‌ورزند. آن چنان کسان پرهیزگار پاداششان آمرزش خدایشان و باغ‌هایی است که در زیر آنها جویبارها روان است و جاودانه در آنجا ماندگارند».

(روایت از ابوداود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی)

۷ـ دو رکعت قبل از مغرب:

به دلیل حدیث که فرماید: «قبل از مغرب نماز بخوانید، قبل از مغرب نماز بخوانید و در مرتبهٔ سوّم گفت: برای کسی که آرزو داشته باشد». (بخاری)

۸ـ نماز استخاره:

مستحب است برای کسی که درصدد انجام‌دادن کاری مباح بوده و نسبت به سرانجام آن دچارتردید شده دو رکعت نمازسنت ولو این که سنت راتبه یا تحیة‌المسجد باشد در هر وقتی از شب و روز بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه مقدار قرآن یا سوره کافرون و در رکعت دوّم نیز مقداری قرآن یا سوره اخلاص را بخواند و بعد از سلام، ستایش خدا کرده و صلوات بر پیامبرش ﷺ بفرستد و دعاء مشهور را بخواند. جابر رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ نماز استخاره را همانند سوره‌ای از قرآن به ما می‌آموخت و می‌فرمود: «هرگاه یکی از شما درصدد انجام کاری برآمد، دو رکعت نماز سنت بخواند سپس این دعا را بگوید: «**اللهمّ إنِّي استخيرك بعلمك و استقدرك بقدرتك و أسألك من فضلك العظيم فانك تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم و انت علّام الغيوب، اللّهمّ إن كنت تعلم أَن هذاالامر خيرلى فى دينى و معاشي و عاقبة امرى ـ اوقال فى عاجل امرى و آجله، فيسرّه‌لى ثم بارك لى فيه، و ان كنت تعلم أنّ هذاالامر شرّلى فى دينى و معيشتى و عاقبة امرى ـ او قال ـ فى عاجل امرى و آجله فاصرفه عنى و اصرفنى عنه و اقدرلى الخير حيث كان و رضّنى به، و يسمى حاجته**». (روایت از بخاری)

۹ـ صلاةالحاجة:

ابودرداء رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس وضو را کامل بگیرد و پس از آن دو رکعت نماز بخواند خداوند آنچه را که طلبیده دیر یا زود به وی می‌بخشد».

(روایت از احمد)

۱۰ـ صلاةالتسبیح:

صلاةالتسبیح چهار رکعت است. بعد از فاتحه و سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه می‌گویید: **سبحان‌اللّه و الحمدللّه و لا اله الّا اللّه واللّه اکبر**، در رکوع ده مرتبه، در اعتدال ده مرتبه، در سجدهٔ اول ده مرتبه، در نشستن بین دو سجده ده مرتبه و در سجدهٔ اخیر ده مرتبه. و در جلسهٔ استراحت ده مرتبه. و کل تسبیحات جمعاً در هر رکعت هفتادوپنج تسبیح است.

به‌دلیل حدیثی که رسول خدا ﷺ به عمویش عباس فرمود: «ای عباس، ای عمویم آیا به شما چیزی عطا نکنم..... تا آخر حدیث و کیفیت نماز را برای او ذکر کرد و فرمود: اگر توانستی هر روز آن را یک‌بار بخوان اگر نتوانستی در هر جمعه‌ای آن را یک‌بار بخوان، اگر نتوانستی در هر ماه آن را یک بار بخوان، اگر نتوانستی آن را در سال یک‌بار بخوان اگر نتوانستی در طول عمرت یک بار آن‌را بخوان». **(روایت از ابوداود و غیراو)**

۱۱ـ سجدهٔ شکر:

این سجده به دنبال بدست آمدن نعمت و دست‌یابی به آن یا دفع خطر و نجات از آن انجام داده می‌شود، و به سجده می‌رود. از آن جمله مژده‌ای است که جبریل به رسول خدا ﷺ داد و فرمود: «هر کس یک صلوات بر تو فرستد خداوند در پاداش آن ده صلوات بر وی می‌فرستد. با شنیدن این خبر، رسول خدا ﷺ به سجدهٔ شکر رفت».

(روایت از احمد)

۱۲ـ سجدهٔ تلاوت:

ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ در حالی که بر منبر بود سورهٔ (ص) را خواند وقتی که به آیهٔ سجده رسید از منبر پایین آمد و به سجده شکر رفت و مسلمانان نیز با وی به سجده رفتند، در روزی دیگر نیز همان سوره را خواند چون به آیهٔ سجده رسید مردم خود را برای رفتن به سجده آماده کردند، رسول خدا ﷺ فرمود: «این، سجده توبهٔ یکی از انبیای خدا است ولی حال می‌بینم خود را برای آن آماده کرده‌اید لذا از منبر پایین آمد و به سجده رفت و مردم نیز به سجده رفتند». **(روایت از ابوداود)**

بر فرد مسلمان واجب است برای آن تکبیر تحرم گفته و سنّت است دست‌ها را هنگام تکبیر و بلندشدن از سجده بلند کند، خواه در نماز باشد یا خارج از آن باشد. عبدالله‌بن عمر گوید: هر وقت رسول خداﷺ قرآن را برای ما قرائت می‌کرد و به آیه سجده میرسید تکبیر می‌گفت و به سجده می‌رفت و ما هم با ایشان به سجده می‌رفتیم». **(روایت از احد)**

همان چیزی در سجدهٔ تلاوت گفته می‌شود که در سجدهٔ نماز خوانده می‌شود. از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده که گوید: «رسول خداﷺ در سجدهٔ تلاوت می‌گفت: «سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ شَقَّ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ بِحَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ»

(روایت از ترمذی)

سجدهٔ تلاوت سنت مؤکد است و واجب نیست. بنابراین، هر کس آن را انجام دهد کار نیک انجام داده است و هر کس انجام ندهد گناهی بر او نیست.

۱۳ـ نماز کسوف:

نماز کسوف به اتفاق علماء سنت مؤکد است - برای زنان و مردان - بهتر آن است که با جماعت خوانده شود ولی خواندن آن با جماعت شرط نیست، و با ندای «**الصلاة جامعة**» مردم را برای برپایی آن فرا می‌خوانند، و دو رکعت است و هر رکعت دو رکوع دارد از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده که: «در زمان پیامبر خداﷺ کسوف خورشید روی داد و به خاطر آن رسول خداﷺ به مسجد رفت و ایستاد و نیت کرد و تکبیر گفت و مردم پشت سر او صف کشیدند و به او اقتدا کردند. رسول خداﷺ قرائتی طولانی انجام داد و سپس تکبیر گفت و به رکوع رفت و رکوع را طول داد که کمی از قرائت اول کمتر بود، سپس سر بلند کرد و گفت: «**سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد**» سپس به قیام ادامه داد و قرائتی طولانی اما کمتر از قرائت اول انجام داد بعد از آن تکبیر گفت و به رکوع رفت که این رکوع از رکوع اول کمی کوتاه‌تر بود سپس گفت: «**سمع الله لمن حمده ربنا و لك الحمد**» آنگاه به سجده رفت و رکعت آخر را نیز مانند رکعت اول با دو رکوع خواند و بدین گونه چهار رکعت و چهار سجدهٔ کامل انجام داد. قبل از بازگشت آنان از نمازگاه، خورشید ظاهر شد و کسوف از بین رفت سپس پیامبر ایستاد و خطبه خواند و چنان که شایسته است خدا را ستایش گفت و فرمود: «خورشید و ماه دو نشانهٔ خدای هستند و کسوف آن دو ربطی به مرگ یا زندگی کسی ندارد، هرگاه آن را مشاهده کردید به نماز پناه بیاورید». **(متفق‌علیه)**

نماز کسوف دو رکعت است و در آنها فاتحه خوانده می‌شود و بعد از آن مقداری از قرآن قرائت شده و مانند نمازهای عید و جمعه برگزار می‌شود.

جایز است نماز کسوف به هر دو صورت جهر یا آهسته خوانده شود، ولی بخاری می‌گوید: صحیح‌تر آن است که جهری خوانده شود.

وقت آن از آغاز کسوف تا پایان آن است و نماز خسوف ماه نیز همانند نماز کسوف خورشید است و به دنبال آن تکبیر و دعاء و صدقه و استغفار مستحب است به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که: رسول خدا ﷺ فرمود: «خورشید و ماه دو نشانهٔ خدا هستند و برای مرگ یا حیات کسی به کسوف نمی‌روند. هرگاه آن را مشاهده کردید دعاء و تکبیر بگویید و صدقه بدهید». **(متفق‌علیه)**

۱۴- نماز باران:

انس‌بن مالک گوید: «مسلمانان در زمان رسول خدا ﷺ دچار خشکسالی گشتند. رسول خدا ﷺ مشغول خواندن خطبه بود ناگاه یک اعرابی بپا خاست و گفت: ای رسول خدا ﷺ مال و ثروت ما نابود شد و زن و عیال ما گرسنه شدند برای ما دعا کن، رسول خدا ﷺ دست‌ها را بلند کرد و - در حالی که کوچک‌ترین ابری در آسمان نبود - دعاء کرد، سوگند به خدایی که جان من در دست اوست هنوز دست‌ها را به پایین نیاورده بودیم که ابرهایی همچون کوه پدیدار گشتند، و هنوز از منبر پایین نیامده بود که دیدم باران بر ریش مبارکش می‌بارد و آن روز و سه روز بعد از آن و تا جمعهٔ بعدی بر ما باران بارید. همان اعرابی، یا یکی دیگر برخاست و گفت: ای رسول خدا خانه‌هایمان خراب شد و سامانمان غرق گردید، برای نجات ما به درگاه خدا دعا کن، رسول خدا ﷺ دست‌ها را بلند کرد و گفت: «خدایا این باران را بر پیرامون ما نازل فرما نه بر خانه‌های ما» به هر ابری که اشاره می‌کرد کنار می‌رفت و جای خود را خالی می‌گذاشت و در نتیجه آسمان مدینه به شکل چاهی مدوّر درآمد و ابری بر بالای آن باقی نماند. دره‌ها و قنات‌های آن به مدت یک ماه پر از آب بودند و هر کس از هر ناحیه‌ای که می‌آمد از ارزانی و سرسبزی خبر می‌داد». **(روایت از بخاری)**

در نماز باران امام برای مردم دو رکعت نماز می‌خواند در هر وقتی از شب و روز به جز اوقات کراهت در رکعت اول بعد از فاتحه «**سبح اسم ربك الأعلى**» و در رکعت دوّم بعد از فاتحه سورهٔ غاشیه را می‌خواند بعد از آن خطبه بیان می‌کند وقتی که ازخطبه فارغ شد نمازگزاران لباس‌های خود را واژگون کرده و طرف راست به طرف چپ و چپ را به

طرف راست آورده و رو به قبله ایستاده و دست‌ها را به سوی درگاه خدا بلند کرده و نیایش سر می‌دهند و به آن طول می‌دهند.

نماز باران بدون اذان و اقامه برگزار می‌گردد، شافعی از سالم‌بن عبدالله به نقل از پدرش آورده که: «هرگاه رسول خدا نماز باران برگزار می‌کرد این دعا را می‌گفت: **«اللّهم اسقنا غیثاً، مغیثاً، مریعاً، غدقاً، مجلّلاً، عامّاً، طبقاً، سحّاً، دائماً، اللّهم اسقنا الغیث ولا تجعلنا من القانطین، اللّهم ان بالعباد و البلاد و البهائم و الخلق من اللاواء و الجهد و الضّنك مالا نشكوه الّا الیك، اللّهم أنبت لنا الزرع، و أدرّ لنا الضرع، و اسقنا من بركات السماء و أنبت لنا من بركات الارض، اللّهم ارفع عنا الجهد، والجوع و العری، و اكشف عنّا من البلاء مالا یكشفه غیرك، اللّهم انا نستغفرك انك كنت غفاراً، فارسل السماء علینا مدراراً»**.

شافعی گوید: دوست دارم امام این دعا را بخواند.

نماز عیدین

۱ـ حکم آن:

نمازهای عید قربان و رمضان سنت مؤکد بوده و مشابه واجب است. این نماز در سال اوّل هجری مشروع شده و رسول خدا ﷺ بر آن مواظبت کرده و به مردان و زنان امر کرده تا برای برگزاری آن بروند. خداوند متعال به آن امر کرده است و می‌فرماید: ﴿... فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾ این نماز یکی از شعایر اسلام و مظهری از مظاهر ایمان، و نیروی آن است.

۲ـ مستحب‌بودن غسل و پوشیدن لباس زیبا و استفاده از بوی خوش:

غسل‌کردن برای عید، بعد از نصف شب تا بامداد روز عید سنت است و پوشیدن لباس زیبا و استفاده از عطر برای خواهر مسلمان جایز است اما لازم است به گونه‌ای باشد که انشاءالله مرتکب معصیت نگردد. از انس رضی الله عنه روایت شده که گوید: «رسول خدا ﷺ به ما امر کرد در این دو عید بهترین لباسی را که داریم بپوشیم و از بهترین مواد خوشبوکننده استفاده و فربه‌ترین حیوان را قربانی کنیم». (روایت از حاکم)

ابن قیّم گوید: «عادت رسول خدا بر این بود که: در این دو عید زیباترین لباس را می‌پوشید و برای عیدین و جمعه عبای مخصوص می‌پوشید».

۳ـ وقت نماز:

وقت نماز عید از ارتفاع خورشید تا زوال آن ادامه دارد. بهتر است نماز عید قربانِ در اول وقت برگزار شود تا مسلمانان بتوانند بعد از نماز حیوان را قربانی کنند به دلیل حدیث براءبن عازب که گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که در خطبه فرمود: «اولین کاری که ما امروز آغاز می‌کنیم نماز است سپس هر کس به خانهٔ خود برگشته و حیوان‌ها را قربان

می‌کنیم، و هر کس چنین کند عمل به سنت ما کرده است».

اما نماز عید فطر به تأخیر انداخته می‌شود تا مردم فرصتِ دادنِ زکات فطر را داشته باشند. به دلیل حدیث جندب رضی الله عنه که گوید: «رسول خدا ﷺ نماز فطر را در حالی برای ما اقامه کرد که خورشید به اندازه دو نیزه بلند شده بود ولی در عید قربان به اندازهٔ یک نیزه بلند شده بود». (روایت از حافظ)

٤ـ مقداری خوردن قبل از رفتن برای نماز عید فطر:

ای خواهر مسلمان سنت است قبل از رفتن برای نماز فطر چند عدد خرما یا چند لقمه غذا را خورد. به دلیل حدیث انس رضی الله عنه که گوید: «عادت رسول خدا ﷺ بر این بود قبل از نماز فطر چند عدد خرما را تناول می‌کرد» و در روایتی: آنها را به صورت وتر (فرد) تناول می‌کرد. (روایت از بخاری)

٥ـ در روز عید قربان، خوردن، بعد از نماز، سنت است:

خوردن غذا در روز عید قربان بعد از نماز و برگشتن به خانه سنت است. اگر خداوند توفیق ذبح حیوان را داد سنت است از جگر آن مقداری بخورد چنانچه در روایت آمده: اولین غذایی که به مهمانان بهشت تقدیم می‌گردد جگر ماهی است تا این هم، تشبیهی به اهل بهشت باشد.

بُرَیْده رضی الله عنه گوید: «عادت رسول خدا ﷺ این بود: در روز عید فطر تا وقتی که مقداری غذا نمی‌خورد برای نماز خارج نمی‌شد و در روز عید قربان تا نماز نمی‌خواند غذایی نمی‌خورد». (روایت از ترمذی و ابن ماجه و احد)

ای خواهر مسلمان روزه‌داشتن در روزهای عید رمضان و قربان و سه روز ایام‌التشریق بعد از قربان حرام است.

٦ـ رفتن به مصلی:

سنت است مسلمانان برای برگزاری نماز عیدین به فضای باز و خارج از مساجد بروند، همان گونه که رسول خدا ﷺ و اصحاب و تابعین رحمهم الله انجام داده‌اند. زنان و کودکان نیز همراه مردان بروند و در مسیر آن به تهلیل و تکبیر مشغول بشوند و بگویند: «اللّه‌اکبر، اللّه‌اکبر، اللّه‌اکبر، لا اله الّا اللّه و اللّه‌اکبر، اللّه‌اکبر، وللّه الحمد».

خواهر مسلمان می‌تواند نماز عید را در مسجد برگزار کند ولی چنان که گفتیم: بهتر

آن است که خارج از مسجد برگزار شود. البته اگر عذری مانند باران و امثال آن در میان نباشد.

۷ـ رفتن زنان و کودکان:

گفتیم که: رفتن زنان و کودکان به مصلی سنت است، بنابراین رفتن زنان اعم از باکره، بیوه، حائض، پیرزنان و دختران جایز است به دلیل حدیث ام عطیّه رضی الله عنها که گوید: «به ما امر شد زنان آزاد و زنان در حال حیض را نیز در عیدین با خود به مصلی ببریم تا شاهد خیرو دعای مسلمین باشند اما زنان در حال حیض از خواندن نماز اجتناب می‌کنند». **(متفق‌علیه)**

۸ـ تکبیرگفتن زنان:

زنان می‌توانند به مانند مردان تکبیر گویند، به دلیل حدیثی که می‌فرماید: عمر رضی الله عنه در داخل چادرش در منی چنان بلند تکبیر می‌گفت که در مسجد خیف آن را می‌شنیدند و آنان نیز تکبیر می‌گفتند و اهل خیابان‌ها نیز ندای تکبیر را سر می‌دادند به گونه‌ای که درّهٔ منی به لرزه درمی‌آمد.

ابن عمر در روزهای عید و ایام التشریق این تکبیر را بعد از نمازها و در خیابان‌ها و در منزل و داخل خیمه و در تمامی نشست و برخاست‌هایش تکرار می‌کرد. و میمونه رضی‌الله عنها در روز قربان آن را می‌گفت. زنان همراه مردان در شب‌های تشریق پشت سر اباَنِ‌بن عثمان و عمرِبن عبدالعزیز در مسجد تکبیر می‌گفتند.

ام عطیّه رضی‌الله عنها گوید: «به ما امر می‌شد در روز عید بیرون برویم تا جایی که دختر را از خلوت‌گاهش بیرون می‌آوردیم و حتی زنان در حال حیض را نیز با خود می‌بردیم که پشت سر نمازگزاران قرار گرفته و همراه آنان تکبیر گفته و دعا می‌خواندند و در جست‌وجوی خیرات و برکات و آمرزش گناهان در آن روز بودند».

(روایت از بخاری)

۹ـ اذان و اقامه عیدین:

نماز عید بدون اذان و اقامه برگزار می‌شود به دلیل حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که گوید: «در روزهای عید رمضان و قربان اذان، گفته نمی‌شد». **(متفق‌علیه)**

۱۰ـ خواندن نماز، قبل و بعد از عیدین:

ای خواهر مسلمانم ثابت نشده قبل یا بعد از نماز عید، رسول خدا ﷺ و اصحابش ﷺ نماز خوانده باشند.

عبدالله بن عباس ﷺ گوید: «رسول خدا ﷺ برای نماز عید خارج شد و به جز دو رکعت نماز عید هیچ نماز دیگری قبل یا بعد از آن نخواند». (روایت جماعت)

۱۱ـ کسی که نماز عید او فوت شده است:

نماز عید برای مردان و زنان و کودکان و مسافران و مقیم‌ها به شکل جماعت یا انفرادی در منزل یا در مسجد و مصلی سنت است.

برای خواهر مسلمان جایز است نماز عید را در منزل و محل اقامت و در هر وقت از اوقات ایام عید و سه روز ایام‌التشریق آن را برگزار نماید، و برای دست‌یابی به ثواب بیشتر و تعجیل در آن بهتر است.

۱۲ـ چگونگی نماز عید:

در رکعت اول قبل از فاتحه هفت مرتبه تکبیر بگوید: (الله اکبر)

در رکعت دوم قبل از فاتحه پنج مرتبه تکبیر بگوید: (الله اکبر)

در رکعت اوّل سوره فاتحه و سوره اعلی و در رکعت دوّم سورهٔ فاتحه و سوره غاشیه به صورت جهری خوانده می‌شود و در میان تکبیرات فوق هیچ گونه ذکر و تسبیحی وارد نشده است.

۱۳ـ مستحب است زنان در روز عیدِ فطر صدقه بدهند:

به دلیل حدیث عطاء که از جابربن عبدالله نقل می‌کند و می‌گوید: از او شنیدم که می‌گفت «در روز عید فطر رسول خدا ﷺ اول نماز و سپس خطبه را خواند و بعد از اتمام خطبه به نزد زنان آمد و آنان را موعظه کرد که در این حال بر دست بلال تکیه داده بود، و بلال لباس خود را پهن کرده و زنان صدقات خود را بر آن می‌نهادند».

ابن جریج گوید: به عطا گفتم: زکات فطر بود؟ گفت: نه خیر، بلکه صدقه‌ای بود که آن روزگار می‌دادند، و انگشتری‌های بزرگ و کوچک خود را بر آن می‌نهادند. گفتم: آیا به نظر تو وظیفه امام است که آنان را موعظه کند؟ گفت: وظیفه ائمه است و نمی‌دانم چرا این کار را نمی‌کنند؟

ابن جریج به نقل از ابن عباس گوید که گفته: با رسول خداﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان و علیرضی الله عنهم در نماز فطر حضور داشته‌ام که همگی نماز را قبل از خطبه می‌خواندند. گویی هنوز می‌بینم که رسول خداﷺ مردم را با دستان خود می‌نشاند، سپس به طرف محل زنان آمد و با بلال‌رضی الله عنه به میان آنان رفت و زنان به خدمت ایشان آمدند و حضرتﷺ این آیه را خواند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ﴾

وقتی که آیه را تمام کرد خطاب به زنان گفت: آیا شما بر این عهد و پیمان هستید؟ یکی از زنان که غیر از او کسی دیگر صحبت نکرد گفت: بله، فرمود: پس صدقه بدهید، بلال هم لباس خود را گسترانید و گفت: بیایید صدقه بدهید پدر و مادرم فدای شما باد زنان نیز انگشتری‌های بزرگ و کوچک خود را بر آن می‌نهادند. **(روایت از بخاری)**

۱۴ـ تغییر دادن راه در رفت و آمد:

ای خواهر مسلمانم مستحب است رفتنت برای نماز عید از یک راه و بازگشتنت از راهی دیگر باشد به دلیل حدیث عبدالله‌بن جابررضی الله عنه که گوید: «عادت رسول خداﷺ این بود: در روز عید راه ایاب و ذهابش را تغییر می‌داد». **(روایت از بخاری)**

۱۵ـ بازی و سرگرمی و آواز و آهنگ و خوردن در اعیاد:

زیاده‌روی در خوراک و پوشاک در ایام عید و بازی‌های مباح گناه نیست به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که گوید: «سیاه‌پوستان اهل حبشه در روز عید نزد رسول خداﷺ بازی‌های سرگرم‌کننده اجرا می‌کردند. من از بالای گردن رسول خداﷺ به آنان نگاه می‌کردم و رسول خداﷺ به خاطر من شانه خود را پایین آورد و از بالای آن به بازی نگاه می‌کردم تا از نگاه کردن سیر شدم بعد از آن برگشتم». **(متفق‌علیه)**

همچنین عایشه‌رضی‌الله عنها گوید: در یکی از روزهای عیددو کنیز با آواز خود، از حماسهٔ روز بُعاث که در آن روز بزرگان اوس و خزرج کشته شده بود یاد می‌کردند. ابوبکررضی الله عنه در این حال وارد شد و گفت: «بندگان خدا آیا موسیقای شیطان می‌نوازید؟ و تا سه مرتبه این را تکرار کرد آنگاه رسول خداﷺ فرمود: «ای ابوبکر هر قومی برای خود آهنگ و جشن‌هایی دارد و امروز هم جشن ما است».

۱۶ـ رفتن به گورستان:

در ایام عید رفتن به گورستان بدعت است و رسول خداﷺ و هیچ کدام از اصحاب او چنین نکرده‌اند، چون ایام عید ایام شادی و سرور است، و رفتن به گورستان این شادی‌ها را به کام تلخ می‌کند، و نیکوترین رهنمود، رهنمود پیامبرﷺ است.

۱۷ـ تبریک گفتن به مناسبت عید:

تبریک به یکدیگر در ایام عید مستحب است، به دلیل حدیث جبیربن نفیل که گوید: «اصحاب رسول خداﷺ در روز عید یکدیگر را ملاقات می‌کردند به همدیگر شادباش گفته و این دعا را به یکدیگر می‌گفتند: «خداوند این عید را از ما و شما بپذیرد».

(روایت از حافظ)

جنائز

۱ـ تعریف آن:

جنائز جمع جنازه باکسره و فتحه جیم ولی کسرهٔ آن صحیح‌تر است. با فتحه بر میت و باکسره بر تابوت آن اطلاق می‌شود، و جنازه مشتق از جنز بوده و به معنی ستر است.

۲ـ صبر به هنگام مریضی:

بر خواهر مسلمان لازم است بر حوادث و مصائب صبر پیشه کند چون هر انسانی در سرای دنیا در معرض بلاها و سختیها قرار دارد، و هیچ بخششی بهتر از صبر نیست. رنجوری و بیماری امتحانی است از جانب خدا که خداوند متعال به سبب آن گناهان را محو می‌نماید، امامان بخاری و مسلم آورده‌اند: رسول خدا ﷺ فرمود: «خدا به هر کسی ارادهٔ خیر کند وی راگرفتار بلایی می‌کند) و در روایتی دیگر فرمود: «انسان مسلمان به هرگونه زحمت و مشقت و غم و اندوهی گرفتار آید حتی اگر خاری در بدن او فرو رود [مادامی که در برابر آنها صبور باشد] خداوند به وسیله آنها گناهان او را از بین می‌برد و محو می‌گرداند».

بر خواهر مسلمان جایز است درد و رنج خود را برای پزشک، همسر پسر، دختر، دوست خود بازگو نماید، و لازم است در شادی و محنت خدا را ستایش کند.

۳ـ عیادت زنان از مردان:

امام بخاری در بحث عیادت زنان از مردان گوید: ام‌الدرداء رضی‌الله عنها به عیادت یکی از مردان اهل مسجد که انصاری بود رفت. از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده که گوید: وقتی که رسول خدا ﷺ وارد مدینه شد ابوبکر و بلال رضی‌الله عنهما مریض شدند، عایشه گوید: به عیادت هر دو رفتم و به ابوبکر گفتم: باباجان چه طوری؟ به بلال هم

گفتم: حال تو چه گونه است؟ عایشه گوید: ابوبکر عادت داشت هرگاه دچار تب و لرز می‌شد این بیت را زمزمه می‌کرد:

کل امریء مصبّح فی اهله والموت ادنی من شراک نعله

هر انسانی که بامدادان در میان خانواده‌اش است مرگ از بند کفش‌هایش به او نزدیک‌تر است.

بلال نیز وقتی تب لرزش قطع می‌شد، می‌گفت:

ألا لیت شعری هل أبیتن لیلة بواد و حولی إذخر و جلیل

و هل أردن یوماً میاه مجنة و هل یبدون لی شامة و طفیل

ای کاش می‌دانستم خواهم توانست شبی را در دره‌ای سپری کنم و درختان اِذْخر و جلیل دوْرِ مرا فرا گیرند؟ و آیا خواهم توانست بر آب مجنّه وارد شوم و آیا باری دیگر کوه‌های شامه و طفیل را خواهم دید؟

عایشه رضی‌الله عنها گوید: به نزد رسول خداﷺ رفتم و ماجرا را عرض کردم فرمود: «خدایا مدینه را همانند مکه یا بیشتر از آن به نزد ما محبوب نما، پروردگارا مدینه را سلامت بدار و در مدّو صاع آن برکت قرار ده و تب آن را بردار و در جحفه قرار بده». **(روایت از بخاری و مسلم و بیهقی)**

حکم تمائم و تعاویذ (دعاهای نوشته):

بر خواهر مسلمانم حرام است که شفای مریض را از خرافاتی بطلبد که خداوند حرام کرده و در دین خدا و در علم پزشکی اصل و اساسی ندارند. حمل این گونه دعاهای نوشته که در دین خدا وجود ندارد حرام است و آویزان‌کردن تکه پارچه‌ها و مهره‌ها و هر چیز دیگری که خواهر مسلمان می‌پندارد درد را برطرف می‌کند حرام است و این‌ها نوعی شرک به حساب می‌آیند به دلیل حدیثی که از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت شده که به خانه‌اش برگشت همسرش را دید که پارچه‌ای را بر گردنش بسته است بلافاصله آن را کشیده و پاره کرد، سپس گفت: خانوادهٔ عبدالله باید بدانند از شرک‌ورزیدن به خدا بی‌نیازند. آنگاه گفت: از رسول خداﷺ شنیدم فرمود: «بی‌گمان دعاهای نوشته شده و تعویذ و سحر و جادو «تولة» شرک است. عرض کردند: ای ابا عبدالله دعاهای نوشته و تعویذ و جادو را می‌شناسیم ولی تِوَلة چیست؟ فرمود: چیزی است که زنان درست می‌کنند تا بدان وسیله نزد شوهرانشان محبوب شوند». **(روایت از ابن‌حبان و حاکم)**

٤ـ طبابت مرد برای زن و بالعکس:

ای خواهر مسلمانم اگر یک پزشک زن، مرد را معالجه کند جایز است به دلیل حدیث رُبَیِّعْ دختر معوذ ابن عفراء رضی‌الله عنها گوید: ما همراه پیامبر خدا ﷺ به جنگ می‌رفتیم، به جنگاوران آب می‌دادیم و به آنان خدمت می‌کردیم و شهداء و مجروحین را به مدینه حمل می‌نمودیم.

همچنین جایز است پزشک مرد، زن را معاینه و معالجه نماید در صورتی که پزشک و متخصص زن در آن مرض در دست‌رس نباشد، زیرا این، ضرورت است.

پزشک مرد می‌تواند در حد نیاز و ضرورت به تمام بدن زن و پزشک زن به تمام بدن مرد نگاه کند.

٥ـ طلب شفاء:

برای خواهر مسلمان جایزا ست از آیات قرآنی و دعاهای نبوی ﷺ شفا بطلبد به دلیل فرمایش پیامبر خدا ﷺ که فرمود: «ادعیه‌ای که شرک در آن نباشد اشکال ندارد».

(روایت از مسلم)

عایشه رضی‌الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ برای بعضی از اهل بیت خود دعا می‌خواند: دست راست را بر بدن مریض می‌کشاند و می‌فرمود: «خدایا ای پروردگار انسان‌ها بیماری را شفا بده، تو شفادهنده‌ای، شفایی جز شفای تو نیست. آنچنان شفایی بده که هیچ گونه بیماری را در بدن او باقی نگذارد». **(متفق‌علیه)**

از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت شده که: رسول خدا ﷺ فرمود: «هرکس به عیادت مریضی برود که هنوز اجلش فرا نرسیده است و در نزد وی هفت مرتبه این دعا را بخواند: «**اسأل الله العظيم رب‌العرش العظيم أن يشفيك**» خداوند او را از آن بیماری شفا خواهد داد». **(روایت از ابوداود و ترمذی)**

از سعدبن ابی‌وقاص رضی الله عنه روایت شده که گوید: مریض گشتم و رسول خدا ﷺ به عیادتم آمد و سه مرتبه فرمود: «خدایا سعد را شفا بده، خدایا سعد را شفا بده، خدایا سعد را شفا بده». **(روایت از مسلم)**

از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت شده که گوید: رسول خدا ﷺ برای حسن و حسین دعای خیر می‌کرد و می‌گفت: «**اعيذ بكلمات الله التامّه من كل شيطان و هامّة و من كل عين لامّة**» و می‌فرمود: (پدرتان [ابراهیم] این دعا را برای اسماعیل و اسحاق می‌خواند».

(روایت از بخاری)

عثمان بن بی‌العاص رضی الله عنه گوید: به خاطر درد شدیدی که در بدنم بود به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و سلم رفتم فرمود: دست را بر محل درد بگذار و بگو: بسم‌الله و هفت مرتبه بگو: «**اعوذ بعزت‌اللّه و قدرته من شرما أجِدِ و احاذر.**» گوید: چند مرتبه این کار را کردم خداوند درد و رنج را برطرف کرد و از آن روز تاکنون این، را به خانواده‌ام و دیگران سفارش می‌کنم». **(روایت از مسلم)**

٦ـ پزشک غیرمسلمان:

ای خواهر مسلمان معالجهٔ پزشک غیرمسلمان جایز است وقتی که در طبابت ماهر و مورد اعتماد باشد و کسی دیگر به غیر از او آن تخصص را نداشته و یا در دسترس نباشد. به دلیل حدیث صحیح که: رسول خدا صلی الله علیه و سلم هنگامی که هجرت کرد، مردی مشرک و آشنا به راه را برای راهنمایی اجیر کرد و جان و مال خود را در امانت وی گذاشت. قبیلهٔ خزاعه اعم از افراد مومن و کافر از رسول خدا صلی الله علیه و سلم حمایت می‌کردند».

۷ـ یاد مرگ:

ای خواهر مسلمانم یاد مرگ مستحب است به دلیل حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنه که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «زیاد یاد مرگ کنید». **(روایت طبرانی)**

همچنین عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: به مجلس رسول خدا صلی الله علیه و سلم رفتم. مردی از انصار ایستاد و گفت: «ای پیامبر خدا زیرک‌ترین و بااحتیاط‌ترین انسان کیست؟ فرمود: آن کس که بیشتر یاد مرگ نموده و بیشتر خود را برای آن آماده بکند، آنان زیرکند و شرافت دنیا و کرامت آخرت را به دست آورده‌اند». **(روایت از طبرانی)**

۸ـ مکروه‌بودن آرزوی مرگ:

آرزوی مرگ‌کردن و دعاکردن بر علیه خود به خاطر مرگ همسر یا فرزند، یا به سبب تنگدستی، یا مریضی، یا محنت و اندوه و امثال آن مکروه است. به دلیل حدیث انس رضی الله عنه که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ کدام از شما به سبب زیانی که بر وی نازل شده آرزوی مرگ نکند، اگر ناچار شد، بگوید: «خداوندا اگر زنده ماندن برای من خیر دربردارد مرا زنده نگه دار و اگر مرگ برای من بهتر است آن را نصیبم گردان».

(روایت از جماعت)

در حدیث ام‌الفضل آمده که: رسول خداﷺ به نزد عباسؓ رفت که از درد و بیماری رنج می‌برد و آرزوی مرگ می‌کرد، فرمود: «ای عباس ای عموی رسول خدا آرزوی مرگ نکن، چون اگر نیکوکردار باشی بر کردار نیکوی شما افزوده خواهد شد و این برای شما بهتر است و اگر بدکردار باشی و زنده بمانی و توبه و استغفار کنی برای تو بهتر است». **(روایت از احمد و حاکم)**

۹ـ وجوب عیادت مریض:

بر خواهر مسلمان واجب است به عیادت خواهر مسلمان برود، به دلیل فرمایش رسول خداﷺ که فرمود: «به گرسنگان غذا بدهید و مریضان را عیادت و اسیران را آزاد کنید». **(روایت از بخاری)**

ابوهریرهؓ گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «حق مسلمان بر مسلمان پنج چیز است: جواب سلام، عیادت بیماری، تشییع جنازه، اجابهٔ دعوت و دعا کردن برای عطسه زننده». **(متفق‌علیه)**

ثوبانؓ گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «بی‌گمان هرگاه مسلمان به عیادت برادر مسلمان برود تا موقع بازگشت در یکی از باغات بهشت قرار می‌گیرد».

(روایت از احمد و مسلم و ترمذی)

۱۰ـ هنگام مأیوس شدن از زندگی چه باید گفت؟

عایشه رضی‌الله عنها گوید: در حالی که رسول خدا در مرض موت به من تکیه زده بود، شنیدم که می‌گفت: «**اللّهمّ اغفرلی و ارحمنی و ألحقنی بالرفیق الأعلی**». **(متفق علیه)**

۱۱ـ حسن ظن نسبت به خدا مستحب است:

بر مسلمان لازم است نسبت به خدا حسن ظن داشته باشد تا با حالتی نیکو به ملاقات خدا برود. به دلیل حدیث جابرؓ که گوید: از رسول خداﷺ سه روز قبل از وفاتش شنیدیم که می‌فرمود: «در حالتی بمیرید که حسن ظن به خدا داشته باشید».

(روایت از مسلم)



۱۲ـ وصیّت:

سنت است انسان مسلمان قبل از فرارسیدن مرگ و خارج‌شدن از این سرای فانی و شتافتن به سوی خدای سبحان کارهایی را که می‌خواهد انجام گیرند، وصیت کند تا خانواده‌اش در حال وفات وی پایبند به سنت نبوی و آداب شرعیّه باشند، چنان که واجب است اهل و عیال و نزدیکان خود را بر قرض و امانات و سپرده‌ها مطلع سازد. در حدیث آمده که: «حق مسلمانی که دارای چیزی است و می‌خواهد نسبت به آن وصیت نماید این است که وصیت کرده و آن را در نزد خود نگه دارد».

۱۳ـ تلقین لا اله الّا اللّه به شخص در حال احتضار:

معاذ گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس آخرین کلامش در دنیا لا اله الّا اللّه باشد داخل بهشت می‌شود». (روایت از ابوداود و حاکم)

ابوسعید خدری گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «لا اله الّا اللّه را به مریضان در حال احتضار تلقین کنید». (روایت از مسلم)

تلقین در حالتی صورت می‌گیرد که بیمار خود، لا اله الّا اللّه نگوید، اما اگر بدون تذکر آن را بگوید، تلقین لازم نیست. تلقین برای شخص حاضر و عاقل که می‌تواند حرف بزند مستحب است بنابراین در صورت بیهوشی یا ناتوانی بر سخن گفتن تلقین مستحب نیست، زیرا امکان دارد آخرین کلامش در دنیا کلمات نالایق باشد.

۱۴ـ روکردن به قبله:

امام احمد گوید: فاطمه دختر رسول‌الله ﷺ به هنگام مرگ رو به قبله کرده و بر پهلوی راست خود تکیه داد و منظور او، پیروی از رسول خدا ﷺ بود که بر پهلوی راست و رو به قبله می‌خوابید.

۱۵ـ خواندن سورهٔ یاسین:

معقل بن یسار گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «یس قلب قرآن است هر کس آن را برای رضایت خدا و ارادهٔ آخرت خواند گناهانش بخشوده می‌شوند، و آن را بر مریضان در حال مرگ بخوانید». (روایت از احمد و ابوداود و نسائی و حاکم و ابن‌حبان)

ابن حبان در تفسیر حدیث گوید: منظور از مردگان، کسی است که در حال مرگ است نه این که بر میّت خوانده شود و حدیث صفوان این مطلب را تایید می‌کند که فرماید: «هرگاه یس را به هنگام مرگ خوانده شود جان‌دادن او سهل و آسان گردد».

(روایت از دیلمی)

۱۶ـ آنچه بعد از مرگ گفته می‌شود:

ام سلمه رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ بر ابو سلمه که وفات کرده بود داخل شد چشمان او را که باز بودند بر هم نهاد، سپس فرمود: «هرگاه جان گرفته شود چشمان او نیز به دنبال آن می‌نگرد، برخی از افراد خانواده ابوسلمه شیون کردند آنگاه پیامبر فرمود: بر علیه خودتان دعا نکنید مگر این که دعای خیر؛ زیرا ملائکه بر دعاهای شما آمین می‌گویند»، سپس فرمود: «خداوندا از گناهان ابی‌سلمه درگذر، درجهٔ او را با هدایت‌یافتگان بلند فرما، در میان بازماندگانش جانشین صالح قرار ده و از گناهان ما و او درگذر، ای پروردگار عالمیان گور او را گشاد و منوّر فرما». **(روایت از مسلم)**

۱۷ـ پوشاندن و تجهیز میّت:

پوشاندن میت با پارچه‌ای نازک لازم است چون چهرهٔ انسان بعد از مردن تغییر می‌کند، به همین خاطر در حدّ امکان نباید در معرض دید قرار گیرد. به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که گوید: «هنگامی که رسول خدا ﷺ وفات کرد با پارچه‌ای رنگی او را پوشاندند». **(متفق‌علیه)**

تعجیل در غسل و کفن و نماز بر آن سنت است مبادا بوی آن تغییر پیدا کند.

۱۸ـ پرداخت بدهی میت:

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «روح میت در گرو بدهی او است. هرگاه بدهی او پرداخت شود، روح او آزاد می‌گردد».

(روایت از احمد و ابن ماجه و ترمذی)

باز ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس مال مردم را به نیت



بازپس‌دادن آن، قرض کند خدا توفیق ادای آن را به او می‌دهد، و هر کس نیت تلف کردن آن را داشته باشد خداوند آن را تلف خواهد کرد». **(روایت بخاری)**

رسول خدا ﷺ [تا زمانی که وضعیت بیت المال خوب نبود] از خواندن نماز بر میت بدهکار خودداری می‌کرد [تا اینکه کسی پرداخت بدهی او را بر عهده می‌گرفت] ولی هنگامی که خداوند ممالک زیادی را برای مومنین فتح کرد و اموال بیت‌المال افزون شد بر افراد مدیون نماز می‌خواند و بدهی آنان را از بیت‌المال پرداخت می‌کرد.

۱۹ـ گریه کردن بر میت:

اسامهٔ بن زید رضی الله عنه گوید: یکی از دختران رسول خدا ﷺ که پسرش در حال جان دادن بود، یکی را به خدمت پیامبر فرستاد تا به نزد وی رود، پیامبر در جواب فرمود: سلام مرا به او برسان و فرمود: برای خداوند است آن چه بخواهد بگیرد یا ببخشد، و همه در نزد او مدت زمان معینی دارند پس لازم است صبر پیشه کند و به اجر آن امیدوار باشد» دختر پیامبر دوباره پیام فرستاد و پیامبر را سوگند داد که به نزد وی برود، رسول خدا ﷺ بلند شد و همراه سعدبن عباده، معاذبن جبل، ابی بن کعب، زید بن ثابت و چند نفر دیگر به نزد دخترش رفت، کودک را که در حال جان‌دادن بود نزد حضرت آوردند. اشک از چشمان حضرت سرازیر شد، سعد عرض کرد: ای رسول خدا این اشک‌ها چیست؟ فرمود: این رحمتی است که خدا در قلوب بندگانش قرار داده است و رحمت خدا تنها شامل کسانی است که دارای قلب مهربان و چشمان گریان باشند». **(روایت از بخاری)**

علماء بر جواز گریه اجماع دارند به شرط این که بدور از فغان و فریاد باشد.

۲۰ـ صبر هنگام آغاز مصیبت:

انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ گذرش بر زنی افتاد که گریه می‌کرد، فرمود: «از خدا بترس و صبر پیشه کن» آن زن ـ در حالی که پیامبر را نمی‌شناخت ـ در جواب گفت: مرا به حال خود بگذار چون تو به مصیبت من دچار نشده‌ای و نمی‌دانی چه بر سر من آمده است به او گفتند: این شخص، پیامبر است ﷺ آن زن به

درِ خانهٔ حضرت رفت و نگهبان و دربانی را در آنجا ندید، عذر آورد و عرض کرد: من شما را نشناختم، فرمود: «همانا صبر هنگام آغاز مصیبت مهمّ است و موجب اجر فراوان». **(روایت از بخاری)**

۲۱ـ نوحه‌سرایی:

ابوموسی اشعری رضی الله عنه گوید: «من از کسانی بیزار هستم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم از آنها بیزار است. به حقیقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم از زنانی که با صدای بلند گریه سر داده و موهای سر را می‌کَنند و به صورت و سینهٔ خود می‌زنند و لباس خود را پاره می‌کنند اعلام برائت کرده است».

انس رضی الله عنه گوید: (رسول خدا صلی الله علیه و سلم وقتی که با زنان بیعت کرد به آنها فرمود: نوحه‌سرایی و فغان و فریاد نزنند، عرض کردند: ای رسول خدا در دوران جاهلیت زنانی در نوحه‌سرایی در هنگام مصیبت به ما کمک می‌کردند، آیا می‌توانیم در دوران اسلام به ایشان کمک کنیم؟ فرمود: این نوع کمک‌کردن در اسلام جایز نیست».

۲۲ـ عزا برای میّت:

بر خواهر مسلمان واجب است هنگام فوت شوهر چهار ماه و ده شب و روز در عزا بنشیند، که آن مدت عدّه است. به دلیل حدیث ام عطیّه رضی‌الله‌عنها که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ زنی اجازه ندارد بیش از سه روز برای مرگ اقارب در عزا باشَد، مگر برای شوهرش که باید چهار ماه و ده روز آن حالت را نگه دارد و به جز بُردِ یمانی نباید لباس‌های رنگارنگ دیگر بپوشد، نباید سرمه استفاده کند، نباید از مواد معطّر بهره گیرد، و نباید حنا استفاده کند و نباید موهای سر را شانه کند مگر هنگام پاک شدن از حیض و نفاس که در این صورت از قُسْط و ظفار [دو نوع مواد خوشبوکننده] استفاده نماید». **(روایت از جماعت غیر از ترمذی)**

برای خواهر مسلمان جایز است به خاطر مرگ اقارب مانند پدر و برادر و فرزند به مدت سه روز در حال عزا باشد، چنان که برای دیگران نیز به شرط اجازهٔ شوهر جایز است.

۲۳ـ غذا برای بستگان میّت:

ای خواهر مسلمانم تهیهٔ غذا برای خویشان و همسایگان عزادار مستحب است، به دلیل حدیث عبدالله‌بن جعفرﷺ که گوید: رسول خداﷺ به هنگام شهادت جعفربن ابی‌طالب فرمود: «برای خانوادهٔ جعفر غذا آماده کنید زیرا حادثه‌ای برایشان رخداده که نمی‌گذارد خود غذا تهیه کنند». **(روایت از ابوداود و ابن ماجه و ترمذی)**

بعضی از اهل علم تهیهٔ غذا برای خانواده مصیبت‌زده را مستحب می‌دانند، و این، قول امام شافعی است.

۲۴ـ ثواب والدین در مقابل مرگ فرزند:

انسﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمود: «هر انسان مسلمانی که سه فرزند نابالغ از دست بدهد در پاداش آن، خداوند بخاطر آنان او را به بهشت داخل می‌کند».

ابوسعید خدریﷺ گوید: زنان به رسول خداﷺ گفتند: روزی را برای موعظهٔ ما تعیین کن. رسول خداﷺ آنان را موعظه کرد و فرمود: هر زنی سه نفر از فرزندانش را از دست بدهد در روز قیامت او را از آتش جهنم محافظت نمایند» زنی عرض کرد: دو فرزند نیز چنان کنند؟ فرمود: «و دو نفر نیز چنان کنند».

(متفق‌علیه)

چ

۲۵ـ گریه سبب عذاب میّت می‌گردد:

عمربن الخطابﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمود: «میّت در گورش به واسطهٔ نوحه‌خوانی برای او عذاب داده می‌شود». **(متفق‌علیه)**

ابوموسی اشعریﷺ گوید: آن روز که عمرﷺ زخمی گردید صهیبﷺ گفت: وای بر برادرم! عمرﷺ فرمود: مگر نمی‌دانی رسول خداﷺ فرموده: «میت به سبب گریهٔ زنده‌ها عذاب می‌بیند».

مغیره‌بن شعبهﷺ گوید: شنیدم رسول خداﷺ می‌فرمود: «برای هر مرده‌ای با نوحه گریه شود او با همان گریه عذاب می‌بیند».

۲۶ـ غسل زن مسلمان:

آنچه در غسل زن مسلمان واجب است این‌که یک مرتبه آب تمام بدن او را فراگیرد. اگرچه جنب یا حائض باشد. باید لباس‌های او بیرون آورده شوند و در مکانی پوشیده و دور از دید دیگران غسل داده شود. بهتر آن است در حال غسل‌دادن در جایی بلند قرار گیرد و نباید کسانی را که در دنیا دوست نداشته به آنجا راه داد و به غیر از حدّ ضرورت هیچ کس نباید بدان جا رود، لازم است شخص غسل‌دهنده از زنان امین و صالح و مورد اعتماد باشد، اگر چیز خوبی دید آن را بازگوید و اگر ناخوشایندی را دید آن را بپوشاند.

مستحب است غسل زن مسلمان همانند غسل مرد، فرد باشد به دلیل حدیث اِم عطیّه انصاری که گوید: هنگامی که دختر رسول خداﷺ وفات کرد، آن حضرت آمد و فرمود: «او را سه مرتبه. یا پنج مرتبه یا بیشتر از آن بشویید، اگر صلاح دانستید او را با آب و سدر و در آخر با کافور ـ یا کمی از کافور ـ بشویید و اگر کارتان تمام شد به من خبر دهید، چون کار غسل تمام شد به ایشان خبر دادیم، آن حضرت لنگ خود را به ما داد و فرمود: این را به او بپیچید». **(متفق‌علیه)**

در آغاز غسل باید اندکی شکم میت را به آرامی فشار داد تا چیزی که احتمال دارد در شکم است خارج شود، و از بدن او نجاست شسته شود. مستحب است جز در صورت ضرورت به عورت او دست نزند چون حرام است و اگر از شستن عورت ناچار شد لازم است از دستکش استفاده کند مبادا دست او با عورت میّت تماس پیدا کند. بعد از آن وضوی میّت به مانند حال حیات گرفته شود به دلیل حدیثی که فرماید: «در غسل و وضو از طرف راست آغاز کنید». **(متفق‌علیه)**

اگر سدر در دسترس نبود مستحب است از صابون استفاده شود، و سه مرتبه با آب و صابون شسته شود و اگر صلاح دانست پنج مرتبه یا هفت مرتبه یا بیشتر شسته شده و از طرف راست شروع گردد و تعداد غسل‌ها فرد باشد.

بازکردن موهای بافته شده برای غسل و بافتن دوبارهٔ آن سنت است به دلیل حدیث اُم عطیه رضی‌الله‌عنها که گوید: «موهای سر دختر رسول خداﷺ را که سه گیسو بودند بازکرده و آن را شسته و دوباره آن را در سه گیسو بافتند». **(روایت از بخاری)**

عبارت امام مسلم چنین است: «.. بعد از بازکردن و شستن، آن را در سه گیسو راست و چپ و پیشانی بافتیم».

در صحیح ابن حبان آمده: رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: «و موهای سر او را در سه گیسو ببافید). هرگاه غسل میت تمام شد لازم است با پارچه‌ای نظیف بدن او را

خشک نمایند تا کفن او خیس نگردد. مواد خوشبو بر آن نهاده یا پاشیده شود، رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه به میت بوی خوش زدید فرد بودن را رعایت کنید».

(روایت از بیهقی و حاکم و ابن‌حبّان)

ای خواهر مسلمان گرفتن ناخن و موهای بغل و پیشین میّت کراهت دارد، و جمهور علماء بر این رایند ولی ابن حزم آن را جایز دانسته است.

اگر چیزی از شکم میت بعد از غسل و قبل از تکفین خارج شود به اتفاق علماء شستن محل نجاست واجب است ولی در اعادهٔ وضو و غسل او اختلاف دارند:

بنا به قولی اعادهٔ آن واجب نیست.

بنا به قولی دیگر اعاده وضو واجب است.

و بنا به قولی دیگر: اعادهٔ غسل واجب است.

موی سر میّت بعد از بازکردن و غسل و بافتن دوبارهٔ آن در سه گیسو، در پشت سر او قرار می‌گیرد. به دلیل حدیث سابق که‌ام عطیه گوید: «آن را در سه گیسو بافتیم و پشت سر او انداختیم». **(روایت از بخاری)**

و باید محل آن زیر کفن اول قرار گیرد.

۲۷ـ تیمم میّت:

اگر آب در دسترس نبود تیمم به جای غسل و وضو واجب است. تیمم به جای غسل و وضو کافی است خواه جنب باشد یا قاعده باشد.

اگر برای غسل زن، غیر از مرد بیگانه، محرم وجود نداشت باید به جای غسل تیمم شود و بالعکس اگر برای غسل مرد، غیر از زن بیگانه، محرم حاضر نبود باید به جای غسل تیمم شود.

در کتاب المسوی به نقل از امام مالک آورده شده گفت: از اهل علم شنیده‌ام، هر زمان زنی فوت کند و زنانی دیگر یا مردان محرم در میان آنان نبودند و شوهر هم نداشت که غسل آن را به عهده گیرد، باید با مسح صورت و دو دست او، تیمّم داده شود.

۲۸ـ غسل میّت توسط همسر:

فقهاء بر این اتفاق دارند که برای زن جایز است شوهرش را غسل دهد، عایشه رضی‌الله عنها گوید: «اگر آنچه حالا می‌دانم قبلاً می‌دانستم رسول خدا ﷺ را هیچ کسی به جز همسرانش غسل نمی‌دادند». **(روایت از احمد و ابوداود و ابن ماجه و حاکم)**

جمهور علما، شستن زن توسط شوهر را جایز دانسته‌اند به دلیل روایتی که گوید: (علی همسرش فاطمه رضی‌الله عنها را شسته است) (روایت از دارقطنی و بیهقی)

و به دلیل فرمودهٔ رسول خدا ﷺ که به عایشه رضی‌الله عنها فرمود: «اگر قبل از من بمیری خودم تو را می‌شویم و کفن می‌کنم». (روایت از ابن ماجه)

احناف گویند: برای شوهر جایز نیست همسرش را غسل دهد، و اگر غیر از شوهر کسی نبود باید او تیمم داده شود، امّا احادیث فوق حجتی است علیه آنان.

۲۹ـ غسل کودک:

ابن منذر گوید: به اجماع اهل علم جایز است زن، پسر بچه را غسل دهد ولی غسل دختر بچه توسط مرد مکروه است.

۳۰ـ کفن زن پنج تکه است:

فقهاء گویند: زن در پنج تکه پارچه کفن می‌شود. به دلیل حدیث ام عطیّه رضی‌الله عنها که گوید: رسول خدا ﷺ یک لنگ و یک پیراهن و یک مقنعه و دو تکه پارچه برای کفن دخترش به وی داد.

ابن منذر گوید: اکثر اهل علم بر این رایند: زن در پنج پارچه کفن می‌شود.

اگر زن در حال احرام فوت کرد، مذهب حنفیه و مالکیه بر این است که به محض فوت کردن احرام او پایان یافته و مانند کسی کفن می‌شود که در احرام نیست.

کفن ابریشم برای زنان حلال است به دلیل فرمایش رسول الله ﷺ که فرمود: «بی‌گمان ابریشم و طلا بر مردان امتم حرام و بر زنان امت حلال است». هر چند غلو در کفن پسندیده نیست.

۳۱ـ شتاب در تشییع جنازه:

شتاب در تشییع جنازه مستحب است به دلیل حدیث ابوهریره رضی الله عنه که گوید رسول خدا ﷺ فرمود: «در تشییع جنازه شتاب کنید، چون اگر صالحه باشد خیری را تقدیم کرده‌اید و اگر غیر آن باشد شرّی را از گردن خودتان برداشته‌اید».

(متفق‌علیه)

۳۲ـ در شأن جنازهٔ نیک و بد:

شیخین در صحیح خود به نقل از ابوقتاده بن ربعی انصاری آورده‌اند که: جنازه‌ای را از نزدیکی رسول خدا ﷺ تشییع کردند، فرمود: «مُستریح و مُستراح منه» پرسیدند: معنی این دو واژه‌ها چیست؟ فرمود: بندهٔ مومن از درد و رنج دنیا رهایی یافته و راحت می‌شود و در جوار رحمت خدا قرار می‌گیرد. ولی مرگ انسان فاجر باعث آسایش و راحتی بندگان و سرزمین و حیوان و گیاه و درخت می‌گردد».

۳۳ـ شرکت زنان در تشییع جنازه:

ام عطیّه رضی‌الله عنها گوید: «ما از تشییع جنازه منع شده‌ایم، اما در منع آن زیاد تأکید نشده است». **(روایت از بخاری)**

و این حدیث دالّ بر این است که: رسول خدا ﷺ تشییع جنازه را برای زنان به صورت تاکید منع نکرده چنان که بعضی از منهیات را با تأکید از آنها منع کرده است. گویی منظور ام عطیه این است که: تشییع جنازه برای ما «زنان» مکروه است نه حرام.

امام قرطبی گوید: ظاهر سیاق عبارت ام‌عطیّه نهی تنزیهی است و جمهور اهل علم بر این رایند، امام مالک تمایل به جواز آن دارد و اهل مدینه بر این قولند، روایت ابن ابی شیبه از ابوهریره رضی الله عنه بر جواز آن دلالت دارد که: رسول خدا ﷺ در تشییع جنازه‌ای شرکت داشتند، عمر که در آن حاضر بود زنی را دید و بر او نهیب زد حضرت فرمود: «او را رها کن ای عمر». **(قرطبی و ابن ماجه و نسائی)**

مهلب گوید: حدیث ام عطیه بر این مطلب دلالت دارد که نهی از طرف شارع بر چند درجه است. داودی گوید: بر دو قول است: نخست نهی آنان تا رسیدن به گورستان بوده و در آنجا پایان می‌پذیرد. و دوّم اگر زن به خانهٔ بستگان میّت برای تعزیه و دعای خیر برای میت برود جایز است. در حدیث عبدالله بن عمروبن عاص آمده که: «رسول خدا ﷺ فاطمه رضی‌الله عنها را دید به طرف آنان می‌آید فرمود: از کجا می‌آیی؟ عرض کرد: دلم به حال بستگان میت سوخت و برای میت دعای خیر کردم، فرمود: یعنی شما تا مقبره رفتی؟ عرض کرد: خیر».

(روایت از احمد و ابوداود و حاکم)

رفتن به گورستان را بر وی انکار کرد ولی تعزیه را از وی نهی نکرد.

۳٤ـ فضیلت نماز بر جنازه:

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کس بر جنازه حاضر گردد تا وقتی که نماز بر آن خوانده می‌شود یک قیراط اجر دارد و هر کس تا دفن آن در گورستان بماند دو قیراط اجر دارد عرض کردند: دو قیراط چیست؟ فرمود: به اندازهٔ دو کوه بزرگ».
(متفق‌علیه)

۳۵ـ حکم نماز بر میّت:

به اتفاق فقهاء نماز جنازه بر مرد و زن مسلمان فرض کفایه است اگر بعضی آن را انجام دهند تکلیف از بقیه ساقط می‌شود و دلیلِ آن حدیث ابوهریره رضی الله عنه است که «اگر جنازه‌ای را نزد پیامبر می‌آوردند و بدهکار بود سوال می‌کرد: آیا چیزی برای بازپرداختِ وام‌هایش دارد؟ اگر عرض می‌کردند: بله چیزی برای بازپرداخت وام‌هایش از خود به جای گذاشته است، بر آن نماز می‌خواند، در غیر این صورت به مسلمانان می‌فرمود: نماز را بر رفیقتان بخوانید». **(متفق‌علیه)**

۳٦ـ شروط نماز میت:

شروط نماز میت همان شروط نمازهای واجب است از قبیل وضو و تیمم و استقبال قبله و نیت و غیر آن...

تفاوت نماز میت با نوافل درا ین است که: نماز میت در تمام اوقات؛ مکروه و غیرمکروه شبانه‌روز خوانده می‌شود، اما نوافل تنها در اوقات غیرمکروه خوانده می‌شوند.

۳۷ـ ارکان نماز میّت:

۱ـ نیّت.

۲ـ قیام برای شخص توانا، برای شخص توانا جایز نیست در حالت سواری یا نشسته نماز میت بخواند.

۳ـ گفتن چهار تکبیر.

۴ـ خواندن فاتحه.

۵ـ خواندن دعاء.

۶ـ سلام در آخر.

۳۸ـ کیفیت نماز:

۱ـ جنازه بر زمین نهاده شده و امام و مأمومین در سه صف یا بیشتر رو به قبله در پشت جنازه، نماز می‌خوانند، در حدیث آمده که رسول خداﷺ فرمود: «هر جنازه‌ای که سه صف با جماعت بر وی نماز بخوانند موجب مغفرت آن می‌شود».

(روایت از ترمذی)

۲ـ سپس به نیت نماز بر میت، دستان خود را بلند کرده و الله اکبر می‌گوید، سپس سوره فاتحه را خوانده و حمد و ثنای خدا را بجای می‌آورد.

۳ـ بعد از خواندن فاتحه دست‌ها را بلند کرده و الله اکبر می‌گوید و دعای آخر تشهد را می‌خواند: «**اللّهمّ صلِّ علی محمّد و علی آل محمّد کما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم، و بارك علی محمّد و علی آل محمّد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی‌العالمین انك حمید مجید**».

۴ـ آنگاه تکبیر سوّم را گفته و برای میت دعای خیر می‌کند، و گفتن دعاء فقط بعد از تکبیر سوّم وارد نشده اما بعد از آن و باقی تکبیرات جایزا ست دعا خوانده شود و این ادعیه از حضرتﷺ ماثور است: «**اللّهمّ اغفرله و ارحمه و اعف عنه و عافه و أکرم نُزُله و وسِّع مُدخله و اغسله بماء و ثلج و برد و نقّه من‌الخطایا کما ینق الثوب الأبیض من الانس، و ابدله داراً خیراً من داره و اهلاً خیراً من اهله و زوجاً خیراً من زوجه و قه فتنة‌القبر و عذاب‌النار**». (روایت از مسلم)

روایت شده که رسول‌اللهﷺ در نماز بر جنازه‌ای این دعا را خواند: «**اللّهمّ اغفر لحیّنا و میّتنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا و شاهدنا و غائبنا، اللّهمّ من أحییته منّا فأحیه علی‌الاسلام و من توفّیته منّا فتوفّه علی‌الایمان، اللّهمّ لا تحرمنا أجره و لا تضلّنا بعده**». (روایت از احمد و اصحاب سنن)

اخلاص در هنگام خواندن دعاء برای میت سنت است به دلیل فرمایش پیامبر که فرمود: «هرگاه بر میتی نماز خواندید با اخلاص برای آن دعا کنید».

(روایت از ابوداود و بیهقی و ابن حیان)

۵ـ بعد از تکبیر چهارم، نمازگزار برای خود دعا کرده و می‌گوید: «**اللّهمّ لا تحرمنا أجره و لا تفتنّا بعده**». ابوهریره ﷺ گوید: متقدمین بعد از تکبیر چهارم می‌گفتند: «**اللّهمّ آتنا فی‌الدّنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب‌النار**».

۶ـ رکن ششم سلام به راست و چپ است.

۳۹ـ جای ایستادن امام:

ای خواهر مسلمانم سنت آن است: اگر جنازه مرد باشد امام در برابر سرِ جنازه بایستد و اگر جنازه زن باشد، امام در مقابل وسط آن بایستد.

۴۰ـ خواندن نماز بر بیش از یک جنازه:

جایز است بر بیشتر از یک جنازه یک نماز خوانده شود.

اگر مسلمانان بخواهند بر یک زن و یک کودک نماز بخوانند کودک نزدیک به امام و جنازهٔ زن در جانب قبله باشد.

اگر جنایز مرکب از مرد و زن و کودکان بودند کودکان بعد از مردان قرار می‌گیرند. [یعنی نزدیک به امام، مردان بعد کودکان بعد زنان قرار داده می‌شوند.]

۴۱ـ استحباب کثرت صفوف:

هر چه جماعت در نماز جنازه بیشتر باشد و صفوف بیشتری تشکیل دهند سنت است و بهتر است. به اتفاق فقهاء بر میّت مسلمان اعم از این که مذکر باشد یا مؤنث، کودک باشد یا کبیر، نماز خوانده می‌شود.

۴۲ـ نماز بر سقط جنین:

سقط به این معنا است که جنین قبل از رسیدن وقت زایمان و قبل از تشخیص اعضای آن سقط کند، در این صورت تا وقتی که چهار ماه از عمر آن نگذشته باشد غسل و نماز لازم ندارد و تنها در پارچه‌ای پیچیده شده و دفن می‌گردد و فقهاء در این، خلافی ندارند.

اگر بعد از چهارماه و بیشتر از آن سقط کرد و صدای‌گریه از وی شنیده شد به‌اتفاق علماء باید غسل داده شود بر او نماز خوانده شود. اگر صدایی‌از وی شنیده نشده به نزد احناف و مالک و اوزاعی و حسن نماز بر وی خوانده شده و ارث می‌گیرد و از وی ارث برده می‌شود» در حدیث، شنیدن صدا شرط صحت نماز قرار داده شده است و استهلال در حدیث به معنای گریه و صدای بلند و عطسه و حرکتی است که نشانهٔ حیات می‌باشد.

ولی بنا بر مذهب امام احمد و سعید، غسل داده شده و بر وی نماز خوانده می‌شود، و مغیره رضی الله عنه گوید: رسول خدا فرمود: «نماز بر سقط خوانده و برای والدین او دعای مغفرت و رحمت گفته می‌شود». (روایت از احمد و ابوداود)

۴۳ـ نماز بر قبر و میت غائب:

بعد از دفن میت، نماز جنازه در هر وقتی باشد بر آن جایز است اگرچه قبل از دفن بر وی نماز خوانده شده باشد. این، قول شافعی و احمد و بسیاری از اهل علم از اصحاب پیامبرﷺ است و همچنین نماز بر میّت غائب در منطقه‌ای دیگر اعم از این که نزدیک باشد یا دور، جایز است.

۴۴ـ دفن میت:

دفن میت در هر وقتی از اوقات شب و روز جایز است اگر شارع از دفن در شب نهی کرده است در صورتی است که میسّر شود چنانچه فرماید: «اموات خود را در شب دفن مکنید مگر ناچار شوید». **(روایت از ابن ماجه)**

مستحب است به اندازه‌ای قبر تعمیق شود که بوی آن خارج نگردد و حیوانات درنده به آن دست نیابند و عمق آن به اندازهٔ قامت باشد.

دفن دو مرده و سه مرده در یک قبر جایز است.

گور به صورت لَحَدْ، بهتر از شقّ است.

بعد از اتمام دفن، دعاء برای میّت مستحب است. به دلیل حدیث عثمانؓ که گوید: هرگاه دفن میت تمام می‌شد رسول اللهﷺ در کنار قبر می‌ایستاد و می‌فرمود: برای برادرتان استغفار کنید و برای پایداری و موفقیت او برای سوالات فرشتگان دعا کنید، چون الان مورد سوال قرار می‌گیرد.

بعضی از اهل علم و شافعی مستحب دانسته‌اند میّت بعد از دفن تلقین داده شود، او به دلیل روایت سعیدبن منصور از راشدبن سعد و ضمرةبن حبیب و حکیم بن عُمیّر که گفته‌اند: هرگاه کار دفن میت به پایان برسد و مردم از آن دور فارغ شوند، پسندیده است درکنار قبر خطاب به میّت گفته شود: ای فلان، بگو: **لا اله الاّ اللّه، اشهد ان لا اله الاّ اللّه،** سه مرتبه. ای فلانی بگو: پروردگار من الله است و دین من اسلام است و پیامبر من محمدﷺ است.

۴۵ـ مرگ زن باردار و زنده‌بودن حمل آن:

اگر زن باردار اهل کتاب فوت کند و حمل او از شوهر مسلمان باشد، باید به تنهایی در یک مقبره دفن شود، چون اهل کفر است و در مقابر مسلمین نباید دفن شود وبا عذاب وی اذیت ببینند و در مقابر مشرکین نیز نباید دفن گردد به خاطر

اینکه مبادا حملش به واسطهٔ عذاب آنان اذیت شود. امام احمد این قول را برگزیده است.

٤٦ـ قرائت قرآن بر قبر:

امام ابوحنیفه و مالک قرائت قرآن را در کنار قبر مکروه می‌دانند چون در سنت نیامده است.

امام احمد گوید: اشکالی ندارد.

امام شافعی و محمدبن حسن قرائت در کنار قبر را مستحب دانسته‌اند تا بدان وسیله برای میّت برکت مجاورت حاصل شود.

٤٧ـ لفظ تعزیه:

سنت است در تعزیه و تسلیّت گفتن بگویید: «همانا برای خداست آن چه می‌گیرد و برای اوست آن چه می‌دهد و هر چیزی در نزد او، دارای زمان و عمر معین و مشخص است، پس صبر پیشه کن و ثواب این مصیبت از خدا بخواه». **(روایت از بخاری)**

٤٨ـ جواب تعزیه:

در جواب آن باید گفت: خداوند تو را مأجور کند.

٤٩ـ رفتن زنان به قبرستان:

عبدالله بن ابی ملیکه گوید: روزی عایشه رضی‌الله عنها از قبرستان باز می‌گشت گفتم: «ای مادر مؤمنان از کجا می‌آیی؟ گفت: از زیارت قبر عبدالرحمن برادرم، به وی گفتم: مگر رسول‌الله ﷺ از رفتن به قبرستان نهی نفرموده بود؟ گفت: بله چنین بود، از زیارت قبرستان نهی کرده بود و سپس به زیارت آن امر فرمود». **(روایت از حاکم و بیهقی و ذهبی)**

ابو بُرَیْده به نقل از پدرش گوید: «رسول‌الله ﷺ فرمود: شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم ولی حال به زیارت آن بروید چون زیارت آن قیامت را بیاد می‌آورد»

(روایت از ابوداود)

در سابق حدیثی را آوردیم که بخاری روایت کرده و به نقل از انس رضی‌الله عنه گوید: «رسول خدا ﷺ بر زنی گذر کرد که بر قبر کودکش نشسته و می‌گریست به او فرمود: «صبر پیشه کن و از خدا بترس» زن ـ در حالی که پیامبر را نمی‌شناخت ـ در جواب گفت:

مرا به حال خود واگذار چون تو به مصیبت من گرفتار نشده‌ای، به وی گفتند: این، پیامبر ﷺ است، و زن خود را به خانه پیامبر رساند و دربانی را بر در رسول خدا ﷺ ندید، عذر آورد و عرض کرد من تو را نشناختم، فرمود: «در آغاز مصیبت صبر پیشه‌کردن مهمّ است». اگر رسول خدا ﷺ رفتن آن زن به گورستان را کراهت می‌دانست آن را بر زن حرام می‌کرد. همین حدیث دلیل بر مباح‌بودن زیارت قبور برای زنان است.

اما این حدیث رسول اکرم ﷺ که در آن فرمود: «خداوند زنانی را که زیاد به گورستان می‌روند نفرین کرده است». **(احمد و ابن ماجه و ترمذی)**

بعضی از اهل علم زیارت قبور برای زنان را به دلیل این حدیث مکروه دانسته‌اند. امام قرطبی در تفسیر حدیث گوید: نفرینی که در حدیث آمده فقط شامل زنانی است که بیش از حدّ به گورستان رفته و این کار ایشان سبب ضایع‌شدن حقوق شوهران و خودآرایی می‌گردد، چون صیغهٔ مبالغه را در آن بکار گرفته است.

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ بر قبر مادرش رفت و گریست و آنانی را که در اطراف او بودند نیز به گریه انداخت، رسول خدا ﷺ فرمود: «از پروردگارم اجازه خواستم تا برای مادرم استغفار کنم ولی به من اجازه داده نشد، اجازه خواستم به زیارت قبرش بروم، به من اجازه داده شد، پس قبرستان را زیارت کنید زیرا آخرت را به یاد شما می‌آورد».

۵۰ـ اعمال صالحه بعد از مرگ:

از جمله اعمال صالحه‌ای که بعد از وفات بر خیرات زن و مرد مسلمان افزوده می‌شود، تأسیس مدرسه برای تعلیم فرزندان مسلمانان است، یا بیمارستان برای علاج رنجوران مسلمین، یا مسجدی برای ذکر خدا در آن، یا اهدای قرآن به مسلمانان، یا فرزندان صالحی که برای وی دعای خیر کنند، به دلیل حدیث رسول‌الله ﷺ که فرمود: «هرگاه انسان فوت کرد اعمال او نیز خاتمه می‌یابند به جز سه کار نیک: صدقهٔ جاریه، علم و دانشی که مایه نفع دیگران گردد و فرزندی صالح که برای وی دعای خیر کند».

(روایت از سلم و ابوداود و ترمذی)

روزه (صیام)

۱ـ تعریف آن:

صوم در لغت به معنای امساک و خودداری‌کردن است.

در اصطلاح شرع عبارت از یک نوع امساک مخصوص در زمان مخصوص و با شرایط مخصوص است و این امساک عبادت است، چون شخص روزه‌دار خود را از خوردن و آشامیدن و مجامعت با زنان و دیگر آرزوهای نفسانی، از طلوع فجر تا غروب خورشید منع می‌کند.

۲ـ وجوب روزهٔ رمضان:

روزهٔ ماه رمضان بر هر مسلمان عاقل و بالغ، به دلایل کتاب و سنت و اجماع واجب است. اما دلیل کتاب که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ ...﴾

(بقره: ۱۸۳)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما روزه واجب شده است، همان‌گونه که بر کسانی که پیش از شما بوده‌اند واجب شده است...»

اما دلیل سنت: طلحهٔ بن عبیدالله گوید: یک مرد اعرابی ژولیده مو به محضر رسول‌الله ﷺ آمد، عرض کرد: ای رسول خدا به من خبر بده، خداوند چقدر نماز را بر من واجب کرده است؟ در جواب فرمود: نمازهای پنجگانهٔ شب و روز، مگر این که افزون بر آن نمازهای سنت بخوانی گفت: به من خبر بده خداوند چقدر روزه را بر من واجب کرده است؟ فرمود: روزه ماه رمضان، مگر این که افزون بر آن روزهٔ سنت بگیری. عرض کرد: به من بگو: از چه چیزی و چقدر زکات بدهم. خلاصه رسول خدا ﷺ او را از شرایع اسلام با خبر کرد. مرد اعرابی گفت: سوگند به خدایی که شما را به حق فرستاده

است هیچ سنتی را انجام نمی‌دهم ولی از آنچه خدا بر من فرض کرده نخواهم کاست. رسول خداﷺ فرمود: رستگار است اگر راست بگوید یا فرمود: داخل جنّت شود اگر راست بگوید». (متفق‌علیه)

و اما اجماع: در حقیقت تمامی امت اسلامی بر وجوب روزهٔ ماه رمضان اجماع دارند.

۳ـ فضیلت روزه:

۱ـ ابوهریره گوید: رسول‌اللهﷺ **فرمود:** «روزه برای روزه‌دار در مقابل آتش جهنم سپر است پس روزه‌دار نباید سخنان زشت بر زبان جاری کند و از هرگونه کرداری که نشانهٔ جهالت است باید اجتناب نماید و اگر کسی با او جنگید یا او را دشنام داد دو بار بگوید: من روزه دارم و سوگند به خدایی که جان من در دست او قرار دارد بوی دهن روزه‌دار در نزد خدا از بوی مشک خوش‌بوتر است. خوردن و آشامیدن خودش را به خاطر من ترک کرده است، روزه برای من است و من جزای آن را می‌دهم. هر کار نیکی، ده برابر اجر و پاداش دارد». **(روایت از بخاری)**

۲ـ باز ابوهریره گوید: رسول‌اللهﷺ **فرمود:** با «فرارسیدن ماه رمضان درهای بهشت باز و درهای دوزخ بسته می‌شود و شیاطین غل و زنجیر می‌گردند».

(روایت از مسلم)

قاضی در شرح حدیث گوید: احتمال دارد منظور از بازشدن درهای بهشت توفیق و دستیابی به طاعاتی است که در این ماه انجام می‌گیرد . مانند روزه و قیام و قرائت قرآن و خیرات و دوری از منهیات که من حیث‌العموم در بقیهٔ سال چنین توفیقی کمتر حاصل می‌شود. همهٔ اینها اسباب بازشدن درهای بهشت و بسته‌شدن درهای دوزخ و غل و زنجیرشدن شیاطین خواهد شد.

حلیمی در شرح آن چنین گوید: احتمال دارد منظور از شیاطین، استراق‌کنندگان سمع در میان آنها باشد و زنجیرشدن آنها در شب‌های رمضان صورت گیرد، نه روزهای آن چون آنها در زمان نزول قرآن به خاطر حفاظت بیشتر از آن از استراق سمع ممنوع شده بودند، یا منظور این است شیاطین نمی‌توانند مسلمانان را فریب داده چنان که می‌توانند غیرمسلمانان را در دام خود گرفتار نمایند، زیرا مسلمانان در این ماه مشغول گرفتن روزه‌ای هستند که شهوات را ریشه‌کن کرده و درون خود را به وسیلهٔ قرائت قرآن و ذکر خدا تزکیه می‌نمایند.

بعضی گویند: منظور از شیاطین: بعضی از آنهایی که متمرد هستند می‌باشد. و گشوده‌شدن درهای آسمان عبارت است از نزول رحمت و برطرف‌شدن هر سدّ و مانعی در برابر صعود اعمال نیکوی بندگان که گاهی به واسطهٔ بذل توفیق و گاهی نیز به واسطهٔ حسن پذیرش اعمال بدست آمده و منظور از بسته‌شدن درهای دوزخ، پرهیز نفوس روزه‌داران از پلیدی فواحش و رستگاری از انگیزه‌های معاصی به واسطهٔ ریشه‌کن کردن شهوات است.

فایدهٔ گشایش درهای آسمان وادارکردن ملائکه به ستایش کردار روزه‌داران بوده که در نزد خدا از منزلتی بس بزرگ برخوردار است، و این نکته در آن نهفته است: هرگاه شخص مکلف به وسیلهٔ اخبار صادق بر چنین ثواب و منزلتی آگاه شود با شور و نشاط و علاقه طاعت را انجام داده و با عشق و آرزو تکالیف را دریافت و انجام می‌دهد.

امام قرطبی بعد از ترجیح حمل آن بر ظاهرش گوید: اگر گفته شود: اگر واقعاً شیاطین غل و زنجیر می‌شوند؟ در جواب باید گفت: شیاطین در برابر روزه‌دارانی غل و زنجیر می‌شوند که شرایط روزه را حفظ و آداب آن را رعایت نمایند. یا منظور زنجیرشدن بعضی از شیاطین که متمردین هستند می‌باشد نه همهٔ آنان چنان که گفتیم، یا منظور از آن کم‌شدن ارادهٔ معاصی و شرور است، و این امر محسوس است، چون مرتکب شدن به گناه در ماه رمضان کمتر از سایر ماه‌های سال است، زیرا زنجیرشدن شیاطین لزوماً به معنای فراهم‌نشدن شرایط معصیت نیست، چون معصیت دارای اسبابی دیگر نیز غیر از شیاطین است، مانند نفوس پلید، عاداتهای زشت، شیاطین انس و غیره.

غیر از قرطبی گویند: منظور از زنجیرشدن شیاطین رفع عذر از مکلّف است، گویا به او گفته می‌شود: شیاطین در مقابل تو، غلّ و زنجیر شده و دیگر معذرتی برای ترک عبادت و فعل معصیت برای تو باقی نمانده است.

۳ـ ابوأمامه گوید: «به محضر رسول‌الله ﷺ رفتم و عرض کردم: مرا به کاری امر فرما به واسطهٔ آن داخل جنّت گردم، فرمود: «روزهٔ رمضان را بگیر چون روزه همتا ندارد، برای بار دوّم به محضرش رفتم باز فرمود: «روزه بگیر». **(روایت از احمد و نسائی و حاکم)**

۴ـ سهل بن سعد رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «یکی از درهای بهشت «ریّان» نام دارد، در روز قیامت ندا سر داده می‌شود: روزه‌داران کجایند تا از آن داخل شوند؟ وقتی که آخرین نفر از آن داخل می‌شد بر روی دیگران بسته می‌شود». **(متفق‌علیه)**

۵ـ ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر بنده‌ای برای رضای خدا یک روزه بگیرد خداوند چهرهٔ او را هفتاد سال از آتش دور نماید».

(روایت از جماعت به جز ابوداود)

۶ـ عبدالله بن عمروبن عاص رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «روزه و قرآن در روز قیامت برای بنده شفاعت می‌کنند، روزه می‌گوید: پروردگارا، من او را از خوردن و آشامیدن و شهوات در روز بازداشتم پس شفاعتم را در حق وی قبول فرما، و قرآن می‌گوید: من خواب را از وی منع کردم پس شفاعتم را در حق او قبول بفرما. در نتیجه شفاعت هر دو پذیرفته می‌شود». **(روایت از احمد)**

۷ـ ابوهریرة رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس در راه خدا دو چیز را انفاق کند از درهای بهشت او را ندا می‌زنند: ای بندهٔ خدا، این، خیر است. هر کس از اهل نماز باشد از در نماز و هر کس از اهل جهاد باشد از در جهاد و هر کس از اهل روزه باشد از در «ریّان» و هر کس از اهل صدقه باشد از باب صدقه او را صدا زنند، ابوبکر رضی الله عنه عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا اگر کسی را از همهٔ درهای بهشت ندا زنند چه می‌شود و آیا ممکن است کسی را از همهٔ درهای آن دعوت کنند؟ فرمود: بله و امیدوارم تو یکی از این بندگان باشی». **(روایت از بخاری)**

ای خواهر مسلمانم بدان که روزه صبر را تعلیم، ایمان را افزون، کنترل نفس را یاد داده و راه راست را به تو خواهد آموخت، چنان که روزه بسیاری از مرض‌ها مانند مرض قند، فشار خون و نارسایی معده و روده‌ها را علاج می‌نماید، دلیل این گفته حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم است که فرمود: «روزه بگیرید تا تندرست شوید». **(روایت از ابونعیم)**

همچنین روزه ما را به یاد فقراء و کمک به آنان انداخته و به جامعهٔ بزرگ اسلامی حبِّ تعاون و شفقت بر نیازمندان خواهد آموخت.

٤ـ رؤیت هلال:

ای خواهر مسلمانم با رؤیت هلال روزه ماه رمضان واجب می‌شود چنان که با رویت هلال زکات فطر نیز واجب خواهد گردید. به دلیل حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم دربارهٔ رمضان فرمود: «روزه نگیرید تا اینکه هلال را ببینید، و عید نکنید تا اینکه هلال را ببینید، اگر آسمان ابری بود سی روز را تمام کنید».

(روایت از مسلم)

ای خواهر مسلمانم این حدیث دلالت بر گفتهٔ ما دارد که: روزه و برپایی عید بدون رؤیت ثابت نمی‌شوند. جمهور سلف و خلف و مالک و شافعی و ابوحنیفه گویند: در حال ابری‌بودن آسمان باید سی روزه تمام شود.

۵ـ روزهایی که روزه گرفتن سنت است:

۱ـ روز عرفه:

رسول‌الله ﷺ فرمود: «روزهٔ روز عرفه گناهان دو سال را، سال گذشته و سال آینده را محو می‌کند و روزهٔ روز عاشورا گناهان یک سال گذشته را محو می‌نماید».

(روایت از مسلم)

ای خواهر مسلمانم روزعرفه عبارت از روز نهم ذی‌الحجه بوده و در این خلافی نیست، و وجه تسمیهٔ آن این است که: ابراهیم عليه السلام شب ترویه در خواب مامور شد فرزندش را ذبح نماید، صبح آن شب به این فکر افتاد که: این خواب از جانب خدا بود یا خواب بی‌سروته بود؟ لذا روز ترویه (فکرکردن) نامگذاری شد، و چون شب دوّم فرا رسید باز خواب را دید صبح آن روز معرفت حاصل کرد، خواب از جانب خدا است لذا روز عرفه نامگذاری شده و روزی است شریف و دارای فضیلتی بزرگ.

روزهٔ روز عرفه برای کسانی که در عرفه اقامت دارند:

اکثر اهل علم برای آنان که در عرفه اقامت دارند افطار را مستحب می‌دانند، ولی عایشه و ابن زبیر رضی‌الله عنهما آن را روزه بودند، و قتاده گوید: اگر از بر کردن دعا سستی و ضعف نیاورد اشکال ندارد. عطاء گوید: در زمستان روزه می‌گیرم و در تابستان افطار می‌کنم زیرا کراهت‌داشتن روزه در تابستان را به خاطر ضعف در برابر دعاهای عرفات دانسته است.

اگر خواهر مسلمان قوی و توانا بود اشکالی ندارد که در عرفه روزه بگیرد، اما اگر ضعیف باشددر روزه نگرفتن اشکالی نیست، چون ام‌الفضل بنت‌الحارث گوید: «گروهی از مردم نزد وی دربارهٔ رسول خدا ﷺ شک پیدا کردند از این که رسول خدا ﷺ در این روز روزه است یا نیست؟ گوید: من کاسه‌ای شیر برای حضرت ﷺ فرستادم در حالی که در عرفات سوار بر شتر بود حضرت ﷺ آن را نوشید». (متفق‌علیه)

عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: با رسول خدا ﷺ حج کردم و رسول خدا در روز عرفه روزه نبود و جداگانه با هر یک از ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم حج کرده‌ام هیچ کدام در روز

عرفه روزه نبوده‌اند و من نیز روزه نخواهم بود و روزه گرفتن یا روزه نگرفتن را به هیچ کس امر نمی‌کنم». (روایت از ترمذی)

۲ـ روزهٔ شش روز اول شوال:

ای خواهر مسلمانم روزه‌گرفتن شش روز شوال مستحب است زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس ماه رمضان روزه بگیرد و به دنبال آن شش روز از شوال را نیز روزه بگیرد، مانند آن است که در کل سال روزه گرفته است».

(روایت از مسلم و ابوداود و ترمذی)

درست نیست در روز عید فطر روزه بگیرد، تا فاصله‌ای میان رمضان و شوال باشد. جایز است در طول ماه شوال شش روز رابه صورت متفرقه روزه بگیرد، برای مثال در هر هفته روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه روزه باشد.

۳ـ نیمه اول شعبان:

به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که گوید: «ندیده‌ام رسول‌الله هیچ ماهی را کاملاً روزه بوده باشد جز ماه رمضان، همچنین او را ندیده‌ام که در هیچ ماهی بیشتر از ماه شعبان روزه بوده باشد». (متفق‌علیه)

۴ـ ده روز اول ذی‌الحجة:

ای خواهر مسلمانم روزه‌گرفتن ده روز اول ذی‌الحجة سنت است. به دلیل فرموده پیامبر خدا ﷺ که فرمود: «در هیچ ماهی اعمال صالحه به اندازه ماه ذی‌الحجه به نزد خدا محبوب نیست، عرض کردند: جهاد درراه خدا هم به آن اندازه محبوب نیست؟ فرمود: جهاد در راه خدا نیز به آن اندازه محبوب نیست مگر کسی که با جان و مال خود برای جهاد خارج شود و خودش با مالش دیگر برنگردد». (روایت از بخاری)

در این روزهای مبارک کوشش برای عبادت مستحب است، چون خداوند ثواب عبادت این روزها را چند برابر می‌گرداند.

۵ـ روزه بودن به صورت یک در میان:

ای خواهر مسلمانم روزه گرفتن به صورت یک در میان مستحب است به دلیل حدیثی که عبدالله بن عمر و بن عاص رضی الله عنه روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه وسلم به او فرمود: «یک روز را روزه باش و یک روز را افطار کن که این، روزهٔ داود علیه السلام بوده و از بهترین روزه‌ها است، عرض کردم: من بهتر از آن می‌توانم روزه بگیرم. فرمود: بهتر از آن نیست». **(متفق علیه)**

۶ـ روزهٔ ماه محرّم:

به دلیل حدیث ابوهریره رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «بهترین روزه بعد از رمضان روزهٔ ماه محرّم است». **(روایت از ابوداود و ترمذی)**

۷ـ روزهٔ روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه:

ای خواهر مسلمانم روزهٔ روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه مستحب است به دلیل حدیث اسامة بن زید رضی الله عنه که گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه روزه می‌گرفت، دربارهٔ آن از ایشان سوال کردند؟ فرمود: «اعمال بندگان در روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه به خدا عرضه می‌شود». **(روایت از ابوداود)**

۸ـ روزهای ایام‌البیض در هر ماهی:

ای خواهر مسلمانم ایام‌البیض، روزهایی هستند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر روزه گرفتن آنها تأکید کرده و آنها عبارتند از روزهای سیزده و چهارده و پانزده هر ماه قمری.

ابوهریره رضی الله عنه گوید: «محبوبم رسول خدا صلی الله علیه وسلم سه چیز را به من توصیه فرموده است: سه روز، روزه گرفتن در هر ماه، دو رکعت نماز چاشت [ضحی]، و این که قبل از این که بخوابم نماز وتر را بخوانم». **(متفق‌علیه)**

عبدالله بن عمر و بن عاص رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «در هر ماه سه روز را روزه باش، بی‌گمان خداوند حسنات را ده برابر پاداش می‌دهد و این سه روز در هر ماه مانند این است که در تمام سال روزه هستی». **(متفق‌علیه)**

ابوذر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم به من فرمود: «اگر خواستی در هر ماهی روزه بگیری روزهای سیزده و چهارده و پانزدهٔ آن راروزه باش». **(روایت از ترمذی)**

٦ـ روزه‌های مکروه:

۱ـ منحصرکردن رجب برای روزه:

ای خواهر مسلمانم روزه گرفتن ماه رجب به طور کامل مکروه است، ولی اگر خواستی در آن روزه باشی چند روزی را روزه بگیر و چند روزی را افطار کن، زیرا رجب ماهی است که در جاهلیت بزرگ شمرده می‌شد و امام احمد از ابن عمر روایت کرده که: «هرگاه می‌دید مردم برای روزهٔ آن، خود را آماده می‌کنند، آن را مکروه می‌داشت و می‌گفت: در آن هم روزه باشید و هم افطار کنید».

۲ـ روزه گرفتن فقط در جمعه‌ها:

ای خواهر مسلمانم روزه گرفتن فقط در روز جمعه مکروه است. زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: «روز جمعه روز عید شما است آن راروزه نگیرید مگر این که قبل یا بعد از ان نیز روزه باشید». (روایت از بزار)

ولی اگر خواهر مسلمان به صورت یک در میان روزه می‌گیرد و با روز جمعه مصادف باشد کراهتی در آن نیست.

۳ـ روزه گرفتن فقط در روزهای شنبه:

ای خواهر مسلمانم روزه گرفتن فقط در روز شنبه کراهت دارد مگر این که روز قبل یا بعد از آن را نیز روزه باشی به دلیل حدیث عبدالله بن بسر رضی الله عنه که گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «در روز شنبه روزه مباشید مگر در صورتی که بر شما فرض شده باشد».

(روایت از ترمذی)

۴ـ روزهٔ یوم‌الشک:

ای خواهر مسلمانم روزهٔ یوم‌الشک ـ که روز سی ام شعبان است ـ مکروه است، به دلیل فرمایش پیامبر که فرمود: «هر کس در یوم‌الشک روزه باشد نافرمانی ابوالقاسم [رسول خدا ﷺ] را کرده است». (روایت از بخاری)

۵ـ روزه‌بودن در نوروز و جشن مهرگان

ای خواهر مسلمانم روزه‌بودن در این دو روز مکروه است، چون این روزها را کفار بزرگ می‌داشتند بنابراین، تخصیص دادن این دو روز به روزه، با بزرگداشت آنان موافق بوده و مکروه است.

همچنین در تمامی اعیاد کفار یا هر روز دیگری که بزرگ می‌شمارند، روزه گرفتن کراهت دارد.

۶ـ وصال:

وصال به معنی روزه‌بودن به مدت دو یا سه روزبدون افطار. چنین روزه‌ای نزد اکثر اهل علم مکروه است، زیرا رسول‌الله ﷺ فرمود: «وصال ننمایید».

(روایت از بخاری)

و یا فرمود: «از وصال بپرهیزید». **(متفق علیه)**

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: رسول خدا ﷺ در روزه ماه رمضان وصال نمود [چند روزی بدون افطار و سحری، روزه را به هم متصل نمود] و مردم نیز وصال کردند: پیامبر ﷺ از وصال نهی کرد، عرض کردند: تو خودت وصال می‌کنی، فرمود: «من مانند شما نیستم، به من غذا و آب خورانده می‌شود». **(متفق‌علیه)**

این حدیث دلیل بر اختصاص وصال به حضرت ﷺ بوده و در این مسأله تبعیت مسلمانان به او ممنوع است و فرمودهٔ او که: «به من غذا و آب خورانده می‌شود» این مطلب را روشن می‌سازد که خداوند متعال او را یاری داده و اگر در واقع می‌خورد و می‌آشامید وصالی نکرده بود.

۷ـ روزهٔ تمامی سال:

روزه‌بودن در تمام سال بدون افطار کردن مکروه است. چون حضرت ﷺ فرمود: «روزه نیست آن کس که همیشه روزه می‌گیرد [یعنی ثواب روزه را ندارد]».

(روایت از مسلم)

۸ـ روزهٔ زن بدون اجازهٔ شوهر:

ای خواهر مسلمان گرفتن روزهٔ سنت برای زنان، بدون اجازه شوهر ـ مادامی که در خانه باشند ـ مکروه است به دلیل این که پیامبر فرمود: «زن نمی‌تواند حتی یک روز روزه غیر از رمضان بگیرد در حالی که شوهرش در خانه است بجز با اجازه او». **(متفق‌علیه)**

۹ـ روزه‌بودن دو روز آخر ماه شعبان:

ای خواهر مسلمانم روزهٔ دو روز آخر ماه شعبان مکروه است. پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ کدام از شما با یک یا دو روز زودتر به استقبال روزه رمضان نرود مگر کسی که بر این کار عادت داشته باشد؛ که او می‌تواند روزه باشد». (متفق‌علیه)

اما خواهر مسلمان می‌تواند به یکی از این دو روش روزه باشد:

۱ـ روزهٔ یک در میان.

۲ـ اگر روزه‌های ایام قاعدگی و نفاس را قضا می‌کند و با این روزها برخورد کند و از کثرت روزه‌های قضا برای رمضان سال بعد بترسد؛ برای وی اشکال ندارد.

۷ـ روزهایی که روزه در آنها حرام است:

۱ـ روزهٔ عیدین:

ای خواهر مسلمانم روزه گرفتن در دو عید رمضان و قربان حرام است، خواه روزهٔ قضا باشد یا کفاره یا سنت. چون ابوعبید گوید: با عمربن خطاب رضی الله عنه نماز عید را برگزار کردم، آمد و نماز عید خواند و سپس خطبه ایراد کرد و گفت: «این دو عید روزهایی هستند که رسول خدا ﷺ از روزه گرفتن در آنها نهی کرده است چون عید رمضان روز خوردن بعد از روزه است و عید قربان روز خوردن از گوشت قربانی است». (متفق علیه)

ابوهریره رضی الله عنه گوید: «رسول خدا ﷺ از روزهٔ دو روز عید رمضان و عید قربان نهی کرده است». (متفق‌علیه)

۲ـ روزهٔ ایام التشریق:

ای خواهر مسلمانم روزهٔ ایام‌التشریق حرام است، زیرا در حدیثی که نبیشه هذلی آورده است رسول خدا ﷺ فرمود: «روزهای تشریق روزهای خوردن و آشامیدن و ذکر خدای عزوجل است». (روایت از مسلم)

عمروبن‌عاص گوید: اینها روزهایی هستند که رسول خدا ﷺ به ما امر می‌کرد در آن بخوریم و بیاشامیم و از روزه‌گرفتن ما را نهی می‌کرد.

۳ـ حائض و نفساء:

چنانکه در بحث طهارت گفتیم: نماز و روزه بر زنان حائض یا نفساء حرام است، به دلیل فرمایش پیامبر ﷺ که فرمود: «مگر چنین نیست که زن در زمان حیض نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد؟» (روایت از بخاری).

۴ـ جایز بودن خوردن روزه برای زن مریض:

به اجماع اهل علم زنی که مریض باشد همانند مرد می‌تواند روزهٔ رمضان را بخورد، به دلیل قول خدای متعال که می‌فرماید:

﴿فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ (بقره: ۱۸۴)

«هرکس از شما رنجور یا مسافر بود افطار نموده و روزه‌های خورده را در ایام صحت و اقامت قضا نماید».

برای مریض خوردن روزه مباح است به شرط اینکه به وسیلهٔ روزه بیماری او بیشتر شود یا دیرتر بهبودی یابد.

از امام احمدبن حنبل سؤال کردند کدام مریض می‌تواند افطار کند؟ گفت: کسی که نتواند با آن بیماری روزه بگیرد. گفتند: مانند تب و لرز؟ گفت: مگر چه بیماری از تب و لرز شدیدتر است؟ ازبعضی اهل سلف روایت شده که برای هر گونه بیماری فطر را مباح دانسته‌اند حتی در اثر درد انگشت یا درد دندان روزه را خورده‌اند.

۸ـ شکستن روزهٔ سنت، توسط زن:

زنی که روزهٔ سنت گرفته جایز است روزه‌اش را بشکند. به دلیل حدیث ابوسعید خدری ﷺ که گوید: برای رسول‌خدا ﷺ غذا درست‌کردیم، با تعدادی از یارانش آمدند، وقتی‌که غذا حاضر شد یکی‌از یاران‌گفت: من‌روزه‌ام، رسول‌خدا ﷺ فرمود: برادرتان شما را دعوت کرده و برای‌شما زحمت کشیده‌است» سپس فرمود: «افطارکن [روزه‌ات‌را بشکن] و اگر آرزو داشتی روزی دیگر به جای آن روزه بگیر». **(روایت از بیهقی)**

ای خواهرم این حدیث دلیل بر آن است که کسی که روزهٔ سنت گرفته است، رخصت دارد که روزه‌اش را بشکند و بسیاری از اهل علم آن را جایز دانسته و قضای آن را مستحب می‌دانند.

۹ـ سنت‌های روزه:

۱ـ تعجیل در افطار:

ای خواهر مسلمانم [بعد از این که از غروب خورشید یقین حاصل شد] سنت است در افطار شتاب کرد پیامبر خدا ﷺ فرمود: «مسلمانان پیوسته قرین خیر هستند، مادامی که در افطار کردن شتاب بورزند». **(متفق‌علیه)**

زن یا مرد روزه‌دار با شنیدن صدای اذان «الله‌اکبر» باید روزه را افطار کند و در حدیثی عبدالله ابن عمر گوید: از رسول خدا شنیدم که فرمود: «هرگاه شب فرا رسید و روز سپری شد و قرص خورشید غایب گشت به درستی روزه‌دار باید افطار کند».

(متفق‌علیه)

مستحب است با چند عدد خرما افطار کند، چون خرما باعث تقویت بینایی است اگر در دست‌رس نباشد با آب افطار کند، به دلیل حدیث سلیمان‌بن عامر که گوید: رسول خدا فرمود: «هرگاه یکی از شما افطار کرد سعی کند با خرما افطار کند اگر نیافت با آب افطار کند زیرا آب پاک‌کننده است». **(روایت از ابوداود و ترمذی)**

۲ـ سحر:

اولاً مستحب بودن آن:

ای خواهر مسلمان یکی از سنت‌های روزه ماه رمضان، بیداری برای خوردن سحری است. به دلیل حدیث انس گوید: رسول خدا فرمود: «سحری بخورید چون در آن برکت هست». **(متفق‌علیه)**

عمروبن عاص گوید: رسول خدا فرمود: «تفاوت روزهٔ ما با روزهٔ اهل کتاب در خوردن سحری است». **(روایت از مسلم و ابوداود و ترمذی)**

دوّم تأخیر در آن:

امام احمدبن حنبل گفت: بسیار دوست دارم سحری را به تأخیربیاندازم، زیرا زیدبن ثابت روایت کرده که: «با رسول خدا سحری خوردیم و بعد از آن برای اقامهٔ نماز بلند شدیم. گفتم: فاصله میان آن دو چقدر بود؟ گفت: اندازهٔ خواندن پنجاه آیه قرآن». **(متفق‌علیه)**

مستحب است سحری را تا نزدیک فجر به تأخیر انداخت، زیرا تا به طلوع فجر نزدیک‌تر باشد برای کمک به روزه‌دار بهتر است.

سوّم: غذای سحر:

با هر غذایی فضیلت سحر حاصل می‌شود، به دلیل فرمایش پیامبر که فرمود: «سحری برکت است آن را ترک نکنید، اگرچه با نوشیدن جرعه‌ای آب باشد چون به حقیقت، خدا و ملائکه بر سحرخیزان صلوات می‌فرستند».

(روایت از ابن‌ماجه)

مستحب است سحری را با چند عدد خرما آغاز کرد، به دلیل حدیث ابوهریره ﷺ که گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «بهترین سحری مسلمان خرما است».

(روایت از ابوداود)

۳ـ دعاء هنگام افطار:

رسول خدا ﷺ فرمود: «دعای سه کس رد نمی‌شود: روزه‌دار در هنگام افطار، امام عادل و انسان ستم‌دیده (مظلوم)».

(روایت از ترمذی)

عبدالله بن عمروبن عاص ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «حقیقتاً روزه‌دار در هنگام افطار، دارای دعایی است که رد نمی‌شود». عبدالله هرگاه افطار می‌کرد، می‌گفت: «خدایا به واسطهٔ رحمتت که همه چیز را فراگرفته است. می‌خواهم که گناهانم را ببخشایی».

(کتاب الاذکار نووی)

۱۰ـ روزهٔ افراد سالخورده:

اگر انسان به سِنّی رسید که توانایی روزه گرفتن را نداشت، خوردن روزه برای او جایز است و به جای هر روز، یک مد غذا به عنوان کفاره پرداخت نماید. به دلیل حدیث عبدالله ابن عباس ﷺ که گوید: «به انسان پیرو ناتوان رخصت داده شده روزه را بخورد و به جای هر روز غذای یک مسکین را بدهد. و قضای آن بر او نیست».

(روایت از دارقطنی و حاکم)

بنابراین هرگاه زن یا مرد مسلمان ناتوان به جای هر روزی یک مدّ طعام، صدقه بدهد روزه از وی ساقط می‌شود.

۱۱ـ رخصت خوردن روزه برای مسافر:

آیهٔ سابق مخصوص افراد مسافر و مریض است. هرگاه زن یا مرد مسلمان به مسافرتی رفت که مسافت آن چهل و هشت میل باشد، شارع به او رخصت داده که روزه را بخورد و بعد از تمام شدن رمضان آن را قضاء نماید. اگر در مسافرت روزه بگیرد اجر و ثوابی فراوانی دارد، اگر روزه گرفتن بر او دشوار باشد، روزه را بخورد بهتر است.

ابوسعید خدری ﷺ گوید: «با رسول خدا ﷺ که در ماه رمضان به جنگ می‌رفتیم بعضی از ما روزه می‌گرفت و بعضی دیگر افطار می‌کرد. روزه‌دار بر مفطر و مفطر بر روزه‌دار اعتراض نمی‌کردند و از این هم گذشته معتقد بودند که: هرکس در خود توانایی

روزه گرفتن را احساس می‌کرد، روزه می‌گرفت و آن را نیکو می‌دانستند و هر کس در خود احساس ضعف و ناتوانی می‌کرد، افطار می‌نمود و آن را نیز نیکو می‌دانستند».

(روایت از مسلم)

کسی که قصد سفر کرده، در آغاز همان روز، افطار می‌کند، به دلیل حدیث عبدالله‌بن عباس رضی الله عنه که گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ماه رمضان برای غزوهٔ حنین خارج شد در حالی که بعضی از مجاهدان روزه بودند و بعضی دیگر افطارکرده بودند، وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر مرکبش سوار شد، کاسه‌ای شیر یا آب خواست، آن را در جلو خود نگه داشت تا همه متوجه شدند سپس آن را نوشید و روزه‌داران که این را دیدند روزهٔ خود را شکستند». (روایت از بخاری)

۱۲ـ خوردن روزه برای زنان باردار و شیرده:

برخی از اهل علم گویند: زن باردار یا شیرده در ماه رمضان روزه را می‌خورد و بعداً آن را قضا می‌کند و کفّاره می‌دهد به دلیل حدیثی که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند نصف نماز را از مسافر برداشته است و از زن باردار و شیردهنده روزه را برداشته است» راوی حدیث گوید: سوگند به خدا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرمود».

(روایت از نسائی و ترمذی)

هنگام قضای روزه‌های ایام بارداری یا شیردهی، اگر میسّر شد برای هر روز یک مدّ گندم را صدقه بدهد تا روزه‌اش کامل‌تر و اجر آن بزرگ‌تر باشد،به دلیل آیه که فرماید:

﴿وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ (بقره: ۱۸۴)

«و کسانی که توانایی انجام آن را ندارند، لازم است کفاره بدهند و آن خوراک مسکینی است».

و اگر دادن آن برایش میسّر نبود و از آن ناتوان باشد تنها قضای روزهای خورده بر وی واجب است و بس و صدقه نمی‌دهد.

۱۳ـ اموری که مایهٔ فساد روزه و وجوب کفاره می‌گردد:

۱ـ اگر کسی عمداً بخورد یا بیاشامد روزه‌اش فاسد و قضا و کفاره بر وی واجب است. اما اگر کسی از روز فراموشی یا اشتباه، بخورد و بنوشد، قضاء و کفاره بر او واجب نیست، به دلیل حدیث ابوهریره رضی الله عنه که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس فراموش کند که روزه است و چیزی بخورد یا بیاشامد باید روزه‌اش را به آخر برساند، چون خوردن و آشامیدن وی از جانب خدا بوده است». (روایت از جماعت).

۲ـ استفراغ عمدی: اگر کسی عمداً استفراغ نماید روزه‌اش باطل می‌گردد به دلیل حدیث ابوهریره رضی الله عنه که گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس بی‌اختیار استفراغ کرد روزه‌اش صحیح است و قضای آن بر وی واجب نیست، اما اگر عمداً و با اختیار خودش استفراغ نماید روزه‌اش باطل و قضای آن بر او واجب است».

(روایت از احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و دارقطنی و حاکم)

خطابی گوید: خلافی میان اهل علم در این نیست که: کسی که بدون اختیار استفراغ کند قضای آن واجب نبوده و کسی که عمداً و با اختیار خود استفراغ نماید قضای بر وی واجب است.

بنابراین هرگاه روزه‌دار عمداً استفراغ نماید روزه‌اش باطل و قضای آن بر وی واجب است. ولی اگر بدون اختیار استفراغ کرد، روزه‌اش صحیح و قضای آن بر وی واجب نیست.

۳ـ نگاه کردن مرد و زن نامحرم به یکدیگر یا به یادآوردن لذّت جماع: روزه را باطل نمی‌کند و چیزی هم واجب نمی‌شود.

بر خواهر مسلمان واجب است که خود را به ذکر خدا و عبادت او مشغول داشته و از نظر حرام جداً پرهیز نماید.

۴ـ حیض و نفاس: حیض و نفاس اگرچه یک لحظه هم باشد روزه را باطل می‌کند، ولی استحاضه آن را باطل نمی‌کند کما اینکه نماز را نیز باطل نمی‌کند و فقط باید برای هر نمازی تجدید وضو کند چنان که در مبحث استحاضه به آن پرداختیم.

۵ـ اگر زوجین به گمان این که اذان مغرب داده شده، جماع کردند ولی معلوم شد که هنوز مقداری از روز باقی‌مانده و یا گمان کردند هنوز وقت اذان صبح فرا نرسیده و جماع کر دند و خلاف آن معلوم شد. کفاره‌ای بر آنها واجب نبوده و رأی جمهور علماء بر این است که تنها قضای روزه برایشان واجب است زیرا این کار ایشان عمداً نبوده است به دلیل حدیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود: «گناه خطا و فراموشی و اکراه بر امتم نوشته نخواهد شد». **(روایت از ابن ماجه)**

جماعتی از اهل علم که عبارتند از: اسحاق، داود، ابن خرم، عطاء، عروة، و حسن بصری و مجاهد گویند: روزه صحیح بوده و قضاء لازم نیست، به دلیل قول خدای عزوجل که می‌فرماید:

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ وَلَـٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ (احزاب: ۵)

«بر شما گناهی نیست در آنچه از روی خطا مرتکب شده‌اید ولی در مقابل اعمالی که قلباً و از روی عمد از شما سر زند بازخواست خواهید شد».

۶ـ هرگاه خواهر مسلمان در حال روزه نیّت شکستن [خوردن] روزه را آورد روزه‌اش باطل می‌شود زیرا نیّت برای روزه شرط است.

۱۴ـ آنچه برای روزه‌دار مباح است:

۱ـ استحمام‌کردن به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که گوید: «رسول خدا ﷺ احیاناً که جنابت داشت بعد از فرارسیدن وقت نماز صبح غسل می‌کرد». (متفق‌علیه)

همچنان جایز است خواهر مسلمان در حال روزه بودن نظافت را رعایت و موهای سر را بشوید یا از شدّت گرما از آب خنک برای غسل استفاده نماید.

۲ـ استفاده از قطره یا سرمه برای چشم: چون داخل‌شدن غذا به درون نیست تا بگوییم روزه را فاسد می‌نماید.

۳ـ بوسیدن به این شرط که سبب تحریک شهوت زوجین و انزال منی نگردد، با توجه به این شرط بوسه به طور مطلق جایز است به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که گوید: «رسول خدا ﷺ در حالی که روزه بود همسرانش را می‌بوسید و با همسرانش معاشرت و مباشرت به دور از جماع و انزال انجام می‌داد».

(متفق‌علیه)

۴ـ تزریق آمپول اعم از این که ماهیچه‌ای باشد یا وریدی، جایز است و روزه را باطل نمی‌کند، زیرا چنان که گفتیم: رسیدن غذا به معده و داخل بدن از راه دهان روزه را باطل می‌کند بنابراین، رسیدن آن به وسیلهٔ آمپول ـ چون از راه طبیعی خود که دهان باشد نیست ـ روزه را فاسد نمی‌نماید.

۵ـ **مضمضه و استنشاق**: این دو، نیز روزه را باطل نمی‌کنند ولی مبالغه در آنها برای روزه‌دار مکروه است. به دلیل حدیث لقیط بن صبره رضی‌الله عنه که گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه استنشاق کردید در آن مبالغه کنید مگر این که روزه باشید».

(روایت از اصحاب سنن)

اگر بدون اختیار و غیرعمدی آب [مضمضه و استنشاق] به شکم برود روزه را باطل نمی‌کند.

۶ـ برای خواهر مسلمان مباح است با زبانش طعم غذا را بچشد ولی از رفتن آن به درون شکم دوری کند و روزه‌اش باطل نمی‌شود.

۱۵ـ نیّت نیاوردن در شب:

ام‌الدرداء رضی‌الله عنها گوید: «ابوالدرداء رضی‌الله عنه می‌پرسید: آیا غذایی دارید؟ اگر می‌گفتیم نه. می‌گفت: پس من امروز روزه‌ام. ابوطلحه، ابوهریره، ابن‌عباس و خدیفه رضی‌الله عنهم نیز چنین کرده‌اند». **(روایت از بخاری)**

مسلمه بن اکوع رضی‌الله عنه گوید: «رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم مردی را فرستاد تا در روز عاشوراء در میان مردم اعلام کند: هر کس چیزی خورده آن را تمام کند یا روزه باشد و هر کس چیزی نخورده است روزه باشد و از خوردن بپرهیزد». **(روایت از بخاری)**

از این حدیث استنباط می‌شود: اگر کسی در شب نیّت نیاورده است، می‌تواند روزه باشد یا افطار کند.

۱۶ـ کسی که فوت کند و روزه قضا داشته باشد:

اگر یکی از نزدیکان به نیابت از شخص متوفی روزه بگیرد جایز است چنان که درست است به نیابت از او حج کند. به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که گوید: رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم فرمود: «هر کس فوت کند و روزه قضا داشته باشد ولیّ او می‌تواند به نیابت از وی روزه بگیرد». **(روایت از بخاری)**

امام نووی گوید: در مذهب نقلی پیرامون این مسئله به ما نرسیده است، و قیاس مذهب بر جواز آن است.

ولی ابن حجر گوید: جواز آن مقید به این است: روزه‌ای باشد که تتابع و عدم فاصله در آن واجب نباشد، زیرا در صورت نیابت این تتابع حاصل نمی‌شود.

اما به نزد جمهور این امر برای وجوب نیست و امام الحرمین و پیروان او بر عدم وجوب آن ادعای اجماع دارند، اما خالی از اشکال نیست زیرا اهل ظاهر آن را واجب می‌دانند که البته شاید چنان که عادت دارد اعتنایی به مذهب ایشان نکرده باشند.

سلف در این مسئله اختلاف دارند: اصحاب حدیث آن را جایز شمرده‌اند و بیهقی گوید: این مسئله ثابت است و خلافی در صحّت آن، در بین اهل حدیث نیست بنابراین عمل به آن واجب است.

بنا بر قولی: اگر ولیّ میت بیگانه‌ای را به نیابت از وی مأمور روزه کند جایز است.

برخی از اهل علم آن را تأویل کرده و می‌گویند: مراد از روزهٔ ولیّ میّت، اطعام بی‌نوایان است و مانند کفارهٔ کسی است که در رمضان روزه‌اش را خورده باشد، اما قول اول که روزه‌گرفتن ولیّ به نیابت از میت است، ارجح است انشاءالله تعالی.

۱۷ـ کفّاره روزه:

به غیر از افراد فوق‌الذکر، بر کسانی که به خاطر عذری در رمضان روزه را می‌خورند تنها قضاء واجب است. اما کسی که در روز رمضان با همسرش جماع کرده باشد در کفارهٔ این عمل باید برده‌ای مسلمان آزاد کند، اگر توانایی نداشت شصت روز پشت سرِ هم روزه بگیرد، اگر این را هم نتوانست باید به شصت نفر بی‌نوا غذا بدهد. یعنی به هر مسکینی یک مدّ گندم یا جو، یا خرما برحسب توانایی‌اش بدهد. حکمت در این کفارهٔ بزرگ محافظت از شریعت است، کمااینکه نفس فرد مسلمان را از آثار گناهی که مرتکب شده پاک می‌کند.

۱۸ـ شب قدر:

۱ـ فضیلت آن: شب قدر، شبی است شریف و مبارک و بزرگوار و دارای فضایلی بی‌شمار به دلیل قول خدای تبارک و تعالی که می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ* وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ* لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾

«بی‌گمان ما کتاب قرآن را در شب قدر نازل کردیم. و تو چه می‌دانی شب قدر چیست. شب قدر از هزار ماه بهتر است».

یعنی اعمال نیکو در این شب بهتر است از اعمال نیکو در هزار ماه که شب قدر در آن نباشد.

۲ـ جستجو برای آن: ای خواهر مسلمان شب قدر را باید در دههٔ آخر ماه رمضان جستجو کرد چنان که حضرت ﷺ فرمود: «این شب در دههٔ آخر ماه رمضان است»

(روایت از احمد و بخاری و ابوداود)

و این شب در میان یکی از شب‌های فرد رمضان است مانند: شب‌های بیست‌ویک، بیست و سوم، بیست و پنجم، بیست و هفتم و بیست و نهم رمضان.

برای خواهر مسلمان بهتر آن است آن را در تمام ده روز آخر رمضان جستجو کند، زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: «آن را در ده شب آخر رمضان جستجو کنید». **(متفق‌علیه)**

و بیشتر در هفت شب آخر و بخصوص شب بیست و هفتم می‌باشد چنان‌که ابی بن کعب رضی الله عنه قسم یاد می‌کرد که شب بیست و هفتم است. از وی سوال شد: چگونه می‌دانی که این شب است؟ در جواب گفت به دلیل نشانه‌ای که حضرت ﷺ برای ما ذکر فرموده است: «به ما خبر داد که خورشید در صبح آن صاف و بدون شعاع همانند طشتی طلوع می‌کند». **(روایت از احمد و مسلم و ابوداود و ترمذی)**

عبدالرزاق به نقل از ابن عباس آورده است: عمر رضی الله عنه اصحاب را فرا خواند و دربارهٔ شب قدر از آنان سوال کرد و همگی اجماع بر این داشتند که در دههٔ آخر رمضان است. ابن عباس به عمر گفت: من می‌دانم یا گفت گمان می‌کنم کدام شب است. عمر گفت: کدام شب است؟ گفتم: خداوند هفت آسمان و هفت زمین و هفت روز را آفریده و زمان بر هفت روز می‌چرخد. دربارهٔ علائم آن روایت شده: «شب قدر صاف و تابناک است، هوای آن معتدل نه بسیار گرم و نه بسیار سرد است. گاهی خداوند این شب را برای برخی از بندگان در خواب نمایان می‌کند، و گاهی نیز آن را با مشاهدات قلبی و باطنی خود درک می‌کنند.

۳ـ دعا و شب‌زنده‌داری در آن:

ای خواهر مسلمانم جدیت در نیایش و عبادت در آن شب مستحب است به دلیل حدیثی که از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده که گفت: «ای رسول خدا ﷺ اگر آن شب را دریافتم چه بگویم؟ فرمود: «بگو: خداوندا تو بخشنده و آمرزنده‌ای و آمر زندگی و گذشت را دوست داری از من درگذر». **(روایت از ترمذی)**

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس از روی ایمان و به امید ثواب اخروی و رضای خدا آن شب را شب زنده‌داری کند گناهان گذشتهٔ او بخشوده شود». **(متفق علیه)**

اعتکاف

۱ـ اعتکاف و معنای آن:

اعتکاف در لغت به معنای تداوم بر دنبال کردن چیزی و محافظت بر آن است خواه آن چیز خیر باشد یا شرّ مانند:

﴿يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ﴾ (اعراف: ۱۳۸)

و در اصطلاح شرع به معنای ماندن در مسجد برای طاعت خدا است، به دلیل آیهٔ:

﴿وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ﴾ (بقره: ۱۲۵)

﴿وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾

عایشه رضی‌الله عنها گوید: «رسول خدا ﷺ تا روزی که وفات کرد ده روز اخیر رمضان را در مسجد اعتکاف می‌نشست» (متفق‌علیه)

عبدالله‌بن عمر رضی الله عنهما گوید: «رسول خدا ﷺ ده روز اخیر رمضان را در مسجد اعتکاف می‌نشست» (متفق‌علیه)

امام مسلم به نقل از نافع آورده که گوید: عبدالله رضی الله عنه مکانی را که رسول خدا ﷺ در آن اعتکاف می‌نشست، در مسجد به من نشان داد» (مسلم)

انس رضی الله عنه رضی گوید: «رسول خدا ﷺ دههٔ اخیر رمضان را در مسجد اعتکاف می‌نشست، در یک سال آن را انجام نداد ولی در سال آینده بیست روز آخر رمضان را اعتکاف نشست». (روایت از احمد و ترمذی)

این احادیث دلیل بر مشروعیت اعتکاف می‌باشند و چنان که نووی گفته است: اتفاق مسلمین بر آن هست.

۲ـ ارکان اعتکاف:

ارکان آن عبارت است از نیّت و داخل‌شدن به مسجد.

۳ـ اقسام اعتکاف:

اعتکاف بر دو قسم است: اعتکاف سنت، و اعتکاف واجب. اعتکاف سنت آن است که به قصد تقرّب به خداوند و طلب ثواب و اقتدا به رسول خداﷺ در دهۀ آخر رمضان انجام می‌شود.

اعتکاف واجب آن است که کسی آن را بر خود نذر کند، مانند این که بگوید: بر من نذر باشد به خاطر رضای خدا اعتکاف نمایم، یا بگوید: اگر خداوند مریضی خودم یا فلان را شفا دهد بر من نذر باشد اعتکاف بنشینم.

٤ـ وقت آن:

عایشه رضی‌الله عنها گوید: «هرگاه رسول خداﷺ تصمیم به اعتکاف می‌گرفت، نماز صبح را برگزار می‌کرد، سپس داخل مکان اعتکاف می‌شد و دستور می‌داد چادری برایش برپا می‌کردند تا در دهۀ آخر رمضان در آن اعتکاف کند، و زینب رضی‌الله عنها امر کرد تا برای او نیز خیمه‌ای برپا کردند، هنگامی که رسول خداﷺ نماز صبح را خواند، متوجه شد خیمه‌هایی در مسجد برپا شده است فرمود: آیا نیکی باید با خیمه وزن شود؟ لذا دستور داد خیمه‌اش را جمع کردند و در ماه رمضان اعتکاف را ترک کرد و به جای آن در دهۀ آخر شوال اعتکاف کرد». **(روایت از جماعت به غیر از ترمذی)**

ولی از آن به بعد حضرتﷺ مکانی مخصوص اعتکاف در مسجد داشت که هرگاه می‌خواست اعتکاف بنشیند، نماز صبح را خوانده و سپس داخل آن می‌شد.

با استدلال به این حدیث بعضی گویند: آغاز اعتکاف باید از اول روز شروع شود اوزاعی، لیث و ثوری بر این رایند، و ائمۀ اربعه و گروهی از علماء گفته‌اند: وقت آن کمی قبل از غروب خورشید آغاز می‌شود و در تأویل حدیث گویند: رسول خداﷺ اول شب به محل اعتکاف داخل شده است اما بعد از نماز صبح به محل مخصوص خود رفته تا در آنجا به تنهایی خلوت نماید. همین حدیث دلیلی برای درست بودن اعتکاف نشستن زنان در مسجد است.

۵ـ اعتکاف زنان:

زن می‌تواند در هر مسجدی اعتکاف کند، چون نماز جماعت بر او واجب نیست، و این گفتۀ شافعی است، و برای زن جایز نیست در خانۀ خودش اعتکاف نماید.

ابوحنیفه و ثوری گفته‌اند: زن می‌تواند در نماز خانه منزل خودش اعتکاف کند، و

اعتکافش در آنجا همانند نمازش بهتر است. از ابوحنیفه نقل شده که اعتکاف زن در مسجد را صحیح نمی‌داند زیرا رسول خدا ﷺ وقتی که خیمه‌های ازواجش را در مسجد مشاهده کرد، اعتکاف را ترک نمود و فرمود: «آیا ارادۀ خیر و نیکی کرده‌اید؟» و به دلیل این که نماز خانۀ منزلش برای برگزاری نماز دارای فضیلت بیشتر است، بنابراین باید محل اعتکافش همان جا باشد چنان که محل اعتکاف مردان باید مسجد باشد.

شمس‌الدین ابن قدامه در مخالفت با رأی ابوحنیفه گوید: دلیل ما بر جواز اعتکاف زنان در مسجد این آیه است:

﴿وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾ (بقره: ۱۸۷)

چون منظور از مساجد اماکنی است که برای نماز تاسیس شده و در واقع نمازخانۀ منزل مسجد نیست تا در آن اعتکاف کند، چون در اساس برای اقامۀ نماز تاسیس نشده است، و از روی مجاز به آنجا مسجد گفته می‌شود. بنابراین، احکام مساجد حقیقی شامل آن نماز خانه‌ها نمی‌شود به این دلیل که شخص جنب می‌تواند در چنین نمازخانه‌هایی مکث کند یا بخوابد و نامگذاری آن به مسجد مانند نامگذاری زمین به مسجد که حضرت ﷺ فرمود: «زمین برای من و امتم مسجد و وسیلۀ پاکیزگی قرار داده شده است».

هم به این دلیل: هنگامی که همسران حضرت ﷺ از ایشان اجازۀ اعتکاف در مسجد را خواستند به آنان اجازه داد، که اگر مسجد محل اعتکاف زنان نبود به آنان چنین اجازه‌ای نمی‌داد و اگر در غیراز مسجد برای زنان اعتکاف بهتر بود آن حضرت به آنان خبر می‌داد، همچنین به این دلیل که: اعتکاف قربت و عبادتی است که درحق مردان مشروط و مقیّد به مسجد است بنابراین برای زنان نیز همین شرط مدّنظر است.

برای زنانی که روزه نیستند جایز است در مسجد اعتکاف نمایند و مستحب است که خود را با چیزی بپوشاند، چون وقتی همسران پیامبر ﷺ خواستند در مسجد اعتکاف بنشینند دستور دادند خیمه‌هایی بر ایشان برپا شود. چون مردان در مسجد حضور دارند بهتر آن است که یکدیگر را نبینند چنان که برای زنان نیز بهتر است یکدیگر را نبینند. باید محل اعتکاف آنان در جایی باشد که مردان در آن نماز نمی‌خوانند تا صفوف ایشان قطع نشود و عرصه بر آنها تنگ نگردد.

٦ـ خروج برای شخص معتکف:

شخص‌معتکف نباید از مسجد خارج شود مگر در صورت ضرورت. عایشه رضی‌الله‌عنها گوید:

«هرگاه رسول خدا ﷺ به اعتکاف می‌نشست سرِ خود را به من نزدیک می‌کرد و برایش شانه می‌کردم و جز برای قضای حاجت، خارج نمی‌شد». (متفق علیه)

اگر کسی غذا و آشامیدنی برایش نیاورد می‌تواند برای خوردن و آشامیدن از مسجد خارج شود، و اگر به استفراغ ناگهانی و امراضی از این قبیل مبتلا گردید می‌تواند از مسجد خارج شود و برای هر کار ضروری که انجام آن حتمی است از قبیل به فریاد نیازمندان رسیدن و اطفای حریق و غیره، جایز است خارج شود، و می‌تواند در منزلش مقدار کمی غذا ـ یک یا دو لقمه ـ بخورد.

هرگاه برای انجام یکی از کارهای ضروری که ذکر شد بیرون رفت، نباید برای رفتن به سوی آن عجله کند بلکه طبق عادت خود به سوی آن برود، و قضای اوقات بیرون رفتن از مسجد بر او لازم نیست.

۷ـ چه چیزی برای شخص معتکف مستحب است:

۱ـ مستحب است شخص معتکف به عیادت مریض نرود.

۲ـ در تشییع جنازه شرکت نکند.

۳ـ به همسرش دست نزده و نزدیک نگردد.

۴ـ بجز در موارد ضروری از مسجد خارج نشود.

ای خواهر مسلمان نماز میّت بر جنازه حاضر در مسجد در پشت صف کودکان اشکال ندارد. در صورت نیاز می‌توانی میت را غسل و کفن کنی.

۸ـ آنچه اعتکاف را فاسد می‌کند:

۱ـ خروج عمدی از مسجد بدون ضرورت. اگر فراموش کرد که در اعتکاف است و خارج شد اعتکافش باطل نمی‌شود این فرد مانند کسی است که ندانسته در حال روزه غذایی را بخورد که روزه‌اش صحیح است. اما هرگاه قسمتی از بدن شخص معتکف خارج شود اعتکاف را باطل نمی‌نماید اگرچه از روی عمد باشد، چون پیامبر ﷺ در حال اعتکاف سر خود را از مسجد بیرون می‌برد و عایشه رضی‌الله عنها که در قاعدگی بود سرِ او را می‌شست. (متفق‌علیه)

۲ـ کسی که برای کار ضروری خارج شود و برای خوردن و آشامیدن به خانه‌اش برود و همسرش با وی نزدیکی کند اعتکافش باطل می‌گردد، ولی کفّاره‌ای بر او لازم نیست مگر این که اعتکاف را ترک نماید که در این صورت اعتکافش فاسد می‌شود.

هرگاه شوهر برای همسرِ در حال اعتکافش غذایی ببرد و به محل اعتکاف او برود و با وی نزدیکی کند مرتکب حرام شده و اعتکافش باطل می‌گردد به دلیل فرموده خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِى الْمَسَاجِدِ﴾ (بقره: ۱۸۷)

«و در حال اعتکاف در مساجد با همسرانتان نزدیکی نکنید».

۳ـ هرگاه در حال اعتکاف در حدّ نیاز و ضرورت خرید یا فروش انجام داد، اعتکاف او صحیح است مانند خرید غذا یا فروش چیزهایی برای تامین غذا، اما خرید و فروش بدون نیاز به آن جایز نیست.

۹ـ مستحبّات اعتکاف:

۱ـ مستحّب است شخص معتکف مشغول نماز و تلاوت قرآن و ذکر خدای ﷻ و عبادتهای دیگر باشد.

۲ـ مستحب است از گفتار و کردار ناشایست و به دور از بهرهٔ اخروی بپرهیزد.

۳ـ از صبحت کردن زیادی بپرهیزد زیرا هر کس زیاد صبحت کند لغزش در گفتار او بیشتر می‌شود، و در حدیث آمده که: «از آداب زیبای مسلمان این است که از چیزی دوری جوید که وی را نسزد و به او ارتباطی نداشته باشد.».

(روایت از مالک و احمد و ترمذی و ابن ماجه)

۴ـ بر او لازم است از جدال و کشمکش‌ها و فحش و ناسزا اجتناب ورزد، زیرا این‌ها خارج از اعتکاف مکروه و ناشایست است و در اعتکاف به طریق اولی ناپسند است.

۵ـ مستحب است موهای سرش را شانه کرده و آنها را پاک نگه دارد.

۶ـ خوردن در مسجد اشکالی ندارد و بر او لازم است از کثیف کردن مسجد با غذا جداً خودداری نماید.

۷ـ وضوگرفتن در داخل مسجد جایز است.

۱۰ـ هرگاه زنی در حال اعتکاف دچار قاعدگی شود:

زنی که در حال اعتکاف به قاعدگی دچار شود بلاخلاف باید از مسجد خارج شود زیرا حیض مانع ماندن در مسجد شده و مانند جنابت است و پیامبر خدا ﷺ فرمود: «من مسجد را برای حائض و جنب حلال نمی‌نمایم». **(بخاری و ارواء الغلیل)**

اگر بعد از پاک‌شدن به محل اعتکاف خود بازگشت، روزهای از دست رفته را قضا نماید و کفّاره‌ای بر او نیست، چون خروج او از مسجد واجب و از روی ناچاری بوده است.

۱۱ـ حکم مستحاضه:

استحاضه چنان‌که مانع نماز و طواف نبوده مانع اعتکاف نیز نیست، و عایشه رضی الله عنها گوید: «یکی از همسران رسول خدا ﷺ که مستحاضه بود با رسول خدا ﷺ به اعتکاف نشست که گاه گاهی خون خود را در رنگ‌های سرخ و زرد مشاهده می‌کرد و گاهی طشت پر از آب را زیر او قرار می‌دادیم آب را کدر نمی‌کرد».

(روایت از بخاری)

بنابراین اگر استحاضه ثابت شد باید جداً از آلوده‌گرداندن مسجد بپرهیزد. اگر نتوانست مسجد را از کثیف شدن نگه دارد باید از مسجد خارج شود چون این عذر است و به مانند خروج برای قضای حاجت، واجب است زیرا در هر حال نباید مسجد ملّوث شود.

۱۲ـ اعتکاف در شب عید:

کسی که دههٔ آخر ماه رمضان در مسجد اعتکاف می‌نشیند مستحبّ است که شب عید نیز در محل اعتکاف بماند سپس فردای عید از مسجد خارج شده و به سوی مصلی حرکت کند.

۱۳ـ نذر اعتکاف:

هرگاه خواهر یا برادر مسلمان بر خود نذر کرد که اعتکاف بنشیند در هر مسجدی که بخواهد می‌تواند خیمهٔ اعتکاف برپا نماید، مگر این که بر خود نذر نماید در مسجدالحرام یا مسجد نبوی یا مسجدالاقصی اعتکاف نماید در این صورت واجب است به نذرش وفا کند. به دلیل فرمودهٔ رسول خدا ﷺ که فرمود: «به جز [برای رفتن به]

سه مسجد بار سفر بسته نمی‌شود. مسجد الحرام، مسجدالاقصی و همین مسجد من [مسجد النبی]». **(روایت از احمد و بخاری و ترمذی)**

اما اگر نذر کرد در مسجد نبوی اعتکاف کند جایز است به جای آن در مسجدالحرام اعتکاف نماید چون فضیلت آن بیشتر است.

۱٤ـ و بالاخره شروط اعتکاف:

شروط معتکف این است که مسلمان و پاک از حیض و نفاس و جنابت باشد.

زکات

۱ـ تعریف آن:

(أ): در لغت به معنی نشو و نما و پاکیزه‌کردن است، و به وسیلهٔ آن به گونه‌ای مال افزایش می‌یابد که مشهود نیست. همچنین زکات وسیلهٔ پاک گرداندن انسان از گناهان است، و به قولی اجر آن در نزد خداوند پیوسته در حال افزایش است.

(ب) در اصطلاح شرع: در اصطلاح شرع به این سبب زکات نامیده می‌شود که ضمن معنی لغوی آن وسیلهٔ تزکیهٔ صاحب آن و نشانهٔ صحت ایمان وی بوده و عبارت از بخشیدن بخشی از مال به مستحقین آن غیر از هاشمی و مطلبی می‌باشد.

زکات رکن سوّم اسلام است.

ابن‌العربی گوید: زکات بر صدقهٔ واجبه و مندوبه و نفقه و حقوق و بخشیدن اطلاق می‌شود.

و آن عبارت است از بخشیدن بخشی از مال بعد از گذشت یک سال، و شروط دهندهٔ آن، عقل و بلوغ و حریّت است.

حکم آن سقوط انجام واجب بر دهندهٔ آن در دنیا و حصول ثواب اخروی در آخرت است. زکات در شریعت امری است قطعی و ضروری و نیاز به استدلال ندارد و تنها در بعضی از شاخه‌های آن اختلاف واقع شده و در اصلِ فرضیت آن اختلافی ندارند، و منکر آن کافر محسوب می‌گردد.

۲ـ حکم آن:

زکات یکی از فرایض دین و پایه‌ای از پایه‌های اسلام و یکی از ضروریات آن است. و در اموالِ واجب است که شارع تعیین کرده و به پرداخت آن امر فرموده است چنان که گوید: ﴿خُذْمِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٍ﴾ و ﴿آتُوالزَّكَاتَ﴾

چنان که به اقامهٔ نماز دستور داده است: ﴿وَ أَقِيمُوا الصَّلاَةَ﴾ و رسول خداﷺ کیفیت آن را برای امت روشن و تبیین کرده است کیفیت و مقدار زکات را نیز برای این امت تشریح و بیان فرموده است.

۳ـ روایاتی پیرامون منع آن:

ابوذرؓ گوید: به نزد رسول خداﷺ آمدم که زیر سایهٔ کعبه نشسته بود، گوید: همین که رسول خداﷺ دید که من به نزد او می‌روم فرمود: «به خدای کعبه سوگند فقط ایشان در روز قیامت، زیانبارند» گوید: پیش خود گفتم: چه اتفاقی برایم روی داده است؟ شاید دربارهٔ من چیزی نازل شده باشد، لذا عرض کردم: آنان کیانند؟ پدر و مادرم به فدایت، فرمود: «آنان ثروتمندانند که زکات اموالشان را نمی‌پردازند. مگر آنان که به راست و چپ خود صدقه و زکات بدهند» سپس فرمود: «سوگند به خدایی که جان من در دست اوست هر کس بمیرد و از خود شتر و گاو به جای بگذارد زکات آنها را پرداخت نکرده باشد در روز قیامت همین چهارپایان در شکل فربه‌ترین و بزرگ‌ترین حیوان‌ها زنده شده و با شاخ‌ها و سم‌های خود به او کوبیده و با رفتن آخرینشان؛ اولین آنها برای شکنجهٔ او عودت می‌نمایند، و این عذاب تا زمان داوری بین انسان‌ها ادامه خواهد یافت». **(روایت از بخاری و مسلم و ترمذی)**

امام نووی در تفسیر حدیث گفته: این حدیث تحریک و تشویق مسلمانان بر انفاق و پرداخت صدقات در تمام راه‌های خیر و نیکی می‌باشد.

٤ـ حکم مانع آن:

هر کس از روی انکار از دادن زکات خودداری نماید کافر است.

و هر کس از روی بخل آن را نپردازد ولی منکر وجوب آن نباشد گناهکار بوده و قهراً از وی گرفته شده و تنبیه می‌شود.

امام مالک گوید: مسأله در نزد ما چنین است: هر کس فریضه‌ای از فرایض خدا را انجام ندهد و مسلمانان قدرت اخذ آن را نداشته باشند بر آنان واجب است علیه او جهاد کرده تا از وی بگیرند.

این گفتهٔ ابوبکر صدیقؓ به او رسیده که: «اگر در دادن زکات طنابی از من دریغ کنند علیه آنان اعلان جهاد خواهم کرد».

(روایت از بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی)

و به دلیل حدیثی که پیامبرﷺ فرمود: «به من امر شده با مردم بجنگم تا گواهی دهند که جز خدا معبود به حقی وجود ندارد و محمد فرستادهٔ خداست و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند. هرگاه به این فرایض عمل کردند خون و مال آنان (بجز در برابر حقِّ اسلام که حسابشان با خداست،) بر من حرام است». **(روایت از بخاری)**

صحابهٔ کرامﷺ بر کشتن مانع زکات اجماع داشته‌اند. زکات از جمله فرایضی است که به علت شهرتی که دارد آن را در ردیف یکی از ضروریات دین محسوب و منکر وجوب آن را کافر و خارج از جادهٔ اسلام می‌دانند، و به خاطر این کفر کشته می‌شود، مگر این که تازه مسلمان باشد و از احکام دین آگاهی نداشته باشد.

اما کسی که از پرداخت زکات امتناع ورزد، اما منکر وجوب آن نباشد به واسطهٔ امتناع گناهکار است ولی از دایرهٔ دین اسلام خارج نمی‌گردد، و بر حاکم لازم است آن را قهراً از وی بگیرد و او را تنبیه و سرزنش کند، اما بیش از حد واجب نباید از وی بگیرد.

ولی بنا بر قول قدیم شافعی و رأی امام احمد باید زکات و نصف کل دارایی او به عنوان تنبیه از وی گرفته شود. به دلیل حدیث بهزبن حکیم به نقل از پدر و جدشﷺ که گوید: «از رسول خداﷺ شنیدم که می‌گفت: از چهل نفر شتر یک شتر ماده که دو سالش کامل شده باشد [بنت لبون] زکات باید داد، و هیچ شتری از آن حساب مستثنی نمی‌شود هر کس زکات آن را به خاطر اجر اخروی بدهد پاداش آن را دریافت می‌نماید و هر کس مانع آن شود ما آن را از وی به زور گرفته و نصف سرمایهٔ او را نیز از وی خواهیم ستاند و این امری است از اوامر پروردگار تبارک و تعالی و خوردن زکات برای محمد و آل محمد حلال نیست». **(روایت از احمد و ابوداود و نسائی و حاکم و بیهقی)**

۵ـ وجوب زکات:

دلیل وجوب زکات قول خدایﷻ است که می‌فرماید:

﴿وَ اَقِیمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّکَاتَ﴾ **(بقره: ۱۱۰)**

«و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید.»

ابن عباسﷺ که گوید: «رسول خداﷺ به ما امر می‌کرد نماز را اقامه و زکات را پرداخت و صله‌رحم را برقرار و پاکدامنی را رعایت نماییم». **(روایت از بخاری)**

از ابن عباسﷺ منقول است که: رسول خداﷺ معاذﷺ را به یمن فرستاد و فرمود: آنان را برای گواهی دادن بر اینکه هیچ خدایی بجز الله نیست و من فرستادهٔ خدایم، فراخوان اگر اطاعت کردند به آنان ابلاغ کن که خداوند در شبانه‌روز پنج نماز را

بر آنان فرض کرده، اگر در این نیز از شما اطاعت کردند به ایشان اعلان کن که خداوند بر ثروتمندان زکات را فرض کرده که از آنان تحویل گرفته شده و در بین فقراء توزیع می‌گردد». **(روایت از بخاری و نسائی)**

ابومالک اشعری گوید: رسول خدا فرمود: «گرفتن وضوی کامل نصف ایمان است و الحمدلله ترازوی خیرات را پر می‌کند و تسبیح و تکبیر آسمان‌ها و زمین را پر می‌کنند، نماز نور است و زکات دلیل بر درستی ایمان است، صبر روشنایی است و قرآن به نفع تو یا بر علیه تو حجت است».

(روایت از نسائی)

نووی به نقل از صاحب تحریر در شرح حدیث فوق گوید: معنای برهان بودن زکات این است که انسان در روز جزا به آن چنگ می‌زند چنان که به براهین دیگر نیز متوسل می‌گردد. چنان که در روز قیامت از محل مصرف مالش سوال می‌کنند. غیر از صاحب تحریر در شرح آن گفته‌اند: معنی آن این است که: زکات دلیلی بر داشتن ایمان‌دهندهٔ آن است، زیرا منافق از پرداخت آن امتناع می‌ورزد چون به آن عقیده ندارد بنابراین کسی که اهل زکات و صدقات است کارِ وی نشانهٔ صحت ایمان اوست.

صاحب نهایه گوید: برهان عبارت از محبّت و دلیلی است برای طالبان اجر و ثواب که این، فرضی است خداوند در برابر آن اجر و جزای نیکو می‌دهد. و در قولی: زکات دلیل صحت ایمان صاحب آن است چون با میل و رغبت نفس آن را می‌پردازد زیرا ارتباط نفس با مال شدید بوده و دل‌کندن از آن نشانهٔ درست بودن ایمان صاحب زکات است.

قرطبی گوید: برهان بر صحت ایمان زکات‌دهنده است یا برهان است بر این که دهندهٔ زکات از زمرهٔ منافقینی نیست که به زنان و مردان دهندهٔ زکات طعن و تشر می‌زنند. یا دلیل بر صحت محبّت زکات دهنده نسبت به خدای است و اجر و ثوابی که در نزد خداست. چون محبت خدا و ثواب او را بر دوست‌داشتن طلا و نقره برتری داده تا جایی که از آن دل کنده و از مال خود اخراج کرده است.

سندی گوید: دلیل بر صدق صاحب آن در ادعای ایمان است. چون اقدام به بذل مال از روی خلوص نیت تنها از کسی سر می‌زند که در ایمانش صادق باشد.

ابو ایوب انصاری گوید: مردی به رسول خدا گفت: مرا بر انجام کاری راهنمایی کن که به وسیلهٔ آن داخل بهشت شوم گفتند: این مرد چه می‌گوید؟ رسول خدا فرمود: از نیاز خود سخن می‌گوید و فرمود: خدا را پرستش کن و هیچ

چیزی را شریک او قرار مده و نماز را برپای دار، و زکات را بپرداز و صلهٔ رحم بجای بیاور». (روایت از بخاری)

ابوهریره گوید: «هنگامی که پیامبر خدا به دیدار حق شتافت و ابوبکر جانشین او شد، و بر اثر وفات رسول خدا قبایلی از عرب مرتّد شدند، عمر گفت: چگونه با مردم می‌جنگی در حالی که رسول خدا فرموده: «به من امر شده با مردم بجنگم تا وقتی که بگویند: خدایی به جز الله نیست، و هر کس چنین گوید در حقیقت مال و جان خود را ـ به جز در برابر حقوق اسلام که آنگاه حسابشان با خداست ـ از من مصون داشته است.

٦ـ ترغیب در ادای آن:

خداوند متعال فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (توبه: ۱۰۳)

«از مال‌های ایشان زکات بگیر تا آنها را به وسیلهٔ آن زکات پاک داری و ایشان را بالا بری و برای آنان دعا و طلب آمرزش کن که قطعاً دعا و طلب آمرزش تو مایهٔ آرامش ایشان می‌شود و خداوند شنوای آگاه است.»

یعنی ای رسول من از اموال مؤمنین صدقه‌ای معین که زکات است یا غیرمعین که انواع صدقات است بگیر تا بدان وسیله آنان را از چرک بخل و طمع و پستی و سنگ‌دلی در مقابل فقراء و بی‌نوایان و دیگر رذایل پاک گردانی، و نفس آنان را به وسیله خیرات و برکات اخلاقی و عملی رفعت بخش تا سعادت دو جهان قرین آنان گردد.

خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ* آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُحْسِنِينَ* كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ* وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ* وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ (ذاریات: ۱۹-۱۵)

«پرهیزگاران در میان باغ‌های بهشت و چشمه‌ساران خواهند بود. دریافت می‌دارند چیزهایی را که پروردگارشان بدیشان مرحمت فرموده باشد. چرا که آنان پیش از آن از زمرهٔ نیکوکاران بوده‌اند. آنان اندکی از شب می‌خفتند. و در سحرگاهان درخواست آمرزش می‌کردند. در اموال و داراییشان حقی و سهمی برای گدایان و بی‌نوایان تهی‌دست بود.»

در این آیات می‌بینیم که خداوند، احسان را از اخصّ صفات ابرار برشمرده و نمود این احسانشان در قیام برای نماز شب و استغفار سحرگاهان تجلّی می‌یابد. کما این‌که در بخشیدن سهم فقرا و بینوایان به ایشان از روی رحمت و دلسوزی نیز هویدا است.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ ٱللَّهُ﴾ (توبه: ۷۱)

یعنی آنان که مشمول رحمت و برکات خدا قرار گرفته‌اند گروهی هستند ایمان به خدا داشته و یکدیگر را دوست داشته و یاری داده و به نیکی امر کرده و از پلیدی و منکرات نهی نموده و با نماز ارتباط میان خود و خدا را برقرار و با بخشیدن زکات پیوند میان خود و دیگران را تحکیم می‌بخشند.

و می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ أَقَامُوا ٱلصَّلَاةَ وَآتَوُا ٱلزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِٱلْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ ٱلْأُمُورِ﴾ (حج: ۴۱)

«آن مؤمنان کسانی هستند که هرگاه در زمین آنان را قدرت بخشیم نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و سرانجام همهٔ کارها به خدا برمی‌گردد.»

خداوند یکی از هدف‌های تمکین انسان در زمین را بخشیدن زکات قرار داده است.

ابوکبشهٔ انماری رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «بر سه چیز قسم یاد می‌کنم و به شما سخنی می‌گویم خوب آن را حفظ کنید: هیچ مالی با دادن صدقه کم نمی‌شود و هیچ بنده‌ای که در مقابل ستمی که بر وی می‌شود صبر پیشه کند قدر او کم نگشته بلکه بر عزّت او افزوده می‌شود و هیچ کسی درِ تکدّی بر خود نگشاید مگر این که خداوند درگاه فقر و تنگدستی را بر روی او خواهد گشود». (روایت از ترمذی)

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «بی‌گمان خداوند عزّ و جلّ صدقات را پذیرفته و آن را با دست راست خود دریافت و آن را بزرگ می‌کند همانطوری که شما بچه شتر، یا اسب را تربیت می‌کنید، تا جایی که لقمه‌ای از صدقات را به مانند کوه احد بزرگ می‌نماید.

وکیع گوید: تصدیق آن در کتاب خدای عزّ و جلّ آمده که می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ ٱلتَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ ٱلصَّدَقَاتِ﴾ (توبه: ۱۰۴)

«مگر ندانسته‌اند که تنها خدا توبهٔ بندگانش را پذیرفته و صدقات را تحویل می‌گیرد.»

﴿وَ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ﴾ (بقره: ۲۷۶)

«و خداوند ربا را محو کرده و صدقات را فزونی فرماید.»

انس رضی الله عنه گوید: مردی از تمیم به نزد پیامبر خدا آمد و گفت: ای رسول خدا من دارای ثروتی فراوان و عیال و مهمانان زیاد هستم، به من بگو چه کنم و چگونه انفاق نمایم؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در جواب فرمود: «زکات مالت را بپرداز چون زکات مایهٔ پاکی شما می‌شود و صلهٔ رحم را برقرار کن و حقوق مساکین و همسایه و گدا را رعایت کن».
(روایت از احمد)

جریربن عبدالله رضی الله عنه گوید: «با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر اقامهٔ نماز و پرداخت زکات و نصیحت برای هر مسلمانی بیعت کردم». **(متفق‌علیه)**

عایشه رضی‌الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «بر سه چیز قسم یاد می‌کنم: خداوند کسی را که در اسلام سهمی دارد مانند آن کسی که نصیبی از آن ندارد به حساب نمی‌آورد، و سهم‌های اسلام سه قسمند: نماز، روزه، زکات. خداوند کسی را که در منزلش دارای ثروت نموده در روز قیامت به غیر از خود واگذار نمی‌کند، و انسان هر قومی را دوست بدارد خداوند او را با آن قوم محشور نماید و چهارم ـ اگر بر آن سوگند یاد کنم شاید گنه‌بار نشوم ـ خداوند عیب هر بنده‌ای را در دنیا بپوشاند در قیامت نیز می‌پوشاند». **(روایت از احد)**

۷ـ زکات بر چه کسی واجب است:

زکات بر هر فرد مسلمان آزادی که دارای مالی زکوی باشد و به حد نصاب رسیده باشد، واجب است.

۸ـ شروط نصاب:

۱ـ سپری‌شدن یک سال هجری قمری بر آن

نووی گوید: مذهب ما و مذهب مالک و احمد و جمهور بر این است: در مال زکویی که برای آن گذشتن یک سال شرط است، مانند طلا، نقره و مواشی، حدّ نصاب نیز در تمام سال شرط است. اگر در اثنای سال از حدّ نصاب کمتر شد مدت یک سال قطع شده و از نو باید سال آن بعد از آن که به حد نصاب رسید شروع شود.

امام ابوحنیفه گوید: آنچه در حدّ نصاب معتبر است در اول و آخر سال است، اگر در اثناء سال از حد نصاب هم کمتر شود اشکال ندارد و باید از آن زکات بپردازد، حتی اگر کسی دارای دو صددرهم باشد ولی در اثنای سال مالی یکصدونود و نه در هم آن تلف شد و تنها یک درهم باقی ماند، یا در اول سال چهل رأس گوسفند داشت و در طول سال سی و نه راس تلف شدند و تنها یک راس باقی ماند، اما در آخر سال مالی به دو صد درهم و یا چهل راس گوسفند رسیدند زکات بر وی واجب است.

این شرط شامل زکات حبوبات و میوه‌جات نمی‌شود چون زکات این‌ها در روز خرمن یا چیدن ادا می‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ آتُو حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾ (الانعام: ۱۴۱)

«و حق آن را در روز درو ادا کنید.»

عبدری گوید: اموال زکوی بر دو قسم است: قسمی افزایش آن در خود او است مانند حبوبات و ثمر درختان، زکات این قسم به محض خرمن کردن یا چیدن واجب می‌شود و نیاز به سپری‌شدن یک سال ندارد.

قسم دوّم آن است که باید برای فرارسیدن وقت پرداخت آن در انتظار ماند، مانند دینار و درهم و کالای تجارت و احشام، درا ین قسم سپری‌شدن یک سال مدّ نظر است، و تا سپری‌شدن یک سال مالی بر نصاب آن، از آن زکات داده نخواهد شد، و این، قول تمامی فقهاء است.

۹ـ نیت کردن در دادن زکات شرط است:

ای خواهر مسلمان برای دادن زکات نیت لازم است به این معنی: قصد تو در دادن آن رضای خدا و امتثال امر او باشد و قصد قلبی داشته باشی که: این زکاتی است که خدا بر تو فرض کرده است.

در نزد ابوحنیفه باید هنگام دادن زکات یا جداکردن آن از مال، نیّت داشته باشد.

در نزد مالک و شافعی نیّت هنگام پرداخت آن واجب است

احمد تقدیم نیّت را اندک زمانی قبل از پرداخت زکات جایز دانسته است.

۱۰ـ دادن زکات وقتی که واجب شد:

عقبه‌بن حارث رضی الله عنه گوید: با رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز عصر را خواندم وقتی که سلام داد، با شتاب بلند شد و به نزد بعضی از همسرانش رفت سپس بیرون آمد و متوجه

تعجب مردم از شتاب وی شد، فرمود: «در اثنای نماز به یادم آمد شمشی طلا نزد ما بود به همین جهت دوست نداشتم شب پیش ما باشد دستور دادم آن را تقسیم کنند».

(روایت از احمد و بخاری)

ابن بطال گوید: این حدیث دلیل بر این امر است که: در کار خیر باید شتاب کرد، چون شاید آفات و موانع پیش آیند و مرگ نیز مهلت نمی‌دهد و تأخیر پسندیده نیست. ای خواهر مسلمانم از این حدیث استدلال می‌شود: باید وقت واجب شدن زکات، آن را پرداخت، و تاخیر آن از وقت وجوب بدون عذر جایز نیست.

۱۱ـ تعجیل در دادن زکات:

ای خواهر مسلمانم تعجیل در دادن زکات قبل از فرا رسیدن سال مالی ولو این که دو سال قبل از آن هم باشد جایز است.

از زهری روایت شده که وی اشکالی در تعجیل آن ندیده است.

از حسن دربارهٔ کسی که سه سال قبل از فرارسیدن وقت زکات،زکات را بدهد سوال کردند: گفت: درست است.

شوکانی گوید: شافعی، احمد و ابوحنیفه بر این مذهب هستند و هادی و قاسم نیز بر این قولند.

المؤید بالله گوید: این بهتر است.

مالک، ربیعه، سفیان ثوری، داود، ابوعبیدبن حارث و ناصر از اهل بیت گویند: تا پایان سال فرا نرسد دادن زکات جایز نیست.

ابن رشید گوید: سبب اختلاف در این است: آیا زکات عبادت است یا حقی واجب برای مستحقین است، آنان که گویند: مانند نماز عبادت است اخراج آن را قبل از وقت جایز نمی‌دانند، و آنان که گفته‌اند: حقوقی است واجب و مؤجّل برای مستحقین، اخراج آن را قبل از وقت جایز دانسته‌اند.

۱۲ـ اموالی که زکوی است:

اسلام زکات را در اجناس زیر واجب کرده است:

۱ـ طلا و نقره.

۲ـ زیور آلات.

۳ـ کالای تجاری.

۴ـ حبوبات و میوه‌جات.
۵ـ زمین مستأجره.
۶ـ عسل.
۷ـ حیوان.
۸ـ معادن.
۹ـ مال بدست آمده.

۱۳ـ زکات طلا و نقره:

۱ـ وجوب آن:

خداوند دربارهٔ طلا و نقره می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَكْنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ﴾ (توبه: ۳۵-۳۴)

«و کسانی که طلا و نقره راه اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند آنان را به عذابی بس بزرگ و دردناک مژده بده. روزی این سکه‌ها در آتش جهنم تافته می‌شود و پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌های ایشان با آنها داغ می‌گردد بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که برای خویشتن اندوخته می‌کردید پس اینک بچشید مزهٔ چیزی را که می‌اندوختید.»

زکات در طلا و نقره به شرط رسیدن به حد نصاب و مرور یک سال بر آنها واجب می‌شود خواه سکه باشند یا به صورت شمش.

۲ـ نصاب طلا:

علی ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «زکاتی از طلا بر تو واجب نیست مگر این که مقدار آن به بیست دینار برسد، اگر به بیست دینار رسید و یک سال تمام بر آن سپری شد نیم دینار آن زکات است. و هر اندازه بیشتر شد به این نسبت باید از آن زکات داد، و تا سپری‌شدن یک سال در مال زکوی زکات واجب نیست».

(روایت از احمد و ابوداود و بیهقی)

ای خواهر مسلمان از این حدیث استدلال می‌شود: که تا زمانی که طلا به بیست دینار نرسیده باشد، به آن زکاتی تعلق نمی‌گیرد. هر وقت به آن مقدار رسید و یک سال

مالی بر آن گذشت، باید ربع عشر آن یعنی از بیست دینار نیم دینار را به عنوان زکات داد. و از افزون بر آن نیز باید به این نسبت زکات داده شود.

مالک گوید: سنتی که ما در آن اختلاف نداریم این است که: در بیست دینار طلا زکات واجب می‌گردد چنان که در دو صد درهم نقره نیز زکات واجب می‌شود.

زُرَیْق، غلام بنی فزاره گوید: «عمربن عبدالعزیز در زمان خلافت به من نوشت از اموال تجارت تاجران مسلمان از هر چهل دینار یک دینار زکات بگیر و هر چه از آن کمتر بود به همان نسبت از زکات کسر کن تا این که به مبلغ بیست دینار می‌رسد، و هرگاه یک سوّم دینار از بیست دینار کم شد زکاتی در آن نیست و بعد از گرفتن زکات در نوشته‌ای آنان را از زکات معاف بدار تا سال بعد فرا رسد». **(روایت از ابن ابی شیبه و ابن حزم)**

ابن حزم گوید: این، عمربن عبدالعزیز است که رأی می‌دهد در طلا باید زکات داد و اگر از مبلغ بیست دینار کمتر بود زکات در آن نیست.

جمهور هم در مقدار بیست دینار طلا زکات را واجب می‌دانند.

۳ـ حکم طلای ناخالص:

ابن حزم گوید: اگر ناخالصی طلا چندان نبود که رنگ آن را تغییر و ارزش آن را کم کند، حکم آن همانا حکم طلای خالص است.

بنابراین اگر مقدار خالص آن به حد نصاب برسد از آن زکات داده خواهد شد و اگر از آن کمتر بود در آن زکات نیست.

شافعی گوید: در طلایی زکات داده می‌شود که مقدار خالص آن از بیست دینار کمتر نباشد.

ابوحنیفه گوید: زکات بیست دینار، نیم دینار است اگر کمتر از چهار دینار بر بیست دینار افزوده شد زکات زیادی در آن نیست. ولی اگر چهار دینار و بیشتر از آن بر بیست دینار افزوده شد باید به همان نسبت از آن زکات داده شود. شافعی گوید: مازاد بر بیست دینار کم یا زیاد باشد باید ربع عشر آن را به عنوان زکات داد.

بعضی از تابعین گفته‌اند: مازاد آن تا به مبلغ بیست دینار نرسد زکات در آن نیست.

عطاء گوید: در قیمت طلا زکات واجب می‌شود.

زهری گوید: وقتی در طلا زکات واجب می‌شود که قیمت آن به دو صد درهم برسد که در این صورت پنج درهم زکات داده می‌شود، سپس در مازاد بر آن از هر چهل درهم یک درهم زکات داده می‌شود و اگر مازاد آن به چهل دینار رسید یک دینار از آن زکات

است و با این قاعده از هر چهل درهم یک درهم و از هر چهل دینار یک دینار از مازاد نیز باید زکات داده شود.

۴ـ حکم مانع زکات طلا:

ابوهریره گوید: رسول خدا فرمود: «هر کس دارای طلا و نقره باشد و زکات آن را نپردازد در روز قیامت به صورت قطعاتی از آتش درآمده، و بر پهلو و پشت و پیشانی صاحبش نهاده شده و این شکنجه تا پایان دادگری میان انسان‌ها ادامه می‌یابد و بعد از آن راه و عاقبت خود را می‌بینند». **(روایت از مسلم)**

ای خواهر مسلمانم این تهدید بزرگ، دلیلی بر وجوب زکات طلا و نقره است. بنابراین درخواست اخراج زکات طلا و نقره از کسی که به خاطر عدم پرداخت آن این‌گونه عذاب می‌بیند، واجب است.

۵ـ نصاب نقره:

علی گوید: رسول خدا فرمود: «دربارهٔ زکات اسب‌ها و برده‌ها شما را بخشیدم، بیایید زکات نقره را پرداخت کنید، از هر چهل درهم، یک درهم و در نود درهم و صد درهم زکات نیست اگر به دوصد درهم رسید از آن پنج درهم زکات بپردازید».

(روایت از اصحاب سنن)

ترمذی گوید: عمل به نزد اهل علم بر این است که: کمتر از پنج اوقیه یعنی دوصد درهم زکات ندارد.

ای خواهر مسلمانم این حدیث دلیل بر این‌است: در کمتر از دو صد درهم زکات واجب نمی‌شود و هرگاه نقره بدین مقدار رسید ربع عشر آن که پنج درهم است واجب می‌گردد.

۶ـ جمع‌کردن طلا و نقره با هم برای رسیدن به حد نصاب زکات جایز نیست:

ای خواهر مسلمانم طلا و نقره نصاب یکدیگر را کامل نمی‌نمایند، زیرا جنس این دو متفاوت است و مانند دو جنس گاو و گوسفند است و مقدار زکات در آنها مختلف است.

۷ـ زکات در طلا با برآورد آن به قیمت نقره:

بدان ای خواهر مسلمانم زکات طلا با برآورد قیمت نقره صحیح نیست و دلیلی برای آن از نص یا اجماع و یا اجتهاد وجود ندارد.

۸ـ زکات زیورآلات:

علماء در مسئلۀ زکات از زیورآلات زنانه اعم از طلا و نقره اختلاف دارند:

ابن حزم آن را واجب می‌داند و می‌گوید: زکات در زیور زنانه از نقره و طلا به شرط گذشت یک سال و رسیدن به حد نصاب واجب است.

و می‌گوید: جمع بین طلا و نقره در زکات جایز نیست و جایز نیست از یکی از آن دو بجای دیگری زکات داد و نرخ‌گذاری آن دو به وسیلۀ کالا نیز جایز نیست، و در این امر تفاوتی میان زیورآلات زنان و مردان وجود ندارد، و زیورآلات شمشیر و مصحف و انگشتری و دیگر وسایل آراسته به طلا و نقره اعم از این که استفاده از آن حلال باشد یا حرام از همین حکم برخوردار است.

ابوحنیفه نیز به وجوب زکات در زیورهای طلا و نقره معتقد است و بر این حکم به حدیث زیر استدلال نموده است: عمروبن شعیب رضی الله عنه به نقل از پدر و جدش گوید: دو زن به نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمدند که هر دو النگوهای طلا در دست داشتند، فرمود: «آیا دوست دارید در روز قیامت خداوند النگوهایی از آتش در دستان شما بکند؟ گفتند: خیر. فرمود: پس حق النگوهایی را که در دست کرده‌اید بپردازید». (روایت از احمد و ترمذی)

عایشه رضی‌الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم به خانه من آمد، در حالی که چند انگشتری نقره در دست داشتم فرمود: «این چیست ای عایشه؟ عرض کردم: در دست کردم تا خود را برای تو بیارایم ای رسول خدا. فرمود: زکات این‌ها را می‌پردازی؟ گفتم: خیر یا گفتم: ماشاءاللّه، فرمود: این به جای آتش برای تو کافی است».

(روایت از ابوداود و دارقطنی و بیهقی)

میثمی در کتاب مجمع الزوائد به نقل از احمد آورده است: اسماء بنت یزید گفت: من و خاله‌ام نزد رسول خدا رفتیم و هر دو النگوهای طلا در دست داشتیم، فرمود: آیا زکات آنها را می‌پردازید؟ گفتیم: خیر، فرمود: «نمی‌ترسید خداوند النگوهایی از آتش در دست شما کند؟ زکات آنها را بدهید».

عمربن خطاب رضی الله عنه برای ابوموسی نوشت: «به زنان مسلمانان دستور دهید از زیورآلات خود زکات بدهند». (محلی)

عمروبن شعیب به نقل از پدرش گوید: «عبداللهبن عمروبن عاص به زنان و دختران خود امر می‌کرد از زیورآلاتشان زکات بدهند». (محلی)

ام‌المؤمنین عایشه رضی‌الله عنها گفته: «به کار بردن زیورآلات اشکالی ندارد اگر زکات آن را بدهید». (محلی)

مجاهد، عطاء، طاوس، جابربن زید، میمون بن مهران، عبدالله‌بن شداد، سعیدبن مسیّب، سعیدبن جبیر، ذرهمدانی و ابن سیرین، بر این قولند. و حسن آن را مستحب دانسته است. مالک گوید: اگر زنی دارای زیورآلات باشد و آن را بپوشد یا اجاره دهد یا اگر مردی زیوری داشت و برای همسر یا همسرانش تهیه کرده بود در هیچ کدام زکات نیست. اما اگر مردی آن را فقط برای خودش تهیه کرده باشد زکات در آن هست. در زیور شمشیر و کمربند و مصحف و انگشتری زکات نیست.

شافعی و احمد گویند: زیورآلات چه طلا باشد و چه نقره زکات در آن نیست.

لیث گفته: هر زیوری که پوشیده شود یا به امانت داده شود زکات ندارد، و اگر به خاطر فرار از زکات زیور تهیه شود زکات در آن هست.

جابربن عبدالله و ابن‌عمر گویند: هیچ زکاتی در زیورآلات نیست. در کتاب موطأ از عبدالرحمن بن قاسم به نقل از پدرش آمده: «عایشه رضی‌الله عنها سرپرستی دختران خواهرش را که یتیم بودند بر عهده گرفته بود که دارای زیورآلات بودند و از زیورآلات آنها زکات نمی‌داد.»

همچنین در کتاب موطا آمده: «عبدالله بن عمر دختران و کنیزان خود را با زیورآلات طلا می‌آراست و از آنها زکات نمی‌داد».

خطابی گفته: ظاهر آیه: ﴿**والذین یکنزون الذهب و الفضة...**﴾ شاهد ادعای کسی است که آن را واجب می‌داند. احادیث هم آن را تایید می‌کند. کسی که زکات آن را نمی‌دهد گرایش به اجتهاد داشته و مجموعه‌یی از آثار نیز همراه اوست. اما احتیاط این است که زکات آن را بپردازد.

۹ـ زکات از زیورآلات غیر از طلا و نقره:

علماء اتفاق دارند که: در اجناس گرانبها ماند: الماس، درّ و یاقوت، لؤلؤ، و مرجان و زبرجد، زکات واجب نیست. مگر این که کالای تجارت باشند که در این صورت زکات در آنها [به عنوان کالای تجاری] هست.

۱۰ـ اخراج طلا به جای نقره و بالعکس:

دادن طلا در زکات به جای نقره و نقره به جای طلا به نزد مالک و ابوحنیفه جایز است. ولی شافعی آن را جایز نمی‌داند.

ابن حزم گوید: ما به قول شافعی عمل می‌کنیم و استدلال به این حدیث کرده که

رسول خدا ﷺ فرمود: «در طلا ربع عشر زکات باید داده شود و در دو صد درهم پنج درهم زکات داده می‌شود». (روایت از بیهقی)

بنابراین اگر کسی چیزی را اخراج کرد که رسول خدا ﷺ بدان امر نکرده باشد درواقع حدود خدا را مورد تجاوز قرار داده است. چنانچه می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (نساء: ۸۰)

﴿وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَاللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ (طلاق: ۱)

یا به اجماع امّت نیز استدلال کرده که اجماع امت بر این است اگر کسی در زکات نقره طلا بپردازد، درواقع واجب را ادا کرده و امر رسول خدا ﷺ را امتثال نموده است.

۱٤ـ کسی که فوت کند و زکات به عهدهٔ او باشد:

عبدالله‌بن عباس رضی الله عنهما گوید: «مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: مادرم فوت کرده و روزه یک ماه بر او است، من می‌توانم به نیابت از وی آن را قضا نمایم؟ فرمود: اگر مادرت بدهکار کسی بود آن را می‌پرداختی؟ گفت: بله، فرمود: پس قرض خدا سزاوارتر است که ادا شود». (متفق‌علیه)

بر این حدیث استدلال می‌شود که: اگر کسی فوت کند و زکات بر ذمهٔ وی باشد، باید یکی از نزدیکان او آن را بپردازد، و در آیه نیز می‌فرماید:

﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾ (نساء: ۱۲)

بنابراین، پرداخت زکات از مال او واجب و مقدم بر سایر مطالبات از قبیل قرض و وصیت، و ارث می‌باشد چون زکات حق خدای سبحان است.

۱۵ـ اگر کسی مالی داشته باشد که به حدّ نصاب رسیده است اما در همان حال بدهکار هم است اول باید بدهی او از مال پرداخت شود و اگر چیزی باقی مانده در حد نصاب بود زکات آن باید اخراج شود. ولی اگر با پس‌دادن بدهی‌ها مال از حد نصاب کمتر شد، زکاتی در آن نیست، زیرا در حدیثی رسول خدا ﷺ فرمود: «زکات جز در حال توانگری واجب نیست». (روایت از احمد)

۱۶ـ زکات کالای تجارتی:

۱ـ وجوب آن:

جمهور علماء از صحابه و تابعین و فقهاء بعد از ایشان زکات کالای تجاری را واجب می‌دانند.

ابوحنیفه، مالک و شافعی در یکی از دو قول خود، زکات در کالای تجارت را واجب دانسته‌اند و به حدیث سمرة بن جندب استدلال کرده‌اند که گفت: «اما بعد به حقیقت رسول خدا ﷺ به ما امر می‌فرمود از کالاهایی که از راه خرید و فروش بدست آورده‌ایم زکات بپردازیم». **(روایت از ابوداود، و دار قطنی، و تفسیر بغوی، و درّالمنثور سیوطی)**

ابن حزم در خبر صحیح از عبدالرحمن بن عبدالقاری نقل کرده که گفته: «در زمان عمربن خطاب رضی الله عنه من مسئول بیت‌المال بودم، هرگاه عطاء می‌خواست زکات کالاهای تجاری را بپردازد، اموال را جمع و سرشماری می‌کرد و حاضر و غایب آن را به حساب می‌آورد. سپس از کالاهایی در دسترس بود، زکات تمامی مال‌های اعمال حاضر و غایب را می‌پرداخت.

ابوعمر و بن حماس به نقل از پدرش آورده است که: «من به تجارت چرم و کیف چرمی مشغول بودم. عمربن خطاب رضی الله عنه از کنار من گذشت و گفت: زکات این اموال را بپرداز، گفتم: ای امیرالمؤمنین اموال من تنها چرم است، گفت قیمت آن را برآورد کن و از قیمت آن زکات بپرداز». **(روایت از شافعی، احمد و دارقطنی)**

در کتاب مغنی گفته: این، داستانی است مشهور و هیچ کس آن را انکار نکرده است، بنابراین، اجماع بر وجوب زکات کالای تجاری منعقد شده است.

در تفسیر المنار آمده: جمهور علمای امت اسلام زکات کالای تجاری را واجب می‌دانند. و پیروان ظاهریه گفته‌اند: در مال‌التجاره زکات نیست.

۲ـ چه زمانی اموال، کالای تجاری مبدل می‌شود؟

صاحب مغنی گوید: به دو شرط اموال، کالای تجاری تبدیل می‌شود:

نخست: آن را با کوشش خود بدست بیاورد مانند: خرید و فروش، نکاح، خلع و قبول هبه، وصیة، و غنیمت، کسب و کارهای مباح، زیرا چیزی که تحت تصرف داخل نشود و ملک انسان نگردد با مجرّد نیت، حکم زکات برای آن ثابت نخواهد شد، مانند روزه. تفاوتی در این نیست که کالا را با دادن عوض یا بلاعوض بدست بیاورد، چون با کوشش خود آن را ملک خود ساخته است.

دوّم اینکه: هنگام تملّکِ آن، نیت تجارت داشته باشد، بنابراین اگر هنگام تملّک نیّت تجارت نداشته باشد، اگرچه بعد از آن نیز نیت تجارت کند به کالای تجارت تبدیل نخواهد شد.

اگر از راه ارث مالک آن شد و قصد تجارت با آن را کرد تبدیل به کالای تجارت نخواهد شد، چون اصل در آن، غیرتجاری‌بودن آن است، و تجارت امری است عارضی، و صِرف نیت آن را تبدیل به کالای تجاری نخواهد کرد. مانند این است که مقیم نیت سفر کند، در حالی که بدون انجام آن حکم سفر برای آن ثابت نمی‌شود، و اگر کالایی را برای تجارت خرید و سپس قصد کرد که جزء اموال غیرتجاری شود، غیرتجاری محسوب، و زکات از آن ساقط می‌گردد.

۳ـ چگونگی پرداخت زکات کالای تجاری:

هرگاه خواهر یا برادر مسلمان مالک کالای تجاری شد و به حد نصاب رسید و یک سال مالی بر آن سپری شد، در آخر سال قیمت آن را برآورد کرده و ربع عشر آن را به عنوان زکات می‌پردازد. و هر سال این کار را انجام می‌دهد و به نزد حنابله: هرگاه در اثنای سال از حد نصاب کمتر شد و سپس افزون گشت و دوباره به حدّ نصاب رسید باید سال آن از نو آغاز شود، چون با کاهش‌یافتن از حدّ نصاب، سال قبلی آن منقطع شده است.

در نزد ابوحنیفه: هرگاه در اثنای سال حدّ نصاب ناقص گشت و اول و آخر سال حدّ نصاب آن کامل بود سال آن منقطع به حساب نمی‌آید، زیرا نیازمند آن است در فصول مختلف سال قیمت، و حدّ نصاب آن معلوم شود، و این کاری است دشوار.

۱۷ـ زکات حبوبات و میوه‌جات:

۱ـ وجوب آن:

خداوند متعال زکات حبوبات و میوه‌جات را واجب کرده و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ الْأَرْضِ﴾ (بقره: ۲۶۷)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از قسمت‌های پاکیزهٔ اموالی که بدست آورده‌اید و از آنچه از زمین برای شما بیرون آورده‌ایم انفاق کنید.»

و انفاق به معنی زکات است.

و باز می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِی أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَیْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَٱلنَّخْلَ وَٱلزَّرْعَ مُخْتَلِفاً أُكُلُهُ وَٱلزَّیْتُونَ وَٱلرُّمَانَ مُتَشَابِهاً وَغَیْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ﴾ (انعام: ۱۴۱)

«خدا است که آفریده است باغ‌هایی که بر پایه استوار می‌گردند و باغ‌هایی را که چنین نیستند، خرما بنها و کشتزارها را آفریده است که ثمرهٔ آنها گوناگون است، و نیز درختان زیتون و انار را آفریده است که همگونند و ناهمگونند. هنگامی که به بار آمدند از میوهٔ آن‌ها بخورید و به هنگام رسیدن و چیدن و دروکردنشان از آنها ببخشید و زکات لازم آنها را بدهید...»

ابن عباس گوید: حق آن زکاّت آن است.

همچنین گوید: زکات آن عُشر است یا نصف عُشر.

۲ـ از مالهایی که در عهد رسول خدا از آنها زکات گرفته می‌شد:

ابو برده به نقل از ابوموسی و معاذ رضی الله عنهما گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن دو را به یمن اعزام کرد تا امور دین را به اهل آن سرزمین بیاموزند و به ایشان فرمود به غیر از این چهار صنف زکات نگیرند: گندم، جو، خرما و مویز».

(روایت از دارقطنی و حاکم و طبرانی و بیهقی)

ابن عبدالبر گوید: علماء اجماع بر این دارند: از گندم، جو، خرما و مویز زکات گرفته می‌شود.

۳ـ مالهایی که از آنها زکات داده نمی‌شود:

از صیفی‌جات و سبزیجات و سایر میوه‌ها زکات گرفته نمی‌شود.

موسی‌بن طلحه گفته: معاذ از سبزیجات زکات نگرفته است.

اثرم گوید: کارگزار عمر رضی الله عنه دربارهٔ هلو و انار که از درخت انگور چند برابر بیشتر محصول دارند به وی نامه‌ای نوشت و در آن یادآور شد که: عُشر در آن نیست و از درختان خاردار است.

ترمذی گوید: نزد اکثر اهل علم عمل بر این است: در صیفی‌جات و سبزیجات زکات نیست.

قرطبی گوید: در حقیقت، زکات به حبوبات و ثمراتی تعلق می‌گیرد که قوت به شمار می‌روند نه صیفی‌جات و سبزیجات، و أتْرُجّ، و گرفتن زکات این‌ها از جانب رسول خدا صلی الله علیه و سلم و هیچ کدام از خلفای راشده به ثبوت نرسیده است.

ابن‌القیّم گوید: گرفتن زکات از اسب‌ها و برده‌ها و قاطران و خران و صیفی‌جات و سبزیجات و هندوانه و طالبی و دیگر میوه‌جاتی که ذخیره نمی‌شوند در رهنمودهای آن حضرت ﷺ نیست، به غیر از انگور و خرما که از این دو، زکات می‌گرفت، و تفاوتی میان تر و خشک این دو نمی‌گذاشت.

۴ـ اختلاف فقهاء:

اختلاف میان علماء دربارهٔ مالهایی که زکات در آن واجب نیست به شرح زیر است:
حسن بصری گوید: زکات تنها در مالهایی است که نصاً ذکر شده‌اند، مانند گندم، جو، ذرّت، خرما، مویز. ثوری و شعبی نیز بر این رایند.

ابوحنیفه گوید: تفاوتی میان صیفی‌جات و غیره نیست هر چه از زمین بروید زکات در آن واجب است به شرط این که هدف از بدست‌آوردن آن بهره‌گیری از زمین و ازدیاد محصول در آن باشد، و هیزم و نی بوریا و گیاهان خودرو، و وحشی از آن مستثنی خواهند بود.

ابویوسف گوید: هر چه از زمین بیرون آید زکات در آن واجب است به این شرط که یک سال بدون صرف هزینه باقی بماند. خواه کم باشد یا زیاد. مانند حبوبات، پنبه و شکر یا غیرموزون باشد، اگر یک سال باقی نماند مانند خیار و طالبی و هندوانه و دیگر سبزیجات و صیفی‌جات و میوه‌جات، زکات در آن واجب نیست.

مالک گوید: آنچه از زمین خارج می‌شود زکات در آن واجب است مشروط به این شرط: از جمله حبوباتی باشد که خشک شده و باقی می‌ماند و توسط بنی‌آدم کشت و زراعت گردد، خواه قوت باشد مانند گندم و جو. یا قوت نباشد مانند زعفران و کنجد. و به اعتقاد او نیز در صیفی‌جات و میوه‌جات مانند انجیر و انار و سیب، زکات واجب نیست.

شافعی گوید:زکات در هر چه از زمین بروید واجب است. به شرط این که قوت بوده و قابل ذخیره باشد و به دست آدمیان کشت و زارعت شود مانند گندم و جو.

احمد گوید: اخراج زکات در هر چه از زمین سبز می‌شود واجب است مانند حبوبات و میوه‌جاتی که توسط آدمیان کاشته شده و قابل خشک‌شدن و ذخیره‌کردن باشد اعم از این که قوت باشد مانند گندم یا از جنس پنبه‌جات باشد مانند پنبه و ابریشم و تخم کتان و خیار و دانهٔ باقلا و زعفران و کنجد.

در میوه‌جاتی که قابلیت خشک‌شدن را دارند نیز زکات را واجب می‌داند مانند: خرما، مویز، زردآلو، انجیر، بادام، فندق و پسته و به نزد وی در باقی میوه‌جات زکات

واجب نیست. مانند هلو و گلابی که قابلیت خشک‌شدن ندارند، و در صیفی‌جات نیز زکات را واجب نمی‌داند مانند: طالبی، و بادمجان و گوجه‌فرنگی، و هویج.

۵ـ زکات در زیتون:

زهری، اوزاعی، لیث، مالک، ثوری، ابوحنیفه و ابوثور زکات در زیتون را واجب می‌دانند.

زهری، اوزاعی و لیث گویند: تخمین زده می‌شود سپس از روغن آن زکات اخراج می‌گردد.

مالک گوید: نیازی به تخمین و برآورده‌شدن مقدار آن نداشته بلکه بعد از فشردن آن و رسیدن به مقدار پنج وسق زکات آن اخذ می‌شود.

حسن بن صالح، ابن ابی لیلی و ابوعبید گویند: زکات در زیتون واجب نیست.

۶ـ نصاب زکات حبوبات و میوه‌ها:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که: «در کمتر از پنج وسق در خرما و مویز و حبوبات زکات واجب نمی‌شود». **(متفق علیه)**

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «در مقدار کمتر از پنج وسق زکات واجب نیست». **(روایت از احمد و بیهقی)**

اکثر اهل علم معتقداند که: زمانی زکات در زروع و ثمار واجب می‌شود که: بعد از پاکیزه‌نمودن آن از هر گونه کاه و پوست و اضافاتی به مقدار پنج وسق برسد، اما اگر از آن اضافات پاکیزه نگردد در ده وسق زکات واجب می‌گردد.

مذهب ابوحنیفه و مجاهد بر این است که: زکات در کم و زیاد آن واجب است به دلیل عمومیت فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود: «در آنچه به وسیلهٔ آب آسمان آبیاری می‌شود یک دهم زکات هست» چون به طور اطلاق فرموده است و سپری‌شدن سال بر آن مطرح نیست لذا نصاب نیز در آن مطرح نیست.

ابن‌القیّم گوید: سنت صحیح و صریح و محکم دربارهٔ مقدار نصاب حبوبات پنج وسق را تعیین کرده است مانند این فرموده که: «در آنچه به وسیله آب باران آبیاری می‌شود یک دهم و در آنچه به وسیلهٔ کشیدن آب از چاه، یا ابزار دیگر آبیاری می‌شود یک بیستم زکات واجب است».

این حکم شامل کم و زیاد می‌گردد، و گاهی حدیث خاص در تعارض با آن بوده و دلالت عام بر خاص قطعی است و در صورت تعارض عام و خاص، احتیاط آن است که

عام را بر خاص تقدیم کرده و عمل به وجوب آن در عام نماییم.

ابن قدامه دربارهٔ حدیث: «در کمتر از پنج وسق زکات واجب نیست» گفته: این حدیث، خاص بوده و تقدیم آن بر حدیث عام و تخصیص آن واجب است، چنانچه حدیث: «در هر شتری که خودش می‌چرد و نیاز به تأمین علف ندارد زکات واجب است» را با حدیث: «در کمتر از پنج نفر شتر زکات نیست» تخصیص می‌دهیم.

زیرا این مالی است که زکات در آن واجب است و به مانند سایر اموال زکوی در صورت کمتر از حدّ نصاب، زکات در آن واجب نیست. اما گذشت یک سال بر آن معتبر نیست چون، جز با دروکردن، افزایش آن حاصل و کامل نمی‌شود، نه این که درو نشده و به حال خود رها شود.

ولی در غیر آن گذشت یک سال معتبر است چون کمال آن در پایان سال معلوم می‌گردد. و رسیدن به حدّ نصاب بدین خاطر معتبر است که صاحب مال توان کمک و دستگیری نیازمندان را داشته باشد.

بعد از روشن‌شدن مطالب فوق لازم است بدانید: صاع عبارت از یک کاسه و یک سوّم آن است.

بنابراین، نصاب حبوباتی که در پوسته هستند پنجاه پیمانه است، ابن قدامه گفته: اگر ازا اموالی نبود که با پیمانه مقدار آن معلوم گردد مانند زعفران، پنبه و دیگر اموالی که با وزن تعیین می‌شوند، حدّ نصاب آن هزار و ششصد رطل عراقی است و در این‌ها وزن، به جای پیمانه معتبر است.

ابویوسف گوید: زکات در اموال غیرقابل پیمانه‌شدن وقتی واجب می‌شود که: قیمت آن معادل اقل نصاب اموالی باشد که پیمانه می‌شود. بنابراین زمانی زکات در پنبه واجب می‌شود که قیمت آن معادل قیمت پنج وسق جو و امثال آن باشد چون مانند کالاهای تجاری است و قیمت آن معتبر است.

محمد گوید: در چنین اموالی زکات واجب نیست مگر این که مقدار آن به پنج برابر معیار خود برسد، برای نمونه در پنبه وقتی زکات واجب می‌شود که به پنج قنطار برسد چون واحد تعیین مقدار آن قنطار است چنان که در غیر آن که واحد تعیین مقدار وسق است باید به پنج وسق برسد، و زکات براساس بالاترین معیار آنها تعیین می‌شود.

۷ـ مقدار واجب:

عبدالله‌بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «در آنچه که با آب باران یا چشمه یا رود، آبیاری شود عُشْر (یک دهم) و در آنچه که به وسیلهٔ کشیدن آب از چاه و امثال آن آبیاری شود نصف عُشْر (یک بیستم) زکات واجب است». **(روایت از بخاری)**

معاذبن جبل رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «در آنچه با آب باران، یا از جویبارها، یا به وسیلهٔ سیل آبیاری شود، عُشْر و در آنچه به وسیله کشیدن آب از چاه و امثال آن آبیاری شود، نصف عشر (یک بیستم) زکات واجب می‌شود». **(روایت از بیهقی و حاکم)**

به دو حدیث فوق استدلال می‌شود: هر زرعی به وسیلهٔ ابزار ویژه یا با آب خریداری شده آبیاری شود نصف عُشْر (یک بیستم) زکات دارد. و اگر آبیاری آن بدون استفاده از ابزار ویژه انجام شود، عُشْرِ آن زکات است.

اگر آبیاری آن گاهی با ابزار و گاهی بدون آن و به طور مساوی صورت بگیرد یک پانزدهم آن زکات داده خواهد شد.

ابن قدامه گوید: خلافی در آن نیست. اگر با یکی از آن دو، بیشتر آبیاری شود، بنا بر رأی ابوحنیفه، احمد، ثوری و یکی از دو قول شافعی، براساس آن زکات داده می‌شود.

در فقه‌السنة گفته: هزینه‌های زراعت از جمله مزد درو کردن، حمل، خرمن‌کوبی، پاک کردن آن، نگهداری و امثال آن از آن مستثنی شده و مشمول زکات نمی‌شود، و باقی‌ماندهٔ آن اگر به حدّ نصاب رسید از آن زکات داده می‌شود.

جابربن زید به نقل از ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهما آورده است: آنچه به خاطر زرع و ثمر آن قرض می‌شود حساب می‌شود.

باز ابن عباس رضی الله عنه گوید: «مخارج و هزینه‌ها را جدا می‌کند و از باقی‌ماندهٔ آن زکات می‌دهد.

ابن حزم به نقل از عطاء گوید: زکات از هزینه‌ها ساقط شده و باقی‌ماندهٔ آن اگر در حدّ نصاب باشد از آن زکات داده شده والا زکات ندارد.

۸ـ حکم زکات در زمین استیجاری:

رأی جمهور علماء بر این است: هر کس زمینی برای زراعت اجاره کند، زکات بر او است، نه مالک زمین.

ابوحنیفه گوید: زکات بر عهده مالک زمین است. جمهور گویند: آنچه زکات در آن واجب است حبوبات یا ثمر است.

صاحب مغنی بعد از تایید رأی جمهور، گوید: زکات در زرع واجب است و بر مالک زراعت است که آن را بپردازد نه مالک زمین. و مانند آن است زمینی که برای تجارت به اجاره داده می‌شود، از کالاهای موجود در آن باید زکات بدهد، و مانند عُشْرِ زکاتی است که در زرع ملک خودش پرداخت می‌کند، و این گفتهٔ آنان صحیح نیست که ادعا کنند: این جزء هزینهٔ زمین است و زکات در آن نیست، زیرا اگر چنین بود می‌بایست زکات در زمین واجب باشد اگرچه در آنجا چیزی هم کشت نمی‌شد و می‌بایست مانند خراج باشد که بر ذمی واجب است، و می‌بایست قیمت زمین تخمین زده می‌شد نه مقدار زرع، و می‌بایست به مصارف فیء می‌رسید نه مصارف و مستحقین زکات.

۹ـ نصاب خرما و انگور به وسیلهٔ تخمین معلوم می‌شود نه با پیمانه:

عبدالرحمن‌بن مسعودبن نیار گوید: سهل‌بن ابی حثمة به مجلس ما آمد و حدیث رسول خدا ﷺ را برای ما بازگو کرد که فرموده: «هرگاه تخمین زدید زکات را بگیرید و یک سوّم آن را به حساب نیاورید اگر این کار را نکردید یک چهارم آن را نباید حساب کنید». **(روایت از ابوداود و ترمذی و نسائی)**

ترمذی گوید: در نزد اکثر اهل علم دربارهٔ تخمین، عمل بر حدیث سهل‌بن ابی‌حثمة است. و احمد و اسحاق بر این رأیند.

علّت خرص (تخمین) بدین خاطر است: عادتاً به محض رسیدن میوه، آن را چیده و مصرف می‌کنند، لذا ضروری است قبل از چیدن و خوردن و هر تصرفی دیگر تخمین و سرشماری شود، که بعد از آن مالک به دلخواه خود در آن تصرف کرده و مقدار تعین شدهٔ زکات را تضمین می‌نماید. و بر شخص خارص (تخمین‌کننده) لازم است از تخمین یک سوم یا یک چهارم باغ صرف‌نظر کند تا گشایشی برای مالک باشد چون آنان برای خود و مهمان و همسایگان و فروش، بدان نیازمنداند، و این یک سوّم یا یک چهارم جبران ضایعاتی است که به وسیله رهگذران و پرندگان و باد و غیره بدان وارد می‌شود، و اگر آن مقدار مستثنی نگردد مالک باغ ضرر خواهد کرد.

۱۰ـ خوردن از زرع:

دربارهٔ خوردن از زراعت از احمد سوال شد؟ گفت: اگر مالک به قدر نیاز از آن بخورد اشکال ندارد.

شافعی و لیث بر این رایند.

ابن حزم گفته: جایز نیست زرعی را که توسط صاحبش در حال فریک (نیم‌رس)

خورده شده جزء اموال زکات به حساب آورد اعم از این که کم باشد یا زیاد. همچنین نباید خوشه‌هایی که افتاده و خوراک پرندگان و حیوانات شده یا توسط بی‌نوایان و فقیران چیده شده، یا به عنوان صدقه در هنگام درو به مساکین داده شده است را در زکات به حساب آورد، بلکه باید از باقی‌ماندهٔ آن زکات بدهد، به این معنی: زکات فقط هنگام پیمانه‌کردن واجب است و آنچه قبل از آن خارج شده، قبل از وجوب زکات بوده است و زکاتی در آن نیست.

۱۱ـ خوردن از خرما:

دربارهٔ خرما نیز بر شخص خارص فرض است قبل از خرص (تخمین) آن مقدار فوق را برای مالک و اهل و عیالش مستثنی کند تا گشایشی برای ایشان درنظر گرفته شده و مکلّف به زکات در آن نباشند.

شافعی و لیث‌بن سعد بر این قول هستند.

مالک و ابوحنیفه گویند: هیچ چیزی از آن مستثنی نمی‌شود.

دلیل شافعی و لیث‌بن سعد و امثال ایشان حدیث سابق است که رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه زرع و باغ را خرص کردید یک سوّم یا یک چهارم آن را مستثنی کنید». **(روایت از ابوداود و ترمذی و نسائی)**

۱۲ـ با هم حساب‌کردن زروع و میوه‌جات:

اتفاق علماء بر این است انواع حبوبات یا میوه‌جات با هم جمع شده و بعد از رسیدن مجموع انواع هر جنسی به حدّ نصاب زکات از آن اخراج می‌شود، هر چند در کیفیت و رنگ با هم متفاوت باشند.

و بر این اتفاق دارند که برای تکمیل نصاب نمی‌توان دو جنس را با هم جمع و به حساب آورد.

بنابراین، خرما با مویز جمع نمی‌شود چون هر کدام جنس مستقل بوده و با هم متغایرند. و جمع‌کردن مشروط به این است که از یک جنس باشند.

مانند انواع گندم که با هم جمع می‌شوند، همچنین انواع جو در کنار هم جمع شده و انواع خرما از قبیل: عجوة، و برنی، و صیحانی، و امثال آن در کنار هم جمع می‌شوند.

هیچ کس در این مسئله اختلاف ندارد، زیرا اسم گندم شامل انواع آن و اسم خرما شامل انواع خرماها و اسم جو، شامل انواع جو، می‌گردد.

۱۳ـ حکم زکات در محصولات متفرقه:

اگر کسی دارای چندین زمین زراعی متفرقه در یک یا چند روستا، یا شهر باشد، محصول گندم تمام زمین‌های متفرقه با هم جمع می‌شود و از مجموع آن زکات داده می‌شود، اگرچه فرضاً قسمتی در چین و قسمت دیگر در اسپانیا واقع شده باشد، و سایر اموال زکوی متفرقه همین حکم را دارند. چون برابر نصوص قرآن و سنت، شخص زکات‌دهنده مکلف به پرداخت آن است و واقع شدن زمین‌ها در نواحی مختلف تاثیری در آن ندارد.

۱۴ـ زکات حبوبات و میوه‌جات چه وقتی واجب می‌شود:

ای خواهر مسلمان هرگاه دانهٔ حبوبات سفت و فریک (نیم‌رس) شد، زکات در آن واجب است.

در میوه‌جات نیز وقتی زکات واجب می‌شود که دانهٔ انگور نیم‌رس و تغییررنگ پیدا کرده و طعم آن به شیرینی گراید.

این مذهب جمهور است.

در نزد ابوحنیفه به محض بیرون آمدن دانه از غلافش و نمایان شدن میوه، زکات در آن واجب می‌شود.

قبل از خرمن‌کوبی و تصفیه دانه از کاه و سفت‌شدن آن، زکات واجب نمی‌شود. اگر خواهر یا برادر مسلمان بعد از سفت‌شدن دانه و رسیدن میوه اقدام به فروش آن کرد زکات آن بر او است نه بر مشتری.

حکم زکات در خرما چنین نیست، چون طبق نصّ، با آشکارشدن نشانه رسیدن آن زکات بر ذمهٔ مالک واجب می‌گردد.

عایشه‌رضی‌الله عنها در حالی که از فتح خیبر سخن می‌گفت، در مورد زکات خرما گفت: «رسول خداﷺ عبدالله بن رواحهؓ را وقتی برای خرص نخلستان خیبر می‌فرستاد که نشانه رسیدن آن ظاهر گشته و هنوز آغاز به خوردن نکرده بودند...».

(روایت از مالک و احمد و ابوداود و ابن ماجه)

همانا رسول خداﷺ به خرص و تخمین امر می‌کرد برای این که: قبل از این که میوه خورده شود یا متفرق گردد مقدار زکات آن معلوم شود.

۱۸ـ دادن مال خوب در هنگام زکات:

خداوند متعال فرماید:

﴿وَلاَ تَيَمَّمُوْا ٱلْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُم بِآخِذِيهِ إِلاَّ أَن تُغْمِضُوْا فِيهِ﴾ (بقره:۲۶۷)

«و به سراغ چیزهای ناپاک نروید تا از آن ببخشید در حالی که خود شما حاضر نیستید آن چیزهای پلید را دریافت کنید مگر با اغماض و چشم‌پوشی در آن.»

ابوامامه به نقل از پدرش سهل بن حنیف رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم اخراج دو نوع خرمای بد به نام‌های جعرور، و لون‌الحبیق را در زکات نهی کرده است، زیرا مردم عادت کرده.بودند بدترین خرماها را برای زکات انتخاب کنند، به همین خاطر از این عمل نهی شدند، و آیهٔ: ﴿وَلاَ تَيَمَّمُوْا ٱلْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ﴾ نازل شد». (روایت ابوداود و منذری)

براء بن عازب رضی الله عنه گوید: بعضی، بدترین طعام و میوه را برای زکات انتخاب می‌کردند، و این آیه در شأن ایشان نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوْا أَنْفِقُوْا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم مِنَ ٱلْأَرْضِ وَلاَ تَيَمَّمُوْا ٱلْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُم بِآخِذِيهِ إِلاَّ أَن تُغْمِضُوْا فِيهِ﴾

کمی قبل ترجمهٔ آن بیان شد. (روایت از حاکم)

ای خواهر مسلمانم به دلیل این آیه و حدیث سابق، خدا، و رسولش ما را از انتخاب نوع بد برای دادن زکات نهی کرده‌اند.

۱۹ـ زکات عسل:

۱ـ حکم آن:

جمهور اتّفاق دارند که در عسل زکات واجب نیست. مالک، شافعی و اصحاب ایشان بر این رایند.

بخاری گوید: دربارهٔ زکات عسل روایتی صحیح در دسترس نیست.

ابن منذر گفته: دربارهٔ وجوب زکات عسل هیچ خبر ثابت و اجماعی وجود ندارد. بنابراین زکات در آن واجب نیست، و این، قول جمهور هم است.

ابوحنیفه گوید: اگر زنبور عسل در زمین عُشْر باشد، کم باشد یا زیاد یک دهم آن زکات داده می‌شود. اگر در زمین خراج باشد کم باشد یا زیاد، زکات ندارد. ابویوسف گفته: هرگاه عسل به ده رطل رسید یک رطل آن زکات است و هر اندازه بیشتر شود یک‌دهم آن زکات داده می‌شود.

محمدبن حسن گفته: اگر عسل به حدّ پنج فَرَق رسید یک دهم آن زکات داده می‌شود وگرنه زکاتی در آن نیست.

فَرَق، عبارت از سی و شش رطل و پنج فَرَق یک صد و هشتاد رطل است.

۲۰ـ زکات حیوان:

۱ـ شروط آن:

۱ـ باید به حدّ نصاب برسد.

۲ـ باید یک سال بر آن سپری شده باشد.

۳ـ باید در اکثر سال از چراگاه‌ها و مراتع مباح تغذیه کند. و جمهور این شروط را معتبر می‌دانند.

ولی مالک و لیث مخالف رأی جمهور بوده و زکات مواشی را اعم از این که در چراگاهِ مباح بچرد یا پرواریاشد، باربر و وسیله کار باشد یا نباشد واجب می‌دانند.

ابوحنیفه و احمد موافق رأی جمهور هستند.

در نزد شافعی: اگر حیوان در اکثر سال بدون اینکه به آن علف داده شود خودش در چراگاه بچرد، در آن زکات واجب است وگرنه زکات در آن نیست. چون بیش از دو روز نمی‌تواند بدون علف زنده بماند.

ابن‌عبدالبر گوید: در میان فقهای شهرها و کشورها کسی را سراغ ندارم که به قول مالک و لیث عمل کرده باشد.

احادیث به طور صریح مشخص کرده‌اند که در حیواناتی که خودشان در چراگاه می‌چرند، زکات تعلق می‌گیرد، اما به حیواناتی که علوفه داده می‌شود - که اگر علوفه داده نشود زنده نمی‌مانند - زکات تعلق نمی‌گیرد.

۲ـ زکات شتر:

در کمتر از پنج شتر زکات واجب نیست، نر باشند یا مادّه، هرگاه خواهر یا برادر مسلمان یک سال کامل دارای تعداد پنج شتر بود واجب است یک راس گوسفند یا بز را زکات بدهد.

اگر به ده شتر رسید باید دو رأس گوسفند یا بز زکات بدهد. و اگر تعداد شترها به پانزده رسید سه رأس گوسفند یا بز زکات بدهد. و اگر دارای بیست شتر بود باید چهار رأس گوسفند یا بز بدهد.

هرگاه یک سال تمام بیست و پنج شتر داشت باید یک بنت مخاض [ماده شتری که یک سالش کامل شده باشد] بپردازد و اگر آن را نیافت، یک ابن لبون [شتر نرِ دو ساله] بپردازد.

در سی و شش شتر یک بنت لبون [ماده شتر دو ساله]. می‌پردازد.

در چهل و شش شتر یک شتر حقه [که سه سال کامل داشته باشد] بدهد.

در شصت و یک شتر یک جزعه [شتر چهار ساله] بدهد.

در هفتاد و شش شتر دو بنت لبون بدهد.

در نود و یک شتر دو حقه بدهد.

از مقدار یکصد و سی شتر بیشتر در هر پنجاه شتر یک حقه و در هر چهل شتر یک بنت لبون واجب است. و در یکصد و سی شتر و بیشتر یک حقه و دو بنت لبون، و در یکصد و چهل شتر و بیشتر، دو حقه و یک بنت لبون و در یکصد و پنجاه شتر و بیشتر سه بنت لبون، و در یکصد و شصت شتر و بیشتر چهار بنت لبون زکات هست.

اگر بر صاحب شتر بنتِ مخاض واجب باشد، و آن را نداشت و ابن لبون هم نداشت، اما بنت لبون داشت، یا بنت لبون بر وی واجب بود و آن را نداشت ولی به جای آن جذعة داد، در این موارد آنچه را که دارد باید از او گرفت و در مقابل آن، بیست درهم یا دو رأس گوسفند بر زکات‌دهنده برگردانده می‌شود و بر زکات‌دهنده واجب است آن را قبول نماید.

همچنین اگر بر صاحب مال واجب بود دو شتر بپردازد اما هیچ کدام، یا یکی را نداشت باید آنچه راکه دارد بدهد. اگر آنچه که داده بهتر از واجب بود باید زکات‌گیرنده در مقابل هر کدام دو گوسفند یا بیست درهم برگرداند، و اگر آنچه که داده کمتر از واجب بود باید همراه هر کدام از آنها دو رأس گوسفند یا بیست درهم به گیرندهٔ زکات بدهد.

بنابراین اگر بنت مخاض بر وی واجب بود و آن را نداشت و ابن‌لبون و بنت لبون را هم نداشت ولی حقه یا جذعه داشت، یا بنت لبون بر وی واجب بود ولی آن را نداشت و بنت مخاض و حقّه هم نداشت اما جذعه داشت از او پذیرفته نشده و مکلف به احضار ما وجب یا احضار یک سال کمتر از آن بوده و باید همراه آن بیست درهم یا دو گوسفند را بدهد.

اگر لازم بود جذعه بدهد ولی نه آن را داشت و نه حقّه، اما بنت لبون و بنت مخاض داشت، به غیر از جذعه یا حقه همراه با دو گوسفند یا بیست درهم از او قبول نمی‌شود.

اگر حقّه بر وی واجب بود ولی نه آن را داشت و نه جذعه و نه بنت لبون، اما بنت مخاض داشت از او گرفته نمی‌شود بلکه مجبور به احضار حقّه یا بنت لبون و دو گوسفند یا بیست درهم با آن می‌شود.

و اصلاً در اموال زکوی قیمت و بدل کافی نیست.
سپری‌شدن یک سال برای همهٔ حیوانات زکوی شرط وجوب زکات است.

۳ـ زکات گاو:

در کمتر از سی رأس گاو زکات واجب نیست.
هرگاه تعداد آن به سی رأس رسید و یک سال بر آن سپری شد، باید در زکات آن یک رأس گوسالهٔ نر یک ساله یا یک راس گوسالهٔ مادهٔ یک ساله، بدهد.
اگر تعداد آن به چهل رأس رسید باید در زکات آن یک رأس گوسالهٔ دوساله بدهد.
هرگاه به شصت رأس رسیدند باید دو رأس گوسالهٔ مادهٔ یک ساله بدهد.
در هفتاد رأس یک گوساله دو ساله باید بدهد.
و در نود رأس سه رأس گوساله یک ساله باید بدهد.
در یک صد رأس، یک رأس گوساله دو ساله و دو رأس گوساله ماده یک ساله باید بدهد.
در یک صد و ده رأس، دو رأس گوساله دو ساله و یک رأس تبیع باید بدهد.
و در یک صد و بیست رأس، سه رأس مُسنَّه یا چهار رأس گوساله نر یک ساله باید بدهد.
به این ترتیب وقتی که زیاد شدند در هر سی رأس یک رأس گوساله نر یک ساله و در هر چهل رأس یک گوساله دو ساله باید بدهد.
این، قول حسن بصری، زهری، مالک، شافعی، احمد و در روایتی غیرمشهور قول ابوهریره رضی الله عنه است.
ایشان استناد به حدیث معاذ کرده‌اند که: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را به یمن اعزام و به او امر فرمود از هر سی رأس گاو یک رأس گوساله نر یک ساله و از هر چهل رأس گاو یک رأس گوساله دو ساله بگیرد» و بعضی از ایشان به جای مُسنّه، ثنیّه را جایز دانسته‌اند!
(روایت از ابن حجر در تلخیص)

۴ـ زکات بز و گوسفند: [غنم]

غنم در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر بز و گوسفند اطلاق می‌شود، و این دو نوع برای اخراج زکات با هم جمع شده و حساب می‌شوند.
انواع بزها و انواع گوسفندها مانند گوسفندهای ممالک سودان و بزهای بصره، و نَقَدْ، و بنات حذف و امثال آن از همان حکم برخوردارند.

مقرون، که نصف آن بز، و نصف آن گوسفند است نیز مشمول این حکم است و غنم نامیده می‌شود. نر و مادهٔ آنها مساوی است.

چنانچه گفتیم اسم شاة، بر بز و گوسفند اطلاق می‌شود. و غنم اسم جنس بوده و مفرد ندارد بلکه به مفرد آن، شاة، یا ماغر، یا ضانیه، یا کبش، یا تیس گفته می‌شود، و میان اهل لغت خلافی در این نیست.

۵ـ مقدار زکات واجب در غنم:

زکات در غنم وقتی واجب می‌گردد که تعداد آن به چهل رأس برسد. و هرگاه به تعداد چهل رأس رسید باید یک رأس زکات بدهد.

اگر تعداد آن به یکصدوبیست و یک رأس رسید باید دو رأس زکات بدهد.

اگر به دویست و یک رأس رسیدند باید در زکات آن سه رأس بدهد.

اگر از تعداد آنها سیصد گوسفند تجاوز کرد، در هر یکصد گوسفند و بز، یک گوسفند یا بز را در زکات می‌دهد.

حیوانی که به عنوان زکات داده می‌شود باید یک گوسفند یک ساله یا یک بز دوساله باشد.

اگر تمام احشام نر بودند، اخراج نر در زکات آن جایز است. و اگر تمام آن مادّه یا مخلوط از نر و ماده بودند در نزد احناف اخراج نر در زکات آن جایز است ولی در نزد غیر احناف باید حتماً ماده باشد.

۶ـ نیکوترین حیوان برای زکات انتخاب شود:

ای خواهر مسلمانم دادن حیوان معیوب به عنوان زکات درست نیست، بلکه مستحب است حیوان خوب باشد. به دلیل حدیث طبرانی که رسول خداﷺ فرمود: «سه عمل نیکو هستند هر کسی آن سه را انجام دهد در حقیقت طعم ایمان را چشیده است: هر کس تنها خدا را عبادت کند، و شریک برای خدا قرار ندهد، و با طیب نفس زکات را هر ساله بدهد، و از دادن حیوان پیر، گر، مریض، کوچک و کم‌شیر خودداری کند. ولی باید از متوسط اموال باشد، چون خداوند بهترین آن را از شما نمی‌طلبد، و به دادن بدترین آن نیز امر نکرده است».

در نامهٔ ابوبکر آمده است: «در گرفتن زکات حیوان پیر، کور و نر گرفته نشود».

۷ـ زکات در غیر از حیواناتی که ذکر شدند:

در اسب، قاطر و خر زکات نیست مگر اینکه برای تجارت باشند. [که به عنوان مال تجاری از آنها زکات گرفته می‌شود] به دلیل حدیث علی رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «شما را در دادن زکات اسب و برده‌ها مورد بخشش قرار دادم.»

(روایت از احمد و ابوداود)

سلمان‌بن یسّار گوید: اهل شام به ابوعبیدهٔ بن جراح رضی الله عنه گفتند: از اسب‌ها و بردگان ما، زکات بگیر، ابوعبیده رضی الله عنه امتناع ورزید. سپس نامه‌ای در این باره به عمر رضی الله عنه نوشت، عمر رضی الله عنه امتناع ورزید. دوباره با ابوعبیده رضی الله عنه در این مورد صحبت کردند و او نامه‌ای به عمر رضی الله عنه نوشت، عمر رضی الله عنه در پاسخ نوشت: «اگر خودشان خواستند از آنها بگیر و بر فقرایشان تقسیم کن و بردگان ایشان را از آن بهره‌مند کن». **(روایت از مالک و بیهقی)**

ابوهریره رضی الله عنه گوید: «دربارهٔ زکات خرها، از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سؤال شد؟ فرمود: در این مورد امری نیامده است جز این آیه:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ﴾

(روایت از احمد)

حارثة بن مِضْرب گوید: «با عمر رضی الله عنه به سفر حج رفتم، اشراف شام نزد او آمدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، ما برده و اسب داریم، امر فرما زکات آنها را از ما بگیرند تا بدان وسیله ما را پاک کنی و مایه رشد و پاکیزگی ما باشد، گفت: این، چیزی است که دو نفرِ پیش از من این کار را انجام نداده‌اند[۱]، اما منتظر باشید تا از مسلمانان بپرسم».

(روایت از طبرانی)

۸ـ زکات بچه شتر، گوساله و بزغاله:

در نزد اکثر اهل علم اگر در اثنای سال مالی؛ شتر، گاو، غنم، تولید مثل کردند، زکات شامل آنها نیز شده و واجب می‌شود، به دلیل این که عمربن خطاب رضی الله عنه فرمود: در گرفتن زکات، برّه‌ای را که چوپان حمل می‌کند نیز حساب کن ولی آن را، و حیوانات پروار و تربیت‌شده، و شیرده، و نر را مگیر، بلکه گوسفند دوساله یا بز دوساله را بگیر، و این، عدالتی است میان حیوان شیر و بهترین آنها». **(روایت از مالک و شافعی)**

ابوحنیفه، شافعی و ابوثور گویند: بچهٔ حیوان برای تکمیل حد نصاب زکات معتبر نیست مگر این که حیوانات بزرگ در حد نصاب باشند.

۱ـ منظور او، رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رضی الله عنه بود.

همچنین ابوحنیفه گوید: در تکمیل حد نصاب کوچک‌ها به حساب می‌آیند خواه از آنها متولد شده باشند یا آنها را خریده باشد و داخل سال مالی می‌شوند و زکات آنها را می‌دهد.

شافعی شرط کرده که: متولد از نصاب بوده و تولد آن قبل از سپری‌شدن سال باشد.

اما کسی که، تنها دارای گوساله، بزغاله و بره، و فصیل، باشد که در حد نصاب باشند، در نزد ابوحنیفه، محمد، داود و شعبی، زکات بر وی واجب نیست.

در نزد مالک،زکات در کوچک‌ها نیز به مانند بزرگترها واجب است. چون آنها در حساب با بزرگترها معتبر هستند، بنابراین به تنهایی، نیز معتبر می‌باشند.

در نزد شافعی و ابویوسف: در زکات کوچکترها از میان همان‌ها زکات گرفته می‌شود.

۹ـ زکات خلیطین:

خلیطین به مجموع دو قطعه احشام گفته می‌شود که هر قطعه مالک خود را دارد و به هم مخلوط شده‌اند.

رسول خداﷺ فرمود: «زکاتی که از خلیطین گرفته می‌شود بالسویّه از طرف دو مالک آن پرداخت می‌شود». **(روایت از بخاری و مالک)**

تفسیر حدیث این است: هرگاه دو نفر احشام خود را با هم مخلوط کرده و به حدّ نصاب رسید زکات آنرا هر دو به نسبت احشام خود می‌پردازند.

برای مثال: اگر دو خواهر مسلمان هر یک دارای بیست رأس گوسفند بوده و با هم مخلوط کردند و مجموعاً به حدّ نصاب که چهل رأس است رسید باید یک رأس را در زکات آن بدهند و هزینهٔ آن را بالسویّه میان خود تقسیم می‌کنند.

و این در صورتی است که دو شریک حیوانات خود را با هم مخلوط کنند و به مجرّد آن زکات بر هر دو واجب و هر یک به نسبت سهم خود در پرداخت آن مکلف می‌باشد.

خلیطین باید دارای شروط ذیل باشند:

(۱) یک چوپان داشته باشد.

(۲) یک چراگاه داشته باشد.

(۳) یک محل استراحت داشته باشد.

(۴) یک محل آسایش شبانه داشته باشد.

ای خواهر مسلمان جایز نیست به خاطر فرار از زکات دو قطعه احشام جداگانه را با هم جمع، یا یک قطعه خلیط را از هم جدا ساخت.

۱۰ـ با هم جمع‌کردن چند نوع در دادن زکات:

در دادن زکات، گوسفند و بز با هم جمع شده و یک جنس به حساب می‌آیند. همچنین گاومیش با گاو جمع می‌شود. شتر عربی با شتر خراسانی جمع می‌شوند، چون هر دو از یک جنس می‌باشند. چنانچه در حدیث فرمود: «در غنمی زکات هست که بدون نیاز به علف‌دادن در چراگاه بچرد».

همچنین فرمود: «در هر پنج شتر زکات هست» و فرمود: «در هرسی رأس گاو زکات واجب است».

۲۱ـ زکات رکاز و معادن:

۱ـ معنی رکاز: رکاز مشتق از رَکَزَ، بوده و به معنای مخفی است.

ابوحنیفه گوید: رکاز اسم چیزی است که خالق، یا مخلوق، آن را مخفی کرده است.

مالک گوید: آنچه در آن اختلاف نداریم و از اهل علم شنیده‌ام این است که: می‌گویند: رکاز عبارت از اموال مدفون دوران جاهلیت است که با ثروت بدست نیامده و بدون صرف هزینهٔ زیاد و زحمت فراوان بدست می‌آید.

اما آنچه با صرف سرمایه و زحمت فراوان بدست می‌آید رکاز نامیده نمی‌شود. چون گاهی این زحمت و هزینه به هدر می‌رود و نفعی عاید صاحب آن نمی‌گردد.

۲ـ رکازی که زکات در آن واجب است:

رکازی که زکات در آن واجب است عبارت است از: مس، نقره، آهن، و برنز، ظروف و امثال آن:

این، مذهب احناف، حنابله، روایتی از مالک و یکی از دو قول شافعی می‌باشد. شافعی در قولی دیگر گوید: خُمس بجز در طلا و نقره واجب نیست.

۳ـ مقدار واجب در رکاز:

مقدار واجب در زکات رکاز خُمْس است.

این مذهب ابوحنیفه، احمد، و أصحّ دو روایت از مالک و قول جدید شافعی است، و نصاب در آن معتبر است. اما بدون خلاف، سپری‌شدن سال بر آن شرط نیست.

اما چهار پنجم باقی‌مانده، مال قدیمی‌ترین مالک آن سرزمین است اگر شناخته شود، اگر فوت کرده باشد به ورثهٔ او تعلق می‌گیرد اگر شناخته شوند، در غیر این صورت به بیت‌المال تعلق دارد. این مذهب ابوحنیفه، مالک، شافعی و محمد است.

احمد و ابویوسف گویند: مال آن کسی است که آن را پیداکرده است به شرط این که صاحب زمین ادعای آن را نکند، اگر ادعای مالکیت آن کند بالاتفاق ادعای او پذیرفته است.

۴ـ دادن خمس بر چه کسی واجب است:

بنا بر رأی جمهور هر کس آن را بیابد، مسلمان، یا ذمی، کبیر، یا صغیر، عاقل، یا دیوانه، دادن خُمْس بر او واجب است. اما ولیّ صغیر و دیوانه مسئول پرداخت خمس هستند.

ابن‌منذر گفته: تمام کسانی را که از اهل علم سراغ داریم بر این مسئله اجماع دارند که: اگر ذمی آن را بیابد باید خُمْس آن را بپردازد. این، گفتهٔ مالک، اهل مدینه، ثوری، اوزاعی، اهل عراق و اصحاب رأی می‌باشد.

و شافعی گفته: خُمْس، زکات است و بر ذمی واجب نیست.

۵ـ محل صرف خمس:

رأی ابوحنیفه، مالک و احمد بر این است که: محل مصرف خمس همانا محل مصرف فی است.

در نزد شافعی: محل مصرف خمس، محل مصرف زکات است.

۶ـ معدن:

علماء دربارهٔ معدنی که زکات در آن واجب است اختلاف دارند:

امام احمد بر این رأی است: هر چیزی که از زمین استخراج گردد و دارای قیمت باشد، زکات در آن واجب است مانند: طلا، نقره، آهن، مس، سرب، یاقوت، زبرجد و زمرّد، فیروزه، بلور، عقیق، کحل، و زرنیخ، قیر، نفت، گوگرد، و امثال آن.

در نزد وی رسیدن به حدّ نصاب به صورت مستقیم، یا با تخمین قیمت، شرط وجوب زکات است.

امام ابوحنیفه گوید: هرچه به وسیلهٔ آتش ذوب شود یا خالص گردد مانند: طلا، نقره، آهن و مس، زکات در آن واجب است.

ولی زکات در مایعاتی مانند: قیر، و جامداتی که با آتش ذوب نشوند مانند: یاقوت زکات در آنها واجب نیست. حد نصاب هم در آن شرط نیست. بلکه او در کم و زیاد آن خمس را واجب کرده است.

امام شافعی، زکات را تنها در طلا و نقره‌ای که استخراج می‌شود واجب می‌داند و هر دو، زکات طلا و نقره را مشروط به حدّ نصاب کرده‌اند.

همگی بر این اتفاق دارند: حَوْل (سپری‌شدن یک سال) در آن معتبر نبوده، و به مانند زرع به محض دستیابی به آن، زکات آن واجب می‌شود.

در نزد هر سه، زکات آن رُبْع عُشْر (یک چهلم) است و مصرف آن، همان مصرف زکات است، ولی به نزد ابوحنیفه مصرف آن، مصرف فئ است.

۲۲ـ دربارهٔ مال بدست آمده:

اگر کسی مالی بدست آورد که گذشت سال در آن معتبر است و جز آن مالی دیگر نداشته باشد و آن مال پیدا شده و به حدّ نصاب رسیده باشد، یا این که از جنس آن، مالی دیگر داشته و مجموع هر دو مال به حدّ نصاب برسند از آن وقت، سال آن آغاز می‌شود. و هرگاه سال آن تمام شد زکات در آن واجب می‌شود.

ولی اگر مال بدست‌آمده نفع تجارت، یا بچهٔ حیوانات زکات باشند، سال اصل معتبر است و توجهی به سال نفع و نتایج به صورت جداگانه نمی‌شود. اما اگر مال بدست آمده غیر از نفع و بچهٔ حیوانات باشد و به‌حدّ نصاب رسیده باشد، سال آن مستقلاً آغاز می‌شود.

بنابراین، اگر مالی به کسی بخشیده شود یا از راه ارث به وی برسد، تا سپری‌شدن یک سال مالی بر آن، زکات در آن واجب نیست.

از ابن عمر ﷺ روایت شده که: زکاتی در آن نیست تا اینکه یک سال تمام بر آن سپری شود.

ابوحنیفه گفته: تا یک سال بر مال بدست آمده سپری نشود زکات در آن نیست، مگر این که از جنس آن مالی در حد نصاب داشته باشد که در این صورت اگر یک ساعت قبل از اتمام سال آن، آن را بدست آورد کم باشد یا زیاد، زکات در آن واجب است و مال بدست آمده تابع آن مال اصلی است که یک سال را تمام کرده است، خواه، طلا باشد یا نقره یا مواشی و امثال آن.

امام مالک گفته: از مال بدست آمده زکات داده نمی‌شود مگر این که یک سال کامل بر آن سپری شود. هیچ فرقی نمی‌کند که آیا در نزد یابنده مالی باشد که از آن زکات داده

می‌شود یا خیر، به غیر از احشام، اگر کسی بدون زاد و ولد، دارای احشام شد، اگر آنچه در نزد خود دارد در حدّ نصاب باشد احشام بدست آمده نیز در چرخش سال تابع آن می‌شوند، و اگر نداشت، سالِ آن از روز دستیابی به آن آغاز می‌شود، و اگر احشام از راه زاد و ولد بدست آیند سال آن همان سال مادران احشام است، اعم از این که در حدّ نصاب باشد یا خیر.

شافعی گوید: سالِ مال بدست آمده مستقلاً حساب شده و داخل سال احشامی نمی‌شود که قبلاً داشته، مگر اولاد احشام که اگر مادران آنها در حدّ نصاب باشند، با آنها حساب می‌شوند و اگر مادران آن در حدّ نصاب نباشند با آن حساب نمی‌شوند.

ازجمله کسانی که گفته‌اند: بدون اتمام حَوْل در هیچ مالی زکات نیست، علی، ابوبکر، عایشه و ابن‌عمر می‌باشند.

۲۳ـ تلف شدن زکات:

اگر تمامی زکات یا بخشی از آن که از مال جدا شده و کنار گذاشته شده است تلف گردد، بر تو واجب است آن را جبران کنی چون پرداخت آن بر ذمهٔ تو است و با تلف شدن آن ساقط نمی‌گردد.

حسن بصری گفته: تلف شدن آن تو را کفایت نمی‌کند. عطاء گفته: کفایت می‌کند.

۲۴ـ با تأخیر در دادن زکات؛ زکات ساقط نمی‌شود:

ابن‌منذر گوید: اگر ستمگران بر بلادی تسلط یافتند و سال‌هایی اهل آن بلاد زکات ادا نکردند، سپس امام‌مسلمین بر آن‌جا پیروز شد و آنجا بازپس گرفت بنا برقول مالک، شافعی و ابوثور، زکات سال‌های گذشته را باید بستاند، اگرچه چندین‌سال بر آن سپری شده باشد.

ای خواهر مسلمان، دادن قیمت به جای اموالی که نصاً ذکر شده جایز نیست مگر این که، عین مال، یا جنس آن موجود نباشد.

ابوحنیفه پرداخت قیمت به جای آن را جایز شمرده اعم از این که بر عین مال دست بیابد یا نیابد زیرا زکات حق فقیر است، و در نزد فقیر تفاوتی میان قیمت و عین مال نیست. شوکانی گفته: در حقیقت، زکات در عین مال واجب بوده و جز در حال وجود عذر، عدول از آن جایز نیست.

بخاری گوید: معاذ‌ؓ به اهل یمن گفت: به جای زکات جو و ذرّت، پارچهٔ ابریشم، یا لباس، تحویل من دهید، چون برای شما آسان‌تر است.

۲۵ـ مصارف زکات:

مصارف زکات هشت گروه هستند که خداوند متعال آنها را در کتاب خود، ذکر کرده و می فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَٱلْمَسَاكِينِ وَٱلْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾

توبه: ۶۰

«زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبت آنان [برای پذیرش اسلام] می‌شود، بردگان، بدهکاران، در راه خدا، و واماندگان در راه می‌باشد، این، یک فریضهٔ مهم الهی است، و خدا دانا و حکیم است.»

مصارف هشت‌گانه عبارتند از:

۱ـ فقرا: فقیر به کسی گفته می‌شود که نتواند نیازمندی‌های خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک و پوشاک و مسکن تأمین کند. در حدیث معاذ آمده که: «زکات از ثروتمندان گرفته می‌شود و بر فقراء توزیع می‌گردد.»

۲ـ مساکین: در حدیث آمده: مساکین به فقرایی گفته می‌شود که از تکدّی اجتناب کرده و مردم به حال او آگاه نیستند. ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «مسکین کسی نیست که با یک یا دو عدد خرما، یا یک لقمه و دو لقمه نان نیازش برآورده شود بلکه آن کسی است که از سؤال و تکدّی خودداری می‌کند، اگر خواستید این آیه را بخوانید: **﴿لَایسألون الناس الحافاً﴾** ».

در روایتی دیگر فرمود: «مسکین آن کسی نیست که دوره‌گرد بوده و با یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرما او را از خود برانی، اما مسکین کسی است که نه چندان مالی دارد که او را بی‌نیاز کند و نه کسی او را می‌شناسد که بر وی صدقه دهد، و گدایی هم نمی‌کند». **(متفق‌علیه)**

۳ـ عاملین بر زکات: برای مأمور اخذ، و جمع‌آوری زکات برای بیت‌المال جایز است در مقابل کارش زکات را به عنوان اُجرت ولو این که ثروتمند باشد، به دلیل حدیث که فرمود: «زکات برای ثروتمند حلال نیست. به جز برای پنج نفر: برای عامل زکات، برای کسی که آن را با سرمایهٔ خود خریداری نماید، برای شخص بدهکار،

برای مجاهد فی‌سبیل‌الله، برای مسکینی که بخشی از آن را برای ثروتمندی به هدیه می‌برد». **(روایت از احمد و ابن ابی‌شیبه)**

۴ـ مؤلفةالقلوب: به کسی گفته می‌شود اسلام آن ضعیف، و در میان خانواده و قوم از جایگاه اجتماعی بلندی بهره‌مند بوده و از نفوذ کلام بر آنان برخوردار باشد. مستحب است به‌چنین کسی زکات داده‌شود تا وسیلهٔ تألیف او شود ونفع او بیشتر و از شرش در امان بماند.

جایز است به کافری داده شود که امید مسلمان شدن او، و خانواده‌اش می‌رود، و این کاری است در راه دعوت به سوی اسلام.

۵ـ رقاب: مراد از آن برده‌ای مسلمان است که می‌خواهد به وسیلهٔ دریافت زکات خود را بازخرید نموده و در راه خدا آزاد گردد.

اگر مسلمانی مُکاتَبْ بود لازم است مقداری به او داده شود که به وسیلهٔ آن بتواند اقساط کتابت را بپردازد و آزاد شود.

۶ـ غارمین: به بدهکارانی گفته می‌شود که متحمل بدهی شده و در غیر از معصیت خدا و رسولش بوده باشد، به چنین کسی به مقدار بدهی که بر دوش دارد زکات داده می‌شود، به دلیل حدیث که رسول خدا ﷺ فرمود: «گدایی به جز برای سه کس حلال نیست: برای بی‌نوای زمین‌گیر؛ برای بدهکار بریده از سرمایه و برای کسی که دیهٔ دردآور بر ذمّه دارد». **(روایت از ترمذی)**

۷ـ فی‌سبیل‌الله: منظور از آن، هر عملی است که مورد خشنودی خدای سبحان قرار گیرد و شامل مصالح عمومی، مانند مساجد، مدارس، اردوگاه پناهندگان، بیمارستان‌ها، محل‌های اسکان موقت و امثال آنها می‌گردد. کما این که جایز است زکات برای هموارشدن و تأمین راه حجاج خرج شود.

۸ـ ابن‌السبیل: به مسافری گفته می‌شود که از بلاد خود دورمانده است، و مقداری از زکات که او را تا رسیدن به ولایت خود بی‌نیاز نماید به وی داده می‌شود. هر چند در ولایت خود ثروتمند باشد، چون در حال سفر و دوری از منزل، فقر و تنگدستی برای وی عارض شده است.

علماء بر این اتفاق دارند: هرگاه مسافری که از بلاد خود دور مانده، و برای او، دسترسی به اموالش میسّر نیست، با توجه به تنگدستی پیش‌آمده مقداری از زکات به

وی داده می‌شود تا بتواند کارهای خود را انجام دهد و به خانه‌اش برگردد، و مشروط کرده‌اند بر اینکه سفرش برای طاعت یا لااقل مباح بوده و معصیت نباشد.

علماء دربارهٔ سفر مباح اختلاف دارند:

در نزد علمای شافعیه، مسافر، می‌تواند زکات بگیرد اگرچه سفرش برای استراحت و شادی مشروع باشد.

در نزد ایشان مسافر دو قسم است:

نخست: مسافری که غریب و خارج از دیار خود باشد.

دوّم: مسافری که در داخل کشور خود یا کشور محل اقامت خود سفر نماید.

هر دو قسم حق گرفتن زکات را دارند ولو این که بتواند کسی را بیابد و از وی قرض بگیرد و در دیار خودش توانایی ادای آن را داشته باشد.

در نزد مالک و احمد، مسافری. مستحق زکات است که در حال گذر باشد نه مسافری که در حال آغاز سفر است، و به مسافری که بتواند قرض کند زکات داده نمی‌شود، اگر مالی برای بازپرداخت قرض نداشت از زکات به وی داده می‌شود.

۲۶ـ آراء فقهاء در توزیع زکات:

مستحقین همان اصناف هشت‌گانه هستند:

ولی فقهاء، در نحوهٔ توزیع زکات اختلاف دارند: شافعی و اصحاب او گویند: اگر پخش‌کننده زکات، خودِ مالک یا نمایندهٔ او باشد سهم عامل ساقط و باید بر هفت صنف باقی‌مانده توزیع گردد. اگر موجود بودند والا به آنان که موجودند داده می‌شود و در صورت وجود گروه‌های نیازمند، جایز نیست هیچ گروهی ترک شود، اگر آن را ترک کند ضامن سهم آن است.

ابراهیم نخعی گوید: اگر مال زکات بسیار باشد و به همهٔ اصناف برسد باید بر آنان تقسیم کند، و اگر کم بود جایز است به یک صنف داده شود.

احمدبن حنبل گوید: تقسیم آن بهتر است و اگر آن را به یک گروه تخصیص دهد کافی است.

مالک گفته: سعی کند در میان آنان محل نیاز را جست‌وجو نموده و نیازمندان‌و فقرا را در اولویت قرار دهد. اگر یک‌سال در میان فقرا نیاز را بیشتر احساس کرد آنان‌را مقدّم بدارد، و اگر در میان گروه مسافران بیشتر آن را مشاهده بکند، زکات را برای آنان خرج کند و هکذا...

احناف و سفیان ثوری گویند: در میان هر کدام از گروه‌ها که بخواهد می‌تواند زکات

را توزیع کند. ابوحنیفه گوید: برای او جایز است آن را به یک نفر در میان یکی از اصناف تخصیص دهد.

۱ـ همسر: ابن منذر گوید: اجماع اهل علم بر این است: شوهر نباید زکات را به همسرش بدهد. چون نفقهٔ همسر بر شوهر واجب و از گرفتن زکات بی‌نیاز است. همچنین نمی‌تواند زکات را به اسم فقیر به والدینش بدهد، مگر این که بدهکار باشند که در این صورت از سهم غارمین به آنان داده می‌شود تا قرض خود را بپردازند.

۲ـ جوازدادن زکات به شوهر: جایز است همسر، زکات مالش را به شوهرش بدهد اگر جزء آن گروه‌های هشتگانه باشد.

در حدیث صحیح آمده که رسول خدا ﷺ به زینب، همسر ابن مسعود رضی الله عنه فتوا داد که زکات خود را به ابن‌مسعود و به‌برادرزاده‌های یتیم خود بدهد و رسول خدا ﷺ فرمود: زینب در اینصورت از دو ناحیه مأجور خواهد بود: «اجر زکات و اجر خویشاوندی».

(روایت از بخاری)

و این، مذهب شافعی، ابن‌منذر، ابویوسف، محمد، اهل‌ظاهر و روایتی از احمد است.

ابوحنیفه و غیر او گویند: جایز نیست، همسر، زکات خود را به شوهرش بدهد. و گفته‌اند: حدیث زینب دربارهٔ صدقهٔ تطوع بوده نه زکات.

مالک گفته: اگر از آن زکات نفقهٔ همسر را تأمین کند جایز نیست، اما اگر آن را در غیر آن، صرف کند جایز است.

۲۷ـ مستحب است صدقه پنهانی داده شود:

ابن حزم گوید: آشکارا دادن زکات و صدقات بدون این که هدف تظاهر داشته باشد نیکو است، ولی پنهانی دادن آن بهتر است و این قول اصحاب ما است.

مالک گوید: بهتر است زکات آشکارا داده شود.

ابن حزم گفته: دلیلی بر صحت تفاوت وجود ندارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِن تُبْدُوا۟ ٱلصَّدَقَٰتِ فَنِعِمَّا هِىَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا ٱلْفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾

(بقره: ۲۷۱)

«اگر صدقات را آشکار کنید چه خوب و اگر آن را پنهان دارید و به نیازمندان بپردازید برای شما بهتر است.»

ابوهریره گوید: رسول خدا فرمود: «هفت نفر در زیر سایهٔ پروردگار، در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست، قرار خواهند گرفت: پیشوای عادل، جوانی که با عبادت خداوند بزرگ شده است، کسی که دلباختهٔ مساجد است، و دو کس که به خاطر خدا یکدیگر را دوست داشته و بر این دوستی با هم جمع و از هم جدا می‌شوند، مردی که از طرف یک زن زیبا و صاحب جاه و مقام فراخوانده شود ولی در جواب بگوید: من از خدا می‌ترسم، کسی که چنان مخفیانه صدقه دهد که دست چپ او از دست راستش آگاه نباشد و کسی که در خلوت به یاد خدا مشغول و بر اثر ندامت از گذشتهٔ خود چشمانش لبریز از اشک شود».

(روایت از مالک و بخاری و مسلم)

علماء در تفسیربیان دست راست و چپ گفته‌اند: منظور از آن مبالغه در پنهان‌نمودن صدقه می‌باشد و به همین خاطر است به صورت ضرب‌المثل راست و چپ را ذکر کرده است، به این معنی: اگر دست چپ را یک انسان هشیار فرض کنیم از صدقه دست راست بی‌خبر بماند چون در پنهان‌کردن نهایت کوشش خود را انجام داده است.

۲۸ـ زکات فطر:

در ماه رمضان زکات فطر بر یکایک مسلمانان، بزرگ و کوچک و مرد، و زن، و آزاد و برده واجب است.

و مقدار آن برای هر نفر یک صاع از غذای معمولی عادی است [که در حالت اختیار خورده می‌شود]، به دلیل حدیث ابن عمر و غیر ایشان که گفته‌اند: «رسول خدا در ماه رمضان زکات فطر را فرض کرده که مقدار آن یک صاع از خرما یا جو است که بر، برده و حر، زن و مرد، کوچک و بزرگ مسلمانان واجب است».

در صحیح مسلم آمده: «بر بنده مسلمان دربارهٔ غلامش چیزی به غیر از زکات فطر واجب نیست» جمهور، برا ین رایند. مقدار آن یک صاع گندم یا غیر آن است. به گفتهٔ ابن‌منذر: بعضی از صحابه مانند علی، عثمان، ابوهریره، جابر، ابن‌عباس، ابن زبیر و مادرش اسماء بنت ابوبکر، مقدار آن را در گندم نیم صاع دانسته‌اند.

۱ـ حکمت آن:

زکات فطر واجب شده تا بدان وسیله نفس مسلمان روزه‌دار از آثار بطالت و بیهوده‌گری و گناه پاکیزه گردد.

همچنین کمکی برای فقراء و نیازمندان باشد، چنان که بعضی از فقراء و مساکین را از تکدی در روز عید باز می‌دارد.

ابن‌عباس رضي الله عنه گوید: «رسول خدا صلى الله عليه وسلم زکات فطر را فرض کرده تا هم وسیله‌ای برای پاکیزگی از بیهودگی و گناه گذشته باشد و هم طعمه‌ای برای مساکین باشد. هر کس آن را قبل از نماز عید بپردازد، زکاتی است مقبول، و هر کس بعد از نماز عید آن را بپردازد صدقه‌ای از صدقات است». **(روایت از ابوداود، و ابن ماجه و دارقطنی)**

۲ـ مقدار آن و انواع غذاهایی که از آن زکات فطر داده می‌شود:

مقدار زکات فطر یک صاع از گندم، یا جو، یا خرما، یا مویز، یا پنیر، یا برنج، یا ذرّت و امثال آن از قوت معتبر است.

هر یک صاع چهار مُدّ است و از قوت غالب منطقه خارج می‌شود، خواه گندم باشد یا غیر آن. ابوسعید خُدْری رضي الله عنه گوید: «در زمانی که رسول خدا صلى الله عليه وسلم در میان ما بود، زکات فطر را برای صغیر، کبیر، حرّ و برده می‌دادیم، و مقدار آن یک صاع از گندم، یا جو، یا خرما، یا مویز بود، و ما پیوسته آن را می‌دادیم تا این که معاویه به قصد حج، یا عمره به مکه آمد و بر منبر برای مسلمانان سخنرانی کرد، و از جمله مطالبی که در سخنانش آورد این بود که گفت: رأی این است: دو مدّ از گندم شام معادل یک صاع خرما است، مسلمانان از آن پس به رأی او عمل کردند. ابوسعید گوید: ولی من شخصاً تا زنده هستم یک صاع کامل را خواهم داد».

(روایت از جماعت)

واجب این است: که زکات فطر از جنس انواع طعام باشد و به جز در حال ضروری، به جای آن قیمت طعام داده نشود، زیرا از رسول خدا صلى الله عليه وسلم اخراج قیمت به ثبوت نرسیده همچنین از اصحاب چنین امری نقل نشده است.

ولی ابوحنیفه اخراج قیمت را جایز دانسته و گفته است هرگاه بخواهد گندم پرداخت کند نیم صاع کافی است.

۳ـ بر چه کسی زکات فطر واجب است؟

زکات فطر بر هر مسلمان حرّ که دارای یک صاع بوده و از قوت شب و روز عید برای خود و خانواده‌اش بیشتر باشد، واجب است.

این مذهب مالک و شافعی و احمد است. شوکانی گفته: حق همین است.

در نزد احناف دهندهٔ زکات فطر باید ملک نصاب داشته باشد.

ای خواهر مسلمانم زکات فطر خودت و افراد تحت نفقهٔ تو مانند خادم و غیره بر تو واجب است.

۴ـ چه زمانی واجب می‌شود:

فقهاء بر این اتفاق دارند: زکات فطر در آخر ماه رمضان واجب می‌گردد و در تعیین وقت آن اختلاف دارند:

ثوری، احمد، اسحاق، شافعی در قول جدید و مالک در یکی از دو روایت گفته‌اند: وقت وجوب آن غروب خورشید شب عید است، چون روز عید روز فطر رمضان است. ابوحنیفه، لیث، شافعی در قول قدیم و مالک در روایت دوّم، گفته‌اند: وقت وجوب آن طلوع فجر روز عید است.

۵ـ تعجیل در پرداخت آن قبل از فرا رسیدن وقت آن:

جمهور فقهاء بر این رأیند: تعجیل در دادن زکات فطر، یک، یا دو روز قبل از عید جایز است. ابن عمر گوید: «رسول خدا ﷺ به ما امر فرمود قبل از خارج‌شدن برای نماز عید، آن را بپردازیم». **(روایت از بخاری، مسلم، ابوداود و ابن ماجه)**

نافع گوید: ابن عمر یک، یا دو روز قبل از عید آن را می‌داد.

و در بیشتر از آن اختلاف دارند:

در نزد ابوحنیفه جایز است آن را قبل از فرارسیدن رمضان پرداخت نمود. شافعی گوید: جایز است در اول رمضان آن را پرداخت کرد. مالک گوید: یک یا دو روز قبل از عید جایز است زکات فطر داده شود. از احمد نیز این قول مالک مشهور است. و ائمه بر این اتفاق دارند: تأخیر آن از روز عید جایز نیست.

در حدیث آمده: «هر کس قبل از نماز عید آن را پرداخت کند، زکات پذیرفته است و هر کس بعد از نماز پرداخت نماید، صدقه‌ای از صدقات است».

(نصب‌الراية و الترغیب و الترهیب)

۶ـ مصرف زکات فطر:

مصرف زکات فطر همانند مصارف زکات‌های عمومی است با این تفاوت که در اینجا، فقراء و مساکین بر سایر اصناف اولویت دارند. به دلیل حدیث رسول خدا ﷺ که فرمود: «آنان را در این روز از سؤال [گدایی کردن] ، بی‌نیاز کنید».

(روایت از بیهقی، و دارقطنی)

صدقات

۱ـ صدقهٔ تطوّع:

اسلام همه را بر دادن صدقه تشویق کرده و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِى كُلِّ سُنۢبُلَةٍ مِّا۟ئَةُ حَبَّةٍ وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۶۱)

«مثل کسانی که دارایی خود را در راه خدا صرف می‌کنند، همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برآرد و در هر خوشه صد دانه باشد و خداوند برای هر که بخواهد آن را چندین برابر می‌کند و خدا دارای نعمت فراوان و آگاه است.»

همچنین می‌فرماید:

﴿وَ أَنفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ (حدید: ۷)

«و از چیزهایی ببخشید که شما را در آن جانشین خود کرده است زیرا کسانی که از شما ایمان بیاورند و بذل و بخشش کنند، پاداش بزرگی دارند.»

و می‌فرماید:

﴿لَن تَنَالُوا ٱلْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنفِقُوا مِن شَىْءٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ﴾ (آل عمران: ۹۲)

«به نیکی دست نمی‌یابید مگر آن که از آنچه دوست می‌دارید ببخشید و هر چه را ببخشید خدا بر آن آگاه است.»

رسول خدا ﷺ فرمود: «در بامداد هرروزی که بر بندگان سپری می‌شود دو فرشته از آسمان فرود می‌آیند و دعا می‌کنند: خدایا به آن کس که انفاق می‌کند جایگزین عطا فرما، خدایا به آن کس که از انفاق خودداری می‌کند خسارت بده». (مسلم)

همچنین فرمود: «صدقه خشم خداوند را فرونشانده و از مردن ناهنجار جلوگیری می‌نماید». (ترمذی)

۲ـ آنان که برای دریافت صدقه در اولویت قرار دارند:

سزاوارترین مردم برای دریافت صدقه، اهل خانواده و خویشاوندان هستند. به دلیل حدیث جابرﷺ که رسول خداﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما نیازمند بود باید از خود شروع کند، و اگر بیشتر از آن داشت بر عیالش انفاق کند، و اگر بیشتر از آن داشت بر خویشاوندان انفاق نماید و اگر بیشتر از آن داشت بر مستحقان اطراف خود انفاق کند.

همچنین فرمود: «برای انسان همین اندازه از گناه بس است که افراد تحت تکفل خود را ضایع نموده و بر آنان انفاق نکند». (روایت از مسلم و ابوداود)

۳ـ صدقه دادن به جای مادر:

ابن عباسﷺ گوید: «مردی از رسول خداﷺ سؤال کرد: یا رسول‌الله مادرم فوت نموده است. اگر به جای او صدقه بدهم به او نفعی می‌رساند؟ فرمود: بله، گفت: من باغی دارم تو را شاهد می‌گیرم که آن را برای مادرم صدقه کردم».

(روایت از پنج راوی به جز مسلم)

سعدبن عبادهﷺ گوید: «گفتم: ای رسول خدا مادرم فوت کرده چه صدقه‌ای بهتر است؟ فرمود: بخشش آب. پس او چاه آبی را حفر کرد و گفت: این صدقهٔ مادر سعد است».

(روایت از ابوداود و نسائی)

٤ـ صدقهٔ زن از مال شوهر:

عایشه رضی‌الله عنها گوید: رسول خداﷺ فرمود: «هرگاه زن بدون فساد و اسراف از طعام منزلش چیزی ببخشد به‌او اجر انفاق داده خواهد شد و به شوهرش اجر کسب آن و به نگهدارندهٔ آن نیز اجر نگهداری داده خواهد شد و از اجر هیچ کدام کاسته نمی‌شود». (بخاری)

ابو امامه گوید: در خطبهٔ حجة الوداع از رسول خداﷺ شنیدم که می‌فرمود: «زن نباید بدون اجازه شوهرش از مال او چیزی ببخشد، سؤال کردند: غذا را هم نمی‌تواند ببخشد؟ فرمود: غذا از بهترین اموال ما است». (ترمذی)

با استدلال به این حدیث، جایز نیست زن از مال شوهرش بدون اجازه او چیزی را صدقه کند.

۵ـ صدقه باید از کسب پاک باشد:

خداوند متعال به جز از کسب پاک، صدقه‌ای را قبول نمی‌کند، چنانچه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَاالَّذِينَ آمَنُو أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ﴾

ترجمهٔ آیه گذشت.

ابوهریره گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس به اندازه یک دانهٔ خرما از کسب پاک صدقه کند (و خداوند جز پاک نپذیرد) بی‌گمان خداوند آن را با دست راست خود قبول فرموده و سپس آن را برای صاحبش افزایش می‌دهد چنان‌که یکی از شما بچه شتر خود را تربیت می‌کند، تا در عاقبت آن یک دانه خرما به اندازهٔ کوهی بزرگ می‌شود» (بخاری) ابوملیح به نقل از پدرش آورده: «خداوند صدقه از روی غلّ و غش و فریب، و نماز بدون وضو را نمی‌پذیرد». **(ابوداود)**

۶ـ نهی از گدایی:

ابوهریره گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اگر هر کدام از شما صبحگاهان به صحرا برود و کوله‌باری از هیزم را بر پشت خود حمل کند و از آن صدقه داده و خود را به وسیلهٔ آن از مردم بی‌نیاز نماید، برای او خیلی بهتر از آن است که دست گدایی به سوی کسی دراز کند تا چیزی به او بدهد یا ندهد. همانا دست بالا و بخشنده بهتر از دست پایین و گیرنده است، و در انفاق کردن، اول از افراد تحت تکفّل خود آغاز کن». **(روایت از بخاری و مسلم، و ترمذی)**

سمره بن جندب گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «گدایی داغی است که انسانِ گدا بر پیشانی خود می‌زند، مگر این که انسان از حاکم چیزی بخواهد، یا این که در حالتی قرار گیرد که ناگزیر باشد». **(روایت از ابوداود و نسائی، و ترمذی)**

۷ـ صدقه دادن تمامی سرمایه جایز است:

جایز است انسان تمامی سرمایهٔ خود را صدقه کند.

عمر گوید: «رسول خدا ﷺ به ما امر کرد صدقه بدهیم در آن وقت مالی داشتم، گفتم: امروز از ابوبکر پیشی می‌گیرم، چون تاکنون یک بار هم از وی پیشی نگرفته‌ام، به همین خاطر نصف سرمایه‌ام را برای صدقه آوردم، رسول خدا ﷺ فرمود: «برای خانواده‌ات چه چیزی باقی گذاشته‌ای؟ گفتم به همین مقدار. ابوبکر تمامی سرمایهٔ خود را آورد، رسول خدا ﷺ از او سؤال کرد: چه چیزی برای خانواده‌ات باقی

گذاشته‌ای؟ گفت: خدا و رسول خدا را برای آنها باقی گذاشته‌ام. عمر گوید: گفتم دیگر هرگز در هیچ چیزی از تو پیشی نمی‌گیرم». (روایت از ابوداود، و ترمذی)

اگر شخص صدقه‌دهنده ضعیف و ناتوان باشد و کسانی هم تحت تکفل او باشند که نفقه آنان بر او واجب باشد، نفقه صدقه‌دادن تمامی سرمایه مکروه است.

جابر رضی الله عنه گوید: «روزی در خدمت رسول خدا ﷺ بودیم ناگهان مردی با در دست‌داشتن اندازهٔ یک تخم‌مرغ از طلا آمد، گفت: ای رسول خدا، من این طلا را در معدن بدست آورده‌ام آن را بگیر، چون صدقه است، و غیر از آن چیزی ندارم، پیامبر ﷺ از وی روی برگرداند، آن مرد از سمت چپ آمد، باز آن حضرت از او روی برگرداند، سپس از پشت آمد، و حضرت ﷺ آن را گرفت و پرت کرد که اگر به او اصابت می‌کرد او را زخمی می‌کرد، سپس فرمود: «یکی از شما هر چه را که دارد صدقه می‌دهد سپس می‌نشیند و گدایی می‌کند؟ صدقه باید برخاسته از بی‌نیازی باشد».

(روایت از ابوداود و حاکم)

۸ـ باطل کردن صدقه:

منت‌گذاشتن بر کسی که صدقه می‌گیرد و اذیت‌کردن او و از این راه و تظاهر و تفاخر به آن حرام است. چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم بِٱلْمَنِّ وَٱلْأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ ٱلنَّاسِ﴾ (بقره: ۲۶۴)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بذل و بخشش‌های خود را با منّت و آزار پوچ و تباه نسازید، همانند کسی که دارایی خود را برای تظاهر به مردم انفاق می‌کند.»

رسول خدا ﷺ فرمود: «در قیامت خداوند با سه کس صحبت نکرده و به ایشان نگاه نمی‌کند و گناهان آنان را نمی‌بخشد و عذاب دردناکی در انتظار آنان است. ابوذر در اثنای کلام آن حضرت گفت: خسارتمند و مأیوس شده‌اند، ای رسول خدا آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آن کس که برای عشوه و ناز و فخر لباس بلند [که گوشه آن بر زمین کشانده می‌شود] می‌پوشد، و آن کس که با دادن صدقه منت می‌گذارد، و آن کس که کالای خود را با سوگند دروغ می‌فروشد». (روایت از احمد، مسلم، ابوداود، نسائی و دارمی)

مناسک [حج و عمره]

نخست حج:

۱ـ تعریف آن:

(أ) حج در لغت: به معنی زیاد قصدکردن کسی که، تعظیمش می‌کنی. و با دو لغت حَجّ و حِجّ ـ با فتح، و کسرِ حاء ـ خوانده می‌شود.

(ب) حج در اصطلاح شرع، عبارت است از مجموع اعمالی مخصوص، مانند: طواف، سعی، وقوف در عرفه و سایر مناسک.

۲ـ حکم آن:

حج یکی از پنج پایه‌ای است که دین اسلام بر آن بنا شده است، و اصل در واجب بودن آن، کتاب، سنت، اجماع است:

در کتاب: خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلْبَيْتِ مَنِ ٱسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران: ۹۷)

«و حج این خانه، واجب الهی است بر کسانی که توانایی برای رفتن بدان جا را دارند و هر کس کفر ورزد به خود زیان‌رسانده نه به خدا چه خداوند از همهٔ جهانیان بی‌نیاز است.»

همچنین می‌فرماید:

﴿وَأَتِمُّوا ٱلْحَجَّ وَٱلْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ (بقره: ۱۹۶)

«و حج و عمره را به تمام و کمال خالصانه برای خدا انجام دهید.»

در سنت: رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «دین اسلام بر پنج پایه بنا شده است: گفتن: لا اله الاّ الله و محمد رسول‌الله، برپاداشتن نماز، روزهٔ رمضان و حج خانهٔ خدا برای کسانی که توانایی رفتن بدان جا را داشته باشد». **(متفق‌علیه)**

اما اجماع: بی‌گمان علماء بر وجوب حج اجماع دارند. در طول عمر هر مسلمانی ـ اگر توانایی داشته باشد ـ یک بار حج واجب است، به دلیل فرمودهٔ حضرت ﷺ که فرمود: «حج واجب یک مرتبه است، و بیشتر از آن سنّت است».

(روایت از ابوداود، و احمد و حاکم)

۳ـ حکمت آن:

حج بر هر زن و مرد مسلمان توانا فرض است. از جمله حکمت‌های حج، تطهیر نفس از آثار گناهها است به دلیل حدیث حضرت ﷺ که فرمود: «هر کس این خانه را طواف کند و از فساد و فسق خودداری کند همانند روزی که از مادرش متولد شده از گناهانش پاک می‌گردد». **(متفق علیه)**

٤ـ شروط وجوب آن:

حج بر هر مسلمان عاقل بالغِ حُرِ توانا بر ایاب و ذهاب و هزینه‌های آن، واجب است و در آن خلافی نیست.

ولی کودک و دیوانه مکلف به آن نیستند به دلیل حدیث علی‌ابن ابی‌طالب رضی الله عنه که گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «گناه سه نفر نوشته نمی‌شود: خوابیده تا هنگام بیداری، کودک تا هنگام بلوغ و بیهوش تا زمان به هوش آمدن».

(روایت از ابوداود، ابن ماجه و ترمذی)

حج بر کسی که برای انجام آن توانایی مالی نداشته باشد واجب نیست. چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا﴾ **(بقره: ۲۸۶)**

«خداوند به هیچ کس جز به اندازهٔ تواناییش تکلیف نمی‌کند.»

۵ـ حج یک مرتبه است:

علماء بر این مسئله اجماع دارند: که حج واجب تکرار نمی‌شود و یک مرتبه در طول عمر است. مگر این که بر خود نذر کند که در این صورت وفا به نذر واجب است و افزون بر آن تطوّع است.

عبدالله‌ابن عباس رضی الله عنهما گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای ما خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: «ای مردم، حج بر شما واجب شده است، أقرع بن حابس بلند شد و سؤال کرد: آیا در هر سالی ای رسول خدا؟ فرمود: اگر می‌گفتم: بله، واجب می‌شد و اگر واجب می‌شد بدان عمل نمی‌کردید، و نمی‌توانستید عمل کنید، پس افزون بر یک دفعه، تطوّع است».

(روایت از احمد و ابوداود، و نسائی و حاکم)

٦ـ سفر حج برای پیرزنان:

جمعی از أئمه گفته‌اند: سفر حج بدون همراه محرم برای پیرزنان جایز است اگر توانایی مالی و امنیت راه برایش فراهم باشد و به این حدیث عدی بن حاتم استدلال کرده‌اند که: گوید: روزی در محضر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بودم در آن هنگام مردی آمد و از فقر و تنگدستی شکایت کرد بعد از او، مردی دیگر آمد از ناامنی راه شکایت داشت. حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: ای عدی آیا «حیره»[1] را دیده‌ای؟ گوید: گفتم: ندیده‌ام ولی اسم آن را شنیده‌ام، فرمود: اگر زنده بمانی و عمرت طولانی باشد می‌بینی که زن در کجاوه از «حیره» به سوی کعبه راه افتاده و به غیر از خدا از هیچ چیزی هراس ندارد و کعبه را طواف خواهد کرد». **(بخاری)**

اگر زن مخالفت نموده و به تنهایی و بدون همراهی محرم حج کرد، حج او صحیح است.

۷ـ حج زن بدون همراهی محرم:

برای زنی که به سنّ یائسگی رسیده است جایز است بدون محرم به سفر حج برود، و بنا بر یکی از دو قول احمد جایز است با کسی همسفر شود که او را امین می‌داند.

۸ـ حج زن به نیابت از میّت در مقابل أجرت:

بالأتفاق جایز است زن به نیابت از میت حج کند و در مقابل نیابت، مالی دریافت نماید. ولی دربارۀ اجیر کردن او برای اعمال حج، علماء بر دو رأیند: بنا بر یکی از دو قول امامان احمد و شافعی جایز است و بنا بر قول ابوحنیفه جایز نیست.

۱ـ قریه‌ای نزدیک به کوفه است.

زنی که به نیابت از میّت حج می‌کند اگر برای خود، نیز قصد حج داشت یا قصد نفع‌رساندن به میّت را داشت خودش در اجر آن شریک است. ولی اگر هدف او، فقط دریافت اجر باشد، در روز قیامت بهره‌ای نخواهد داشت.

۹- آیا زن می‌تواند به جای دیگران حج کند؟

به اتفاق علماء جایز است زن به جای یک زن دیگر -از خویشاوندان باشد یا نباشد- حج کند همچنین در نزد هر چهار امام جایز است زن به جای مرد حج کند. چنان که رسول خداﷺ به زن خثعمیه امر کرد به جای پدرش حج به جای آورد، آن هنگامی که زن از رسول خداﷺ پرسید: حج بر پدرش واجب گشته ولی او پیر و سالخورده است و نمی‌تواند حج کند. حضرتﷺ به او فرمود: «به جای پدرش حج کند».

(روایت از جماعت)

ترمذی در تأیید این حدیث گفته: احادیثی دیگر در این باب هست و نزد اهل علم از اصحاب رسولﷺ و غیر ایشان عمل بر این بوده و حج به جای میّت را جایز شمرده‌اند.

ثوری، ابن‌مبارک، شافعی، احمد و اسحاق بر این رأیند.

مالک گفته: اگر میت به آن وصیّت کرده باشد جایز است به نیابت از وی حج انجام شود.

بعضی نیز حج را به نیابت از پیر و ناتوانی که قدرت آن را ندارد صحیح دانسته‌اند و این، قول ابن مبارک و شافعی است.

این حدیث دلیل بر این است که: جایز است زن به نیابت از زن یا مرد، و مرد به نیابت از مرد یا زن حج کند و نصی که مخالف آن باشد وارد نشده است.

۱۰- زنی که می‌خواهد به حج و عمره برود:

اگر زنی بخواهد به حج و عمره برود مانند گرفتن روزه‌های سنت، باید از شوهرش اجازه بگیرد.

ولی شوهر نباید زنش را از انجام حج واجب منع کند اگر شرایط آن فراهم شده باشد و همراه محرم باشد چنان که نمی‌تواند او را از نماز و روزهٔ واجب منع نماید. خلاصه اگر زن احرام به حج واجب یا عمرهٔ واجب گرفت ولو این که منذور باشد، برای شوهرش جایز نیست او را از رفتن به حج بازداشته یا وادار به شکستن احرام کند، و این،

نظر اکثر اهل علم است ازجمله نخعی، اسحاق، اصحاب رأی و در أصّح دو قول شافعی، اما شافعی در قول دوم گوید: شوهر می‌تواند مانع وی باشد چون وجوب حج به نزد وی بر تراخی بوده و در یک سال معین نیست، ولی این قول صحیح نیست چون حج واجب با شروع به آن معین می‌گردد و مانند نماز واجب است که با تکبیر تحرّم در اول وقت آن، واجب می‌گردد، و نیز مانند قضای رمضان است که با شروع به آن معین گشته و شکستن آن حرام است. هم به این دلیل که: حق شوهر بر همسر تداوم دارد و اگر امسال او را از حج منع کرده سال‌های آتیه نیز از این حق برخوردار بوده و می‌تواند او را منع کند و در نتیجه این عمل زوج منجر به اسقاط یکی از ارکان اسلام می‌گردد، و مانند عدّه نیست چون عدّه تداوم ندارد. اما اگر احرام به حج یا عمرهٔ سنت بست زوج می‌تواند مانع شود و احرام او را بشکند.

قاضی گفته: جایز نیست زوج زوجه را وادار به شکستن احرام نماید، چون حج، به محض شروع به آن لازم گشته و مانند حج منذور انجام اعمال آن بر وی واجب می‌شود. از امام احمد دربارهٔ زنی که سوگند خورده روزهٔ سنت گرفته یا حج سنت انجام دهد نقل شده که گفته: زن می‌تواند بدون اجازه شوهر روزه باشد و حج انجام دهد چون هم خود و هم شوهرش را گرفتار کرده است.

به نظر من، شوهر نمی‌تواند زنش را از انجام حج واجب باز دارد مادام که شرایط آن فراهم و بر انجام آن توانا و محرمی همراه او باشد. چون همراهی محرم واجب است، و زوج نمی‌تواند زوجه را از واجباتی مانند نماز و روزه باز دارد، اما اگر شرایط حج فراهم نباشد می‌تواند او را از رفتن به سفر حج باز دارد، زیرا در این صورت حق شوهر به واسطهٔ چیزی ساقط می‌شود که واجب نیست. بنابراین، می‌تواند همانند روزهٔ سنت مانع او شود و از رفتن به سفر حج و بستن احرام برای آن او را بازدارد، و خلافی در این نیست.

ابن منذر گوید: به اجماع اهل علم، شوهر می‌تواند زنش را از انجام حج سنت باز دارد، زیرا این، سنتی است که باعث اسقاط حق واجب زوج می‌شود، پس زوج می‌تواند همانند اعتکاف مانع حج زنش شود، و اگر شوهر اجازه داد می‌تواند از اجازهٔ خود پشیمان شود مادام که شروع به احرام نکرده باشد. چون به محض شروع، به صورت واجب اصلی درآمده و شوهر نمی‌تواند مانع او شده و وی را وادار به شکستن احرام نماید، اگر قبل از احرام رجوع کرد از اجازه خود پشیمان شود، اما زن اقدام به بستن احرام نمود مانند آن است که اجازه نداده باشد. اگر قول به شکستن احرام زوجه کنیم حکم آن همان حکم محصور است که فدیه بر وی لازم است و اگر فدیه نیافت روزه بگیرد و احرامش را بشکند.

۱۱ـ حکم شخصی که از انجام حج ناتوان است:

جایز است انسان به نیابت از مادر یا پدرش که از برپایی فرایض حج به خاطر مریضی، یا پیری ناتوان مانده‌اند یا تاب تحمّل مشقّات سفر را ندارند، حج کند به دلیل حدیث عبدالله‌بن عباس رضی الله عنهما که گوید: زنی از قبیلهٔ خثعم گفت: ای رسول خدا حج بر پدرم واجب گشته و او پیر سالخورده‌ای است که نمی‌تواند بر پشت مرکب، خود را نگه دارد، آیا می‌توانم به جای او حج کنم؟ فرمود: بله، و این موضوع در حجة‌الوداع رخ داد. **(متفق‌علیه)**

بدان ای خواهر مسلمانم مادامی که قدرت انجام اعمال حج را داشته باشی، جایز نیست کسی دیگر به نیابت از تو حج کند، و اهل علم بر این اجماع دارند.

ای خواهر مسلمانم جایز است مرد به نیابت از مرد و زن، و زن به نیابت از زن و مرد مناسک و اعمال حج را انجام دهند.

۱۲ـ دریافت اجرت در مقابل حج:

اجیر کردن کسی برای انجام حج در نزد امامان شافعی و مالک جایز است. زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «سزاوارترین اجرتی که می‌گیرید اجرت در مقابل کتاب خدا است». **(روایت از بخاری)**

نیابت از فرد زنده بدون اجازهٔ او جایز نیست خواه حج فرض باشد تا تطوع و حکم عمره نیز چنین است.

۱۳ـ حج به نیابت از والدینی که وفات کرده‌اند:

ای خواهر مسلمان مستحب است هرگاه استطاعت داشته باشی به جای والدینی که فوت کرده‌اند حج کنی. و مستحب است اولاً به جای مادر حج کنی، ـ واجب باشد یا تطوّع ـ زیرا در خیرات و نیکی مادر بر پدر مقدم است چنان که ابوهریره رضی الله عنه گوید: مردی به محضر رسول‌الله آمد و پرسید: ای رسول خدا چه کسی بیشتر از همهٔ مردم سزاوارتر است که به او نیکی کنم؟ فرمود: مادرت، دوباره پرسید: پس از او چه کسی؟ فرمود: مادرت، بار دیگر پرسید: پس از او چه کسی؟ فرمود: مادرت برای بار چهارم پرسید: بعد از او چه کسی؟ فرمود: پدرت. **(متفق‌علیه)**

۱۴ـ حکم زنی که ثروتمند است ولی برای رفتن به سفر حج محرم ندارد:

بر زنی که ثروتمند بوده ولی برای رفتن به سفر حج محرم ندارد حج واجب نیست، و صراحتاً امام احمد این را گفته است. ابوداود گوید: از امام احمد سؤال کردم تکلیف زنی که ثروتمند است ولی محرم ندارد چیست آیا حج بر او واجب است؟ گفت: نه و همچنین فرمود: محرم جزء توانایی راه است.

۱۵ـ برای حج زن همسفربودن محرم شرط است:

محرم،یا شوهر است یا پدر و پسر و برادر. محرم نسبی باشد یا رضاعی، و در حدیث ابوسعید آمده: رسول خداﷺ فرمود: «برای زنی که ایمان به خدا و روز آخرت دارد جایز نیست به سفری برود که سه روز یا بیشتر طول بکشد مگر این که پدرش یا پسرش یا شوهرش یا محرمی دیگر همراه وی باشد». (روایت از مسلم)

اگر در راه، محرم او فوت کرد باید بازگردد زیرا سفر بدون محرم برای وی جایز نیست. ولی سفر او، با جماعتی از زنان یا همراه یک زن حرّ مورد اعتماد، جایز است چنان که شافعی گفته است.

۱۶ـ حج اول، بجای دیگری جایز نیست:

ای خواهر مسلمانم مادام خودت حج نکرده‌ای جایز نیست برای غیر خودت حج کنی به دلیل حدیث عبدالله‌بن عباس رضی الله عنهما که گوید: رسول خداﷺ شنید مردی می‌گفت: **لَبَّيْكَ عن شبرمة** یعنی: به جای شبرمه احرام می‌بندم. فرمود: شبرمه کیست؟ عرض کرد یکی از خویشاوندان من است. فرمود: تاکنون خودت حج کرده‌ای؟ عرض کرد: نه، فرمود: این بار برای خودت حج کن سپس برای شبرمه حج انجام بده.

(روایت از ابوداود و ابن‌ماجه)

۱۷ـ زن با هر لباسی می‌تواند احرام ببندد:

ای خواهر مسلمانم جایز است با هر رنگ از لباس‌احرام ببندی، و تخصیص رنگ‌های سبز و سیاه برای زنان، چنان که بعضی از عوام‌الناس معتقدند، اصل و توجیه شرعی ندارد.

بعد از انجام غسل و نظافت و پوشیدن لباس احرام، قلباً نیت داخل‌شدن در نسک موردنظر، حج یا عمره را می‌آورد، به دلیل فرمایش پیامبر که فرمود: «پذیرش و ارزش اعمال به نیت بستگی دارد و دستاورد هر انسانی چیزی است که نیت کرده است».

(روایت از بخاری، مسلم، ترمذی و نسائی)

ای خواهر مسلمانم تلفظ به چیزی که نیت دارید جایز است اگر نیت عمره داشتی می‌گویی: **لَبّیْك عمرةً** یا می‌گویی: **اللهم لبیك عمرة**، یا اگر نیت حج داشتی می‌گویی: **لبّیك حجاً** یا می‌گویی: **اللهم لبّیْك حجّاً** زیرا پیامبرﷺ چنان‌کرده است و بعد از سوارشدن بر وسیلهٔ سواری تلفظ به نیت بهتر است، زیرا رسول خداﷺ بعد از قرارگرفتن بر مرکب و هم‌زمان با شروعِ حرکت از میقات آن را گفته است و اصح اقوال اهل علم، این است.

۱۸ـ آدام احرام:

احرام دارای آدابی است که اسلام بر آن تأکید کرده و به شرح زیر است:

۱ـ نظافت: که با غسل‌کردن و گرفتن ناخن‌ها و وضو و کندن موی زیر بغل و تراشیدن موهای پیشین و شانه‌کردن موی سر و ریش حاصل می‌شود.

ابن عمرﷺ گوید: «غسل برای احرام و داخل‌شدن مکه سنت است».

(روایت از بزار، و دارقطنی، و حاکم)

ای خواهر مسلمانم غسل باید به نیت غسل احرام باشد.

زنی که در عادت ماهانه یا نفاس است جایز است که غسل کند و احرام ببندد و به غیر از طواف بقیّهٔ مناسک را انجام دهد، به دلیل حدیث ابن‌عباسﷺ که: رسول خداﷺ فرمود: «زن زائو و قاعده غسل کرده و احرام می‌بندد و تمامی مناسک را به جای آورده غیر از این که تا پاک نگردد طواف بیت نمی‌کند».

(روایت از احمد و ابوداود و ترمذی)

۲ـ اجتناب از پوشیدن لباس دوخته شده‌ای که جزء لباس احرام نیست.

۳ـ خوشبوکردن: ای خواهر مسلمانم استفاده از مواد خوشبو قبل ازا حرام جایز است، به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که گوید: «ما با رسول خداﷺ به طرف مکه خارج می‌شدیم و پیشانی‌های خود را هنگام احرام با مشک معطر می‌کردیم، و هنگام عرق‌کردن، مشک بر صورت‌هایمان سرازیر می‌شد، پیامبرﷺ آن را مشاهده می‌کرد و ما را از آن نهی نمی‌کرد». **(روایت از احمد و ابوداود)**

۴ـ خواندن دو رکعت نماز به نیّت سنت احرام. در رکعت اول بعد از فاتحه سوره کافرون و در رکعت دوّم بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص خوانده شود، ابن عمرﷺ گوید: «رسول خداﷺ در ذوالجلیفه دو رکعت نماز می‌خواند». **(مسلم)**

ذوالحلیفه مکانی است که رسول خداﷺ در آنجا احرام بسته است. دو رکعت نماز واجب نیز به جای دو رکعت سنت کفایت می‌کند، چنان که نماز واجب، بجای سنت تحیةالمسجد کفایت می‌کند.

۱۹ـ انواع احرام:

احرام بر سه نوع است و علماء بر جواز هر کدام اجماع دارند که عبارتند از:

۱ـ قران ۲ـ تمتّع ۳ـ افراد.

عایشه رضی‌الله عنها گوید: «در سال حجةالوداع برای انجام مناسک حج همراه رسول خدا خارج شدیم بعضی از ما احرام به عمره و بعضی احرام به حج و عمره و بعضی نیز احرام به حج بسته بودند. رسول خداﷺ احرام به حج بسته بود، آنان که احرام به عمره بسته بودند بعد از طواف القدوم احرام را شکستند و آنان که احرام به حج یا به حج و عمره بسته بودند احرام را تا روز قربان نشکستند. (روایت از احمد، بخاری، مسلم و مالک)

۲۰ـ معنی قِران:

ای خواهر مسلمان، قِران به این معنا است که در میقات، به نیّت حج و عمره احرام بندی و به هنگام تلبیه بگویی: لبّیک بحجّ و عُمْرةٍ. در این صورت شخص مُحرِم تا روزی که از اعمال حج و عمره فارغ می‌شود در احرام باقی می‌ماند.

۲۱ـ معنی تمتع:

تمتّع عبارت است از نیت احرام برای انجام اعمال عمره در ماه‌های حجِ آن سال و تمتع، نام نهاده شده زیرا بدون این که به دیار خود بازگردد در یک سال اعمال حج و عمره را انجام داده و بعد از تحلّل از احرام عمره و خارج‌شدن از آن از چیزهایی بهره جسته که شخص غیرمحرم از آنها بهره‌مند است مانند پوشیدن لباس دوخته‌شده، استفاده از مواد معطر و غیر آن.

ابن‌حجر گوید: تعبیری که جمهور از تمتع کرده‌اند این است: کسی حج و عمره را با هم جمع کرده و هر دو را در ماه‌های حج یک سال انجام دهد و عمره را بر حج مقدّم دارد و در مکه باشد. بنابراین، هرگاه به یکی از این شروط اختلال وارد کند آن شخص متمتع نیست. و کیفیت تمتع این است که در میقات احرام به عمرهٔ تنها ببندد و در هنگام تلبیه بگوید: (لبیک بعمرةٍ)

۲۲ـ معنی افراد:

ای خواهر مسلمانم افراد به این معنا است: آن کس که ارادهٔ حج کرده در میقات احرام به حج تنها ببندد و در تلبیه بگوید: (لبیک بحجّ) و تا پایان اعمال حج به طور کامل در احرام باقی می‌ماند، بعد از فارغ‌شدن از اعمال حج اگر خداست احرام به عمره بسته و اعمال آن را انجام می‌دهد.

۲۳ـ میقات‌های حج:

حج دو نوع میقات دارد: میقات زمانی و میقات مکانی:

نخست: میقات‌های مکانی آن عبارتند از: ۱ـ ذوالحلیفه، میقات اهل مدینه. ۲ـ جُحفه، میقات اهل شام، مصر و مغرب. ۳ـ یَلَمْلَمْ، میقات اهل یمن. ۴ـ قَرَنْ، میقات اهل نجد. ۵ـ ذات عِرق، میقات اهل مشرق.

اهل علم بر چهار میقات اجماع دارند که عبارتند از: ذوالحلیفه، جحفه، قَرَنْ و یَلَمْلَمْ.

ابن عباس رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذوالحلیفه را برای اهل مدینه، جحفه را برای اهل شام، قَرَن را برای اهل نجد و یلملم را برای اهل یمن، تعیین کرد، و فرمود: (این میقات‌ها برای ساکنان آن نواحی و کسانی که از آن بلاد و جهات می‌آیند و اراده حج و عمره کرده‌اند تعیین شده است». (متفق علیه)

ابن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اهل مدینه از ذوالحلیفه و اهل شام از جحفه، و اهل نجد از قَرَنْ، و در ادامه آن خودم نشنیدم ولی به من گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: و اهل یمن از یلملم احرام می‌بندند». (متفق‌علیه)

ابن عبدالبر گوید: اجماع اهل علم بر این است: احرام عراقی از ذات عرق احرام از میقات است.

ابوداود، نسائی و غیر آن دو، به نقل از عایشه رضی‌الله عنها گویند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای اهل عراق «ذات عرق» را تعیین کرده است.»

دوّم: میقات‌های زمانی:

میقات زمانی عبارت از ماه‌های حج؛ شوال، ذوالقعده و ده روز اول ذوالحجة است.

۲۴ـ حکم کسی که هنگام احرام غسل نکند:

ای خواهر مسلمان، غسل احرام واجب نیست بلکه مستحب است اگرچه زن، حائض یا نفساء باشد. چون پیامبر ﷺ «به اسماء بنت عمیس که زایمان کرده بود امر کرد غسل کند». (روایت از مسلم)

و به عایشه رضی‌الله عنها که حایض بود امر کرد غسل کند. اگر زن حائض یا نفساء امید داشت قبل از خروج از میقات از خون‌ریزی پاک شود مستحب است تا هنگام پاک‌شدن غسل را به تأخیر اندازد تا بدین شیوه غسل ایشان کامل‌تر گردد، وگرنه غسل نماید.

۲۵ـ مستحب است احرام بعد از نماز باشد:

ای خواهر مسلمانم مستحب آن است که احرام بعد از نماز باشد، اگر وقت نماز فرض باشد بعد از آن احرام نماید، والا دو رکعت نماز سنت بخواند و بعد از آن احرام ببندد.

از امام احمد روایت شده که گفته: احرام کمی بعد از نماز بسته می‌شود و تفاوتی ندارد مرکب او توقف کرده، یا در حال رفتن باشد، زیرا هر دو قول از طُرُق صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده است.

۲۶ـ بلندکردن صدا در گفتن تلبیه:

در گفتن تلبیه باید صدا را بلند کرد، روایت شده که پیامبر فرمود: «جبریل نزد من آمد و به من امر کرد تا به اصحاب امر کنم با صدای بلند لا اله الاّ الله و تلبیه بگویند».

(روایت از نسائی و ابوداود، و ترمذی)

انس رضی‌الله عنه گوید می‌شنیدم که با صدای بلند آن را می‌گفتند.

ابوحازم گوید: اصحاب رسول خدا ﷺ به بیابان نمی‌رسیدند مگر این که با صدای بلند تلبیه می‌گفتند.

سالم گوید: ابن عمر رضی‌الله عنه صدای خود را در تلبیه بلند می‌کرد و بیرون نمی‌رفت مگر این که با صدای بلند تلبیه می‌گفت، و آن هم به اندازه‌ای بود که از حد توان بیشتر نباشد تا مبادا صدا، و تلبیهٔ او قطع شود.

صیغهٔ تلبیه این است: «لبيّك اللّهمّ لبيّك. لبيّك لا شريك لك لبيّك. إنّ الحمد والنّعمة لك والملك، لا شريك لك» (متفق علیه)

زن تلبیه را با صدای بلند نمی‌گوید و به مقداری بلند می‌خواند که خودش بشنود. ابن عبدالبر گوید: علماء بر این اجماع دارند: زن صدای خد را بلند نکرده و تنها به اندازه‌ای باشد که خودش بشنود. قول عطاء، مالک، اوزاعی، شافعی و اصحاب رأی، بر این است.

از سلیمان بن یسار روایت شده که گفته: در نزد علماء این سنت است که: زن در إهلال صدای خود را بلند نمی‌کند، و به خاطر وقوع در فتنه بلندکردن صدای زن مکروه است، و به همین خاطر است که اذان و اقامت بر او سنت نیست و در نماز به جای تسبیح، تصفیق برای تذکّردادن به امام، بر وی سنت است.

۲۷ـ مستحب است کم صبحت کند:

ای خواهر مسلمانم مستحب است شخص مُحرم کمتر حرف بزند، زیرا کمتر صحبت‌کردن نفس انسان را از بیهوده‌گویی و وقوع در حرام و دروغ مصون می‌دارد، چون کسی که پرحرف است بسیار دچار لغزش می‌شود. در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس ایمان به خدا و روز آخرت دارد باید خیر بگوید یا ساکت باشد».

همچنین ابوهریره به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وسلم آورده است: «یکی از خوبیهای انسان مسلمان، خودداری او از چیزی است که به وی ارتباط ندارد و به او سودی نمی‌رساند».

(روایت از احمد)

ابوداود گوید: اصول سنن، چهار حدیث است و این یکی از آن چهار است. این سکوت در حال احرام سنت مؤکده است چون حالتِ عبادت و اطاعت ظاهری و باطنی خدای عزوجل و شبیه اعتکاف است. امام احمد در استدلال بر آن از قاضی شریح رحمه الله نقل کرده که: هرگاه احرام می‌بست همانند ماری بود که هیچ صدایی را نمی‌شنود، بنابراین مستحب است مُحرِم خود را به گفتن تلبیه و ذکر خدای تعالی یا قرائت قرآن، یا امر به معروف، یا نهی از منکر، یا تعلیم جاهل، مشغول نماید، و به قدر نیاز صحبت کند، در غیر این موارد ساکت باشد، و اگر صحبت از چیزی کرد که گناه ندارد، یا اشعاری سرود که قبیح نبود، مباح است ولی نباید زیاد باشد، و از عمر رضی الله عنه روایت شده: در حال احرام که سوار بر شتر بود این بیت را می‌خواند: گویی که سوار این شتر تنهٔ خشکیدهٔ درختی است در بیابان، هنگامی که او را پایین می‌آورد. یا گویی شراب نوشیده و مست و می‌زده است.

الله‌اکبر، الله‌اکبر، این، دلیل بر اباحهٔ آن است.

۲۸ـ حکم سایه‌جستن:

برای خواهر مسلمان اشکال ندارد از سایه سقف یا دیوار، یا درخت و چادر استفاده کند و اگر پارچه‌ای یا شبیه آن را بر درختی بیندازد و زیر سایهٔ آن بنشیند اشکالی ندارد و این، نظر تمام اهل علم است.

جابر رضی الله عنه در حدیث آورده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حج امر کرد چادری بافته از مو را در نمره برایش برپا کردند و تا غروب خورشید در آن استراحت کرد.

(روایت مسلم)

۲۹ـ حکم استفاده از مواد خوشبو:

اجماع اهل علم بر این است: مُحْرِمْ از به‌کارگیری مواد خوشبوکننده منع شده است. رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مورد مُحْرِمی که بر اثر افتادن از شترش فوت کرده بود فرمود: «او را خوشبو نکنید» یا فرمود: «حنوط به او نزنید». (متفق‌علیه)

بنابراین، وقتی میّت در احرام از مواد خوشبو منع شده باشد، ممنوعیت آن برای زنده به طریق اولیٰ است. هرگاه خود را خوشبو ساخت فدیه بر وی واجب می‌شود، چون از چیزی استفاده کرده که به خاطر احرام بر وی حرام شده است، مانند پوشیدن لباس که بر وی حرام است، و خوشبوکردن به این معنا است که به وسیلهٔ چیزی باشد که برای این کار از آن استفاده می‌شود مانند: مشک، عنبر، کافور، و غالیه و زعفران و گلاب و روغن‌های خوشبوکنندِه مانند روغن بنفشه و امثال آن.

۳۰ـ پوشیدن صورت و سر برای زنان:

حرام است زن، در احرام صورت خود را بپوشاند همان‌گونه که پوشیدن سر برای مردان در حال احرام حرام است، و خلافی در این مسئله سراغ ندارم بجز روایتی که گوید: اسماء رضی الله عنها در حال احرام صورت خود را می‌پوشاند. که احتمال دارد آن هم در حال ضرورت بوده باشد، بنابراین خلاف محسوب نمی‌شود.

ابن‌منذر گوید: کراهیت استفاده از «بُرْقع[1]» از جانب سعد، ابن‌عمر، ابن عباس و عایشه رضی‌الله عنها ثابت شده و سراغ نداریم کسی راکه مخالف آن باشد. بخاری و غیر او روایت کرده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «نباید زن نقاب بپوشد و دستکش در دست

۱ـ نقاب

کند» اما اگر به واسطهٔ عبور مردان در نزدیکی زنان از این عمل ناچار شد می‌تواند نقاب را بر صورت بیندازد به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله عنها که گوید: «مردان سواره از کنار ما می‌گذشتند و ما همراه رسول خداﷺ در حال احرام بودیم، همین که به ما نزدیک می‌شدند نقاب‌ها را پایین می‌کشیدیم، هنگامی که دور می‌شدند نقاب‌ها را از صورت برمی‌داشتیم.» (روایت از ابوداود و أثرم)

و به علّت این که زن نیاز به پوشیدن صورت دارد همانند عورت، پوشیدن آن مطلقاً حرام نیست.

در حق زن محرِم دو حکم به ظاهر متباین با هم جمع می‌شوند: یکی واجب بودن پوشیدن کامل سر و دیگری برداشتن نقاب از صورت. بدیهی است پوشش کامل سر با پوشش قسمتی از صورت محقق می‌شود و با برداشتن بخشی از پوشش سر کشف صورت تحقّق می‌یابد، در چنین حالتی پوشیدن تمام سر، اولویت دارد، زیرا سر برای زن جزء عورت است و تحریم آن مختص به حالت احرام نیست، برخلاف کشف صورت که مختص به حالت احرام می‌باشد، درواقع پوشیدن صورت زنان را به خاطر نیاز پیش‌آمده مباح دانستیم، پس پوشش جزئی از آن برای تکمیل ستر عورت بهتر است.

۳۱ـ طواف زنان، با نقاب:

اشکال ندارد زن غیر محرِم، با نقاب کعبه را طواف کند، زیرا عایشه رضی‌الله عنها خارج از احرام چنین کرده است.

۳۲ـ استفاده از سرمه:

در حال احرام به‌کاربردن سرمه برای زنان و مردان مکروه است، و مقدّم‌داشتن زنان در این امر، بدین خاطر است که: زن بیشتر زینت می‌کند و از سرمه بیشتر استفاده می‌کند.

از ابن عمرﷺ روایت شده که گفت: مُحْرِمْ می‌تواند هر سرمه‌ای را که معطر نباشد استفاده کند.

مالک گفته است: اگر در اثر گرما شخص مُحْرِم از سرمه و غیر آن برای چشمانش استفاده کند اشکالی ندارد.

از احمد روایت شده که گفته: مُحْرِم می‌تواند به چشمانش سرمه بزند مادامی که قصد زینت نداشته باشد. سوال کردند برای مردان و زنان؟ گفت: بله. دلیل کراهیّت

استفاده از آن روایت جابر است که گوید: علیؓ از یمن بازگشت متوجه شد که فاطمه از احرام بیرون آمده و لباس رنگین پوشیده و به چشمانش سرمه زده است، بر این کار او اعتراض کرد. فاطمهرضی‌الله عنها گفت: پدرم به من امر کرده است این کار را بکنم. رسول خداﷺ فرمود: «راست گفته است، راست گفته است». **(روایت از مسلم و غیر او)**

این اعتراض علیؓ دلیل بر این است که قبلاً [یعنی در حال احرام استفاده از آن وسایل] ممنوع است. از عایشهرضی‌الله عنها روایت شده که در خطاب با یک‌زن گفت: هر سرمه‌ای را می‌توانی به چشم بزنی بجز سرمه سیاه. شُمَیْسه به نقل از عایشه رضی‌الله عنها گوید: در حالی که محرم بودم دچار چشم‌درد شدم، در این باره از عایشه رضی‌الله عنها سوال کردم؟ گفت: بجز سرمه سیاه. می‌توانی هر سرمهٔ دیگری را استفاده کنی اما باید دانست که سرمه سیاه حرام نیست ولی چون وسیلهٔ زینت است آن را مکروه می‌دانیم.

شافعی گوید: در مورد استفاده از سرمه سیاه در حال احرام، فدیه‌ای را بر مرد و زن لازم نمی‌دانم. استفاده از هر نوع سرمه‌ای که معطر نباشد کراهت ندارد.

۳۳ـ احرام زن همانند مرد است جز در لباس:

ابن‌منذر گوید: تمامی اهل علم اجماع دارند که: هر چه بر مردان ممنوع باشد بر زنان نیز ممنوع است به جز در لباس. اهل علم اجماع دارند که: زن در حال احرام می‌تواند پیراهن، روپوش، زیرشلوار، مقنعه و کفش بپوشد. هر کاری که رسول خداﷺ دربارهٔ شخص مُحرم دستور داده شامل مردان و زنان می‌شود. ولی استثناء لباس برای زنان به خاطر ستر عورت آنان بوده زیرا تمام وجود ایشان به جز صورت و کف دست‌ها حکم عورت را دارد و تجرّد زنان و اکتفا به احرام منجر به کشف عورت ایشان می‌شود لذا لباس برای آنان مباح گردیده چنان که بستن لنگ برای مردان مباح شده تا مبادا در صورت نه بستن آن بیفتد و عورت آنان آشکار گردد، و در همان حال بستن رداء (بالاپوش) برای مردان مباح نشده چون افتادن آن منجر به کشف عورت وی نمی‌شود.

ابن عمرؓ گوید: از رسول خداﷺ شنید که زنان در احرام را از پوشیدن دستکش و نقاب و استفاده از ورس، و زعفران در لباس، منع کرد، اما غیر از این موارد هر لباسی که میل دارد از قبیل انواع لباس‌های رنگارنگ یا ابریشم، یا زیورآلات، یا زیرشلوارها یا پیراهن‌ها، یا کفش یا انواع مقنعه‌ها را می‌تواند بپوشد.

۳۴ـ ابطال حج به علّت جماع:

ابن منذر گوید: اجماع اهل علم بر این است در حال احرام هیچ چیزی حج را باطل نمی‌کند به غیر از جماع، به دلیل روایتی که از ابن عمر نقل شده: که مردی از وی سوال کرد و گفت: من در حال احرام با همسرم نزدیکی کرده‌ام. در جواب گفت: حج خودت را فاسد و باطل کرده‌ای، بروید با همسرت آنچه راکه مسلمانان انجام می‌دهند انجام دهید و با إحلال آنان إحلال کنید، و در سال آینده تو و همسرت حج کنید و هر دو، فدیه بدهید، اگر آن را نیافتید سه روز در حج و هفت روز بعد از بازگشت به خانه روزه بگیرید.

۳۵ـ طواف زن:

برای زن مستحب است در شب طواف نماید زیرا شب بیشتر پوشیده است و مزاحمت در آن کمتر است و امکان نزدیک‌شدن به بیت و استلام [دست به زدن] حجرالاسود در آن زیادتر است. حنبل به نقل از ابن زبیر آورده است که: عایشه رضی‌الله عنها یک، یا دو مرتبه و هر مرتبه هفت طواف را بعد از نماز عشاء انجام می‌داد و به مردان نشسته در مسجد ابلاغ می‌کرد و می‌گفت: بلند شوید تا خانواده‌های شما بیایند، زیرا آنان بر شما حق دارند. محمدبن سائب بن برکة به نقل از مادرش آورده است که: عایشه رضی‌الله عنها به صاحبان چراغ‌ها دستور داد آنها را خاموش کنند، همه خاموش کردند، آنگاه من با او در پوشش یا در حجاب همراه او طواف کردم، و هر وقت هفت دور طواف انجام می‌داد حجرالاسود را استلام می‌کرد و در مابین رکن و درِ کعبه دعاء می‌خواند، تا این که سه طواف هفت دوره‌ای را تمام کرد آنگاه به سوی آب زمزم رفت، سپس شش رکعت نماز خواند و همین که دو رکعت را می‌خواند، سلام می‌داد و به زنان حاضر رو نموده و با آنان به طور مفصل صحبتِ می‌کرد. و بدین گونه شش رکعت را خواند.

۳۶ـ زنان نباید در استلام حجر برای مردان ایجاد مزاحمت کنند:

زن در انجام مناسک حج همانند مرد است با این تفاوت که هرگاه وارد مکه شد و از افتادن در قاعدگی و زایمان در امان بود مستحّب است طواف را تا فرارسیدن شب به تأخیر اندازد تا بیشتر در پوشش باشد، و مستحب نیست به خاطر استلام حجر مزاحم مردان شوند. اما با دست به آن اشاره کند همانند کسی که امکان دستیابی به آن را ندارد. عطاء گوید: عایشه رضی‌الله عنها با فاصله از مردان طواف می‌کرد و با آنان نمی‌آمیخت زنی گفت: ای مادر مؤمنان بیا تا حجر را استلام کنیم، گفت: در جای خود باش و دعوت او را

نپذیرفت، اما اگر از قاعدگی یا زایمان، ایمن نبود تعجیل در طواف برای وی مستحب است که مبادا طواف را از دست بدهد.

۳۷ـ رمل و اضطباع:

رمل و اضطباع بر زنان و بر اهل مکه لازم نیست. در غیر از طواف رمل و اضطباع نیست. رمل یعنی رفتن با حالتی میان رفتن عادی و دویدن، و اضطباع به معنی پوشیدن شانه چپ و برهنه گذاشتن شانه راست هنگام پوشیدن احرام.

ابن منذر گوید: به اجماع اهل علم، رمل بر زنان در طواف و صفا و مروه لازم نیست. همچنین اضطباع بر ایشان لازم نیست، چون اضطباع نشانهٔ تهوّر و مردانگی است، و چنین امری از زنان مطلوب نبوده و آنچه از ایشان مطلوب است پوشش است. اما در رمل و اضطباع، محرم در معرض کشف عورت است.

۳۸ـ زن نه رمل دارد و نه بالارفتن بر تپهٔ مروه:

سنت نیست زن بالای تپهٔ مروه برود تا مزاحم مردان نگردد، و این کار برای او پوشنده‌تر است. رمل، نیز برای زنان سنّت نیست.

ابن منذر گوید: به اجماع تمامی اهل علم، در طواف و سعی بین صفا و مروه، رمل، بر زنان لازم نیست. چون رمل نشانه تهوّر و مردانگی بوده و این امر از زنان مطلوب نیست، و رمل، نوعی تعرض برای کنار زدن پوشش است، بنابراین، برای آنان مستحب نیست.

۳۹ـ حکم کوتاه کردن مو برای زنان:

زن باید به اندازه یک بند انگشت از موی خود کوتاه کند، کوتاه کردن مو برای زنان مشروع است نه تراشیدن سر و خلافی در این نیست. ابن منذر گفته است: به اجماع اهل علم، تراشیدن سر در حق زنان یک نوع مثله کردن است. ابن عباس رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: تراشیدن برای زنان جایز نیست، بلکه فقط کمی موها را کوتاه می‌کنند». **(روایت از ابوداود)**

علی رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم از تراشیدن سر زنان نهی کرده است».

(روایت از ترمذی)

به گفتهٔ امام احمد زن از هر گیسویی به اندازه یک بند انگشت کوتاه بکند. این قول ابن عمر، شافعی، اسحاق و ابوثور است.

ابوداود گوید: شنیدم از احمد سوال شد: آیا از تمام موهای سر باید کوتاه شود؟ گفت بله. موها را در جلو سر جمع، سپس از نوک آن به قدر یک بندانگشت کوتاه می‌کند.

۴۰ـ طواف الوداع بر زن قاعده لازم نیست:

بنا بر گفتهٔ ابن عباس: «مسلمانان ماموروند که آخرین پیمان [آخرین کار حاج در مکه] باید طواف کعبه باشد مگر برای زنان قاعده و نفساء». **(متفق‌علیه)**

در روایت مسلم، آمده بعد از پایان حج مردم از هر سو خارج می‌شدند، بدین‌خاطر، رسول خداﷺ فرمود: «هیچ کدام از شما از مکه خارج نشود مگر این که آخرین عهد و پیمانش باید طواف کعبه باشد» و سقوط آن از بعضی باعث سقوط از بقیّه نمی‌شود. چنان که با سقوط نماز از حائض از غیر آن ساقط نمی‌شود. و بر آنان واجب است، بلکه تخصیص حائض و نفساء به اسقاط، خود دلیل بر وجوب آن بر غیر ایشان است، چون اگر از همه ساقط می‌شد تخصیص حائض و نفساء توجیهی نداشت.

با این توضیح، روشن می‌شود که طواف الوداع رکن حج نبوده و در این، خلافی نیست. زیرا این طواف برای وداع و خارج‌شدن از مکه و فارغ‌شدن حاج از تمامی مناسک آن حج است تا بدین وسیله آخرین دیدارش، دیدار با بیت باشد، چنان که دربدرقه کردن مسافر از جانب خانواده و دوستان عادت بر آن است، و بدین خاطر است رسول خداﷺ فرموده: «باید آخرین دیدار حاج، دیدارش با بیت باشد» زیرا از احرم خارج شده و مانند کسی که از آن دور است طواف خداحافظی بر او لازم است.

۴۱ـ زنانی که در حج تمتع برای عمره احرام بسته‌اند و در قاعدگی افتاده و ترس از دست دادن حج را دارند:

زنی که احرام به عمره بسته اگر قبل از طواف عمره دچار قاعدگی گردید، نمی‌تواند طواف کند، چون طواف بیت، مانند نماز است در حالی که زن از داخل‌شدن به مسجدالحرام ممنوع بوده و مادام طواف نکرده برایش ممکن نیست احرام خود را بشکند، بنابراین. اگر ترس از دست‌دادن حج را داشت از همان لحظه نیت احرام به حج را می‌آورد، مالک، اوزاعی، شافعی و بسیاری از اهل علم بر این قولند.

ابوحنیفه گوید: عمره را ترک کرده و احرام به حج، می‌بندد.

احمد گوید: بنا بر گفتهٔ ابوحنیفه: عمره را ترک و آن را تبدیل به حج می‌کند و غیر از ابوحنیفه، کسی چنین رأیی ندارد. او به روایت عروة از عایشه استناد کرده که گفت: احرام به عمره بستیم و در حالی که قاعده بودم داخل مکه شدیم و نتوانستم طواف بیت و سعی بین صفا و مروه را انجام دهم ناچار موضوع را به رسول خداﷺ گفتم، فرمود: «موهای سرت را باز کن و آن را شانه کن و احرام به حج ببند و عمره را ترک کن» عایشه گوید: چنان کردم، وقتی که از حج فارغ شدیم رسول خدا مرا با برادرم عبدالرحمن به تنعیم فرستاد و در آن جا برای عمره احرام بستم. آنگاه حضرتﷺ فرمود: «این عمره به جای عمرهٔ سابق تو است». (متفق‌علیه)

این حدیث از سه وجه دلیل بر ترک عمره و احرام به حج می‌باشد:

نخست: فرمودهٔ حضرتﷺ که فرمود: «عمره خود را ترک کن».

دوّم: فرمود: «موهای سر را شانه کن».

سوّم: فرمود: «این عمره به جای عمرهٔ سابق شما است».

۴۲ـ در صورت جماع شوهر با همسرش در حج چه چیزی بر زن لازم است؟

یکم: در صورت اکراه هیچ دمی بر او لازم نیست و این قول عطاء، مالک، شافعی، اسحاق و ابوثور است.

اصحاب رأی گویند: چون شوهر، حج او را فاسد کرده است دم بر او واجب است که عبارت از ذبح یک شتر است، زیرا از شوهر اطاعت کرده است.

به گفته موفق‌الدین ابن قدامه: دم، کفاره‌ایست که به واسطهٔ جماع واجب می‌شود، و در صورت اکراه زن چیزی بر او واجب نیست. چنان که در ابطال روزه با جماع چیزی بر او واجب نیست، و رأی ما این است.

۴۳ـ کسی که وقوف در عرفه را از دست بدهد:

این مسأله چهار صورت دارد:

نخست: آخرین وقت وقوف در عرفه آخر شب قربان است، بنابراین اگر کسی تا طلوع فجر روز قربان موفق به وقوف در عرفه نشد، بدون خلاف حج را از دست داده است. بنا به قول جابر: حجّ وی تا طلوع فجر در شب جمع از دست نمی‌رود. ابوزبیر گوید: از جابر پرسیدم «آیا رسول خدا چنین گفت؟» گفت بله.

(روایت از إثرم)

فرمودهٔ رسول خدا ﷺ که گوید: «حج عرفه است هر کس قبل از نماز فجر به آنجا برسد و شب و روز را در آنجا جمع کرد درواقع حج او کامل است».

(روایت از ابوداود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه و بیهقی)

دلیل بر فوت حج با خروج شبِ جمع می‌باشد.

دوّم: آن کس که حج او فوت شود. با طواف و سعی و تقصیر تحلّل او حاصل می‌شود. این روایت بسیاری از اهل علم است.

سوّم: باید به حج فاسد خود ادامه دهد، و این قول مزنی است، و گوید: انجام تمام اعمال حج بر او لازم است زیرا از دست‌دادن بعضی از اعمال موجب سقوط باقی اعمال نمی‌گردد.

شافعی در مسند خود آورده است: عمر به ابوایوب که حج را از دست داده بود گفت: اعمالی را انجام بده که عمره کننده انجام می‌دهد، بعد از آن تحلل نموده و اگر سال آینده حج کردی آنچه برایت از هدی میسر شد با خود بیاور.

إثرم به نقل از سلیمان بن یسار آورده که: هباربن اسود در شام به سفر حج رفت و در روز عید قربان به مکه رسید، عمر به وی گفت: چرا تأخیر کردی؟ گفت: گمان کردم امروز روز عرفه است، عمر گفت: برو و هفت بار بیت را طواف کن و اگر هدیی با خود آورده‌ای آن را ذبح کنی، سپس در سال آینده حج کن اگر قدرت مالی داشتی هدیی با خود بیاور و اگر نداشتی سه روز در حج و هفت روز بعد از بازگشت به منزل روزه بگیر انشاءالله. نجاد به نقل از عطاء آورده که: «رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس حج را از دست بدهد دَم بر او واجب است و باید، و باید به جای آن عمره کند و در سال آینده حج کند».

(روایت از احمد و مسلم)

چهارم: حج از دست رفته واجب باشد یا تطوع، قضای آن در سال آینده بر او لازم است و این قول مالک، شافعی و اصحاب رأی است.

بر کسی که حج را از دست داده هدی لازم است. این قول بسیاری از صحابه و فقهاء به جز اصحاب رأی است، اصحاب رأی گویند: هدی بر او لازم نیست.

دلیل ما حدیث رسول خدا ﷺ است که: وقتی از او سؤال شد: آیا حج بیش از یک بار است؟ فرمود: خیر، یک بار است. همچنین این اجماع صحابه هم است. همچنین به این دلیل که شخص حج از دست رفته قبل از اتمام آن از احرام خارج شده است بنابراین مانند مُحرِمی است که حج را از دست نداده است بکله قبل از اتمام آن از احرام خارج شده است هدی بر او لازم است.

۴۴ـ آنچه هنگام زیارت قبر پیامبر خداﷺ باید گفته شود:

ای خواهر مسلمانم مستحب است هنگام زیارت قبر پیامبر خداﷺ پشت به قبله و رو به وسط قبر شریف نموده و با ادب و تواضع بگـویید: **«السّلام علیك ایّها النّبیّ و رحمةالله و برکاته السّلام علیك یا نبیّ‌اللّه و خیرته من خلقه، اشهدان لا اله الّاالله وحده لا شریك له، و اشهد انّ محمّداً عبده و رسوله، اشهد انّك قـد بـلّغت رسـالات ربّك، و نصحت لأمتّك و دعوت الی سبیل ربّك بالحکمة و الموعظه الحسنة، و عبدت اللّه حتّی اتاك الیقین، فصلّی اللّه علیك کثیراً کما یحبّ ربّنا و یرضیٰ، اللّهمّ اجز عنّا نبیّنا افضل ما جزیت احداً من النّبییّن و المرسلین، و ابعثه المقام المحمود الذی وعدته یغبطه الأوّلون و الآخرون، اللّهمّ صلِّ علی محمّد و علی آل محمد کما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم، و بارك علی محمّد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی‌العالمین انّك حمید مجید، اللّهمّ انّك قلت و قولك الحق: ﴿ولو انّهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفرواللّه و استغفر لهم الرّسول لوجدواللّه توّابا رحیا﴾**

و قد أتیتك مستغفراً من ذنوبی مستشفعاً بك الی ربّی فأسئلك یا ربّ ان تـوجب لی المغفرة کما أوجبتها لمن اتاه فی حیاته، اللّـهمّ اجـعله اوّل الشّـافعین، و أنج السّـائلین، و اکرم‌الآخرین و الأولین، برحمتك یا ارحم الراحمین»

سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای پیامبر، سلام بر تو باد ای فرستادهٔ خدا و ای برگزیدهٔ خلق خدا، شهادت می‌دهم خدایی به جز اللّه نیست، تنها و بی‌شریک است. و شهادت می‌دهم محمد بنده و فرستادهٔ او است، شهادت می‌دهم رسالات پروردگارت را رساندی، و اُمّتت را نصیحت کردی، و به سوی راه پروردگارت همه را با حکمت و موعظهٔ زیبا دعوت کردی، و تا آمدن لحظه وفات، خدا را بندگی کردی، خداوند چندان زیاد بر تو رحمت فرستد که خود بدان خوشنود و راضی است، پروردگارا تو به جای ما بهترین پاداشی به او بده که به پیامبران و فرستادگان داده‌ای و او را به مقام محمودی برسان که وعده داده‌ای، آن مقامی که اولین و آخرین به آن غبطه می‌برند. خداوندا بر محمد و آل محمد درود بفرست چنان که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستاده‌ای، و برکتت را بر محمد و آل محمد نازل فرما چنان که بر ابراهیم و آل ابراهیم در میان عالمیان برکت فرستاده‌ای به راستی تو سزاوار سپاس و حمد و مجدی، خداوندا تو خودت فرموده‌ای و فرمودهٔ تو حق است: «اگر آنان بر نفس خود ستم کردند و به نزد تو آمدند و طلب آمرزش از خدا کردند و فرستاده‌اش نیز طلب آمرزش برای آنان کرد به تأکید و بی‌دریغ خدا را توبه‌پذیر و مهربان خواهند یافت».

ای رسول خدا من به تو روی آورده‌ام در حالی که خواستار آمرزش گناهانم از خدا هستم تو را برای آمرزش گناهانم به شفاعت به درگاه خدا می‌خوانم، ای پروردگارا از تو می‌خواهم بخشش و مغفرتت را در حق گناهانم واجب گردانی، گناهان مرا همچنان که در حق گناهان کسانی که در حال حیاتش به نزد وی می‌آمدند واجب گرداندی. خداوندا او را اولین شفاعت‌کنندگان قرار بده و سائلان را نجات فرما، و اولین و آخرین را گرامی بدار. از روی رحمت و فضل خودت ای مهربان‌ترین مهربانان.

سپس برای خود و والدین و تمامی مسلمانان دعا کند. بعداً کمی جلوتر برود و بگوید: **السّلام عليك يا ابابكرالصّدّيق، السّلام عليك يا عمرالفاروق، السّلام عليكما يا صاحبي رسول‌اللّه ﷺ و ضجيعيه و وزيريه و رحمةاللّه و بركاته، اللّهمّ اجزهما عن نبيّهما و عن‌الاسلام خيراً، سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبي‌الدّار، اللّهمّ لا تجعله آخرالعهد من قبر نبيّك ﷺ و من حرم مسجدك يا ارحم الراحمين.**

سلام و رحمت و برکات خدا بر شما ای دو یار پیامبر خدا ﷺ و ای دو همنشین و وزیر او، خداوندا جزای این دو را در برابر یاری‌دادن به پیامبرشان و به مسلمانان عطا فرما. درود بر شما در برابر صبر و مقاومتی که از خود نشان دادید چه سرانجام و منزلگاه خوبی دارید. خدایا زیارتم را آخرین دیدارم با قبر رسولت ﷺ و با حرم مسجد خودت قرار مده ای مهربان‌ترین مهربانان.

٤٥ـ آنچه خواهر مسلمان بعد از بازگشت از حج می‌گوید:

ای خواهر مسلمانم برای آن کس که از حج باز می‌گردد مستحب است این دعای رسول‌الله ﷺ را بخواند: عبدالله‌بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ هنگام بازگشت از غزوه یا حج یا عمره، بر هر بلندایی تکبیر گفته و این دعا را می‌خواند: «**لا اله الاّ اللّه وحده لا شريك له، له الملك و له‌الحمد و هو على كلّ شيء‌قدير، آئبون تائبون عابدون، لربنا حامدون، صدق‌اللّه وعده و نصر عبده، و هزم الأحزاب وحده**» **(روایت از بخاری)**

خدایی جز الله نیست، تنها و بی‌شریک است، ملک و ستایش از آن اوست، و او بر هر چیز قدرت دارد، بازگشت‌کنندگان و توبه‌کنندگانیم، پرستش‌کنندگان پروردگار و ستایش‌کنندگان اوییم، خداوند وعدهٔ خود را تحقّق بخشید، و بندهٔ خود را یاری داد و به تنهایی احزاب را شکست داد.

٤٦ـ کیفر کشتن نخجیر:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَاأَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَقْتُلُوا ٱلصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَن قَتَلَهُ مِنكُم مُتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنكُمْ هَدْياً بَالِغَ ٱلْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذٰلِکَ صِيَاماً لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا ٱللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَن عَادَ فَيَنتَقِمُ ٱللَّهُ مِنْهُ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ ذُو ٱنتِقَامٍ﴾ **(مائده: ۹۵)**

«ای مؤمنان هنگامی که در حالت احرام و یا در سرزمین حرم بسر می‌برید نخجیر مکشید و هر کس از شما عمداً نخجیر بکشد باید کفاره‌ای معادل آن از چهارپان بدهد، کفاره‌ای که دو نفر

عادل از میان خودتان به معادل‌بودن آن قضاوت کنند و برابری آن را تصدیق نمایند چنین حیوانی قربانی می‌گردد و به مستمندان مکه داده می‌شود یا کفاره‌ای خوراک فقراء بدهند و یا برابر آن روزه بگیرد، تا متجاوز کیفرکار خود را بچشد خداوند از آنچه در گذشته انجام شده است گذشت می‌نماید...

ابن کثیر گوید: به نزد جمهور، عامد و ناسی در وجوب جزاء مساویند.

به گفته زهری: قرآن بر کیفر عامد، و سنت بر کیفر ناسی حکم کرده‌اند.

بدین معنی که: قرآن بر وجوب جزاء بر عامد و بر گنهکاری او دلالت دارد، زیرا می‌فرماید: ﴿لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ﴾ و سنت نیز اعم از احکام رسول خدا ﷺ و اصحاب او رضی الله عنهم وجوب جزاء بر خاطی را به مانند عامد مقرر کرده است.

به قول ابوحنیفه در کشتن صید، قیمت مشابه آن واجب است که فدیه داده شود و قیمت آن را دو نفر عادل برآورد می‌کنند آن هم یا به صورت ذبح حیوانی مانند حیوان صید شده یا معادل آن از طعام به مساکین حرم داده شود.

بنا بر قول شافعی: بر کشندهٔ صید واجب است که عوض آن را قربانی کند. آنهم باید در صورت و شکل مانند حیوان صیدشده باشد و معادل آن را دو نفر عادل تعیین می‌نمایند و باید هدی در مکه قربانی شود.

یا به جای آن قیمت معادل آن را کفاره بدهد، یا معادل آن روزه بگیرد.

٤٧ـ صید در حرم و قطع درختان آن:

صید حیوانات حرم چه بر آنانی که محرم هستند و چه آنانی که محرم نیستند حرام است. همچنین بریدن و قطع درختانی که خودرو هستند و عادتاً به وسیله انسان‌ها کاشت نمی‌شوند و چیدن و کندن گیاهان نازک و سبز حتی خارها به جزء اذخر، و سنا، حرام است، اما کندن و بریدن و ازبین‌بردن این دو گیاه مباح است، به دلیل حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که گوید: رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه فرمود: (این شهر (مکه) حرام است، خارهای آن نباید قطع شود، گیاهان سبز آن نباید بریده یا چیده شود، حیوانات آن نباید رمیده شود و اشیاء گم‌شده نباید برداشته شود به جز برای شخص معرّف آن».

ابن عباس گوید: به غیر از إذخر، چون آن برای استفادهٔ آهنگران ضروری است.

شوکانی به نقل از قرطبی آورده که گوید: فقهاء نهی از قطع درختان را به درختانی

تخصیص داده‌اند که آدمیان نکاشته باشند.

اما دربارهٔ درختان دست کاشت اختلاف وجود دارد: جمهور قطع آن را جایز می‌دانند. ولی شافعی، نهی را تعمیم داده و گوید: قطع هر نوع درختی کیفر دارد. ابن قدامه قول او را ترجیح داده است و در کیفر قطع درختان نوع اول (درختان خودرو) اختلاف دارند:

مالک گوید: کفاره ندارد بلکه فرد گناهکار است.

بنابر قول عطاء: باید استغفار کند.

بنا بر قول ابوحنیفه معادل قیمت آن خریده و قربانی می‌شود.

شافعی گوید: جزای قطع درخت بزرگ گاو، و جزای قطع درخت کوچک گوسفند است. علماء استفاده از شاخ و برگ‌هایی را که بدون تعرض آدمیان شکسته و ریخته شده‌اند جایز می‌دانند.

ابن قدامه گوید: علماء بر جواز چیدن و بریدن و کندن زراعتی که توسط آدمیان کشت شده است اجماع دارند.

صاحب کتاب، الروضة‌الندیة گوید: بر شخص غیر محرم به خاطر صید حرم مکه و قطع درختان آن فدیه‌ای نیست، جز اینکه با این کارش گناهکار می‌شود.

امّا شخص محرم به خاطر قتل صید حرم باید همان کفاره‌ای را بدهد که خداوندﷻ رموده است. ولی به خاطر قطع درخت مکه کفاره‌ای بر او نیست چون دلیلی بر آن وارد نشده است. حدیث: «در کفارهٔ قطع درخت بزرگ و کندنِ آن از ریشه باید یک گاو بدهد» صحیح نیست.

آنچه از سلف در این مورد نقل شده دلیلی ندارد.

سپس گوید: و خلاصهٔ گفتار: هیچ گونه ملازمه‌ای میان نهی از قتل صید و قطع درخت، و وجوب کیفر یا قیمت آن، وجود ندارد.

کیفر و قیمت، بدون دلیل واجب نمی‌شوند.

دلیلی به جز این فرمودهٔ خدا وارد نشده است: ﴿لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ﴾ در این آیه تنها کیفر ذکر شده است بنابراین، غیر آن واجب نمی‌شود.

٤٨ـ حرم مدینه:

صید در حرم مدینه و قطع درختان آن نیز حرام است، به دلیل حدیث علی رضی الله عنه که گوید: رسول خدا ﷺ دربارهٔ مدینه فرمود: «گیاهان سبز و خشک آن چیده نمی‌شود و

نخجیر آن رمیده نمی‌گردد، و اشیاء گم‌شده آن برداشته نمی‌شود، مگر برای کسی که با صدای بلند آن را اعلام کند، و صلاح نیست هیچ کسی در آن سلاح جنگی حمل کند، و صلاح نیست درخت آن قطع گردد، مگر برای کسی که شترش را می‌چراند».

(روایت از احمد و ابوداود)

از جابر رضی الله عنه روایت شده: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «ابراهیم مکه را حرام کرد، و من مدینه را از شرق تا غرب آن حرام کرده‌ام نباید درختان خاردار آن قطع شود و حیوان آن صید گردد.» (روایت از مسلم)

ابوهریره رضی الله عنه آورده است: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم مدینه را از صخره‌های سیاه شرقی تا صخره‌های سیاه غربی حرام کرد و دوازده میل اطراف مدینه را قرق اعلام کرد.»

(روایت از بخاری)

رسول خدا صلی الله علیه و سلم به اهل مدینه رخصت داد، درختان آن را برای درست کردن ابزار شخم زدن و سواری، و امثال آن که از آن ناگزیرند قطع کنند، و به اندازهٔ نیاز حیوانات از گیاهان آن علف جمع کنند.

احمد به نقل از جابربن عبدالله رضی الله عنه آورده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «مابین شرق و غرب مدینه حرام است و تمام اطراف آن حرم است و به جز برای علف نباید گیاه و درخت آن قطع شود».

این برخلاف حرم مکه است، چون اهل مکه اجازه دارند در خارج از حرم آنچه لازم دارند بدست آورند که آنان را از داخل آن کفایت کند.

ولی در حرم مدینه ساکنین آن نمی‌توانند آن کار را بکنند که آنان را در داخل حرم بی‌نیاز کند.

کشتن صید مدینه و قطع درختان آن کفاره نداشته و فقط گناه محسوب است. بخاری به نقل از انس رضی الله عنه آورده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «مدینه از فلان جا تا فلان جا، حرام است، درخت آن قطع نمی‌شود، از حوادث و رخدادهای ناگوار باید محفوظ بماند، هرکس در آن، حادثه‌ای بیافریند نفرین خدا و فرشتگان و انسان‌ها بر او باد. و هر کس درخت قطع شده‌ای در آن بیابد برایش حلال است آن را بردارد» و باز فرمود: «اگر کسی را در آن دیدید شکار می‌کند گرفتن وسیلهٔ شکار و هرچه همراهش است برای شما حلال است».

(روایت از ابوداود، و حاکم)

۴۹ـ طواف:

۱ـ چگونگی طواف:

خواهر یا برادر مسلمان در مقابل حجرالاسود ایستاده و باروکردن، یا دست کشیدن یا اشاره به آن، کعبه را در سمت چپ قرار داده و طواف را آغاز می‌کند، و می‌گوید: «**بسم اللّٰه، و اللّٰه اکبر، اللّهمّ ایمانا بك، و تصدیقاً بکتابك، و وفاء بعهدك، و اتباعاً لسنة نبیك ﷺ**».

ای خواهر مسلمانم هرگاه طواف کردن را شروع کردی. رمل و اضطباع بر تو لازم نیست چنان که بالارفتن بر تپهٔ مروه هم بر تو لازم نیست.

در هر دور از طواف مستحب است بر رکن یمانی دست بکشد و حجرالاسود را ببوسد یا بر آن دست بکشد.

برای خواهر، یا برادر مسلمان مستحب است زیاد ذکر خدا کرده و دعا بخواند، ذکر و دعاهایی انتخاب کند که میل دارد بدون این که مقیّد باشد، و محدودیتی ندارد. از رسول خدا ﷺ در این مورد نصی در دسترس نیست تا شارع ما را به انجام آن ملزم کند.

۲ـ قرائت قرآن:

ای خواهر مسلمان، تلاوت قرآن در اثنای طواف اشکالی ندارد زیرا طواف به خاطر ذکر خدای متعال تشریع شده است و قرائت قرآن والاترین ذکر است.

عایشه رضی‌الله عنها گوید رسول خدا ﷺ فرمود: «تشریع طواف و سعی بین صفا و مروه و رمی جمرات به خاطر اقامهٔ ذکر خدای ﷻ است». **(روایت از ابوداود و ترمذی)**

۳ـ فضیلت طواف:

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند هر روز یک صدوبیست رحمت بر حجاج بیت‌الله نازل می‌کند؛ شصت سهم آن برای طواف‌کنندگان، و چهل قسمت آن برای نمازگزاران، و بیست قسمت باقی‌مانده برای تماشاکنندگان است».

(روایت از بیهقی)

هرگاه هفت دوره طواف را انجام داد، در نزدیک مقام ابراهیم دو رکعت نماز می‌خواند و با خواندن آن طواف خاتمه می‌یابد.

این طواف را طواف‌القدوم، و طواف‌التحیة، و طواف الدخول می‌نامند. البته اگر طواف‌کننده احرام به حج افراد بسته باشد.

و این طواف برای او نه رکن است و نه واجب.

ولی برای کسی که احرام به حجِ قران یا تمتع بسته باشد طواف العمره بوده و رکن است و به جای طواف القدوم و طوافِ التحیة کافی است.

بر خواهر مسلمان است به عمره‌اش ادامه داده و بعد از اتمام طواف سعی بین صفا و مروه را انجام دهد.

۴ـ شروط طواف:

ای خواهر مسلمانم طواف دارای شروطی است که واجب است آن را خوب بشناسی:

یکم: طهارت:

یکی از شروط طواف، طهارت از حدث اکبر و اصغر و نجاست است، به دلیل حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که گوید: رسول‌الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «طواف نماز است... با این تفاوت که خداوند متعال صحبت‌کردن در آن را حلال کرده است، پس اگر صحبت کردید به جز در خیر صحبت نکنید». **(روایت از ترمذی و دارقطنی و حاکم)**

حنفیه معتقدند که: طهارت از حدث شرط نیست بلکه واجب است و با قربانی کردن، جبران می‌شود. بنابراین اگر با حدث اصغر طواف کرد، طوافش صحیح بوده و واجب است گوسفندی قربانی کند، و اگر با حدث اکبر یا در حالت حیض طواف کند طوافش صحیح بوده ولی واجب است یک شتر قربانی کند. در نزد ایشان، طهارت از نجاست در بدن و لباس سنت است. عایشه رضی‌الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم به نزد من آمد در حالی که من گریه می‌کردم، فرمود: قاعده شده‌ای؟ گفتم: بله، فرمود: «این امری است که خداوند بر دختران آدم فرض کرده است پس هر آنچه حجاج انجام می‌دهند، تو نیز آن را انجام بده جز این که تا غسل نکرده‌ای نباید طواف کنی».

(روایت از مسلم)

از عایشه رضی‌الله عنها منقول است: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از رسیدن به مکه اول وضو گرفت و سپس طواف بیت انجام داد». **(روایت لز بخاری و مسلم)**

زن مستحاضه‌ای که خون وی قطع نمی‌شود طواف انجام می‌دهد و به اتفاق علما فدیه‌ای بر او نیست.

دوّم: پوشاندن عورت: به دلیل حدیث ابوهریره رضی الله عنه که گوید: ابوبکر صدیق رضی الله عنه قبل از حجةالوداع از طرف رسول خدا صلی الله علیه وسلم امیر حجاج بود، مرا همراه گروهی فرستاده و مأمور کرد روز عید قربان در میان مردم اعلام کنیم: «از این سال به بعد مشرکان و برهنگان نباید حج کنند.» **(روایت شیخان)**

سوّم: طواف باید هفت دور کامل باشد. بنابراین ترک حتی یک قدم در طواف، آن را ناقص کرده و باید اعاده گردد. اگر خواهر مسلمان در تعداد آن شک کند، بنا را بر حداقل نهاده و باقی‌مانده را انجام دهد، و اگر بعد از طواف در شک افتاد، چیزی بر او لازم نیست.

چهارم: باید از حجرالاسود طواف را آغاز و انتهای آن نیز در حجرالاسود باشد.

پنجم: در طواف باید کعبه در سمت چپ قرار گیرد و قراردادن آن در سمت راست صحیح نیست، به دلیل حدیث جابر رضی الله عنه که گوید: «چون رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به مکه آمد اول به حجرالاسود [استلام] دست کشید، سپس از سمت راست کعبه طواف را آغاز کرد و سه دور اول را با رَمَل و چهار دور باقی‌مانده را به صورت راه‌رفتن عادی انجام داد».

(روایت از مسلم)

ششم: باید طواف خارج از کعبه باشد.

اگر خواهر یا برادر مسلمان در طواف، بر حِجر اسماعیل و شاذروان گذر کند طوافش صحیح نیست. خداوند امر به طواف کعبه در خارج آن کرده نه در داخل آن، و می‌فرماید:

﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾

اگر میسّر شود طواف در نزدیکی بیت، مستحب است.

هفتم: پی در پی بودن سعی در نزد مالک و احمد.

فاصلهٔ کم بدون عذر و فاصلهٔ زیاد در صورت وجود عذر اشکالی ندارد.

در نزد حنفیه و شافعیّه پی در پی انجام دادن سنت است، بنابراین اگر میان هفت دور طواف فاصله زیاد بوجود بیاید اشکالی ندارد ولو این که بدون عذر هم باشد، و بقیّه دوره‌ها را به پایان می‌رساند.

سعیدبن منصور به نقل از حمیدبن زید آورده که گفته: عبدالله‌بن عمر رضی الله عنه را دیدم

سه بار یا چهار بار بیت را طواف کرد و سپس برای استراحت نشست و غلامی داشت او را خدمت می‌کرد، سپس بلند شد و بقیهٔ طواف را انجام داد.

بنا بر مذهب شافعیه و حنفیّه: اگر در اثنای طواف وضوی او باطل شود، وضو گرفته و بقیه را انجام می‌دهد و از سرگیری طواف از اول واجب نیست، اگرچه فاصل زیاد باشد.

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که: او مشغول طواف بود و اقامهٔ نماز آغاز شد نماز را با جماعت خواند. بعداً بلند شد و باقی‌مانده طواف را انجام داد.

۵۰ـ طواف مردان با زنان:

بخاری به نقل از ابن جریج و او از عطاء آورده است: ابن هشام زنان را از طواف با مردان منع کرد، عطاء در خطاب به ابن هشام گفت: چگونه زنان را از طواف با مردان منع می‌کنی در حالی که زنان رسول خدا با مردان طواف می‌کردند؟ گوید: به عطاء گفتم: آیا بعد از امر به حجاب بود یا قبل از آن؟

گفت: به جانم سوگند بعد از امر به حجاب بود.

گفتم: چطور با مردان مخلوط می‌شدند؟ گفت: با مردان مخلوط نمی‌شدند، عایشه رضی‌الله عنها دور از مردان طواف می‌کرد و به آنان مخلوط نمی‌شد.

زنی به عایشه رضی‌الله عنها گفت: ای مادر مؤمنان بیا تا حجرالاسود را استلام کنیم. گفت: برو، و از این کار امتناع ورزید.

زنان با حالتی ناشناخته در شب خارج شده و با مردان طواف می‌کردند، ولی هرگاه داخل بیت شده در ناحیه‌ای توقف می‌کردند تا دیگر زنان بیایند و مردان را از آن ناحیه اخراج نموده و طواف را شروع می‌کردند.

زن در وقت خلوت و هنگامی که از مردان دور باشد می‌تواند حجرالاسود را استلام کند.

از عایشه رضی‌الله عنها نقل شده: به زنی گفت: در استلام حجرالاسود مزاحم مردان مشو، اگر خلوت بود استلام کنید و اگر ازدحام بود در مقابل آن تکبیر و تهلیل بگویید و مزاحم کسی نشوید.

۵۱ـ گذشتن از جلو نمازگزار در حرم مکّی:

گذر زنان و مردان در جلو نمازگزار در مسجدالحرام بدون کراهت جایز است. و این یکی از خصایص مسجدالحرام است.

در حدیث آمده: رسول خداﷺ در ناحیهٔ بنی سهم نماز می‌خواند و مردم از جلو او عبور می‌کردند و هیچ پرده‌ای میان او و مردم نبود» سفیان بن عینیه گوید: «میان رسول خداﷺ و کعبه پرده‌ای نبود». **(روایت از ابوداود، نسائی و ابن‌ماجه)**

۵۲ـ نوشیدن آب زمزم سنت است:

ای خواهر مسلمان مستحب است بعد از انجام طواف و خواندن دو رکعت نماز در مقام ابراهیم، از آب زمزم بنوشید.

در صحیحین به اثبات رسیده که رسول خداﷺ از آب زمزم نوشید و فرمود: آن آب مبارک است، و به جای طعام انسان را سیر می‌کند و شفای مریض است.

طبرانی در کتاب‌الکبیر، و ابن‌حبان نیز از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که رسول خداﷺ فرمود: «بهترین آب روی زمین، آب زمزم است، طعام است و سیر می‌کند و شفای مریضی هاست.»

سنت است به هنگام نوشیدن، نیّت شفاء و امثال آن از خیرات و برکات در دین و دنیا را بیاورد.

در حقیقت رسول خداﷺ فرمود: «آب زمزم برای کسی است که با هر نیّت خیری از آن می‌نوشد». **(روایت از احمد و ابن ماجه و بیهقی و حاکم)**

ابن عباس هرگاه از آب زمزم می‌نوشید می‌گفت: «**اللّهمّ اِنّی أسألك علماً نافعاً، و رزقاً واسعاً، و شفاءً من كل داء**».

۵۳ـ سعی بین صفا و مروه:

۱ـ مشروعیت آن:

بخاری به نقل از ابن عباس آورده است: ابراهیم علیه السلام همسرش هاجر و پسر شیرخواره‌اش اسماعیل را با خود به سرزمین مکه آورد و زیر درختی بالای زمزم اسکان داد در حالی که در آن روزگار هیچ کسی در مکه سکونت نداشت. آب نیز در آنجا وجود نداشت، و انبانی پر از خرما و مشکی پر از آب را برای آنان گذاشت و خودش رفت. مادر اسماعیل در پی او رفت و گفت: ابراهیم کجا می‌روی و چگونه ما را در این درهٔ بدون

سکنه و لم‌یزرع ترک می‌کنی؟ چندین مرتبه این سخنان را تکرار کرد، ولی ابراهیم اعتنایی به او نکرد. هاجر گفت: آیا خدا به تو چنین امر کرده است؟ ابراهیم گفت: بله، آنگاه هاجر گفت: اگر این دستور خدا است، خداوند ما را ضایع نمی‌کند.

در روایتی دیگر گفت: ما را به چه کسی می‌سپاری؟ گفت: به خدا، گفت: پس راضیم و برگشت.

آنگاه ابراهیم راه افتاد تا به تپه رسید و از دید ایشان پنهان شد و رو به بیت کرد و دست‌ها را بلند کرد و این دعاها را خواند:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ ٱلْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا ٱلصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ ٱلنَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَٱرْزُقْهُم مِنَ ٱلثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾ (ابراهیم: ۳۷)

«پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را به‌فرمان تو در سرزمین بدون کشت و زرعی. درکنار خانهٔ تو که آن‌را حرام ساخته‌ای سکونت داده‌ام خداوندا تا این‌که نماز را برپای دارند، پس چنان کن که دل‌های گروهی از مردمان متوجه آنان گردد و ایشان را از میوه‌ها بهره‌مند فرما شاید که سپاس‌گزاری کنند.»

مادر اسماعیل زیر آن درخت نشست و پسرش را درکنار خود نهاد، مشک آب را به درخت آویزان کرد و از آن می‌نوشید، و به پسرش شیر می‌داد. به تدریج آب مشک تمام شد و شیرش خشک شد، و فرزندش از گرسنگی به خود می‌پیچید، مادرش نخواست با این وضع پسرش را ببیند. ناچار رفت و بر کوه صفا که نزدیک‌ترین کوه به آن مکان بود ایستاد، سپس رو به دره نمود ببیند آیا کسی را می‌بیند؟ کسی را ندید، از کوه صفا پایین آمد تا به دره رسید چادرش را بالا زد و به مانند یک انسان مصیبت‌زده شروع به دویدن کرد تا از دره گذشت و به کوه مروه رسید، در آنجا ایستاد و نگاه کرد آیا کسی را می‌بیند؟ کسی را ندید و این کار را هفت مرتبه انجام داد.

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: به همین خاطر است که مردم بین صفا و مروه سعی می‌کنند.

۲ـ حکم آن:

علماء پیرامون حکم سعی بین صفا و مروه سه رأی مختلف دارند:

(أ) بنا بر مذهب ابن عمر، جابر، عایشه رضی‌الله عنها، مالک، شافعی و احمد در یکی از دو روایتش، سعی بین صفا و مروه رکن حج است، و ترک آن باعث بطلان حج شده و با خون و غیر آن جبران نمی‌شود، و به دلایل زیر استدلال می‌نمایند:

۱ـ بخاری از زهری روایت کرده که: عروه گوید: از عایشه رضی‌الله عنها پرسیدم: رأی شما در تفسیر این آیه چیست؟

﴿إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِاللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِاعْتَمَرَ فَلَاجُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾

به‌خدا سوگند چنین پیدا است: کسی که صفا و مروه را طواف نکند بر او گناهی نیست.

عایشه گفت: بدترین کلامی گفتی ای برادرزاده‌ام، اگر تفسیر آیه چنان بود که تو تفسیر کردی بر کسانی که آن دو را طواف نکنند گناهی نبود، ولیکن این آیه در شأن انصار نازل شده است.

آنها قبل از این که اسلام بیاورند، بتی به نام مناة را که در مشعل بود تعظیم می‌کردند به همین سبب از سعی بین صفا و مروه دوری می‌جستند.

وقتی که مسلمان شدند، در این مورد از رسول خدا ﷺ سوال کردند و گفتند: ای رسول خدا ما در دوران جاهلیت از سعی بین صفا و مروه پرهیز می‌کردیم. به دنبال آن، آیهٔ فوق نازل شد. عایشه رضی‌الله عنها گفت: به تحقیق رسول خدا ﷺ طواف بین صفا و مروه را تشریع کرد و نباید هیچ کس آن را ترک کند.

۲ـ مسلم از عایشه رضی‌الله عنها روایت کرده که گفته: رسول خدا ﷺ سعی بین صفا و مروه را انجام داد و مسلمانان نیز آن را انجام دادند. این عمل سنت شد، و به جانم سوگند خداوند حج هیچ کسی را بدون سعی بین صفا و مروه کامل نمی‌کند.

۳ـ یکی از زنان قبیله بنی عبدالدار به نام حبیبة بنت ابی تجارة گوید: با گروهی از زنان قریش به خانهٔ آل ابی حسین رفتیم و به رسول خدا ﷺ نگاه می‌کردیم که میان صفا و مروه سعی می‌کرد و از شدّت دویدن إزارش به دور کمرش می‌پیچید، تا جایی که می‌توانم بگویم دو زانوی حضرت ﷺ را می‌دیدیم، و شنیدم می‌فرمود: «سعی کنید چون خداوند سعی را بر شما واجب کرده است».

(روایت از ابن ماجه و احمد و شافعی)

۴ـ به دلیل این که سعی بین صفا و مره در حج و عمره نسک است، بنابراین، مانند طواف کعبه رکن است.

(ب) بنا بر مذهب ابن عباس، انس، ابن زبیر، ابن سیربن و روایتی از احمد سعی بین صفا و مروه سنت بوده و با ترک آن هیچ چیزی واجب نمی‌گردد، با این دلایل:

۱ـ خداوند آن را جزء شعائر خود ذکر کرده و می‌فرماید: ﴿مِنْ شَعَائِرِاللَّهِ﴾ و در

مصحف أبی و ابن مسعود با «لا»ی نافیه است: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ اَنْ لَا يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ و این حرف نفی اگرچه جزء قرآن نبوده و قرائت نمی‌شود ولی از رتبهٔ آن نکاسته و در تفسیر ملحوظ می‌گردد.

۲ـ به دلیل این که نسکی است دارای تعدد، و به بیت تعلق ندارد، بنابراین، مانند رمی جمار بوده و رکن نیست.

۳ـ مذهب ابوحنیفه، ثوری و حسن، بر این است که: رکن نیست و با ترک آن حج و عمره باطل نمی‌شود، بلکه در صورت ترک آن، دم (خون) واجب می‌گردد. و صاحب مغنی این رأی را ترجیح داده و می‌گوید:

۱ـ این رأی، بهتر است، زیرا آن دلیل کسی است که آن را به طور اطلاق واجب دانسته، نه این که واجب حج بدون آن کامل نمی‌شود.

۲ـ قول عایشه رضی‌الله عنها در این باره درست مخالف با قول بعضی از صحابه قرار دارد.

۳ـ ابن منذر گوید: راوی حدیث بنت ابی تجراة عبدالله بن مؤمّل است و حدیث او را مورد انتقاد قرار داده‌اند.

و آن حدیث نیز دلالت بر این دارد که مکتوب یعنی واجب است.

۴ـ علت این که مردم در دوران اسلام از سعی بین صفا و مروه پرهیز می‌کردند بدین خاطر بود که در دوران جاهلیت به خاطر دو بت که یکی را بر صفا و دیگری را بر مروه گذاشته بودند سعی می‌کردند، اما آیه نازل شد.

۳ـ شرطهای درست بودن سعی:

۱ـ باید بعد از طواف باشد.

۲ـ باید هفت «دور» باشد.

۳ـ باید از صفا آغاز و از مروه خاتمه یابد.

۴ـ باید سعی در محل معین خود باشد که راهی ممتد بین صفا و مروه است چون رسول خدا ﷺ چنان کرده است و فرموده: «مناسک خودتان را از من بیاموزید».

(روایت از بیهقی و نصب‌الرایه)

بنابراین، اگر قبل از طواف، سعی کند، یا از مروه شروع نماید، و یا در غیر از محل معین سعی کند، سعی او باطل است.

۴ـ طهارت برای سعی:

مذهب اکثر اهل علم بر این است: طهارت برای سعی بین صفا و مروه شرط نیست. به دلیل فرمودهٔ پیامبر خدا ﷺ به عایشه رضی‌الله عنها که در حج قاعده شده بود: «هر آنچه را که حجاج انجام می‌دهند تو نیز انجام بده با این تفاوت تا پاک نگردی و غسل نکنی نمی‌توانی کعبه را طواف کنی». **(روایت از مسلم)**

عایشه و ام سلمه گفته‌اند: «هرگاه زن طواف کعبه را انجام داد و بعد از آن دو رکعت نماز را ادا کرد سپس به حیض افتاد، سعی بین صفا و مروه را انجام دهد».

(روایت از سعیدبن منصور)

هرچند مستحب آن است انسان در انجام تمامی مناسک طهارت و وضو داشته باشد زیرا شرعاً طهارت امری است دوست داشتنی.

۵ـ تعریف سعی:

ای خواهر مسلمان سعی: عبارت است از رفت و آمد میان صفا و مروه به نیّت عبادت، و رکنی است از ارکان حج و عمره، به دلیل قول خدای تعالی که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّه﴾ **(بقره: ۱۵۸)**

و فرمودهٔ پیامبر خدا: «بین صفا و مروه سعی کنید زیرا خدا آن را بر شما واجب کرده است». **(روایت از شافعی و احمد و ابن‌ماجه)**

۶ـ شروط سعی:

۱ـ نیت، به دلیل قول رسول خدا ﷺ: «ارزش و پاداش اعمال بستگی به نیت دارد». **(متفق علیه)**

۲ـ طواف بر سعی مقدّم باشد.

۳ـ پی‌درپی بودن رفت و برگشت.

۴ـ باید رفت و برگشت هفت مرتبه باشد.

۵ـ باید سعی،بعد از طواف صحیح انجام شود، خواه طواف واجب باشد یا سنت، اما بهتر آن است که بعد از طواف واجب مانند طواف القدوم یا بعد از طواف رکن مانند طواف الافاضه انجام شود.

۷ـ سنت‌های سعی:

۱ـ دویدن در فاصلهٔ میان دو میل سبزی که در دو طرف درهٔ قدیمی نصب شده است، چون مادر اسماعیل هاجر علیها السلام در این فاصله دویده است، و این دویدن فقط برای مردان توانا سنت است نه زنان.

۲ـ توقف بر صفا و مروه برای خواندن دعا.

۳ـ تکرار دعا بر صفا و مروه در هر رفت و برگشتی.

۴ـ گفتن الله‌اکبر سه مرتبه هنگام رسیدن به کوه صفا و مروه و همچنین گفتن: «**لا اله الّا اللّه وحده لا شريك له، له‌الملك و له‌الحمد و هو على كلّ شي قدير. لا اله الّا اللّه وحده، صدق وعده، و نصر عبده، و هزم الأحزاب وحده**» در تمامی رفت و برگشت‌ها.

۵ـ پی‌درپی بودن (موالاة) میان طواف و سعی به گونه‌ای که بدون عذر شرعی آن ترک نکند.

۸ـ آداب سعی:

۱ـ رفتن به طرف آن از باب الصفا در حالت تلاوة این آیه:

﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ ٱللَّهِ فَمَنْ حَجَّ ٱلْبَيْتَ أَوِ ٱعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۱۵۸)

۲ـ باید خواهر یا برادر مسلمان طهارت داشته باشد.

۳ـ اگر توانا باشد آن را با پیاده انجام دهد.

۴ـ مشغول شدن به ذکر خدای عزوجل و خواندن دعا.

۵ـ خشوع برای خداوند یکتا.

۶ـ کنترل زبان از ارتکاب به گناهها.

۵٤ـ رکن چهارم: وقوف در عرفه:

ای خواهر مسلمانم وقوف در عرفه رکن چهارم حج است به دلیل فرمودهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم: «حج یعنی وقوف در عرفه». **(روایت از احمد و ترمذی)**

در ادامه درباره عرفه به بحث خواهیم پرداخت.

۵۵ـ رفتن به سوی منی:

سنت است در روز ترویه [روز هشتم ذوالحجه] به سمت منی رفت.

ای خواهر مسلمانم سنت است در منزلی احرام ببندید که در آن اقامت دارید و اگر در مکه بودید در همان جا احرام ببندید و اگر خارج از آن اقامت داشتید در همان جا احرام ببندید.

در حدیث آمده: «هر کس در خارج مکه منزل داشت همان منزل محل بستن احرام او است و محل احرام اهل‌مکه منزل خودشان است» به هنگام رفتن به طرف منی مستحب است زیاد دعا و تلبیه بگوید، و نمازهای ظهر و عصر را با هم و نمازهای مغرب و عشاء را نیز با هم جمع کند و شب در آنجا بماند و تا طلوع خورشید روز نهم ذی‌الحجة از منی خارج نشود زیرا رسول خداﷺ چنان کرده است.

اگر آنها را، یا یکی از آنها را ترک کنند، سنت را ترک کرده است و فدیه‌ای بر او نیست. زیرا عایشه رضی‌الله عنها در روز ترویه و تا فرارسیدن شب و سپری‌شدن یک سوّم آن از آنجا خارج نشد. **(روایت از ابن منذر)**

۵۶ـ حرکت به سوی عرفات:

حرکت به سوی عرفات بعد از طلوع خورشیدِ روزِ نهم از راه ضب، با گفتن تکبیر، تهلیل و تلبیه سنت است.

محمدبن ابی بکر ثقفی گوید: «در حالی که بعد از طلوع خورشید از منی به طرف عرفات در حرکت بودیم دربارهٔ تلبیه از انس‌بن مالک سوال کردیم: با رسول خداﷺ چه می‌گفتید؟ گفت: بعضی تلبیه می‌گفتند، بعضی تکبیر می‌گفتند، و بعضی تهلیل می‌گفتند، و کار هیچ کدام مورد انکار قرار نگرفت». **(روایت از بخاری و دیگران)**

رفتن به نمره و غسل کردن برای ماندن در عرفه مستحب است.

مستحّب است تا بعد از زوال خورشید داخل عرفه نشود.

۱ـ حکم وقوف:

به اجماع علماء وقوف در عرفه، رکن اعظم حج است، به دلیل روایت احمد و اصحاب سنن از عبدالرحمن بن یعمر که گوید: «رسول خداﷺ امر کرد، اعلام کنند: حج صحیح یعنی: وقوف در عرفه، هر کس در شب جمع[1] و قبل از طلوع فجر بیاید در حقیقت به حج دست یافته است.

۱ـ شب جمع، شب مبیت در مزدلفه یعنی شب عید قربان است.

۲ـ وقت وقوف:

رأی جمهور علماء بر این است که وقت وقوف از زوال روز نهم آغاز، و تا طلوع فجر روز دهم ادامه دارد. وقوف در هر قسمتی از آن زمان چه در شب باشد یا در روز، کافی است، ولی اگر در روز، وقوف را آغاز کند امتداد آن تا بعد از غروب واجب است، اما اگر در شب وقوف نماید امتداد آن واجب نیست.

بنا بر مذهب شافعی ادامهٔ وقوف تا هنگام شب سنّت است.

۳ـ هدف از وقوف:

هدف از وقوف، حضور و وجود، در هر قسمتی از عرفه است اعم از این که در حال خواب باشد، یا بیدار، سوار باشد، یا پیاده، نشسته باشد، یا بر پهلو، یا در حال رفتن.

اعّم از این که پاک باشد، یا در حیض، یا در زایمان، یا جنب.

به گفتهٔ ابوحنیفه و مالک وقوف شخص بیهوش صحیح است.

به گفتهٔ شافعی، احمد، حسن، ابوثور، اسحاق و ابن منذر، صحیح نیست، زیرا آن یکی از ارکان حج است.

کسی که قبل از فجر در عرفات وقوف ننماید، در حقیقت حج را از دست داده است. آمدن او بعد از طلوع فجر کفایت نمی‌کند، و حج او تبدیل به عمره شده و بر وی واجب است سال آینده حج کند. این قول شافعی، احمد و دیگران است.

۴ـ وقوف در عرفه دارای واجبات، سنن، و آدابی است به شرح زیر:

(أ) واجبات آن عبارتند از:

۱ـ حضور در عرفه در روز نهم ذی‌الحجة بعد از زوال تا غروب خورشید.

۲ـ مبیت در مزدلفه بعد از رفتن از عرفات در شب دهم ذی‌الحجة.

۳ـ رمی جمرة العقبة در روز عید قربان.

۴ـ کوتاه کردن یا تراشیدن سر یا حلق بعد از رمی جمرة العقبة در روز عید قربان.

۵ـ مبیت در منی به مدت سه شب: یازدهم، دوازدهم و سیزدهم، یا دو شب یازدهم و دوازدهم برای آن کس که عجله داشته باشد.

۶ـ رمی جمرات بعد از زوال هر روز در سه روز یا دو روز ایام التشریق.

۵۷ـ سنن حج:

۱ـ رفتن به سمت منی در روز ترویه که هشتم ذی‌الحجة است و مبیت در آن در شب

نهم، و خارج نشدن از آن تا بعد از طلوع خورشید، بعد از انجام پنج نماز فرض در آنجا.

۲ـ حضور در «نمره» بعد از زوال، و ادای نمازهای ظهر و عصر به صورت قصر و جمع با امام.

۳ـ رفتن به عرفات بعد از ادای نمازهای ظهر و عصر با امام، و ماندن در آنجا و خواندن ذکر و دعا تا غروب خورشید.

۴ـ تأخیر نماز مغرب تا هنگام رسیدن به مزدلفه و خواندن نماز مغرب و عشاء در آنجا به صورت جمع تأخیر.

۵ـ وقوف در مشعرالحرام و رو به قبله کردن و خواندن دعا و ذکر خدای ﷻ.

۶ـ رعایت ترتیب بین رمی جمرة العقبة و قربانی کردن و تراشیدن یا کوتاه کردن سر و طواف الافاضه.

۷ـ ادای طواف الزیارة در روز عید قربان.

۵۸ـ مبیت در مزدلفه و وقوف در آنجا:

در حدیث جابر رضی الله عنه آمده: رسول خدا ﷺ چون به مزدلفه رسید نمازهای مغرب و عشاء را به صورت جمع تأخیر خواند، سپس تا طلوع فجر در آنجا درازکشید، آنگاه نماز صبح را خواند، پس از آن سوار شد و به مشعرالحرام آمد و تا روشن‌شدن کامل هوا در آنجا ماند بعداً قبل از طلوع خورشید پایین آمد.

شب زنده‌داری حضرت ﷺ در این شب ثابت نشده است.

این‌ها سنت‌های ثابت درباره مبیت در مزدلفه، و توقّف در آنجا است، و باید گفت: امام احمد مبیت در مزدلفه را واجب دانسته به جز شبان‌ها و ساقیان، که بر آنها واجب نیست.

ولی سایر مذاهب فقط وقوف را واجب می‌دانند نه مبیت.

منظور از وقوف، حضور در آنجا است به هر شکلی باشد. اعم از این که در حال ایستاده باشد یا نشسته، در حال رفتن باشد یا در حال خواب.

بنابر قول احناف: آنچه واجب‌است حضور در مزدلفه قبل‌از فجر روز عید قربان است. بنابراین اگر حضور در آنجا را ترک کرد، دَم (خون) بر وی لازم است. مگر این‌که معذور باشد که در این‌صورت، حضور بر وی واجب‌نیست و کفاره.یا فدیه‌ای‌هم بر وی لازم نیست.

و به قول مالکیه: آنچه واجب است پیاده‌شدن شب هنگام در مزدلفه، قبل از فجر است آن هم به مقدار پیاده‌نمودن بار و بازکردن آن در حال ادامهٔ سیر به طرف منی، مادام

عذر نداشته باشد اگر عذر داشته باشد پیاده‌شدن لازم نیست.

شافعیه گویند: آنچه بعد از وقوف در عرفات واجب است، حضور در مزدلفه در نیمهٔ دوّم شب قربان است، و ماندن در آنجا شرط نیست، و علم به این که در مزدلفه است نیز، شرط نیست بلکه گذشتن از آنجا کافی است. اعم از این که بداند مزدلفه است یا نداند، و سنت آن است نماز صبح را در اول وقت بخواند و پس از آن تا روشن‌شدن کامل هوا و قبل از طلوع خورشید در مشعرالحرام توقف نماید و زیاد دعاء و ذکر خدا را بخواند.

خداوند متعال فرماید:

﴿فَإِذَا أَفَضْتُم مِّنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِندَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِن كُنتُم مِّن قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ* ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (بقره: ۱۹۹-۱۹۸)

«و هنگامی که از عرفات روان شدید خدا را در نزد مشعرالحرام یاد کنید و همان گونه که شما را رهنمون کرده است خدای را یاد کنید اگرچه پیش از آن جزو گمراهان بودید سپس از همان جا که مردم روان می‌شوند روان شوید و از خداوند آمرزش بخواهید بی‌گمان خداوند آمرزنده و مهربان است.»

۵۹ـ اعمال روز عید قربان:

اعمال روز عید قربان به صورت مرتّب و به شرح زیر انجام می‌شود:

در آغاز، با رمی جمرات بعد از آن، ذبح، سپس کوتاه کردن مو یا تراشیدن سر، سپس طواف کعبه، این ترتیب سنت است.

بنابراین، اگر نسکی را بر نسکی دیگر پیش انداختید به نزد اکثر اهل علم کفاره‌ای بر تو نیست و این مذهب شافعی است.

به دلیل حدیث عبدالله‌بن عمرو رضی الله عنه که گوید: رسول خدا ﷺ در حجة‌الوداع در منی ایستاد، و در آن حال مردم از او سوال می‌کردند، مردی آمد و پرسید: یا رسول‌الله من ندانسته، قبل از این که ذبح کنم سرم را تراشیدم، رسول خدا ﷺ فرمود: ذبح کن و اشکال ندارد. سپس یکی دیگر آمد و پرسید: یا رسول‌الله من قبل از رمی، ذبح انجام دادم. رسول خدا ﷺ فرمود: رمی انجام بده و اشکال ندارد. راوی گوید: دربارهٔ تقدیم یا تأخیر، هر سوالی از رسول خدا ﷺ می‌شد، می‌فرمود: انجام بده و اشکال ندارد.

مذهب ابوحنیفه بر این است که چنین کسی ترتیب را مراعات نکرده و نسکی را بر نسکی دیگر تقدیم داشته است، بنابراین دم (خون) بر او لازم است، و در تأویل حدیث

گفته: گناه ندارد ولی فدیه بر وی لازم است.

۶۰ـ رمی جمرات:

۱ـ دلیل مشروعیت آن:

ابن عباسﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمود: وقتی که ابراهیمعليه السلام مناسک را انجام داد، شیطان در محل جمرة العقبه خود را به وی نشان داد، ابراهیمعليه السلام هفت سنگ به او پرتاب کرد تا در زمین فرو رفت. سپس در محل جمرهٔ دوّم خود را نشان داد باز ابراهیم هفت سنگ به او پرتاب کرد و در زمین فرو رفت، بعد از آن در محل جمرهٔ سوّم خود را نشان داد و ابراهیم باز، هفت سنگ به او زد و در زمین فرو رفت.

ابن عباسﷺ گوید: با رجم شیطان از دین پدرتان پیروی می‌کنید.

(روایت از ابن‌خزیمه، و حاکم)

۲ـ حکم آن:

بنا بر مذهب جمهور علماء رمی جمرات واجب است و رکن نیست و ترک آن با دم (خون) جبران می‌شود، به دلیل روایت احمد و مسلم و نسائی از جابرﷺ که گوید: رسول خداﷺ را دیدم در روز عید قربان سوار بر مرکب، جمره را رمی می‌کرد و می‌گفت: مناسک را از من یاد گیرید چون من نمی‌دانم بعد از این حج برای حج دیگر خواهم آمد یا نه.

۳ـ حکمت آن:

امام غزالیﷺ گوید: در رمی جمار، باید شخصی سنگ‌انداز نیّت فرمانبرداری امر داشته و اظهار بندگی و عبودیت کند و صرفاً اجرای امر خداوند قیام نماید، و درک حکمت آن از دایرهٔ درک و عقل ما خارج است.

از این هم بگذریم باید در این عمل قصد تشبیه به ابراهیم را داشته باشد که شیطان لعین در آن مکان خود را به وی نشان داد تا در حج او، ایجاد شک و شبهه کرده یا او را به معصیت گرفتار کند، لذا خداوند به ابراهیم امر کرد شیطان را با سنگسارنمودن طرد و نفرین کرده و آرزوهایش را نقش بر آب کند.

بنابراین، اگر بر قلب تو خطور کرد: شیطان خود را به ابراهیم نشان داده و ابراهیم او را مشاهده کرده است و چون او را دیده رجم کرده است، ولی من که شیطان را مشاهده نمی‌کنم. بدان که این خطور قلبی از شیطان است و شیطان این وسوسه را به قلب تو

انداخته تا عزم تو را در رمی، سست کند و تو را بدین خیال اندازد که: این کار بی‌فایده است و بیشتر شباهت به بازی داشته و به آن مشغول نباشید.

پس او را با جدیّت و بالازدن آستین برای رجم او، از خود طرد کنید، با این عمل شما، پوزهٔ شیطان به زمین مالیده خواهد شد.

و بدان که شما در ظاهر یک دیوار سنگی را رجم می‌کنید، امّا در حقیقت با آن سنگریزه‌ها چهرهٔ شیطان را رجم کرده و کمر او را شکسته‌اید.

چون مالیدن پوزهٔ شیطان به زمین جز با امتثال امر خدای‌ﷻ و تعظیم او حاصل نمی‌شود، و نفس ما در درک حکمت آن سهمی ندارد.

۴ـ باید جنس سنگریزه‌ها از چه باشد:

مذهب اهل علم بر این است: بکارگیری سنگریزه‌هایی سفال‌مانند، مستحب است، و پرتاب سنگ‌های بزرگ کفایت می‌کند ولی کراهت دارد.

امام احمد گوید: پرتاب سنگ‌های بزرگ کفایت نمی‌کند بلکه باید سنگریزه باشد چون رسول خداﷺ سنگریزه را پرتاب و از بکارگیری سنگ‌های بزرگ نهی کرده است. به اتفاق جمهور، پرتاب آهن، مس و امثال آنها جایز نیست. ولی احناف مخالف این رأی بوده و پرتاب هر چیزی را که از جنس زمین باشد جایز می‌دانند، سنگ باشد یا گل، یا آجر، یا خاک، یا سفال...

۵ـ تعداد سنگ‌ها:

تعداد سنگریزه هفتاد عدد یا چهل و نه عدد است.

هفت عدد آن را در روز عید قربان به جمرةالعقبه پرتاب می‌کنی.

بیست و یک سنگ را در روز یازدهم، یعنی به هر کدام از سه جمره هفت سنگ پرتاب می‌کنی و در روز دوازدهم نیز به همین شیوه بیست و یک سنگ است.

در روز سیزدهم نیز با همان شیوه بیست و یک سنگ پرتاب می‌کند. و مجموعاً تعداد سنگ‌های پرتاب‌شده هفتاد عدد است.

اگر به رمی، در سه روز اول اکتفا کند و در روز سیزدهم عمل رمی انجام ندهد جایز است و در این صورت برای سه روز، چهل و نه سنگ پرتاب می‌شود.

بنا بر مذهب احمد و عطاء: پرتاب پنج سنگ کفایت می‌کند.

به قول مجاهد: اگر شش سنگ پرتاب کند اشکالی ندارد.

سعیدبن مالک گوید: با رسول خداﷺ از حج بازگشتیم در حالی که بعضی

می‌گفتند. شش سنگ و بعضی نیز می‌گفتند: هفت سنگ پرتاب کرده‌ام و هیچ کدام از ما بر دیگری ایراد نمی‌گرفت.

۶ـ ایام رمی:

ایام رمی، سه، یا چهار روز است:

روز قربان، و دو روز یا سه روز ایام‌التشریق.

وقت مناسب برای رمی در روز عید قربان، چاشتگاه است یعنی کمی بعد از طلوع خورشید و تأخیر آن تا آخر روز جایز است.

به گفتهٔ ابن عبدالبر: به اجماع اهل علم: اگر کسی قبل از غروب خورشید روز عید قربان رمی انجام دهد آن را به وقت خود انجام داده، هر چند تأخیر مستحب نیست.

ابن عباس گفته: در روز قربان از رسول خداﷺ سوال می‌شد، برای مثال، مردی گفت: بعد از غروب رمی انجام داده‌ام، فرمودند: «اشکال ندارد». **(بخاری)**

۷ـ جواز تأخیر رمی تا شب:

اگر از رمی در روز معذور بود، تأخیر آن تا هنگام شب جایز است، به دلیل روایت مالک از نافع: دختر صفیه همسر ابن عمر در مزدلفه زایمان کرد، با مادرش سفیه تأخیر کرد، و تا غروب روز عید قربان نتوانستند بیایند، ابن عمر به آنان امر کرد همان وقت رمی انجام دهند، و اشکالی درکار ایشان ندید. اما تأخیر آن بدون عذر مکروه است و باید در شب رمی انجام دهد و بنا بر رأی احناف و شافعیه قربانی بر وی لازم نیست.

در نزد احمد: اگر تا آخر روز عید قربان رمی را انجام نداد، نباید در شب آن را انجام دهد بلکه رمی را بعدازظهر فردا باید انجام دهد.

۸ـ رخصت رمی برای ناتوانان و افراد معذور بعد از نیمه شب عید قربان:

بالأجماع برای هیچ کسی جایز نیست قبل از نیمه شب رمی انجام دهد، ولی برای زنان، کودکان و افراد ناتوان و معذور و شتربانان رخصت داده شده رمی را در نیمه شب عید قربان انجام دهند.

عایشه رضی‌الله عنها گوید: «رسول خداﷺ در شب عید قربان ام سلمه را فرستاد و قبل از فجر رمی را انجام داد و آنگاه طواف افاضه به جای آورد».

(روایت از ابوداود و بیهقی)

به گفتهٔ ابن حزم: رمی در شب مخصوص زنان است نه مردان و این اجازه نداشتن شامل مردان ضعیف و قوی می‌گردد.

۹ـ رمی جمرهٔ عقبه:

أسود گوید: ابن عمرﷺ را دیدم جمرهٔ عقبه را از بالای آن رمی می‌کرد. از عطاء دربارهٔ رمی بر بالای آن سوال شد؟ گفت: اشکال ندارد. **(روایت سعیدبن منصور)**

۱۰ـ دعاء بعد از رمی در ایام‌التشریق:

عبدالله‌بن عمرﷺ گوید: «هرگاه رسول خداﷺ به جمرهٔ اولی که نزدیک مسجد است، هفت سنگ می‌انداخت با هر سنگی که می‌انداخت تکبیر می‌گفت سپس از طرف چپ به قعر درّه رفته و رو به قبله دست‌ها را بلند می‌کرد و دعا می‌خواند و بسیار می‌ایستاد، بعد از آن به جمرهٔ دوّم نیز هفت سنگ می‌انداخت و با پرتاب هر سنگی تکبیر می‌گفت سپس از سمت چپ به قعر درّه می‌رفت و دست‌ها را رو به قبله بلند می‌کرد و بسیار می‌ایستاد، بعد از آن به طرف جمره‌ای که نزدیک عقبه است می‌رفت و هفت سنگ به آن پرتاب می‌کرد و با هر سنگی که پرتاب می‌کرد تکبیر می‌گفت، بعد از آن برمی‌گشت و توقف نمی‌کرد.

در حدیث آمده: رسول خداﷺ نزدیک جمرهٔ عقبه توقف نمی‌کرد، بلکه تنها بعد از رمی جمرهٔ اول و دوّم توقف می‌کرد.

از این حدیث استدلال می‌شود: بعد از رمی جمرهٔ اول و دوّم مستحب است رو به قبله توقف کرده و دعا خواند و ستایش خدای سبحان و استغفار برای خود و مؤمنین کند.

۱۱ـ ترتیب در رمی:

ثابت شده که رسول خداﷺ نخست جمرهٔ نزدیک به منی، بعد از آن جمرهٔ وسطی و سپس جمرهٔ عقبه را رمی می‌کرد.

ای خواهر مسلمانم به نزد احناف ترتیب در رمی سنت است.

۱۲ـ با انداختن هر سنگی تکبیر مستحب است:

جابرﷺ گوید: «رسول خداﷺ با هر سنگریزه‌ای که می‌انداخت تکبیر می‌گفت».

(روایت از مسلم)

از عبدالله‌بن مسعودﷺ روایت شده: به هنگام رمی جمرهٔ عقبه می‌گفت: خدایا حج مرا حج مبرور و گناهان مرا مغفور بگردان.

به گفته ابن حجر: اجماع بر این دارند: کسی که تکبیر نگوید گناهی بر وی نیست.

۱۳ـ نیابت در رمی:

کسی که به علت وجود عذر مانند مریضی و امثال آن نتواند رمی کند می‌تواند یکی را نائب خود انتخاب کند و به جای او رمی نماید.

٦١ـ مبیت در منی:

مبیت در منی در شب‌های سه‌گانه یا در دو شب یازدهم و دوازدهم در نزد مالک، شافعی و احمد واجب است.

احناف آن را سنت می‌دانند.

به گفتهٔ ابن حزم: کسی که در هیچ کدام از شب‌ها مبیت نکند، کار بد کرده ولی کفاره‌ای ندارد و به اتفاق، مبیت از دارندگان عذر مانند ساقیان و شتربانان ساقط شده و با ترک آن کفاره‌ای بر آنان واجب نمی‌گردد.

٦٢ـ بازگشت از منی:

در نزد مالک، شافعی و احمد: باید قبل از غروب خورشید بعد از رمی در روز دوازدهم به سمت مکه برگردد.

در نزد احناف تا زمانی که طلوع فجر سیزدهم ذی‌الحجه فرا نرسیده باشد می‌تواند باز گردد. اما بازگشت بعد از غروب مکروه است و با سنت مخالفت دارد معهذا کفاره‌ای بر او نیست. انشاءالله.

٦٣ـ هدی (حیواناتی که حجاج با خود برده و برای تقرّب به خدا ذبح می‌کنند):

خداوند متعال فرماید:

﴿وَٱلْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُم مِن شَعَائِرِ ٱللهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا ٱسْمَ ٱللهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا ٱلْقَانِعَ وَٱلْمُعْتَرَّ كَذٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ* لَن يَنَالَ ٱللهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقْوَىٰ مِنكُمْ﴾ (حج: ۳۷-۳۶)

«*شتران را برای شما از جملهٔ مراسم و مناسک الهی قرار داده‌ایم. و در چنین حیواناتی خیر شما نهفته است، پس در حالی که به صف ایستاده‌اند نام خدا را بر آنها ببرید، و هنگامی که بر پهلوهایشان افتادند خودتان از گوشت آنها بخورید و به مستمند غیرگدا و به فقیرگدا پیشه بخورانید، این گونه شتران را رام و مطیع شما کرده‌ایم تا این که سپاسگزاری کنید. گوشت‌ها و خون‌های قربانی‌ها هرگز به خدا نمی‌رسد، بلکه پرهیزگاری شما بدو می‌رسد.*»

بنابراین تفسیر، هدی عبارت از شتر، گاو، گوسفند و بز است که حجاج برای تقرب به خدا ذبح می‌کنند.

۱- بهترین آن:

به اجماع علماء هدی: عبارت از شتر، گاو، گوسفند، بز نر یا ماده است، و بهترین آن به اتفاق ایشان: شتر بعد از آن گاو، بعد از آن گوسفند و بز است.

۲- کم‌ترین هدی:

کم‌ترین هدیِ کافی برای هر نفر یک گوسفند یا یک هفتم شتر یا یک هفتم گاو است، بنابراین یک شتر برای هفت نفر کفایت می‌کند. همچنین یک گاو نیز برای هفت نفر کفایت می‌کند.

به دلیل روایت مسلم از جابر رضی الله عنه که گوید: «با رسول خدا صلی الله علیه وسلم حج کردیم و شتر را برای هفت نفر و گاو را هم برای هفت نفر ذبح کردیم.

۳- وجوب شتر:

شتر واجب نمی‌شود مگر بر زنان یا مردانی که طواف را در حال جنابت یا حیض، یا زایمان یا زنی که شوهرش بعد از وقوف در عرفه و قبل از کوتاه کردن موی سر با موافقت او، با وی جماع کرده باشد. کسی که شتر را نیابد باید هفت گوسفند را فدیه کند.

۴- اقسام هدی:

هدی بر دو قسم است: هدی واجب، و هدی مستحب.

(أ) هدی واجب بر کسی که حج قارن و متمتع انجام داده باشد و بر کسی که یکی از واجبات حج مانند رمیِ جمار، احرام از میقات، جمع بین شب و روز در وقوف در عرفه، مبیت در مزدلفه، یا منی، یا طواف الوداع را ترک کرده باشد.

بر کسی که در حرم اقدام به شکار یا قطع درخت، یا بکارگیری مواد معطر کند نیز

هدی واجب است.

(ب) هدی مستحب: برای خواهر یا برادری مستحب است که احرام به حج افراد یا عمرهٔ افراد بسته باشد.

۵ـ شروط هدی:

(۱) حیوان هدی، باید صحیح و سالم باشد، حیوان کر، لنگ، گر و لاغر کفایت نمی‌کند.

(۲) غیر از گوسفند و بز باید دو سال، یا بیش از آن عمر داشته باشد.

ولی گوسفند یک سال به بالا کفایت می‌کند.

و شتر، پنج سال، گاو دو سال، بز یک سال تمام عمر داشته باشد.

۶ـ وقت ذبح:

علماء در وقت ذبح حیوان هدی اختلاف دارند:

در نزد شافعی: وقت آن، روز عید قربان و سه روز ایام‌التشریق است، اگر وقت آن سپری شد، حیوان هدیِ واجب به قضاء ذبح می‌شود.

در نزد مالک و احمد: وقت ذبح آن واجب باشد یا تطوع روزهای عید قربان است. و رأی احناف نیز به نسبت هدیِ تمتع و قِران، همین است.

ولی به نسبت حیوان نذر، کفاره و سنت گویند: در هر وقتی ذبح می‌شود.

از ابی سلمة بن عبدالرحمان و نخعی، روایت شده: وقت ذبح از روز عید قربان تا آخر ذی‌الحجة است.

۷ـ مکان ذبح:

حیوان هدی، اعم از این که واجب باشد یا تطوع در غیر از حرم ذبح نمی‌شود ولی شخص آورندهٔ حیوانِ هدی در هر جایی از حرم می‌تواند آن را ذبح کند.

از جابر رضی الله عنه روایت شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تمام منی محل ذبح است، تمام مزدلفه محل ذبح است. و تمامی دره‌های مکه راه و محل ذبح است».

(روایت از ابوداود و ابن ماجه)

هدی متعلق به حج بهتر است در منی ذبح شود، و هدی متعلق به عمره بهتر است در مروه ذبح گردد چون آن مکانها محل تحلّل حج و عمره است.

از مالک نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منی فرمود: «اینجا محل ذبح است و تمام

منی محل ذبح است. دربارهٔ عمره فرمود: اینجا یعنی مروه، و تمامی دره‌های مکه و راه‌های آن محل ذبح است».

۸ـ نباید بخشی از حیوان هدی به عنوان دستمزد به قصاب داده شود:

ای خواهر مسلمانم جایز نیست قصاب بخشی از حیوان ذبح شده را به جای دستمزد بگیرد، ولی صدقه‌دادن از آن به قصاب جایز است.

به دلیل گفتهٔ علی رضي الله عنه که گوید: رسول خدا صلى الله عليه وسلم به من امر فرمودند بر ذبح شتری که قربان کرده بود نظارت کنم، و پوست و گوشت و اعضای دیگر آن را تقسیم کنم، و به من امر کرد از آن چیزی به قصاب نبخشم، و فرمود: «ما از آنچه در نزد خود داریم به او خواهیم داد». **(روایت از جماعت)**

ای خواهر مسلمانم، این حدیث دلیل بر این است: آن کس که قربانی می‌کند می‌تواند برای ذبح حیوان، کسی دیگر را بر ذبح و تقسیم و نظارت آن وکیل نماید.

بدانید که به اتفاق أئمه، جایز نیست پوست و دیگر اجزای آن فروخته شود یا به عنوان دستمزد به قصاب داده شود، و باید دستمزد را جداگانه به او بدهد به دلیل حدیث سابق.

۹ـ خوردن از گوشت قربانی:

خداوند می‌فرماید:

﴿فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ﴾ **(حج: ۲۸)**

و این امری است از جانب خدا برای خوردن از گوشت‌های قربانی.

ظاهراً این امر شامل قربانی‌های واجب و تطوع می‌شود.

ولی فقهاء در این باره اختلاف دارند.

در نزد ابوحنیفه و احمد: جایز است از هدی کسی که حج تمتع، و قارِن و حج تطوع انجام داده بخورد و از غیر آن نباید بخورد.

مالک گفته: از هدیی که به خاطر فساد حج یا به خاطر ازدست‌دادن آن ذبح کرده، و از هدی متمتع بخورد، به جز فدیهٔ شکار و آنچه برای مساکین نذر کرده، و هدی تطوع که قبل از رسیدن به موعد آن ذبح شده باشد که نباید از این انواع چیزی بخورد.

در نزد شافعی خوردن از هدی واجب جایز نیست: مانند دمِ واجب برای فدیه شکار و فاسدشدن حج و هدی متمتع و قارن و هدی منذور.

اما از هدی تطوع می‌توانید بخورید و هدیه کنید و صدقه دهید.

۱۰ـ مقدار آنچه خورده می‌شود:

بنا بر قولی نصف آن را می‌تواند بخورد و نصف دیگر را صدقه نماید.
بنا بر قولی دیگر: آن را سه قسمت کرده یک سوم آن را بخورد، یک سوّم آن را هدیه کند و یک سوّم باقی را صدقه دهد.

٦٤ـ کوتاه کردن مو برای زنان و نهی آنها از تراشیدن سر و مقدار موهای کوتاه‌شده:

ابوداود و غیره از ابن عباس روایت کرده‌اند که: رسول خدا ﷺ فرموده است: «تراشیدن موی سر برای زنان درست نیست و تنها کوتاه‌کردن مو بر آنان واجب است».
به گفتهٔ ابن منذر: اجماع اهل علم بر آن است، زیرا تراشیدن موی سر برای زنان مُثله است.

ابن عمر رضی الله عنه گفته: «هرگاه، زن بخواهد موی سر را کوتاه کند آن را در پیشانی سر جمع کرده و سپس به اندازهٔ یک سر انگشت از آن را کوتاه می‌کند».

(روایت سعیدبن منصور)

به گفتهٔ عطاء: «از کنار سر و از موهای کوتاه و بلند آن کوتاه می‌کند».

(روایت سعیدبن منصور)

بنا بر قولی مرجوح: حدّی برای کوتاه‌کردن موی سر تعیین نشده است.
علمای شافعیه گویند: حدّاقل باید سه عدد مو را کوتاه کند.
ای خواهر مسلمانم مستحب است بعد از کوتاه‌کردن موی سر ناخن‌ها را نیز بگیری.

٦٥ـ طواف افاضه:

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ (حج: ۲۹)

«و باید به طواف خانهٔ قدیمی و گرامی بپردازند.»

به اجماع مسلمانان، طواف افاضه یکی از ارکان حج بوده و با ترک آن، حج، باطل می‌گردد.
امام احمد گوید: تعیین نیّت برای آن لازم است.
به گفتهٔ امامان مالک، شافعی و حنفی: نیّت حج شامل آن شده و کفایت می‌کند ولو این که نیت جداگانه برای آن نیاورده باشد.
جمهور علماء، آن را هفت دور می‌دانند.
ولی بنا بر قول ابوحنیفه: چهار دور طواف رکن حج است که اگر آن را ترک کند حج

وی باطل می‌شود و سه دور باقی‌مانده واجب حج است و رکن نیست، بنابراین: اگر خواهر یا برادر مسلمان این سه دور یا یکی از آن را ترک کرد حج وی باطل نشده ولی در کفارهٔ آن قربانی کردن واجب است.

۱ـ وقت آن:

اول وقت آن در نزد شافعی و احمد از نیمه‌شب عید قربان آغاز و آخرِ آن حدّی ندارد.

برای زنان مستحب است در طواف افاضه عجله کنند اگر ترس قاعدگی داشته باشند. عایشه رضی‌الله عنها به زنان امر می‌کرد برای طواف عجله کنند و در روز عید قربان آن را انجام دهند. مبادا قاعده شوند.

به گفتهٔ عطاء: اگر زن، ترس قاعده‌شدن را داشت اول باید طواف افاضه کند و سپس رمی جمار و ذبح را انجام دهد.

استفاده از دارو برای جلوگیری از حیض به خاطر انجام طواف، اشکال ندارد. از ابن‌عمر ﷺ «دربارهٔ زنانی که برای جلوگیری و به تأخیرانداختن حیض دارو می‌خورند سوال شد؟ او در این کار اشکالی ندید بلکه آب درخت اراک را برای این امر به آنها توصیه و توصیف نمود». (روایت از سعیدبن منصور)

به گفتهٔ محب‌الدین طبری: اگر زن با استفاده از دارو بتواند حیض را به تأخیر اندازد جایز است برای تسریع در آن و انقضاء عده و امثال آن، نیز دارو و دواء را بکار گیرد.

همچنین مصرف دارو برای جلب حیض در قیاس با موارد فوق جایز است.

٦٦ـ پیاده‌شدن در محصّب[1]:

علماء درباره مستحب‌بودن آن اختلاف دارند.

عایشه رضی‌الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ که در محصّب پیاده شد تنها به خاطر این بود که خروجش از مکه آسان‌تر گردد، و پیاده شدن در آن سنت نیست، پس هر کسی اختیار دارد که در آن پیاده شود یا نشود.

به گفتهٔ خطابی: این کار انجام می‌شد، ولی بعداً ترک شد.

ترمذی گوید: بعضی از اهل علم پیاده‌شدن در أبطح (محصّب) را مستحب

۱ـ محصب دره‌ایست واقع در میان جبل‌النور و الحجون.

می‌دانستند نه این که آن را واجب بشمارند، مگر کسی که بر خود واجب کند.

۶۷ـ حکمت پیاده‌شدن در آنجا:

حکمت پیاده‌شدن در آنجا شکر خدای‌ﷻ است در برابر پیروزیی که به پیامبرش در مقابل دشمنان بخشید، آنان که بر علیه بنی‌هاشم و بنی مطلب پیمان بستند و قسم خوردند با آن دو خاندان ازدواج و معامله نکنند تا اینکه رسول خداﷺ را به آنان تسلیم کنند.

ابن قیم گوید: هدف پیاده‌شدن پیامبرﷺ در آن درّه اظهار شعائر اسلام در مکانی است که کافران در آنجا شعائر کفر را اظهار و با خدا و رسولش دشمنی می‌کردند.

۶۸ـ طواف الوداع:

امام مالک در کتاب الموطأ به نقل از عمرؓ گوید: «آخرین نسک، طواف بیت است».

درکتاب الروضة الندیّة در مبحث حج گوید: حکمت آن تعظیم بیت است، تا معلوم گردد: آنچه در اول و آخر حج مهم است همانا طواف کعبه بوده و تنها مقصود از سفر حج، کعبه است.

طواف الوداع آخرین نسکی است که حجاج غیر مکّی به هنگام ارادهٔ بازگشت به دیارشان انجام می‌دهند ولی ساکنان مکه چون در آن اقامت داشته و همیشه در کنار بیت‌الله هستند طواف الوداع بر آنان لازم نیست.

بر زنی که در قاعدگی است و از ساکنان مکه نیست طواف وداع لازم نیست، و با ترک آن فدیه‌ای بر وی واجب نمی‌گردد.

از ابن عباسؓ روایت شده که گفته: «به زنان قاعده رخصت داده شده که بروند».
(متفق‌علیه)

و در روایتی دیگر گفته: «به مسلمانان امر شده است آخرین دیدارشان، طواف بیت باشد به جز برای زنان قاعده».

از صفیه همسر پیامبرﷺ روایت کرده‌اند که: دچار قاعدگی شد و موضوع را به پیامبرﷺ عرض کرد. فرمود: «مگر ما را با خود در مکه نگه می‌دارد؟ گفتند: طواف الافاضه را انجام داده است، فرمود: پس مادام چنین است طواف الوداع لازم نیست».

۱ـ اختلاف در حکم آن:

به اتفاق علماء طواف الوداع مشروع است.

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: بعد از طواف افاضه، مردم از هر راهی خارج می‌شدند، رسول خدا ﷺ فرمود: «هیچ کس خارج نشود مگر این که آخرین دیدارش طواف کعبه باشد». (روایت از مسلم و ابوداود)

بنا به قول حنابله و احناف، و روایتی از شافعی، طواف وداع واجب است و ترک آن موجب دم می‌گردد.

به قول مالک، داود، و ابن منذر: سنت است و ترک آن موجب دم نمی‌گردد، و این، قول دیگر شافعی است.

۲ـ وقت آن:

بعد از فارغ‌شدن از انجام تمامی اعمال و تصمیم بازگشت، وقت طواف الوداع است تا آخرین نسک وی، طواف و دیدار با کعبه باشد.

۳ـ دعای طواف الوداع:

مستحب است کسی که طواف الوداع انجام می‌دهد این دعای مأثور از ابن‌عباس رضی الله عنهما را بخواند: «**أَللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ، وَ ابْنُ عَبْدِكَ، وَ ابْنُ أَمَتِكَ، حَمَلْتَنِي عَلَىٰ مَاسَخَّرْتَ لِي مِنْ خَلْقِكَ وَسَتَرْتَنِي فِي بِلَادِكَ حَتَّى بَلَّغْتَنِي بِنِعْمَتِكَ، وَ أَعَنْتَنِي عَلَىٰ أَدَاءِ نُسُكِي، فَإِنْ كُنْتَ رَضِيتَ عَنِّي فَازدد عِنِّي رِضاً، وَإِلَّا فَمِنَ الآنِ فَارْضَ عَنِّي قَبْلَ أَنْ تَنْأَى عَنْ بَيْتِكَ دَارِي. فَهَذَا أَوَانُ انْصِرَافِي إِنْ أَذِنْتَ لِي غَيْرَ مُسْتَبدلٍ بِكَ وَلَا بِبَيْتِكَ وَلَا رَاغِبَ عَنْكَ وَلَا عَنْ بَيْتِكَ، أَللَّهُمَّ فَأَصْحَبْنِي الْعَافِيَةَ فِي بَدَنِي، وَالصِّحَةَ فِي جِسْمِي وَ العِصْمَةَ فِي دِينِي، وَ أَحْسن مُنْقَلِبِي، وَ ارْزُقْنِي طَاعَتَكَ مَا أَبْقَيْتَنِي، وَ اجْمَعْ لِي بَيْنَ خَيْرَيِ الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيءٍ قَدِير**».

خداوندا من بندهٔ تو‌ام و فرزند بندگان تو هستم، مرا بر مرکبی سوار کردی که برایم رام نموده‌ای و در این دنیا عیوب مرا پوشاندی و نعمت‌های خود را بر من ارزانی داشتی و یاریم دادی تا مناسکم را ادا نمایم، خداوندا اگر از من خشنودی بر آن بیفزای والا قبل از این که از خانهٔ تو دور شدم از من خشنود شو، این هنگام بازگشت من است، اگر اجازه دهید، در حالی که هیچ چیزی را جایگزین تو، و خانهٔ تو نمی‌کنم، و از تو و از خانهٔ تو روی‌گردان نیستم، خداوندا تندرستی و عافیت را قرین جان و تنم فرما، و دین و آیینم را محافظت فرما، و بازگشتم را نیکو فرما، و در باقی‌ماندهٔ عمرم طاعت خود را نصیب من بگردان، و خیرات دنیا و آخرت را برایم جمع فرما، بی‌گمان تو، بر هر چیزی توانایی.

۶۹ـ تعجیل در بازگشت مستحب است:

ای خواهر مسلمانم بدان که تعجیل در بازگشت مستحب است به دلیل روایت شیخین از ابوهریره رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «سفر، بخشی از عذاب است، شما را از خوردن و آشامیدن باز می‌دارد پس همین که از کارهای آن فارغ شدید در بازگشت به میان خانواده شتاب کنید».

مسلم به نقل از علاء حضرمی آورده که: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «مهاجر بعد از انجام مناسکش سه روز می‌ماند».

دارقطنی به نقل از عایشه رضی‌الله عنها آورده که: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده: «هر کدام از شما حج را انجام داد برای بازگشت به میان خانواده‌اش عجله کند چون این عجلهٔ او اجر او را بزرگتر خواهد ساخت».

۷۰ـ عبادت بیشتر در روضهٔ مبارکه مستحب است:

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «مابین بیت و منبر من باغی از باغهای بهشت است و منبرم بر حوض من قرار گرفته است». **(روایت از بخاری)**

۷۱ـ نماز در مسجد قباء مستحّب است:

در روایت احمد، نسائی، ابن ماجه و حاکم آمده: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کس خود را در منزلش پاکیزه کرده و وضو بگیرد سپس به مسجد قباء رود، و در آن، نمازی بخواند اجر و پاداش یک عمره خواهد داشت.

و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در هر روز شنبه، با سواری یا پیاده به آنجا می‌رفت و دو رکعت نماز در آن می‌خواند.

دوّم: عمره

عمره مشتق از اعتمار بوده و به معنی زیارت است.

مقصود از آن در اینجا زیارت کعبه و طواف پیرامون آن و سعی بین صفا و مروه و تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر است.

به اجماع علماء، عمره مشروع است.

۱ـ تکرار آن:

۱ـ به گفتهٔ نافع: عبدالله بن عمر رضی الله عنه چندین سال در زمان ابن الزبیر عمره را انجام داده و در یک سال دو بار آن را انجام داده است.

۲ـ به گفتهٔ قاسم: عایشه رضی‌الله عنها در یک سال سه بار عمره انجام داد. از او پرسیدند کسی در برابر این کار او را سرزنش نکرده؟ گفت: سبحان‌الله، ام‌المؤمنین؟!

اکثر اهل علم بر این رأیند.

مالک تکرار آن را در یک سال مکروه دانسته است.

۲ـ جواز عمره در هر وقتی:

برای خواهر مسلمان جایز است در ماه‌های حج عمره انجام دهد بدون این که حج کند. همانا عمر رضی الله عنه در ماه شوال عمره انجام داد و به مدینه بازگشت، بدون اینکه برای حج بماند.

طاوس گفت: اهل دوران جاهلیت عمره در ماه‌های حج را از گناه‌ترین گناهان به حساب می‌آوردند، و می‌گفتند: هرگاه ماه صفر سپری شد و زخم پا،و پشت شتر التیام یافت و اثر حجاج از راه محو شد، عمره برای کسی که بخواهد حلال است.

۳ـ حکم آن:

از دیدگاه احناف و مالک: عمره سنت است.

به دلیل حدیث جابر رضی الله عنه که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و سلم دربارهٔ عمره سوال شد: آیا عمره واجب است؟ فرمود: «خیر، و اگر عمره کنید بهتر است». (روایت از ترمذی)

این قول بعضی از اهل علم است که گفته‌اند: عمره واجب نیست، و چنین گفته می‌شد: هر دو حج هستند: حج ماه ذی‌الحجة را حج اکبر و حج در غیر آن را که عمره است حج اصغر می‌گفتند.

در نزد احمد و شافعی، عمره فرض است.
به دلیل فرمودهٔ خداوند:
﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ (بقره: ۱۹۶)
«و حج و عمره را به تمام کمال و خالصانه برای خدا انجام دهید.»

در این آیه، عمره بر حج عطف شده، و حج فرض است بنابراین، عمره، نیز فرض است. اما قول اول راجح‌تر است.

ترمذی به نقل از شافعی گفته: درباره عمره دلیلی ثابت وجود ندارد، عمره سنت است.

٤ـ وقت آن:

مذهب جمهور علماء این است: وقت عمره، تمام ایام سال است و انجام آن در هر روزی از ایام سال جایز است.

عمره در تمام ایام سال جایز است، به جز پنج روز، روز عرفه، روز عید قربان و سه روز ایام‌التشرثق.

از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده که: «عمره را در پنج روز فوق مکروه دانسته، زیرا این ایام، مخصوص حج است».

ابوحنیفه نیز آن را در پنج روز فوق مکروه می‌داند.

ابویوسف آن را در روزهای عرفه و سه روز بعد از آن مکروه دانسته است.

همه بر جواز آن در ماه‌های حج اتفاق دارند.

بخاری به نقل از عکرمةبن خالد گوید: از عبدالله بن عمر رضی‌الله عنهما دربارهٔ عمرهٔ قبل از حج پرسیدم گفت: «عمره قبل از حج برای هیچ کس اشکال ندارد، زیرا رسول خدا ﷺ قبل از حج عمره را انجام داده است».

از جابر رضی‌الله عنه روایت شده که: عایشه رضی‌الله عنها قاعده شد و همهٔ مناسک ـ به جز طواف کعبه ـ را انجام داد. وقتی پاک شد، طواف کرد و گفت: یا رسول‌الله آیا می‌روید حج و عمره انجام دهید در حالی که من تنها حج را انجام می‌دهم؟ به همین خاطر به عبدالرحمن بن ابی‌بکر امر کرد با عایشه برود تا در تنعیم احرام به عمره ببندد، عایشه رضی‌الله عنها در آنجا برای عمره احرام بست.

۵ـ میقات آن:

کسی که برای عمره احرام می‌بندد یا خارج از میقات‌های پنج‌گانه است یا داخل آن است. اگر خارج آن باشد گذر از آن میقات‌ها بدون احرام درست نیست.

به دلیل روایت بخاری که: زیدبن جبیر به نزد عبدالله‌بن عمر رضی الله عنهما رفت و از او سؤال کرد در کجا می‌توانم برای عمره احرام ببندم؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای اهل نجد «قرن» و برای اهل مدینه «ذوالحلیفه» و برای اهل شام «الجُحفه» را فرض کرده است. اگر داخل این میقات‌ها بود. میقات او برای عمره، «محل اقامت او» است ولو این که در حرم باشد. به دلیل حدیث سابق بخاری: که عایشه رضی‌الله عنها با عبدالرحمن برادرش به تنعیم رفت و در آنجا برای احرام بست و آن کار را با امر رسول خدا صلی الله علیه و سلم انجام داد.

۶ـ فضیلت عمره:

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «عمرة تا عمره‌ای دیگر کفارۀ گناهان میان هر دو است و حج مبرور جزایی جز بهشت ندارد». **(روایت از شیخین و ترمذی)**

ابن عبدالبر در شرح حدیث گفته: مراد: گناهان صغیره است نه کبیره.

احمد و غیر او به نقل از جابر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «حج مبرور پاداشی جز بهشت ندارد» سؤال کردند: یا رسول‌الله حج مبرور کدام است؟ فرمود: «اطعام طعام و افشای سلام است». این است شرح حج مبرور.

نووی در شرح آن گفته: حج مبرور آن است‌که باگناه و معصیت‌آلود نشود، و مبرور مشتق از برّ و به معنای طاعت است.

بنا بر قولی مرجوح، حجّی است که ریاء در آن نباشد.

بنا بر یک قول مرجوح دیگر: به حجی گفته می‌شود که به دنبال آن معصیت نباشد.

معنی جملهٔ: پاداشی جز بهشت ندارد، این است: تنها جزای او منحصر به عفو بعضی از گناهان نمی‌گردد بلکه باید حتماً داخل جنّت گردد. والله اعلم

۷ـ فضیلت عمره در رمضان:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: یک عمره در رمضان معادل یک حج است». **(متفق علیه)**

کسی که برای انجام عمره یک روز از رمضان را دریابد و احرام ببندد درواقع به پاداش عمره در رمضان دست یافته است. مانند کسی که به یک رکعت از نماز قبل از اذان

برسد در واقع به کل نماز رسیده است.

اسحاق در شرح حدیث گفته: معنای این حدیث، مانند معنی حدیثی است که رسول خداﷺ فرمود: «هر کس قل هوالله احد را بخواند در حقیقت یک سوّم قرآن را خوانده است». (روایت از ترمذی)

عطاء به نقل از ابن عباس رضی الله عنه آورده که: «رسول خداﷺ به یکی از زنان انصار ـ که ابن عباس نام زن را گفت ولی من فراموش کرده‌ام ـ فرمود: چه چیز مانع تو شد که با ما حج نکردی؟ گفت: ما یک شتر داشتیم شوهرم و پسرم بر آن سوار شدند و شتری نیز برای ما گذاشته بر آن سوار می‌شدیم، فرمود: «هرگاه رمضان آمد عمره را انجام دهید چون عمره در رمضان معادل یک حج است» ابن الجوزی در شرح حدیث گفته: از این حدیث استنباط می‌شود: ثواب عمل به وسیلهٔ زیاد بودن شرفِ وقت، افزایش می‌یابد، چنان که به سبب حضور قلب و خلوص نیت افزایش می‌یابد. دیگران گفته‌اند: احتمال دارد مراد از آن این باشد: که عمرهٔ فرض در رمضان مانند حج فرض و عمرهٔ سنت در رمضان مانند حج سنت است.

به نظر من: احتمال دارد عمره در رمضان مخصوص این زن باشد.

و احتمال دارد: به خاطر برکت ماه رمضان باشد.

۷۳ـ ارکان حج و عمره:

حج و عمره دارای ارکانی هستند که هیچ کدام بدون آنها صحیح نیست.

حج دارای چهار رکن است که عبارت است از احرام، طواف، سعی و وقوف در عرفه. هرگاه یکی از این ارکان ساقط شود حج باطل می‌شود.

عمره دارای سه رکن است که عبارت است از احرام، طواف و سعی. با سقوط یکی از این ارکان عمره باطل می‌شود.

حج دارای واجبات، سنت‌ها، و محظورات می‌باشد که در این مبحث به ذکر آن پرداخته و سپس انشاءالله آن را توضیح خواهیم داد:

(أ) واجبات آن:

ای خواهر مسلمانم منظور از واجبات اعمالی است که اگر یکی از آنها ترک شود فدیه، و در صورت عدم توانایی ده روز روزه بر او واجب می‌شود. و احرام دارای سه واجب است:

۱ـ احرام از میقات تعیین‌شده.
۲ـ دوری از پوشیدن هر نوع لباس دوخته‌شده.
۳ـ نیت.

(ب) سنن آن:
سنن به اعمالی گفته می‌شود که با ترک آن فدیه واجب نمی‌شود ولی باعث ازدست دادن اجر فراوان خواهد شد، و سنن عبارتند از:
۱ـ غسل برای احرام.
۲ـ پوشیدن لباس مخصوص احرام.
۳ـ بستن احرام بعد از خواندن نماز فرض یا سنت.
۴ـ گرفتن ناخن‌ها، کندن موی بغل و تراشیدن موی پیشین.
۵ـ تکرار تلبیه و تجدید آن در هنگام سوارشدن و پیاده‌شدن و خواندن نماز.
۶ـ دعاء خواندن و فرستادن صلوات بر پیامبر ﷺ بعد از تلبیه.

(ج) محظورات:
محظورات به اعمالی گفته می‌شود که در حال احرام ممنوع بوده و با ارتکاب هر کدام از آنها فدیه، یا روزه یا اطعام واجب می‌شود. مانند:
۱ـ پوشیدن لباس دوخته‌شده به طور کلی.
۲ـ استفاده و به‌کارگیری بوی خوش.
۳ـ گرفتن ناخن‌های دست و پا.
۴ـ کوتاه‌کردن و تراشیدن مو.
۵ـ شکار کردن.
۶ـ مقدمات جماع مانند بوسه و امثال آن.
۷ـ جماع.
۸ـ غیبت و بدگویی و سخن‌چینی.

حکم این محظورات:
نخست: پوشیدن لباس دوخته‌شده، به‌کارگیری بوی خوش، گرفتن ناخن و کوتاه‌کردن و تراشیدن موها. هر کس یکی از این محظورات را انجام دهد فدیه بر وی واجب می‌شود. فدیه عبارت است از گرفتن سه روز، روزه یا غذا دادن به

شش نفر فقیر معادل یک مدّ گندم یا ذبح گوسفندی به دلیل قول خدای متعال که می‌فرماید:

﴿فَمَن كَانَ مِنكُم مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذىً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ (بقره: ۱۹۶)

«و اگر کسی از شما بیمار شد یا ناراحتی در سر داشت باید فدیه بدهد از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی.»

دوم: شکار کردن

اما جزای شکار کردن: معادل آن از حیوانات است چنانچه می‌فرماید:

﴿فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعِمَ﴾ (مائده: ۹۵)

حیواناتی که معادل آن با قضاوت صحابه شناخته شده است عبارتند از: شترمرغ، حکم آن یک شتر است. گورخر، گاو وحشی، کفتار و گوزن، حکم آنها گاو است. جزای آهو، گوسفند، جزای خرگوش، بز دوساله، جزای کبوتر، گوسفند است. اگر حیوان مانندی نداشته باشد قیمت آن تخمین زده شده و صدقه داده می‌شود. و اگر از آوردن مانند آن یا قیمت آن ناتوان باشد قیمت آن با گندم تخمین زده می‌شود و در برابر هر مدی یک روز، روزه می‌گیرد.

سوم: مقدمات جماع

مقدمات جماع اگر از جانب شوهر باشد، باید دم بپردازد که عبارت است از یک گوسفند. اما اگر از جانب زن باشد همان دَم، که یک گوسفند است بر او واجب می‌شود.

چهارم: جماع:

ای خواهر مسلمانم باید بدانی که جماع به کلی حج را فاسد می‌کند اما باید به انجام مناسک حج ادامه دهد و در فدیهٔ آن باید یک شتر را ذبح کند، اگر آن را نیافت ده روز روزه بگیرد و در هر کدام از دو صورت فوق باید در سال آینده حج را قضا نماید چنانچه بعداً توضیح خواهیم داد.

امام مالک در موطأ از عمربن الخطاب و علی‌بن ابی طالب و ابوهریره روایت کرده: دربارهٔ مردی که در حال احرام با همسرش جماع کند از آنان سؤال شد؟ گفته‌اند: به انجام اعمال حج ادامه می‌دهد سپس در سال آینده حج را قضا کرده و فدیه می‌پردازد.

پنجم: غیبت و سخن‌چینی:

غیبت و سخن‌چینی و هر گفتاری که فسق باشد. باید به دنبال آن توبه و استغفار کند. زیرا کفاره‌ای برای آنها به جز توبه و استغفار از طرف شارع به ما ابلاغ نشده است.

رکن دوّم: طواف

طواف عبارت از هفت مرتبه کعبه دور زدن است، و دارای شروط و سنن و آدابی است که حقیقت آن به آنها بستگی دارد، و بحث آن انشاءالله در ادامه خواهد آمد.

۱ـ شروط طواف: (۱) نیت (۲) طهارة (۳) ستر عورة.

(۴) طواف کعبه باید داخل مسجد باشد ولو این که از کعبه دور باشد.

(۵) در طواف باید کعبه در سمت چپ طواف‌کننده قرار گیرد.

(۶) طواف باید هفت دور به دور کعبه باشد و باید از حجرالاسود آغاز و در آن خاتمه یابد همان گونه که رسول خداﷺ عمل کرده است.

(۷) موالات (پی درپی) بودن میان دورهای هفت‌گانه، و نباید بدون ضرورت میان دورها فاصله ایجاد کرد. اگر بدون عذر و ضرورت فاصله میان دورها، بوجود آمد، طواف باطل و اعادهٔ آن واجب است.

۲ـ سنت‌های طواف:

۱ـ رمل: (تندرفتن) برای مردان، اما برای زنان سنت نیست.

۲ـ اضطباع (پوشیدن‌شانه چپ با لباس احرام و برهنه‌کردن‌شانه راست) برای مردان نه زنان.

۳ـ گفتن این اذکار در آغاز دور اول: «**بسم اللّه، و اللّه اکبر، أَللَّهُمَّ إِيْمَاناً بِكَ وَ تَصْدِيقاً بِكِتَابِكَ وَ وَفَاءً بِعَهْدِكَ وَ اِتِّبَاعاً لِسُنَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمّدﷺ**».

۴ـ خواندن دعاهای دلخواه، اما در پایان هر دوری سنت است این آیه را بخواند:

﴿**رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنيَا حَسَنَةً وَ فِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ**﴾.

۵ـ دست کشیدن بر رکن یمانی و بوسیدن حجرالاسود در هر دوره‌ای در اثنای طواف، زیرا رسول خداﷺ چنان کرده است.

۶ـ خواندن دعا در مابین کعبه و حجرالاسود که مکانی به نام باب الملتزم نام دارد، و ابن عباس رضی الله عنهما چنین کرده است.



۷ـ خواندن دو رکعت نماز در پشت مقام ابراهیمعليه‌السلام بعد از تمام‌شدن طواف.

۸ـ نوشیدن از آب زمزم.

۹ـ بازگشت برای دست کشیدن به حجرالأسود یا بوسیدن آن قبل از رفتن به طرف سعی بین صفا و مروه.

۱۰ـ بوسیدن حجرالأسود در آغاز طواف یا اکتفا به کشیدن دست بر آن، یا اشاره به آن از دور، در صورت مشکل‌بودن نزدیک‌شدن به آن.

۳ـ آداب طواف:

۱ـ استحضار عظمت خدای متعال با نشان‌دادن خشوع و خوف از او.

۲ـ کم‌سخن‌گفتن، به دلیل فرمایش رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وسلم که فرمود: «هر کس صحبت کند جز در خیر صحبت نکند». **(روایت از احمد و ترمذی و نسائی)**

۳ـ زیاد ذکر خدا کردن و فرستادن صلوات بر پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وسلم.

۴ـ زیاد، دعاگفتن برای خود و والدین و خویشاوندان و مسلمانان.

رکن سوّم: سعی

در مبحث قبلی از آن بحث شد.

۷۴ـ چگونگی برگزاری حج و عمره:

۱ـ هرگاه خواهر یا برادر مسلمان ارادهٔ انجام حج کرد و به میقات نزدیک شد، مستحب است ناخن‌های خود را گرفته، و موهای زیربغل و پیشین را تراشیده سپس غسل و وضوی احرام انجام داده و آنگاه لباس‌های احرام بپوشد.

۲ـ هنگام رسیدن به میقات دو رکعت نماز بخواند و نیت حج یا عمره و احرام به آن یا به عمره بیاورد، زیرا نیت،رکن حج است و بدون آن حج صحیح نیست، خواه به صورت افراد باشد یا تمتع، یا قِران.

۳ـ با پوشیدن لباس احرام، گفتن تلبیه برای خواهر مسلمان با صدای آهسته به گونه‌ای که خود بشنود در هر فراز و نشیبی و در هنگام رسیدن به سواران و پیادگان و در بامدادن و بعد از هر نمازی، مستحب است.

۴ـ مستحب است خواهر مسلمان برای خود و والدین و فرزندان و سایر مسلمانان دعا کرده و بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وسلم درود بفرستد هر بار که تلبیه می‌گوید.

۵ـ بر خواهر مسلمان لازم است بر نیازمندان صدقه دهد، تا حج او، یک حج مبرور باشد.

۶ـ همچنین نباید به جز ذکر خدا در مسائلی صحبت کند که موجب خشم خدا بشود و جز در هنگام ضرورت، نباید صحبت کند.

۷ـ از جماع و مقدمات و انگیزه‌های آن، و ستیز با رفقا و جدال در امور بی‌فایده بپرهیزد.

۸ـ مستحب است برای دخول به مکه غسل نماید و از سمت بالای شهر داخل شود.

۹ـ از استفاده از بوی خوش و قیچی‌کردن موهای خود بپرهیزد.

۱۰ـ هنگام روی‌کردن به کعبه از «باب السلام» داخل شده و أدعیهٔ دخول مسجد را بخواند. و آداب داخل‌شدن را رعایت نموده و خود را با خشوع و تواضع، و تلبیه بیاراید و بگوید: «**بسم اللّه، و باللّه و الی اللّه اللّهمّ افتح لی ابواب فضلك**».

۱۱ـ با مشاهدهٔ کعبه دست‌ها را بلند کرده و بگوید: «**أَللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ فَحَيِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَام، أَللَّهُمَّ زِدْ هَـٰذَاالْبَيْتَ تَشْرِيفاً وَ تَعْظِيماً وَ تَكْرِيماً وَ مَهَابَةٍ وَ بِرّاً، أَلْحَمْدُلِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَثِيراً، كَمَا هُوَاَهْلُهُ، وَ كَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَ عِزِّ جَلَالِهِ. وَ الْحَمْدُلِلَّهِ الَّذِي بَلَّغنِي بَيْتَهُ وَ رَأنِي لِذَٰلِكَ اَهْلاً. وَ الْحَمْدُلِلَّهِ عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ. أَللَّهُمَّ إِنَّكَ دَعَوْتَ اِلَىٰ حَجِّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَ قَدْ جِئْتُ لِذَٰلِكَ أَللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَاعْفُ عَنِّي، وَ أَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ. لَا اِلَـٰهَ إِلَّا أَنْتَ**».

۱۲ـ بعد از آن به طرف حجرالأسود رفته، و بدون صدا آن را می‌بوسی یا دست را به آن کشیده و می‌بوسی. اگر نتوانستی از دور و در مقابل آن به آن اشاره می‌کنی.

زیارت حجرالاسود باید با طهارت صورت گیرد سپس بگوید: «**بسم اللّه، و اللّه اکبر، أَللَّهُمَّ اِيْمَاناً بِكَ وَ تَصْدِيقاً بِكِتَابِكَ وَ وَفَاءً بِعَهْدِكَ وَ اِتِّبَاعاً لِسُنَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ ﷺ**».

سپس، بیت را در سمت چپ قرار داده و شروع به طواف می‌کند و هم‌زمان دعا و ذکر خدای ﷻ را خوانده و بر پیامبر ﷺ درود می‌فرستد. هنگام رسیدن به رکن یمانی به آن دست کشیده و در خاتمهٔ دور بگوید: «**رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنيَا حَسَنَةً وَ فِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ**».

۱۳ـ چون از طواف فارغ شدی به طرف مقام ابراهیم رفته و در آنجا دو رکعت نماز به جا آورده و در رکعت اول بعد از فاتحه، قل یا ایهاالکافرون، و در رکعت دوم بعد از فاتحه، قل هوالله احد را می‌خوانی. این نماز را نماز طواف می‌گویند.

۱۴ـ بعد از آن به طرف آب زمزم رفته و در حالی که رو به کعبه ایستاده‌ای آب بنوش تا سیر شوی.

۱۵ـ سپس به طرف باب‌الملتزم می‌روی و از خدا خیرات و برکات دو جهان را می‌طلبی و بعد از آن اگر توانستی به طرف حجرالأسود رفته و آن را بوسه می‌زنی و بعداً از «باب الصفا» به طرف صفا خارج می‌شوی و این آیه را تلاوت می‌نمایی:

﴿إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾.

وقتی که به کوه صفا رسیدی رو به کعبه می‌ایستی و سه بار الله‌اکبر گفته و این ذکر را می‌خوانی: «**لا اله الّا اللّه وحده لا شریك له، له‌الملك و له‌الحمد، و هو علی کلّ شیء قدیر، لا اله الّا اللّه وحده، صدق وعده، و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده**» بعداً خیرات و برکات دو جهان را از خدا می‌طلبی. این سعی، بنا بر قول ارجح واجب است و تارک آن یا بعضی از آن باید دم بپردازد.

اگر محرم قصد حج تمتع را داشته باشد بعد از سعی بین صفا و مروه موهای خود را کوتاه می‌کند. و در اینجا، اعمال عمره تمام شده و آنچه از وی ممنوع شده بود برایش مباح می‌گردد.

۱۵ـ اما کسانی که احرام به انجام حج اِفراد یا قِران بسته‌اند در احرام باقی می‌مانند.

در روز هشتم ذی‌الحجة شخصی که به نیت حج تمتع رفته است، احرام را در منزلش بسته و با سایر حجاج به سمت منی حرکت می‌کند و شب را در منی می‌ماند.

۱۶ـ بعد از طلوع خورشید یا بعد از خواندن پنج نماز شبانه‌روز در منی، به سمت عرفات حرکت می‌کند. سپس در کنار مسجد نمره پیاده شده و غسل می‌کند و نمازهای ظهر و عصر را به‌صورت قصر و جمع تقدیم می‌خواند، این‌در صورتی‌است که نماز را باجماعت بخواند، اما اگر نتواند با جماعت بخواند، نماز را جمع و قصر می‌خواند به هر طوری که امکانش بود، تقدیم یا تأخیر. وقوف در عرفه را بعد از زوال آغاز کند، و در کنار صخره‌های عرفه یا نزدیک آنها وقوف می‌کند، زیرا رسول خدا ﷺ در آنجا توقف کرده است.

۱۷ـ وقوف در عرفه رکن اعظم حج است.

بالا رفتن از جبل‌الرحمة لازم و سنت نیست. و در آنجا رو به قبله ایستاده و شروع به خواندن دعا، و اذکار و تضرع و ابتهال می‌کند تا شب فرا می‌رسد. با فرارسیدن شب به سمت مزدلفه حرکت می‌کند و نمازهای مغرب و عشاء را به صورت جمع‌التأخیر در مزدلفه می‌خواند و شب را در آنجا بسر می‌برد.

۱۸ـ بعد از طلوع فجر، در مشعرالحرام توقف کرده و تا روشن شدن کنار شرقی آسمان، زیاد ذکر خدا را کرده و بعداً سنگریزه‌ها را جمع نموده و به طرف منی باز می‌گردد. وقوف در مشعرالحرام واجب و ترک آن موجب دم می‌گردد.

۱۹ـ بعد از طلوع خورشید جمرهٔ عقبه را با هفت سنگ رمی می‌کند.

۲۰ـ بعد از آن در صورت امکان، هدی را ذبح کرده و موهای سرش را کوتاه می‌کند.
با این عمل، محرمات سابق به جز جماع برای حاجی مباح می‌گردد.

۲۱ـ سپس به طرف مکه برگشته و به مانند طواف القدوم، طواف افاضه را انجام می‌دهد. این طواف را طواف الزیاره نیز می‌گویند. اگر احرام به تمتع بسته باشد بعد از طواف، سعی بین صفا و مروه را انجام می‌دهد.

اگر حاجی به نیت حج افراد یا قِران احرام بسته باشد، و در طواف قدوم سعی کرده باشد لازم نیست دوباره سعی کند.

بعد از این طواف، تمام محظورات [حرامهای] سابق حتی جماع برای او حلال می‌شود.

۲۲ـ بعد از آن به منی بازگشته و شب در آنجا می‌ماند. و مبیت (ماندن به شب) در منی واجب و با ترک آن دم بر او لازم می‌گردد.

۲۳ـ بعد از زوال روز یازدهم ذی‌الحجة، اول جمرهٔ سمت منی بعد از آن جمرهٔ وسطی را رمی کرده و رو به قبله ایستاده و دعا کرده و ذکر خدای عزوجل را می‌کند. آنگاه جمرهٔ عقبه را رمی می‌کند و توقف نمی‌کند.

۲۴ـ لازم است قبل از غروب به هر کدام از سه جمره هفت سنگ پرتاب کند، و در روز دوازدهم نیز به همان ترتیب سه جمره را رمی کند.

۲۵ـ بعد از آن مخیّر هست میان این که قبل از غروب روز دوازدهم به سوی مکه حرکت کند، یا شب در آنجا بماند و در روز سیزدهم نیز با همان ترتیب سابق هر سه جمره را رمی کند. رمی جمار واجب است و با ترک آن خون واجب می‌گردد.

۲۶ـ هرگاه تصمیم به بازگشت به دیار خود گرفتی، واجب است طواف الوداع را انجام دهی.

بنابراین، اگر خواهر، یا برادر مسلمان طواف الوداع را ترک کند، اگر امکان داشته باشد برای آن باید بازگردد، در غیر آن صورت باید گوسفندی را در فدیهٔ آن ذبح کند.

چکیدهٔ اعمال حج و عمره، عبارت است از: احرام از میقات، طواف، سعی، کوتاه کردن مو، اعمال عمره در اینجا پایان می‌یابد، ولی برای حج، وقوف در عرفه که رکن است و رمی جمرات، و طواف الافاضه و مبیت (ماندن به شب) در منی، و ذبح که از واجبات هستند اضافه می‌گردد.

نکاح

۱ـ معنی آن:

الف) نکاح در لغت به معنی پیوند است، و بر عقد، و جماع نیز اطلاق می‌شود، و بنابر قولی موجوح به معنی تداخل است.

فراء گوید: نُکح با ضمهٔ اول و سکون ثانی، فرج است و کسر اول نیز در آن جایز است، و استعمال آن به معنی وطأ، بسیار است، و عقد نیز نکاح نامیده شده، زیرا سبب آن است.

ازهری گوید: اصل واژهٔ نکاح در کلام عرب، وطأ (جماع) است، و اگر به ازدواج نکاح گفته می‌شود به علت این است که سببِ آن است. گفته می‌شود: (**نکح المطر الأرض**): باران به زمین اصابت کرد و (**نکح النعاس عینیه**): چرت زدن خواب به دو چشم او اصابت کرده است.

فارسی گوید: هرگاه گفتند: فلان پسر یا فلان دختر نکاح کرده است منظور از آن عقد است و اگر گفتند: فلانی با همسرش نکاح کرده منظور از آن وطأ است.

و دیگران در معنی آن گفته‌اند: اصل نکاح، لزوم چیزی برای چیزی دیگر همراه برتری بر آن است، و این تلازم هم در محسوسات است و هم در معانی. عربها گویند: گندم را در زمین نکاح کردم؛ یعنی آن را تخم زده و در آن بذر افشاندم، یا گویند: سنگریزه‌ها با پای شترها نکاح کرده‌اند؛ یعنی به آن چسبیده‌اند.

ب) نکاح در اصطلاح شرع: در حقیقت به معنای عقد است و به طور مجاز در وطأ استعمال می‌شود، به دلیل کثرت ورود آن در کتاب و سنت است که به معنای عقد آمده است، تا جایی که ادعا شده: در قرآن جز به معنای عقد نیامده است، و جملهٔ ﴿**حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ**﴾ در اعتراض وارد نیست، چون شرط وطأ در تحلیل توسط سنت ثابت شده است. بنابراین، عقد برای وطأ واجب است، زیرا معنی: (**حتی تنکح**) این است که یکی

دیگر او را عقد نماید، و مفهوم آن این است: مجرد عقد کافی است ولی سنت بیان کرده که مفهوم غایت معتبر نبوده بلکه باید بعد از عقد، چشیدن شیرین جماع تحقق پذیرد، چنان که باید بعد از آن طلاق و عده هم تحقق پذیرند.

ابوالحسن بن فارس گوید: نکاح در قرآن جز برای تزویج نیامده است به غیر از لفظ نکاح در آیهٔ: ﴿وابْتَلُوا الْيَتَامىٰ حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ﴾ که به گفتهٔ ابن حجر واژهٔ نکاح در آن آیه به معنی علم است.

و در روایتی از شافعیه همانند حنفیه نکاح، حقیقت در وطأ است و استعمال آن برای عقد مجاز است، و بنابر قولی موجوح، لفظی است مشترک که بر هر کدام از وطأ و عقد اطلاق می‌شود، و زجاجی این را قطعی می‌داند.

ابن حجر گوید: در نظر من قول زجاج برتری دارد هرچند بیشتر در عقد استعمال می‌شود. و بعضی، معنی اول را ترجیح داده به‌این دلیل‌که اسامی جماع کلاً در قرآن به خاطر قبیح بودن ذکر آن، در قالب کنایه ذکر شده است، و بسیار بعید است کسی که قصد ناسزا نداشته باشد واژه‌ای را که ناسزا است برای آن به کار گیرد. بنابراین، واژهٔ نکاح، در اصل به معنی عقد است، که البته این بستگی به‌تسلیم مدعی دارد که گوید: تمامی آنها کنایه هستند.

۲ـ حکم آن:

نکاح امری است مشروع و در قرآن و سنت بـه آن امـر شـده است؛ امـا در قـرآن خداوند می‌فرماید:

﴿فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ و ثُلاَثَ وَ رُبَاعَ، فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً، أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ (نساء: ۳)

«با زنانی که برای شما حلال هستند و دوست دارید، با دو، یا سه، یا چهار تا ازدواج کنید، اگر هم می‌ترسید که نتوانید میان زنان دادگری کنید به یک زن اکتفا کنید، یا با کنیزان خود ازدواج کنید.»

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿وأَنْكِحُوا الْأَيامىٰ مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ﴾ (النور: ۳۲)

«مردان و زنان مجرد خود را و غلامان و کنیزان شایستهٔ خویش را به ازدواج یکدیگر درآورید.»

اما در حدیث: رسول الله ﷺ می‌فرماید: «ای طبقهٔ جوان، هر کس از شما توانایی ازدواج دارد، باید ازدواج کند، زیرا ازدواج چشم و دامن شما را از ارتکاب معصیت بیشتر در امان می‌دارد.» (متفق علیه)

و نیز فرماید: «با زنان مهربان و زاینده ازدواج کنید، زیرا در روز قیامت در میان امتها، من به شما افتخار می‌کنم.» (روایت از احمد و ابن‌حبان)

۳ـ ترغیب در نکاح:

عبدالله بن مسعود گوید: با رسول خدا خارج شدیم، در حالی که جوان بودیم و توان مالی نداشتیم. فرمود: «ای جماعت جوان، ازدواج کنید، زیرا ازدواج چشمان و دامنهای شما را از ارتکاب معاصی بیشتر در امان می‌دارد، اگر کسی از شما توان تحمل هزینهٔ ازدواج را نداشت روزه باشد، زیرا روزه شکنندهٔ شهوت است.» **(روایت از شیخین و مسلم و ابن ماجه و ترمذی)**

انس بن مالک آورده است: سه گروه چند نفری به منزل همسران پیامبر آمدند و دربارهٔ عبادت او سؤال کردند؟ چون از آن با خبر شدند گویی اینکه آن را برای حضرت کم شمردند ولی با خود گفتند: ماکجا و پیامبر کجا؟ خداوند از گناهان اول و آخر او در گذشته است. در این میان، یکی از آنان گفت: اما من، تا روزی که زنده هستم نماز شب را ترک نخواهم کرد، دیگری گفت: من تمام سال روزه خواهم بود و افطار نمی‌کنم. سومی گفت: من از زنان دوری می‌جویم و هرگز ازدواج نمی‌کنم. در این میان، رسول خدا آمد و فرمود: «شما بودید که چنین و چنان گفتید؟ اما من، سوگند به خدا در مقابل خداوند از شما بیشتر ترس و تقوا دارم، ولی با وجود آن، روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم، نماز شب می‌خوانم و می‌خوابم و استراحت می‌کنم، و با زنان ازدواج می‌نمایم، [این سنت من است] و هر کس از سنت من رویگردان شود از من نیست.» **(روایت از بخاری)**

و زهری به نقل از عروه آورده است که: از عایشه تفسیر این آیه را پرسیدم

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾ (نساء: ۳)

گفت: خواهر زاده‌ام، گاهی اتفاق می‌افتد دختران یتیم بعد از فوت پدرشان زیر چتر حمایت سرپرستان نامحرم قرار می‌گیرند، و آن سرپرستان نسبت به مال و جمال ایشان تمایل پیدا می‌کنند و می‌خواهند آنان را به عقد خود در آورده و کمترین مال را مهریهٔ ایشان کنند، به خاطر این‌گونه تمایلات ناروای سرپرستان خداوند آنان را از این تمایلات نهی می‌کند و نباید دختران یتیم را به عقد خود در آورند مگر اینکه مهریهٔ ایشان را به

طور کامل بپردازند و در حق آنها قسط و عدالت را رعایت کنند، در غیر این صورت با زنان دیگر، یا کنیزان ازدواج نمایند. (روایت از شیخین)

خواهر مسلمانم، ازدواج عبادتیست که به وسیلهٔ آن نصف دینت را تکمیل خواهید کرد، و در پاک‌ترین حالت به ملاقات پروردگارت خواهید رفت. از انس رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «کسی که خداوند، زن صالحه را به او عطا فرماید در واقع او را بر نصف دینش یاری داده است، پس برای پاسداری از نصف باقیماندهٔ دین خود باید تقوی داشته باشد.» (روایت از طبرانی و حاکم)

و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «داشتن همسر صالحه، و مسکن صالح و مرکب صالح نشانهٔ خوشبختی انسان است، و همسر بد، و مسکن بد، و مرکب بد، نشانهٔ بدبختی انسان است.» (روایت از احمد)

٤ـ حکمت ازدواج:

خداوند متعال فرماید:

﴿وَ مِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْهَا و جَعَلَ بَیْنَکُمْ مُوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ﴾ (روم: ۲۱)

«و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت، مسلماً در این، نشانه‌ها و دلایلی برای اهل تفکر وجود دارد.»

بنابراین، ای خواهر مسلمانم، ازدواج به بقاء انسان از نسلی به نسلی دیگر کمک می‌کند چنان که با جماع زوجین، آتش شهوت هر دو فروکش می‌کند و وسوسه‌های شیطانی نقش بر آب می‌شود.

از ابوهریرة رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «زن نامحرم در صورت شیطانی به طرف انسان آمده و در صورت شیطانی او را ترک کرده و می‌رود، پس اگر شما از زنان چیزی را دیدید که شما را به شگفت و خوشحالی وا دارد، به نزد همسران خود بروید و با آنان بیامیزید و جمع شوید تا بدان وسیله وسوسه‌های شیطان را از خود دور کرده و بزدایید.» (روایت از مسلم و ابوداود و ترمذی)

و همچنین ازدواج به سر و سامان دادن ارتباط میان زن و شوهر بر اساس احترام متقابل و تبادل حقوق و همکاری مثمر در دایرهٔ دوستی و محبت و احترام و تقدیر، کمک می‌کند.

چنان که زن با به عهده گرفتن امور منزل و تربیت اولاد و آماده کردن جوی مملو از صلح و صفا، به شوهر کمک می‌کند تا به شیوهٔ بهتر بتواند وظایف دنیوی و دینی خانواده را انجام دهد.

۵ـ مکروه بودن بریدن و دوری از ازدواج (تَبتُّلْ):

و اما تبتّلی که قرآن به آن امر کرده و می‌فرماید: ﴿و تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلاً﴾، مجاهد در تفسیر آن گفته است: به سوی خدا با اخلاص پیش رو، و الاّ اصل تبتّل به معنی بریدن است؛ بدین معنی به سوی خدا از همه چیز بریده شو.

سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم تبتّل عثمان بن مظعون را رد کرد، و اگر به آن اِذن می‌داد آن را به ما اختصاص می‌داد.» **(روایت از بخاری و ترمذی)**

سمرة رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم از تبتل نهی کرده است.»

(روایت از نسائی و ترمذی)

ابن حجر در تفسیر حدیث گفته: نهی، در حدیث، بلا خلاف برای تحریم است، چون از ازدیاد مشروع بنی آدم جلوگیری کرده و از این گذشته در برگیرندهٔ مفاسدی دیگر است، مانند تعذیب نفس و مشوه کردن وجود و چهره همراه با وارد کردن زیانهایی که گاهی منجر به مرگ می‌شود. و همچنین، تبتّل، به معنی ابطال مردانگی و در برگیرندهٔ تغییر خلق خدا و کفران نعمتهای او است، زیرا مرد بودن، از نعمتهای بزرگ است، بنابراین، اگر آن را از بین ببرد در واقع خود را به زن تشبیه کرده و کاستی را بر کمال ترجیح داده است.

قرطبی گوید: خصاء حیوانات غیر از بنی‌آدم به جز به خاطر منافع حاصله در آن، مانند بهتر و فربه‌تر شدن یا قطع زیان از آن، ممنوع است. و امام نووی گوید: خصاء حیوانات غیر مأکول شرعاً به طور مطلق از نظر شرعی حرام است، و اما خصاء حیوانات کوچک مأکول جایز است ولی خصاء حیوانات بزرگ مأکول جایز نیست. و به گمانم گفتهٔ نووی، قول قرطبی مبنی بر اباحهٔ خصاء حیوان بزرگ برای دفع زیان را رد می‌کند.

٦ـ اکراه دختر یتیمه بر تزویج:

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «از دختر یتیمه برای ازدواج اجازه گرفته شود، اگر سکوت کرد نشانهٔ اذن او است، و اگر مانع شد تزویج او جایز نیست؛ یعنی: اگر به سن بلوغ رسید حق رد تزویج را دارد.» **(روایت از ابوداود و ترمذی)**

علما در مورد تزویج دختر یتیمه اختلاف نظر دارند:

بعضی از تابعین و غیر آنان بر این باورند که اگر دختر یتیمه به ازدواج کسی درآمد، نکاح او تا هنگام بلوغ متوقف می‌شود، وقتی به سن بلوغ رسید اختیار اجازهٔ نکاح یا فسخ آن را دارد.

و به قول بعضی دیگر، نکاح دختر یتیمه تا رسیدن به سن بلوغ جایز نیست و خیار در نکاح نیز جایز نیست. این، قول سفیان ثوری و شافعی و غیر آن دو، از اهل علم است. و به قول احمد و اسحاق، هرگاه دختر به سن نُه سالگی رسید و به عقد شوهر درآمد و به آن راضی بود، نکاح او جایز است و بعد از بلوغ از حق خیار برخوردار نیست، و به این حدیث استدلال کرده‌اند که رسول خدا عایشه رضی‌الله‌عنها را در سن نُه سالگی به عقد خود درآورده است، در حالی که عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: هر وقت دختر به سن نُه سالگی رسید، زن محسوب می‌شود.

۷ـ تزویج دختر نابالغ:

هرگاه دختر باکره و بیوه به سن بلوغ رسیدند برای پدر و دیگران جایز نیست بدون اجازهٔ او، وی را به ازدواج کسی درآورند. و اگر نکاح او بدون اجازه‌اش واقع شود؟! از همان ابتدا فسخ شده است، اما دختر بیوه با هر کس که بخواهد ازدواج می‌کند اگرچه پدرش ناراضی باشد. و اما تزویج دختر باکره متوقف بر اجازهٔ او، و پدرش می‌باشد، دختر نابالغی که پدر ندارد تا زمانی که به سن بلوغ نرسیده، نه در حالت ضرورت و نه در غیر آن، برای هیچ کس جایز نیست که او را به عقد کسی درآورد. و جز پدر کسی نمی‌تواند دختری را که دیوانه است تا زمانی که بهبودی نیافته به عقد کسی درآورد.

ابن شبرمه گوید: برای پدر جایز نیست دختر صغیرهٔ خود را به عقد کسی درآورد تا روزی که بالغه شده و اجازه می‌دهد. و نکاح عایشه رضی‌الله‌عنها را در سن نه سالگی از خصایص پیامبر ﷺ برشمرده و مانند زن بخشوده شده به ایشان، و نکاح بیشتر از چهار زن برای آن حضرت می‌باشد. و بنابر قول حسن و ابراهیم نخعی، تزویج دختر صغیره و کبیرهٔ بیوه و باکره، برای پدر جایز است اگرچه ناراضی باشند.

ابوحنیفه معتقد است پدر می‌تواند دختر صغیرهٔ خود را، باکره باشد یا بیوه، به ازدواج کسی دیگر درآورد ولی هرگاه بالغه شد با هر کس که بخواهد ازدواج می‌کند، و پدر نیز مانند سایر اولیاء بوده و رضایت و اجازهٔ او برای ازدواج شرط نیست، و بدون اجازهٔ دختر بالغه، باکره باشد یا بیوه، جایز نیست پدر او را به ازدواج کسی درآورد.

۸ـ نکاحهایی که از آنها نهی شده است:

اوّل ـ نکاح الشغار

نکاح الشغار، به نکاحی گفته می‌شود که ولی دختر خود را به نکاح کسی در آورد به شرط اینکه طرف مقابل نیز دختر خود را به نکاح او درآورد، خواه طرفین مقدار مهریه را مشخص کنند یا نه، یا یکی از آنها مقدار مهریه را مشخص نماید و دیگری آن را مشخص ننماید، یا هیچ کدام مهریه را مشخص نکنند. در تمام صورتهای فوق، نکاح منعقد نگردیده و فسخ شده محسوب می‌گردد، و نفقه، ارث، مهریه و سایر احکام زناشویی، و عده به آن تعلق نمی‌گیرد.

بنابراین، اگر کسی از روی علم و آگاهی چنین نکاحی را انجام دهد و با وی مقاربت نماید، حد کاملِ زنا بر وی اجرا می‌شود، و فرزند به او ملحق نمی‌شود.

و اگر از روی جهل به آن مبادرت کند، حدِّ زنا بر وی اجرا نمی‌شود، و فرزند به او ملحق می‌شود. و اجرای حکم حد در حقّ زن نیز مانند مرد است.

مسلم در صحیح خود به نقل از ابوهریره رضی الله عنه آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از نکاح الشغار نهی کرده است؛ شغار، به این صورت است که مردی، به دیگری بگوید: دختر خودت را به عقد من در آور، تا من نیز دخترم را به عقد تو در آورم، یا خواهرت را به عقد من درآور، تا من نیز خواهرم را به عقد تو درآورم.

ابن عمر رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از نکاح شغار نهی کرده است؛ و نکاح شغار به این معنا است که یکی دختر خود را به عقد کسی دیگر درآورد به این شرط که او، نیز دخترش را به عقد وی در آورد و مهریه‌ای برای هیچک دام در میان نباشد.» **(متفق علیه)**

علما پیرامون این موضوع اختلاف‌نظر دارند:

امام مالک گوید: این نکاح جایز نبوده و فسخ می‌شود؛ خواه به او دخول کرده باشد یا نه، و اگر بگوید: دخترم را به عقد تو در می‌آورم به این شرط که تو نیز دخترت را در مقابل صد دینار به عقد من درآوری، هیچ فایده‌ای ندارد.

و بنا به گفتهٔ ابن قاسم، اگر به آن دخول کرده باشد فسخ نمی‌گردد.

امام شافعی گوید: اگر مهریه در این گونه نکاح مشخص نشود، نکاح فسخ می‌گردد، و اگر برای هر دو، یا برای یکی، مهریه را معین کردند، هر دو نکاح صحیح بوده و مهریهٔ معین شده باطل، و برای هر کدام مهر المثل تعیین می‌گردد. و این در صورتی است که به او دخول کرده، یا قبل از دخول فوت کرده باشد. و اگر قبل از دخول او را طلاق دهد، نصف مهریه به او تعلق می‌گیرد.

بنا به قول لیث و امام ابوحنیفه و اصحاب او، این نکاح صحیح است، خواه مهریه را معین کرده باشند یا نه، مهریه را مشروط کرده و معین نموده باشند، یا به‌کلی مهریه را نفی کرده باشند، و گفته‌اند: در تمامی صورتهای فوق، مهرالمثل تعیین می‌گردد.

دوّم ـ نکاح متعه

ابن حزم گوید: نکاح متعه که نکاح موقت است جایز نیست، این نوع نکاح در عهد رسول خدا ﷺ حلال بود، سپس خداوند آن را بر زبان رسولش ﷺ تا روز قیامت به طور قطع باطل و فسخ کرد.

علی رضی الله عنه گوید: «رسول خدا ﷺ در غزوهٔ خیبر از نکاح متعه و گوشت خرهای اهلی نهی کرده است.» **(متفق علیه)**

سبرهٔ جهنی به نقل از پدرش گوید: «هر کس به طور موقت با زنی ازدواج کرده است باید مهریه‌ای را که برایش نام برده و تعیین کرده است به او پرداخت نماید، و هیچ مبلغی از آن را باز پس نگیرد، و از وی جدا شود، زیرا تا روز قیامت خداوند آن را حرام کرده است.» **(روایت از طبرانی)**

ابن عباس رضی الله عنه گوید: «متعه تنها در اول اسلام بود، مردها که به شهری می‌رفتند و در آنجا کسی را نمی‌شناختند، با زنها ازدواج می‌کردند تا در مدتی که در آنجا اقامت دارند تنها نباشند و زنِ متعه شده، اسباب و کالاهای او را نگهداری کند، تا هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ﴾، ابن عباس رضی الله عنه گوید: هر فرجی به جز دو نوع ذکر شده در آیه حرام است.» **(روایت از ترمذی)**

سوّم ـ نکاح زن معتده

برای هیچ‌کسی حلال نیست زنی را که در عدهٔ طلاق یا وفات است خواستگاری نماید، و اگر قبل سپری شدن عده با او ازدواج نماید اعم از اینکه با او مقاربت نموده باشد و یا مقاربت ننموده باشد، عقد فسخ شده است، و از یکدیگر ارث نمی‌برند، و نفقه‌ای بر همسرش ندارد و هیچ مهریه‌ای به زن تعلق نمی‌گیرد.

و اگر یکی، یا هر دو، از روی علم و آگاهی مبادرت به آن کرده باشند، حد زنا بر آنها اجرا می‌گردد. و اگر فرزند، از این جماع به دنیا بیاید به پدرش ملحق نمی‌شود البته در صورتی که از روی علم و آگاهی چنین کاری کرده باشد.

و اگر یکی، یا هر دو جاهل به آن باشند، حد زنا بر آنان جاری نشده و فرزند، به پدر جاهلِ به این کار ملحق می‌گردد. بنابراین اگر نکاح فسخ شد وعدهٔ زوجه سپری گردید زوج می‌تواند مانند سایر مردم با او ازدواج کند، مگر اینکه آن مرد زن را طلاق رجعی داده باشد که در این صورت، تا در عده است می‌تواند همسرش را رجعت نماید، ولی در صورت ایقاع سه طلاق، رجعت جایز نیست.

به دلیل فرمودهٔ خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿ولَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ ولٰكِنْ لَاتُوَاعِدُوهُنَّ سِرّاً إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً و لَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ و اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ﴾ (بقره: ۲۳۵)

«و گناهی بر شما مردان نیست که به طور کنایه از زنانی که شوهرانشان فوت کرده و در عده به سر می‌برند خواستگاری کنید و یا در دل خود تصمیم بر این کار را بگیرید، بدون اینکه آن را اظهار نمایید، خداوند می‌دانست شما آنها را یاد خواهید کرد، ولی به آنان پنهانی وعدهٔ ازدواج ندهید، مگر اینکه به شیوهٔ پسندیده‌ای و به صورت کنایه آن را اظهار کنید، اما در هیچ حالی اقدام به ازدواج ننمایید تا عدهٔ آنان به سر آید. و بدانید که خداوند آنچه را که در دل دارید می‌داند، پس از مخالفت فرمان او خویشتن را بر حذر دارید.»

ابن حزم گوید: اختلافی در این نیست که فرزند، به مردِ جاهل ملحق می‌شود، و اما وجوب حد بر مرد عالم به دلیل فرمودهٔ خدای ﷻ است که می‌فرماید:

﴿وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَالِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾ (مؤمنون: ۷-۵)

«و کسانیند که عورات خود را حفظ می‌کنند. مگر از همسران یا کنیزان خود که در این صورت جای ملامت ایشان نیست. اشخاصی که غیر از این دو راه زناشویی را دنبال کنند متجاوز به شمار می‌آیند.»

و این، نه همسر است و نه کنیز، پس زناکار است.

و رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «فرزند، از آنِ بستر است، و سنگ از آنِ زناکار است.» **(روایت از شیخین و ابوداود و ترمذی)**

در این حدیث ملاحظه می‌کنید که رسول خدا ﷺ فرزند را نتیجهٔ یکی از اینِ دو حال می‌داند: یا بستر مشروع، و یا زنا، و معلوم است نکاح زن در حال عده، بستر مشروع نیست، پس زنا است و بر شخص زناکار حد اجرا می‌شود، و بر شخص جاهل به مسئله حدی نیست، به دلیل فرمودهٔ خدای متعال که می‌فرماید:

﴿وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحَ فِيا أَخْطَأْتُمْ بِهِ ولٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ (احزاب: ۵) و ﴿لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ﴾ (الانعام: ۱۹)

و به چنین کسی ابلاغ نرسیده است، پس چیزی بر وی نیست. صالح بن مسلم گوید: از شعبی دربارهٔ مردی سؤال کردم که زنش را یک طلاقه داده و هنوز عده‌اش سپری نشده مردی دیگر با وی ازدواج می‌کند؟ شعبی گفت: عمربن خطاب رضی الله عنه فرمود: باید این زن و مرد از هم جدا شوند، و زن، عدهٔ اول را تکمیل کرده و دوباره عده‌ای جدید را آغاز کند و مهریه او در بیت‌المال گذاشته شود و به هیچ‌وجه زوج دوم نباید با او ازدواج نماید، و زوج اول می‌تواند خواستگار شود.

و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه گوید: میان آن دو، جدایی به وجود آمده، و عدهٔ اول را تکمیل و بعد از آن به دنبال عده‌ای جدید می‌رود، و به خاطر تصرف او از جانب زوج دوم، مهریه از آنِ او است.

چهارم ـ نکاح محلل

نکاح محلل به این صورت است: مردی زن خود را سه طلاق بدهد و بر او حرام شود و نتواند با او ازدواج کند، چنان که در قرآن آمده است:

﴿فَإِنَّ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ﴾ (بقره: ۲۳۰)

«و اگر برای بار سوم زن را طلاق داد، زن برای او حلال نیست تا هنگامی که با شوهری دیگر ازدواج می‌کند.»

و به منظور حلال شدن دوباره برای زوج اول، یکی دیگر او را تزویج نماید، چنین نکاحی باطل است؛ به دلیل گفتهٔ ابن مسعود رضی الله عنه: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر محلِّل، زوج دوم، و محلل له، زوج اول لعنت کرده است.» (روایت از ابوداود، و ابن ماجه، و ترمذی)

و از نظر دانشمندان صحابهٔ رسول خدا صلی الله علیه و سلم از جمله عمربن خطاب، و عثمان، و عبدالله بن عمر و دیگران به این حدیث عمل می‌شود.

و فقهاء تابعین، نیز بر این قولند.

و سفیان ثوری، عبدالله بن مبارک، شافعی، احمد، و اسحاق، نیز بر این قولند.

ترمذی گوید: و از جارود بن معاذ شنیدم از وکیع نقل می‌کرد که او، نیز بر این قول است و گوید: لازم است چنین مبحثی از قول اصحاب رأی دور انداخته شود.

و جارود گوید: وکیع و سفیان گفته‌اند: هرگاه مرد، زنی را به عقد خود در آورد تا بدین وسیله برای شوهر اول حلال شود، ولی بعداً صلاح دانست آن را طلاق ندهد و

پیش خود نگه دارد، نگه داشتن زن برایش حلال نیست مگر اینکه با نکاحی جدید با او ازدواج کند.

پنجم ـ نکاح در حال احرام

اگر کسی در حال احرام به حج، یا عمره و قبل از تحلل اقدام به نکاح نماید، چنین نکاحی باطل است. اگر خواست با وی ازدواج نماید، بعد از اتمام حج یا عمره‌اش باید تجدید عقد نماید، به دلیل فرمودهٔ رسول الله ﷺ که می‌فرماید: «شخص در حال احرام نه با کسی عقد ازدواج می‌بندد و نه کسی را به عقد ازدواج دیگری در می‌آورد.»

(روایت از مسلم)

یعنی چنین نکاحی نه برای خود منعقد می‌شود، و نه برای دیگری، و نهی در حدیث برای تحریم است و مقتضای آن بطلان است.

ششم ـ نکاح جز با ولی منعقد نمی‌شود

عایشه رضی‌الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هیچ‌گونه نکاحی بدون ولی منعقد نمی‌گردد.» **(روایت از ابوداود، ابن ماجه، و ترمذی)**

ترمذی در تفسیر حدیث گوید: از نظر اصحاب رسول الله ﷺ از جمله عمر و علی، و ابن عباس و ابوهریره رضی الله عنهم و بعضی از فقهاء تابعین عمل بر این حدیث بوده و گفته‌اند: هیچ نکاحی بدون ولی منعقد نمی‌شود. از جملهٔ آنان سعید بن مسیب، حسن بصری، شُریح، ابراهیم نخعی، عمربن عبدالعزیز و غیرِ آنان است.

و سفیان ثوری، اوزاعی، عبدالله بن مبارک، مالک، شافعی، احمد، و اسحاق، همگی بر این رأیند. و ولی به ترتیب عبارت است از: پدر، جد پدری، عمو، و پسرعمو اگرچه دور باشد. ولی نزدیکتر در اولویت قرار دارد. و سلطان، ولی کسی است که ولی ندارد.

سلیمان شیبانی و ابواسحاق گویند: از قعقاع شنیدیم که گفت: مردی با زنی از قبیلهٔ ما به نام بحریّه ازدواج کرد و مادر آن زن او را به عقد آن مرد در آورد، پدر بحریه که آمد بر سر موضوع اختلاف پیدا کردند و قضیه را به نزد علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه بردند و او آن را جایز دانست.

و در خبر مشهور از عایشه رضی‌الله عنها آمده که دخترِ برادرش، عبدالرحمن را به عقد منذربن زبیر در آورد، و در آن وقت عبدالرحمن در شام بود، وقتی که از شام بازگشت آن

کار را انکار کرد. منذر نکاح دختر عبدالرحمن را به خودش واگذار کرد، آنگاه عبدالرحمن بر کار عایشه رضی‌الله عنها صحه نهاد.

و در روایت آمده که أمامه دختر ابو العاص بن ابی الربیع که همسر علی ؓ بود و مادرش زینب، دختر رسول خدا ﷺ بود، بعد از شهادت علی ؓ از طرف معاویه خواستگاری شد، امامه امر خود را به مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب موکول کرد، و مغیره امامه را به عقد خود در آورد. مروان از این کار خشمگین شد و ماجرا را برای معاویه نوشت، معاویه در جواب نامه به مروان نوشت: کاری به آن دو نداشته باش. و از ابن سیرین ثابت شده که دربارهٔ زنی که امر خود را به مردی واگذار کرده و آن مرد زن را به عقد خود در آورده است، گفته: اشکالی ندارد مؤمنان اولیای یکدیگرند. و ابن جریج گوید: از عطاء دربارهٔ زنی پرسیدم که با حضور اولیاء خود و بدون اجازهٔ آنان، خود را به عقد کسی در آورده است؟ گفت: زن با حضور اولیاء، مالک نفس خودش است و بدون امر اولیاء جایز است ازدواج کند.

و دربارهٔ زنی که دختر خود را بدون اجازهٔ اولیاء به عقد کسی در آورد، از قاسم بن محمد سؤال شد؟ گفت: اگر اولیاء از آن خبردار شوند و بدان راضی گردیدند جایز است. و چنین موضوعی از حسن، نیز روایت شده است.

و اوزاعی گوید: اگر زوج با زوجه کفاءت داشته، و زن در امر مربوط به خود نصیبی داشت، و مرد به او دخول کرده بود، برای ولی جایز نیست میان آن دو، جدایی بیفکند.

و ابوثور گوید: درست نیست زن، خود را به عقد کسی در آورد، یا زنی دیگر او را به عقد کسی در آورد، ولی اگر مردی مؤمن او را به عقد کسی در آورد جایز است، مؤمنان برادرند و بعضی از آنان اولیاء بعضی دیگرند.

و ابو سلیمان گوید: اما دختر باکره را هیچ کسی به جز ولی نمی‌تواند او را به ازدواج کسی درآورد. و اما بیوه، می‌تواند امر خود را به هر مسلمانی که بخواهد واگذار نماید، و می‌تواند او را تزویج نماید، و ولی حقّ اعتراض به آن را ندارد.

و رأی امام مالک بر این است: زنهای سیاه پوست و امثال آن، یا زنهای فقیر و کنیزان، اگر توسط همسایه و دیگران از کسانی که در رتبهٔ ولایت قرار ندارند، تزویج شوند جایز است، ولی اگر زنانی که دارای مقام و منصبی بوده و توسط غیر اولیاء تزویج شوند، از شوهران جدا می‌گردند؛ اگر ولی، یا سلطان بدان اجازه داد، جایز است اگر مدتی از نکاح آن گذشت، و ولی آن را فسخ نکرد و دارای فرزند شد دیگر فسخ نمی‌گردد. و بنا به گفتهٔ امام ابوحنیفه و زفر، جایز است زن، خود را به ازدواج هم کفؤ

خود درآورد و ولی او حقّ اعتراض ندارد. و اگر خود را به ازدواج غیر هم‌کفؤ خود درآورد، نکاح جایز است، ولی اولیاء حقّ اعتراض دارند و می‌توانند آنان را از هم جدا کنند. و همچنین ولی می‌تواند در مقابل کم کردن از مهر المثل توسط زن اعتراض کند و از آن جلوگیری نماید.

و بنا به رأی ابویوسف و محمدبن حسن، نکاح بدون ولی صحیح نیست: بنا به قول ابویوسف، اگر بدون ولی تزویج کرد و ولی بدان اجازه داد، جایز است و اگر از رضایت خودداری کرد، لکن همسر، کفاءت داشت، قاضی آن را تنفیذ می‌کند، و بدون اجازه و تنفیذ قاضی جایز نیست.

و بنا به قول محمدبن حسن، اگر ولی بدان اجازه نداد، باید قاضی مجدداً آن را عقد کند.

هفتم ـ نکاح زن مسلمان با غیر مسلمان حلال نیست

به هیچ وجه حلال نیست زن مسلمان با مرد غیر مسلمان ازدواج کند، و حلال نیست کافر، مالک کنیز و غلام مسلمان باشد، به دلیل فرمودهٔ خدای متعال که می‌فرماید:

﴿وَ لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا﴾ (بقره: ۲۲۱)

«و زنان و دختران خود را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید.»

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿لَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً﴾ (نساء: ۱۴۱)

«هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت.»

هشتم ـ جایز بودن نکاح با زن اهل کتاب

جایز است مرد مسلمان با زنان اهل کتاب که یهودی، و نصرانی و مجوسی می‌باشند ازدواج کند.

بخاری در صحیح خود به نقل از نافع آورده است: دربارهٔ ازدواج با زنان یهودی، و نصرانی از ابن عمر سؤال شد؟ گفت: بیگمان خدای متعال زنان مشرکه را بر مؤمنین حرام کرده، و کفری بیشتر از این را سراغ ندارم که زنی بگوید: پروردگارم عیسی است در حالی که او، یکی از بندگان خدا است.

به نظر من، این حدیث موقوف بر ابن عمر است و مخالف نصوص صحیح کتاب و سنت در اباحهٔ نکاح اهل کتاب می‌باشد.

و بدیهی است کلام هیچ کس غیر کلام خدا و رسول اوﷺ حجت نیست. و خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ﴾ (بقره: ۲۲۱)

ابن حزم گوید: اگر جز این آیه، آیهٔ دیگر نازل نمی‌شد، قول، تنها قول ابن عمر بود، ولی خداوند در آیهٔ دیگر می‌فرماید:

﴿اَلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ و طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ و الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ (مائده: ۵)

«از امروز به بعد برای شما همهٔ چیزهای پاکیزهٔ قابل قبولِ طبع سالم حلال گردید و خوراک اهل کتاب برای شما حلال و خوراک شما برای آنان حلال است، و ازدواج با زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامن اهل کتابِ پیش از شما حلال است هرگاه که مهریهٔ، آنان را بپردازید....»

بنابراین، بر ما واجب است به هر دو آیه عمل کنیم و عمل به یکی را به خاطر دیگری ترک نکنیم؟!

و می‌بینیم کسی که به قول ابن عمرﷺ عمل کند در واقع با این آیه مخالفت کرده است، و این، جایز نیست و راهی برای عمل به هر دو آیه جز به طریق استثناء اقل از اکثر، وجود ندارد. بنابراین، واجب است اباحهٔ زنانِ اهلِ کتاب از عموم تحریم زنان مشرکه استثنا نموده و بقیه را مشمول تحریم آیهٔ دیگر کرد، جز این راه، جایز نیست.

ابوحنیفه، مالک، شافعی، نکاح زنان یهودی، و نصرانی، و جماع با کنیزان یهودی و نصرانی را مباح دانسته‌اند. و نکاح مجوسی (آتش‌پرست) و جماع با آنان را تحریم کرده‌اند، با این تفاوت که امام مالک ازدواج با کنیزان یهودی و نصرانی را تحریم کرده، ولی امام شافعی نکاح با کنیزان اهل کتاب را تحریم کرده است زیرا از جملهٔ زنان پاکدامن مذکور در این آیه محسوب است:

﴿وَ الْمُحَصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ (مائده: ۵)

زیرا واژهٔ احصان، هم به معنی حریت و هم به معنی عفت است؛ چنان که می‌فرماید:

﴿وَ مَرْيَمُ ابْنَت عُمْرانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرجَهَا﴾ (تحریم: ۱۲)

«مریم دختر عمران پاک نگه داشت فرج خود را.»

و برای هیچ کس حلال نیست فقط زنان آزادهٔ پاکدامن را به آیهٔ: ﴿و الْمُحصَناتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾(مائده: ۵) اختصاص داده ولی کنیزان پاکدامن را از آن استثناء نماید؛ چون در این صورت، گفته‌ای را به خدا نسبت داده که بدان آگاهی نداشته

و در دین خدا تشریعی به وجود آورده که خداوند به آن اجازه نفرموده و ادعایی بدون برهان کرده و چنین ادعایی جایز نیست؛ خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره: ۱۱۱)

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللهِ مَا لاَتَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۱۶۹)

پس کسی که برهانی بر صحت قول خود ندارد، قول او صحیح نیست.

و قرطبی دربارهٔ گفتهٔ ابن عمر گوید: این گفتهٔ او، خارج از گفتهٔ جماعتی است که بر حجت مبتنی است؛ زیرا گروهی از اصحاب، و تابعین قول به تحلیل زنان اهل کتاب کرده‌اند مانند: عثمان، طلحه، ابن عباس، جابر و حذیفه، از اصحاب، و سعید بن مسیب، سعید بن جبیر، حسن، مجاهد، طاوس، عکرمه، شعبی، ضحاک و فقهاء همهٔ مناطق از تابعین.

و میان دو آیه هیچ تعارضی وجود ندارد، زیرا ظاهراً لفظ «مشرک» شامل اهل کتاب نمی‌گردد به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی که می‌فرماید:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَة﴾ (بینه: ۴)

در آیه می‌بینیم که میان دو واژهٔ «کفر» و «شرک» تفاوت گذاشته و ظاهرِ عطف، مقتضی مغایرت است. و عثمان با نائلة دختر فرافصهٔ کلبی که نصرانی بود ازدواج کرد، و به نزد او اسلام آورد. و حذیفه با یک زن یهودی از اهالی ملائف ازدواج کرد.

و دربارهٔ نکاح زنان یهودی و نصرانی، از جابر سؤال شد؟ در جواب گفت: ما در زمان فتح مکه همراه سعدبن وقاص، با ایشان ازدواج می‌کردیم.

و ابن منذر گوید: نقل قول از هیچ کدام از علماء نخستین مبنی بر تحریم نکاح زنان یهودی و نصرانی صحیح نیست.

نهم ـ زنانی که نکاح با آنان حرام است

اول ـ تحریم به واسطهٔ نسب:

۱ـ مادرها و مادربزرگهای پدری و مادری.

۲ـ دختران و دختران ایشان و دختران پسران و نوادگان.

۳ـ خواهران پدر و مادری، خواهران پدری، و خواهران مادری.

۴ـ خواهران پدر و مادری، و پدری، و مادریِ پدر. (عمّات)

۵ـ خواهران پدر و مادری، و پدری، و مادریِ مادر. (خالات)



۶ـ دختران برادرِ پدر و مادری، و پدری، و مادریِ برادر. (بنات الأخ)
۷ـ دختران خواهرِ پدر و مادری، و پدری، و مادریِ خواهر. (بنات الأخت)
۸ـ مادر زن و مادران مادرِ زن.

ابن حزم گوید: نکاح مادر و مادربزرگهای پدری، و مادربزرگهای مادری هر اندازه دور باشند حلال نیست.

و نکاح دختر و دختران او و دختران پسر و دختران او و نوادگان ایشان حلال نیست.

و نکاح خواهر پدری و مادری، و پدری، و مادری، و دختران برادر پدر و مادری، و پدری، و مادری و نوادگان ایشان به هر اندازه دور باشند حلال نیست.

و نکاح خواهران پدر (عمات) و خواهران مادر (خالات) حلال نیست.

و نکاح مادر زن و مادربزرگ او به هر اندازه دور باشد حلال نیست.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ ...﴾ (نساء: ۲۳)

«خداوند بر شما حرام نموده است ازدواج با مادرانتان و دخترانتان، و خواهرانتان، و عمه‌هایتان، و خاله‌هایتان و برادرزادگانتان، و خواهر زادگانتان و مادرانی که به شما شیر داده‌اند، و خواهران رضاعیتان و مادران همسرانتان...»

علی ابن ابی‌طالب ﷺ گوید: «مادربزرگ از طرف پدر باشد یا مادر، مادرِ پدربزرگ باشد یا بالاتر، مادرِ مادربزرگ باشد یا بالاتر، مادربزرگِ مادر باشد یا مادرِ مادربزرگ مادر، مادر هستند.» خداوند می‌فرماید:

﴿كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ﴾ (اعراف: ۲۷)

«چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد.»

و خواهر، یا شقیقه است یا خواهر پدری، و یا خواهر مادری.

و دختر دختر، و دختر پسر، و دختر پسر دختر، و دختردختر پسر. به این ترتیب از هر دو طرف، دختر هستند. خدای ﷻ می‌فرماید: ﴿يَا بَنِي آدَمَ﴾

و رسول خدا ﷺ دربارهٔ حیض فرمود: «این امری است که خداوند بر دختران آدم فرض کرده است.»

و دختر دخترِ برادر و دختر پسرِ برادر، همگی دختر برادرند.

و دختر دخترِ خواهر، و دختر پسرِ خواهر، همگی دختر خواهرند.

و خواهر جدّ پدری و بالاتر از آن، همگی عمّه هستند.
و خواهر جدّ مادری و خواهر جدهٔ پدری و مادری همگی خاله هستند.

دوّم ـ تحریم به واسطهٔ مصاهره و ازدواج:

به واسطهٔ مصاهره، نکاح زن پدر، و زنِ پدربزرگ و بالاتر از آن حرام است؛ چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿و لاَ تَنْکِحُوا مَا نَکَحَ آبَاؤُکُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ (نساء: ۳۲)

«و با زنانی که پدران شما با آنان ازدواج کرده‌اند ازدواج نکنید.»

و مادرِ همسر و مادربزرگ او و بالاتر، مادر هستند.

و دختر دخترر زن و دختر پسرر زن نیز همین حکم را دارند؛ به دلیل فرمودهٔ خدای متعال که می‌فرماید:

﴿وَ أُمَّهَاتُ نِسَاءِكُمْ و رَبَائِبُکُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِکُمْ مِنَ نِسَائِکُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَکُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْکُمْ﴾ (نساء: ۲۳)

«خداوند بر شما حرام نموده است مادران همسرانتان، دختران همسرانتان از مردان دیگر که تحت کفالت و رعایت شما پرورش یافته و با مادرانشان همبستر شده‌اید ولی اگر با مادرانشان همبستر نشده باشید، گناهی در ازدواج با چنین دخترانی بر شما نیست.»

و همسرِ پسر یا همسرِ پسر پسر نیز بر شما حرام است؛ چنان که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِکُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِکُمْ﴾ (نساء: ۲۳)

«و ازدواج با همسران پسران صلبی خودتان حرام شده است.»

سوّم ـ تحریم به واسطهٔ رضاع:

خداوند می‌فرماید:

﴿... و أُمَّهَاتُکُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَکُمْ و أَخَوَاتُکُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ﴾ (نساء: ۲۳)

«و بر شما حرام شده است ازدواج با مادرانی که به شما شیر داده‌اند و با خواهران رضاعیتان.»

این آیهٔ شریفه محرمات رضاعی را برای همهٔ مسلمانان زن و مرد توضیح داده است که عبارتند از:

۱ـ زن شیردهنده، زیرا وی برای طفل شیرخوار مادر محسوب است.
۲ـ مادر زن شیردهنده، زیرا او برای طفل شیرخوار مادر محسوب است.

۳ـ مادر شوهر زن شیردهنده، زیرا او نیز برای طفل شیرخوار مادربزرگ است.
۴ـ خواهر زن شیردهنده، زیرا او برای شیرخوار خاله محسوب است.
۵ـ خواهر شوهرِ زن شیردهنده، زیرا برای شیرخوار عمه محسوب است.
۶ـ دخترانِ دختران و دخترانِ پسران زن شیردهنده، زیرا برای شیرخوار همگی برادرزاده و خواهرزاده محسوب می‌شوند.
۷ـ خواهر شقیقه، یا پدری، یا مادریِ زن شیردهنده، و خواهر پدری و مادریِ رضاعی برای طفل شیرخوار، خواه همزمان با طفل شیر خورده باشد یا قبل، و یا بعد از طفل شیرخورده باشد.
و خواهر پدری رضاعی، که همسر پدر به او شیر داده باشد.
و خواهر مادری رضاعی، که مادر از شوهری دیگر به او شیر داده باشد.

چهارم ـ ملاعنه:

بر مسلمان حرام است با زنی ازدواج کند که با وی ملاعنه کرده باشد؛ زیرا پیامبرﷺ می‌فرماید: «زن و شوهری که یکدیگر را ملاعنه می‌کنند و از هم جدا می‌شوند هرگز با همدیگر جمع نمی‌شوند.» **(روایت از مالک)**

و امام مالک گفته است: برنامه و سنت دینی از نظر ما این است که زن و شوهر متلاعن هرگز نخواهند توانست مجدداً با هم ازدواج کنند.

دهم ـ محرمات موقتی

اول ـ خواهر زوجه تا وقتی که خواهرش طلاق داده نشده و عدهٔ او سپری نگردد یا فوت نکند، بر زوج حرام است به دلیل آیه‌ای که می‌فرماید:

﴿و أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾ **(نساء: ۲۳)**

«[یکی دیگر از محرمات موقتی آن است که] همزمان با دو خواهر ازدواج کنی مگر آنچه که گذشته است.»

دوم ـ عمه و خالهٔ زوجه: مرد نمی‌تواند با هیچ کدام از این دو ازدواج کند مگر اینکه برادرزاده‌اش یا خواهر زاده‌اش (زنِ خودش) فوت کند یا طلاق داده شده و عدهٔ وی سپری گردد.

سوم ـ زن شوهردار: مگر اینکه فوت کند یا شوهرش او را طلاق داده و عدهٔ وی سپری شود، چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿وَ الْمُحصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ﴾ (نساء: ۲۳)

«[یکی دیگر از محرمات موقتی] زنان شوهردار می‌باشد.»

چهارم ـ زن در حال عدهٔ طلاق یا وفات تا سپری شدن عده‌اش: خواستگاری چنین زنی نیز حرام است و گفتن آن به طریق کنایه یا تعریض اشکالی ندارد، مانند اینکه بگوید: من به تو علاقه و رغبت دارم؛ به دلیل آیه‌ای که می‌فرماید:

﴿وَ لَاتُوَاعِدُوهُنَّ سِرّاً إلّا أنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ لَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أجَلَهُ﴾ (بقره: ۲۳۵)

«ولی به آنان پنهانی وعدهٔ ازدواج ندهید مگر اینکه به شیوهٔ پسندیده‌ای و به طور کنایه اظهار کنید اما در همه حال اقدام به ازدواج ننمایید تا عدهٔ آنان به سر آید.»

پنجم ـ زنی که سه طلاقه داده شده: زنی که شوهرش او را سه طلاق داده باشد تا زمانی که با شوهری دیگر ازدواج نکند و به سبب طلاق یا فوت از او جدا نگردد و عدهٔ وی به سر نیاید، نمی‌تواند با شوهر قبلی‌اش ازدواج کند؛ به دلیل فرمودهٔ خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿فَإنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ﴾ (بقره: ۲۳۰)

«اگر برای بار سوم او را طلاق داد، زن برای شوهر حلال نیست مگر اینکه با مردی دیگر غیر از او ازدواج کند.»

ششم ـ زن زناکار: همچنین ازدواج با زن زناکار جایز نیست مگر اینکه از زنا توبه کند و پشیمانی او یقیناً حاصل شده و عده‌اش سپری شود، به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی که می‌فرماید:

﴿و الزَّانِيَةُ لاَ يَنْكِحُهَا إلاَّ زَانٍ أوْ مُشْرِكٌ وَ حُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (نور: ۳)

«هیچ کس نباید با زن زناکار نکاح کند مگر مرد زناکار یا مشرک، و ازدواج زن زناکار با مردان مؤمن و پاکدامن حرام شده است.»

احادیث وارده پیرامون محرمات موقتی:

۱ـ ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم «از ازدواج مرد با زن و عمه‌اش یا خاله‌اش نهی کرده است.» (متفق علیه)

۲ـ ابن عباس رضی الله عنهما گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم «از ازدواج زن بر عمه‌اش، یا خاله‌اش نهی کرده است.» (روایت از ترمذی)

۳ـ ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم «نهی کرده از اینکه ازدواج زن بر عمه‌اش، یا عمه بر دختر برادرش، یا بر خاله‌اش، یا ازدواج خاله بر دختر خواهرش صورت گیرد، و ازدواج دختر کوچکتر بر دختر بزرگتر و برعکس ازدواج دختر بزرگتر بر دختر کوچکتر (ازدواج با دو دختر) نباید صورت گیرد.» (روایت از ابوداود و ترمذی)

همهٔ علما بر این رأی هستند وکسی را سراغ نداریم که با این رأی مخالف باشد که برای مرد حلال نیست با زن، و عمه‌ی او، یا خالهٔ او همزمان ازدواج کرده و هر دو را با هم جمع کند.

بنابراین، اگر زنی را بعد از ازدواج با عمه‌اش، یا خاله‌اش به عقد خود درآورد، یا زنی را بعد از ازدواج با دختر برادرش به عقد خود درآورد، در هر سه صورت نکاح دوم فسخ شده و باطل است و عامهٔ اهل علم بر این قولند.

۴ـ عمرو بن شعیب به نقل از پدرش و او از جدش گوید: «مرثَد بن ابی مرثد غنوی اُسرا را به مکه حمل می‌کرد، و در مکه زنی فاحشه به نام عناق سکونت داشت که دوست مرثد بود، مرثد گفت: به محضر رسول خدا صلی الله علیه وسلم رفتم و عرض کردم: یا رسول‌الله، با عناق ازدواج کنم؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم جوابی به من نداد، به دنبال آن، این آیه نازل شد: ﴿و الزَّانِيَّةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلاَّ زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ﴾. رسول خدا مرا به نزد خود خواند و آیهٔ مذکور را برای من قراءت کرد و فرمود: با او ازدواج مکن.» (روایت از احمد و ابوداود)

۵ـ ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «زناکاری که تازیانه خورده نباید جز با همانند خود ازدواج کند.» (روایت از ابوداود)

۱۱ـ هرگاه مرد، از روی شهوت زنی را بوسید آن زن برای پدرش حلال نیست:

ابراهیم نخعی گوید: هرگاه مرد از روی شهوت زنی را ببوسد یا به او دست بزند، یا به عورت وی بنگرد، ازدواج با او نه برای پدرش حلال است و نه برای پسرش.

عبدالله بن طاوس به نقل از پدرش گوید: هر وقت مرد از روی شهوت به فرج زنی نگاه کند آن زن بر پدر و پسرش حرام است. و این، قول ابوحنیفه است.

و امام مالک گوید: اگر مرد از روی شهوت به محاسن زن از قبیل ساق، مو، سینه و غیر آن نگاه کند برای همیشه بر فرزندانش حرام می‌گردد.

و به گفتهٔ سفیان، اگر به فرج زن نگاه کند بر فرزندانش حرام می‌گردد.

و بنا به قول عده‌ای از علما، زن جز با دست زدن و نگاه کردن حرام نمی‌شود.

محمدبن منتشر به نقل از پدرش آورده است: مسروق به هنگام فوت، دربارهٔ کنیزی که داشت گفت: تنها به چیزهایی از کنیزم دست یافته‌ام که باعث حرام شدن او بر فرزندانم می‌شود که همانا دست زدن و نگاه کردن است.

و مجاهد گوید: بوسیدن زن یا نهادن دست یا فرج، بر فرج او یا همخوابی با او، اگر از جانب پدر باشد زن را بر پسر حرام و اگر از جانب پسر باشد زن را بر پدر حرام می‌کند.

و این، قول ابن ابی لیلی، و شافعی و اصحاب او است.

و بنا به قول بعضی از علما، نگاه کردن پدر به زن، آن را بر پسر و نگاه کردن پسر به زن، آن را بر پدر حرام می‌کند. عبدالله بن ربیعه که پدرش از اصحاب بدر بود به نقل از پدرش گوید: پدرم وصیت کرد بعد از وفات، به کنیزی که داشت نزدیک نشوند و گفت: به او دست نزده‌ام جز اینکه به جایی از بدن او نگاه کرده‌ام که دوست ندارم فرزندانم نیز به آن نگاه کنند.

۱۲ـ کسی که با زنی زنا کند دختر او برایش حلال نیست:

مجاهد گوید: مرد نباید با زنی ازدواج کند که با دخترش زنا کرده باشد.

ابراهیم نخعی گوید: وقتی که حلال، حرام را تحریم می‌کند، حرام به طریق اولی آن را تحریم می‌نماید.

ابن مقعل گوید: چنین زنی در صورت مقاربت حلال با دخترش حلال نیست، چگونه در مقاربت حرام، حلال است؟

و بنا به گفتهٔ مجاهد، هر وقت او را بوسه زند یا یا به وی دست زد، یا با شهوت به فرج او نگاه کند، مادر و دختر او بر وی حرام است.

از ابراهیم نخعی دربارهٔ مردی سؤال شد که با زنی کار بد انجام داده باشد و سپس بخواهد مادر زن را خریده یا وی را نکاح کند؟ ابراهیم این عمل را ناخوش داشت. و عمرو بن دینار گوید: از عکرمه، غلام ابن عباس دربارهٔ مردی سؤال شد که با یک زن کار بد انجام داده و بعد از آن بخواهد با کنیزی ازدواج کند که از آن شیر خورده باشد؟ او در جواب گفت: خیر جایز نیست. و از شعبی نقل است: زنی که در صورت مقاربت



حلال با دخترش حرام گردد، به طریق اولی در صورت مقاربت حرام با دخترش، حرام می‌گردد.

و از سعید بن مسیب، و ابو سلمه بن عبدالرحمن بن عوف، و عروه بن زبیر نقل شده: کسی که با زنی زنا کند هرگز نمی‌تواند با دخترش ازدواج نماید. و این، قول سفیان ثوری است. اوزاعی گفته: کسی که عمل لواط با مردی انجام دهد دختر مفعول برای فاعل حلال نیست.

و بنا به قول ابوحنیفه و اصحاب او، اگر با شهوت به زنی دست زند یا به فرج او نگاه کند مادر و دختر آن زن برای وی حلال نخواهند بود و نکاح زن نیز بر پدر و پسر مرد برای همیشه حرام است. و این یکی از دو قول مالک است، با این تفاوت که در قول مالک فقط با جماع حرام می‌شود.

۱۳ـ خواستگاری (خِطبه):

خواستگاری از مقدمات ازدواج بوده و قبل از ارتباط زوجیت خداوند متعال آن را مشروع کرده تا بدین وسیله زوجین یکدیگر را بشناسند و ازدواج با آگاهی و بصیرت صورت گیرد؛ خداوند می‌فرماید:

﴿و لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أو أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلٰكِنْ لَاتُواعِدُوهُنَّ سِرّاً إلّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً ولَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ﴾ (بقره: ۲۳۵)

«و گناهی بر شما مردان نیست که به طور کنایه از زنانی که شوهرانشان فوت کرده و در عده به سر می‌برند خواستگاری کنید و یا در دل خود تصمیم بر این کار را بگیرید بدون اینکه آن را اظهار کنید، خداوند می‌دانست شما آنان را یاد خواهید کرد ولی به آنان پنهانی وعدهٔ زناشویی ندهید مگر اینکه به شیوهٔ پسندیده‌ای اظهار کنید، اما در همه حال اقدام به ازدواج با آنان ننمایید تا عدهٔ آنان به سر آید. و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید می‌داند، پس از او خویشتن را بر حذر دارید.»

الف ـ صفات و ویژگیهای زنی که به خاطر آنها خواستگاری می‌شود:

بر زن لازم است مهربان باشد، زیرا مهربانی زوجین با یکدیگر مصالح منزل را به اتمام می‌رساند و زاد و ولد مایهٔ رسانیدن مصالح ملّی و مدنی به اوج کمال است. و دوست داشتن شوهر از جانب همسر و ناز و نوازش او نشانهٔ صحت مزاج و نیرومندی

منش و طبیعت زن بوده و مانع شوهر از دوختن چشمِ هوس به دیگران و ایجاد کنندهٔ انگیزهٔ آرامش و آسایش برای شوهرش می‌باشد.

در صحیح بخاری و مسلم آمده: «رسول خداﷺ به جابر فرمودند با دختر ازدواج کرده‌ای یا بیوه؟ عرض کرد: بیوه. فرمودند: چرا با دختری ازدواج نکردی تا با هم شوخی و بازی کنید؟» عبدالله بن عمرو گوید: رسول خداﷺ فرمود: «همانا دنیا لذت و خوشگذرانی است و در میان لذایذ دنیا چیزی بهتر از همسر صالحه نیست.»

(روایت از ابن ماجه)

از جابرؓ نقل است که رسول خداﷺ فرمود: «ازدواج با زن یا به خاطر دین است یا مال و ثروت او، و یا به خاطر جمال او است. پس بر تو لازم است با زن دیندار ازدواج کنید ...» **(روایت از ترمذی)**

و همین حدیث در صحیح مسلم و غیر او نیز وارد شده است.

صاحب روضه گوید: مستحب است مرد از قبیله‌ای زن را خواستگاری کرد که زنان آن قبیله دارای عادات بلند و مورد پسند باشند؛ زیرا انسانها به مانند معادن طلا و نقره دارای معادن گوناگون هستند.

و عادات و رسوم هر قومی بر افراد آن چیره شده و برای آحاد آن در نماد یک امر فطری تبلور می‌یابد.

نسائی با سندی صحیح نقل کرده که رسول خداﷺ فرمودند: «بهترین زنان، زنی است که اگر به او نگاه کردی تو را شادمان کند، و اگر به او امر کردی اطاعت نماید، و اگر بر وی قسم یاد کردی سوگند تو را تنفیذ نماید، و اگر در غیاب او بودی در نفس و مال، تو را نگه دارد.»

رسول خداﷺ به بعضی از زنان اجازه می‌داد دربارهٔ بعضی از عیوب مخفی زنانِ خواستگاری شده تفتیش کنند. و بوی دهان، و بغلها را استشمام کنند و به دو رگِ پاشنهٔ پاهای آنان بنگرند.» **(روایت از احمد)**

ب ـ انتخاب شوهر:

بر مسلمان واجب است که همسر صالح و شایسته‌ای را برای دختر جستجو نماید و او را به عقد مردی درآورد که از دین و اخلاق و شرافت برخوردار باشد؛ اگر با وی زندگی کند زندگی معروف و نیکو داشته و اگر از وی جدا شود خدا را مدّ نظر داشته باشد و از اذیت و رنجش او، پرهیز نماید.

امام غزالی گوید: «رعایت احتیاط در حقّ زن از اهتمام بیشتری برخوردار است، زیرا زن به سبب نکاح همچو کنیزی است که قدرت خلاص و رهایی خود را ندارد، اما شوهر در هر حال قادر به طلاق و جدایی است.»

اگر دختر را به عقد کسی در آورد که ظالم یا فاسق یا اهل بدعت، یا شرابخوار، و امثال آن است در واقع بر دین خود جنایت کرده و به واسطهٔ قطع صلهٔ رحم و سوءانتخاب، خود را در معرض خشم خدا قرار داده است.

مردی به حسن بن علی‌رضي‌الله‌عنه گفت: دختری دارم او را به عقد چه کسی در آورم؟ گفت: به عقد کسی که تقوای خدا داشته باشد، اگر او را دوست بدارد گرامیش دارد و اگر دوست نداشته باشد بر وی ستم نکند.

ج ـ نگاه کردن به زن خواستگاری شده:

مغیره بن شعبه گوید: به خواستگاری زنی رفتم، رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «به او بنگر، زیرا این کار برای ادامهٔ زناشویی شما بهتر است.»

(روایت از نسائی و ابن ماجه و ترمذی)

ترمذی گوید: بعضی از اهل علم به این حدیث استدلال کرده و گویند: نگاه کردن به مخطوبه جایز است مادام به حریم حرام واقع نشود. و این، قول احمد و اسحاق است.

عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «در خواب دیدم فرشته‌ای تو را در پارچه‌ای ابریشم پیش من آورد و گفت: این همسر شما است پارچه را بر چهره‌ات کنار زدم متوجه شدم تو بودی، عرض کردم: اگر از جانب خدا باشد آن را تقدیر خواهد فرمود.» (بخاری)

و سهل بن سعدرضي‌الله‌عنه آورده است: «زنی به خدمت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وسلم آمد و عرض کرد: یا رسول الله، آمده‌ام خود را به تو پیش‌کش نمایم. رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وسلم سر را بلند کرد و با دقت به او نگریست سپس سر فرود آورد. وقتی که آن زن دریافت که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وسلم در این مورد با وی سخن نخواهد گفت بنشست، مردی بلند شد و گفت: ای رسول خدا، اگر شما به او نیاز نداری او را به عقد من درآور، فرمودند: چیزی به نزد خود داری؟ عرض کرد: نه والله ای رسول خدا، فرمود: برو به خانه‌ات نگاه کن ببین چیزی را پیدا می‌کنی؟ مرد رفت، و برگشت و عرض کرد: یا رسول الله، به خدا سوگند چیزی پیدا نکردم، فرمود: ببین چیزی پیدا می‌کنی اگرچه یک انگشتری آهن باشد. باز رفت، و برگشت و عرض کرد: سوگند به خدا یا رسول الله، حتی نتوانستم یک انگشتری آهن را

نیز پیدا کنم، ولی این، زیرپوش من است اگر کفایت کند. سهل گوید: رداء (بالاپوش) نداشت تا آن را به زن بدهد و ازار (زیرپوش) را برای خود باقی بگذارد. رسول خداﷺ فرمود: می‌خواهید با این زیرپوش چه بکنی؟ اگر تو آن را بپوشی چیزی بر تنِ زن نمی‌ماند و اگر زن آن را بپوشد تو پوششی نخواهی داشت، مرد مدتی طولانی نشست. سپس بلند شد و رفت. رسول خداﷺ دستور داد او را باز خوانند، چون بیامد فرمود: از قرآن چه با خود داری؟ گفت: فلان سوره و فلان سوره و سوره‌ها را بر شمرد. فرمودند: از حفظ می‌توانید آنها را بخوانید؟ عرض کرد: بله، فرمودند: برو این زن را در مقابل آن مقدار قرآن به عقد تو در آوردم.» (روایت از بخاری)

ابوهریره رضی الله عنه گوید: مردی عرض رسول خداﷺ کرد که با زنی از انصار ازدواج کرده است، رسول خداﷺ فرمود: «او را دیده‌اید؟ عرض کرد: خیر، فرمود: پس برو و به او نگاه کن، چون در چشمهای انصار چیزی مشاهده می‌شود.»

(روایت از مسلم و نسائی)

و ابوداود و حاکم به نقل از جابر در یک حدیث مرفوع آورده‌اند که رسول خداﷺ فرموده: «هرگاه یکی از شما زنی را خواستگاری کرد تا آنجا که امکان دارد به او نگاه کند تا انگیزه‌ای برای ازدواج در وی پیدا شود.»

بنا به قول جمهور، نگاه خاطب (خواستگاری کننده) به مخطوبه (خواستگار شونده) اشکالی ندارد، ولی غیر از کف دستها و صورت او نباید به جای دیگری از بدنش نگاه کند.

اوزاعی گوید: به غیر از عورت می‌تواند با دقت به او بنگرد.

و ابن حزم گفته: می‌تواند از جلو و پشت به او نگاه کند.

و از امام احمد در این مورد سه روایت نقل شده است:

روایت اول: مانند رأی جمهور است.

روایت دوم: به اعضایی بنگرد که غالباً ظاهر می‌شود.

روایت سوم: در صورت لخت بودن غیر از عورت می‌تواند به او بنگرد.

و بنا به قول جمهور مرد می‌تواند بدون اجازهٔ زن به او بنگرد.

و به بنا به گفتهٔ مالک، نگاه کردن مرد مشروط به اجازهٔ زن است.

و طحاوی به نقل از جماعتی گفته است: نگاه کردن قبل از عقد به هیچ وجه جایز نیست، چون در آن حالت بیگانه است.

د ـ از دختر درخواست اجازه می‌شود، و بیوه نسبت به خودش اولویت دارد:

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «بیوه نکاح نمی‌شود تا درخواست ازدواج از وی نگردد، و دختر نکاح نمی‌شود تا اجازه ندهد و سکوت او، نشانهٔ رضایت اوست.» **(روایت از شیخین و ترمذی)**

و نزد اهل علم عمل بر این حدیث است: «زن بیوه تا امر نکند نکاح نشود.» و اگر پدر بدون امر او، او را به عقد کسی در آورد و بدان راضی نباشد، چنین نکاحی از نظر اهل علم باطل و فسخ شده است. اهل علم در تزویج دختران از جانب پدران اختلاف رأی دارند، رأی اکثر علماء کوفه و دیگران بر این است که اگر پدر دختر بالغهٔ خود را بدون اجازه و رضایت او به عقد کسی درآورد، نکاح فسخ شده و باطل است.

و به نظر بعضی از علماء مدینه: تزویج دختر توسط پدر جایز است اگرچه بدان راضی نباشد، و این، قول مالک بن انس، شافعی، احمد، و اسحاق است.

و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: بیوه زن نسبت به حق خود، از ولی اولی‌تر است، و از دختر اجازه گرفته می‌شود و اجازهٔ او سکوت او است.» **(روایت از ابوداود، و ابن ماجه و ترمذی)**

و بعضی از علماء برای نکاح بدون ولی، به این حدیث استدلال کرده‌اند.

ولی در واقع این حدیث نمی‌تواند برای آنان حجت باشد، چون از بیشتر از یک طریق از ابن عباس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده: «نکاح بدون ولی صحیح نیست.» و معنای حدیث: «بیوه زن نسبت به حقّ خود از ولی اولی‌تر است.»، به نزد اکثر علماء این است که ولی، نمی‌تواند بدون رضایت و امر او، او را به عقد کسی در آورد. بنابراین، اگر پدر بدون امر و رضایت او اقدام به تزویج دختر بیوه‌اش کرد نکاحش باطل است؛ به دلیل حدیث خنساء بنت خذام، که بیوه بود و پدرش او را به عقد کسی درآورده بود، در حالی که ناراضی بود و پیامبر صلی الله علیه و سلم نکاح او را رد کرد.

هـ ـ نکاح بدون تلفظ به اسم زواج یا انکاح جایز نیست:

نکاح جز با الفاظی از قبیل: زواج، یا انکاح، یا تملیک، یا امکان، جایز نیست. و نکاح با لفظ هبه (بخشش) و غیر آن از الفاظ غیرعربی جایز نیست؛ به دلیل آیات و احادیث ذیل:

۱ـ ﴿فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ (نساء: ۳)

۲ـ ﴿و أَنْكِحُوا الْأَيامىٰ مِنْكُمْ و الصَّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ و إِمَائِكُمْ﴾ (نور: ۳۲)

۳ـ ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاكَهَا﴾ (احزاب: ۳۷)

۴ـ حدیث قبلی در بحث جواز نگاه کردن به مخطوبه: که حضرت ﷺ خطاب به مرد خواستگار فرمود: «ما این زن را در مقابل مقدار قرآنی که در حفظداری به نکاح تو در آوردیم.» (روایت از بخاری، نسائی، مالک، و احمد)

و در روایت عبدالرزاق از معمّر و سفیان ثوری آورده است که رسول خدا ﷺ به آن مرد فرمود: «زن را در مقابل مقدار قرآنی که در حفظداری به تملیک تو در آوردم.» (روایت از احمد)

انس بن مالک رضی الله عنه آورده است: «رسول خدا ﷺ هرگاه مطلبی را بیان می‌کرد آن را تا سه مرتبه تکرار می‌فرمود تا به خوبی فهم شود.»

با دقت و تتبع در آیات و احادیث مذکور روشن می‌شود که انکاح، یا تزویج، یا تملیک و امثال آنها الفاظی هستند که رسول خدا ﷺ آنها را فرموده تا به ما بیاموزد با چه الفاظی نکاح منعقد می‌گردد.

امام شافعی بر این رأی است. و ابوحنیفه و مالک گویند: نکاح با لفظ هبه (بخشیدن) منعقد می‌گردد. ابن حزم در این‌باره گوید: این ادعای بسیار بزرگی است؛ به دلیل آیهٔ سورهٔ احزاب که می‌فرماید:

﴿وامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (احزاب: ۵۰)

بنابراین نکاح با لفظ هبه خاص رسول خدا ﷺ بوده و برای غیر او باطل است.

و ـ اجازهٔ بیوه زن برای تزویج باید صریح باشد:

اجازهٔ زن بیوه برای نکاح باید با تصریح به لفظ و در برگیرندهٔ رضایت او باشد. و سکوت زن باکره نشانهٔ رضایت او و مستلزم صحت نکاح است. بنابراین، تصریح به رضایت یا عدم آن به معنی انعقاد نکاح نیست.

به دلیل حدیث ابوهریره رضی الله عنه که رسول خدا ﷺ فرموده: «زن بیوه بدون امر و اجازه‌اش نکاح نمی‌شود، و زن باکره بدون رضایتش نکاح نمی‌شود. عرض کردند: ای پیامبر خدا، رضایت او چگونه معلوم می‌شود؟ فرمودند: با سکوت او.»

(روایت از شیخین و ترمذی و نسائی)

۱۴ـ ارکان نکاح:

تحقق عقد نکاح و ترتب آثار زناشویی، بستگی به تحقق ارکان ذیل دارد:

۱ـ تمییز متعاقدین، اگر یکی از زوجین دیوانه یا کودک غیر ممیز باشد، نکاح منعقد نمی‌گردد.

۲ـ اتحاد مجلس ایجاب و قبول، به گونه‌ای که کلام اجنبی میان ایجاب و قبول فاصله ایجاد ننماید یا فاصله‌ای در اثر مشغول شدن به امری دیگر به وجود نیاید که عرفاً اعراض از تزویج تلقی شود. و شرط نیست بلافاصله بعد از ایجاب، قبول گفته شود. بنابراین اگر مجلس به درازا کشید و گفتن صیغهٔ قبول با تأخیر از ایجاب انجام شد و میان دو صیغه مطلبی دال بر اعراض از نکاح مطرح نشد، اتحاد مجلس به حکم خود باقی است.

و این، مذهب احناف و حنابله است.

و صاحب مغنی گوید: هرگاه قبول از ایجاب به تأخیر افتاد مادام در یک مجلس باشد و به امری غیر از نکاح مشغول نباشند، صحیح است، زیرا حکم مجلس همان حکم حالت عقد است؛ به دلیل صحت قبض در عقودی که قبض، در آن مشروط است، و ثبوت خیار در اثناء مجلس ولو اینکه به درازا کشد. بنابراین اگر متعاقدین قبل از قبول متفرق شدند، ایجاب باطل است و معنی آن محقق نمی‌شود، زیرا با تفرق اعراض حاصل، و نکاح باطل می‌گردد.

و اگر هر دو طرف به امری غیر از نکاح مشغول شدند به گونه‌ای که دو صیغهٔ ایجاب و قبول از هم گسستند، همان حکم دارد، زیرا هنگام عقد، با اشتغال به غیر آن از قبول آن اعراض کرده‌اند.

اگر گروهی به نزد مردی بروند و به او بگویند: دخترت را به عقد فلانی در بیاور، و او بگوید: در مقابل هزار درهم به عقد او در آوردم، آنان برگشتند و به زوج خبر دادند و او گفت: قبول کردم، آیا این نکاح قبول است؟ بنا به گفته‌ای که از امام احمد در جواب این سؤال روایت شده است: بله نکاح صحیح است.

و فقهای شافعی‌مذهب فوریت آن را شرط صحت نکاح می‌دانند، و گویند: اگر میان ایجاب و قبول با گفتن خطبه فاصله ایجاد شود؛ برای مثال اگر ولی، بگوید: دخترم را به عقد تو در آوردم، و زوج بگوید: بسم الله و الحمد لله و الصلاة و السلام علی رسول الله، نکاح او را قبول کردم، در این موضوع بر دو رأیند:

رأی اول: قول شیخ ابوحامد اسفراینی است مبنی بر اینکه چنین نکاحی صحیح است، زیرا فاصله به وسیلهٔ خطبه ایجاد شده و خطبه یکی از اموری است که در عقد به

آن امر شده است و با صیغهٔ ایجاب و قبول منافات ندارد، و مانند تیمم در میان دو نماز جمع است.

و بنابر رأی دوم، صحیح نیست، زیرا میان ایجاب و قبول فاصله ایجاد شده و مانند آن است که با غیر خطبه این فاصله ایجاد شده باشد. و این امر برخلاف تیمم است، زیرا تیمم میان دو نماز مأموربه است، ولی خطبه قبل از عقد، به آن امر شده است.

و اما امام مالک، کمی تأخیر میان ایجاب و قبول را جایز دانسته است.

سبب خلاف در این است که آیا ایجاب و قبول از طرف متعاقدین در یک زمان واحد شرط انعقاد است؟ یا نه؟

۳ـ نباید صیغهٔ قبول مخالف ایجاب باشد، مگر اینکه مخالفت به سمت جهتی بهتر از صیغهٔ ایجاب بوده و موافقت بیشتر از آن فهم شود، پس اگر ولی بگوید: دخترم فلانی را در مقابل یکصد سکه به نکاح تو درآوردم و طرف دوم بگوید: نکاح او را در مقابل دو صد سکه پذیرفتم، نکاح منعقد می‌گردد؛ زیرا قبول دربرگیرندهٔ بهتر از آن است که طرف اول گفته است.

۴ـ استماع الفاظ یکدیگر به گونه‌ای که مقصود یکدیگر را دریابند، اگرچه هر دو، معانی تک‌تک کلمات را فهم نکنند، چون اعتبار به مقاصد و معانی است نه ظواهرِ الفاظ.

۱۵ـ شروط صیغهٔ عقد:

فقهاء به شرط گرفته‌اند که الفاظ ایجاب و قبول از حیث وضع، هر دو برای زمان ماضی باشند یا حداقل یکی برای ماضی و دیگری برای آینده باشد:

مثال اول که هر دو فعل ماضی باشند: ولی بگوید: دخترم را به عقد تو در آوردم، و زوج بگوید: قبول کردم.

مثال دوم که یکی فعل ماضی و دیگری فعل مضارع باشد: ولی بگوید: دخترم را به عقد تو در می‌آورم، و زوج بگوید: قبول کردم.

این شرط فقهاء بدین خاطر است که تحقق رضایت طرفین و توافق ارادهٔ هر دو، رکن حقیقی برای عقد نکاح است، و ایجاب و قبول نشانهٔ این رضایت است، و باید هر دو لفظ دلالت قطعی بر حصول رضایت و تحقق آن هنگام عقد داشته باشند.

و صیغه‌ای که شارع برای انشاء عقود استعمال کرده، ماضی است، زیرا دلالت آن بر حصول رضایت طرفین قطعی بوده و احتمال دیگری ندارد.

بر خلاف الفاظی که بر حال، یا آینده دلالت دارند، زیرا دلالت قطعی بر حصول رضایت هنگام عقد ندارند.

پس اگر طرف اول بگوید: دخترم را به عقد تو در می‌آورم، و طرف دوم بگوید: قبول می‌کنم، نکاح منعقد نمی‌گردد، زیرا احتمال دارد منظور از استعمال این الفاظ، تنها وعده باشد، و وعدهٔ نکاح در آینده به معنای عقد، در زمان حال نیست.

ولی اگر خواستگار گوید: دخترت را به عقد من درآور، و او بگوید: به عقد تو در آوردم، نکاح منعقد می‌گردد، زیرا دلالت بر توکیل داشته و اگر یکی، عقد طرفین را به عهدهٔ خود بگیرد صحیح است.

پس اگر خواستگار گفت: به عقد من در آور، و دیگری گفت: قبول کردم، این مطلب را می‌رساند که طرف اول، طرف دوم را وکیل کرده و طرف دوم به نیابت از طرفین به انشاء عقد پرداخته است.

۱۶ـ شروط صحت نکاح:

منظور از آن شروطی است که در صورت تحقیق آنها تمامی احکام عقد محقق شود که عبارتند از:

شرط اول: حلال بودن ازدواج زن، با مردی که تصمیم ازدواج با او را دارد؛ بنابراین نباید زن، بر مرد برای همیشه، یا به طور موقتی، حرام باشد.

شرط دوم عبارت است از:

۱ـ حکم شهادت برای نکاح.

۲ـ شروط شهود.

۳ـ شهادت زنان.

۱۷ـ حکم شهادت برای نکاح:

مذهب جمهور علماء بر این است که نکاح بدون دو شاهد و حضور آنان در هنگام عقد منعقد نمی‌گردد.

و اگر دو شاهد حضور داشتند و طرفین به آنان توصیه کردند عقد را پنهان داشته و آن را اعلام نکنند، عقد صحیح است.

مذهب مالک و اصحاب او بر این است که شهادت برای نکاح فرض نیست و تنها شهرت و اعلان آن کفایت می‌کند. و در استدلال بر مذهب خود گفته‌اند: خداوند

معاملاتی را که هنگام عقد باید شاهد داشته باشد ذکر کرده است، و با وجود این به دلایلی ثابت شده که حضور شهود جزو فرایض معاملات نیست، ولی در بحث نکاح به ذکر شهادت برای آن اشاره نکرده است، بنابراین به طریق اولی نباید شهادت جزو فرایض نکاح باشد، و غرض از نکاح تنها اعلان و ظهور آن برای حفظ انساب است. و صلاحیت شهادت به خاطر حل اختلاف بین زوجین بعد از عقد است، بنابراین اگر بدون حضور شهود اقدام به عقد نکاح کردند ولی قبل از دخول، بر آن شهود را مطلع ساختند، عقد فسخ نمی‌گردد، اما اگر دخول صورت گرفت و کسی را بر آن به شاهد نگرفتند باید از هم جدا گردند.

و بنابر گفتهٔ اهل علم، نکاح بدون شهود منعقد نمی‌گردد، و جز بعضی از متأخرینِ اهل علم در این قضیه اختلافی ندارند.

زیرا حق زوجین که فرزند است به شهادت شهود بستگی داشته و شهادت شرط نکاح است تا پدر، او را انکار نکرده و نسل و نسب او ضایع نگردد.

چنان که اشاره کردیم به نظر بعضی از متأخرین اهل علم، نکاح بدون شهود صحیح است که علمای شیعه و عبدالرحمن بن مهدی، یزید بن هارون، ابن منذر، و داود، از آن جمله‌اند، و ابن عمر، و ابن زبیر نیز چنین نظری را دارند.

و از حسن بن علی روایت شده است که بدون شهادت شهود ازدواج نموده و بعداً آن را اعلان کرده است.

ابن منذر گوید: در مورد لزوم دو شاهد برای نکاح خبری به ثبوت نرسیده است. یزید بن هارون گوید: خداوند برای بیع، به احضار شهود امر کرده است نه برای نکاح، ولی اهل رأی احضار شهود برای نکاح را شرط صحت دانسته‌اند نه برای بیع. و اگر عقد نکاح صورت گرفت و آن را پنهان کردند و کتمان آن را توصیه نمودند، نکاح صحیح اما مکروه است، زیرا با امر به اعلان آن مخالفت دارد. شافعی، ابوحنیفه، و ابن منذر بر این رأیند.

از جمله کسانی که آن را مکروه دانسته، عمر، عروه، شعبی، و نافع می‌باشند.

از نظر مالک چنین عقدی فسخ می‌شود. ابن وهب به نقل از مالک آورده، اگر مردی با حضور دو شاهد با زنی ازدواج کند ولی از آنان درخواست کتمان عقد نماید، با یک طلاق میان آنان باید جدایی حاصل شود، و نکاح آن جایز نبوده و اگر به آن دخول کرده باشد باید مهریهٔ زن داده شود، و عقوبتی بر دو شاهد نیست.

۱۸ـ اعلان نکاح:

آهنگ همراه با دف نوازی برای اعلان نکاح مشروع است:

۱ـ از محمدبن حاطب جُمَحِی روایت شده که رسول خداﷺ فرموده: «تفاوت میان حرام و حلال، نواختن دف و آهنگ است.» **(روایت از نسائی، ابن‌ماجه و ترمذی)**

۲ـ از رُبَیِّع بنت معوّذ نقل است که گوید: «در شب زفاف که رسول خداﷺ بر من داخل شد بر بستر من بنشست، و چند کنیزکی داشتیم مشغول دف نوازی بودند و رثای کشته‌های بدر را می‌سرودند، تا اینکه یکی از آنها در ستایش پیامبرﷺ گفت: «و در میان ما پیامبری مبعوث شده که از فردا با خبر است»، فوراً رسول خداﷺ به او گفت: از این گفته ساکت باش و اشعار قبل از آن را بازخوان.»

(روایت از بخاری و ابوداود و ترمذی)

۳ـ عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: رسول خداﷺ فرمود: «این نکاح را در مساجد اعلان کنید و برای آن دف بنوازید.» **(روایت از احمد و ترمذی)**

۴ـ یحیی بن سلیم گوید: به محمد بن حاطب گفتم: دو مرتبه عروسی کرده‌ای و در یکی از آن دو عروسی صدای دف بلند نشد، محمدﷺ گفت: رسول خداﷺ فرموده: «تفاوت میان ازدواج حرام و حلال نواختن دف است.» **(روایت از ترمذی و حاکم)**

۵ـ عامر بن سعدﷺ گوید: «در یک عروسی به نزد قرظة بن کعب، و ابومسعود انصاری رفتم، دیدم چند کنیزی آهنگ می‌گویند، به ایشان گفتم: شما اصحاب رسول خداﷺ و اهل بدر هستید و در حضور شما چنین می‌کنند؟! گفتند: اگر آرزو داری با ما گوش کن و اگر نه می‌توانی بروی ... چون در عروسی به ما رخصت لهو داده شده است.»

(روایت از نسائی و حاکم)

۶ـ عایشه رضی‌الله‌عنها در عروسی فارعة بنت السعد شرکت کرد و با او به خانهٔ داماد که بنیط بن جابر انصاری بود رفت، رسول خداﷺ فرمود: «لهو به همراه خود نداشتید؟ زیرا انصار به لهو، علاقه دارند.» **(روایت از بخاری و احمد)**

این حدیث در بعضی روایات این‌گونه نقل شده است که رسول خداﷺ فرمود: «آیا کنیزی برای دف زدن و آهنگ گفتن همراه عروس نفرستادید؟ عایشه عرض کرد: یا رسول الله کنیز چه بگوید؟ فرمود: بگوید: نزد شما آمدیم نزد شما آمدیم به ما خوش‌آمد بگویید تا ما هم به شما خوش‌آمد بگوییم و اگر به خاطر طلای سرخ نبود بیابانهای شما در نوردیده نمی‌شد و اگر کاشت گندم سیاه‌گون نبود دختران شما چاق و فربه نمی‌شدند.»

۱۹ـ خواستگاری بر خواستگاری برادر مسلمان جایز نیست:

برای مسلمان جایز نیست زنی را که خواستگاری شده است خواستگاری نماید. ابن حزم گوید: مگر اینکه خواستگار دوم از لحاظ دین و معاشرت بهتر باشد، در این صورت جایز است زنی را خواستگاری کند که از جانب مردی پایین‌تر از خود، در دین و حسن معاشرت خواستگاری شده است.

یا اینکه خواستگار اول اجازهٔ آن را بدهد. یا خواستگاری را ناتمام گذاشته و آن را ترک کند و یا اینکه زن، جواب رد به خواستگار اول بدهد.

عبدالرحمن بن شماسة گوید: از عقبه بن عامر شنیدم که بر منبر می‌گفت: رسول خداﷺ فرمود: «مؤمن برادر مؤمن است برای فرد مؤمن حلال نیست معامله بر معامله برادرش انجام دهد، و حلال نیست بر خواستگاری او خواستگاری کند مگر اینکه، خواستگار اول از آن رویگردان شود.» (روایت از مسلم)

با استناد به این حدیث، خواستگاری کردن زنی که قبلاً از جانب کسی دیگر خواستگاری شده است، حرام می‌باشد.

ابن حزم گوید: اگر زن، خواستگاری او را رد نماید بر شخص خواستگار واجب است آن را قطع کند، زیرا اصرار بر آن منجر به منع دیگران از خواستن او شده و ستم به او است. بنابراین هرگونه خواستگاریی که معصیت باشد اعتبار ندارد. اما اگر خواستگار دوم از لحاظ دین و حسن معاشرت بر خواستگار اول تفوق داشته باشد جایز است؛ به دلیل حدیث مشهور فاطمه بنت قیس که رسول خداﷺ به او فرمود: «چه کسی به خواستگاری شما آمده است؟ عرض کرد: معاویه، و یک مرد قریشی دیگر، رسول خداﷺ فرمود: اما معاویه جوانی از جوانان قریش است و هیچ عیبی ندارد، ولی دیگری اهل شر است و خیری در او نیست، با اسامه ازدواج کن. فاطمه گوید: اسامه را ناخوش داشتم، رسول خداﷺ تا سه مرتبه این را تکرار کرد، و من با اسامه ازدواج کردم.»

ابن حزم در تفسیر حدیث گوید: این رسول خداﷺ است که به آن زن اشاره کرده کدام یک معاشرت نیکوتری به نسبت ابوجهم دارد که بسیار زنان را اذیت می‌کرد، و اسامه بهتر از معاویه است. و در این حدیث آمده که «رسول خداﷺ به آن زن فرمود: هر گاه از احرام بیرون آمدی مرا باخبر کن، فاطمه گوید: وقتی احرام تمام شد عرض رسول خداﷺ کردم: معاویه بن ابی سفیان و ابوجهم، مرا خواستگاری نموده‌اند، رسول خداﷺ فرمود: اما ابوجهم، عصا را از گردهٔ خود بر نمی‌دارد، و اما معاویه فقیر

و بی‌سامان است، پس بیا با اسامه بن زید ازدواج کن، فاطمه گوید: اسامه را دوست نداشتم، پس از آن باز فرمود: با اسامه ازدواج کن، من هم با اسامه ازدواج کردم، و خداوند در این ازدواج، خیر قرار داد و من به آن خوشبخت شدم.»

(روایت از مالک، ابوداود، نسائی و دارمی)

و این در حالی بود که معاویه یکی از جوانان زیبا و باوقار خاندان عبد مناف بود. و اسامه رضی الله عنه برده‌ای بود از قبیلهٔ کلب و همچون قیر سیاه بود.

بنابراین، ضرورتاً در می‌یابیم که اسامه برتریی بر معاویه به جز در دین که نهایت برتریها به نزد خدا است ندارد، و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در نهایت دلسوزی برای جمیع مسلمین بوده و در این، شکی نیست.

۲۰ـ تبریک به عروس و داماد:

تبریک به عروس و داماد با استدلال به حدیث روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و سلم مستحب است؛ ابوهریره رضی الله عنه گوید: هرگاه یکی ازدواج می‌کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در تبریک به او، می‌گفت: «**بارك الله لك و بارك عليك، و جمع بينكما في الخير**»

(روایت از ابوداود و ابن‌ماجه و ترمذی)

۲۱ـ حکم مهرالمثل برای زن:

نکاح زن بدون ذکر مهریه جایز است.

اگر نکاح بدون مهریه، بر زوج مشروط شود، چنین نکاحی فسخ شده است؛ به دلیل حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «هرگونه شرطی که در قرآن نیامده باشد باطل است.»

(روایت از احمد و نسائی و بیهقی)

و چنین شرطی در کتاب خدا نیست، لذا باطل است.

اما در صورت عدم ذکر مهریه به هنگام عقد، مهرالمثل برای زن مقرر می‌گردد و نکاح صحیح است؛ به دلیل آیهٔ ۲۳۶ بقره که فرماید:

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾

«اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی و تعیین مهریه طلاق دهید گناهی بر شما نیست.»

و در این آیه خداوند نکاحی را که مهریه در آن ذکر نشده است، صحیح دانسته است، زیرا به صحیح دانستن طلاق در آن تصریح کرده و بدیهی است طلاق صحیح به معنای صحت نکاح است.

وکتاب خدا مشعر به بطلان نکاحی است که مشروط به عدم پرداخت مهریه باشد؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿و آتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً﴾ (نساء: ۴)

«و مهریه‌های زنان را به عنوان هدیه‌ای خالصانه و فریضه‌ای خدایانه بپردازید.»

بنابراین، بطلان چنین شرطی به معنای بطلان نکاح و صحت آن به معنای صحت نکاح است، و اگر منکوحه‌ای که مهریه او ذکر نشده است تقاضای آن کند باید تقاضای وی اجابت شود. اگر زوج و زوجه به حداقل چیزی که به مالکیت انسان درمی‌آید، راضی شدند، به عنوان مهریه آن را دریافت داشته و غیر از آن مهریهٔ دیگر ندارد. در صورت اختلاف زوجین در مقدار آن، قاضی مهرالمثل را به زن خواهد داد خواه با رضایت زوجین یا یکی از آن دو باشد یا با رضایت هیچ کدام نباشد.

۲۲ـ جایز نیست کافر، ولی زن مسلمان و مسلمان، ولی زن کافر باشد:

ای خواهر مسلمان، جایز نیست کافر ولی مسلمان و مرد مسلمان ولی زن کافر باشد، خواه ولی پدر باشد یا غیر آن باشد. و مرد کافر ولی زن کافر بوده و او را به عقد مسلمان و کافر در می‌آورد؛ به دلیل این آیه که خداوند می‌فرماید:

﴿و الْمُؤْمِنُونَ بَعْضَهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ (توبه: ۷۱)

﴿و الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ (انفال: ۷۳)

ابن وهب در مخالفت با این مطلب گوید: مرد مسلمان ولی دختر غیر مسلمان خود است و می‌تواند او را به عقد مسلمان یا کافر در بیاورد.

۲۳ـ مهریهٔ زنان و رضایت به مهریهٔ کم:

در حقیقت، اسلام بشریت را از یوغ استبداد جاهلیت رهانیده و به انسانها حقوق خود را باز گردانیده و ابرهای تیره و تاری را که بشریت، به خصوص زن را در کام خود فرو برده و توانایی دیدن راه رهایی را از وی سلب کرده بود به کلی زدوده است، و بر جو مالامال از ظلم و ظلمتی که بر زن تحمیل شده و آن را همچون ابزاری درآورده که مرد هرآنچه بخواهد بر وی تحمیل کند، خط افول و زوال کشید و زنگار عار ستم بر زن را از چهرهٔ مردان به یکباره کنار زد و به این طبقهٔ رنجیده و رنجدیده به درازای تاریخ شأن و شوکت و منزلتی داد که فراخور فطرت و سازگار با طبیعت و توأم با طینت او است، و بیرق آزادی و آزادگی را برافراشته و با انوار ظلمت‌شکن خود راه رسیدن به اوج تعالی را

برای زن روشن، و او را همچون فرشته‌ای برای تربیت فرزندان خود در منزل قرار داده و زندان گیتی را برایش گلشن ساخت. نکاح، طلاق، مهریه، ارث، تربیت، تعلیم، و تعلم و تمامی حقوق از دست رفتهٔ وی را به وی بازگرداند، و بر فراز هستی به ما انسانها دستور داده که حال و مال زن را مالامال از صلح و صفا و مهر و وفا نموده و او را در ساختن زندگی و نواختن آهنگ بالندگی شریک خود سازیم، و می‌فرماید:

﴿و آتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نَحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً﴾ (نساء:)

«و مهریه‌های زنان را به عنوان هدیه‌ای خالصانه و فریضه‌ای خدایانه بپردازید، پس اگر با رضایت خاطر چیزی را از مهریهٔ خود به شما بخشیدند آن را حلال و گوارا مصرف کنید.»

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ (نساء: ۳۴)

«مردان بر زنان سرپرستند و در جامعه کوچک خانواده حق رهبری دارند و صیانت و رعایت زنان بر عهدهٔ ایشان است بدان خاطر که خداوند برای نظام اجتماع، مردان را بر زنان در برخی از صفات برتری بخشیده‌است و بعضی را بر بعضی فضیلت داده است، و نیز بدان خاطر که معمولاً مردان رنج می‌کشند و پول به دست می‌آورند و از اموال خود برای خانواده خرج می‌کنند.»

و باز می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَاراً فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَاناً وَ إِثْماً مُبِيناً * وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً﴾ (نساء: ۲۱-۲۰)

«و اگر خواستید همسری را به جای همسری برگزینید، هرچند مال فراوانی هم مهریهٔ یکی از آنان کرده باشید، برای شما درست نیست که چیزی از آن مال را دریافت دارید. آیا با بهتان و گناه آشکار آن را دریافت می دارید؟! و چگونه سزاوار شما است که آن را باز پس گیرید؟ و حال آنکه با یکدیگر آمیزشی داشته‌اید و هر یک بر عورت دیگری اطلاع پیدا کرده‌اید و گذشته از این، زنان پیمان محکمی هنگام ازدواج از شما گرفته‌اند.»

عبدالله بن ربیعه به نقل از پدرش نقل کرده که زنی از قبیلهٔ بنی فزاره بر یک جفت کفش، خود را به عقد مردی در آورد، رسول خدا ﷺ فرمود: آیا در مقابلِ در اختیار گذاشتن نفس و مالت به یک جفت کفش راضی هستید؟ عرض کرد: بله، آنگاه رسول خدا ﷺ آن را اجازه داد.» (روایت از ابن ماجه و ترمذی)

علما در مقدار مهریه اختلاف نظر دارند:

بعضی از علماء گویند: مهر، هر مقداری است که زوجین بر آن رضایت داشته باشند. و این قول سفیان ثوری، شافعی، احمد و اسحاق است.

مالک گوید: نباید مقدار مهر از یک چهارم مثقال طلا کمتر باشد.

و بنا به گفتهٔ بعضی از علمای کوفه، نباید مهر از هفت مثقال نقره کمتر باشد، و بنا به نصّ کتاب و سنت، مهریه، واجب است.

از عقبه بن عامر رضی‌الله‌عنه نقل است که: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «بهترین مهریه کمترین آن است.» **(روایت از ابوداود و حاکم)**

مسلم به نقل از عایشه رضی‌الله‌عنها آورده است که مهریهٔ زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم دوازده و نیم اوقیه بوده است. (هر اوقیه چهل درهم می‌باشد.)

صاحب کتاب الحجة گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم مهریه را در حدی معین نکرده است که زیاد و کم نشود، چون توجه به مقدار آن متفاوت است، و مراتب آن مختلف و جدال بر آن دارای طبقاتی است که نمی‌توان آن را در مرتبه‌ای معین بر همگان تحمیل نمود، چنانچه نمی‌توان نرخ کالاهای مرغوب را در حدی نگه داشت، و به همین خاطر است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «در جستجوی مهریه باشید اگرچه انگشتری از آهن باشد.»

(روایت از احمد و ابن ماجه و ترمذی)

و عمر رضی‌الله‌عنه گوید: «در مهریهٔ زنان زیاده‌روی نکنید، زیرا اگر مهریه در دنیا ارزش محسوب می‌شد و به نزد خدا تقوا بود، از همه سزاوارتر به آن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم بود، ندیده‌ام یکی از زنانش یا دخترانش را بر بیشتر از دوازده اوقیه نکاح کرده باشد.»

(روایت از ابوداود و ابن ماجه و ترمذی)

اوقیه از نظر علما چهل درهم است. و دوازده اوقیه چهارصد و هشتاد درهم است.

اگر کسی گمان برد مهریه نباید جز این باشد، باید دلیل صحیح بیاورد، و شکی در این نیست زیاده‌روی در مهریه مکروه است.

از عمر رضی‌الله‌عنه روایت شده که بر بالای منبر نهی کرد از اینکه مهریه از چهارصد درهم بیشتر باشد، چون از منبر پایین آمد یکی از زنان قریش به گفتهٔ او اعتراض کرد و گفت: مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿و آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَاراً﴾؟ عمر گفت: خداوندا، مرا ببخش، همهٔ مردم از عمر داناترند. سپس برگشت و بالای منبر رفت و گفت: من شما را نهی کردم از اینکه در مهریهٔ زنان از چهارصد درهم بیشتر تعیین کنید، حال می‌توانید از این مقدار بیشتر به عنوان مهریه به زنان بدهید.) **(روایت از ابویعلی)**

و عبدالله بن مصعب آورده که عمرﷺ گفت: در مهریهٔ زنان بر چهل اوقیه از نقره نیفزایید هر کس از آن مقدار بیشتر تعیین کند مازاد را در بیت المال خواهم گذاشت، زنی گفت: تو نمی‌توانی چنین کنی، عمرﷺ گفت: چرا؟ زن گفت: چون خدای متعال می‌فرماید: ﴿و آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَاراً﴾. عمرﷺ گفت: «زنی به حق اصابت کرد، و مردی خطا کرد.»

۲۴ـ نفقهٔ زن:

بر شوهر واجب است نیازمندیهای همسر از قبیل خوراک و پوشاک و مسکن را تأمین نماید.

انفاق بر همسر از دیدگاه قرآن و سنت و اجماع واجب است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾

(بقره: ۲۳۳)

«و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده لازم است خوراک و پوشاک مادران را به گونه‌ای شایسته بپردازد. هیچ کس موظف به بیش از توانایی خود نیست.»

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَ لَاتُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ و إِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ **(طلاق: ۶)**

«زنان مطلقه را در جایی سکونت دهید که خودتان در آنجا زندگی می‌کنید و در توان دارید، و بدیشان زیان نرسانید تا در تنگنایشان قرار دهید، اگر آنان باردار باشند خرج و نفقهٔ ایشان را بپردازید تا زمانی که وضع حمل می‌کنند.»

و نیز می‌فرماید:

(لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللهُ لَايُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاَّ مَا آتَاهَا﴾

(طلاق: ۷)

«آنان که دارا هستند، از دارایی خود خرج کنند و آنان که تنگدست هستند از چیزی که خدا بدیشان داده است خرج کنند. خداوند هیچ کسی را جز بدان اندازه که بدو داده است مکلف نمی‌سازد.»

و رسول خداﷺ می‌فرماید: «در رعایت حقوق زنان از خدا بترسید، چون شما با امر خدا آنان را تحویل گرفته و با امر خدا با آنان آمیزش کرده‌اید، ولی بر آنان نیز واجب

است نامحرم را بر بستر شما نخوانند، اگر چنان کردند آنان را نه به صورتی شدید تنبیه بدنی کنید، و بر شما است که ارزاق و پوشاک ایشان را تأمین کنید.» **(روایت از مسلم)**

ابن قدامه گوید: به اتفاق اهل علم، نفقات زوجه بر زوج بالغ واجب است، مگر اینکه زن ناشزه باشد. **(به نقل از ابن منذر و غیر او)**

ابن منذر گوید: درسی که از این حدیث گرفته می‌شود این است: زن، محبوسِ مرد بوده و مرد او را از تصرفات و کسب و کار باز می‌دارد، لذا بر او واجب است زندگی زن را تأمین نماید.

ابن حزم می‌گوید: از هنگام عقد نکاح، نفقهٔ مرد بر زن آغاز می‌شود اعم از اینکه با او همبستر شده باشد یا نه، ولو اینکه منکوحه در گهواره باشد، ناشزه باشد یا نه، ثروتمند باشد یا فقیر، پدرش در قید حیات باشد یا نه، باکره باشد یا بیوه، آزاده باشد یا کنیز، آن هم به اندازهٔ توانایی مرد.

و گوید: ابوسلیمان و اصحاب او، و سفیان ثوری گویند: نفقه بر منکوحهٔ صغیره از هنگام عقد نکاح، بر او واجب می‌گردد. و از حَکَمِ بن عیینه پرسیدند: آیا زنی که از روی خشم، شوهرش را ترک گوید نفقه دارد؟ در جواب گفت: بله. و در ادامهٔ آن گوید: از هیچ کدام از اصحاب، در یاد نیست انفاق بر زن ناشزه را منع کرده باشد. و آنچه روایت شده، از نخعی و شعبی، و حماد بن ابی سلیمان، و حسن، و زهری است، حال اینکه سراغ نداریم حجتی بر قول خود داشته باشند غیر از اینکه گفته‌اند: نفقه در برابر جماع است و هرگاه از تمکین به جماع خودداری ورزد، نفقه از وی منع می‌شود.

۲۵ـ مهریه، مِلک زن است هر طور که بخواهد در آن تصرف می‌کند:

جایز نیست زن مجبور شود از مهریه، یا مال خود چیزی به شوهرش بدهد. و مهریه، همه‌اش مال زن است هر طور بخواهد در آن تصرف می‌کند. و نیازی به اجازهٔ شوهر در تصرف آن نداشته و شوهر، حق اعتراض ندارد. و این، قول ابوحنیفه و شافعی است.

و مالک گوید: اگر مرد چند دینار، یا درهم را مهریه زن کرد، اجباراً باید بدانها یک دست لباس، و یک زیرانداز و مقداری زیور به خاطر آراستن برای شوهرش بخرد، و برای مرد حلال نیست از آنها قرضی را ادا کند که بر گردن زن است مگر اینکه مقدار قرض سه دینار، یا کمتر از آن باشد. اگر شمش طلا یا نقره را مهریهٔ زن کرد مجبور نمی‌گردد یک دست لباس را از آن بخرد، بلکه شمش مخصوص زن است و مرد حق

تصرف در آن را ندارد. اگر زیور را مهریهٔ او قرار داد، مجبور به پوشیدن آن برای شوهر می‌گردد. اگر لباس و زیرانداز را مهریهٔ زن قرار داد، اجباراً باید در حضور مرد لباس را بپوشد، و تا گذشت مدتی که در آن لباس، کهنه و فرسوده می‌شود، خرید لباس برای وی واجب نیست.

اگر کنیزی را مهریهٔ زن قرار داد، اجباراً باید او را به خدمت گیرد و زن اجازهٔ فروش آن را ندارد. و اگر غلامی را مهریهٔ او قرار داد، زن در تصرفِ در آن برای فروش و غیره مجاز است. اگر مرد مرکب، یا حیوان، یا باغ و زمین، یا خانه، یا غذایی را مهریه زن قرار داد، مرد در هیچ کدام حق رأی ندارد و زن می‌تواند چنانچه میل دارد در آن تصرف کند، و مرد مجاز به استفاده از آن نبوده و نباید بدون اجازهٔ زن به آن بنگرد.

۲۶ـ هرگاه پردهٔ زفاف پایین کشیده شد مهریه واجب می‌گردد:

سعید بن مسیب گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه دربارهٔ مهریهٔ زن چنین قضاوت می‌کرد: هر وقت پردهٔ زفاف به زیر کشیده شد مهریه واجب می‌گردد.

و ابن شهاب گوید: زید بن ثابت رضی الله عنه می‌گفت: هرگاه مرد با زن خلوت کرد و پرده پایین کشیده شد، مهریه واجب می‌گردد.

از مالک نقل شده که سعید بن مسیب گفته: هرگاه مرد در خانهٔ زن با او خلوت کرد، مهریهٔ زن بر مرد، و هرگاه زن در خانهٔ مرد با او خلوت نمود مهریهٔ زن بر مرد است. **(روایت از مالک)**

و مالک گوید: وجوب مهریه در جماع است؛ یعنی اگر در منزل زن با او خلوت کرد و زن گفت: با من جماع کرده، و مرد گفت: جماع نکرده‌ام در مقابل سوگند گفتهٔ مرد تصدیق می‌شود. و اگر زن به منزل مرد رفته، و مرد بگوید: با او آمیزش نکرده‌ام، و زن گفت: با من آمیزش کرده، در مقابل سوگند گفتهٔ زن تصدیق می‌شود.

۲۷ـ نشوز مرد:

خداوند می‌فرماید:

﴿و إِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحاً و الصُّلْحُ خَيْرٌ﴾ **(نساء: ۱۲۸)**

«هرگاه همسری دید که شوهرش از انجام امور خانوادگی سرباز می‌زند و رویگردان است بر هیچ یک از آن دو گناهی نیست اینکه میان خود صلح و صفا راه بیندازند، و صلح بهتر است.»

ام المؤمنین، عایشه رضی‌الله‌عنها در تفسیر آیه گوید: «منظور از آن زنی است که نزد مرد بوده و مرد تنها به او قناعت نکرده و می‌خواهد او را طلاق داده و با زنی دیگر ازدواج کند، در این حال زن بگوید: مرا نگه‌دار و طلاق نده و با زنی دیگر ازدواج کن و در مقابل شما را از نفقه ونوبت خودم آزاد می‌کنم.» (روایت از بخاری)

و عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «سوده بنت زمعة رضی‌الله‌عنها هنگامی که پیر شد و ترسید رسول خدا ﷺ از وی جدا شود، گفت: یا رسول الله، نوبت روزانهٔ من برای عایشه باشد، رسول خدا ﷺ آن را پذیرفت.» (روایت از ابوداود)

صاحب مغنی گوید: هر وقت زن، با صرف‌نظر از نوبت، یا نفقهٔ خود یا صرف‌نظر از هر دو با شوهر صلح کرد جایز است، و اگر هم زن از آن برگشت، حق دارد.

۲۸ـ آمیزش مرد با همسرش:

ابن حزم گوید: بر مرد فرض است در صورت توانایی حداقل یک مرتبه در هر دورهٔ پاکی با همسرش آمیزش کند وگرنه مرتکب عصیان خدا می‌شود؛ به دلیل فرمودهٔ خدا که می‌فرماید:

﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللهُ﴾ (بقره: ۲۲۲)

«هنگامی که پاک شدند از جایی که خدا به شما فرمان داده است با آنان نزدیکی کنید.»

و جمهور علماء بر این رأی ابن حزم هستند البته اگر شوهر عذر نداشته باشد. و شافعی گوید: بر شوهر واجب نیست، چون حق او است و مانند سایر حقوق متعلق به خودش می‌تواند از آن صرف‌نظر نماید.

امام احمد مدت آن را چهار ماه تقدیر کرده، زیرا خداوند همین مدت را برای کسی که سوگند یادکرده با همسرش مقاربت ننماید تقدیر فرموده است. پس در حق غیر آن نیز همین مدت باید تقدیر شود.

بنابراین، اگر مرد به مسافرت برود و از همسرش دور شود و مانعی برای بازگشت نداشته باشد، بنابر مذهب امام احمد فقط تا شش ماه می‌تواند تأخیر کند. چون از وی سؤال شد: شوهر چه مدتی می‌تواند از همسرش دور باشد؟ گفت: شش ماه و پس از آن مدت به وی نوشته می‌شود به خانه برگردد، اگر مانع از بازگشت شد حاکم، حکم طلاق را صادر می‌کند؛ به دلیل روایت ابوحفص از زید بن اسلم که گوید: عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه شبی برای بازرسی مدینه از منزل بیرون رفت، گذرش به زنی افتاد که این ابیات را زمزمه می‌کرد: این شب به درازا کشید و هنوز کنار آن سیاه و تاریک است و چه مدت

طولانی است که با دوستم دستبازی نکرده‌ام. به خدا سوگند اگر به خاطر ترس از خدای یگانه نبود گوشه‌های رختخوابم به جنبش در می‌آمد. ولی خدایم و حیایم مرا بازمی‌دارد. و به شوهرم احترام می‌گزارم و نمی‌گزارم کسی بر جای وی سوار شود. عمر ﷺ اسم آن زن را پرسید گفتند: فلانی است و شوهرش از وی غایب است و به جهاد رفته است. عمر ﷺ به زن سفارش کرد در نزد همسرش بماند و پیام برای شوهرش فرستاد و او را به خانه‌اش باز گرداند. سپس عمر ﷺ نزد دخترش، حفصه رفت و گفت: دخترم، زن تا چه مدتی می‌تواند دوری شوهرش را تحمل کند؟ حفصه گفت: سبحان الله کسی چون تو باید از من چنین سؤالی کند؟ عمر ﷺ گفت: اگر به خاطر توجه به مسلمانان نبود از تو سؤال نمی‌کردم. حفصه گفت: پنج ماه، شش ماه، عمر ﷺ مدت ماندن مجاهدان را شش ماه تعیین کرد: دو ماه برای رفت و برگشت و چهار ماه برای حضور در میان لشکر.

امام غزالی که از علماء شافعی‌مذهب است گوید: «لازم است در هر چهار شب یک بار با زن مقاربت کرد و این، به عدالت نزدیکتر است، زیرا تعداد مجاز همسران چهار است و تأخیر تا این حد جایز است ... بله بر حسب نیاز و به خاطر حفظ عفت می‌تواند زیاد و کم کند، زیرا حفظ عفت بر وی واجب است. هرچند مطالبهٔ جماع ثابت نیست، زیرا مطالبهٔ آن و وفاء به آن مشکل است.»

محمدبن مَعْن غفاری گوید: زنی به نزد عمر بن خطاب ﷺ آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، شوهرم به روز روزه و در شب مشغول نماز شب است و من دوست ندارم از وی شکایت کنم، چون مشغول طاعت خدا است، عمر ﷺ گفت: بهترین شوهران، شوهر شما است، و چندین بار این را تکرار کردند. در این میان کعب اسدی وارد قضیه شد و گفت: ای امیر مؤمنان، این زن از دوری جستن شوهرش از مقاربت با او به تو شکایت می‌کند، عمر ﷺ گفت: دربارهٔ خوردن و آشامیدن؟ کعب گفت: نه، آنگاه زن به سخن آمد و این اشعار را گفت:

«ای قاضی حکیم و دانا و رشید ـ نماز، دوستم را از من به خود مشغول کرده است.»

«عبادت او، او را از آمیزش با من منزوی کرده است ـ ای کعب، تو قضاوت کن و آن را رد ننما.»

«روز و شب، او به خواب توجهی ندارد ـ به همین سبب در امر آمیزش او را ستایش نمی‌کنم.»

سپس شوهرش این ابیات را سرود:

«مرا از زنان و آمیزش با آنان واداشته است - آنچه نازل شده و مرا به خود مشغول نموده است.»

«در سورهٔ نحل و هفت سورهٔ طولانی دیگر ـ و در قرآن که در آن تهدیدی بس بزرگ آمده است.»

در این میان کعب اشعار زیر را گفت:

«بی‌گمان آن زن بر تو حق دارد ای مرد ـ سهم او در هر چهار شب یک شب است برای آن کس که بفهمد.»

«پس سهم او را بده ـ و دلیلهای ضعیف را از خود دور کن.»

سپس گفت: خداوندﷻ دو زن، و سه زن، و چهار زن را حلال کرده است و سه شبانه‌روز برای تو است تا در آن عبادت کنی و یک شبانه‌روز برای همسرت. عمرؓ گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم به کدام یک از دو امر شما خوشحال بشوم؟ از فهمیدن مشکل ایشان، یا از داوری میان آنان؟ ... برو، و قضاوت بصره را به تو واگذار کردم.

و در سنت به ثبوت رسیده که مقاربت مرد با همسرش از صدقاتی است که خداوند بر آن پاداش نیکو خواهد داد.

امام مسلم از رسول خداﷺ نقل کرده که فرموده: «... و در جماع با همسرت اجر نیکو دارید، عرض کردند: ای رسول خدا، آیا ما در فرو نشاندن شهوت اجر داریم؟ فرمود: آیا فرو نشاندن شهوت از راه حرام گناه دارد؟ ... پس اگر آن را از طریق حلال فرو نشاند اجر خواهد داشت.»

همچنین شوخی کردن و دستبازی با همسر و ملاطفت با او و بوسه زدن بر او و صبر کردن تا برآورده ساختن نیاز شهوانی زن، سنت است.

۲۹ـ تسمیه به هنگام مقاربت:

از ابن عباسؓ نقل است که رسول خداﷺ فرمود: «اگر هر کدام از شما هنگام آمیزش با همسرش بگوید: «**بسم الله ... اللهم جنبنا الشیطان، و جنب الشیطان ما رزقتنا**»، اگر خداوند از آن آمیزش فرزندی را نصیب کند برای همیشه ازگزند شیطان در امان خواهد بود.» **(متفق علیه)**

با استدلال به این حدیث شریف، تسمیه و استعاذه به هنگام جماع سنت است.

۳۰ـ بازگو کردن آنچه میان زوجین هنگام جماع روی داده است حرام است:

از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده که رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم سلام نماز گفت و رو به حاضرین فرمود: «در جای خود بمانید، آیا در میان شما مردی وجود دارد که هرگاه با همسرش نزدیکی کند و در را ببندد و پرده را پایین کشد، سپس بیرون رفته و بگوید: من با همسرم چنین و چنان کردم؟ ... همه ساکت شدند، آنگاه رو به زنان کرد و فرمود: آیا در میان شما کسی هست صحبت از آن کند؟ دختری که دارای پستانهای بلند بود بر یکی از زانوهایش نشست و خود را بلند کرد تا رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را ببیند و صحبت او را بشنود و عرض کرد: راستی هم مردان، و هم زنان، چنین صحبتهایی می‌کنند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: آیا می‌دانید چنین کسانی مانند چه هستند؟ اینها مانند شیطانهای نر و ماده‌ای هستند که یکدیگر را در خیابان دیده و جلو چشمان مردم با هم نزدیکی کنند.» **(روایت از احمد و ابوداود)**

ابوسعید رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «بدترین مقام و منزلت در روز قیامت برای مردی است که اسرار میان خود و همسرش به هنگام جماع را نزد این و آن برملا سازد.» **(روایت از احمد)**

با استدلال به این احادیث افشاء اسرار زوجین به هنگام مقاربت حرام است.

ولی بازگو کردن آن در صورت نیاز به نزد دکتر برای معالجهٔ امراض مقاربتی و امثال آن مباح است.

۳۱ـ وطء و نزدیکی با زن از دُبُرْ حرام است:

خداوند می‌فرماید:

﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ﴾ **(بقره: ۲۲۳)**

سبب نزول آیه این بود که یهودیان عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم به زعم خود می‌گفتند: اگر مرد به هنگام مقاربت با همسرش از سمت عقب ولی به جلو آن دخول کند فرزندی که از این مقاربت به دنیا بیاید اَحْوَل خواهد بود، و انصار از این گفتهٔ یهودیان دنباله‌روی می‌کردند، لذا خداوند این آیه را نازل فرمود. به این معنی که مقاربت با زنان به شرط اینکه دخول، در جلو باشد با هر کیفیتی جایز است.

و ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «ملعون و نفرین شده است مردی که در دُبُرْ با همسرش مقاربت کند.» **(روایت از اصحاب سنن)**

عمرو بن شعیب به نقل از پدر و جدش آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «مقاربت در دُبُر، لواط صغری است.» **(روایت از احمد)**

و در روایت دیگری فرموده است: «در دُبُرْ با زنان نزدیکی نکنید.»
(روایت از احمد و ترمذی و دارمی)

۳۲ـ تعزیه «احداد»:

۱ـ تعریف آن:

اهل لغت گویند: اصل احداد به معنای منع است از این رو، دربان را احداد می‌نامند، چون مانع دخول می‌شود، و عقوبت را حد نامیده‌اند، چون انسان را از ارتکاب معاصی منع می‌کند.

و به گفتهٔ ابن درستویه، احداد از جانب زن در حال عده به معنای منع کردن خود از زینت و زیور و استعمال عطور و منع شخص خواستگار از خواستگاری و طمع در آن است، همچنان که از ارتکاب معصیت جلوگیری می‌کند.

فراء گوید: از آن رو آهن را حدید نامیده‌اند، چون وسیلهٔ ممانعت است، و تحدید نظر بدان معنا بوده یعنی نباید از تمامی جهات بدان نگریست.

و خطابی گوید: این واژه با جیم و حاء روایت شده ولی با حاء مشهورتر است، و با جیم به معنای قطع است. عرب گوید: جددتُ الشیء: آن چیز را قطع کردم، گویی زن خود را از هر زینتی قطع نموده است.

و به گفتهٔ ابوحاتم، اصمعی «حدت» را که ثلاثی مجرد باشد انکار، و گفته است: جز «احدت» معروف نیست.

و به قول فراء، قدماء «احدتُ» را ترجیح داده‌اند ولی «حدتُ» در کلام عرب بیشتر است.

۲ـ تعزیهٔ زن:

الف ـ زینب دختر ابوسلمه ﷺ گوید: به نزد ام‌المؤمنین ام حبیبة رفتم که پدرش ابوسفیان بن حرب فوت کرده بود، ام حبیبة خواست ماده‌ای خوشبوی زرد رنگ برایش آوردند که خلوق بود یا چیزی دیگر، و با آن کنیزی را خوشبو کرد. سپس کمی از آن را بر صورت خود مالید و گفت: به خدا، من نیازی به عطر ندارم ولی از رسول خدا ﷺ شنیدم که بر منبر فرمود: «حلال نیست هیچ زنی که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشد بیش از سه شب برای میت عزادار باشد مگر برای شوهر که باید چهار ماه و ده شب در عزا باشد.» (بخاری)

ب ـ باز زینب گوید: به نزد زینب بنت جحش که برادرش فوت کرده بود رفتم، ماده‌ای خوشبو را خواست و آن را مس کرد، آنگاه گفت: به خدا که من نیازی به بوی خوش ندارم ولی از رسول خداﷺ شنیدم که بر منبر فرمود: «برای هیچ زنی که ایمان به خدا و روز آخرت دارد حلال نیست از سه شب بیشتر در عزا باشد بجز زنی که شوهرش فوت کرده که باید چهار ماه و ده روز در عزا باشد.» (بخاری)

ابن حجر گوید: به این دو حدیث بر تحریم احداد برای غیر همسر و وجوب آن برای همسر به مدت چهار ماه و ده شب استدلال می‌شود. (فتح الباری)

و بنا به قولی مرجوح، حکمت این مدت چهار ماه و ده شب این است که نطفه در این مدت تکامل پیدا کرده و بعد از یکصد و بیست روز جان در او دمیده می‌شود، و این ده روز زیادی به خاطر نقصان ماهها احتیاطاً در نظر گرفته شده است.

و ذکر کلمهٔ عشر در قالب تأنیث به خاطر به حساب آوردن روزها با شبها به نزد جمهور است؛ بنابراین تا به شب یازدهم داخل نشود احداد او پایان نمی‌یابد.

و از اوزاعی و بعضی از سلف نقل شده: با گذشت چهار ماه و ده شب و در اول روز دهم عدهٔ وی تمام می‌شود.

۳ـ زن در حال احداد اگر از حیض پاک شود باید غسل کند:

ام عطیه رضی‌الله‌عنها گوید: «ما از تعزیهٔ بیش از سه روز نهی می‌شدیم مگر برای شوهر، که چهار ماه و ده روز می‌بایست عزا داشته باشیم، و از سرمه زدن به چشمان، و استفاده از مواد خوشبو و پوشیدن لباس رنگارنگ بجز پارچهٔ یمنی به نام عَصْب، خودداری می‌کردیم و به هنگام پاک شدن از خون حیض که غسل می‌کردیم به ما رخصت داده می‌شد از کُسْت، و اظافر که دو نوع بخور خوشبو هستند استفاده کنیم، و از رفتن به دنبال جنازه‌ها نیز منع می‌شدیم.» (روایت از بخاری)

ابن منذر گوید: علماء بر این اجماع دارند که: جایز نیست زنِ در حال احداد برای فوت شوهرش لباس رنگارنگ بپوشد، مگر اینکه با رنگ سیاه باشد که رخصت داده شده است، زیرا رنگ سیاه برای زینت به کار گرفته نشده بلکه لباس حزن و ماتم است. و مالک و شافعی بر این رأیند. و عروه عَصْب را نیز مکروه دانسته است، و مالک، نوع غلیظ آن را مکروه می‌داند.

نووی گوید: اصح مذهب ما، تحریم آن به طور مطلق است، ولی حدیث فوق حجت کسانی است که آن را جایز می‌دانند.

و ابن دقیق العید گوید: از مفهوم حدیث استنباط می‌شود که پوشیدن لباس رنگ نشده و سفید جایز است. و مالکی‌ها پوشیدن نوع عالی آن را که برای زینت از آن استفاده می‌شود منع کرده‌اند و لباس سیاه نیز همین حکم دارد.

نووی گوید: اصحاب ما رخصت داده‌اند لباسهایی که برای زینت رنگ نشده است پوشیده شود.

و در پوشیدن لباس ابریشم اختلاف دارند:

اصح مذهب شافعی، منع آن به طور مطلق است خواه رنگ شده باشد یا نباشد، زیرا برای زینت زنان مباح گشته است، و زنِ در حال عزاء از پوشیدن لباس زینتی منع شده است، و در این مورد همانند مردان پوشیدن لباس ابریشم برای وی حرام است. و دربارهٔ استفادهٔ زینتی از طلا و نقره و لؤلؤ و امثال آن، دو رأی وجود دارد:

قول اصح بر جواز آن است. ولی این رأی قابل اعتراض است، چون اگر از ناحیهٔ معنی به آن بنگریم استفاده از آنها با هدف از احداد در تعارض است. و مرجّح آن است منع شود.

و گوید: رخصت استفاده از قُسْط و أظفار برای زنی که بعد از حیض، غسل می‌کند به خاطر زدودن بوی کریه خون است نه برای خوشبو کردن.

ابن حجر گوید: مقصود از خوشبو کردن به آن دو، آن است: هر کدام با موادی دیگر مخلوط و به صورت خمیر در آید و ماده‌ای معطر گردد، ولی در اینجا منظور از استفاده از آن دو، زدودن بوی کریه و آثار خون است نه خوشبو کردن.

و به زعم داودی، منظور آن است: قُسْط خمیر شده و در آخر غسل، با آب مخلوط شده و خود را بدان بشوید تا بوی کریه حیض زدوده شود.

۳۳ـ قسمت و نوبت همبستری میان همسران:

هرگاه مرد با یک زن باکره، یا یک کنیز مسلمان، یا اهل کتاب ازدواج کرد و دارای همسر، یا همسران دیگر بود، بر وی لازم‌است هفت شب را به همسر جدید اختصاص داده و سپس تقسیم را شروع، و هفت شب را به حساب نیاورد. اگر با یک زن، یا یک کنیز بیوه ازدواج کرد، و همسر، یا همسران‌دیگر داشت اعم از اینکه آزاده، یا کنیز، یا اهل کتاب باشد، می‌تواند سه‌شب را به همسر جدید اختصاص دهد سپس تقسیم را با عدالت شروع، و سه شب را به حساب نیاورد. اگر بیش از سه شب نزد او اقامت داشت باید به همان اندازه نزد دیگر همسران اقامت نماید. و برتری دادن بعضی بر بعضی دیگر باطل است.

و جایز نیست یکی از همسرانش را بدون قرعه به مسافرت با خود اختصاص دهد.

از انس بن مالک رضی الله عنه نقل شده که رسول خدا ﷺ فرموده: «اگر با زن باکره ازدواج کند هفت شب و اگر با زن بیوه ازدواج کند سه شب نزد او اقامت کند.»

(روایت از خطیب بغدادی)

و ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام گوید: وقتی که رسول خدا ﷺ با ام‌سلمه ازدواج کرد و بر وی داخل شد، چون خواست که بیرون برود، ام سلمه لباس رسول خدا را کشید. رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر می‌خواهی برایت زیاد کنم و برایت حساب نمایم، برای باکره هفت شب و برای بیوه سه شب است.»

(روایت از مسلم و بیهقی)

عبدالرحمن بن حارث به نقل از پدرش آورده است: هنگامی که رسول خدا ﷺ با ام سلمه ازدواج کرد و تا صبح نزد او اقامت نمود خطاب به او فرمود: «... اگر می‌خواهی تا هفت شب نزد تو اقامت کنم و اگر آرزو داری سه شب اقامت کنم و سپس به صورت دوره‌ای میان همسران در نوبت خود نزد تو اقامت کنم؟ گفت: سه شب اقامت کن.» **(روایت از مالک، مسلم، ابوداود، ابن ماجه، عبدالرزاق و بیهقی)**

و این، مذهب انس بن مالک، ابراهیم نخعی، شعبی، مالک، شافعی، احمد، اسحاق، ابوثور، ابوعبید، ابوسلیمان و اصحاب ایشان است.

و گروهی، غیر این رأی را دارند و می‌گویند: برای باکره سه شب و برای بیوه دو شب است. و این، رأی مالک، سفیان ثوری و سعید بن مسیب است.

۳۴- قرعه میان همسران:

عایشه رضی الله عنها گوید: «هرگاه رسول خدا ﷺ خارج می‌شد میان همسرانش قرعه می‌گذاشت و قرعه بر سر عایشه و حفصه پرید و آنان با رسول خدا ﷺ خارج شدند.» **(روایت از مسلم)**

ابن حزم گوید: اگر به قید قرعه با ایشان خارج شود بعد از بازگشت شبهایی را که در سفر با ایشان بوده به حساب نمی‌آورد، چون خروج آنان از روی قرعه بوده نه با میل خود، یا از روی حیف و اجحاف، و اگر بدون قرعه آنان را خارج کند بعد از بازگشت شبها را با آنان به حساب می‌آورد، و بر وی فرض است شبهای همسرانی را که خارج نشده‌اند جبران نماید. **(الحلية با کمی تصرّف)**

شافعی و ابوسلیمان بر این قولند. و ابوحنیفه و مالک گویند: بدون قرعه می‌تواند آنان را خارج کند.

۳۵ـ آمیزش با تمام همسران در یک وقت جایز است:

برای مسلمان جایز است در یک وقت با تمامی همسرانش مقاربت نماید و اگر بعد از هر نوبت مقاربت، خود را پاکیزه نماید بهتر است اگرچه غسل هم نکند، و اگر غسل را در آخر انجام نماید اشکالی نداشته و مکروه نیست.

انس بن مالک رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم در یک شب با تمام همسرانش مقاربت می‌کرد و سپس یکبار غسل انجام می‌داد.» **(روایت از نسائی و بیهقی)**

و در روایتی دیگر ابورافع آورده است که «رسول خدا صلی الله علیه و سلم در یک شب با همهٔ همسرانش آمیزش کرد و نزد هر کدام از همسرانش غسل انجام داد. گوید: عرض کردم: اگر کسی یک بار غسل کند؟ فرمود: این، پاک و تمیزتر است یا فرمود با نظافت‌تر است.»

(روایت از ابوداود و طبرانی، و بیهقی، و ابن حجر در کتاب تلخیص)

۳۶ـ حکم جلوگیری از بارداری:

عروه بن زبیر به نقل از ام المؤمنین عایشه رضی‌الله‌عنها و جذامة بنت وهب و خواهر عکاشه آورده است که گوید: «با جمعی در محضر رسول الله صلی الله علیه و سلم بودیم و دربارهٔ جلوگیری از بارداری از آن حضرت سؤال کردند، فرمودند: این عمل، نوعی زنده به گور کردن خفی است و این آیه را قرائت کرد: ﴿وَ إِذَا الْمَوْءُودَةِ سُئِلَتْ﴾.»

(روایت از احمد و طحاوی، و ابن ماجه)

ظاهری‌ها با استدلال به این حدیث جلوگیری از حمل را حرام می‌دانند.

اگر اسلام، مسلمین را تشویق به ازدواج برای کثرت نسل می‌نماید تا در قیامت به آنان افتخار کند، در همین حال مانع جلوگیری از بارداری و تنظیم خانواده در شرایط ویژه‌ای نمی‌گردد. صاحب کتاب فقه السنة گوید: تنظیم خانواده و جلوگیری از بارداری برای کسی که عیالمند بوده و قادر به تربیت صحیح فرزندانش نیست مباح است.

همچنین در حالاتی که زن، ضعیف باشد یا پشت سرهم باردار شود، یا مرد، فقیر باشد در چنین حالاتی جلوگیری مباح بوده بلکه رأی بعضی از علماء بر این است که نه اینکه تنها مباح است بلکه امری است مندوب.



و از این هم فراتر بعضی جلوگیری را مطلقاً مباح دانسته و به احادیث زیر استدلال نموده‌اند:

۱ـ جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: «ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلوگیری (عزل) می‌کردیم در حالی که قرآن نازل می‌شد.» **(روایت از مسلم)**

عزل یعنی جلوگیری از دخول منی به رحم زن.

۲ـ و باز از جابر رضی الله عنه روایت شده که گفته: «ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلوگیری می‌کردیم در حالی که قرآن نازل می‌شد.» **(متفق علیه)**

شافعی گوید: و ما از چندین نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت داریم که ایشان دربارهٔ عزل رخصت داده و اشکالی در آن ندیده‌اند.

و امام غزالی گوید: احادیث صحیحی دال بر مباح بودن آن وارد شده، و فرمودهٔ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که گوید این عمل، نوعی زنده به گور کردن خفی است، مانند این فرمودهٔ او است که فرماید: «ریاء شرک خفی است.» و این گفتهٔ حضرت ناظر بر مکروه بودن آن است نه بر تحریم آن.

۳۷ـ حکم اسقاط حمل:

امام غزالی گوید: اسقاط حمل جنایتی است بر موجودی شکل گرفته و حاصل. و به قولی مرجوح، این جنایت دارای مراتبی است: اگر نطفه در رحم واقع شده و با منیِ زن مخلوط شود و استعداد پذیرش حیات را داشته باشد، از بین بردن آن جنایت است، اگر تبدیل به مضغه (پاره خون) و علقه (گوشت پاره) شد، از بین بردن آن جنایتی بزرگتر است، و اگر جان در آن دمیده شد و اعضاء آن پدیدار گشت بیشتر بر جنایت می‌افزاید.

در کتاب سبل السلام گوید: جواز، یا عدم جواز اسقاط نطفه قبل از دمیدن جان در آن، بستگی به اختلافی است که در مورد جواز یا عدم جواز جلوگیری از بارداری وجود دارد، بنابراین، آن کس که جلوگیری از بارداری را جایز شمرده معالجه برای اسقاط حمل را نیز جایز می‌شمارد، و کسی که آن را حرام دانسته اسقاط حمل را نیز به طریق اولی حرام می‌داند.

مصرف دارو، برای قطع حاملگی نیز از این باب است.

در فقه السنة گفته است: بعد از استقرار نطفه در رحم و بعد از گذشت یکصد و بیست روز از استقرار آن اسقاط (سزارین) جنین حلال نیست، و این تجاوزی است بر نفس که مستوجب عذاب دنیا و آخرت می‌گردد.

عبدالله رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم که صادق و مصدوق است، به من فرمودند: «هرکدام از شما چهل روز به صورت نطفه‌ای در رحم مادرش جمع می‌شود سپس به همان مقدار به صورت پاره خونی در می‌آید، سپس به همان اندازه به شکل پاره گوشتی در می‌آید آنگاه جان در آن دمیده شده و چهار کلمه در سرنوشت او نوشته می‌شود: روزی او، اجل او، عمل او، و سعادت یا شقاوت او.»

(روایت از بخاری و مسلم، و ابوداود و ترمذی)

و باز در فقه السنة گوید: اما اسقاط (سزارین) جنین، یا افساد لقاح قبل از گذشت این مدت بر حسب ضروریاتِ پیش آمده مباح است، و انجام آن بدون سبب یا اسباب حقیقی کراهت دارد.

طلاق

۱ـ تعریف آن:

طلاق در لغت به معنی گشودن قید، و از اطلاق گرفته شده که همانا آزاد کردن و رها کردن است، عرب در ضرب‌المثلهای خود گویند: **(فلان طلق الید بالخیر)**: *«فلانی دست خود را برای خیرات آزاد گذاشته است»* یعنی بسیار بخشنده است. و در اصطلاح شرع به معنی گشودن عقد نکاح است، و با مدلول بعضی از معانی لغوی آن موافق است.

به گفتهٔ امام الحرمین، طلاق، لفظی جاهلی بوده و شرع آن را تقریر نموده است. گفته می‌شود: **طَلُقَت المرأة** با فتح طاء و ضم لام، و یا با فتح لام، که فصیح‌تر است، و طُلِّقت، با ضم اول و کسر لام مشدّد، ماضی مجهول آن است، و بدون تشدید لام، خصوصاً برای زایمان به کار گرفته می‌شود، و حرف لام در مضارع آن مضموم می‌باشد و مصدر مضارع مخفف اللام آن، طَلْقاً با سکون لام است، و اسم فاعل آن که طالق است برای هر دو معنی به کار گرفته می‌شود.

۲ـ مکروه بودن آن:

طلاق، بدون ضرورت ناپسند است؛ ثوبان رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: هر زنی بدون دلیل شرعی تقاضای طلاق از شوهرش نماید بوی بهشت بر وی حرام است.» **(روایت از احمد، ابوداود، ابن ماجه، ترمذی).**

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم فرمود: «منفورترین حلال در نزد خدا طلاق است.» **(روایت از ابوداود، ابن ماجه و حاکم)**

در کتاب الحجة البالغة آورده است: بی‌گمان بسیار گفتن طلاق و عادت به عدم مبالات به آن، منشأ مفاسد بسیاری است، و از جانب کسانی صادر می‌شود که مطیع شهوت فرج بوده و در فکر سامان گرفتن و برپا داشتن امور منزل و تعاون بر صفا و

صمیمیت و صیانت از عفت خود نیستند و تنها به عیاشی با زنان، چشم دوخته‌اند، و میان آنان و زناکاران در دنباله‌روی از آرزوهای نفسانی، تفاوتی وجود ندارد، هرچند در ظاهر، مراسم نکاح را برپا داشته و با مدنیت آن موافق باشد.

رسول خداﷺ فرموده است: «مردان و زنان شهوت‌باز را دوست ندارم.»

(روایت از طبرانی و دارقطنی)

و در جای دیگری می‌فرماید: «امت من نیست آن‌کس که زن شوهردار را فریب داده و به فساد بکشاند.» **(روایت از ابوداود و نسائی)**

ابوهریره‌رضی الله عنه گوید: رسول خداﷺ فرمود: «هیچ زنی نباید در راه طلاق دادن خواهر مسلمانش تلاش نماید تا خود، با شوهر او ازدواج کند، چون تنها چیزی نصیب وی می‌شود که خداوند تقدیر کرده است.» **(روایت از ابوداود و بغوی)**

۳ـ حکم آن:

ای خواهر مسلمانم، زمانی طلاق مباح است که برای رفع زیان و به عنوان آخرین راه‌حل بوده و به غیر از آن گریزی نباشد.

خداوند می‌فرماید:

﴿اَلطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ **(بقره: ۲۲۹)**

«طلاق دو بار است (آن طلاقی که حق مراجعت به زن در آن محفوظ است. بعد از دو مرتبه طلاق، یکی از دو کار را باید کرد): نگهداری زن به گونهٔ شایسته و عادلانه یا رها کردن او با نیکی و به دور از ظلم و جور ....»

و نیز می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ﴾ **(طلاق: ۱)**

«ای پیغمبر، وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرا رسیدن عده (آغاز پاک شدن زن از عادت ماهیانه‌ای که شوهرش در آن با او نزدیکی نکرده باشد) طلاق دهید ...»

و رسول خداﷺ به آن کس که از بد اخلاقی و ناسزاگویی همسرش شکایت داشت فرمود: «او را طلاق بده.» **(روایت از ابوداود)**

علمای حنبلی مذهب گویند: طلاق بر چهار قسم است: واجب، حرام، مباح و مندوب. طلاق واجب، طلاقی است که توسط دو حَکَم زوجین در اثر شقاق و عدم سازش ایشان صورت می‌گیرد که با تشخیص هر دو حَکَمْ طلاق تنها وسیلهٔ قطع شقاق میان ایشان باشد.

و طلاق مردی که قسم خورده با همسرش نزدیکی نکند و چهار ماه سپری شده باشد، نیز همین حُکم را دارد؛ خداوند می‌فرماید:

﴿لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِن فَآءُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۲۷-۲۲۶)

«کسانی که زنان خویش را ایلاء می‌نمایند (یعنی سوگند یاد می‌کنند که با ایشان آمیزش جنسی ننمایند، حق دارند چهار ماه انتظار بکشند (و باید بدانند که خدا از چنین سوگندی خشنود نیست و در اثناء این چهار ماه باید وضع خود را با همسر خویش از نظر زندگی و طلاق روشن سازند)، در این فرصت اگر بازگشت کردند(و سوگند خویش را نادیده گرفتند و با زنان خود همبستر شدند، چه بهتر، کفارهٔ سوگند خود را می‌پردازند و ازدواج به حالت خود باقی است)؛ چه خداوند بسی آمرزنده و مهربان است. اگر تصمیم بر جدایی گرفتند (و در این مدت باز نگشتند پس از انقضای آن، یکی از دو راه در پیش است: برگشت به زندگی زناشویی عادی یا طلاق به اختیار یا به اجبار. و باید بدانند که گفتار و کردارشان از دید خدا پنهان نمی‌ماند)؛ چه خداوند شنوا و دانا است.»

اما طلاق حرام، طلاقی است که بدون نیاز و وجود ضرورت واقع گردد. و بدین خاطر حرام است که به زوجین زیان وارد ساخته و مصلحت ایشان بدون ضرورت از بین می‌رود.

و اما طلاق مباح، طلاقی است که در صورت نیاز و ناچاری از آن و به سبب سوء اخلاق و معاشرت زن و زیان رسیدن به او و در اثر آن باشد، بدون اینکه سوء معاشرت وی فایده‌ای در برداشته باشد.

و اما طلاق مندوب، طلاقی است که در اثر تقصیر زن در ایفای حقوق واجب بر او مانند نماز و امثال آن بوده و اجبار او بر ادای آن ممکن نباشد، یا اینکه زن دارای عفت نباشد.

ابن قدامه گوید: طلاقِ در حال شقاق و عدم سازش زوجین و در حالتی که زن به خاطر دفع ضرر از خود سر به مخالفت با شوهر زند، طلاقی است مندوب.

٤ـ حکم کسی که امر همسرش را به دیگری تفویض کند:

ابن مسعود گوید: کسی که امر همسرش را به دست دیگری واگذار کند و او هم، زن را طلاق داد، طلاق واقع نمی‌شود.

دو همسر رسول خدا ﷺ، ام سلمه و عایشه، و خواهرِ ام سلمه به نام قریبَة و عبدالرحمن بن ابی‌بکر صدیق رضی الله عنهم گفته‌اند: اگر شوهر امر زن را به او واگذار کرد و زن آن را به شوهرش بازگرداند، کماکان همسر او است.

اگر آن را قبول، و جدایی را انتخاب کرد، با یک طلاق بائنه می‌گردد، و اگر جدایی را به شوهرش واگذار کرد و شوهر نیز آن را پذیرفت، یک طلاق واقع شده ولی رجعی است. این، قول علی، زیدبن ثابت، جمعی از اصحاب و حسن بصری است. اما قول مالک که گفته: کسی که به همسرش بگوید امر و اختیار خودت در دست خودت باشد، مساوی با تملیک است. و همسرش بگوید به حقیقت آن را قبول کردم، در واقع طلاقش واقع می‌شود مگر اینکه بگوید: من ارادهٔ طلاق نداشتم و گوید: اگر امر و اختیار یکی از همسرانش را به همسری دیگر واگذار کرد و او، آن را سه طلاق داد، هر سه طلاقش واقع می‌شود، و شوهر می‌تواند آن را انکار کند و بگوید: منظور من تنها یک طلاق، یا دو طلاق بوده است. اگر سوگند یاد کرد حرف او پذیرفته شده و یک طلاق او، واقع و با آن یک طلاق، بائنه می‌گردد. مالک می‌افزاید: اگر به همسرش بگوید: امر و اختیار تو را به تو سپردم انشاء الله، و همسرش بگوید: به حقیقت از تو جدا شدم ان شاء الله، این طلاق است. اگر به همسرش گفت: فقط شوخی کردم، یا همسرش گفت: فقط منظور من شوخی بود و منظورم طلاق نبود، گفتهٔ شوهر همراه با سوگند پذیرفته می‌شود.

و اگر به همسرش گفت: امر و اختیار تو در دست خودت باشد یا ملک تو باشد، و همسرش یک طلاق خود را واقع کرد، و شوهر گفت: منظور من سه طلاق بود، تنها یک طلاق او واقع می‌شود.

عبدالکریم بن ابی اِمیه آورده است: در زمان خلافت عمربن خطاب رضی الله عنه مردی امر و اختیار همسرش را به خودش سپرد، و همسرش خود را سه طلاق داد، شوهرش گفت: به خدا سوگند تنها اختیار یک طلاق را به او سپرده‌ام، نزاع را به نزد عمر رضی الله عنه بردند، عمر رضی الله عنه از مرد درخواست کرد بر صحت ادعایش سوگند یاد کند و بگوید: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست تنها اختیار یک طلاق را به همسرش داده است، مرد سوگند را یاد کرد، عمر همسرش را به او بازگرداند.

و به گفتهٔ سفیان ثوری و شافعی، نیت شوهر معتبر است؛ بنابراین، اگر گوید: من قصد طلاق نداشتم حرف او معتبر است، و اگر همسرش امر و اختیار خود را به شوهرش بازگرداند همین حکم را دارد. بنابراین، اگر همسرش خود را طلاق داد، یا نفس خود را اختیار کرد، یا چیزی دیگر را گفت، در هر حال تنها یک طلاق او به صورت رجعی واقع می‌شود. و در مورد مخیر کردن و تملیک نیز همین حکم دارد.

۵ـ حکم کسی که به همسرش بگوید: تو بر من حرام هستی:

ابن حزم گوید: اگر کسی به همسرش بگوید: تو بر من حرام هستی یا جمله‌ای دیگر به آن بیفزاید و بگوید: مانند گوشت حیوان مردار، و خون، و گوشت خوک، و امثال آن، همهٔ این جملات، باطل و دروغ است و بر وی حرام نمی‌گردد، خواه طلاق آورده باشد یا نه، طلاقش واقع نشده و کماکان همسر او است.

در این مسئله اختلاف اقوال بسیار است:

قول اول: با این گفته سه طلاق او واقع می‌شود. و این، قول علی، زیدبن ثابت، ابن‌عمر، حسن، و ابن ابی لیلی است.

قول دوم: علی بن ابی‌طالب، ابوهریره، حسن، خلاس بن عمرو، جابربن زید و قتاده بر این باورند، در این حال همسر بر او حرام است و ذکر طلاق نکرده‌اند و تنها به شوهر امر کرده‌اند از همسرش دوری کند.

قول سوم: حسن و طاوس، شافعی و زهری گویند: اگر در تحریم، نیت طلاق بیاورد، طلاق او واقع می‌شود، در غیر این صورت، سوگند محسوب است.

قول چهارم: سفیان گوید: اگر قصد سه‌طلاق داشته باشد سه‌طلاق واقع می‌گردد، و اگر نیت یک‌طلاق داشته باشد، یک‌طلاق واقع شده و بائنه می‌گردد. و اگر نیت سوگند داشت، سوگند محسوب است، و اگر نیت هیچ چیزی نداشت دروغ بوده و چیزی بر او نیست.

قول پنجم: ابراهیم نخعی گوید: اگر نیت یک طلاق آورد، یا هیچ نیتی نیاورد، با یک طلاق، بائنه می‌گردد و اگر نیت سه طلاق آورد سه طلاق او واقع می‌شود.

قول ششم: حمادبن ابی سلیمان گوید: یک طلاق او واقع می‌شود.

قول هفتم: عبدالرحمن بن مهدی و سعید بن جبیر گوید: این عمل، ظهار است و در کفارهٔ آن واجب است برده‌ای را آزاد کند، یا دو ماه متوالی روزه باشد، یا غذای شصت مسکین را بدهد.

قول هشتم: ابن عباس رضی الله عنه گوید: یمین مغلظه است و کفارهٔ آن فقط آزاد کردن برده‌ای است. و بعضی دیگر از جمله عمر رضی الله عنه گویند: فقط سوگند است. و بعضی نیز گفته‌اند: تحریم، سوگند است و کفارهٔ سوگند دارد.

٦ـ حکم کسی که به همسرش بگوید: تو را به خانواده‌ات بخشیدم:

علی‌بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: اگر کسی همسرش را به خانواده‌اش ببخشد، اگر آن را قبول کردند یک طلاق آن واقع شده و بائنه می‌گردد. و اگر رد کردند یک طلاق آن واقع

شده و رجعی است و شوهر سزاوارتر به رجعت او است.

حسن بصری گوید: برجستگانی از اصحاب رسول خداﷺ می‌گفتند: اگر شوهر همسرش را به خانواده‌اش بخشید، در واقع از شوهرش بائنه می‌گردد. و اگر نپذیرفتند طلاق آن رجعی است و شوهر سزاوارتر به رجعت او است.

ابن مسعود گوید: اگر آن را قبول کردند یک طلاق آن واقع، و بائنه می‌گردد، و اگر قبول نکردند هیچ اتفاقی نمی‌افتد. عطاء نیز بر این قول است.

زید بن ثابت گوید: اگر آن را قبول کردند سه طلاق او واقع و تا با شوهری دیگر ازدواج نکند برای او حلال نمی‌گردد، و اگر آن را رد کردند یک طلاق واقع و رجعی است، و شوهرش سزاوارتر به رجعت او است.

به گفتهٔ مسروق و مکحلول، اگر پذیرفتند یک طلاق واقع، و رجعی است و شوهر سزاوارتر به رجعت او است و اگر نپذیرفتند اتفاقی نیفتاده است. و این قول احمدبن حنبل و اسحاق بن راهویه نیز هست.

و بنا به گفتهٔ اوزاعی، قبول کنند یا رد کنند یک طلاق او واقع می‌شود.

و بنا به گفتهٔ لیث، اگر کسی همسرش را به خانواده‌اش ببخشد قضاوت همان است که آنان می‌کنند، و اگر همسرش را به خانواده‌اش بخشید در حالی که هیچ قضاوتی را از آنان انتظار نداشت، این بخشیدن، قطعاً طلاق است.

مالک گفته است: کسی همسرش را به خانواده‌اش ببخشد اگر با آن آمیزش کرده بود، در صورتی که قبول کنند یا رد کنند سه طلاق وی واقع شده است، و اگر آمیزش نکرده بود قبول کنند یا نه، یک طلاق او واقع می‌شود.

شافعی گفته است: کسی همسرش را به خانواده‌اش بخشید، در فتوا و قضاوت نیت زوج معتبر است پس اگر گفت: در بخشیدن همسرم به خانواده‌اش نیت طلاق نداشتم، هیچ‌گونه طلاقی واقع نمی‌شود و اگر گفت: نیت سه طلاق داشتم هر سه طلاق واقع می‌شود، و اگر گوید: نیت دو طلاق داشتم، دو طلاق واقع، و حق رجعت دارد، و اگر گوید: منظورم یک طلاق بوده، یک طلاق او واقع، و حق رجعت دارد.

و بنا بر گفتهٔ ابوحنیفه، اگر به همسرش گفت: تو را بخشیدم به خانواده‌ات یا اینکه گفت: به پدرت، یا به مادرت، یا گفت به همسران دیگر، چند حالت دارد: اگر آن را در حال خشم گفت، یا بعد از درخواست طلاق از جانب همسرش گفت، سپس گوید: قصد طلاق نداشتم گفته‌اش تصدیق شده و در فتوا و قضاوت طلاقی لازم نمی‌گردد. و اگر گفت: نیت سه طلاق داشتم سه طلاق وی واقع می‌شود، و اگر گفت نیت دو طلاق داشتم

یا نیت دو طلاق رجعی یا نیت یک طلاق بائنه، یا رجعی داشتم در همهٔ این حالات تنها یک طلاق آن واقع و بائنه گردیده است و بس، نه بیشتر.

باز ابوحنیفه گوید: اگر به همسرش گفت: تو را به خاله‌ات، یا به زید، یا به فلان بیگانه بخشیدم اتفاقی رخ نداده و طلاقش واقع نمی‌گردد اعم از اینکه قصد طلاق داشته باشد، یا نه؛ در حالت خشم بوده باشد، یا نه؛ در جواب درخواست طلاق از جانب همسرش باشد، یا نه. و حُکمِ خانواده‌اش در این موارد معنایی ندارد.

و ابوثور نیز آن را باطل دانسته خواه نیت طلاق داشته باشد یا خیر.

۷ـ آنچه باعث فسخ نکاح می‌شود:

۱ـ جنون و جذام و برص:

عمربن خطاب رضی الله عنه گوید: هر کس با هر زنی ازدواج کند که دارای جنون، یا جذام، یا برص باشد و بعد از مقاربت بر آن اطلاع یافت، باید مهریهٔ او را بپردازد، و ولیِ زن، باید به خاطر دسیسه‌ای که به کار برده است تمام مهریه را به زوج بازپرداخت نماید، زیرا وی را فریب داده است.

و اوزاعی و ابوعبید بر این رأی بوده و نکاح را جایز شمرده و می‌گویند: با این حال نیز شوهر می‌تواند مهریه را از آن کس مسترد دارد که وی را فریب داده است.

و جماعتی معتقدند، اگر قبل از دخول اطلاع یابد نکاح فاسد است، ولی بعد از دخول جایز است. از علی رضی الله عنه روایت شده که گفته: هر زنی که دارای برص، یا جنون، یا جذام، یا قرن، باشد مادام شوهرش با او مقاربت نکرده است حق خیار دارد، می‌تواند آن را نگه دارد یا طلاق دهد، و اگر با آن مقاربت کرده باشد باید مهریهٔ او را بپردازد.

و حَکَمِ بن عتیبه گوید: علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه دربارهٔ زن مجنون، و مجذوم، یا برص، یا دارای استخوان در فرج گفته است: اگر با آن آمیزش کرده باشد همسر او است و اگر قبل از آمیزش آگاهی یابد باید میان ایشان جدایی حاصل شود.

و أصبغ به نقل از ابن وهب آورده است که عمر، علی، ابن عباس، سعید بن مسیب، ابن شهاب و ربیعه گفته‌اند: به جز در اثر چهار عیب، زن به خانواده‌اش بازگردانده نمی‌شود: جنون، جذام، برص و امراض فرج.

و گروهی معتقدند، نکاح با کسانی که دارای چنین عیوبی هستند جایز نیست. از جابر بن زید نقل است که گفته: نکاح، یا بیع زنانی که دارای عیوب ذیل هستند جایز نیست: جذام، جنون، برص، مسدود الفرج.

و ابن شهاب نکاح مجذوم و مجنون و مسدود الفرج را جایز نمی‌داند.
و گروهی بر این باورند که نکاح آنان جایز نبوده و در صورت مقاربت با آن جایز است.

گروهی دیگر گویند: نکاح زن با مردی که دارای عیوب فوق‌الذکر باشد مردود است.
سعید بن مسیب گفته: هر زنی با مردی ازدواج کند که دارای جنون یا امراض زیان‌آور باشد، مخیر است میان اینکه بپذیرد یا رد کند.

و مالک گوید: نکاح زن در اثر جنون، یا جذام، یا برص، یا معلول بودنِ آلتِ تناسل، رد می‌شود، و هرگاه آن را نکاح کرد و بر چنین عیبی آگاهی نداشت، اگر با آن مقاربت کرده بود باید مهریهٔ وی را پرداخته و آن را از ولی زن، برادر، یا پدر او به خاطر فریبی که به کار برده است بازپس گیرد.

ولی اگر ولی زن، پسر عمو، یا آقای زن بوده و از عیوب زن آگاهی نداشته باشد غرامتی بر ایشان نیست و مهریه از طرف زن به شوهر مسترد می‌گردد بجز مقدار یک‌چهارم دینار، که نباید از زن بازپس گرفته شود.

و گوید: زن نیز، در مقابل مرد معیوب به یکی از عیوب فوق‌الذکر، از چنین حقوقی برخوردار است. اگر جذام او آشکار باشد. باید دانست که تفاوتی میان جذام و برص نیست.

و امام شافعی گوید: زن، در اثر جذام، جنون، برص، و قَرْن، به خانواده‌اش بازگردانده شده و قبل از دخول مهریه‌ای ندارد، و بعد از دخول باید مهرالمثل به وی داده شود.

۲ـ هرگاه شوهر، مسلمان باشد و همسر از پذیرش آن امتناع کند و مشرک باشد، زیرا چنین عقدی فسخ می‌شود.

۳ـ هرگاه غیر از پدر و جد، عقد دختر صغیر، یا صغیره را اجرا کردند، بعد از بلوغ، آنان حق دارند آن را تأیید یا رد کنند، و این خیار البلوغ است. بنابراین اگر جدایی و پایان زناشویی را انتخاب کردند آن عقد فسخ شده است.

۴ـ هرگاه بعد از عقد نکاح معلوم شد که نامزد، خواهر شیری داماد است. که در این صورت عقد فسخ می‌شود.

۵ـ هرگاه مرد، مسلمان و زن، کافر باشد.

۶ـ هرگاه زن اسلام را بپذیرد، و مرد کافر باشد، ولی اگر با هم اسلام آوردند بر نکاح باقی می‌مانند.

۷ـ ارتداد مرد، نه زن.

۸ـ ارتداد زن، نه مرد.
۹ـ مقاربت با زن از روی اشتباه یا به قصد زنا از جانب پدر، یا پدربزرگ مرد.
۱۰ـ بعد از ملاعنه میان زوجین.
۱۱ـ ارتداد هر دو با هم.
۱۲ـ مرگ مرد یا زن. و هیچ اختلافی در موارد فوق نیست.

۸ـ فسخ نکاح مفقود:

از عمر بن خطاب رضی الله عنه به صراحت نقل شده که گفته: همسرِ مردِ مفقود چهار سال انتظار می‌کشد.

و از عبدالرحمن بن ابی لیلی نقل است که گفته: زنی شوهرش مفقود شد و چهار سال منتظر ماند، سپس قضیه را عرض عمربن خطاب رضی الله عنه کرد، عمر رضی الله عنه به او امر کرد از همان روز چهار سال دیگر منتظر بماند، اگر شوهرش پیدا شد که هیچ، وگرنه ازدواج کند آن زن چهار سال دیگر در انتظار ماند و از شوهرش خبری نشنید. سپس ازدواج کرد بعد از آن شوهرش بازگشت و ازدواج همسرش را به وی خبر دادند، مرد به نزد عمر رضی الله عنه آمد، عمر رضی الله عنه فرمود: اگر آرزو داری تا همسر تو را برایت بازگردانیم، وگرنه همسری دیگر را به عقد تو در آوریم، مرد گفت: زنی دیگر را به عقد من در آور.

و باز عبدالرحمن آورده است که یک مرد انصاری شبی از خانه خارج شد و مدت زیادی طول کشید و به خانه برنگشت. همسرش به نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و ماجرا را عرض وی کرد. عمر رضی الله عنه به زن امر کرد چهار سال در انتظار باشد، آن زن آن مدت را منتظر ماند، سپس به نزد عمر رضی الله عنه آمد. آنگاه به او امر کرد ازدواج کند. بعد از آن شوهر گمشده بازگشت. عمر رضی الله عنه او را میان انتخاب همسرش، یا مهریهٔ او مخیّر کرد. مرد همسرش را انتخاب کرد، عمر رضی الله عنه زن و شوهر دوم را از هم جدا کرد و زن را به شوهر اول باز گرداند.

ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهم گفته‌اند، باید چهار سال منتظر بماند.

ابن عمر رضی الله عنه گوید: باید از مال شوهر نفقهٔ وی تأمین گردد، چون خود را به خاطر او حبس کرده است.

ولی ابن عباس گفته که در این صورت به ورثه ظلم شده بلکه باید زن، نفقهٔ خود را قرض بگیرد و اگر شوهرش بازگشت از مال او، قرض داده شود، و اگر فوت کرده بود از سهم الارث زن، قرض داده می‌شود.



و هر دو بر این اتفاق دارند که بعد از گذشت چهار سال باید چهار ماه و ده روز زن باید در عده باشد و نفقهٔ این مدت، از جمیع مال شوهر تأمین می‌شود.

از سعید بن مسیب نقل است که عمربن خطاب رضی الله عنه گفته است: هر زنی، شوهرش مفقود گردد چهار سال باید منتظر بماند و بعد از آن، چهار ماه و ده روز در عده باشد، بعد از آن ازدواج با او حلال است.

و بنا به قولی مرجوح، اگر در اثناء عده، یا بعد از انقضاء عده شوهرش بازگشت مادام که ازدواج نکرده باشد، شوهرش در اولویت است، ولی اگر بعد از عده ازدواج کرده و شوهر دوم با او مقاربت کرده باشد، راهی برای شوهر اول برای بازگشت همسرش وجود ندارد.

و احمد و اسحاق گویند: بعد از گذشت چهار سال باید چهار ماه و ده روز در عده باشد آنگاه ازدواج کند. و هر دو گفته‌اند: برای همسر مفقودی ضرب‌الاجل تعیین می‌شود که شوهرش در جنگ، یا در دریا، یا در منزلش مفقود گردد.

۹ـ جایز نیست یک فرزند به دو مرد نسبت داده شود:

هرگاه دو مرد، در یک طُهر بی‌خبر از یکدیگر، با زن مقاربت کردند، یا یکی از آن دو، کنیزی را از دیگری خرید و با وی مقاربت کرد در حالی که مرد فروشنده نیز با او مقاربت کرده بود و معلوم نبود کدام یک از آن دو، اول مقاربت نموده است و تاریخ نکاح، یا تملک کنیز، نیز نامعلوم بود، و زن یا کنیز حامله شد و فرزند زایید، در این صورت اگر هر دو مرد ادعای آن کردند باید میان آنان قرعه برگزار گردد و قرعه به نام هر کدام درآمد، فرزند به او ملحق می‌شود و آن وقت باید نصف دیه را به طرف مقابل بدهد در صورتی که مدعیان دو نفر باشند. و اگر سه نفر باشند، دو سوم دیه و اگر چهار نفر باشند، سه چهارم دیه به اطراف مقابل بدهد.

اگر یکی از آن دو، مسلمان و دیگری، کافر باشد بدون قرعه فرزند به مسلمان ملحق می‌شود. اگر هر دو آن را انکار کردند یا ادعایی بر او نداشتند، از فرد یا افراد قیافه‌شناس استفاده شده و اگر یک نفر عادلِ عالم به علم قیافه یا بیشتر گواهی دادند که این، فرزند فلانی است، از لحاظ نسب به وی ملحق می‌شود. اگر یکی یا بیشتر، آن را به دو نفر یا بیشتر نسبت دادند، گفتهٔ ایشان مردود، و از غیر آنان خواسته می‌شود نسب فرزند را تشخیص دهند.

همچنین جایز نیست یک فرزند به دو پدر یا دو مادر ملحق شود.

و همچنین اگر دو زن یا بیشتر بر فرزندی ادعا داشتند، اگر در دست یکی از آن دو باشد فرزند او است، و اگر در دست همهٔ آنها باشد، یا ادعای آن را نداشتند و آن را انکار نکردند، یا همه او را انکار کردند، باید برای تشخیص آن چنانچه گفتیم از انسان قیافه‌شناس بهره جست.

از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده که گوید: «رسول خدا ﷺ با چهرهٔ شاد و مسرور که می‌درخشید به منزل من آمد و فرمود: نمی‌دانی که یک نفر قیافه‌شناس به زیدبن حارثه، و اسامة بن زید نگاه کرد و گفت: بعضی از این قدمها از بعض دیگر است.» **(روایت از احمد، بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی و نسائی)**

۱۰ـ ارکان طلاق:

اوّل ـ زوج: غیر از زوج هیچ کس نمی‌تواند طلاق را واقع کند؛ به دلیل فرمودهٔ حضرت ﷺ که گوید: «طلاق، تنها در دست کسی است که ساق را در دست گرفته است.» **(روایت از ابن ماجه و دارقطنی)**

به نظر من این حدیث، معلول است ولی از یک طرف به علت کثرت طرق آن از طرف دیگر به دلیل تأیید آن از جانب قرآن، به آن عمل می‌شود.

دوّم ـ زوجه: عبارت از زنی است که در پناه زوج بوده و طلاق بر وی واقع گردد.

سوّم ـ لفظ دال بر طلاق: اعم از اینکه صریح باشد یا کنایه همراه با نیت، و نیت به تنهایی برای طلاق کافی نیست؛ به دلیل حدیثی که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «خداوند از حدیث نفس و وسوسه‌های آن مادام آن را بر زبان نیاورده و عملی نکنند در گذشته است.» **(متفق علیه)**

شرط وقوع طلاق، عقل و عدم اکره است، بنابراین طلاق دیوانه و شخص مُکْرَه واقع نمی‌شود؛ به دلیل حدیثی که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «گناه سه نفر نوشته نمی‌شود: شخص خوابیده تا هنگام بیداری، کودک تا هنگام بلوغ و دیوانه تا هنگام بازیافت عقل کامل.» **(روایت از احمد، نسائی، بیهقی، حاکم، سعید بن منصور و ابن‌خزیمه)**

و در جای دیگری می‌فرماید: «گناه خطا، و فراموشی و اکراه امتم نوشته نمی‌شود.» **(روایت از طبرانی)**

۱۱ـ اقسام طلاق:

طلاق دارای اقسامی به شرح زیر است:

(۱) طلاق سنّی.

(۲) طلاق بدعی.

(۳) طلاق بائن.

(۴) طلاق رجعی.

(۵) طلاق صریح.

(۶) طلاق کنایه.

(۷) طلاق منجز و معلق.

(۸) طلاق تخییر و تملیک.

(۹) طلاق با وکالت یا کتابت.

(۱۰) طلاق با تحریم.

(۱۱) طلاق حرام.

و بعداً ان شاء الله انواع این طلاقها را توضیح خواهیم داد.

اوّل ـ طلاق سنّی:

آن است که مطابق امر شرع واقع شود؛ به این معنی، شوهر همسر خود را که با آن نزدیکی کرده است در دورهٔ طهری که با آن مقاربت نکرده باشد یک طلاق بدهد.

خداوند می‌فرماید:

﴿اَلطَّلٰقُ مِرّتانِ فَإمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أوْ تَسْرِيحٌ بِإحْسَانٍ﴾ **(بقره: ۲۲۹)**

«طلاق رجعی که شوهر، حق رجعت را دارد، دوبار است بعد از دوبار یا باید او را به گونهٔ شایسته نگه دارد، یا بطوری عادلانه او را رها کند.»

از عبدالله بن عمر رضی الله عنه نقل شده که همسرش را در حالتی طلاق داد که در ایام قاعدگی بود، عمر رضی الله عنه موضوع را عرض رسولِ خدا صلی الله علیه وسلم کرد، ایشان فرمودند: «به او امر کن همسرش را رجعت دهد، بعد از آن او را در دورهٔ پاکی یا بارداری طلاق دهد.» **(روایت از بخاری و مسلم و ترمذی)**

علماءِ اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و غیر ایشان، طلاق سنی را به طلاقی تعریف کرده‌اند که در دورهٔ پاکی او را طلاق بدهد بدون اینکه در آن دوره با آن مقاربت کرده باشد.

بعضی گویند: اگر در دورهٔ پاکی او را سه طلاق بدهد نیز طلاق سنی است. و این، قول شافعی و احمد بن حنبل است.

و بعضی دیگر معتقدند سه طلاق، سنی نبوده مگر اینکه سه طلاق را در سه نوبت و او را یکی یکی طلاق بدهد. و این، قول سفیان ثوری و اسحاق است.

و شافعی و احمد و اسحاق گویند: زن باردار را هر وقت که بخواهد طلاق می‌دهد. و بعضی دیگر بر این باورند هر ماه او را یک مرتبه طلاق می‌دهد.

ابن سیرین گوید: از ابن عمرﷺ شنیدم که گفت: همسرم را در حالتی طلاق دادم که در ایام قاعدگی بود، عمر موضوع را عرض رسول خداﷺ کرد، ایشان فرمودند: او را باید رجعت دهد، گفتم: طلاق به حساب می‌آید؟ فرمودند: او را بر حذر دار. و در روایت سعیدبن جبیر آمده است که ابن عمر گفت: طلاق در حال قاعدگی، یک طلاق بر من حساب گردید. (روایت از بخاری)

امام نووی گفته که بعضی از ظاهری‌ها در فتوایی نادر گفته‌اند: طلاق در حال قاعدگی واقع نمی‌شود، چون غیر مجاز است و مانند طلاق بیگانه است.

خطابی این قول را از خوارج و روافض نیز نقل کرده است.

ابن عبدالبر گوید: به جز اهل بدعت و ضلالت در این زمان، هیچ کسی مخالف آن نیست. و در روایتی شاذ از بعضی از تابعین نقل شده و ابن العربی و غیر او آن قول را از ابن علیّه نقل کرده‌اند. ابن علیّه کسی است که شافعی دربارهٔ او گفته است: ابن علیّه گمراه است و در مجالس گمراهان نشسته است و مردم را گمراه می‌کند. ابن علیّه در مصر بوده و دارای نظراتی منفرد بوده و از فقهاء معتزله می‌باشد.

دوّم ـ طلاق بدعی:

طلاق بدعی دارای حالاتی متفاوت است و به اجماع علماء حرام است. بنا بر رأی جمهور، این گونه طلاق واقع نمی‌شود، و این مخالف شرع است. طلاق بدعی به صورتهای زیر می‌باشد:

(۱) طلاق دادن زن در حال قاعدگی، یا زایمان.

(۲) زن را در دورهٔ پاکی طلاق دهد ولی در آن دوره با او مقاربت کرده باشد.

(۳) سه طلاق زن را در یک کلمه اجرا کند، یا در سه کلمه اما در یک وقت، آن را اجرا کند؛ مانند اینکه بگوید: طلاق او افتاده است، تا سه مرتبه آن را تکرار کند.



دلیل حرمت این‌گونه طلاق، حدیث رسول گرامی ﷺ است که می‌فرماید: «آیا استهزاء به کتاب خدا می‌شود در حالی که هنوز در میان شما هستیم؟»

(روایت از نسائی)

سوّم ـ طلاق بائن:

طلاق بائن آن است که شوهر، حق رجعت ندارد. و به محض وقوع آن، شوهر بیگانه شده و در ردیف خواستگاران داخل می‌شود البته به شرطی که سه طلاق او را واقع نکرده باشد. در این حالت زن مخیر است که با او در مقابل مهریهٔ جدید تجدید نکاح نماید، یا خواستهٔ او را رد کند.

و در این تفاوتی نیست: طلاق با لفظ صریح، یا کنایه باشد.

طلاق بائن پنج صورت دارد:

(۱) در صورتی است که زن را در مقابل مبلغ یا مالی طلاق بدهد، و زن، مبلغ، یا مال را تحویل شوهر دهد.

(۲) در صورتی است که قبل از آمیزش با او، او را طلاق بدهد، زیرا مطلقه قبل از آمیزش عده ندارد، و به مجرد طلاق، بائنه می‌گردد.

(۳) در صورتی است که سه طلاق را در یک کلمه جاری سازد، یا به طور جداگانه و در یک مجلس آنها را اجرا کند، یا هر سه را در چند مجلس اجرا نماید، در این صورتها، بینونهٔ کبری محقق شده و زن، تا با شوهری دیگر ازدواج و مقاربت نکند و به طور مشروع از وی جدا نشود، برای شوهر اول حلال نیست.

(۴) در صورتی است که همسر را طلاق رجعی بدهد ولی قبل از انقضاء عده به او مراجعت ننماید، چون به محض تمام شدن عده، بائنه می‌گردد.

(۵) در صورتی است که دو حَکِم زن و مرد، تشخیص دهند طلاق بهتر از ادامهٔ زناشویی است و زن را طلاق دهند.

چهارم ـ طلاق رجعی:

طلاق رجعی آن است که شوهر، همسرش راکه با او مقاربت نموده است یک طلاق بدهد و در مقابل مال نبوده، و قبلاً طلاق دیگر نگفته باشد.

در این صورت، شوهر حق مراجعهٔ زن را دارد ولو اینکه همسر، ناراضی باشد. زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلاٰحاً﴾ (بقره: ۲۲۸)

«و شوهران آنان برای برگرداندنشان به زندگی زناشویی در مدت عده از دیگران سزاوارترند، در صورتی که خواهان اصلاح باشند.»

و طلاق رجعی آن است که کمتر از سه طلاقِ زنی باشد که با او مقاربت کرده و در مقابل عوض نباشد. زن مطلقهٔ رجعی در نفقه و مسکن و غیر آن تا انقضاء عده حکمِ همسر دارد؛ به این معنا که نفقه و مخارجش در طول عده برعهدهٔ شوهرش می‌باشد. و هرگاه عده منقضی شد همسر، بائنه می‌گردد، و اگر شوهر قبل از سپری شدن عده بخواهد با همسرش مراجعت نماید، کافیست بگوید: من به شما مراجعه کردم و سنت است دو نفر عادل را بر آن شاهد گیرد.

پنجم ـ طلاق صریح:

طلاق صریح آن است که مُطلِّق (مرد طلاق‌دهنده) نیاز به نیت ندارد بلکه لفظ صریح طلاق کفایت می‌کند؛ مانند اینکه بگوید: تو را طلاق دادم، تو طلاق داده شده‌ای، و امثال آن.

ششم ـ طلاق کنایه:

به طلاقی گفته می‌شود که نیاز به نیت طلاق دارد، چون صراحتاً بر طلاق دلالت ندارد؛ به دلیل حدیث عایشه رضی‌الله‌عنها که گوید: «چون دختر جوان را بر رسول خدا ﷺ داخل کردند و رسول خدا ﷺ خواست با وی نزدیکی کند، گفت: پناه به خدا می‌برم از تو، رسول خدا ﷺ فرمودند: به راستی به پناه بزرگی روی آوردی، به خانواده‌ات ملحق شوید.» (روایت از بخاری)

و در حدیث تخلّف کعب بن مالک آمده که وقتی به او گفته شد: «رسول خدا ﷺ به تو امر می‌کند از همسرت کنار گیرید، گفت: او را طلاق دهم یا برخوردی دیگر با او بکنم؟ گفت: نه بلکه از وی کنار گیر و به وی نزدیک نشوید، آنگاه کعب به همسرش گفت: به خانواده‌ات ملحق شوید.» (روایت از بخاری و مسلم)

بنابراین، دو حدیث فوق دلالت بر این دارند که آن لفظ همراه با قصد طلاق، طلاق است و بدون قصد، طلاق نیست.

هفتم ـ طلاق مُنجَّز و معلَّق:

طلاق منجّز آن است که مرد، زنش را در زمان حال و بدون آنکه به چیزی معلق نماید، طلاق دهد؛ مثل اینکه به همسرش بگوید: تو طلاق داده شده‌ای. و با همین لفظ فوراً طلاق او واقع می‌شود.

و طلاق معلّق آن است که طلاق زن را به کاری معلق سازد که انجام دهد، مثل اینکه به همسرش بگوید: اگر به فلان کار بروید طلاق تو واقع شود، که با انجام آن کار طلاق او واقع می‌شود.

هشتم ـ طلاق تخییر و تملیک:

طلاق تخییر آن است که شوهر، همسرش را میانِ ماندنِ با او و مفارقتِ با او مخیر کند، در این صورت اگر مفارقت را انتخاب کرد طلاقش واقع می‌شود.

و اما طلاق تملیک، آن است که شوهر به همسرش بگوید: من امر تو را به تملیک تو در آوردم، و اختیار خودت در دست خودت باشد، اگر در جواب شوهر، همسر گفت پس من خود را طلاق دادم، در این صورت یک طلاق رجعی زن واقع می‌شود.

امام مالک و بعضی از علماء گفته‌اند: اگر زن مُمَلَّکه بگوید: من سه طلاق را انتخاب کردم از شوهرش بائنه شده و شوهر قدرت رجعت و نکاح او را نخواهد داشت، مگر اینکه با مردی دیگر ازدواج کند.

نهم ـ طلاق به وسیلۀ تحریم:

علمای سلف، در این مسئله اختلاف نظر زیادی دارند و اقوال پیرامون آن در حدود هیجده قول است، زیرا نصی از کتاب و سنت بر این مسئله وجود ندارد. من در میان آن اقوال، متعادل‌ترین و بهترین قول را ذکر می‌کنم:

طلاق به وسیلۀ تحریم این است که شوهر به همسرش بگوید: تو، بر من حرام هستی، یا تو از من حرام هستی. اگر این الفاظ را همراه با نیت طلاق گوید، طلاق به شمار می‌رود، و اگر نیت ظهار داشت، ظهار محسوب شده و باید کفارۀ ظهار را بپردازد، و اگر نیت طلاق و ظهار نداشت، یا نیت سوگند داشت، مثلاً بگوید: اگر فلان فعل انجام دهی از من حرام هستی، و زن آن عمل را انجام داد، فقط کفّارۀ سوگند بر او است نه چیزی دیگر.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که گفته است: «هرگاه شوهر، همسرش را بر خود تحریم کرد، سوگند است و باید کفارهٔ آن را بدهد. سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای شما أسوهٔ حسنه است.» (متفق علیه)

منظورش آن است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ماریهٔ قبطیه را بر خود تحریم کرد ولی بر وی حرام نشد و به آزاد نمودن بندهای اکتفا کرد.

نسائی آورده است: مردی به نزد ابن عباس آمد و گفت: من همسرم را بر خود حرام کردهام، ابن عباس گفت: دروغ گفتی بر تو حرام نیست، سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللهُ لَكَ﴾ (تحریم: ۱)

و گفت: بر تو است سنگین‌ترین کفاره را بدهید که آزاد کردن بندهای است.

و باز نسائی با اسنادی صحیح از انس رضی الله عنه نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنیزی داشت که با آن مقاربت می‌کرد، ولی عایشه و حفصه رضی‌الله عنهما آن قدر از وی بدگویی کردند تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنیز را بر خود حرام کرد، و بدین سبب خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللهُ لَكَ﴾

دهم ـ طلاق با وکالت:

هرگاه شوهر، یکی را وکیل طلاق همسرش کرد، یا طی نامهای وکالت را به او تفویض کرد، و شخص وکیل طلاق را اجرا کرد، طلاق واقع می‌شود. و در این موضوع هیچ اختلافی میان علما وجود ندارد، زیرا وکالت در حقوق جایز است و هنگام غیبت، یا لال بودن و امثال آنها، کتابت به منزلهٔ نطق به شمار می‌رود.

یازدهم ـ طلاق حرام:

به طلاقی گفته می‌شود که مرد، در یک لفظ، سه طلاق زن را واقع کند یا سه طلاق را به صورت جداگانه اما در یک مجلس واقع نماید؛ مثل اینکه خطاب به همسرش بگوید: تو را سه طلاق دادم، یا سه مرتبه در مجلس بگوید: تو را طلاق دادم.

چنین طلاقی به اجماع علماء حرام است؛ به دلیل حدیثی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی شنید مردی همسرش را سه طلاق داده است با حالت خشمناکی بلند شد و فرمود: «آیا به کتاب خدا توهین می‌شود در حالی که هنوز در میان شما هستم؟ تا اینکه مردی بلند شد و عرض کرد: یا رسول الله، او را نکشم؟» (روایت از نسائی)

و حکم این طلاق به نزد جمهور علما و أئمهٔ اربعه و غیر ایشان این است که هر سه طلاق واقع می‌شود، و همسر تا با شوهری دیگر ازدواج و مقاربت نکند، برای شوهر اول حلال نمی‌گردد.

ولی گروهی دیگر از علما معتقدند که یک طلاق واقع می‌شود آن هم به صورت بائن، یا رجعی، بر حسب اختلافی که در آن دارند.

و اختلاف آراء علما به علت اختلاف ادله و فهم هر یک از نصوص، می‌باشد.

۱۲ـ خلع:

۱ـ تعریف آن:

خلع عبارت است از قبول طلاق از جانب همسر در مقابل مالی که باید به شوهر بپردازد تا بدان وسیله از او جدا شود.

۲ـ حکم آن:

در صورت فراهم شدن شروط آن، خلع جایز است.

رسول خدا ﷺ به همسر ثابت بن قیس که به خدمتش آمده بود و از شوهرش شکایت کرد و گفت: یا رسول الله، من از لحاظ اخلاق و دین از وی ناراضی نیستم ولی کفر بعد از اسلام را دوست ندارم، فرمود: «می‌توانی باغ وی را به او مسترد گردانید؟ عرض کرد: بله، رسول خدا ﷺ به شوهرش فرمود: باغ را قبول کن و در مقابل آن او را یک طلاق بده.» **(روایت از بخاری)**

علما بر مشروعیت خلع اجماع دارند، جز بکر بن عبدالله مزنی (تابعی مشهور) که گفته است: برای مرد حلال نیست در مقابل جدایی، از زنش چیزی دریافت کند، چون خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً﴾

«از مهریهٔ ایشان نباید چیزی دریافت کنید.»

در اعتراض به قول او به این آیه استدلال کرده‌اند که می‌فرماید:

﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِما فِيما افْتَدَتْ بِهِ﴾ **(بقره: ۲۲۹)**

«گناهی بر زوجین نیست اگر همسر در مقابل جدایی چیزی به شوهر پرداخت کند.»

ولی بکربن عبدالله ادعا کرده است: این آیه با آیهٔ سورهٔ نساء منسوخ شده است.

۳ـ آیا خلع طلاق است؟

آیا به مجرد خلع، طلاق واقع می‌شود، یا بدون اینکه ذکر طلاق نماید و نیت آن را داشته باشد طلاق واقع می‌گردد؟

در مورد خلعِ مجرد از لفظ و نیت، سه رأی وجود دارد و هر سه رأی منتسب به شافعی می‌باشد.

رأی اول: شافعی در اکثر کتب جدیدش نصاً گفته: خلع طلاق است، و جمهور بر این رأیند.

بنابراین، با لفظ خلع و مشتقات آن عدد طلاق ناقص می‌گردد، و همچنین تلفظ به غیر آن همراه با نیت آن، طلاق را ناقص می‌نماید. و شافعی صراحتاً در کتاب املاء گفته: خلع یکی از صیغه‌های صریح طلاق است، و حجت جمهور این است که تنها شوهر مالک آن بوده، لذا محسوب می‌شود. و اگر فسخ بود، به غیر از مهریه جایز نبود چیزی دیگر به شوهر داده شود، لیکن جمهور، بیشتر یا کمتر از آن را جایز شمرده است به همین دلیل، طلاق به شمار می‌رود.

رأی دوم: قول قدیم شافعی است که در کتاب احکام القرآن گفته که خلع، فسخ است و طلاق نیست. روایت این قول از ابن عباس از جانب عبدالرزاق به ثبوت رسیده و صحیح است، و از ابن الزبیر نیز روایتی در این باب آمده که آن را تقویت می‌کند. ولی اسماعیل قاضی بر این قول دو اشکال وارد کرده و گوید: اتفاق بر این است: که هرکس امر و اختیار همسر را به خودش واگذارد و نیت او از این کار طلاق باشد، و همسرش خود را طلاق دهد، طلاقش واقع می‌شود و به دنبال آن می‌افزاید: محل خلاف در حالتی است که نه تلفظ به طلاق کرده و نه نیت آن را داشته باشد، در این حالت نه خلع به شمار می‌رود تا سبب جدایی گردد، و نه سبب وقوع طلاق می‌شود؟!!

علمای شافعی مذهب در خلع همراه با نیت طلاق، اختلاف نظر دارند و اگر آن را فسخ بدانیم، آیا سبب وقوع طلاق می‌شود یا نه؟ خود امام‌الحرمین عدم وقوع را ترجیح داده و در استدلال بر آن گفته: خلع در باب خودش صریح بوده و در محل خود به کار رفته است، بنابراین به سبب نیت از معنی خود منصرف نمی‌شود، و امام ابوحامد و اکثر علمای شافعی صراحتاً آن را طلاق دانسته‌اند.

و خوارزمی آن را از نص قدیم شافعی نقل کرده که گفته است: خلع، فسخ است و عدد طلاق را نقص نمی‌کند مگر اینکه نیت آن را داشته باشد.

طحاوی گوید: هرگاه در تلفظ به خلع نیت طلاق داشت، طلاق واقع می‌شود و بر این قول، نقلِ اجماع کرده است، که این گفتهٔ او به رأی شافعی خدشه وارد می‌سازد، و محل خلاف در حالتی است که تصریح به لفظ طلاق نکرده و نیت آن را نیز نداشته باشد.

رأی سوم: هرگاه در تلفظ به خلع، نیت طلاق نداشته باشد، اصلاً طلاق واقع نمی‌شود، و در کتاب «الام» بر این رأی تصریح کرده است. و سبکی از علماء متأخرین، و محمدبن نصیر مروزی که در کتاب «اختلاف العلماء» گوید: این آخرین رأی شافعی است، این رأی سومی را تقویت می‌نمایند.

۴ـ شروط خلع:

(۱) مطالبهٔ همسر از شوهر برای خلع، هنگامی که ضرر به اوج خود رسیده و از این هراس داشت حدود خدا را نتوانند نگه دارند.

(۲) باید خلع به گونه‌ای صورت گیرد که شوهر همسر را اذیت ننماید، بنابراین اگر به همسر گزندی رساند جایز نیست چیزی از او دریافت دارد.

(۳) خلع، باید از جانب همسر باشد، زیرا خلع از جانب شوهر نیست.

(۴) اگر شوهر راضی به ادامهٔ زناشویی نبود نمی‌تواند از همسرش چیزی دریافت کند.

(۵) خلع سبب طلاق بائن می‌گردد، و اگر شوهر بخواهد به او مراجعت کند برای وی حلال نیست مگر با عقد نکاح جدید.

۵ـ احکام خلع:

(۱) مستحب است بیش از مهریه‌ای که برای همسرش تعیین کرده، از او دریافت نکند.

(۲) اگر خلع با لفظ خلع صورت گیرد، عدهٔ زنِ خلع شده یک حیض است.

(۳) و اگر با لفظ طلاق صورت گیرد، بنا بر رأی جمهور، عدهٔ وی سه پاکی است.

(۴) برای شوهر جایز نیست در مدت عده به همسر، مراجعت نماید.

(۵) برای ولیّ زوجهٔ صغیره جایز است در صورتی که زوجه در معرض ضرر قرار داشت به نیابت از وی با شوهرش درخواست خُلع نماید، چون خودش دارای رشد نیست.

۶ـ خلع، اختیار زن را به دست خودش واگذار می‌کند:
جمهور علما از جمله أئمۀ اربعه بر این باورند که هر زمان شوهر با همسرش خلع کرد، همسر، مالک نفس خود بوده و از اختیار و انتخاب کامل برخوردار است و دیگر، شوهر، حقّ مراجعت آن را ندارد، چون او مال خود را به شوهر داده تا در مقابل، از قید زناشوییِ با او خلاص یابد و از ارتکاب شکستن حدود خدا اجتناب نمایند. و اگر شوهر حق رجعت همسر داشت، همسر با پرداختن مبلغی نمی‌توانست از قید شوهر خلاصی یابد.
و حتی اگر شوهر آنچه را که از همسر دریافت داشته به او مسترد دارد، و همسر قبول کند، باز نمی‌تواند در مدت عده او را رجعت دهد، چون به محض خلع، جدایی میان آنان محقق شده است.
از سعیدبن مسیب و زهری روایت شده که اگر شوهر خواست او را رجعت دهد باید آنچه را که از او گرفته به او بازپس دهد و قبل از انقضاء عده با حضور دو شاهد او را رجعت دهد.

۷ـ خلع، در طهر و حیض:
در دوران طهر، یا حیض خلع جایز است.
و برای وقوع خلع، زمانی معین در نظر گرفته نشده است، بلکه در هر زمانی واقع می‌شود و آنچه در زمان حیض از آن نهی شده است فقط طلاق است. شافعی گوید: ترک تفصیل و پرس و جو، در قضایای احوال با وجود احتمال به منزلۀ عموم در مقال است؛ بدین معنی که نیازی نیست کنجکاوانه از زن پرسش شود در حیض است یا نه؟ زیرا پیامبر ﷺ سؤال نکرده در حیض است یا نه؟ بلکه به صورت مطلق حکم خلع را برای زن ثابت بن قیس صادر کرده است بدون اینکه بپرسد در حیض است یا در پاکی.

۸ـ مکروه است در خلع، آنچه را که به همسرش پرداخت کرده از او بازپس گیرد:
بنا به گفتۀ زهری؛ برای شوهر حلال نیست بیشتر از آنچه که به همسر داده از او بازپس گیرد. و میمون بن مهران گفته: کسی که بیش از مبلغی را دریافت کند که به او داده است در واقع زن را با نیکویی و جوانمردی رها نکرده است.
و اوزاعی گوید: قضاة اجازه نمی‌دادند بیش از آنکه به او داده است از او بگیرد. و بنا به قول گروهی، این کار مکروه است. و حکم بن عیینه، و حماد بن ابی سلیمان، گرفتن بیش از مهریه، از همسر را مکروه دانسته‌اند. عامر شعبی، نیز آن را مکروه دانسته است.
و گروه دیگری از علما تمام آنچه به او داده است را مکروه دانسته‌اند.

و دستهٔ دیگری نیز گفته‌اند: می‌تواند آنچه را که به او داده از او باز پس گیرد ولی بیشتر از آن باید با رضایت طرفین باشد.

از محمد بن عقیل بن ابی‌طالب نقل است که «ربیع بنت معوذ ابن عفراء گفت: با شوهرم در مقابل کل سرمایه‌ام مخالعه کردم، شوهرم قضیه را عرض عثمان بن عفان کرد، و او اجازه داد و به شوهرش امر کرد از باند موی سر، گرفته تا دیگر متملکات همسرش از وی دریافت نماید.» (متفق علیه)

از عبدالله بن عمر رضی الله عنه نقل شده: «کنیز همسرش به نزد وی آمد که در مقابل تمام دارایی‌اش و تمام لباسها حتی شورتی که می‌پوشید با شوهرش خلع کرده بود.»

(روایت از ترمذی)

و عکرمه و ابراهیم و مجاهد بر این رأیند.

و قول مالک، شافعی، ابوسلیمان و اصحاب آنان نیز همین است.

۱۳ـ طلاق در حالت خشم زیاد:

عایشه رضی‌الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در حالت خشم زیاد و اکراه، و جنون نه طلاقی واقع می‌شود، و نه آزاد کردن برده‌ای صورت می‌پذیرد.»

(روایت از احمد، ابوداود، ابن ماجه و حاکم)

زیرا در این حالات سه گانه، انسان نمی‌داند چه بر زبان می‌آورد و در نتیجه طلاق واقع نمی‌شود.

۱٤ـ شهادت بر طلاق:

جمهور فقهاء سلف و خلف معتقدند؟، طلاق بدون شاهد واقع می‌شود؛ زیرا طلاق از حقوق مرد است، و نیازی به شاهد ندارد که در حقوق او دخالت کند، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ کدام از اصحاب او روایتی بر مشروعیت شاهد بر طلاق وارد نشده است. پس طلاق از حقوق مرد بوده و خداوند آن را در دست مرد قرار داده و غیر او حقّ دخالت در آن را ندارند.

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ﴾ (احزاب: ۴۹)

«ای مؤمنان، هنگامی که با زنان مؤمن ازدواج کردید و پیش از مقاربت آنان را طلاق دادید ...»

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ (بقره: ۲۳۱)

«و هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخر عدهٔ خود رسیدند یا به شیوهٔ صحیح و عادلانه‌ای آنان را نگاه دارید و با ایشان آشتی کنید و یا آنان را به شیوهٔ پسندیده و دادگرانه‌ای رها سازید.»

ابن قیم در تفسیر این آیه گفته است: خداوند طلاق را برای کسی قرار داده که نکاح در دست او است، چون امساک نیز که عبارت از رجعت است مختص به او است.

۱۵ـ حالاتی که قاضی می‌تواند در آن زن را طلاق دهد:

۱ـ طلاق به خاطر عدم انفاق:

مالک، شافعی و احمد جدایی میان زن و شوهر به علت عدم انفاق، توسط حکم قاضی را جایز دانسته‌اند، آن هم زمانی که زن درخواست کند و شوهر در ظاهر، مالی نداشته باشد و به این آیه استدلال کرده‌اند که می‌فرماید:

﴿فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ (بقره: ۲۲۹)

ولی احناف آن را جایز نمی‌دانند اعم از اینکه عدم انفاق، فقط امتناع باشد یا اعسار و تنگدستی واقعی، و عجز در برابر آن وجود داشته باشد. و به آیهٔ ذیل استدلال کرده‌اند:

﴿لِيُنْفِقْ ذُوسَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللهُ لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً﴾ (طلاق: ۷)

۲ـ طلاق به علت ترس از آسیب رساندن به زن:

مالک و احمد بر این باورند که زن می‌تواند به علت ترس از آسیب رساندن شوهر و عدم توانایی بر ادامهٔ زناشویی با او، از قاضی تقاضای طلاق نماید؛ مانند ضرب و شتم و ناسزاگویی، و هر نوع اذیت و آزاری که قابل تحمل نباشد، یا مانند اکراه و وادار کردن زن بر قول، یا فعل منکر و ناپسند.

ابوحنیفه و شافعی مخالف آن هستند، زیرا امکان بر طرف کردن آن از راه توبیخ و تعزیر و وادار کردن زن به عدم اطاعت از شوهر وجود دارد.

۳ـ طلاق به علت غیبت زوج:

مالک و احمد معتقدند که زوجه حق دارد بعد از یک سال غیبتِ بدون عذرِ شوهر، به خاطر جلوگیری از آسیبهای اجتماعی و خانوادگی و دینی و غیره از قاضی تقاضای طلاق نماید.

رأی امام احمد بر این است، حداقل مدتی که زن در آن می‌تواند تقاضای طلاق بکند شش ماه است، زیرا این آخرین مدتیست که زن می‌تواند در آن صبر بر غیبت شوهر داشته باشد.

۴ـ طلاق به علت زندانی بودن شوهر:

رأی مالک و احمد بر این است که زن می‌تواند به علت زندانی بودن شوهرش درخواست طلاق نماید، چون زندانی بودن شوهر و دوری او از همسر، به او آسیب می‌رساند.

۱۶ـ عدّه:

۱ـ تعریف آن:

عدّه عبارت از ایامی است که زن بعد از جدایی از شوهرش در آن انتظار می‌کشد و نمی‌تواند ازدواج کند.

عدّه در جاهلیت معروف بوده است، و اسلام نیز به خاطر مصالحی که در بردارد آن را تأیید کرده است.

علما بر وجوب آن اجماع دارند به دلیل این آیه که می‌فرماید:

﴿وَ الْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ (بقره: ۲۲۸)

«و زنان مطلقه باید بعد از طلاق به مدت سه بار عادت ماهانه، یا سه بار پاک شدن از حیض انتظار بکشند.»

قُرْء به معنی حیض است، به دلیل حدیثی که در تفسیر آن فرموده: «تا دیدن سه حیض باید در عدّه باشد.» (روایت از ابن ماجه)

و پیامبر ﷺ در جای دیگری می‌فرماید: «زن، در ایام قرءهایش باید بنشیند.» (روایت از ابوداود و نسائی)

۲ـ حکم عدّه:

عدّه بر همسری که از شوهرش جدا شده است واجب است، خواه این جدایی در اثر مرگ باشد یا غیر آن؛ به دلیل فرمودهٔ خدای ﷻ که می‌فرماید:

﴿وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً﴾ (بقره: ۲۳۴)

«و کسانی که از شما (مردان) می‌میرند و همسرانی از پس خود به جای می‌گذارند، همسرانشان باید چهار ماه و ده شبانه‌روز انتظار بکشند.»

و نیز می‌فرماید:

﴿وَ الْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾

و باز می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُوهُنَّ سِرَاحاً جَمِيلاً﴾ (احزاب:۴۹)

«ای مؤمنان، هنگامی که با زنان مؤمنه ازدواج کردید و پیش از همبستری با ایشان آنان را طلاق دادید برای شما عده‌ای بر آنان نیست تا حساب آن را نگاه دارید، ایشان را از هدیهٔ مناسبی برخوردار سازید و به گونه‌ای محترمانه و زیبایی آنان را آزاد و رها سازید.»

۳ـ حکمت مشروعیت عدّه:

(۱) دادن مهلت و فرصت به زوجین برای از سرگیری زندگی دوبارهٔ زناشویی، در صورتی که طلاق رجعی باشد.

(۲) روشن شدن براءت رَحِم به خاطر محافظت بر انساب و عدم اختلاط آنها.

(۳) مشارکت زن مسلمان در تخفیف آلام خانوادهٔ شوهر و فرزندانشان، و نشان دادن وفاداری در مقابل شوهر متوفی.

۴ـ انواع عدّه:

(۱) عدهٔ مطلقه در سن قاعدگی:

عدهٔ زن مطلقه در سن قاعدگی، دیدن و سپری کردن سه حیض است؛ به دلیل فرمودهٔ خدای متعال که می‌فرماید:

﴿وَ الْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ (بقره: ۲۲۸)

«زنان مطلقه باید بعد از طلاق به مدت سه بار عادت ماهانه انتظار بکشند.»

و رأی جمهور بر این است.

(۲) عدهٔ زنان یائسه از حیض:

عدهٔ زنان سالخورده‌ای که از حیض مأیوس شده‌اند، سه ماه است؛ به دلیل فرمودهٔ خدای متعال که می‌فرماید:

﴿وَ اللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَاءِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَ اللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ﴾ (طلاق: ۴)

«زنانی که از عادت ماهیانه ناامیدند و همچنین زنانی که هنوز عادت ماهیانه ندیده‌اند اگر دربارهٔ حکم عدهٔ ایشان متردد هستید بدانید که عدهٔ آنان سه ماه است.»

و عدهٔ دختر صغیره‌ای که هنوز به سن قاعدگی نرسیده است نیز سه ماه است.

(۳) عدهٔ مطلقهٔ باردار:

عدهٔ زن مطلقهٔ باردار وضع حمل است، چنانچه می‌فرماید:

﴿وَ أُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ (طلاق: ۴)

«و عدهٔ زنان باردار وضع حمل است.»

(۴) عدهٔ زنی که شوهرش فوت کرده است:

عدهٔ او چهار ماه و ده شبانه روز است، اگر باردار نباشد؛ به دلیل این آیه که می‌فرماید:

﴿وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجاً يَتَرَبَّصْنَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً﴾ (بقره: ۲۳۴)

«و کسانی که از شما (مردان) می‌میرند و همسرانی از پس خود به جای می‌گذارند، همسرانشان باید چهار ماه و ده شبانه‌روز انتظار بکشند.»

(۵) عدهٔ زن مستحاضه:

عدهٔ زن مستحاضه با حیض معلوم می‌شود، اگر در قاعدگی دارای عادت بود باید مطابق عادت قبلی خود رعایت حیض و طهر بنماید، و بر این اساس با دیدن سه دروه قاعدگی عدهٔ او پایان می‌یابد، و اگر آیسه بود، عدهٔ وی سه ماه است.

(۶) عدهٔ زنی که در سن حیض طلاق داده شده ولی به علتی شناخته یا ناشناخته خون او منقطع می‌گردد:

اگر انقاطع خون بر اثر علتی شناخته شده مانند رضاع، یا بیماری بود، باید در انتظار بازگشت عادت ماهانه بماند و با آن، عده را آغاز کند، اگرچه زمان بازگشت به درازا

بکشد. و اگر علت آن ناشناخته بود باید یک سال در عده بماند: نُه ماه برای مدت حمل، و سه ماه برای عدّه.

(۷) عدهٔ زنی که با وی نزدیکی نشده است:

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا﴾ (احزاب: ۴۹)

«ای مؤمنان، هنگامی که با زنان مؤمنه ازدواج کردید و پیش از همبستری با ایشان، آنان را طلاق دادید، برای شما عده‌ای بر آنان نیست تا حساب آن را نگاه دارید.»

بنا به دلیل این آیه، زن مسلمان که شوهرش با وی مقاربت نکرده است، عده‌ای بر او نیست. ولی اگر قبل از مقاربت، شوهرش فوت کند، باید مانند زنی که با وی مقاربت شده چهار ماه و ده شبانه روز عده را بگذراند.

۵ـ زنِ در حال عده باید تا انقضاء عده در منزل شوهر بماند:

در کتاب فقه السنة آمده است: بر زن معتده واجب است تا انقضاء عده‌اش در منزل شوهرش باقی بماند، و حلال نیست از آن خارج گردد، و برای شوهر حلال نیست او را از منزلش بیرون کند. و اگر طلاق، یا جدایی در بیرون از منزل زناشویی واقع شد بر زن واجب است به مجرد علم به آن به منزلش برگردد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ و أَحْصُوا الْعِدَّةَ و اتَّقُوا اللهَ رَبَّكُمْ لَاتُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ و تِلْكَ حُدُودُ اللهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ (طلاق: ۱)

«ای پیغمبر، وقتی‌که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان‌را در وقت فرا رسیدن، یعنی پس از پاک شدن زن از عادت‌ماهیانه‌ای که شوهرش در آن، با او نزدیکی‌نکرده باشد، طلاق‌دهید و حساب عده‌را نگاه دارید، و دقیقاً محاسبه کنید که زن سه بار ایام پاکی خود از حیض را به پایان رساند، تا نژادها آمیزهٔ یکدیگر نشوند. و از خداکه پروردگار شما است بترسید و پرهیزگاری کنید. و اوامر و نواهی او را به کار بندید، به ویژه در طلاق و نگهداری زمان عده. زنان را بعد از طلاق در مدت عده از خانه‌هایشان بیرون نکنید، و زنان هم تا پایان عده از منازل شوهرانشان بیرون نروند، مگر اینکه زنان کار زشت و پلشت آشکاری، همچون زنا، و فحاشی و ناسازگاری طاقت‌فرسا با شوهران یا اهل خانواده انجام دهند، که ادامهٔ حضور ایشان در منازل باعث مشکلات بیشترگردد. اینها قوانین و مقررات الهی است، و هرکس از قوانین و مقررات الهی پا فراتر نهد و تجاوزکند به خویشتن ستم کرده است.»

ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر **فاحشة مبینة** گفته است: این است که زن خود را به اهل و اقارب شوهر نشان دهد، که اگر این عمل را انجام داد، بیرون کردن او حلال است.

و عایشه، جابربن زید، حسن، عطاء، و جمعی دیگر مخالف این فتوا بوده، و عایشه رضی‌الله‌عنها خواهرش به نام ام کلثوم را که شوهرش به نام طلحه بن عبید الله کشته شده بود، با خود به مکه برای انجام عمره بیرون برد.

۶ـ اختلاف فقها پیرامون خروج زن معتده از منزل:

بنابر رأی احناف جایز نیست زن مطلقه، در شب یا روز از منزل خود خارج شود. ولی زنِ شوهر مرده می‌تواند در روز، یا در بعضی از شب خارج شود. و مذهب حنابله بر این است که زن معتده، خواه مطلقه باشد، یا شوهر مرده می‌تواند از منزلش خارج شود.

ابن قدامه گفته: جایز است زن معتده برای نیازمندیهای روزمرهٔ خود در روز از منزل خارج شود خواه مطلقه باشد یا شوهر مرده.

۱۷ـ نفقه:

۱ـ وجوب آن:

نفقهٔ زن بر مرد واجب است و در این زمینه هیچ اختلاف نظری میان علما وجود ندارد. و قرآن آن را واجب کرده و می‌فرماید:

﴿وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا و اكْسُوهُمْ﴾ (نساء: ۵)

«از آن سرمایه و ثمرات آن خوراک و پوشاک ایشان را تهیه کنید.»

و در حدیث، رسول خدا صلی الله علیه وسلم اجازه داد که هند، دخترِ عُتبه از مال شوهرش، ابوسفیان، در حد کفایت خود و فرزندانش برداشت کند. (متفق علیه)

همچنین از رسول خدا صلی الله علیه وسلم دربارهٔ حق همسر بر شوهر سؤال شد؟ در جواب فرمودند: «هر وقت خودت غذا خوردی به همسر نیز بخورانی، و هر وقت لباس پوشیدی به او نیز بپوشانی.» (روایت از اصحاب سنن)

در کتاب «المسوی» گوید: نفقهٔ زن بر مرد واجب است؛ خواه ثروتمند باشد، یا بینوا؛ خداوند می‌فرماید:

﴿لِيُنْفِقْ ذُوسَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللهُ﴾ (طلاق: ۷)

«آنان که دارا هستند از دارایی خود برای زن شیرده، به اندازهٔ توان خود خرج کنند، و آنان که تنگدست هستند از مالی که خدا بدیشان داده است خرج نمایند.»

۲ـ برای چه کسانی نفقه واجب است؟

۱ـ همسر، خواه همسر حقیقی بوده و در عصمت شوهر باشد، یا حکماً همسر باشد؛ مانند زنی که در عدهٔ طلاق رجعی باشد؛ به دلیل حدیث پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «بدانید حق زنان بر شما این است که با آنان در خوراک و پوشاک جوانمردانه رفتار کنید.» **(روایت از ترمذی و ابن ماجه)**

۲ـ زنی که در عدهٔ سه طلاق بوده و باردار باشد؛ به دلیل این آیه که می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ **(طلاق: ۶)**

«و اگر آنان باردار باشند خرج و نفقهٔ ایشان را بپردازید تا زمانی که وضع حمل می‌کنند.»

۳ـ نفقهٔ والدین بر فرزند؛ به دلیل فرمودهٔ خدای متعال که می‌فرماید:

﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً﴾

«و با پدر و مادر نیکی و احسان کنید.»

۴ـ نفقهٔ فرزندان نابالغ بر پدران؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً﴾ **(نساء: ۵)**

«و از آن مال خوراک و پوشاک آنان را بپردازید ...»

۵ـ نفقهٔ غلام بر ارباب؛ به دلیل حدیث پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «غلام دارای حقوق خود از حیث خوراک و پوشاک، به نحوی شایسته است، بر هیچ کسی تکلیف خارج از توان نمی‌شود.» **(روایت از مسلم)**

۶ـ نفقهٔ حیوانات بر مالک آن؛ رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «زنی داخل آتش گردید به خاطر حبس گربه‌ای که نه به آن غذا می‌داد و نه او را آزاد می‌کرد و از شدت گرسنگی حشرات را می‌خورد.» **(روایت از بخاری، مسلم و احمد)**

۳ـ اختلاف أئمه در مقدار نفقه:

مذاهب دربارهٔ مقدار نفقه و تعیین آن اختلاف نظر دارند، جمهور علما معتقدند که نفقه باید به حد کفایت باشد و مقدار آن تعیین نمی‌شود. روایات از فقها پیرامون آن مختلف است: امام شافعی گوید: بر شخص مسکین و کارگر یک مد غذا، و بر فرد ثروتمند دو مد غذا، و بر افراد متوسط یک و نیم مد غذا واجب است.

امام ابوحنیفه مقدار آن را بر اشخاص ثروتمند هفت الی هشت درهم، و بر افراد تنگدست و بی‌نوا، پنج الی شش درهم قرار داده است.



و بعضی از اصحاب امام ابوحنیفه گفته‌اند: مقدار فوق در زمان ارزانی است ولی در زمان گرانی، کفایت، معتبر است.

درکتاب «الروضة» آمده است: قول درست، قول کسانی است که قائل به عدم تقدیر هستند، زیرا مکانها، زمانها، احوال، و اشخاص متفاوتند، و تردیدی در این نیست که در بعضی از زمانها نیاز به غذا بیشتر است تا بعضی دیگر، و در بعضی از مکانها نیز شرایط متفاوت است. می‌بینیم که اهل بعضی از مکانها و مناطق عادت دارند روزانه دو، تا سه وعده غذا صرف کنند و در بعضی از اماکن به چهار وعده می‌رسد.

و احوال روزگار نیز متفاوت است، زیرا حالت تنگدستی مقدار بیشتری طعام در مقایسه با حالت وفور نعمت می‌طلبد.

و حالات اشخاص نیز اختلاف دارد، زیرا بعضی از اشخاص یک صاع و بیشتر از آن را صرف می‌کنند در حالی که بعضی از آنها نصف، و یا کمتر از آن را تناول می‌کنند، و با استقراء تام، این تفاوت روشن و معلوم گردیده است، و بدیهی است با وجود چنین تفاوتها و اختلافات، تعیین نفقه در یک مقدار مشخص ظلم و اجحاف است.

به علاوه، برای نفقه در شریعت هرگز مقدار معینی مشخص نشده است، بلکه رسول خدا ﷺ آن را حواله به حد کفایت توأم با شایستگی می‌کردند.

و دلیل آن حدیث عایشه رضی‌الله‌عنها است که گوید: «هند، عرض کرد: یا رسول الله، ابوسفیان مردی خسیس است و اگر خودم بدون آگاهی او از مال او برداشت نکنم چندان به من و فرزندانم نمی‌دهد که کفایت ما باشد، رسول خدا ﷺ فرمودند: در حد متعارف و به اندازهٔ کفایت خود و فرزندانت از مال ابوسفیان برداشت کن.» **(متفق علیه)**

این حدیث، مشعر بر حواله دادن کفایت در حد متعارف است. و مراد از متعارف حدی است قابل قبول همگان و خلاف آن غیر قابل قبول باشد، و این حد معروفی که حدیث بدان اشاره کرده است چیزی معین نبوده و در میان اهل منطقه‌ای معین نیست بلکه در هر منطقه و میان هر ملل و اقوامی آنچه غالب است حد متعارف به حساب می‌آید.

۱۸ـ حضانت و سرپرستی:

۱ـ تعریف آن:

حضانت از حضن گرفته شده که نام زیر بغل تا پهلو می‌باشد. گفته می‌شود: پرنده، جوجهٔ خود را حضانت کرد؛ یعنی زیر بالهای خود گرفت، و به همین صورت نگهداری کودک و کفالت آن، تا رسیدن به سن بلوغ از جانب مادر را حضانت می‌گویند.

۲ـ مادرِ کودک نسبت به حضانت کودک، در اولویت قرار دارد مادام ازدواج نکرده باشد:

مادر به خاطر تجاربی که دارد و صبر و بردباریی که از خود نشان می‌دهد برای تربیت کودک سزاوارتر است. دلیل این شایستگی حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما است که گوید: «زنی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد و عرض کرد: یا رسول الله، شکم من برای این پسرم مدتها ظرف بوده و حال هم آغوشم او را حمایت کرده و پستانهایم خوردن و آشامیدن او را بر عهده دارند. حال پدرش خیال کرده او را از من به زور بگیرد. رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: تو سزاوارتری مادام ازدواج نکرده باشید.»

(روایت از احمد، ابوداود، بیهقی و حاکم)

و به اجماع علما، مادر اولویت دارد نه پدر.

ابن منذر گفته: اجماع بر این است که حقّ مادر با ازدواج باطل می‌گردد. و از عثمان رضی الله عنه روایت شده که باطل نمی‌گردد. حسن بصری و ابن حزم بر این رأیند؛ به دلیل ماندن پسر ام سلمه نزد مادرش بعد از اینکه با رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازدواج کرده بود.

در کتاب «الروضه» گوید: در جواب این رأی باید گفت که مجرد ماندن، نزد مادر بدون اینکه منازعی داشته باشد نمی‌تواند حجت باشد، زیرا احتمال دارد اقاربی نداشته باشد تا از وی حمایت کند.

۳ـ شروط حضانت:

۱ـ عقل.

۲ـ بلوغ.

۳ـ قدرت بر تربیت.

۴ـ امانت و اخلاق.

۵ـ اسلام.

۶ـ مادر نباید ازدواج کرده باشد.

۴ـ اجرت حضانت:

اجرت حضانت مانند اجرت رضاع است و مادر، مادام در نکاح پدر باقی باشد نمی‌تواند درخواست مزد کند، زیرا از نفقهٔ زوجیت برخوردار است یا اگر در عده باشد نیز نفقهٔ خود را دارد.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَولَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (بقره: ۲۳۳)

«مادران اعم از مطلقه و غیر مطلقه دو سال تمام فرزندان خود را شیر می‌دهند هرگاه یکی از والدین یا هر دوی ایشان خواستار تکمیل دوران شیرخوارگی شوند، و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده لازم است خوراک و پوشاک مادران را به گونه‌ای شایسته بپردازد.»

آیهٔ فوق، دلیل بر این است که مادام مادر در عقد و نکاح پدر بوده یا در عده باشد مستحق اجرت نیست.

اما بعد از انقضاء عده مستحق اجرت حضانت و رضاع است؛ به دلیل فرمودهٔ خدای متعال که می‌فرماید:

﴿... فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ و إِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَىٰ﴾ (طلاق: ۶)

«خرج و نفقهٔ ایشان را بپردازید تا زمانی که وضع حمل می‌کنند، اگر آنان فرزندان شما را شیر دهند مزدشان را به تمام و کمال بپردازید، با یکدیگر دربارهٔ سرنوشت فرزندان، زیبا و پسندیده مشورت کنید، اگر هم بر همدیگر سخت گرفتید و به توافق نرسیدید، دایه‌ای شیر دادنِ به کودکِ مرد را بر عهده بگیرد.»

۵ـ در صورت از دست دادن مادر، پدر اولویت دارد:

دلیلی بر قولِ به حضانت پدر، در صورت فوت مادر وارد نشده است، ولی در فرمودهٔ حضرت ﷺ که خطاب به مادر کودکی، فرمود: «شما برای حضانت او سزاوار هستید مادام ازدواج نکرده باشید.» ـ که در حدیث قبلی یادآور شدیم ـ این مسئله استنباط می‌شود که بعد از مادر اولویت به پدر، یا کسی است که به منزلهٔ مادر است مانند خاله. و در اثبات مخیر کردن میان پدر و مادر در مبحث کفالت نیز این اولویت ثابت می‌شود.

در کتاب «المسوی» روایت شافعی از ابوهریره را آورده که: «رسول خدا ﷺ جوانی را میان انتخاب پدر یا مادرش مخیر کردند.» (روایت از احمد، ترمذی و ابن‌ماجه)

سپس در همان کتاب، میان حدیث، و اثر، تطبیق به وجود آورده و گوید: اگر فرزند، کمتر از هفت سال بود، مادرش اولی‌تر است، و اگر به سن هفت‌سالگی رسید و متناسب با سن، از عقل و هوش برخوردار بود، میان پدر و مادرش مخیر می‌گردد اعم از اینکه پسر باشد یا دختر، و هر کدام را انتخاب کرد می‌تواند نزد او باشد. و چنین تطبیقی را از قضاوت علی رضی الله عنه گرفته است، زیرا او پسری هفت یاهشت ساله را میان مادر و عمویش

مخیر کرد، و دربارهٔ برادر کوچکترِ آن پسر گفت: اگر او نیز به این سن رسیده بود، او را میان مادر و عمویش مخیر می‌کردم.

و به گفتهٔ ابوحنیفه تا روزی که پسر می‌تواند خود به تنهایی غذا بخورد و لباس بپوشد، مادرش در اولویت است. دختر نیز تا رسیدن به سن حیض از همین حکم برخوردار است، و از آن به بعد، برای هر دو، پدر اولویت دارد.

۶ـ ترتیب صاحبان حقوق در حضانت:

هرگاه حضانت از همان ابتدا در دست مادر بود، فقها این نکته را خاطرنشان کرده‌اند که قرابت مادر مقدم بر قرابت پدر است. و ترتیب میان صاحبان حقوق در مورد حضانتِ فرزند به صورت زیر است:

مادر.

مادرِ مادر، و بالاتر.

مادر پدر.

خواهر پدری و مادری.

خواهر مادری.

خواهر پدری.

دختر خواهر پدری و مادری.

دختر خواهر مادری.

خالهٔ پدری و مادری.

خالهٔ مادری.

دختر خواهر پدری.

دختر برادر پدری و مادری.

دختر برادر مادری.

دختر برادر پدری.

عمهٔ پدری و مادری.

عمهٔ مادری.

عمهٔ پدری.

خالهٔ مادری.

خالهٔ پدری.

عمهٔ مادر.

عمهٔ پدر.

در تمام اینها شقیقی (پدری و مادری) مقدم است.

اگر برای حضانت کودک کسی از اصناف فوق یافت نشد یا یافت شد ولی اهل حضانت نبود، آنگاه حضانت به نزدیکان پدری مرد که محرم کودک هستند به ترتیب ذیل انتقال می‌یابد:

پدر.

پدر پدر و بالاتر.

برادر شقیقی.

برادر پدری.

پسر برادر شقیقی.

پسر برادر پدری.

عموی شقیقی.

عموی پدری، پس از آن عموی شقیقی پدر، سپس عموی پدری پدر.

و اگر میان نزدیکان پدری مرد کسی یافت نشد یا یافت شد ولی اهل حضانت نبود، حضانت به دیگر مردان محارم و غیر عصبه به شرح زیر انتقال می‌یابد:

پدربزرگ مادری.

برادر مادری.

پسر برادر مادری.

عموی مادری.

دایی شقیقی.

دایی پدری.

دایی مادری.

و اگر کودک از هیچ کدام قریبی نداشت، قاضی زنی را برای تربیت و حضانت او تعیین خواهد کرد.

۱۹ـ طلاق مریض:

مالک گوید: از ابن شهاب شنیدم گفت: اگر شوهر، در حال بیماری، همسر خود را سه طلاقه داد، همسرش از وی ارث می‌گیرد.

و ربیعة بن ابی عبدالرحمن گفته: به من ابلاغ گردید که همسر عبدالرحمان بن عوف

از وی درخواست طلاق نمود، گفت: هرگاه به حیض افتادی و سپس پاک شدی مرا خبر کن، تا عبدالرحمن مریض نگشت همسرش به حیض نیفتاد، وقتی پاک گشت عبدالرحمن را باخبر کرد، عبدالرحمن در حالی که مریض بود وی را طلاق داد، ولی عثمان بن عفان رضی الله عنه بعد از انقضاء عده او را در ارث شرکت داد. **(روایت از مالک)**

مالک گوید: اگر در حال مریضی و قبل از مقاربت او را طلاق دهد، نصف مهریه و میراث را خواهد گرفت و عده‌ای بر او نیست. و اگر با او مقاربت کرد و سپس او را طلاق داد، تمام مهریه و میراث را خواهد گرفت. و از نظر ما، بیوه و باکره مساوی هستند.

۲۰ـ حکم طلاق بدون تلفظ به آن:

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند متعال از امتم در مقابل خطرات درونی، مادام آن را به زبان نیاورد، یا آن را انجام ندهد، درگذشته است.» **(روایت از بخاری، مسلم، ابن ماجه و ترمذی)**

و نزد اهل علم عمل بر این است که اگر مرد در درون خود و بدون تلفظ به آن بخواهد زن را طلاق بدهد طلاق وی واقع نمی‌شود، تا بدان تکلم ننماید.

۲۱ـ زنی که قبل از مقاربت طلاق داده شود نصف مهریه‌اش را می‌گیرد:

زنی که قبل از دخول، طلاق داده شود نصف مهریه‌ای راکه تعهد داده‌اند می‌گیرد.
به دلیل فرمودهٔ خدای متعال که می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾ **(بقره: ۲۳۷)**

«و اگر زنان را قبل از آنکه با آنان مقاربت کنید طلاق دادید، در حالی که مهریه‌ای برای آنان تعیین نموده‌اید نصف آنچه راکه برای آنان تعیین کرده‌اید به آنان بدهید.»

در مورد ذکر مهریه در عقد، و رضایت زوجین بر مقداری بعد از عقد، میان فقها اختلاف هست.

ابوحنیفه و اصحاب او گویند: اگر در عقد، مهریه ذکر شود، نصف آن را خواهد گرفت. و اگر بعد از عقد بر آن اتفاق یابند یا اختلاف پیداکردند نصف مهرالمثل به او تعلق می‌گیرد. و در این صورتِ اخیر اگر قبل از مقاربت طلاق داده شود به غیر از متعه چیزی دریافت نخواهد کرد.

مالک و شافعی گویند: در همهٔ حالات نصف مهرالمثل را دریافت می‌کند. و ابن‌حزم گوید: عمل بر قول مالک و شافعی است، زیرا خدای متعال می‌فرماید: ﴿فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾

۲۲ـ ایلاء:

۱ـ تعریف آن:

ایلاء در لغت به معنی خودداری به سبب سوگند است. و در اصطلاح شرع، امتناع از مقاربت با همسر به خاطر سوگند است.

خداوند می‌فرماید:

﴿لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَاءِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* و إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۲۷-۲۲۶)

«کسانی که سوگند یاد می‌کنند که با همسرانشان آمیزش جنسی ننمایند حق دارند چها رماه انتظار بکشند. اگر بازگشتند و سوگند خود را نادیده گرفتند و با زنان خود همبستر شدند، چه بهتر، چه خداوند بسی آمرزنده و مهربان است. و اگر تصمیم بر جدایی گرفتند خداوند شنوا و دانا است.»

خداوند متعال اراده کرده است که حدی برای عادات جاهلیت قرار دهد، چون در آن دوران، مرد سوگند یاد می‌کرد یک سال یا دو سال یا بیشتر از آن با همسرش مقاربت نکند، لذا خداوند آن مدت را در چهار ماه محدود کرد.

و این مدتی که خداوند برای مردان قرار داده است فرصتی است برای شوهر، تا در آن بیندیشد و شاید از کردهٔ خود پشیمان شده و کفارهٔ سوگند را پرداخته و با همسرش مراجعه نماید، وگرنه او را طلاق دهد.

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: ایلاء آن است که شوهر سوگند یاد کند هرگز با همسرش مقاربت نکند.

و از عطاء این نقل به صحت رسیده که گفته: ایلاء آن است سوگند به خدا یاد کند چهار ماه یا بیشتر با همسرش جماع نکند. بنابراین خودداری از جماع، بدون سوگند ایلاء نیست.

از ابراهیم نخعی نقل است که گفته: اگر شوهر سوگند یاد کند با همسرش کینه ورزد، یا بد رفتاری کند، یا او را محرم کند، یا با همسرش نخوابد، در واقع ایلاء است.

و به گفتهٔ شعبی، هر سوگندی که مانع بین زن و شوهر گردد ایلاء است.

ابوالشعساء گفته است: اگر مرد به همسرش بگوید: تو بر من حرام هستی، یا تو مثل مادرم هستی، یا هر وقت به تو نزدیک شوم طلاق تو افتاده باشد، ایلاء است. و ابوحنیفه گوید: اگر سوگند به طلاق یا عتاق، یا حج، یا عمره، یا صیام یاد کرد ایلاء است، و اگر سوگند به نذر نماز، یا هفت دور طواف یا گفتن صد تسبیح یاد کرد، در هیچ کدام از این صورتها ایلاء نکرده است.

و از عطاء نقل شده: از او دربارهٔ کسی سؤال شد که سوگند یاد کند یک ماه به همسرش نزدیک نشود ولی پنج ماه از وی نزدیکی نکند؟ در جواب گفت: این ایلاء است، اعم از اینکه مدت را ذکر کند یا نکند، و هر وقت چهار ماه گذشت چنانچه خداوند می‌فرماید، یک طلاق او واقع می‌شود.

و از قتاده دربارهٔ کسی سؤال شد که سوگند یاد کند ده روز به همسرش نزدیک نشود ولی چهار ماه با او نزدیکی نکند، در جواب گفت: ایلاء است.

از حسن بصری روایت شده که گوید: اگر مردی به زنش بگوید: سوگند به خدا امشب با او نزدیکی نمی‌کنم، ولی چهار ماه با وی نزدیکی نکرد اگر عدم نزدیکی او به خاطر سوگند باشد، ایلاء محسوب است.

و بنابر قول مالک و شافعی، ابوثور، احمد و اصحاب ایشان: اگر سوگند یاد کند چهار ماه یا کمتر به او نزدیک نشود، ایلاء نیست و ایلاء آن است: از چهار ماه بیشتر باشد.

۲ـ ایلاء کننده یا باید زن را رجعت دهد و یا باید او را طلاق دهد:

علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه گفته: اگر مرد سوگند یاد کند به همسرش نزدیک نشود در هنگام تمام شدن چهار ماه به او گوشزد می‌شود: یا باید از گفتهٔ خودت برگردی و یا همسرت را طلاق دهی، و بر این کار مجبور می‌گردد.

و ابن عمر رضی الله عنه گوید: بعد از گذشت چهار ماه، مرد متوقف شده و به او امر می‌شود، یا رجعت کند و یا همسرش را طلاق دهد.

و سلیمان بن یسار گفته: به خدمت بیش از ده نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم رسیده‌ام که همگی دربارهٔ ایلاء رأی به متوقف کردن مرد دارند.

و قول سعیدبن مسیب، طاوس، مجاهد، و قاسم بن محمد بن ابی‌بکر، بر این است که شخص سوگند خورده یا باید بازگردد، و یا زن را طلاق دهد.

و عمر بن عبدالعزیز، عروة بن زبیر، ابومجلز، محمدبن کعب، سلیمان بـن یسـار، مالک و شافعی در یکی از اقوال خود، ابوثور، ابوعبید، احـمد، اسـحاق، ابـوسلیمان و اصحاب ایشان همگی بر این رأیند.

با این تفاوت که مالک و شافعی در یکی از دو قول خود گفته‌اند: اگر مرد از طلاق دادن خودداری کند، حاکم، زن او را طلاق خواهد داد.

و در تفصیل آن شافعی گفته است: مرد حق دارد قبل از انقضاء عده او را رجـعت دهد، بنابراین اگر با او مقاربت کرد ایلاء ساقط می‌شود و اگر مقاربت نکرد و چهار ماه با احتساب ایام قبل از رجعت بر آن گذشت و پشیمان نشد و زن را طلاق نداد، حاکم طلاق وی را اجرا خواهد کرد، و اگر تا سه مرتبه این کار را تکرار کرد و در آخر حاضر به طلاق دادن زن نشد، حاکم او را طلاق داده و زن تا با یک مرد دیگر ازدواج ننماید، بر او حرام می‌گردد.

۳ـ طلاقی که به سبب ایلاء واقع می‌شود:

بنابر مذهب ابوحنیفه، طلاقی که به سبب ایلاء واقع می‌شود بائن است، چون اگر رجعی باشد، شوهر می‌تواند همسر را مجبور به رجعت کند، زیرا رجعت حقّ شـوهر است، و در این صورت مصلحت همسر محقق نشده و آسیب از وی مرتفع نخواهد شد.

و بنابر مذهب مالک، شافعی، سعید بن مسیب و ابوبکر بن عـبدالرحـمن، طـلاق رجعی است و دلیلی بر بینونهٔ آن در دست نیست، زیرا ایلاء، طلاق دادن همسری است که با او مقاربت شده و عوضی هم در مقابل ندارد.

۲۳ـ ظهار:

۱ـ تعریف آن:

ظهار آن است که شوهر به منظور حرام کردن همسرش بـه او بگـوید: تـو بـر مـن همانند مادرم حرام هستی، یا پشت تو مانند پشت مادرم بر من حرام است. چنین عملی طلاق جاهلیت بوده و خداوند متعال برای آن کفاره تعیین کرده و آن را طلاق نشـمرده است، و منظور او از گفتن کلمهٔ ظهار، شکم مادر است، هرچند به مـعنی پشت است، بدین معنی: تو بر من مانند شکم مادرم حرام هستی؛ یعنی جماع با تو را به مانند جماع با مادرم حرام می‌دانم. در استعمال آن به جای بطن، از کلمهٔ ظهار استفاده کرده‌اند، زیـرا پشت، ستون شکم، و مجاور آن است.

در کتاب الروضه گفته است: ظهار این است که شوهر به همسر بگوید: تو به مانند پشت مادرم بر من حرام هستی، یا با تو مظاهره کردم، یا امثال آن، که با گفتن آن بر شوهر واجب می‌شود قبل از اینکه با همسرش مقاربت کند، بنده‌ای را آزاد کند، اگر آن را نیافت شصت روز متوالی روزه باشد، اگر آن را هم نتوانست غذای شصت نفر مسکین را بدهد.

۲ـ مشروعیت کفاره:

شریعت کفاره را مقرر کرده است تا بدان وسیله شخص مکلف همواره در جلو خود مانعی برای ارتکاب بعضی از نافرمانیها احساس کند و در نتیجه هیچ وقت، اقدام به آن ننماید.

و باز داشتن افراد از ارتکاب معاصی ممکن نیست مگر با تحمیل طاعت مشقت، و طاقت‌فرسا بر مرتکبان آن. این طاعت پر مشقت، یا از راه بذل مال است، یا از راه تحمل تشنگی و گرسنگی شدید و طاقت‌فرسا؛ خداوند می‌فرماید:

﴿وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَاءِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ذٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ* فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً ذٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللهِ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (مجادله: ۳-۲)

«کسانی که زنان خود را ظهار می‌کنند سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌شوند، باید بنده‌ای را آزاد کنند پیش از آنکه با یکدیگر نزدیکی کنند و آمیزش انجام دهند. این درس و پندی است که به شما داده می‌شود و خدا آگاه از آن چیزی است که انجام می‌دهید. اگر هم کسی بنده‌ای را نیابد و توانایی آزاد کردن او را نداشته باشد، باید دو ماه پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد پیش از آنکه شوهر و همسر با همدیگر نزدیکی و آمیزش کنند، اگر هم نتوانست باید شصت نفر فقیر را خوراک دهد. این، بدان خاطر است که به گونهٔ لازم به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید. اینها قوانین و مقررات خدا است و کافران عذابی دردناکی دارند.»

و رسول خدا ﷺ در داستان سلمه بن صخر، که همسرش را ظهار کرده و سپس با وی جماع کرده بود آن را روشن فرموده است که به او فرمود: «بنده‌ای را آزاد کن، عرض کرد: نه، سوگند به خدایی که تو را به حق فرستاده است به جز آن بنده هیچ دارایی دیگر ندارم، آنگاه رسول خدا ﷺ دست بر گردن او زد و فرمود: دو ماه پی‌درپی و بدون فاصله روزه بگیر، عرض کرد: مگر آنچه بر سر من آمده جز به خاطر روزه بود؟ آنگاه فرمودند: پس صدقه‌ای بده، عرض کرد: سوگند به خدایی که تو را به حق فرستاده است

ما دیشب را بدون شام سپری کردیم، فرمود: به نزد مسئول صدقات بنی زریق برو و بگو از صدقات به شما بدهد و یک وسق[1] خرما از آن را به شصت نفر فقیر بدهید، و باقیمانده را خودت و عیالت مصرف کن.» (روایت از احمد، ابوداود و ترمذی)

۳ـ چه وقتی کفاره واجب می‌شود؟

اجماع بر این است که کفاره بعد از رجوع به زن، واجب می‌گردد؛ به دلیل فرمودهٔ خدای متعال که می‌فرماید:

﴿ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا﴾

در اینکه آیا علت وجوب کفاره، رجوع به زن است یا ظهار؟ علما در این موضوع اختلاف دارند. و همچنین در این موضوع نیز اختلاف دارند که آیا تنها جماع حرام است یا جماع و مقدمات آن حرام است؟ جمهور قائل به رأی دوم هستند؛ به دلیل این آیه که می‌فرماید:

﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا﴾

و بعضی از علما رأی اول را ترجیح داده و می‌گویند: تماس، در آیهٔ مذکور، کنایه از جماع است.

در مورد رجوع به زن نیز اختلاف نظر دارند که عبارت از چیست؟ بنابر گفتهٔ قتاده، سعید بن جبیر، ابوحنیفه و اصحاب او، عبارت از ارادهٔ جماع است، چون خداوند آن را به سبب ظهار حرام کرده است، زیرا اراده یعنی بازگشت از تصمیم به ترک آن به سوی تصمیم به انجام آن؛ خواه آن را انجام دهد یا نه.

و بنابر رأی شافعی، بازداشتن همسر بعد از ظهار به مدتی که گنجایش طلاق را دارد ولی آن را طلاق ندهد بازگشت است، چون تشبیه زن به مادر مقتضی دور کردن او است و با نگه داشتن او منافات دارد.

و بنابر قول مالک، و احمد، تنها تصمیم به جماع با او ولو اینکه جماع هم انجام نداده باشد، بازگشت محسوب است.

همچنین علما دربارهٔ جماع قبل از کفاره نیز اختلاف نظر دارند: بنابر قولی، دو کفاره بر وی واجب می‌گردد، و به قولی دیگر، سه کفاره، و بنابر قولی دیگر، کفاره ساقط می‌گردد.

و بنابر رأی جمهور، یک کفاره واجب می‌گردد، که با توجه به ادلهٔ فوق، رأی درست همین رأی جمهور است.

۱ـ هر وسق معادل ۱۸۰ کیلوگرم می‌باشد. (ویراستار)

۴ـ حکم جماع قبل از انقضاء وقت:

در کتاب «الروضه» گفته است: هرگاه قبل از انقضاء وقت، یا قبل از پرداخت کفاره جماع کرد، باید تا پرداخت کفاره در صورت عدم تعیین وقت، یا سپری شدن وقت تعیین شده، از جماع خودداری نماید؛ به دلیل حدیث عبدالله بن عباس رضی الله عنهما که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شخص مظاهری که با همسرش جماع کرده بود فرمود: «تا آنچه را که خدا به تو امر کرده انجام ندهی به همسرت نزدیک نشو.»

(روایت از صاحبان سنن با تصحیح ترمذی و حاکم)

۵ـ اختلاف علما در خصوصیات ظهار:

بنابر رأی جمهور، ظهار مختص به مادر است چنانچه در قرآن و سنت نبوی آمده است.

بنابراین، اگر مرد به همسرش بگوید: تو همانند مادرم هستی، در واقع ظهار است ولی اگر بگوید: تو همانند خواهرم هستی، ظهار نیست.

و بنابر گفتهٔ بعضی از علما از جمله احناف، اوزاعی، ثوری و شافعی در یکی از دو قولش، و زید بن علی، جمیع محارم بر مادر قیاس می‌شوند.

و بنابر قول أئمهٔ ثلاثه و روایتی از احمد، اگر همسر به شوهرش بگوید: تو همانند مادرم هستی کفاره‌ای ندارد.

امام احمد در روایتی دیگر گفته است: اگر شوهر با او جماع کرد، کفاره بر زن واجب می‌گردد، و خرقی این رأی را برگزیده است.

ولی اگر شوهر از روی محبت به همسرش بگوید: تو خواهر یا مادر منی، ظهار نیست.

۶ـ ظهار باید با تشبیه به محرم باشد:

حسن بصری گوید: ظهار با محرم است نه با غیر محرم.

عطاء گوید: کسی با محرمی، یا با خواهر شیری ظهار کند به منزلهٔ مادر است و تا کفاره را ندهد، همسرش حلال نمی‌گردد. بنابراین، اگر با دختر خاله‌اش ظهار کرد، ظهار نیست. و این قول ابوحنیفه و یکی از دو قول شافعی است. و بنا بر قول دیگر شافعی، هر کس با زنی ظهار کند که در روزی از روزگار نکاحش برای وی حلال باشد، ظهار نیست، و هر کس با زنی ظهار کند که هیچ گاه نکاحش برای وی حلال نباشد، ظهار است.

و بنا به گفتهٔ مالک، ظهار به وسیلهٔ محرم یا غیر محرم، ظهار است.

عده‌ای از علما از جمله سفیان ثوری و شافعی گفته‌اند: اگر به جای پشت مادر، سر، یا دست او را در ظهار ذکر کرد، ظهار است.
و ابوحنیفه گوید: اگر به وسیلهٔ عضوی از مادر ظهار کرد که نگاه کردن به آن حلال نباشد ظهار است، و در غیر آن ظهار نیست.

۷ـ کسی که کفاره بر او لازم است:
کسی که کفاره بر وی واجب گردد با مرگ خودش یا همسرش یا طلاق همسرش، از وی ساقط نمی‌گردد، و بعد از مرگش باید از ترکهٔ او پرداخت شود، اعم از اینکه وصیت بدان کرده باشد یا خیر، زیرا کفاره حق الله بوده و مقدم بر حق‌الناس می‌باشد.

۲٤ـ عنین:
ابن حزم گوید: اگر کسی با زنی ازدواج کند و قدرت آمیزش با او نداشت یا بعد از مدتی آمیزش، از آن باز ایستاد و قدرت آن را از دست داد، برای حاکم و هیچ کسی دیگر جایز نیست میان زوجین جدایی بیفکند، یا ضرب‌الاجلی برای شوهر تعیین کند، بلکه شوهر مختار است میان اینکه همسرش را طلاق دهد یا او را نزد خود نگه دارد.
یزید بن عیینة بن عبدالرحمن به نقل از پدرش آورده است: زنی به نزد سمرة بن جندب آمد و از شوهرش شکایت کرد که قادر به آمیزش نیست، سمرة قضیه را به معاویه نوشت، معاویه در جواب نوشت: زنی متدین و زیبا را به عقد وی در آورد و با وی به زفاف رود، سپس از آن زن سؤال کند، اگر آن زن گفت: با وی نیز جماع نکرده است، باید به وی امر کند از زن جدا شد، آن کار را کرد و زن دوم گفت: که قادر به جماع نبوده است، لذا به او امر کرد از همسرش جدا شود.
و سعید بن مسیب گوید: یک سال به او مهلت داده می‌شود اگر در این مدت نتوانست با او آمیزش کند از هم جدا می‌شوند.
و این قول از جملهٔ قضاة، ربیعة، شریح قاضی، عمرو بن دینار، و حمادبن ابوسلیمان روایت شده است. و اوزاعی، لیث، حسن بن حیّ، ابوحنیفه، مالک، شافعی و اصحاب ایشان نیز بر این قول هستند. ولی در تفصیل آن اختلاف نظر دارند، به گفتهٔ ابوحنیفه، تعیین ضرب‌الاجل فوق، در صورتی است که شوهر گفتهٔ همسرش را تصدیق کند، اما اگر شوهر با او مخالفت کرد، اگر همسرش باکره بود، لازم است چند زن امین او را معاینه

کنند، و اگر بیوه بود، گفتهٔ شوهر پذیرفته شده و نه ضرب‌الاجلی برای ایشان در نظر گرفته می‌شود و نه از یکدیگر جدا می‌گردند.

مالکیها گویند: گفتهٔ شوهر همراه با سوگند مبنی بر انجام آمیزش پذیرفته می‌شود.

و بنابر گفتهٔ شافعی، گفتهٔ شوهر همراه با سوگند پذیرفته می‌شود. اگر شوهر از سوگند امتناع کرد، همسر سوگند یاد می‌کند و از هم جدا می‌گردند، و اگر زنان گفتند: بِکر است، همراه گفتهٔ آنها، زن باید سوگند یاد کند و سپس میان آن دو جدایی حاصل می‌شود. اگر زن از سوگند خودداری کرد، مرد سوگند داده شده و اگر سوگند یاد کرد، زن به نزد او باقی گذاشته می‌شود.

سپس علما دربارهٔ بیمار عَنّهٔ بعد از آمیزش نیز اختلاف نظر دارند، علما فوق معتقدند که اگر شوهر با همسرش آمیزش کرده باشد حتی اگر یک مرتبه باشد هیچ گونه ادعایی از جانب زن قابل قبول نبوده و هیچ مهلتی نیز برای شوهر تعیین نمی‌گردد.

و به گفتهٔ ابوثور، هرگاه مرد دچار عَنّه گردید یک سال به وی مهلت داده می‌شود بعد از آن از یکدیگر جدا می‌گردند، ولو اینکه قبل از آن با او آمیزش کرده باشد.

عروة بن زبیر گوید: عایشه، همسر رسول خدا ﷺ به من خبر داد که رفاعهٔ قرظی زنش را طلاق داد، آن زن با عبدالرحمن بن زبیر ازدواج کرد، آن زن گفت: آلت عبدالرحمن مانند منگولهٔ عمامه آویزان است و راست نمی‌شود و منگولهٔ روپوش خود را گرفت و گفت: این گونه است. رسول خدا ﷺ از گفتهٔ آن زن خندید و فرمود: «نکند بخواهید به نزد رفاعه باز گردید؟ نه نمی‌توانید به نزد او بازگردید تا هر دو لذت خروج منی از یکدیگر را نچشند.» (روایت از مسلم)

ابن حزم گوید: این زن می‌گوید که شوهرش با او جماع نکرده و آلت او مانند منگوله است و راست نمی‌گردد، و از این قضیه به نزد رسول خدا ﷺ شکایت کرده و می‌خواهد از شوهرش جدا گردد، ولی پیامبر ﷺ جواب شکایت او را نداد و مهلتی را برایش تعیین نکرد و آنان را از همدیگر جدا نساخت. و همین موضوع برای اهل خرد کافی است.

رضاع

۱ـ تعریف آن:

رضاع با فتح راء و کسر آن خوانده می‌شود. و رضاعة نیز با فتح و کسر راء خوانده شده، ماضی آن رضع باکسر ضاد و مضارع آن «یَرْضَعُ» با فتح ضاد می‌باشد.

جوهری گوید: اهل نجد مضارع آن را یرضع با فتح و کسر ضاد تلفظ می‌کنند، و جملهٔ: **أَرْضَعَتْهُ أُمّه**، و **إمرأةٌ مُرْضِعَةٌ**، یعنی مادرش به او شیر داده و زنی است شیرده، و اگر او را بدان توصیف کنی، می‌گویی: مرضعه با تبدیل تاء تأنیث به هاء.

۲ـ تعداد رضاعاتی که باعث تحریم می‌شود:

عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «از جملهٔ آیاتِ قرآنی که نازل می‌شد این بود: (**عَشْرُ رَضَعاتٍ مَعْلُوماتٍ یُحَرِّمْنَ**) بعداً با جملهٔ: (**خَمْسُ رَضَعاتٍ مَعْلُوماتٍ**) منسوخ شد و تا رسول خدا ﷺ وفات کرد به عنوان بخشی از آیات قرآن قراءت می‌شد.» (روایت از مسلم و ابن ماجه)

بدین معنی نسخ آن با جملهٔ (**خمس رضعات**) خیلی به تأخیر افتاد، تا جایی که رسول خدا ﷺ وفات کرده بود و بعضی جملهٔ خمس رضعات را به عنوان قرآن تلاوت می‌کرند، زیرا نسخ آن را دریافت نکرده بودند.

نسخ آیات قرآنی بر سه نوع است:

نوع اول: نسخ حکم و تلاوت است، مانند: (**عشر رضعات**)، که هم حکم آن و هم تلاوت آن نسخ شده است.

نوع دوم: نسخ تلاوت است نه حکم آن، مانند: (**خمس رضعات**) و (**الشیخ و الشیخة إذا زنیا فارجموهما**)، که تلاوت آن منسوخ ولی حکم آن باقی است.

نوع سوم: نسخ حکم است نه تلاوت، که این نوع بیشتر از دو نوع اول است، مانند آیهٔ:

﴿وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجاً وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعاً إِلَىٰ الْحَوْلِ﴾

(بقره: ۲۴۰)

«و کسانی که از شما در آستانهٔ مرگ قرار می‌گیرند و همسرانی را از خود به جای می‌گذارند، فرمان خدا این است که باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال آنان را با پرداخت هزینهٔ زندگی بهره‌مند سازند».

و عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «یک مرتبه و دو مرتبه شیر دادن کودک را حرام نمی‌کند.» (روایت از مسلم، ابوداود و ترمذی)

و ابن ماجه نیز روایتی مشابه این روایت دارد.

و عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: در قرآن ده مرتبه شیر دادن معلوم، نازل شده بود، ولی بعداً پنج مرتبه از آن نسخ شد، و پنج مرتبه شیر دادن معلوم نازل گشت، و تا روزی که رسول خدا ﷺ وفات فرمود، امر شیر دادن بر این قرار بود.

و عایشه، و بعضی از همسران پیامبر ﷺ چنین فتوا می‌دادند.

شافعی و اسحاق بر این قولند. و امام احمد فتوی به این حدیث پیامبر داده که می‌فرماید: «یک مرتبه و دو مرتبه شیر دادن کودک را حرام نمی‌کند.» و گوید: اگر کسی به روایت عایشه رضی‌الله‌عنها که پنج مرتبه شیر دادن است عمل نماید دارای مذهبی قوی است، و اعتراض به آن نشانهٔ ترسویی است.

بعضی از علما اصحاب رسول الله ﷺ معتقدند که شیر دادن مادام به داخل معده برسد، کم، یا زیاد آن، کودک را حرام می‌کند.

و سفیان ثوری، مالک بن انس، اوزاعی، عبدالله بن مبارک، وکیع و اهل کوفه بر این رأی هستند.

ولی به دلیل حدیث قبلی عایشه رضی‌الله‌عنها با کمتر از پنج نوبت شیر دادن به صورت جداگانه تحریم ثابت نمی‌شود.

بعضی از علما مانند ابوعبید، ابوثور، داود ظاهری، ابن منذر و احمد در روایتی، همگی تصریح به نفی تحریم با کمتر از سه نوبت کرده و تحریم را منحصر به بیش از سه نوبت دانسته‌اند، به دلیل حدیث فوق که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «یک نوبت، و دو نوبت شیر دادن کودک را حرام نمی‌نماید.»

۳ـ شهادت زن مرضعه (شیرده) برای اثبات رضاعت جایز و قبول است:

شهادت یک زن شیر دهنده برای اثبات رضاعت قابل قبول است؛ به دلیل حدیث عبدالله بن ابی ملیکه به نقل از عبید بن ابی مریم گوید: «زنی را عقد کردم، بعد از عقد، زنی سیاه آمد و گفت: من به هر دوی شما شیر داده‌ام، خبر آن زن مرا واداشت به محضر رسول خدا ﷺ بروم، عرض کردم با فلان زن ازدواج کردم، ولی یک زن سیاه ادعا می‌کند که به هر دوی ما شیر داده است در حالی که او را دروغگو می‌دانم، گوید: آن حضرت از من روی برگرداند، به جلو ایشان رفتم. باز از من روی برگرداند. گفتم: آن زن دروغ می‌گوید، پیامبر ﷺ فرمود: پس چگونه ادعا می‌کند که به شما شیر داده است؟ ازدواج با آن زن را ترک کن.» **(روایت از بخاری، ابوداود و ترمذی)**

بعضی از علما اصحاب رسول خدا ﷺ و غیر آنان بدان عمل کرده و شهادت یک زن در رضاع را قبول کرده‌اند.

ابن عباس رضی الله عنه گوید: شهادت یک زن در رضاع همراه با سوگند مقبول است.

و احمد و اسحاق بر این رأیند.

بعضی از علما گویند: شهادت زن شیردهنده قابل قبول نیست. و شافعی بر این قول است.

و وکیع گوید: از نظر حکم شهادت یک زن قابل قبول نیست، ولی ورع و پرهیزگاری اقتضا می‌کند که از همدیگر جدا شوند.

مذهب احناف بر این است که شاهدان رضاع باید دو مرد، یا یک مرد، و دو زن باشند، و شهادت یک زن پذیرفته نمی‌شود؛ به دلیل این آیه که می‌فرماید:

﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾ **(بقره: ۲۸۲)**

مالک گوید: شهادت دو زن قابل قبول است به شرطی که قبل از شهادت وی گفتهٔ آنان شیوع پیدا کرده باشد.

و طاوس، زهری، ابن ابی ذئب، اوزاعی و احمد در روایتی با استدلال به حدیث قبلی شهادت یک زن در رضاع را قبول کرده‌اند.

۴ـ شیر دادن در سن کمتر از دو سال باعث حرمت می‌شود:

شیر دادن جز به کودک کمتر از دو سال باعث حرمت نمی‌شود؛ به دلیل حدیث ام سلمه رضی‌الله‌عنها که گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «حرام نمی‌کند به جز شیری که

جوشیده از پستان و قبل از بریدن طفل از شیر مادر باشد.» (روایت از ترمذی)

و نزد علما اصحاب رسول خدا ﷺ و غیر ایشان عمل بر این است که شیر دادنی باعث حرمت می‌شود که کودک کمتر دو سال باشد، و بعد از اتمام دو سالِ کامل، باعث حرمت نمی‌شود.

۵ـ حکم شیر دادن به نسبت شوهر زن شیردهنده و دیگر عصبات:

(۱) عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «عموی رضاعی من به نام افلح بن ابی قعیس به دیدن من آمد اجازه خواست داخل منزلم شود، این هم در زمانی بود که امر به حجاب نازل شده بود، من از اجازهٔ دخول خودداری کردم تا اینکه رسول خدا ﷺ داخل شد و فرمود: او عموی شما است به او اجازه بده داخل شود. گفتم: آخر من از زن، شیر خورده‌ام نه از مرد، فرمودند: (دستهایت آسیب بیند).» (روایت از ابن ماجه)

(۲) در روایتی دیگر آمده: عایشه گوید: «عموی رضاعی من آمد و اجازهٔ دخول به منزلم را خواست، از دادن اجازه به او خودداری کردم و گفتم: تا رسول خدا ﷺ بیاید و از ایشان اجازه بگیرم، رسول خدا ﷺ فرمود: بگذار داخل شود او عموی شما است، گفتم: تنها زن، به من شیر داده است نه مرد، فرمود: او عموی شما است باید داخل شود.» (روایت از ترمذی)

و نزد علما اصحاب رسول خدا ﷺ و دیگران عمل بر این حدیث است.

۶ـ حقوق همسر بر شوهر:

(۱) ابوهریره رضی‌الله‌عنه گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «کاملترین مؤمنین از لحاظ ایمان نیکوترین آنها از لحاظ اخلاق است. و بهترین شما آنانند که با همسرانشان اخلاق بهتر داشته باشند.» (روایت از ابوداود و ترمذی)

(۲) عمرو بن احوص به نقل از پدرش آورده است: در حجة الوداع در محضر رسول خدا ﷺ بودم. آن حضرت ﷺ ثنا و ستایش خدا را کرد و مسلمانان را پند و اندرز داد، در اثناء حدیث داستانی را ذکر کرد، سپس فرمود: «هان! نسبت به رعایت حقوق زنان به نیکویی سفارش کنید، زیرا آنان در بند شما هستند، از این بیشتر سلطه‌ای بر آنان ندارید، مگر اینکه مرتکب فاحشه‌ای آشکار شوند، اگر چنین کردند با ایشان همبستری نکنید و آنان را تنبیه بدنی کنید اما نه شدید، اگر به اطاعت در آمدند، راهی دیگر را بر آنان تحمیل نکنید، بجز اینکه شما حقوقی بر گردن زنان دارید، و زن نیز بر گردن شما حقوقی

دارند. حقوق شما بر آنان این است که اجازهٔ دخول به منزل شما را به کسانی ندهند که دوست ندارید و حقوق آنان بر شما این است که در خوراک و پوشاک به نیکی با آنان رفتار کنید.» **(روایت از ابن ماجه و ترمذی)**

۷ـ جایز نیست اقارب و خویشان شوهر در خلوت با همسرش بنشینند:

(۱) عقبة بن عامر رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «از دخول بر زنان و خلوت با ایشان برحذر باشید.» مردی از انصار عرض کرد: یا رسول الله، برادر شوهر چه؟ فرمودند: خلوت با برادر شوهر، مرگ است.» **(روایت از بخاری، مسلم و ترمذی)**

و در حدیث دیگر نیز می‌فرماید: «هیچ مردی با زنی خلوت نمی‌کند مگر اینکه سومین آنان، شیطان است.»

(۲) ابن عباس رضی الله عنهما گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «نباید هیچ مردی بدون محرم با هیچ زنی در خلوت بنشیند، مردی بلند شد و عرض کرد: یا رسول الله، من برای فلان غزوه مأمور شده‌ام و همسرم به عزم حج از خانه خارج شده است، فرمود: برگرد و با همسرت حج کن.» **(روایت از بخاری)**

امام قرطبی در تعبیر حدیث اول که گوید: برادر شوهر، مرگ است گفته است: منظور این است خلوت برادر شوهر با زن اگر منجر به معصیت شود هلاک دین است، یا گاهی به سبب ارتکاب معصیت منجر به رجم و هلاک گردد، یا در اثر آن، غیرت مرد تحریک شده و زن را طلاق داده و منجر به هلاک زن به سبب فراق شوهرش گردد.

طبری در تفسیر آن گفته: خلوت مرد با همسر برادرش یا برادرزاده‌اش به منزلهٔ مرگ است، چون عرب هر ناخوشایندی را مرگ می‌نامند.

و ابن الاعرابی گفته است: مرگ کلمه‌ایست که عربها در ضرب‌المثلهای خود به‌کار می‌برند چنان که گویند: شیر، مرگ است؛ یعنی برخورد با شیر مساوی با مرگ است، و معنای حدیث این است: از خلوت با زن بپرهیزید چنان که از مرگ پرهیز می‌کنید.

و در کتاب مجمع الغرائب گوید: احتمال دارد مراد از هلاک این باشد که هرگاه زن به خلوت نشیند، محل آفات شده و هیچ کسی بر وی ایمن نخواهد بود، پس بهتر آن است هم خلوت او مرگ باشد؛ یعنی جایز نیست هیچ کسی با وی در خلوت نشیند بجز مرگ؛ چنانچه گفته شده: بهترین صهر زن قبر است، و این با کمال غیرت، شایسته‌تر و با مردانگی و دفاع از حریم ناموس، فراخورتر است.

و ابوعبید گفته که معنی حدیث: «برادر شوهر مرگ است»، این است: بهتر است بمیرد ولی چنین کاری نکند ولی امام نووی بر این معنی اعتراض کرده و آن را فاسد می‌داند و می‌گوید: مراد از حدیث این است که خلوت زن با خویشاوندان شوهر بیشتر از خلوت با دیگران بوده و در نتیجه بیشتر در معرض شر قرارگرفته در نسبت با بیگانگان، و به علت تردد و مراودهٔ اقارب شوهر با زن و خلوت آنان با او بدون اینکه کسی جلو آن را بگیرد امکان فتنه بیشتر است برخلاف بیگانگان، زیرا از چنین امکانی برخوردار نیستند.

عیاض گوید: حدیث مذکور بدین معنا است که خلوت با اقارب شوهر منجر به فتنه و هلاک در دین می‌گردد و آن را به هلاک و مرگ واقعی تشبیه کرده و حاکی از شدت انزجار از آن عمل است.

قرطبی درکتاب «الفهم» گوید: بدین معنی است که داخل شدن اقارب شوهر بر زن چندان زشت و فسادآور است که بیشتر به مرگ شباهت دارد؛ یعنی این عمل آشکارا حرام است، و مبالغه در انزجار از آن و تشبیه آن به مرگ به علت سهل‌انگاری زن و شوهر در این امر است نه به علت الفت آنان به آن، تا جایی که گویی: با زن، بیگانه نیست به همین سبب به منزلهٔ ضرب‌المثل مشهور عرب در آمده که گویند: شیر، مرگ است؛ جنگ، مرگ است، یعنی رویاروی با شیر منجر به مرگ گردد، یا وارد شدن به عرصهٔ جنگ وکارزار مرگ‌آور است، و داخل شدن اقارب شوهر بر زن نیز منجر به مرگ دین، یا مرگ زن به سبب طلاق شوهرِ غیرتمند، یا مرگ واقعی به سبب رجم، در صورت ارتکاب فاحشه می‌گردد.

و ابن اثیر درکتاب «النهایه» گوید: بدین معنی است که خلوت محارم شوهر با زن از بیگانگان شدیدتر است، زیرا بسیار اتفاق می‌افتد که محرم اموری را به نزد زن، زیبا جلوه داده و آن را چنان بر زن تحمیل می‌کند که شوهر توان زدودن آن از زن را نداشته باشد، و بدین سبب معاشرت زوجین به بدی می‌گراید. و هم بدین سبب، شاید شوهر مایل نباشد پدر زن، یا برادر زن بر مسایل شخصی و خانوادگی او اشراف یابند، گویی حدیث می‌فرماید: «اقارب شوهر، مرگ است.» بدین معنا که تردد اقارب شوهر بر زن به مانند مرگ حتمی است و نمی‌توان آنان را از این تردد منع کرد، همچنان که نمی‌توان از مرگ جلوگیری کرد.

۸ـ مخلوط شدن شیر با مواد دیگر:

هرگاه شیر مادر با غذا یا آشامیدنی، یا دارو، یا شیر گوسفند و غیر آن مخلوط شد و کودکِ شیرخوار آن را تناول کرد، اگر در این موارد، مقدار شیر بیشتر باشد، کودک را حرام می‌نماید، ولی اگر کمتر باشد تحریم ثابت نمی‌شود. و این مذهب احناف، مزنی و ابوثور است.

و ابن‌القاسم از علمای مالکی گوید: «اگر شیر در آب، یا غیر آن مستهلک گردد و کودک از آن تناول کند حرمت حاصل می‌شود.» شافعی، ابن حبیب، مطرف، و ابن‌ماجشون از اصحاب مالک، بر این رأیند.

اضحیه (قربانی)

۱ـ تعریف آن:

اضحیه نام حیوانی است مانند شتر، گاو، و گوسفند که در روزهای عید قربان و ایام‌التشریق به خاطر تقرب به خدا ذبح می‌گردد.

۲ـ حکم آن:

اضحیه برای هر خانواده‌ای مشروع است؛ چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ و انْحَرْ﴾. و در حدیث ابو ایوب انصاری آمده که گوید: «در زمان حیات رسول خداﷺ یک نفر گوسفندی را برای خود و خانواده‌اش قربانی می‌کرد.»

(روایت از ابن ماجه و ترمذی)

در وجوب یا عدم آن میان علماء اختلاف هست:

بنا بر مذهب جمهور، اضحیه سنت است نه واجب. امام مالک بر این قول بوده و گوید: دوست ندارم کسی که توانایی آن را داشته باشد آن را ترک کند، و شافعی نیز بر این قول است.

و بنا بر مذهب ربیعه، اوزاعی، ابوحنیفه، لیث و بعضی از علمای مالکی، قر بانی بر شخص توانا واجب است.

و روایتی از مالک و نخعی که دال بر وجوب آن است نقل شده است.

۳ـ فضیلت آن:

عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: رسول خداﷺ فرمود: «در روز عید قربان به نزد خدا هیچ عملی برای بنی آدم از قربانی کردن و خون ریختن محبوب‌تر نیست، بی‌گمان حیوان ذبح شده با تمام شاخ و مو، و سمهایش زنده شده، و خون حیوان قبل از افتادن حیوان بر

زمین در جایگاهی خاص به نزد خدا قرار خواهد گرفت، پس با نیتی پاک آن را قربانی کنید.» **(روایت از ترمذی)**

٤ـ قربانی چه وقتی واجب می‌شود؟

قربانی جز با نذر، واجب نمی‌شود، مانند اینکه بگویید: بر من نذر باشد برای خدا قربانی کنم.

از نظر مالک، هرگاه خواهر یا برادر مسلمان حیوان را خرید یا تهیه کرد، بر وی واجب می‌شود.

یا اینکه بگوید: این حیوان برای خدا است، یا بگوید: این قربانی است.

٥ـ وقت قربانی:

وقت قربانی بعد از نماز عید قربان است؛ به دلیل حدیثی که می‌فرماید: «هرکس قبل از اینکه نماز عید را بخواند ذبح را انجام دهد باید به جای آن حیوان، حیوانی دیگر را قربانی کند، و هر کس بعد از نماز عید ذبح را انجام دهد باید با ذکر اسم خدا آن را انجام دهد.» **(متفق علیه)**

و انس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس قبل از نماز عید ذبح کند باید آن را بعد از نماز اعاده نماید.» **(متفق علیه)**

ابن القیم گوید: گفتهٔ هیچ احدی در مقابل گفتهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعتبار ندارد. ابوبردهٔ بن نیار از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ گوسفندی که در روز عید ذبح کرده بود سؤال کرد، فرمود: «قبل از نماز ذبح کردید؟ عرض کرد: بله، فرمود: آن، ذبح گوسفند برای گوشتش بوده است و بس.»

سپس در ادامه گوید: این حدیث، صحیح و صریح بوده در اینکه ذبح قبل از نماز عید قربانی محسوب نمی‌شود، خواه وقت آن فرا رسیده باشد یا نه. و این فرمان خدا بوده و قطعاً بدان پایبند هستیم و غیر از این جایز نیست.

٦ـ آخرین وقت قربانی:

آخرین وقت قربانی کردن، آخرین ساعات ایام التشریق است؛ به دلیل حدیث جبیر بن مطعم رضی الله عنه که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «همهٔ ایام التشریق وقت ذبح است.» **(روایت از احمد و ابن حبان)**

و مذهب شافعی بر این است که وقت ذبح تا غروب خورشیدِ آخرین ایام التشریق است.

۷ـ مشارکت در قربانی جایز است:

اگر حیوانِ قربانی، شتر، یا گاو باشد برای هفت نفر کفایت می‌کند؛ به دلیل حدیث جابر رضی الله عنه که گوید: «با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حدیبیه شتر را برای هفت نفر و گاو را برای هفت نفر قربانی کردیم.» **(روایت از مسلم)**

و ابوایوب رضی الله عنه گوید: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حدیبیه شتر را برای هفت نفر و گاو را برای هفت نفر ذبح می‌کردند. **(روایت از ابوداود و ترمذی)**

۸ـ بهتر آن است ذبح در مصلی انجام شود:

به خاطر اظهار شعائر دین، ذبح در مصلی بهتر است؛ به دلیل حدیث ابن‌عمر رضی الله عنهما که گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم گاو و شتر را در مصلی ذبح می‌کرد.» **(روایت از بخاری)**

۹ـ توزیع گوشت قربانی:

علما گویند: بهتر آن است افرادی که قربانی می‌کنند یک‌سوم گوشت آن حیوان را بخورند و یک سوم را صدقه کنند، و یک سوم باقیمانده را ذخیره کنند؛ به دلیل حدیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم که می‌فرماید: «از آن بخورید و صدقه دهید و ذخیره کنید.»

(روایت از بیهقی)

ابوحنیفه فروختن پوست حیوان قربانی و صدقه دادن بهاء آن یا استفاده از آن برای خانواده را جایز می‌داند.

۱۰ـ احکام قربانی:

۱ـ بهترین حیوان برای قربانی به ترتیب عبارتند از: شتر، گاو و گوسفند.

به دلیل حدیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم که می‌فرماید: «هر کس در روز جمعه غسلی مانند غسل جنابت انجام دهد سپس در ساعت اول به طرف مسجد گام بردارد، مانند آن است شتری را قربانی کرده باشد، و هر کس در ساعت دوم به سوی مسجد گام بردارد مانند آن است گاوی را قربانی کرده باشد، و هر کس در ساعت سوم به مسجد برود، مانند آن است قوچی را قربانی کرده باشد، و هر کس در ساعت چهارم برود، مانند آن است

مرغی را قربانی کرده باشد، و هر کس در ساعت پنجم برود مانند آن است که تخم‌مرغی را قربانی نموده باشد.» (متفق علیه)

۲ـ مستحب است حیوان قربانی نیکو و فربه باشد؛ به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی که می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (حج: ۳۲)

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه گفته: مراد از آن، حیوان سالم و فربه است.

۳ـ در گوسفند نباید عمر آن از شش ماه کمتر باشد، و در بز، باید یک سال داشته باشد.

و شتر قربانی باید پنج سال تمام کرده باشد.

و گاو قربانی باید دو سال عمر سپری کرده باشد.

۴ـ گوسفند و بز برای یک نفر و شتر و گاو برای هفت نفر ذبح می‌شود.

جابر رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: بجز حیوان مسن ذبح نکنید مگر اینکه بر شما مشکل باشد که در این صورت گوسفند از شش ماه به بالا را ذبح می‌کنید.»

(روایت از ابن ماجه)

۵ـ حیوانی که آشکارا کور باشد، یا لاغری که چنان باشد چاق نگردد، یا آشکارا لنگ، یا مریض باشد برای قربانی کفایت نمی‌کند.

براء بن عازب رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم در میان ما بلندشد و فرمود: «چهار حیوان برای قربانی کفایت نمی‌کنند: کور آشکار، مریض آشکار، حیوان لنگ که آشکارا بلنگد، و حیوان پیری که فربه نگردد.» (روایت از حاکم)

۶ـ همچنین حیوانی که شاخهای آن شکسته شده است کفایت نمی‌کند؛ به دلیل حدیث علی رضی الله عنه که گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم نهی کرده از اینکه حیوانهای گوش بریده یا شاخ شکسته قربانی شوند.» (روایت از نسائی)

قتاده گوید: از سعید بن مسیب دربارهٔ حیوانهایی که دارای شاخ یا گوش ناقص باشند سؤال کردم، در جواب گفت: نصف آن یا بیشتر از آن ناقص باشد.

۷ـ حیوانهای جِمّاء، بتراء، خصی و گوش دریده یا دو نیم شده، یا کمتر از نصف گوش قطع شده کفایت می‌کنند.

جِمّاء به حیوانی گفته می‌شود که خِلْقتاً شاخ نداشته باشد، و ابتر حیوان بدون دُم است، چون اینها در گوشت حیوان تأثیری ندارند.

و حیوان خصی (اخته شده) کفایت می‌کند، چون رسول خداﷺ دو قوچ خاکستری رنگِ شاخدار خصی (اخته شده) را قربانی کرد. چون با اخته شدن، حیوان فربه‌تر می‌شود. در مورد جواز حیوان فربه و دارای گوشت زیاد خلافی را سراغ نداریم.

۱۱ـ اجرت قصاب:

نباید جزئی از حیوان به عنوان اجرت به قصاب داده شود؛ علی رضی الله عنه گوید: «رسول خداﷺ به من امر فرمود بر ذبح شتری نظارت داشته و گوشت و روده‌های آن را توزیع کنم، و از آن چیزی به قصاب به عنوان اجرت ندهم، و فرمود: خودم اجرت او را خواهم داد.» (متفق علیه)

عقیقه

۱ـ تعریف آن:

عقیقه عبارت از گوسفندی است که برای نوزاد در روز هفتم ولادت او ذبح می‌شود. کلمهٔ «عق» در لغت به معنی قطع است، و عق والدین یا عقوق والدین به معنی قطع صلهٔ رحم با ایشان است.

برای پسر دو گوسفندِ برابر با یک و برای دختر یک گوسفند ذبح می‌شود.

۲ـ حکم آن:

عقیقه برای کسی که قادر بر آن باشد سنت مؤکده است؛ از سَمُرة رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر فرزندی درگرو عقیقه‌ای است که در روز هفتم ولادتش برایش ذبح می‌شود و در آن روز است که نام‌گذاری شده و موهای سرِ او تراشیده می‌شود.» **(روایت از ابوداود)**

و اصحاب سنن روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای هر کدام از حسن و حسین رضی‌الله‌عنهما یک رأس گوسفند عقیقه کرده است.

احکام عقیقه همان احکام قربانی است، با این تفاوت که در حیوان عقیقه مشارکت جایز نیست.

از نظر اهل علم از صحابه و تابعین و علماء بعد از ایشان، عقیقه برای دختر و پسر به مانند یک، سنت است.

۳ـ حیوانی که برای پسر یا دختر ذبح می‌شود:

ام کرز کعبیه رضی‌الله‌عنها گوید: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که می‌فرمود: «برای پسر دو گوسفند مساوی با هم در رنگ و سن، و برای دختر یک گوسفند ذبح می‌شود.»

(روایت از ابوداود)

ای خواهر مسلمانم، جایز است برای پسر یک گوسفند ذبح شود، زیرا رسول خدا ﷺ برای هر کدام از حسن و حسین یک گوسفند را ذبح کرده است.

٤ـ وقت ذبح:

ذبح در روز هفتم انجام می‌شود، اگر میسر نبود در روز چهاردهم، اگر آن هم میسر نبود در روز بیست و یکم انجام می‌شود؛ به دلیل حدیثی که می‌فرماید: «در روزهای هفتم، یا چهاردهم، یا بیست و یکم ذبح انجام می‌شود.» **(روایت از بیهقی)**

و اگر در این روزها میسر نبود در هر روزی از سال جایز است.

۵ـ حکمت انجام آن:

عقیقة به معنی شکر خدای متعال در برابر نعمت فرزند بوده و سنت است، و عمل به سنت از بهترین عبادتهایی است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند. و در انجام عمل قربانی سری نهفته وجود دارد و آن هم عبارت از فداکاریی است که اسماعیل از خود نشان داده و خداوند به پاس آن فداکاری بزرگ، قوچی را در فداء او نازل فرموده، و این در میان اولادهای اسماعیل به صورت سنتی درآمده که برای ولادت یکدیگر یک قوچ را ذبح می‌نمایند. و هیچ بعید نیست این عمل باعث مصون ماندن کودک بعد از ولادتش از شر شیطان باشد، زیرا اسرار شرع از این هم بیشتر و بزرگتر است.

همچنان که عقیقة تأثیر مهمی در تقویت روابط و الفت و محبت میان افراد جامعه دارد، زیرا همهٔ مردم را توأم با ابراز سرور و شادمانی به‌مناسبت قدوم‌نوزاد بر سفره جمع می‌گرداند.

و خداوند برای این سرور و شادمانی، روز هفتم تولد را قرار داده تا در آن روز به ابراز ذکر و شکر، و شادی بپردازند.

٦ـ حکم اجتماع قربانی و عقیقة:

علماء حنبلی گویند: اگر روز عید قربان مصادف با روز هفتم تولد بود، کافی است یک حیوان را به جای قربانی و عقیقه ذبح کرد، چنان که اگر روز عید و جمعه با هم مصادف بودند یک غسل و یک نماز کفایت می‌کند.

۷ـ بیان مصرف عقیقة:

ای خواهر مسلمانم، مصرف عقیقة همان مصرف قربانی است.

۸ـ حکم کسی که برایش عقیقه نشده است:

رافعی گوید: «اگر تا دوران بلوغ به تأخیر افتد از عهدهٔ غیر نوزاد ساقط خواهد شد.»

اما آنچه قفال و شاشی نیکو دانسته‌اند، این است که خود نوزاد می‌تواند آن را انجام دهد، و به این حدیث استدلال کرده‌اند که «رسول خدا ﷺ خود، برای خودش عقیقة را انجام داده است.» ولی بیهقی این حدیث را منکر دانسته و می‌گوید: همگی بر ضعف راوی آن ـ عبدالله بن محرر ـ اتفاق نظر دارند.

و هیثمی در «مجمع الزوائد» آن را آورده و به بزار نسبت داده، و طبرانی نیز در «الاوسط» آن را از رجالی نقل کرده که از طبقهٔ «ثقات» هستند.

ولی باید بگویم در کتاب «میزان الاعتدال» ذهبی نامی از عبدالله بن محرر نیامده، چنان که در کتاب «لسان المیزان» ابن حجر نیز شرح حالی ندارد.

۹ـ بهترین نامها برای نامگذاری نوزاد:

بهترین نامها، عبدالله و عبدالرحمن هستند.

چنان که در صحیح مسلم آمده درست‌ترین نامها، همام و حارث می‌باشند.

و نام‌گذاری به نامهای ملائکه و انبیاء و طه و یس، جایز است.

ابن حزم گوید: همهٔ علما بر تحریم نامهایی از قبیل عبدالعزی، عبد هبل، عبد عمر، و عبد الکعبه به غیر از عبدالمطلب اتفاق نظر دارند.

۱۰ـ مکروه بودن بعضی از نامها:

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: پسرت را به نامهایی همچون یسار و رباح و نجیح، و افلح نام‌گذاری مکن ....» **(روایت از مسلم)**

۱۱ـ اذان و اقامه گفتن در گوشهای نوزاد:

اهل علم مستحب می‌دانند در گوش راست نوزاد اذان و و در گوش چپ او اقامه خوانده شود به امید اینکه خداوند او را از گزند شیاطین در امان نگه دارد؛ به دلیل روایتی که آمده: «هر کس را خداوند فرزندی به وی بدهد و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفته شود، از شر شیاطین در امان خواهد بود.»

۱۲ـ تحنیک:

چشانیدن شیرینی با مالیدن آن به سقف دهان نوزاد مستحب است. (روایت از مسلم)
همچنین دعای برکت برای نوزاد مستحب است. (روایت از بخاری)

۱۳ـ تراشیدن سر و به وزن آن صدقه دادن:

جعفر بن محمد به نقل از پدرش آورده است: «فاطمه رضی‌الله‌عنها موی سر حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را وزن کرد و به وزن موهای سر ایشان نقره را صدقه داد.»
(روایت از مالک)

۱٤ـ ختنه:

چنان که از رسول خدا ﷺ نقل شده است، ختنه یکی از سنتهای فطرت است. و شعبی، ربیعه، مالک، شافعی، احمد، و اوزاعی آن را واجب می‌دانند. مالک گوید: کسی که ختنه نشده است امامت او درست نبوده و شهادتش پذیرفته نیست. و این گفتهٔ مالک از روی سخت‌گیری است.

حسن و ابوحنیفه آن را سنت می‌دانند.

ختنه برای زنان نیز به مانند مردان سنت است.

باید دانست که هیچ مانعی برای ختنه کردن پسر در روز هفتم ولادتش وجود نداشته و چنین عملی مباح است.

۱۵ـ سوراخ کردن گوش:

سوراخ کردن گوش دختر برای زینت جایز است ولی برای پسر کراهت دارد، زیرا مصلحتی در آن وجود ندارد.

ولیمه

۱ـ تعریف آن:

ولیمه عبارت از غذایی است که برای عروسی و خرید املاک و غیره تهیه می‌شود.

۲ـ حکم آن:

ولیمه سنت است، زیرا رسول خداﷺ به عبدالرحمن بن عوف فرمود: «برای عروسی غذا تهیه کن ولو اینکه با ذبح یک گوسفند باشد.» (متفق علیه)

و در روایتی دیگر رسول خداﷺ اثر زردی را بر عبدالرحمن بن عوف مشاهده کرد و فرمود: این چیست؟ عرض کرد: با زنی بر وزن یک حبه طلا ازدواج کرده‌ام، فرمود: خداوند در آن برکت اندازد، غذا تهیه کن ولو اینکه با ذبح یک گوسفند باشد.
(روایت از ترمذی)

مذهب جمهور علما بر این است که ولیمه سنت است نه واجب.

۳ـ اجابت دعوت:

(۱) عبدالله بن عمرؓ گوید که رسول خداﷺ فرمود: «هرگاه دعوت شدید به سوی آن بروید.» (روایت از بخاری، مسلم و ترمذی)

(۲) ابوموسیؓ گوید که رسول خداﷺ فرمود: «برده‌ها را آزاد کنید، و دعوت‌کننده را اجابت کنید، و مریضان را عیادت کنید.» (روایت از بخاری)

(۳) براء بن عازبؓ گوید: «رسول خداﷺ ما را به هفت چیز امر کرد و از هفت چیز نهی کرد: به ما امر کرد که مریضان را عیادت کنیم؛ جنازه‌ها را تشییع نماییم؛ عطسه کننده را دعای خیر گوییم؛ سوگند سوگند خورده را برآورده سازیم؛ مظلوم را

یاری رسانیم؛ سلام کردن را گسترش دهیم؛ و دعوت کننده را اجابت نماییم، و ما را از انگشتری طلا، ظروف نقره، میاثر، قسّی، ابریشم، و دیباج نهی کرده است.»

(روایت از بخاری)

امام نووی گوید: ولیمه‌ها هفت نوعند:

(۱) إعذار: با عین مهمله و ذال معجمه یعنی: ختنه کردن.

(۲) عقیقه: برای ولادت که ویژهٔ روز هفتم است.

(۳) خُرْس: با ضم میم، و سکون راء و سین مهمله، برای سلامت زن از درد زایمان، و در قولی مرجوح، غذای ولادت است.

(۴) نُقیعة: برای قدوم مسافر می‌باشد که از نقع به معنای غبار مشتق شده است.

(۵) وکیرة: برای مسکن جدید می‌باشد که از وکر مشتق، و به معنای لانه است.

(۶) وضیمة: با ضاد معجمه، به غذایی گفته می‌شود که به‌هنگام مصیبت تهیه می‌گردد.

(۷) مأدُبة: با ضم یا فتح دال که بدون سبب تهیه می‌شود.

در اینکه نقیعه عبارت از غذاییست که خود به هنگام قدوم از سفر تهیه می‌کند، یا دیگران می‌سازند، علما اختلاف نظر دارند. بنابر قولی مرجوح، نقیعه غذاییست که شخص قادم درست می‌کند، و آنچه برایش درست می‌شود تحفه است.

ابن حجر گوید: ذکر «حِذاق» را فراموش کرده‌اند که به غذایی گفته می‌شود که به خاطر تیزهوشی کودک در فراگیری علم ساخته می‌شود.

ابن رفعه گوید: حذاق غذاییست که برای ختم قرآن یا احتمالاً فراگیری فنون دیگر ساخته می‌شود.

(۴) جابر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرگاه برای صرف غذا دعوت شدید آن را اجابت کنید اگر آرزو داشتید میل کنید وگرنه چیزی نخورید.» (روایت از مسلم)

(۵) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرگاه یکی از شما برای صرف غذا دعوت شد، اگر روزه بود نماز بخواند وگرنه غذا بخورد.» (روایت از مسلم)

ابن عبدالبر، قاضی عیاض، نووی، بر وجوب اجابت برای صرف غذای عروسی، اتفاق علما را نقل کرده‌اند.

در کتاب «الفتح» گوید: در وجوب آن میان علما اختلاف نظر وجود دارد، هرچند قول مشهورِ علماء، وجوب است.

علمای شافعی و حنبلی و امام مالک به وجوب آن تصریح کرده‌اند و از برخی از علمای شافعی و حنبلی نقل شده که آن را مستحب دانسته‌اند؛ در کتاب «البحر» به نقل از

شافعی آورده است: اجابت دعوت برای صرف غذای عروسی همانند سایر دعوتها مستحب است. ولی أدلهٔ فوق دلالت بر وجوب آن دارند به خصوص که به آن تصریح کرده و گویند: هر کس آن را اجابت نکند، خدا و رسول او را نافرمانی کرده است.

٤ـ مادام دعوت عاری از معصیت نباشد حضور در آن جایز نیست:

علی رضی الله عنه گوید: «غذایی را درست کردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دعوت کردم، تشریف آوردند ولی در منزل تصاویری را مشاهده کرد، و به خاطر آن برگشت.»

(روایت از ابن ماجه)

٥ـ حکم کسی که بدون دعوت برای صرف غذا برود:

ابومسعود رضی الله عنه گوید: مردی به نام ابوشعیب به نزد غلامش که قصاب بود آمد و گفت: غذایی تهیه کن که پنج نفر را کفایت کند، چون من در چهرهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرسنگی را مشاهده کردم، راوی گوید: غلام غذا را درست کرد سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد که با همراهان تشریف بیاورد، وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به درِ منزل رسید فرمود: یک نفر با ما آمده که دعوت نشده، آیا اجازه دارد؟ عرض کرد: اجازه دارد باید داخل شود. **(روایت از بخاری، مسلم و ترمذی)**

وصیت

۱ـ تعریف وصیت:

جمع وصیت، وصایا بر وزن هدایا بوده، و بر فعل وصیت کننده (موصی) و بر اموری اطلاق می‌شود که بدان وصیت می‌کند، و با مصدر مزید آن که ایصاء است یک معنی دارد.

وصیت، در لغت از «وَصَیْتُ الشَیء و أُوصیهِ» گرفته شده، و به معنی وصل کردن اموری در حیات خود به مابعد از مرگ است.

و در اصطلاح شرع، عهدی خاص و مربوط به بعد از مرگ بوده و گاهی تبرع با آن همگام می‌شود.

ازهری گوید: وصیت از «وصیت الشیء» با تخفیف و «اوصیه» هرگاه بخواهی آن را وصل کنید، گرفته شده و وجه تسمیهٔ آن بدین خاطر است که میت می‌خواهد در حال حیات اموری را به مابعد از مرگ مرتبط کند.

و با لغتهای: وصیّة با تشدید، و وصاة با تخفیف و بدون همزه نیز خوانده می‌شود.

و وصیت در اصطلاح شرع بر زجر و توبیخ در مقابل منهیات و ترغیب بر انجام مأمورات نیز اطلاق می‌شود.

۲ـ مشروعیت آن:

ای خواهر مسلمانم، وصیت با دلایل کتاب و سنت و اجماع مشروع است.

خداوند فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (بقره: ۱۸۰)

«هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر دارایی از خود به‌جای گذاشت وصیت بر شما واجب شده است برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند، این حقّی است بر پرهیزگاران.»

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمِنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوتُ حِينَ الْوصِيَّةِ اثْنَانِ ذُوا عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ (بقره: ۱۰۶)

«ای مؤمنان، هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسید باید در وقت وصیت دو نفر دادگر از میان خودتان ... به گواهی گرفته شوند.»

و باز می‌فرماید:

﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾ (نساء: ۱۲)

عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بر هر مسلمانی که دارای ثروتی است لازم است در فاصلهٔ هر دو شب، وصیت را مکتوب بالای سر داشته باشد.»

(متفق علیه)

عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: «از روزی که از رسول خدا این را شنیده‌ام شبی بر من گذر نکرده مگر اینکه وصیتم را نزد خود گذاشته‌ام.» (روایت از مسلم)

امام مالک گوید: آنچه به نزد ما مورد اتفاق است، این است که وصیت‌کننده هرگاه در تندرستی، یا رنجوری، وصیتی کرد که در آن آزادی بنده‌ای یا غیر آن باشد، می‌تواند تا روزی که فوت می‌کند آن را به دلخواه خود تغییر بدهد. و اگر خواست آن را به کلی لغو کند یا تبدیل نماید مختار است مگر اینکه آزادی برده‌ای را موکول به مرگش کرده و با او «تدبیر» نموده باشد که در این صورت راهی برای تغییر یا تبدیل آن وجود ندارد؛ به دلیل حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرماید: «بر هر مسلمانی که دارای ثروتی است لازم است در فواصل هر دو شب وصیت را مکتوب بالای سر داشته باشد.»

امام مالک گوید: آنچه به نزد ما اختلافی در آن نیست این است که موصی هرگونه بخواهد می‌تواند وصیت را تغییر بدهد به جز در تدبیرِ برده که نمی‌تواند در آن تغییری به وجود آورد.

۳ـ حکم آن:

عطاء، زهری، ابومجلز، طلحه بن مطّرف و دیگران آن را واجب می‌دانند. و بیهقی نیز وجوب آن را از قول قدیم شافعی، و اسحاق، و داود، ابوعوانه، و ابن جریر نقل کرده است.

و بنا بر مذهب جمهور، وصیت مندوب است نه واجب.

٤ـ وصیت برای زیان رساندن صحیح نیست:

وصیتی که زیان و ضرر وراث را در برداشته باشد حرام است؛ به دلیل حدیث ابوهریره رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردانی، یا زنانی هستند که شصت سال در طاعت خدا می‌کوشند ولی وقتی اجل آنان فرا رسد در وصیت به وراث آسیب می‌رسانند و در نتیجه آتش دوزخ برای آنان واجب می‌گردد.» سپس ابوهریره رضی الله عنه این آیه را قرائت کرد: ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصىٰ بِها أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍ وَصِيَّةً مِنَ اللهِ تا جملهٔ: وَ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ **(روایت از ابوداود و ترمذی)**

احمد و ابن ماجه نیز این حدیث را نقل کرده و به جای شصت سال هفتاد سال را روایت نموده‌اند.

و سعید بن منصور با اسنادی صحیح از ابن عباس به صورت موقوف نقل کرده که می فرماید: «زیان رساندن در وصیت، از کبایر است.»

نسائی نیز حدیث را به صورت مرفوع آورده است. و آیهٔ کریمه، ما را از غیر آن بی‌نیاز می‌کند، چون وصیت در آن مقید به عدم ضرر رساندن است.

جماعتی از أئمه بر بطلان وصیتی که به وارث ضرر می‌رساند، اجماع را نقل کرده‌اند. و چنین وصیتی با دلایل کتاب و سنت و اجماع ممنوع است.

از جمله انواع زیانهای آن، برتری بعضی از وارث بر بعضی دیگر است، زیرا پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و سلم آن را جوار (جور و ستم) نامیده است.

یکی دیگر از زیانهای چنین وصیتی، خارج کردن بخشی از مال به خاطر زیان رساندن به وارث است، زیرا اگر کسی وصیت کند تمام دارایی‌اش یا بخشی از آن صرف امور خیریه گردد ولی هدف از آن محروم کردن تمام وراث یا بعضی از آنان از میراث باشد، چنین وصیتی باطل است، چون دربرگیرندهٔ زیان به وراث است.

ظاهر أدله چنین مطلبی را می‌رسانند که وصیتِ زیان‌آور خواه یک سوم مال باشد یا کمتر یا بیشتر از آن، تنفیذ و اجرا نمی‌شود، بلکه مردود و باطل است.

٥ـ وصیت برای وارث نیست:

وصیت برای وارث جایز نیست؛ به دلیل حدیث عمرو بن خارجه رضی الله عنه که گوید از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم می‌فرمود: «بی‌گمان خداوند به هر صاحب حقّی حقّ خود را داده است، پس هیچ وصیتی برای وارث نیست.» **(روایت از احمد، ابن‌ماجه، نسائی، و ترمذی)**

و مذهب جمهور بر این است.



امام مالک گوید: آنچه به نزد ما ثابت است و اختلافی در آن نیست این است که وصیت برای وارث جایز نیست مگر اینکه باقی ورثه اجازهٔ آن را بدهند. و مذهب اهل علم بر عدم جواز آن است.

٦ـ بدهی قبل از وصیت داده می‌شود:

ای خواهر مسلمانم، بهتر آن است بدهیهای میت قبل از وصیت پرداخت گردد؛ به دلیل حدیث علی رضی الله عنه که گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدهیهای میت را قبل از وصیت پرداخت می‌کرد و حال شما وصیت را قبل از بدهیها اجرا می‌کنید.»

(روایت از ترمذی)

و ترمذی گفته: به نزد علما عمل بر این است که قبل از وصیت بدهی میت پرداخت شود. و ابوهریرة رضی الله عنه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در یکی از خطبه‌هایش فرمود: «هر کس از خود، مال یا حقی را به جای گذاشت، برای ورثهٔ او است، و هر کس عیال، یا قرضی را به جای گذاشت، تأمین زندگی عیالش و دادن بدهیهایش بر من است.» **(متفق علیه)**

٧ـ وصیت به یک سوم ترکه است:

عامر بن سعد بن ابی وقاص به نقل از پدرش آورده است که گوید: «در سال فتح مکه مریض شدم و احساس نزدیکی مرگ کردم، رسول خدا صلی الله علیه وسلم به عیادت من آمد، عرض کردم یا رسول الله، من ثروتی زیاد دارم و بجز دخترم وارثی ندارم، آیا وصیت به صدقهٔ تمام ثروتم نکنم؟ فرمود: نه، عرض کردم: دو سوم آن چه؟ فرمود: نه، عرض کردم: نصف آن چه؟ فرمود: نه، عرض کردم: یک سوم چه؟ فرمود: یک سوم، و یک سوم زیاد است. در حقیقت اگر وارثانت را ثروتمند ترک کنی بهتر از آن است آنان را بینوا ترک کنی و دست تکدی و گدایی به سوی مردم دراز کنند. و بی‌گمان در مقابل هر نفقه‌ای که خرج عیالت می‌کنی مأجور خواهی بود حتی در مقابل لقمه‌ای که در دهان همسرت می‌گذاری اجر خواهی داشت، گوید: عرض کردم: یا رسول الله، از هجرتم باز می‌مانم؟ فرمود: به حقیقت تو از هجرت بازنخواهی ماند تا خداوند تو را مایهٔ خیر اقوامی و زیان اقوامی دیگر نگرداند. پروردگارا، هجرت یارانم را به انجام برسان و آنان را به عقب باز مگردان، ولی بینوا سعدبن خَوْله است، رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای او داغدار است که در مکه فوت کرده است.» **(روایت از بخاری، مسلم و ترمذی)**

و به نزد علما عمل بر این بوده و هیچ‌کس حق ندارد به بیش از یک سوم وصیت نماید. و بعضی از علماء کمتر از یک سوم را مستحب دانسته، زیرا رسول خدا ﷺ فرموده: یک سوم هم زیاد است.

و وصیت به بیش از یک سوم به اجماع علماء ممنوع است.

در اینکه یک سوم مال در حال وصیت معتبر است یا در حال فوت، دو قول از امام شافعی روایت شده است که اصح آنها قول دوم است؛ یعنی یک‌سوم مال در حال فوت معتبر است.

و امام مالک و اکثر علمای عراق، نخعی و عمر بن عبدالعزیز، قول اول را ترجیح داده‌اند. و ابوحنیفه، و احمد و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه و جماعتی از تابعین قول دوم را ترجیح داده‌اند. دستهٔ اول به این استدلال تمسک جسته‌اند که وصیت، عقد است و اعتبار عقود به ابتداء آن بستگی دارد. و به این استدلال نیز تمسک نموده‌اند که اگر فردی بر خود نذر کند یک سوم اموالش را صدقه کند، بنا به اتفاق همه یک سوم وقت نذر معتبر است. در پاسخ به این استدلال گفته شده که وصیت از هر جهتی عقد نیست، و به همین خاطر فوریت و قبول در آن معتبر نیست، و با نذر نیز تفاوت دارد، چون رجوع در وصیت جایز است، ولی در نذر جایز نبوده و فوراً لازم می‌گردد. این اختلاف در صورتی است که بعد از وصیت، اموال وی افزایش حاصل کند.

و در اینکه یک سوم اموالی معتبر است که وصیت کننده بر آن اطلاع دارد یا جمیع اموال او اعم از آنچه ظاهر است و بر آن اطلاع دارد و آنچه مخفی بوده و بر آن اطلاعی نداشته است، نیز دو قول وجود دارد:

امام مالک قائل به قول اول است، و جمهور قول دوم را ترجیح داده‌اند. دلیل جمهور این است: بنا به اتفاق همه شرط نیست در حال وصیت تمامی اموال خود را در ذهن خود حاضر کند ولو اینکه جنس آن را بداند، زیرا اگر علم به تمامی آن شرط بود وصیت جایز نبود.

۸ـ وقف و وصیت برای اقارب مستحب است:

ثابت به نقل از انس رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ به ابوطلحه فرمود: «آن را برای خویشاوندان فقیرت قرار بده، و او هم، آن را به حسّان، و ابیّ بن کعب اختصاص داد.» (روایت از بخاری) بعضی گفته‌اند: هرگاه وصیت برای اقارب کرد منظور از آن، اقارب مسلمان از جهت پدر می‌باشد.

ماوردی گوید: وصیت برای هر کس که وقف بر وی جایز باشد اعم از صغیر و کبیر، و عاقل و دیوانه، و موجود و معدوم، مادام وارث و قاتل نباشد جایز است با این تفاوت که وقف عبارت از منع بیع عین موقوفه بوده و تنها منافع آن به صورتی مخصوص بر فرد، یا جهت موقوف علیه توزیع می‌گردد.

علما در مورد اقارب اختلاف نظر دارند:

ابوحنیفه گفته است: اقارب عبارت از هر محرمی از ناحیهٔ پدر، یا مادر است ولی قرابت پدری مقدم بر قرابت مادری می‌باشد.

ابویوسف و محمد گفته‌اند: اقارب به کسانی گفته می‌شود که بعد از هجرت و از ناحیهٔ پدر با هم جمع شوند.

و «زفر» افزوده است: بنا به روایتی از ابوحنیفه؛ اقرب ایشان در وصیت مقدم است، و حداقل کسانی که مشمول وصیت می‌شوند سه نفر است، و به نزد محمد دو نفر، و به نزد ابویوسف یک نفر است. و صرف اقارب ثروتمند نمی‌شود مگر اینکه مشروط گردد.

علما شافعی گفته‌اند: قریب کسی است که در نسب با هم جمع شوند، خواه نزدیک باشد یا دور، مسلمان باشد یا کافر، غنی باشد یا فقیر، مذکر باشد یا مؤنث، وارث باشد یا غیر وارث، محرم باشد یا غیر محرم.

ولی در مورد اصول و فروع علما دو رأی متفاوت دارند و گفته‌اند: اگر جمعی محصور و بیش از سه نفر موجود بودند، همه را فرا می‌گیرد، و در یک قول مرجوح، فقط سه نفر را در بر می‌گیرد ولو اینکه غیر محصور هم باشند. امام احمد نیز همان قول شافعی داشته با این تفاوت که او کافر را خارج کرده است، و بنا به روایتی از او، قرابت عبارت از همهٔ کسانی است که در وی با هم جمع گردند و شخص موصی، پدر چهارم، یا پایین‌تر از او باشد. و به گفتهٔ امام مالک، خاصِ عصبه است، اعم از اینکه وارث باشد یا نه، و در ابتداء به فقرا داده می‌شود تا بی‌نیاز می‌گردند، سپس به اغنیاء داده خواهد شد.

۹ـ وصیت از جانب کودک عاقل:

ابوبکر رضی الله عنه گوید: بدون هیچ اختلافی، وصیت کودک ده ساله صحیح است و وصیت کودک کمتر از هفت سال صحیح نیست. و در مابین هفت، تا ده ساله دو روایت آمده است:

ابن اسحاق گفته است: هرگاه به سن دوازده سالگی رسد، وصیت او صحیح است، و ابن منذر این گفته را از امام احمد نقل کرده است.

و شعبه روایت کرده: کودکی از قبیلهٔ غسان که ده سال داشت برای دایی‌هایش وصیت کرد، این قضیه به محضر عمرﷺ رسانده شد و او آن را اجازه داد، و مخالفی برای این قول شناخته نشده است.

امام مالک در کتاب «الموطأ» آورده عمرو بن سلیم خبر داده که به عمربن خطابﷺ گفته شد: در اینجا جوانی هست از قبیلهٔ غسان که به سن بلوغ نرسیده و ورثهٔ او در شام و دارای اموال و ثروت است، و بجز یک دختر عمو کسی دیگر نزد او نیست، عمرﷺ گفت: برای دختر عمویش وصیت کند، و آن جوان وصیت کرد و مُلکی را به نام «بئرحسم» به او اختصاص داد، عمرو گوید: من آن مُلک را به سی هزار فروختم. و اسم دختر عمویش ام عمرو بن سلیم بود. ابوبکر گفته: آن غلام ده یا دوازده سال سن داشت، و بدین دلیل جایز است که نفع آن همانند نماز عاید کودک گردد، زیرا وصیت صدقه‌ایست که از آن بی‌نیاز بوده و ثواب آن برای صاحب وصیت حاصل شده و هیچ‌گونه زیانی به وی ملحق نخواهد شد، برخلاف هِبه و آزاد کردن برده، که این دو از مال او خارج شده در حالی که خود بدان محتاج است، و اگر معیوب باشند به او مسترد خواهند شد.

۱۰ـ وصیت سفیهِ محجور علیه:

امام احمد گفته است: وصیت او صحیح است، زیرا به منزلهٔ کودکی است که به سن تمییز رسیده است. و ابو الخطاب در مورد وصیت او دو قول روایت کرده است:

قول اول: وصیتش صحیح نیست، زیرا بر کلیهٔ تصرفات او حَجْر[1] نهاده شده است همچنان که حقِّ هِبه را ندارد.

قول دوم: وصیتش صحیح است، زیرا حجر، بر وی به خاطر حفظ مال او است و در وصیت اضاعهٔ مال وجود ندارد، چون تا در قید حیات است از آن بهره جسته و بعد از مرگ نیز به چیزی غیر از ثواب نیاز ندارد و آن هم به دست آمده است.

۱۱ـ وصیت برای حمل:

بهاءالدین مقدسی گوید: وصیت برای حمل موجود در رحم به هنگام وصیت صحیح است؛ به این صورت که وضع حمل در مدتی کمتر از شش ماه صورت گیرد اگر آن زن دارای شوهر باشد، یا در مدتی کمتر از چهار سال واقع شود اگر دارای شوهر

۱ـ حجر به معنای منع از تصرفات مالی است. (ویراستار)

نباشد و بنا به قولی دیگر در مدتی کمتر از دو سال. در وصیت برای حمل خلافی را سراغ نداریم، چون دایرهٔ وصیت وسیع‌تر از دایرهٔ ارث است، زیرا وصیت برای کافر و برده صحیح است که البته برای حمل به طریق اولی صحیح است. بنابراین اگر حمل مرده به دنیا آمد باز وصیت صحیح بوده، چون احتمال دارد هنگام وصیت زنده بوده باشد. و وصیت برای حمل با وجود شک در وجود او، اثبات نمی‌شود و اگر زنده به دنیا آمد وصیت صحیح است اگر هنگام وصیت حکم به وجود او نماییم.

خرقی نیز گفته‌ای به مانند بهاءالدین مقدسی دارد.

۱۲ـ وصیت صحابه:

اصحاب رسول خدا ﷺ به خاطر تقرّب به خدای متعال وصیت به بخشی از اموال خود می‌کردند.

أنس رضی الله عنه گوید: اصحاب رضی الله عنهم در صدر وصیت‌نامه‌هایشان می‌نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحیم:

این وصیت‌نامهٔ فلان فرزند فلان است که شهادت می‌دهد: خدایی جز الله نبوده و تنها و بی‌شریک است، و شهادت می‌دهد: محمد بنده و فرستادهٔ اوست، و قیامت می‌آید و هیچ شکّی در آن نیست، و خداوند اموات مدفون در قبور را زنده می‌کند و به بازماندگانش توصیه می‌کند تقوای خدا پیشه کرده و به اصلاح یکدیگر بپردازند، و اگر اهل ایمانند از خدا و رسول او اطاعت بکنند. و همان وصیتی به آنان می‌کند که ابراهیم و یعقوب علیهما السلام به فرزندانشان کردند: خداوند این دین را برای شما برگزیده پس نباید جز با اسلام و پذیرش احکام آن بمیرید. **(روایت از عبدالرزاق)**

۱۳ـ شرایط مُوصی لَهُ (کسی که وصیت برای او شده):

۱ـ باید وارثِ موصی (وصیت‌کننده) باشد.

۲ـ برای صحت وصیت شروط است که موصی لَهُ به هنگام وصیت، وجود حقیقی یا تقدیری داشته باشد. و این مذهب احناف است.

۳ـ نباید مُوصی لَهُ، موصی را کشته باشد، چون در این صورت وصیت باطل شده و موصی لَهُ از آن محروم می‌گردد، زیرا به گفتهٔ ابویوسف، موصی لَهُ در چیزی شتاب کرده که هنوز وقت آن نرسیده لذا به حرمان از آن تنبیه می‌گردد.

و بنا به گفتهٔ ابوحنیفه و محمد، وصیت باطل نشده و متوقف بر اذن وارثان می‌گردد.

۱۴ـ شروط موصی بِهِ:

باید مالی باشد که بعد از وفات موصی قابل تملک باشد.

۱۵ـ مقدار مالی که مستحب است در آن وصیت کرد:

ابن عبدالبر گوید: سلف در مقدار مالی که وصیت در آن مستحب است اختلاف نظر دارند:

از علی رضی الله عنه روایت شده که گفته: ششصد یا هفتصد درهم، مالی چندان نیست در آن وصیت شود. و از او نقل شده مالی که در آن وصیت می‌شود هزار درهم است.

ابن عباس رضی الله عنه گفته: بایداز هشتصد درهم کمتر نباشد.

و عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: زنی که دارای چهار پسر و سه هزار درهم باشد نمی‌تواند در مالش وصیت نماید.

و از او نقل شده، کسی که هشتصد درهم از خود به جای می‌گذارد ثروتی چندان نیست در آن وصیت نماید.

۱۶ـ چه زمانی وصیت باطل می‌شود:

هر زمان موصی لَهُ قبل از موصی فوت کرد، یا دیوانه شد و تا روز مرگ دیوانگی او ادامه داشت، یا موصی بِهِ معین بود و قبل از فوت موصی لَهُ تلف شد، وصیت باطل می‌گردد.

۱۷ـ وصیت برای چه کسی جایز است:

وصیت برای هر مسلمان عاقل و عادل، مذکر یا مؤنث جهت دادن بدهیها و اجرای وصیت و نظارت بر اطفال، جایز است.

و هرگاه ولایت اطفالش را به وی وصیت کرد، ولایتش بر وی ثابت و تصرفاتش در امور متعلق به آنان نافذ است، از قبیل خرید و فروش و قبول بخششها برای آنان و انفاق بر آنان و بر کسانی که تحت تکفل ایشانند، و تجارت برای آنان، و سپردن سرمایۀ ایشان به دیگران به صورت مضاربه.

و اگر خود اقدام به تجارت کرد هیچ‌گونه نفعی به وی نخواهد رسید، و در هنگام نیاز می‌تواند به اندازۀ کاری که برای آنان انجام داده از آن بخورد، ولی اگر ثروتمند باشد نباید از اموال ایشان چیزی بخورد؛ به دلیل فرمودۀ خدا که می‌فرماید:

﴿و مَنْ کانَ غنِیّاً فَلْیَسْتَعْفِفْ و مَنْ کَانَ فَقِیراً فَلْیأکُلْ بِالْمَعْروفِ﴾ (نساء: ۶)

«و هرکس ثروتمند است، از دریافت اجرت خودداری کند و هرکس که نیازمند است به طور شایسته از آن بخورد.»

و برای او جایز نیست در مال آنان همان وصیتی به دیگران کند که به خودش شده است و نباید از اموال آنان به نفع خودش خرید و فروش کند، ولی برای پدر جایز است. بنابراین بجز پدر یا وصی او، یا حاکم، کسی دیگر نمی‌تواند ولایت بر اطفال و دیوانه داشته باشد.

۱۸ـ وصیت به زن:

بهاءالدین مقدسی گفته: بنا به قول اکثر علما، صحیح است سر وصیت (وصی) زن باشد؛ به دلیل این روایت که عمر رضی‌الله‌عنه حفصه رضی‌الله‌عنها را سر وصیت خود قرار داد، چون زن اهل شهادت بوده و در این امر همانند مردان است و سر وصیت قرار دادنِ مردان صحیح است.

۱۹ـ به گفتهٔ مقدسی جایز نیست انسانِ فاسق سر وصیت باشد، و از او روایتی دال بر صحت آن نیز نقل شده است:

و بنا به گفتهٔ خرقی، اگر سر وصیت (وصی) خائن باشد، باید یک نفر امین با او باشد، چون او عاقل و بالغ بوده و وصی قرار دادن او صحیح است، و هم به این دلیل که اهل تصرف و نظر است و جایگزین نمودن یکی به جای او در حال حیات صحیح است، پس بعد از مرگ نیز صحت دارد، و برآورده نمودن نظر موصی همراه با حفظ مال به وسیلهٔ یک شخص امین نیز امکان دارد.

ولی بهتر آن است به تنهایی برای حفظ اموال، سر وصیت قرار نگیرد. بنابراین وصی قرار دادن او جایز نیست چنان که برای دیوانه جایز نیست.

فرایض (ارث)

۱ـ تعریف آن:

فرایض جمع فریضه بوده و به معنی مفروضه یعنی مقدره است و چون سهام مقدره در آن است به همین سبب از باب تغلیب، فرایض نامگذاری شده است.

در لغت، فرض به معنی تقدیر است، و در اصطلاح شرع، سهمی است که برای وارث مقدر شده است، سپس علم مسایل میراث را علم فرایض و عالم به آن را فرضی نامیده‌اند.

۲ـ مشروعیت آن:

در کتاب فقه السنة گوید: اعراب در زمان جاهلیت قبل از اسلام ارث را تنها خاصِ مردان و بزرگان می‌دانستند و زنان و کودکان را از آن محروم می‌کردند. و در آن زمان توارث با سوگند صورت می‌گرفت، لذا خداوند آن عادات جاهلیت را ابطال نموده و می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ اللهُ فِي أَولَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَها النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُما السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْدَيْنٍ، آبَاؤُكُمْ و أَبْنَاؤُكُمْ لاتَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيضَةً مِنَ اللهِ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً﴾ (نساء: ۱۱)

«خداوند دربارهٔ ارث بردن فرزندانتان و پدران و مادرانتان به شما فرمان می‌دهد و بر شما واجب می‌گرداند که چون مردید و دخترانی و پسرانی از خود به جای گذاشتید، سهم هر یک مرد به اندازهٔ سهم دو زن است، اگر فرزندانتان همه دختر بودند و تعدادشان دو و یا بیشتر از آن بود دو سوم ترکه سهم ایشان است و اگر ورثه تنها یک دختر باشد، نصف ترکه از آنِ او است، و چه ورثه یک دختر و چه بیشتر باشند باقیماندهٔ ترکه متعلق به سایر ورثه برحسب استحقاق است. اگر مرده دارای فرزند و پدر و مادر باشد به هر یک از پدر و مادر یک ششم ترکه می‌رسد

و باقیمانده بین فرزندان او به ترتیب سابق تقسیم می‌گردد، و اگر مرده دارای فرزند یا نوه نباشد و تنها پدر و مادر از او ارث ببرند یک سوم ترکه به مادر می‌رسد و باقیماندهٔ آن از آنِ پدر خواهد بود. اگر مرده علاوه بر پدر و مادر برادرانی یا خواهرانی از پدر و مادر یا یکی از آن دو داشته باشد به مادرش یک ششم می‌رسد. همهٔ این سهام مذکور پس از انجام وصیتی است که مرده می‌کند و بعد از پرداخت وامی است که بر عهده دارد و پرداخت وام مقدم بر انجام وصیت است. شما نمی‌دانید پدران و مادران و فرزندانتان کدام یک برای شما سودمندتر است. این فریضهٔ الهی است و خداوند دانا و حکیم است.»

۳ـ ترکه:

۱ـ تعریف آن:

ترکه در لغت به ارثی گفته می‌شود که متوفی از خود به جای می‌گذارد.

و از نظر علمای حنفی، ترکه اموالی است اضافی که میت از خود به جای می‌گذارد و به هیچ کسی دیگر تعلق ندارد.

و از نظر علمای مالکی، عبارت از حقی است قابل تقسیم، و استحقاق آن برای وارثان، بعد از مرگِ صاحبِ آن ثابت می‌شود.

و از نظر علمای شافعی، عبارت از تمامی اموالی است که انسان در حال حیات داشته و بعد از مرگ آن را از خود به جای می‌گذارد اعم از مال یا حق، یا امتیازات، و همچنین آنچه بعد از مرگش به وسیله‌ای که به قبل از مرگ تعلق دارد داخل ملک او می‌شود.

۲ـ حقوقی که به ترکه تعلق دارد:

۱ـ تجهیز و تکفین میت از ما ترک او.

۲ـ پرداخت دیونی که بر عهدهٔ متوفی بوده است.

۳ـ تنفیذ و اجرای وصیت بعد از تجهیز و تکفین. وصیت باید به یک سوم مال باشد چنانچه قبلاً بحث شد.

۴ـ توزیع باقیمانده میان ورثه برحسب سهام خود.

میراث دارای چند رکن است:

اول: مُوَرِّثْ، که عبارت از صاحب مالی است که فوت کرده است.

دوم: وارث، که عبارت از کسانیست که از میت ارث می‌برند.

سوم: مَوْرُوثْ، عبارت از ملک و ثروتی است که از میت به جا مانده و ترکه یا میراث نام دارد.

٤ـ اسباب ارث:

میراث دارای اسبابی به شرح زیر است:

اوّل ـ نکاح: هرگاه یکی از زوجین فوت کرد دیگری از وی ارث می‌برد؛ به دلیل فرمودۀ خدای متعال که می‌فرماید:

﴿وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْواجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنَّ لَهُنَّ وَلَدٌ...﴾ (نساء: ١٢)

«و برای شما نصف دارایی به جای ماندۀ همسرانتان است اگر فرزندی از شما یا از دیگران و یا نوه، یا نوادگانی نداشته باشند...»

در ارث زوجین از یکدیگر مشروط است زوجیت تا وفات یکی از آن دو باقی باشد، به استثنای زنی که شوهرش او را طلاق رجعی داده و یکی از زوجین قبل از انقضاء عده فوت کند که از یکدیگر ارث می‌برند.

چنان که زنی که شوهرش او را در مرض موت طلاق بائن داده است ارث می‌برد، و جمهور معتقدند که چنین زنی ارث می‌برد ولی در مدت استحقاق آن اختلاف نظر دارند:

از نظر احناف، زن تا مدتی که در عده است ارث می‌برد و هر وقت عده پایان یابد ارث نمی‌گیرد، زیرا با پایان یافتن مدت آن، بیگانه می‌گردد.

و از نظر حنبلی‌ها، بعد از انقضاء عده نیز ارث می‌گیرد مادام با شخص دیگری ازدواج نکرده باشد. بنابراین اگر ازدواج کرد ارث، ساقط می‌گردد.

و مالکی‌ها گویند: زن بعد از انقضاء عده نیز ارث می‌گیرد ولو اینکه با شخص دیگری ازدواج کرده باشد.

ولی اگر زن فوت کند شوهر از او ارث نمی‌گیرد، چون اقدام شوهر به طلاق سبب حرمان او از ارث می‌گردد.

دوّم ـ اولوالأرحام: عبارت از کسانی هستند که نسب حقیقی نام دارند؛ چنان که می‌فرماید:

﴿وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ﴾ (احزاب: ۶)

«و خویشاوندان نسبت به همدیگر از نظر ارث بردن بعضی از بعضی در کتاب خدا از اولویت بیشتری برخوردارند.»

اقارب (اولوالارحام) در رابطه با ارث سه نوع می‌باشند: ۱) اصحاب فروض، ۲) عصبات، ۳) ذوی‌الأرحام.



سوّم ـ ولاء: که به آن نسب حکمی گفته می‌شود؛ چنانچه رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «ولاء، گوشت پاره‌ای است به مانند گوشت‌پارهٔ نسب.»

(روایت از ابن حبان و حاکم)

ولاء بر دو قسم است: قسم اول عبارت است از یک نوع قرابت حکمی که توسط شارع میان مُعْتِقْ (آزاد کننده) و عَتیقْ (بردهٔ آزاد شده) به وجود آمده و شارع این نوع ولاء را یکی از اسباب ارث قرار داده است.

قسم دوم عبارت از عهد و پیمانی است که دو نفر با هم می‌بندند بعد از مرگ از یکدیگر ارث ببرند و برای یکدیگر دیه بدهند.

ارث موالاة در جاهلیت متداول بوده و اسلام آن را به همان حال خود باقی گذاشت؛ چنان که می‌فرماید:

﴿وَ الَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً﴾

(نساء: ۳۳)

«و به کسانی که با آنان پیمان بسته‌اید سهم خودشان را به تمامی بدهید، بی‌گمان خداوند بر هر چیزی حاضر و ناظر می‌باشد.»

امّا فقها در اینکه این نوع ولاء، شرعاً یکی از اسباب ارث بوده و یا اینکه بعداً نسخ شده است، اختلاف دارند:

مذهب جمهور بر این است: این نوع ارث دادن به اعتبار اینکه از عادات جاهلی بوده و در مواقع ضروری و به خاطر تحکیم عقیده مباح گردیده و بعداً منسوخ شده است. و بنابر مذهب احناف و شیعهٔ امامیه، غیر منسوخ بوده و گویند: عمربن خطاب، علی، ابن مسعود، ابن عباس و ابن عمر، بر این رأیند.

۵ـ شروط میراث:

۱ـ مرگ حقیقی شخص مورّث که عبارت از عدم حیات بعد از وجود است. اما مرگ حکمی آناست که بعد از مفقود شدن شخص و قطع خبر از وی و نامعلوم بودن محل اقامت و در دست‌نبودن علایمی دال بر حیات یا مرگ او، قاضی حکم به‌مرگ او کند، و بر اثر حکم قاضی این حکم مترتب می‌شود: هر کسی که حائز شرایط اخذِ ارث بوده و هنگام حکم موجود باشد از او ارث می‌گیرد، و کسی که قبل از حکم قاضی فوت کند ارث نمی‌برد.

۲ـ تحقق حیات وارث هنگام مرگ مورّث یا هنگام حکم به مرگ آن از جانب قاضی، چنان که کمی قبل به آن اشاره کردیم.

بر این شرط احکام ذیل مترتب می‌شود:

اوّل؛ عدم توارث کشته‌شدگانِ زیر آوار و غرق‌شدگان و امثال آنها که به صورت دست‌جمعی فوت کرده و معلوم نیست چه کسی قبل و چه کسی بعد از او فوت کرده است، زیرا یکی از شرایط توارث تحقق حیات وارث هنگام مرگ مورّث است.

بنابراین، کسانی که با هم ارتباط ارثی داشته و به صورت دست‌جمعی در کشتی غرق شده‌اند و معلوم نیست کدام یک قبلاً و کدام یک بعداً فوت کرده است از یکدیگر ارث نمی‌برند بلکه ارث آنان تنها برای ورثه‌ای است که باقی مانده‌اند.

بنابر آنچه گفته شد توارث میان این مردگان صورت نمی‌گیرد. و این مذهب جمهور فقها بوده و ابوبکر صدیق، عمربن خطاب، زیدبن ثابت، علی بن ابی‌طالب و دیگر صحابه و بسیاری از تابعین، بر آن اتفاق دارند.

دوّم؛ به اتفاق فقها، حمل در هنگام فوت کسی که بستگی ارثی با او دارد، بالفعل مستحق دریافت سهم الارث خود نیست؛ چون حیات او در حال فوت مورّث محقق نیست.

بلکه بیشترین سهم برای وی تا هنگام ولادت نگه داشته خواهد شد، اگر در مدت زمان معین به دنیا آمد سهمی را که استحقاق دارد دریافت خواهد کرد، و اگر بدون جنایت، مرده به دنیا آمد، سهم توقیف شدهٔ او به وارثانی داده می‌شود که استحقاق آن را دارند. ولی اگر به سبب جنایتی ساقط شد که با مادرش شده بود، فقهاء در حکم ارث او از دیگران و دیگران از او اختلاف‌نظر دارند:

مذهب احناف این است که ارث می‌گیرد و از او ارث گرفته می‌شود.

ولی جمهور فقها، مالکی‌ها، شافعی‌ها و حنبلی‌ها گفته‌اند: ارث نمی‌گیرد.

سوّم؛ شخص مفقود از غیر خودش ارثی نمی‌گیرد، زیرا حال وی نامعلوم است، بلکه سهم او نگه داشته شده، اگر زنده پیدا شد یا بعد از مرگ مورّث فوت کرده بود سهم‌الارث به وی داده خواهد شد، و اگر قبل از مرگ مورّث فوت کرده بود سهم نگه داشته شده به ورثه‌ای داده می‌شود که استحقاق آن را دارند.

۳ـ هیچ گونه مانعی از موانع ارث نداشته باشد، که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

٦ـ موانع ارث:

اوّل ـ قتل عمد: هرگاه وارث از روی ستم و تجاوز مورّث خود را بکشد تا زودتر به میراث او دست یابد، شریعت اسلام با اتفاق او را از ارث محروم خواهد کرد به دلیل حدیث نسائی که رسول خداﷺ فرماید: «برای قاتل هیچ‌گونه ارثی وجود دارد.»

مذهب علما شافعی بر تحریم توریثِ قاتل است، هرچند قاتل، کودک، یا دیوانه یا در حالت اضطراری و از روی ناآگاهی بوده باشد.

مذهب احناف بر این است: قتلی مانع ارث است که مستقیماً و توسط مکلفی به ناحق و بدون عذر صورت گیرد، که شامل قتل عمد و شبه عمد می‌گردد.

و مالکی‌ها گویند: قتلی مانع ارث است که قتل عمد عدوان باشد اعم از اینکه مستقیم باشد یا با واسطه و غیر مستقیم، و از نظر ایشان آنچه معتبر است تصمیم به قتل است بنابراین هرگاه نیت قتل عمد عدوانی شخص موجب حدوث قتل شد یا سبب حدوث آن گردید، مانند اینکه شهادت دروغ بر علیه موروث داده و شهادت وی منجر به قتل مورّث گردید، در هر دو صورت از میراث محروم می‌گردد.

و به گفتهٔ حنبلی‌ها قتلی مانع میراث می‌شود که موجب عقوبتی بر شخص جانی گردد اعم از اینکه عقوبت بدنی باشد یا مالی. این تفصیل و توصیف ایشان شامل قتل عمد، شبه عمد، خطأ، قتل با واسطه و قتل کودک، و دیوانه و خوابیده می‌گردد. با این توضیح، قتل عمد عدوانی موجب قصاص گردیده و حرمان از ارث بر آن مترتب می‌شود. و باقی انواع قتلهای دیگر موجب عقوبتهای مالی در قالبهای دیه، کفاره، یا هر دو با هم می‌گردد، و حرمان از ارث بر آنها مترتب می‌شود.

دوّم ـ اختلاف دین: به دلیل حدیثی که چهار محدث بزرگ نقل کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرماید: «مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌گیرد.» و صحابه رضی الله عنهم و تابعین و سایر فقها بر منع آن اجماع دارند.

بنابراین، هرگاه شوهر مسلمان فوت کرد و همسر مسیحی، یا یهودی از خود به جای گذاشت، از او ارث نمی‌گیرند، و همچنین اگر شخص مسلمانی فوت کرد خویشاوندان غیرمسلمان او ارثی از وی نمی‌گیرند، زیرا به سبب اختلاف دینی موالاة میان آنان از هم گسسته شده است.

سوّم ـ اختلاف دارین: منظور از اختلاف دارین، اختلاف جنسیت است، زیرا اختلاف دارین مانع توارث بین مسلمانان نمی‌شود.

بنابراین، مسلمان از مسلمان ارث می‌برد هر اندازه دیار و سرزمین آنان از هم دور باشد. و علما بر این، اتفاق دارند، ولی در مورد غیر مسلمانان چنین اتفاقی ندارند.

ولی مذهب احناف و بعضی از علما شافعی بر این است که اختلاف دیار مانع توارث میان ایشان می‌شود.

و مذهب مالکیه و حنابله بر این است: اختلاف ممالک مانع توارث میان غیر مسلمانان نمی‌شود.

چهارم ـ بردگی: اعم از اینکه تام باشد یا ناقص مانند (مُبَعَّضْ) و (مکاتب) و (ام‌الولد)، زیرا حکم بردگی (رِقّ) شامل این انواع می‌شود، و بعضی از علما، (مُبَعَّضْ) را استثناء کرده و گویند: به اندازهٔ مقدار حریتی که دارد هم ارث می‌گیرد و هم از او ارث گرفته می‌شود؛ به دلیل حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که رسول خدا ﷺ دربارهٔ برده‌ای که بعضی از او حریت دارد فرموده: «به اندازهٔ حریتی که دارد هم ارث می‌گیرید، و هم از او ارث گرفته خواهد شد.» (صاحب مغنی)

۷ـ صاحبان فرض:

صاحبان فرض به کسانی گفته می‌شود که سهمی از شش سهم معین شده در قرآن را دارند، که عبارت است از: $\frac{۱}{۲}$ و $\frac{۱}{۴}$ و $\frac{۱}{۸}$ و $\frac{۱}{۳}$ و $\frac{۲}{۳}$ و $\frac{۱}{۶}$

اصحاب فروض دوازده نفر می‌باشند:

در میان مردان چهار نفر که عبارتند از: پدر، جدّ، برادر مادری و شوهر، و در میان زنان هشت نفر که عبارتند از: زوجه، دختر، خواهر شقیقی، خواهر پدری، خواهر مادری، دختر پسر، مادر، و جده.

نصفْ از آنِ چهار نفر از ورثه است:

۱ـ زوج (شوهر) در صورتی که زوجه (همسر) دارای فرزند، یا فرزند پسر نباشد.

۲ـ دختر، وقتی که تنها بوده و عصبه نداشته باشد.

۳ـ دختر پسر، در صورتی که تنها بوده و عصبه نداشته و کسی نباشد او را حَجْب کند.

۴ـ خواهر شقیقی، هنگامی که تنها بوده و عصبه نداشته و کسی در میان نباشد او را حجب کند.

یک چهارم را دو نفر می‌گیرند:

۱ـ زوج (شوهر) در صورت وجود فرزند یا فرزند پسر، برای همسر.

۲ـ زوجه (همسر) در صورت نبودن فرزند، یا فرزند پسر، برای شوهر.

یک هشتم برای همسر، یا همسرانی است که شوهر ایشان دارای فرزند، یا فرزندِ فرزند باشد.



دو سوم را چهار نفر می‌گیرند:

۱ـ دو دختر و بیشتر در صورت نبودن پسر.

۲ـ دو دخترِ پسر، یا بیشتر، در صورت نبودن دختر و عصبه، و کس، یا کسانی که آنان را حجب کنند.

۳ـ دو خواهر شقیقی و بیشتر، در صورت نبودن عصبه، و کس، یا کسانی که آنان را حجب کنند.

۴ـ دو خواهر پدری و بیشتر در صورت نبودن خواهر شقیقی و عصبه، و کس، یا کسانی که آنان را حجب نمایند.

یک سوم برای دو نفر از ورثه است:

۱ـ مادر، در صورت نبودن فرزند، یا فرزند پسر، و نبودن تعداد دو نفر و بیشتر از برادران و خواهران.

۲ـ دو نفر و بیشتر از برادران و خواهران مادری در صورت نبودن فرع وارث، و اصل مذکر.

یک ششم برای هفت نفر از وارثان می‌باشد:

۱ـ پدر، در صورت وجود فرع وارث.

۲ـ مادر، در صورت وجود فرع وارث، و وجود دو نفر و بیشتر از برادران و خواهران پدری و مادری، یا پدری، یا مادری.

۳ـ جد، در صورت نبودن پدر و وجود فرع وارث.

۴ـ جده، در صورت نبودن مادر.

۵ـ یک دختر پسر و بیشتر در صورت وجود دختر و نبودن عصبه و کس، یا کسانی که او را حجب نمایند.

۶ـ خواهر پدری در صورت وجود یک خواهر شقیقی و نبودن عصبه و کس، یا کسانی که او را حجب کنند.

۷ـ برادر یا خواهری مادری در صورت نبودن کس، یا کسانی که او را از ارث محروم کند.

با روش زیر می‌توان مردان و زنان وارث را بیان نمود:

الف ـ مردان وارث بر سه قسمند:

۱ـ زوج، زوج به هنگام فوت زوجه از او ارث می‌برد، ولو اینکه مطلقه باشد ولی عده‌اش منقضی نشده باشد، و در صورت انقضاء عده هیچ‌گونه ارثی از زوجه نمی‌برد.

۲ـ مُعْتِقْ (آزادکنندهٔ برده)، یا عصبهٔ او در صورت فقدان وی.
۳ـ أقارب، که عبارتند از اصول و فروع، و حواشی.
اصول عبارتند از: پدر، جد، و بالاتر.
و فروع عبارتند از: پسر، پسرِ پسر، و پایین‌تر.
حواشی نزدیک عبارتند از: برادران و پسران آنان و پایین‌تر و برادران مادری.
و حواشی دور عبارتند از: عمو و پسرِ عموی پدر و مادری یا پدری و پایین‌تر.
این افراد، مردان وارث بوده و جمع همهٔ آنان در یک تَرکه هرگز تصور نمی‌شود، چون بعضی از آنان بعضی دیگر را حجب می‌کنند.
و اگر همه در ترکه‌ای با هم جمع شدند بجز سه نفر، ارث نمی‌گیرند: زوج، پسر و پدر.

ب ـ زنانی که ارث می‌برند نیز بر سه قسمند:
۱ـ زوجة.
۲ـ مُعْتِقَهْ (زن آزادکننده)
۳ـ زنان صاحب قرابت، که بر سه قسمند:
اصول، که عبارتند از: مادر، جدهٔ مادری یا پدری، و بالاتر.
و فروع، که عبارتند از: دختر و دختر پسر و پایین‌تر.
و حواشی، که عبارتند از: خواهران پدر و مادری، و پدری، و مادری.

۸ـ حالات زوج در رابطه با ارث:

خداوند سبحان می‌فرماید:
﴿وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ لَمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ ...﴾ (نساء: ۱۲)

«و برای شما نصف دارایی به جا ماندهٔ همسرانتان است اگر فرزندی نداشته باشند، و اگر فرزند داشته باشند سهم شما یک چهارم ترکه است.»

از این آیهٔ شریفه در می‌یابیم که زوج در ارث گرفتن از همسر متوفی یکی از دو حالت زیر را دارد:
اگر زوجه، فرزند، یا فرزند پسر نداشت نصف ماترک را می‌گیرد، و اگر فرزند یا فرزندِ پسر داشت یک چهارم ماترک را می‌گیرد.



امام مالک گوید: میراث مرد از زن اگر از خود، فرزند، یا فرزندِ پسر از او، یا غیر او به جای نگذاشته باشد، نصف ماترک است. و اگر فرزند، یا فرزند پسر، مذکر، یا مؤنث از خود به جای گذاشت، بعد از دادن بدهیها و اجرای وصیت، یک‌چهارم ماترک است.

از نظر جمهور فقها مراد از ولد در قرآن ولدی است که زوج را از نصف ماترک به یک‌چهارم آن حجب کند، که همانا عبارت از فرع وارث به سبب فرض یا تعصیب است. اینِ تعریف ایشان شامل اولادِ مستقیم اعم از ذکور و اناث می‌شود، مانند: پسر و دختر.
و نیز شامل اولادی است که یک نفر مذکر میان آنان و میت واسطه باشد، مانند: پسرِ پسر، و دخترِ پسر.

مشروط نیست اولادی که زوج را از نصف ماترک به یک چهارم آن حجب می‌کنند، از خود همان زوج باشند، بلکه هر فرع وارثی برای زوجه اعم از اینکه از خود او باشد یا غیر او، او را حجب نقصان می‌کند، و تنها آنچه مشروط است، این است که هیچ‌گونه مانع ارثی نداشته باشد، زیرا اگر مانعی در میان باشد کأن لم یکن تلقی شده و در سهم الارث زوج، و هیچ کدام از ورثه تأثیری ندارد.

۹ـ حالات زوجه در رابطه با ارث:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ﴾ (نساء: ۱۲)

«و برای زنان شما، یک چهارم ترکهٔ شما است اگر فرزندی نداشته باشید و اگر شما فرزندی داشتید سهم همسرانتان یک هشتم ترکه است.»

با توجه به این آیهٔ شریفه در می‌یابیم که زوجه در رابطه با دریافت ارث دو حالت دارد:

حالت اول: در صورتی که زوج فاقد فرزند یا فرزندِپسر باشد، زوجه یک چهارم ارث می‌گیرد.

حالت دوم: در صورت وجود فرزند، یا فرزند پسر، یک هشتم ارث می‌گیرد.

امام مالک گوید: میراث زن در صورت فقدان فرزند و فرزندِ پسر یک چهارم است. اگر فرزند یا فرزندِ پسر داشت اعم از اینکه مذکر باشد یا مؤنث، بعد از اجرای وصیت و قضاء دیون، یک هشتم ماترک را می‌گیرد؛ به دلیل فرمودهٔ خدای متعال در آیهٔ فوق.

مراد از ولد از نظر جمهور، فرع وارث به سبب فرض یا تعصیب است، و شامل پسر، دختر، پسرِ پسر و پایین‌تر، و دختر پسر و پایین‌تر می‌شود، ولی شامل اولاد دختران نمی‌شود، زیرا آنان، ذوی الارحام هستند.

۱۰ـ حالات دختر صُلْبی در رابطه با اخذ ارث:

خداوند می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ اللهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَاتَرَكَ وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَها النِّصْفُ﴾

ترجمهٔ آیه قبلاً ذکر شد.

با استدلال به این آیهٔ کریمه دخترِ صُلبی در رابطه با دریافت سهم‌الارث خود دارای سه حالت است:

حالت اول: نصف ماترک را می‌گیرد در صورت فقدان پسر.

بنابراین، اگر زنی فوت کرد و وارثان او عبارت بودند از: یک دختر، شوهر و یک برادر پدری، دختر، نصف ماترک را با فرض می‌گیرد، و شوهر یک چهارم ماترک را نیز با فرض می‌گیرد، و برادر باقیمانده را با تعصیب می‌گیرد.

حالت دوم: اگر تعداد آنان دو نفر و بیشتر باشد و میت فاقد فرزند باشد، دو سومِ ماترک را حائز می‌شود.

با این توضیح، اگر شخصی فوت کرد و وارثان او عبارت بودند از: یک همسر و سه دختر و یک برادر شقیقی، همسر به علت وجود فرع وارث یک هشتم ارث را می‌گیرد، و سه دختر دو سوم ماترک را می‌گیرند، و برادر شقیقی باقیمانده را با تعصیب می‌گیرد.

حالت دوم: اگر تعداد آنان دو نفر و بیشتر باشد و میت فاقد فرزند باشد، دو سومِ ماترک را حائز می‌شود.

حالت سوم: در صورتیست که دختر، یا دختران، یا برادر، یا برادران در ارث سهیم باشند، که در این صورت سهم او نصف سهم برادر بوده و با تعصیب آن را می‌گیرد. و در صورت تعدد دختران و پسران یا تعدد یکی از این دو نیز همین حکم دارند.

با توجه به این توضیح، اگر شخصی فوت کرد و یک دختر و یک پسر از خود به جای گذاشت همهٔ ترکه سه سهم شده و دختر، یک سهم و برادر، دو سهم را دریافت می‌دارند.

۱۱ـ حالات خواهر شقیقه در رابطه با اخذ ارث:

خداوند می‌فرماید:

﴿یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُهَا إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ کَانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَکَ وَ إِنْ کَانُوا إِخْوَةً رِجَالاً وَ نِسَاءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ﴾ (نساء: ۱۷۶)

از تو می‌پرسند دربارهٔ نحوهٔ میراث کسی که مرده است و فرزند، و پدری از خود به جای نگذاشته است، در پاسخ بگو: خداوند دربارهٔ چنین کسی که مشهور به کلاله است حکم صادر می‌کند: اگر مردی وفات کند و فرزندی نداشت و دارای خواهری بود (پدری و مادری، یا پدری) نصف ترکه از آن او است، و اگر خواهری بمیرد و فرزندی نداشته باشد برادر «پدری و مادری، یا پدری» همهٔ ترکه را به ارث می‌برد، و اگر دو خواهر یا بیشتر بودند دو سوم ترکه را به ارث می‌برند، و اگر برادران و خواهران با هم باشند هر مردی به اندازهٔ سهم دو زن ارث می‌برد و خواهر شقیقه در رابطه با گرفتن میراث پنج حالات دارد:

اول: هرگاه تنها باشد و متوفی، فرزند، یا فرزندِ فرزند و پدر و برادر شقیق نداشت، نصفِ ماترک را می‌گیرد.

دوم: اگر دو خواهر و بیشتر بودند وکسی نباشد که آنان را تعصیب و حجب کند، دو سوم ماترک را می‌گیرند.

سوم: اگر برادر یا برادران شقیق داشتند، مذکر دو برابر سهم مؤنث را اخذ می‌کند.

چهارم: اگر متوفی، دختر یا دختر پسر همراه خواهر داشت، در این صورت خواهر شقیقه، عصبه محسوب و بعد از دریافت سهم الارث از جانب اصحاب فروض، باقیمانده را با تعصیب دریافت می‌دارد و اگر بیش از یک خواهر باشند باقیمانده را به تساوی میان خود تقسیم می‌نمایند.

پنجم: اگر متوفی پسر، یا پسرِ پسر، و یا پدر از خود به جای گذاشت در هر کدام از این حالات خواهر حجب می‌شود. (از ارث بی‌بهره می‌ماند.)

یعنی در صورت وجود فرع وارث مذکر مانند پسر و پسرِ پسر، یا وجود اصل وارثِ مذکر مانند پدر بنا به اتفاق همه، و نزد ابوحنیفه به وسیلهٔ جد، حجب می‌گردد.

بنابراین، اگر شخصی بمیرد و وارثان او یک همسر و یک خواهر شقیقه و مادر باشند به این ترتیب ارث می‌گیرند:

همسر او یک چهارم ترکه می‌گیرد چون متوفی پسر و دختر ندارد، و خواهر او نصف ترکه می‌گیرد چون تنها است، و مادر او یک سوم ترکه می‌گیرد چون فرع وارث

وجود نداشته و بجز یک خواهر، خواهر و برادر دیگری ندارد.

و اگر زنی فوت کند و وارثان او، شوهر و یک دختر و یک دخترِ پسر و یک برادر پدری و یک خواهر پدری باشند، شوهر یک چهارم ترکه می‌گیرد چون فرع وارث وجود دارد، و دختر، نصف ترکه را می‌گیرد چون تنها است و معصِّب ندارد، و دختر پسر یک ششم ترکه می‌گیرد چون متوفی دختر دارد، و سهام این دو، دو سوم ترکه را تکمیل می‌کند، و باقیماندهٔ آن برای برادر و خواهر پدری بوده و سهم برادر دو برابر سهم خواهر می‌باشد.

و اگر زنی فوت کرد و وارثان او عبارت بودند از: شوهر، و یک خواهر شقیقه، و یک دخترِ پسر، در این صورت شوهر یک چهارم ترکه می‌گیرد چون فرع وارث وجود دارد، و دخترِ پسر نصف ترکه را می‌گیرد چون تنها بوده و مُعصِّب و حاجب ندارد. و باقیمانده برای خواهر شقیقه می‌باشد چون به علت وجود دخترِ پسر، عصبهٔ مع‌الغیر محسوب می‌شود.

و اگر شخصی فوت کرد و یک پسرِ پسر، و یک خواهر شقیقه داشت، تمام ترکه برای پسرِ پسر بوده و خواهر شقیقه را حجب می‌کند.

و اگر شخصی فوت کند و دارای یک دختر، و یک همسر، و پدر، و دو خواهر شقیقه باشد به این صورت ارث می‌گیرند: دختر، نصف ترکه می‌گیرد چون تنها است و کسی ندارد او را تعصیب نماید، و همسر یک هشتم ترکه می‌گیرد چون فرع وارث وجود دارد، و پدر یک ششم ترکه را با فرض و تعصیب می‌گیرد، و دو خواهر شقیقه به واسطهٔ پدر حجب می‌شوند.

۱۲ـ حالات خواهران پدری در رابطه با اخذ ارث:

خواهران پدری در رابطه با میراث هفت حالت دارند:

۱ـ اگر تنها باشد و خواهر پدری و خواهر شقیقه، و مُعصِّب و حاجب نداشته باشد نصف ترکه را می‌گیرد.

۲ـ اگر دو نفر و بیشتر باشند و خواهر شقیقه و مُعصِّب و حاجب نداشته باشند، دو سوم ترکه را می‌گیرند.

۳ـ اگر تنها بوده و یک خواهر شقیقه نیز داشته باشد، یک ششم ترکه را گرفته و با سهم خواهر شقیقه دو سوم ترکه تکمیل می‌شود.

۴ـ اگر یک برادر پدری داشته و حاجب نداشت به وسیلهٔ برادرش عصبهٔ بالغیر می‌گردد.

۵- در صورت وجودِ دختر، یا دخترِ پسر و فقدانِ حاجب، عصبهٔ مع‌الغیر می‌گردد. و حجب او از میراث به یکی از این دو صورت خواهد بود:

۱- حجب، به واسطهٔ پسر، یا پسرِ پسر، و پدر، و برادر شقیق، و خواهر شقیقه‌ای که عصبهٔ مع‌الغیر گردد.

۲- حجب، به واسطهٔ دو خواهر شقیقه، مادام برادر پدری نداشته باشد، چون برادر پدری، خواهر، یا خواهران پدری را عصبه کرده و در این صورت سهم مذکر دو برابر سهم مؤنث خواهد بود.

۱۳- حالات دختران پسر در رابطه با اخذ ارث:

منظور از دختر پسر هر مؤنثی است که به واسطهٔ پسر با میت نسبت دارد هر اندازه درجهٔ پدرش پایین باشد.

بنا به اجماع فقها دختر پسر، به منزلهٔ دختر به حساب آمده به شرط اینکه میت دختر نداشته باشد. و از لحاظ فرض و تعصیب در اخذ ارث همان حالات را دارا می‌باشد.

بنابراین، دخترِ پسر، در اخذِ ارث شش حالت دارد:

۱- در صورت فقدان دختر و مُعصِّب و حاجب، و تنها بودن، نصف ترکه را می‌گیرد.

۲- اگر دو نفر و بیشتر بوده و فاقد مُعصِّب و حاجب باشند و میت دختری نداشته باشد، دو سوم ترکه را می‌گیرند.

۳- در صورت وجود دختر میت یا دخترِ پسرِ بالاتر از آنها به شرط اینکه معصِّب و حاجب نداشته باشند، یک نفر باشد یا بیشتر، یک ششم ترکه را می‌گیرند.

۴- به واسطهٔ وجود پسر پسری که در درجهٔ او، یا پایین‌تر از او قرار دارد عصبه می‌گردد.

و در صورتی که میت دو دختر داشته باشد، دخترِ پسر برای اینکه بتواند باقیماندهٔ ارث را بگیرد نیاز به پسرِ پسر یا پسرِ پسرِ پسر دارد تا با وی عصبه شود، آنگاه باقیمانده را با اعطاء دو برابر سهم مؤنث به مذکر، میان خود تقسیم می‌کنند.

و اگر پسرِ پسر وجود نداشته و از دو سومِ ترکه چیزی باقی نمانده باشد، دخترِ پسر ارثی ندارد.

۵- در صورت وجود دو دختر و بیشتر، و فقدان پسر پسر یا پسرِ پسرِ پسری پایین‌تر از او، حجب می‌شود.

۶ـ در صورت وجود پسر و پسرِ پسری بالاتر از خود، از گرفتن ارث محروم می‌گردد.

۱۴ـ حالات مادر در اخذ ارث:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿و لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَواه فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ﴾ (نساء: ۱۰)

«و هر یک از پدر و مادر یک ششم ارث می‌برند هرگاه برای متوفی فرزند باشد و اگر دارای فرزند نباشد و پدر و مادر او وارث باشند سهم مادر، یک سوم است ولی اگر متوفی دارای برادران و خواهران است سهم مادر یک ششم است.»

مادر در اخذ میراث سه حالت دارد:

۱ـ هرگاه فرع وارث یا بیش از یک نفر از خواهران و برادران میت وجود داشتند مادر میت، یک ششم ماترک را به ارث می‌گیرد.

منظور از فرع وارث، فرع وارث به واسطهٔ فرض یا تعصیب است مانند دختر و دخترِ پسر، و مانند پسر، و پسرِ پسر، و فرع وارثی که از ذوی‌الارحام است مانند پسرِ دختر یا دخترِ دختر منظور نیست.

جمهور صحابه و فقهاء گویند: منظور از تعدادی از خواهران و برادران دو نفر و بیشتر است خواه همه مذکر باشند یا مؤنث یا از هر دو طبقه باشند، خواهران و برادران پدر و مادری باشند، یا پدری، یا مادری.

۲- اگر میت فرع وارث، و تعدادی از برادران و خواهران، به طور مطلق نداشت و میراث منحصر به پدر، و مادر، و شوهر، یا پدر، و مادر، و همسر نبود، یک سوم ماترک را با فرض می‌گیرد.

۳ـ در حالتی که وارثان میت منحصر به پدر، و مادر، و همسر یا پدر، و مادر، و شوهر باشند مادر، یک سوم باقیمانده از نصیب یکی از زوجین را می‌گیرد.

۱۵ـ حالات جدّات در اخذ ارث:

قبیصهٔ بن ذؤیب رضی‌الله‌عنه گوید: «جده‌ای به نزد ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه آمد و تقاضای میراث کرد، ابوبکر رضی‌الله‌عنه به وی گفت: در کتاب خدا سهمی برای شما تعیین نشده و در سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیز نمی‌دانم سهمی برای شما در نظر گرفته شده باشد، به خانه‌ات برگرد

تا از مردم سؤال کنم. از مردم سؤال کرد، مغیرة بن شعبه گفت: در محضر رسول خداﷺ بودم، که یک ششم را به جده داد. ابوبکر رضي الله عنه گفت: آیا کسی دیگر با شما بود؟ در این میان محمدبن مسلمهٔ انصاری بلند شد و گفتهٔ مغیره را تکرار کرد، آنگاه ابوبکر صدیق رضي الله عنه آن را تنفیذ کرد. سپس در زمان خلافت عمر رضي الله عنه جده‌ای دیگر به نزد عمر رضي الله عنه آمد و میراث خود را می‌خواست، عمر رضي الله عنه به وی گفت: در کتاب خدا ارثی برای شما ذکر نشده است، و قضاوتی که ابوبکر رضي الله عنه کرده برای غیر شما بوده، و من نمی‌توانم چیزی بر فرایض بیفزایم، ولی مقدار آن یک ششم است، اگر دو جده، با هم بودید میان شما تقسیم می‌شود، و هر کدام از شما تنها باشد یک ششم مال او است.»

(روایت از مالک، ابوداود، ترمذی و ابن‌ماجه)

و قاسم‌بن محمد گوید: هر دو جدهٔ میت به نزد ابوبکر صدیق رضي الله عنه آمدند و تقاضای سهم‌الارث خود کردند، ابوبکر خواست فقط برای جدهٔ مادری سهمی اختصاص دهد، مردی از انصار گفت: شما جده‌ای را از ارث محروم می‌کنی که اگر او مرده بود و نوه‌اش زنده بود، از او ارث می‌گرفت، آنگاه ابوبکر رضي الله عنه برای هر دو جده یک ششم را قرار داد.

(روایت از مالک)

۱۶ـ منظور از جدّه کیست؟

جده در اینجا کسی است که به واسطهٔ یک نفر از صاحبان فرض با میت، نسبت پیدا کند؛ مانند مادرِ مادر، یا به واسطهٔ یک نفر از عصبه با میت، نسبت پیدا کند؛ مانند مادرِ پدر، و اگر به واسطهٔ یکی از ذوی‌الارحام با میت نسبت پیدا کند، مانند مادرِ پدرِ مادر ارثی نداشته و منظور نیست.

جده در رابطه با اخذ میراث از دو حالت برخوردار است:

(۱) جده اعم از اینکه از جهت مادر باشد یا پدر، هرگاه تنها باشد یک ششم ترکه را می‌گیرد و اگر بیش از یک نفر باشند و در یک درجهٔ مساوی قرار گیرند در یک ششم شریک هستند.

مانند اینکه کسی فوت کند و وارثان او عبارت باشند از: مادرِ مادرِ مادر، و مادرِ مادرِ پدر، و مادرِ پدرِ پدر، و یک پسر، در این صورت یک ششم ترکه میان هر سه جده به طور تساوی تقسیم می‌شود و پسر، باقیمانده را با تعصیب می‌گیرد.

در اینجا می‌بینیم که جدات به علت مساوات در درجه، به طور مشترک یک ششمِ ارث را می‌گیرند.

(۲) در صورت وجود مادر، جده به طور مطلق از ارث محروم می‌شود، و با وجود جدهٔ نزدیک از جهت پدر، یا مادر، جدهٔ بعید حجب می‌شود. و با وجود پدر، جدهٔ پدری حجب می‌گردد، چنان‌که با وجود جدی که به میت نزدیکتر بوده و به واسطهٔ او با میت نسبت پیدا می‌کند حجب می‌شود.

امام مالک گوید: امری که به نزد ما مورد اجماع قرار گرفته و اختلافی در آن نیست و علمای منطقهٔ ما بر آن اتفاق‌نظر دارند، این است که مادرِ مادر، با وجود مادر ارثی ندارد.

ولی در صورت فقدان مادر، یک ششم ترکه را با فرض می‌گیرد.

و مادرِ پدر با وجود پدر و مادر ارثی ندارد. و در صورت فقدان پدر و مادر، یک ششم ترکه را با فرض می‌گیرد.

هرگاه مادرِ پدر، و مادرِ مادر با هم جمع شدند و میت بجز آن دو، پدر و مادر نداشت امام مالک دربارهٔ آن گوید: من شنیده‌ام که اگر مادرِ مادر، نزدیک‌تر باشد یک ششم از آنِ او است نه مادرِ پدر، و اگر مادرِ پدر به میت نزدیکتر بوده یا هر دو در یک درجه قرار داشتند، در هر صورت، یک ششم به طور مساوی میان دو جده تقسیم می‌شود.

و در ادامه می‌افزاید: بجز برای این دو جده، هیچ کدام از جدات میراث ندارند، چون به من رسیده است که رسول خدا ﷺ به جده ارث داده است. بعد از ایشان، ابوبکر رضی الله عنه در مورد میراث جده از مردم پرس و جو کرده تا اینکه برایش ثابت شده که رسول خدا ﷺ به جده ارث داده است. بعد از او جده‌ای دیگر به حضور عمر رضی الله عنه آمد و عمر رضی الله عنه به وی گفت: من نمی‌توانم چیزی بر فرایض بیفزایم اگر با هم جمع بودید، یک ششم، میان شما تقسیم می‌گردد، و هر کدام از شما به میت نزدیکتر باشد یک ششم مال او است.

امام مالک در ادامهٔ آن گوید: ندانسته‌ایم هیچ کسی از صدرِ اسلام تا به امروز جز به مادرِ مادر، و مادرِ پدر، به جده‌ای دیگر ارث داده باشد.

بنابراین، اگر کسی فوت کند و وارثان او، مادر و یک پسر، و مادرِ مادر، و مادرِ پدر باشند، مادر یک ششم ترکه را با فرض می‌گیرد چون میت، پسر دارد و باقیماندهٔ ترکه با تعصیب برای پسر است و هر دو جده به واسطهٔ مادر حجب می‌شوند.

و هرگاه کسی فوت نماید و وارثان او، مادرِ مادر، و مادر پدر و یک پسر باشند، یک ششم ترکه به طور مساوی میان دو جده تقسیم می‌شود و باقیمانده با تعصیب از آنِ پسر است. و اگر کسی فوت کند و وارثان او، مادر پدر، و مادرِ مادرِ مادر، و یک پسر پسر باشند، یک ششم ترکه تنها از آنِ مادر پدر است چون به میت نزدیکتر است، و مادرِ مادرِ

مادر به واسطهٔ مادر پدر حجب می‌شود، و باقیماندهٔ ترکه با تعصیب از آنِ پسرِ پسر است.

و اگر زنی فوت کند و وارثان او، شوهر، و مادرِ مادرِ مادر، و پدرِ پدر، و مادرِ پدرِ پدر باشند، در این صورت شوهر، نصف ترکه را با فرض می‌گیرد چون میت، فرع وارث ندارد، و مادرِ مادرِ مادر به تنهایی یک ششم ترکه را با فرض می‌گیرد، و باقیمانده با تعصیب از آنِ جد است، و مادر جد، به واسطهٔ جد حجب می‌شود چون از طریق او با میت نسبت پیدا می‌کند.

۱۷ـ حالات پدر در اخذ ارث:

۱ـ در صورت وجود فرع وارث مانند پسر و پسرِ پسر، و پایین‌تر، پدرِ میت یک ششم ترکه را با فرض می‌گیرد.

بنابراین هرگاه مردی فوت کرد و وارثان او عبارت بودند از: یک پسر و یک همسر، و پدر، همسر یک هشتم ماترک را با فرض می‌گیرد چون فرع وارث وجود دارد، و پدر، یک ششم ماترک را دریافت می‌دارد زیرا فرع وارث وجود دارد، و باقیمانده را پسر از طریق تعصیب می‌برد.

۲ـ هرگاه فرع وارث مؤنث مانند دختر یا دختر پسر با وی باشد یک ششم را با فرض و باقیمانده از سهم دختر، یا دختر پسر را با تعصیب می‌برد.

برای مثال: اگر شخصی فوت کرد و دارای یک دختر و پدر بود، دختر نصف ترکه را با فرض می‌گیرد، و پدر یک ششم را با فرض و باقیمانده را با تعصیب دریافت می‌دارد، چون میت، دختر از خود به جای گذاشته است.

و اگر شخصی فوت کرد و دارای همسر، و دختر، و دختر پسر، و پدر بود، همسر یک هشتم را با فرض می‌گیرد چون فرع وارث وجود دارد و دختر نصف ترکه را بر می‌دارد چون تنها و بدون مُعصِّب است، و دخترِ پسر یک ششم را با فرض می‌گیرد چون میت، دختر دارد و پدر یک ششم را با فرض و باقیمانده را با تعصیب می‌گیرد چون میت، فرع وارث مؤنث از خود به جای گذاشته است.

۳ـ در صورت فقدان فرع وارث باقیمانده از سهام اصحاب فروض را گرفته و اگر فاقد اصحاب فروض نیز بود تمامی ترکه را با تعصیب می‌گیرد.

بنابراین، اگر شخصی فوت نماید و از خود، پدر و همسر به جای گذارد، همسر، یک چهارم ترکه را با فرض می‌گیرد چون فرع وارث در میان نیست، و پدر نیز باقیماندهٔ ترکه را با تعصیب برمی‌دارد به علت فقدان فرع وارث.

و اگر میت، تنها پدر داشت، پدر تمام ماترک را با تعصیب دریافت می‌دارد، چون فاقد فرع وارث است.

و به همین صورت اگر میت پسرِ دختر و پدر، از خود به جای گذاشت پدر تمام ترکه را علیرغم وجودِ پسرِ دختر با تعصیب می‌گیرد، چون پسرِ دختر هر چند فرع میت است ولی وارث نیست، زیرا از ذوی‌الارحام است.

۱۸ـ حالات جد در اخذ ارث:

جد دو نوع است: جد عاصب، و جد رَحِمی. جد عاصب کسی است که میان او و میت، واسطهٔ مؤنث وجود نداشته باشد، مانند پدرِ پدر، و پدرِ پدرِ پدر، و بالاتر که در اینجا منظور او است. و جدّ رَحِمی کسی است که میان او و میت واسطهٔ مؤنث وجود داشته باشد مانند: پدرِ مادر، و پدرِ جده، خواه از جهت مادر باشد، یا از جهت پدر، که این نوع جد در اینجا مورد نظر و بحث ما نیست، زیرا از ذوی الارحامی است که با وجود صاحبان فرض نسبی و وجود یکی از عصبات نسبی نیز ارث نمی‌گیرد.

با توجه به موضوع فوق، به این مسئله نیز توجه کنید که به اتفاق فقهاء به غیر از پدر، هیچ کسی نمی‌تواند جدِ عاصب را از ارث منع کند، چون به واسطهٔ پدر با میت ارتباط پیدا می‌کند، و قاعدهٔ کلی در ارث این است: هر کس به واسطهٔ کسی دیگر با میت ارتباط داشته باشد، آن واسطه او را از ارث منع می‌کند و تنها برادران و خواهران مادری از این قاعده مستثنی هستند که با وجود مادر نیز که واسطهٔ میان میت و ایشان است، ارث می‌گیرند.

و اگر پدر وجود نداشته و به جای او، جد وارث باشد، حکم او در صورت وجود یکی از برادران و خواهران پدر و مادری، یا پدریِ میت، یا فقدان آنان، تفاوت می‌کند.

سلیمان بن یاسر ﷺ گوید: عمربن خطاب، عثمان بن عفان، و زید بن ثابت ﷺ برای جد، در صورت وجود برادران و خواهران میت، یک سوم را تقدیر کرده‌اند.

گوید: آنچه به نزد ما، مورد اتفاق بوده و از علماء دیارِ ما (دیار مالک ﷺ) فهمیده‌ایم این است که پدرِ پدر با وجود پدر هیچ ارثی نمی‌گیرد.

در صورت وجود پسر، یا پسرِ پسر، جد یک ششم ارث می‌برد.

و این در صورتی است که متوفی، مادر، یا خواهر پدری نداشته باشد، زیرا در صورت وجود آنان، ابتدا سهم‌الارث آنان داده خواهد شد.

بنابراین، اگر یک ششم میراث یا بیشتر، باقی‌مانده بود یک ششم برای جد، تقدیر می‌گردد.

الف ـ ارث جد، در صورت فقدان برادران و خواهران میت:

هرگاه همراه جد، یکی از برادران و خواهران پدر و مادری، یا پدری میت وجود نداشت، جد، حکم پدر را خواهد داشت، و تنها یک ششم را با فرض می‌گیرد. و این هم در صورتی است، میت فرع وارث مذکر، مانند پسر، یا پسرِ پسر داشته باشد.

بنابراین، اگر کسی فوت کند و جد، و یک همسر، و یک پسر از خود به جای گذاشت، سهم همسر یک هشتم ترکه است چون میت، پسر دارد، و سهم جد نیز به خاطر وجود پسر میت یک ششم است و باقیماندهٔ ارث با تعصیب از آنِ پسر است.

و جد، در صورت وجود فرع وارث مؤنث مانند دختر و دخترِ پسر، یک ششم ترکه را با فرض و باقیمانده را از طریق تعصیب می‌گیرد.

بنابراین، اگر کسی فوت کند و از خود یک دخترِ پسر و جد به جا بگذارد، دختر، نصف ترکه را با فرض می‌گیرد، و جد یک ششم آن را با فرض و باقیمانده را از راه تعصیب دریافت خواهد کرد.

و در صورت فقدان فرع وارث به طور مطلق، جد فقط از طریق تعصیب ارث می‌گیرد.

بنابراین، اگر کسی فوت کند و وارثان او یک همسر، و جد باشند، همسر یک چهارم ترکه را می‌گیرد چون فرع وارث وجود ندارد، و جد نیز به خاطر عدم فرع وارث باقیمانده را با تعصیب می‌گیرد.

ب ـ میراث جد، به همراهی برادران و خواهران میت:

به اتفاق جمیع علما جد، برادران و خواهران مادری را حجب، ولی در مورد حجب برادران و خواهران پدر و مادری، یا پدری توسط جد، علما اختلاف نظر دارند.

بنابر مذهب ابوبکر، عثمان، عایشه، ابوهریرة، ابوموسی اشعری، معاذ بن جبل، و عبدالله بن عباس‌، جد، تمامی برادران و خواهران پدر و مادری، یا یکی از این دو را حجب کرده و کاملاً حکم پدر را دارد. و ابوحنیفه، ظاهری‌ها، ابوثور، مزنی و فقهایی دیگر از این رأی تبعیت کرده‌اند، با این استدلال که قرآن کریم در بسیاری از آیات خود واژهٔ «أب» را بر جد نیز اطلاق کرده است، و این اطلاق قرآن مقتضی آن است که جد، در ارث و حجب (در صورت فقدان پدر) به منزلهٔ پدر است و چون پدر، برادران و خواهران را از هر جهت باشند حجب می‌کند، پس جد نیز آنان را حجب خواهد کرد.

چنان که به این حدیث رسول الله ﷺ نیز استدلال نموده‌اند که می‌فرماید: «فرایض را به صاحبان و مستحقان آن ملحق کنید، و باقیمانده را به نزدیکترین مذکر به میت اختصاص دهید.» **(روایت از بخاری، مسلم، ترمذی و بیهقی)**

در واقع حدیث فوق مفید این مطلب است که باقیماندهٔ ترکه به نزدیکترین مذکر به میت داده شود، و برای این مطلب، جد در اولویت قرار دارد نه برادر. همچنان که مخالفین این رأی که قائل به توریث برادران و خواهران پدر و مادری، یا پدری به همراهی جد می‌باشند، به دلایل ذیل استدلال کرده‌اند:

اولاً، گویند: برادران و خواهران پدر و مادری، یا پدری در نسبت با جد در یک درجهٔ مساوی قرار دارند، چون جد پدرِ پدرِ میت است، و برادر یا خواهر نیز پسرِ پدرِ میت است.

ثانیاً، گفته‌اند: میراث برادران و خواهران به وسیلهٔ کتاب ثابت شده است، بنابراین حجب نمی‌شوند مگر به وسیلهٔ نصی از کتاب یا سنت، یا اجماع، و چنین نصی هم موجود نیست لذا حجب نمی‌شوند.

۱۹ـ حالات برادران و خواهران مادری در اخذ ارث:

خداوند می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللهِ وَ اللهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾ (نساء: ۱۳)

«اگر مرد، یا زنی که ارث می‌گذارد کلاله باشد یعنی نه فرزند و نه پدر و مادر داشته باشد و یک برادر یا خواهر مادری داشت، هر یک از آن برادر و خواهر یک ششم ارث می‌گیرند اگر بیش از یک نفر باشند همگی در یک سوم ارث با هم شریک هستند (پسر و دختر) البته بعد از وصیت یا دین، وصیتی که سبب زیان حق نباشد. این است اندرز خداوند که دانا و بردبار است.»

از این آیهٔ کریمه چنین مستفاد می‌شود که شرط گرفتن ارثِ برادران و خواهران مادری این است که میت نه پدر داشته باشد و نه پسر، و از نظر جمهور فقها منظور از کلاله میتی است که از جانب پدر و بالاتر و از جانب پسر و پایین‌تر وارثی نداشته باشد.

برای برادران و خواهران مادری در رابطه با اخذ ارث سه حالت وجود دارد:

۱ـ یک ششم ماترک، در صورتی که تنها باشد. و هیچ تفاوتی میان مذکر و مؤنث نیست.

۲ـ یک سوم ماترک، در صورتی که دو نفر و بیشتر باشند اعم از اینکه مذکر باشند یا مؤنث یا ترکیبی از هر دو صنف باشند.

۳ـ محرومیت از ارث در صورت وجود فرع وارث و اصل مذکر.

منظور از فرع وارث، پسر، پسرِ پسر، دختر، و دخترِ پسر است. و مراد از اصل مذکر، پدر، و پدرِ پدر است. که پدرِ پدر جد عاصب می‌باشد.

۲۰ـ تعصیب و تعریف آن:

الف ـ تعصیب در لغت دلالت بر احاطهٔ چیزی دارد؛ برای مثال وقتی که زخمی را با باند می‌پیچند تا خونریزی نکند در لغت عرب گویند: آن را تعصیب کرده است، و باندی را که زنان به دورِ سرِ خود می‌پیچند عصابه یا تعصیبه می‌نامند.

ب ـ در اصطلاح علما به کسی اطلاق می‌شود که در صورت انفراد، تمام ترکه، و در صورت وجود صاحبان فرض، بعد از اینکه آنان سهم خود را دریافت کردند، باقیمانده را حائز می‌شود، وگاهی اگر صاحبان فرض تمام ترکه را گرفتند از ارث محروم می‌شود.

ج ـ از نظر فقها بر قرابتی خاص اطلاق می‌شود که در صورت انفراد، مستحق کل میراث است و در صورت وجود اصحاب فروض، مستحق باقیمانده از میراث می‌باشد.

۱ـ ارث از طریق تعصیب:

ارث از طریق تعصیب عبارت از اخذ باقیماندهٔ بعد از اصحاب فروض و اخذ کلِ ماترک، در صورت فقدان اصحاب فروض، و ارث گرفتن مُعتِق (مرد آزادکننده) از عتیق (بردهٔ آزاد شده) در صورت فقدان اصحاب فروض و عصبهٔ نسبی می‌باشد.

۲ـ انواع عصبه:

عصبه بر دو نوع است:

الف ـ عصبهٔ نسبی، که بر پسران شخص و خویشاوندان پدری او، اطلاق می‌گردد. وجه تسمیهٔ آنان به عصبه بدین دلیل است که به هنگام رخدادِ مصایب و محنتها دورِ او را گرفته و از او دفاع کرده و تا سرحد توان او را از هر گزندی مصون می‌دارند.

ب ـ عصبهٔ سببی، که بر مُعتق و عصبهٔ مذکر او اطلاق می‌شود.

۳ـ انواع عصبهٔ نسبی:

عصبهٔ نَسَبی سه نوع است: عصبهٔ بالنفس، عصبهٔ بالغیر، عصبهٔ مع‌الغیر.

عصبهٔ بالنفس: عبارت از هر قریبی مذکر است که با میت نسبت داشته ولی این نسبت و اتصال تنها به وسیلهٔ مؤنث نیست، اعم از اینکه اتصال او با میت، مستقیم باشد

مانند پسران و پدر، یا از راه مذکر و مؤنث با هم باشد مانند برادر شقیقی و عموی شقیقی، یا تنها از راه مذکر باشد مانند برادر پدری و عموی پدری.

۴ـ جهات عصبهٔ بالنفس:

عصبهٔ بالنفس چهار جهت دارد که در ارث بردن، بعضی از آنها مرتب بر بعضی دیگر است، به‌گونه‌ای اگر جهت اول موجود باشد سایر جهات دیگر را از ارث حجب می‌کند، و اگر جهت دوم موجود باشد جهت سوم و چهارم را حجب می‌کند و به همین صورت جهت سوم، جهت چهارم را حجب می‌نماید.

جهت اول: شامل پسران و پسران ایشان و پایین‌تر است.

جهت دوم: تنها پدر است.

جهت سوم: شامل جدها، و برادران شقیقی و پدری و برادر زاده‌های شقیقی و پدری می‌باشد.

جهت چهارم: شامل عموهای شقیقی و عموی پدری، پسر عموی شقیقی و پسر عموی پدری، عموی شقیقی پدرِ میت و عموی پدری پدرِ میت، پسر عموی شقیقی پدرِ میت و پسر عموی پدری پدرِ میت، عموی جد شقیقی و عموی جد پدری، پسر عموی جد شقیقی، و پسر عموی جد پدری است.

۵ـ ارثِ گرفتن عصبهٔ بالنفس:

اگر از جهت عصبهٔ بالنفس تنها یک نفر موجود باشد و صاحبان فرض هم در میان نباشند، تمامی ترکه را به ارث می‌برد و اگر صاحبان فرض موجود باشند باقیماندهٔ از فرایض آنان را به ارث خواهد برد.

و اگر بیشتر از یک نفر بودند، تفضیل و برتری در میان آنان، ابتدا به وسیلهٔ جهت است، سپس به وسیلهٔ درجه بوده و سپس به وسیلهٔ قوّتِ قرابت است.

۶ـ برتری به وسیلهٔ جهت:

در رابطه با تفضیل به وسیلهٔ جهت، باید گفت: جهتِ پسر مقدَم بر سایر جهات است؛ بنابراین، پدر و جد در صورت وجودِ پسر و پسرِ پسر تنها با فرض ارث می‌برند و هیچ کدام از برادران و عموهای شقیقی و پدری ارث نمی‌برند.

اگر کسی فوت کند و پدر و پسر و برادر شقیقی از خود به جای گذارد، پدر میت یک ششم را با فرض می‌گیرد چون میت، پسر دارد، و باقیماندهٔ ارث را پسر، به وسیلهٔ



تعصیب می‌گیرد.

و اما برادر شقیقی به واسطهٔ هر کدام از پسر و پدرِ متوفی حجب می‌گردد. و در اینجا پدر از طریق تعصیب ارث نمی‌برد چون جهت پسر مقدم بر جهت پدر است. و ارث گرفتن پدر از پسر اشکالی بر این وارد نمی‌سازد، زیرا ارث پدر تنها با فرض است ولی ارثِ پسر به واسطهٔ تعصیب بوده و میان ارث به واسطهٔ فرض و ارث به واسطهٔ تعصیب منافاتی وجود ندارد. و در تفضیل، جهت پدر بعد از جهتِ پسر قرار دارد، ولی جهت پدر بر سایر جهات اعم از برادران و پسران آنان و عموها و پسران آنان، برتری دارد؛ به این معنی که اگر کسی فوت کند و پدر، و برادر شقیقی، و عموی پدری از خود به جا می‌گذارد، پدر میت به تنهایی تمام ترکه را به ارث خواهد گرفت، زیرا جهت پدر مقدم بر دو جهت برادر و عمو می‌باشد.

بعد از جهتِ پدر، جهتِ برادر و جد قرار دارد؛ بنابراین برادر شقیقی، یا پدری و جد، و پسرِ برادرِ شقیقی و پدری بر عموها و پسران آنها برتری دارند.

بنابراین، اگر کسی فوت کند و برادر شقیقی و عموی شقیقی از خود به جای گذارد، برادر شقیقی، کلِ ترکه را به ارث می‌گیرد چون جهت برادر مقدم بر جهتِ عمو است.

و اگر کسی فوت کند و دارای همسر، و مادر، و پسرِ برادرِ پدری و پسرعموی شقیقی باشد، در این صورت همسر، یک چهارم ترکه را دریافت می‌دارد چون فرع وارث وجود ندارد، و مادرِ متوفی یک سوم ترکه را می‌گیرد چون میت فاقد فرع وارث است، و تعدادی از برادران و خواهران میت نیز وجود ندارند. و پسرِ برادرِ پدری باقیمانده را از طریق تعصیب می‌گیرد، ولی پسر عموی شقیقی ارثی نمی‌برد، زیرا جهت برادر مقدّم بر جهت عمو است.

۷ـ برتری به واسطهٔ نزدیکی درجه:

هرگاه عصبهٔ میت بیش از یک نفر بوده و همه در یک جهت قرار داشتند، برتری به کسانی داده می‌شود که به میت نزدیکترند؛ برای مثال پسر، مقدم بر پسرِ پسر است و برادر شقیقی و برادر پدری مقدم بر پسر برادر شقیقی و پدری می‌باشند، و عموی شقیقی و عموی پدری مقدم بر پسر عموی شقیقی و پسر عموی پدری می‌باشند.

بنابراین، اگر شخصی فوت کرد و از خود، پسر، و پسرِ پسر به جای گذاشت، در این صورت پسر به تنهایی تمام ارث را می‌گیرد چون از پسرِ پسر، به میت نزدیکتر است. و اگر کسی فوت کرد و از خود، دختر، و دخترِ پسر، و برادر پدری، و پسر برادرِ شقیقی به

جای گذاشت، دختر نصف ترکه را با فرض خواهد گرفت چون تنها است، و دخترِ پسر، یک ششم ترکه را می‌گیرد که با احتساب سهم دختر، دو سوم ترکه را تکمیل خواهند گرفت، و برادر پدری باقیمانده را خواهد گرفت و پسر برادر شقیقی را حجب خواهد کرد چون به میت نزدیکتر است، هرچند هر دو در یک جهت که جهت برادری است قرار دارند.

۸ـ برتری به واسطهٔ قوّت قرابت:

اگر عصبهٔ موجود همگی در جهت و درجه متحد بودند، در این صورت برتری به کسی است که از قوتِ قرابتِ بیشتری برخوردار است، و کسی که از ناحیهٔ پدر و مادر با میت ارتباط دارد مقدم بر کسی است که تنها از ناحیهٔ پدر با میت ارتباط دارد.

بنابراین، اگر شخصی بمیرد و دارای برادر شقیقی و برادر پدری باشد، تنها برادر شقیقی ارث می‌گیرد چون در نسبت با برادر پدری از قوّت قرابتِ بیشتری برخوردار است. و اگر میت، دارای عموی شقیقی و عموی پدری باشد، عموی شقیقی به تنهایی تمام ترکه را می‌گیرد، چون در نسبت با عموی پدری از قوّتِ قرابتِ بیشتری برخوردار است.

ولی اگر افراد عصبهٔ بالنفس در جهت و درجه، و قوتِ قرابت متحد باشند، در اخذ ارث همگی مساویند.

بنابراین اگر متوفی دارای چند برادر شقیقی، یا عموی شقیقی باشد، ترکه را به طور تساوی میان خود تقسیم می‌کنند.

۲۱ـ عصبهٔ بالغیر:

عصبهٔ بالغیر، عبارت از هر مؤنثی است که در درجهٔ خود، مذکری همراه دارد که اگر مذکر در میان‌نبود و خود، تنها بود نصفِ ترکه، و اگر متعدد بودند دو سوم ترکه را می‌گرفت.

شروط آن:

۱ـ باید مؤنث و دارای سهم معینی باشد. اگر سهم معینی نداشته باشد به واسطهٔ غیر، عصبه نخواهد شد.

برای مثال: دخترِ دختر، به واسطهٔ پسرِ دختر، یا دخترِ خواهر یا پسر خواهر عصبه نخواهد شد، و دختر عمو به واسطهٔ پسر عمو عصبه نمی‌شود، چون همگی آنان از ذوی الارحام هستند و سهمی از ارث ندارند.

۲ـ باید فرض او، نصف در حالت انفراد، یا دو سوم، در حالت تعدد باشد. پس اگر فرض او، غیر آن باشد عصبهٔ بالغیر نمی‌گردد؛ بنابراین، مادر، به واسطهٔ پدر و جده به واسطهٔ جد، عصبه نمی‌گردند.

۳ـ باید مذکری که مؤنث را عصبه می‌گرداند در درجه و قوتِ قرابت مؤنث قرار داشته باشد؛ به همین خاطر خواهر شقیقه فقط با برادر شقیقی، و خواهر پدری فقط با برادر پدری، و دختر فقط با پسر عصبه می‌گردند.

از این قاعده، پسرِ پسرِ پسر مستثنی می‌شود، چون او دخترِ پسر را (در صورت نیاز به او علیرغم اینکه در درجهٔ او قرار ندارد) عصبه می‌گرداند. و آن هم بدین خاطر است کسی که به میت نزدیکتر است از میراث محروم نگردد در حالی که میراث به کسی منتقل می‌شود که نسبت به او، به میت دورتر است.

و در صورت عصبهٔ بالغیر این حکم جاری می‌شود که مذکر دو برابر مؤنث را بگیرد؛ برای مثال اگر کسی فوت کند و برادر و خواهر پدر و مادری داشته باشد، برادر دو برابر خواهر را به راث خواهد برد.

عصبهٔ بالغیر منحصر به چهار نفر از اناث است که عبارتند از: دختر، دختر پسر، خواهر شقیقه و خواهر پدری است که در درجه، و قوّتِ قرابتِ ایشان، مذکری قرار داشته باشد.

۲۲ـ عصبهٔ مع‌الغیر:

عصبهٔ مع‌الغیر عبارت از هر مؤنثی است که دارای فرض مقدر بوده ولی به وسیلهٔ مؤنثی دیگر عصبه می‌گردد و با این وجود در این عصوبت با وی مشارکت ندارد. و این عصوبت (عصبهٔ مع‌الغیر) منحصر به خواهر شقیقه و خواهر پدری است آن هم در زمانی که با یکی از این دو، دخترِ میت، یا دختر پسرِ میت وجود داشته باشد.

نتیجهٔ تعصیب مع‌الغیر این است: خواهری که همراه دختر، یا دختر پسرِ میت است باقیماندهٔ ترکه بعد از اصحابِ فروض را خواهد گرفت، و همانند سابق از اصحاب فروض محسوب می‌شود. و نتیجهٔ دیگر آن این است: خواهر شقیقه مانند برادر شقیقی بوده و هر کسی را که برادر شقیقی حجب می‌کرد، او نیز آن را حجب می‌کند، و خواهر پدری نیز، مانند برادر پدری همان کسانی را حجب می‌کند که او در صورت وجود حجب می‌کند.

برای مثال: اگر کسی فوت کند و وارثان او، یک دخترِ پسر، و یک خواهر شقیقه، و یک خواهر پدری باشند، در این صورت دختر، نصف ترکه را از طریق فرض گرفته و

خواهر شقیقه باقیمانده را از طریق تعصیب می‌گیرد، و خواهر پدری چیزی نمی‌گیرد، زیرا به وسیلهٔ خواهر شقیقه که عصبهٔ مع‌الغیر گردیده حجب می‌شود.

و اگر کسی فوت کند و وارثان او، یک دختر، و یک خواهر پدری، و یک عموی شقیقی باشند، در این صورت دختر، نصفِ ترکه را از طریق فرض خواهد گرفت، و خواهر پدری باقیماندهٔ ترکه را از طریق تعصیب خواهد گرفت، ولی عموی شقیقی به واسطهٔ خواهر پدری که به واسطهٔ غیر، عصبه گردیده است، حجب می‌شود.

۲۳ـ حجب، و تعریف آن:

حجب در لغت به معنای منع است، و در اصطلاح فقها عبارت از منع شخص از تمامی میراث یا بعضی از آن به وسیلهٔ شخصی دیگر است.

۱ـ انواع حجب:

حجب بر دو نوع است: حجب حرمان و حجب نقصان.

اوّل؛ **حجب حرمان:** در حالتی است که شخصی اهلیت ارث را داشته ولی به واسطهٔ وجود شخص دیگر از ارث محروم می‌گردد. این نوع حجب، همهٔ اصحاب فروض و عصبات را در بر می‌گیرد بجز شش نفر که عبارتند از: شوهر، همسر، پدر، مادر، پسر و دختر.

۲ـ صاحبان فرض که حجب حرمان شده و اسامی حجب‌کنندگان:

صاحبان فرض که حجب حرمان می‌شوند عبارتند از:

دخترِ پسر، خواهر شقیقه، خواهر پدری، خواهر مادری، برادر مادری، جد، و جده.

(۱) دخترِ پسر به وسیلهٔ پسر، و پسرِ پسر، و دو دختر، و دو دختر پسری که از وی به میت نزدیکتر باشند حجب می‌شوند، مادام در درجهٔ او، یا درجه‌ای پایین‌تر از او پسرِ پسر، وجود نداشته باشد.

(۲) خواهر شقیقه به واسطهٔ پسر، و پسرِ پسر، و پدر حجب می‌گردد.

(۳) خواهر پدری به واسطهٔ پسر، و پسرِ پسر، و پدر، و برادر شقیقی، و دو خواهر شقیقه حجب می‌شود. البته این در صورتی است که برادر پدری نداشته باشد، زیرا برادر پدری خواهر پدری را عصبه می‌گرداند. همچنین خواهر پدری به وسیلهٔ یک خواهر شِقیقه که عصبهٔ مع‌الغیر شده حجب می‌شود، و آن هم در حالتی است که میت، دختر، یا دخترِ پسر داشته باشد.



(۴ و ۵) خواهر پدری و برادر پدری به طور مطلق در صورت وجود فرع وارث، یا وجود اصل مذکر حجب می‌شوند.

فرعِ وارث اعم از اینکه پسر یا پسرِ پسر، دختر، یا دخترِ پسر باشد، و منظور از اصل مذکر همان پدر است.

(۶) جد به واسطهٔ پدر، و جدِّ نزدیکتر به میت حجب می‌شود.

(۷) جده، اعم از اینکه مادرِ مادر باشد یا مادرِ پدر به واسطهٔ مادر، و جدهٔ نزدیکتر به میت (از هر جهتی باشد) و به واسطهٔ پدری که واسطهٔ میان او و میت است، و به واسطهٔ جدی که واسطهٔ میان او و میت است، حجب می‌شود.

۳ـ عصباتی که حجب می‌شوند و اسامی حجب‌کنندگان:

عصباتی که حجب حرمان می‌شوند عبارتند از:

پسرِ پسر، برادر شقیقی، برادر پدری، پسر برادر شقیقی، پسر برادر پدری، عموی شقیقی، عموی پدری، پسر عموی شقیقی، پسر عموی پدری، عموی شقیقی پدر، عموی پدری پدر، پسر عموی شقیقی پدر، پسر عموی پدری پدر، عموی شقیقی جد، عموی پدری جد، پسر عموی شقیقی جد، و پسر عموی پدری جد.

(۱) پسرِ پسر به واسطهٔ پسر، و پسرِ پسرِ بالاتر از خود حجب می‌شود.

(۲) برادر شقیقی به واسطهٔ پسر، و پسرِ پسر، و پدر، حجب می‌شود. و برادر پدری. به واسطهٔ پسر، و پسرِ پسر، و جدّ، و برادر شقیقی، و خواهر شقیقه‌ای که عصبهٔ بالغیر گردیده باشد، حجب می‌شود.

(۳) پسر برادر پدری به واسطهٔ پسر برادر شقیقی، و به واسطهٔ پسر، و پسرِ پسر، و پدر، و جدّ و برادر شقیقی، و خواهر شقیقه‌ای که به واسطهٔ غیر، عصبه گشته حجب می‌شود.

(۴) عموی شقیقی، به واسطهٔ پسر برادر پدری، و کسانی که او را حجب می‌کنند، حجب می‌شود.

(۵) عموی پدری به واسطهٔ عموی شقیقی، و کسانی که او را حجب می‌کنند، حجب می‌شود.

(۶) پسر عموی شقیقی به واسطهٔ عموی پدری و نیز به واسطهٔ کسانی که او را حجب می‌کنند، حجب می‌شود. و به همین صورت، سایر عصباتی که به واسطهٔ غیرِ خود حجب می‌شوند.

دوّم؛ حجب نقصان:

حجب نقصان عبارت از تنازل شخصی از اخذِ سهم بیشتر، و اخذ سهم کمتر به واسطهٔ وجود شخصی دیگر است.

با توجه به تعریف نقصان به این نکته نیز توجه کنید که حجب نقصان شامل هیچ کدام از عصبات وارث نمی‌گردد، بلکه مختص، به وارثانی است که صاحب فرض هستند، و همهٔ صاحبان فرض را نیز شامل نمی‌شود، بلکه منحصر به این پنج نفر می‌باشد: شوهر، همسر، دختر پسر، خواهر پدری، و مادر.

(۱) شوهر به واسطهٔ وجود فرزند یا فرزندِ پسرِ میت، یعنی به هنگام وجودِ پسر، یا پسرِ پسر یا دختر، یا دخترِ پسر، به جای دریافت نصف ترکه یک چهارم ترکه را دریافت می‌کند.

(۲) همسر به واسطهٔ همان کسانی که شوهر را حجب نقصان می‌کنند حجب نقصان شده و به جای یک‌چهارم ترکه یک هشتم ترکه را دریافت می‌کند.

(۳) دخترِ پسر به واسطهٔ وجود دختر، و دختر پسری که از وی بالاتر است، حجب نقصان شده و به جای نصف ترکه یک ششم ترکه را خواهد گرفت، آن هم به شرطی که کسی نباشد او را عصبه گردانیده یا حجب حرمان کند.

(۴) خواهر پدری به واسطهٔ وجود خواهر شقیقه حجب نقصان شده و به جای نصف ترکه یک ششم ترکه را خواهد گرفت، آن هم به شرطی که کسی نباشد او را عصبه گردانیده یا حجب حرمان نماید.

(۵) مادر به واسطهٔ وجود پسر یا دختر، یا پسرِ پسر، یا دخترِ پسر، یا وجود دو نفر و بیشتر از برادران و خواهران پدر و مادری، یا پدری، یا مادری حجب نقصان شده و به جای یک سوم ترکه یک ششم آن را دریافت خواهد کرد.

۲٤ـ مبحث عَوْل و تعریف آن:

۱ـ عول، در لغت به معنی جَوْر و مَیْل است، در زبان عرب گفته می‌شود: عالَ فلانٌ فی حکمِهِ: یعنی فلانی در حکم خود ستم کرد و از حق روی برتافت.

خداوند می‌فرماید:

﴿ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَلاَّ تَعُولُوا﴾ (نساء: ۳)

«*یعنی آن، به عدم رویگردانی از حق، و عدم جَوْر نزدیکتر است.*»



و در اصطلاح فقها، عبارت است از ازدیاد سهام صاحبان فرض، و نقصان در مقدار سهم‌الارث آنان.

۲ـ چند مسئله‌ای که عَوْل در آنها صورت می‌گیرد:

(۱) اگر زنی فوت کند و دارای شوهر، و یک خواهر شقیقه، یا خواهر پدری، و مادر باشد، در این صورت شوهر نصف ترکه را از طریق فرض می‌گیرد، چون فرع وارث وجود ندارد و خواهر نیز نصف ترکه را از طریق فرض می‌گیرد چون حاجب و مُعصِّب ندارد، و مادر یک سوم ترکه را می‌گیرد چون فرع وارث، و تعدادی از خواهران و برادران وجود ندارند.

(۲) اگر زنی فوت کند و دارای شوهر، و دو خواهر شقیقه باشد، شوهر نصف ترکه را از طریق فرض می‌گیرد چون فرع وارث وجود ندارد، و دو خواهر شقیقه دو سوم ترکه را از طریق فرضِ می‌گیرند چون حاجب و مُعصِّب ندارند.

(۳) اگر زنی فوت کند و وارثان او، شوهر، و دو خواهر شقیقه، و مادر باشند، در این صورت شوهر نصف ترکه را از طریق فرض خواهد گرفت، و دو خواهر شقیقه، دو سوم ترکه را از طریق فرض خواهند گرفت، و مادر به علت وجود دو خواهر شقیقه یک‌ششم ترکه را دریافت می‌کند.

(۴) اگر زنی فوت کند، و وارثان متوفی شوهر، و دو خواهر شقیقه، یا دو خواهر پدری، و مادر، و دو خواهر مادری باشند، شوهر نصف ترکه را از طریق فرض می‌گیرد؛ دو خواهر شقیقه یا پدری، دو سوم ترکه را از طریق فرض می‌گیرند؛ مادر یک ششم ترکه را از طریق فرض می‌گیرد، و دو خواهر مادری نیز یک سوم ترکه را از طریق فرض می‌گیرند.

۳ـ روش حل مسایل عَوْل:

در کتاب فقه السنة آورده است: راه‌حل آن این است که اصل مسئله را بدانید یعنی مخرج و سهام هر یک از صاحبان فرض را شناخته و اصل آن را فراموش نمایید سپس فرایض آنان با هم جمع و مجموع آن را اصل قرار دهید و آنگاه ترکه را بر آن مجموع تقسیم کنید و با این روش، نقص به هر کدام از صاحبان فرض به نسبت سهمی که دارند می‌رسد.

در این روش هیچ‌گونه ستم و حیف و میلی وجود ندارد؛ برای مثال: اگر وارثان متوفی، شوهر و دو خواهر شقیقه باشند، اصل مسئله شش سهم است، شوهر نصف

ترکه را می‌گیرد که سه سهم است و دو خواهر شقیقه، دو سوم ترکه را می‌گیرند که چهار سهم است. با این حساب اصل مسئله هفت سهم می‌شود و تمامی ترکه را بر این هفت تقسیم می‌کنیم: چهار سهم برای دو خواهر شقیقه و سه سهم برای شوهر.

۲۵ـ مبحث ردّ و تعریف آن:

۱ـ رد عبارت از اعادهٔ باقیماندهٔ ترکه به صاحبان فرض هر یک به نسبت سهام خود به هنگام فقدان عصبهٔ نسبی می‌باشد.

با این تعریف روشن می‌شود که در رد، مشروط است عصبهٔ نسبی وجود نداشته باشد، زیرا اگر عصبهٔ نسبی موجود باشد باقیمانده از سهام صاحبان فرض را می‌گیرد، چون رسول خدا ﷺ فرموده است: «فرایض را به صاحبان آن ملحق کنید و باقیماندهٔ آن از آنِ نزدیکترین مرد به میت است». **(متفق علیه)**

و از نظر فقها عبارت از دفع مازاد از سهام صاحبان فرض به ایشان به نسبت سهم معین آنان به هنگام عدم استحقاق دیگران می‌باشد.

۲ـ ارکان ردّ:

رد، دارای سه رکن است:

۱ـ وجود صاحب فرض.

۲ـ بقاء مازاد از ترکه.

۳ـ فقدان عاصب.

۳ـ رأی علما پیرامون ردّ:

دربارهٔ رد نصی وارد نشده تا به آن رجوع شود لذا علما در آن اختلاف‌نظر دارند:

بعضی معتقدند نباید مازاد بر ترکه بر اصحاب فروض تقسیم شود، و بعد از دریافت سهام مشخص از جانب اصحاب فروض، در صورت فقدان عاصب، مازاد به بیت‌المال تحویل داده شود. و این مذهب زیدبن ثابت رضی الله عنه است و عروه، زهری، مالک و شافعی از او پیروی کرده‌اند.

بعضی نیز فتوی به رد آن بر اصحاب فروض به نسبت سهام آنان داده‌اند؛ بنابراین مذهب، رد بر هشت صنف صورت می‌گیرد که عبارتند از: دختر، دختر پسر، خواهر شقیقه، خواهر پدری، مادر، جده، برادر مادری و خواهر مادری.

و این، مذهب عمر، علی، جمهور صحابه و تابعین است. و رأی مختار همین است. مذهب ابوحنیفه و احمد و رأی معتمد به نزد شافعی و بعضی از اصحاب مالک به هنگام فساد بیت‌المال بر این است.

در استدلال بر این مذهب گفته‌اند: به این دلیل مازاد، بر زوجین رد نمی‌گردد، زیرا رد به وسیلهٔ رَحِمْ صورت می‌گیرد و میان زوجین از لحاظ زوجیت و زناشویی، صلهٔ رحم نیست، و به این دلیل نیز بر پدر و جد رد نمی‌شود، چون رد در صورت فقدان عاصب صورت می‌گیرد، و معلوم است هر کدام از پدر و جد عاصب بوده و باقیمانده را از طریق تعصیب می‌گیرند نه از طریق رد.

٤ـ روش حل مسایل ردّ:

روش حل مسایل رد با توجه به مقدار صاحبان فرض و با توجه به اینکه یکی از زوجین همراه صاحبان فرض باشد یا نه، متفاوت است.

(۱) بنابراین، اگر از ورثه تنها یک صاحب فرض موجود باشد، وی تمام ترکه را از طریق فرض و رد دریافت می‌دارد.

پس اگر کسی فوت کند و تنها همسری وارث او باشد و اصحاب فرض دیگری همراه او نباشد و عصبات و ذوی‌الارحامی نیز در میان نباشند، همسر تمام ترکه را از طریق فرض و رد به ارث می‌برد.

(۲) اگر متوفی بیش از یک نفر صاحبان فرض داشت و یکی از زوجین همراه ایشان نبود، اگر از یک نوع بودند ترکه به صورت مساوی میان آنان تقسیم می‌شود و اگر بیش از یک نوع بودند، ترکه به نسبت فروض ایشان بر آنان تقسیم می‌شود.

بنابراین، اگر متوفی فقط سه دختر داشت، ترکه به طور تساوی میان آنان تقسیم می‌شود، چون از یک نوع هستند، و اگر متوفی فقط چهار خواهر شقیقه، یا چهار خواهر پدری، یا چهار خواهر مادری، یا پنج دختر داشت در تمام صورتهای فوق، ترکه به طور تساوی بر آنان تقسیم می‌گردد، چون از یک نوع هستند.

و اگر متوفی یک دخترِ پسر و مادر داشت، ترکه به نسبت فروض ایشان میان آنان تقسیم می‌گردد؛ یعنی به نسبت $\frac{۱}{۲}$ و $\frac{۱}{۶}$ و این در صورتی است که ورثه دو نوع متفاوت باشند.

و اگر متوفی مادر و یک خواهر پدری داشت ترکه میان آنان به نسبت $\frac{۱}{۳}$ و $\frac{۱}{۲}$ تقسیم می‌شود.

(۳) اگر یکی از زوجین با صاحبان فرض همراه باشد، ابتدا هر یک از زوجین سهم خود از ترکه راگرفته و آن هم با ضرب فرضِ هرکدام از زوجین در مجموع ترکه صورت می‌گیرد و نصیب او از ترکه جدا می‌گردد، و باقیمانده بر باقی اصحاب فروض به طور تساوی اگر یک نوع بودند تقسیم می‌شود، و اگر چند نوع متفاوت بودند به نسبت سهام آنان میان ایشان توزیع می‌شود.

و اگر یک نفر همراه یکی از زوجین بود باقیمانده از فرض او را به تنهایی دریافت خواهد کرد.

۲۶ـ ذوی‌الأرحام:

۱ـ تعریف آن:

ذوی‌الارحام در لغت بر عموم اقارب اطلاق می‌شود اعم از اینکه صاحبان فرض باشند یا عصبات، یا غیر آن.

و از نظر فقها به اقاربی گفته می‌شود که از صاحبان فرض، یا عصبات نباشند؛ مانند: فرزندان دختران، فرزندان دخترانِ پسر، پدرِ مادر، مادرِ پدرِ مادر، فرزندانِ خواهران، دخترانِ برادر، عمه‌های شقیقه، یا پدری، یا مادری، داییها، خاله‌ها، فرزندانِ عموی مادری، فرزندانِ داییها، فرزندانِ خاله‌ها، دخترانِ عموی شقیقی و دخترانِ عموی پدری.

۲ـ اختلاف در ارث گرفتن ذوی‌الأرحام:

هم صحابه و هم تابعین و فقها در مورد ارث ذوی‌الارحام اختلاف دارند. از جمله اصحابی که قول به توریث آنان کرده‌اند: علی، ابن مسعود، ابن عباس، معاذبن جبل، ابوالدرداء، ابوعبیدهٔ بن جراح می‌باشند.

و در میان تابعین، شُرَیْح، حسین، ابن سیرین، عطاء و مجاهد بر آن رأیند.

و بعضی از فقهاء مانند: ابوحنیفه، ابویوسف، محمد، زفر و احمدبن حنبل نیز بر آن رأیند.

بعضی از اصحابی که قائل به عدم توریث آنان هستند عبارتند از: زید بن ثابت. روایتی از ابوبکر، عمر و عثمان نیز وارد شده ولی این روایت نادرست است. و نقل شده که المعتضد، در این‌باره از ابوحازم قاضی سؤال کرد، در جواب گفت: به غیر از زید بن ثابت، اصحاب رسول خداﷺ بر توریث ذوی‌الارحام اتفاق داشته‌اند.



در میان تابعین، سعید بن مسیب و سعید بن جبیر بر رأی زید بن ثابت می‌باشند. و در میان فقها نیز سفیان ثوری، مالک و شافعی بر آن رأی می‌باشند.

روش ارث دادن به ذوی‌الارحام:

قائلین به توریث ذوی‌الارحام در چگونگی دادن ارث به ایشان سه نظر متفاوت دارند:

اوّل ـ روش اهل رَحِمْ:

این دسته کلِّ ترکه، یا باقیماندهٔ آن بعد از سهم یکی از زوجین را بر تمامی ذوی‌الارحام موجود به طور مساوی و بدون هیچ گونه تفاوتی میان آنان تقسیم می‌نمایند، و در این امر، افراد قوی القرابة، و ضعیف القرابة و نزدیک‌تر به میت یا دورتر از او، و مذکر و مؤنث مساوی می‌باشند.

دوّم ـ روش اهل تنزیل:

روش آنان بدین گونه است که هر کس از ذوی‌الارحام و عصبات را به منزلهٔ کسی به حساب آورده که به وسیلهٔ وی با میت نسبت پیدا می‌کنند؛ مثلاً: فرزندان دختر را به منزلهٔ دختر، و فرزندان خواهر را به منزلهٔ خواهر، و عماتِ را به منزلهٔ پدر، و داییها و خاله‌ها را به منزلهٔ مادر به حساب می‌آورند.

آنان به این حدیث استدلال کرده‌اند که رسول خداﷺ دو سوم ترکه را به عمه، و یک سوم آن را به خاله داده است، و گفته‌اند: این عمل رسول خداﷺ جز این نیست که عمه را به منزلهٔ پدر، و خاله را به منزلهٔ مادر به حساب آورده است. این امر از لحاظ استدلال به سنت بود. از لحاظ استدلال عقلی گویند: برای توریث آنان چاره‌ای جز این نیست که ایشان را به منزلهٔ کسانی به حساب بیاوریم که به واسطهٔ آنان با میت نسبت پیدا می‌کنند، به ویژه چون در قرآن و سنت روش ارث‌دادن آنان بیان نشده است.

این، طریقهٔ علقمه، شعبی، مسروق و احمد است؛ چنان که متأخرین در مذهب مالک، و شافعی نیز به هنگام بی‌سر و سامانی و فساد بیت‌المال، برای توریث ذوی‌الارحام از این روش استفاده کرده‌اند.

سوّم ـ روش اهل قرابت:

این روش به امام علیؑ نسبت داده شده و احناف از آن پیری می‌کنند. روش ایشان مبتنی بر تقدیم اقربِ فالأقرب از ذوی‌الارحام است، و آن هم با قیاس ارث به

واسطهٔ رَحِمْ، بر ارث به واسطهٔ عصبه می‌باشد، زیرا نزدیکانِ هر دو صنف مستحق سهمی از ترکه هستند که معین نشده است.

به همین خاطر، ذوی‌الارحام را به مانند عصبات به چهار گروه دسته‌بندی کرده‌اند، و به مانند عصبات هر یک از چهار گروه را از لحاظ اولویت در ارث به جایگاه خاص خود اختصاص داده‌اند، به این صورت که فروع شخص را در رتبهٔ اول، و بعد از آن اصول را در رتبهٔ دوم، و فروع والدین میت را در رتبهٔ سوم، و فروع اجداد را در رتبهٔ چهارم قرار داده‌اند.

بنابراین تقسیم‌بندی، اگر آنان از یک‌صنف واحد باشند برتری را به‌قرب درجه با میت می‌دادند، اگر در صنف و درجه با هم مساوی بودند برتری را به کسی می‌دادند که به واسطهٔ یک وارث با میت نسبت پیدا می‌کرد، و اگر از لحاظ جهت، درجه و نسبت مساوی بودند، اگر در جهت مادر بودند اولویت را به کسی می‌دادند که دارای قوت قرابت بیشتر بود.

اگر در هر دو جهت پدر و مادر قرار داشتند دو سوم را به قرابت در جهت پدر و یک سوم را به قرابت در جهت مادر می‌دادند، و اگر همگی مذکر، یا همگی مؤنث بودند، ترکه را به طور مساوی میان آنان تقسیم می‌کردند.

مبحث حمل و تعریف آن:

۱ـ حمل عبارت از کودکی است که مادر آن را در شکم خود تا مدت معین حمل می‌کند.

۲ـ حکم حمل دربارهٔ میراث:

حمل، یا از مادرش جدا شده و یا اینکه در رحم مادرش باقی می‌ماند که در هر یک از این دو حالت حکم جداگانه‌ای دارد.

۳ـ در صورت جدا شدن حمل از مادرش از یکی از این سه حالت خارج نیست:

اوّل ـ هرگاه حمل از مادرش جدا شد یا زنده است یا مرده، و در صورت دوم یا بدون هیچ جنایتی جدا شده و یا اینکه به وسیلهٔ جنایتی ساقط شده است:

اگر زنده از مادرش جدا شد هم ارث می‌گیرد و هم از او ارث گرفته می‌شود؛ به دلیل حدیث ابوهریره رضی الله عنه که گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرگاه کودک، زنده از مادرش جدا شد در ارث گرفتن و دادنِ آن شرکت داده خواهد شد.»

رأی ثوری، اوزاعی، شافعی و اصحاب ابوحنیفه بر این است.

دوّم ـ اگر بدون هیچ‌گونه جنایتی مرده از مادرش جدا شد، به اتفاق همه نـه ارث می‌برد و نه از او ارثی گرفته می‌شود.

سوّم ـ اگر به سبب جنایت بر مادرش مرده به دنیا آمد، از نـظر احـناف هـم ارث می‌برد و هم از او ارث گرفته می‌شود.

علمای شافعی‌مذهب و حنبلی‌مذهب و مالک گویند: وارث هـیچ چـیزی نـبوده و ضرورتاً تنها مالک غُرّه خواهد بود، و بجز غُرّه ارثی دیگر از او گرفته نخواهد شد، و آن هم به کسانی داده می‌شود که وارث حقیقی او هستند.

و بنابر مذهب لیث و ربیعة، هرگاه جنین بر اثر جنایتی بر مادرش ساقط شد، نه ارث می‌گیرد و نه از او ارث گرفته می‌شود، و تنها مادرش مالک غُرّهٔ آن بوده، چون جنایت بر جزئی از او صورت گرفته است. پس مادام جنایت بر مادرش واقع شده جزاء نیز مختص به مادرش می‌باشد.

۴ـ حمل در شکم مادر:

اوّل ـ حملی که غیر وارث یا محجوب (محروم از ارث) به واسطهٔ کسی دیگر باشد، چیزی از ترکه به خاطر ولادت او توقیف نمی‌شود. با این توضیح: اگر شخصی فوت کند و یک همسر، پدر، و مادر حامله از غیر پدرش را از خود به جای گذارد، در چنین صورتی حمل، میراث ندارد، زیرا از این دو حالت خارج نیست: یا برادر مادری میت است یـا خواهر مادری او، و در هر حالت برادران و خواهران مادری به هنگام وجود اصل وارث که در اینجا پدر است ارثی نمی‌برند.

دوّم ـ کل ترکه زمانی تا ولادت حمل توقیف می‌شود که حمل، وارث بوده و اصلاً هیچ‌کس همراه با او وارث نباشد، یا همراه با او وارث دیگری باشد ولی به اتفاق فقها به وسیلهٔ حمل محجوب گردد.

و همچنین، ترکه در حالتی نیز توقیف می‌شود که وارثین همراه وی بـه وسیلهٔ او محجوب نبوده و همگی صراحتاً راضی به عدم تقسیم ترکه تا هنگام ولادت او باشند یا اینکه ضمناً به عدم تقسیم آن رضایت دادند؛ به این صورت که همگی سکوت کرده و تقسیم آن را مطالبه نکردند.

سوّم ـ هر وارثی که با ولادت حمل، تغییری در سهم‌الارث او پیدا نمی‌شود، سهم او کاملاً به او داده شده و بقیه توقیف می‌گردد.

برای مثال: اگر میت یک جده با یک همسر حامله از خود به جاگذارد، یک ششم به جده داده می‌شود، زیرا سهم او با ولادت حمل مذکر، یا مؤنث تغییری نمی‌یابد.

چهارم ـ وارثی که در یکی از دو حالت حمل ساقط شده و در حالت دیگر ساقط نمی‌شود، چیزی از ارث به وی داده نخواهد شد، چون در استحقاقش برای ارث بردن شک، وجود دارد. بنابراین، اگر کسی فوت کند و یک زن حامله و یک برادر را از خود به جا گذارد، هیچ چیزی به برادر داده نخواهد شد، چون این احتمال وجود دارد که حمل مذکر باشد. این مذهب جمهور است.

پنجم ـ کسانی از وارثین صاحب فرض که با مذکر بودن و مؤنث بودن حمل، اختلاف در مقدار سهم‌الارث ایشان پدیدار شود، حداقل دو سهم به آنان داده شده و حداکثر آن برای حمل توقیف می‌گردد؛ اگر حمل زنده به دنیا آمد و مستحق حداکثر دو سهم بود آن را دریافت می‌کند، ولی اگر مستحق سهم کمتر بود آن را دریافت نموده و باقیمانده را به ورثه مسترد می‌دارد و اگر مرده به دنیا آمد مستحق هیچ چیزی نبوده و تمام ترکه میان ورثه توزیع می‌شود بدون اینکه حمل در نظر گرفته شود.

۵ـ حالات ورثه در همراهی با حمل:

اگر حکم در مورد ارث حمل، بر این باشد که حداکثر از دو سهم برای او توقیف شود، اعم از اینکه حمل مذکر باشد یا مؤنث، حکم در مورد ورثه با او به کلی متفاوت است به گونه‌ای که در هر دو حالت حداقل از دو سهم به آنها داده می‌شود.

و بر این توقیف احکام ذیل جاری می‌شود:

اوّل ـ وارثی که تنها در یکی از دو حالت حجب می‌شود و در حالت دیگر حجب نمی‌شود، تا روشن شدن تکلیف حمل، از گرفتن ارث منع می‌شود.

دوّم ـ وارثی که در یک حالت حداکثر سهم و در حالت دیگر حداقل آن را می‌گیرد، باید به فرض روی دادن حالت دوم، حداقل سهم به او داده شود.

سوّم ـ وارثی که مذکر بودن و مؤنث بودن حمل تأثیری در سهم او نمی‌کند سهم خود را کاملاً دریافت می‌دارد.

چهارم ـ مابه‌التفاوت سهام ورثه توقیف شده و با سهم حمل در اختیار یک شخص امین گذاشته می‌شود.

پنجم ـ اگر در مدت معینی که قانون تعیین کرده بود، حمل، زنده به دنیا آمد و اموالی که برای او توقیف شده حدّاقل آن در صورت تولد بیش از یک طفل بود باید باقیماندهٔ سهم خود را از کسانی طلب کند که بر سهم ایشان افزوده شده است، و این اضافه را با این احتمال گرفته‌اند که حمل متعدد باشد.

ششم ـ اگر مال توقیف شده بیش از حد استحقاق حمل بود، سهم خود را از آن برداشته و باقیمانده را به ورثه‌ای که استحقاق آن را دارند مسترد می‌دارد.

هفتم ـ هرگاه روشن شد زن حامله نبوده یا حامله بوده ولی سقط جنین کرده یا بعد از مدت معلوم متولد شده، از لحاظ قانونی ارثی نمی‌گیرد و اموال توقیف شده به ورثه مسترد خواهد شد.

۲۷ـ حکم مفقود:

۱ـ مفقود کسی است که غایب است و خبری از وی نیست و کسی از مرگ و حیات او خبر ندارد.

۲ـ ارث گرفتن مفقود از دیگران:

هرگاه شخص مفقود، مجهول‌الحال بوده و کسی از فوت یا زنده بودن او خبر نداشته باشد این وضعیت او چنین اقتضا می‌کند حکم به زنده بودن او در وقت مرگ مورِّث او صادر شود.

و به همین خاطر متناسب با حال او حکم کرده و به گرفتن ارث یا نگرفتن آن از جانب او حکمی صادر نمی‌کنیم، زیرا هم احتمال مرگ او می‌رود، و هم احتمال زنده بودن او، بنابراین تا روشن شدن سرنوشت او سهم الارث وی متوقف می‌شود.

(۱) اگر روشن شد که زنده است سهم خود را دریافت می‌دارد.

(۲) اگر به دلیل قطعی ثابت شد بعد از مرگ مورِّث فوت کرده است مال توقیف شدهٔ او به ورثه‌اش تحویل داده خواهد شد.

(۳) اگر به دلیل قطعی ثابت گردید قبل از مرگ مورِّث فوت کرده است استحقاق ارث در مال توقیف شده را ندارد، بلکه تمام اموال توقیف شده به ورثهٔ مورِّث داده می‌شود.

(۴) اگر قاضی بنا بر دلایل قطعی حکم به مرگ او کرد، این حکم در حقّ مفقود، به تاریخ فوت او سرایت می‌کند و آنگاه احکام قبل دربارهٔ وی اجرا می‌شود؛ به این معنی که اگر تاریخ فوتِ مفقود، قبل از فوت مورِّث باشد استحقاق ارث را ندارد و این مال متوقف شده به وارثین مورِّث برگردانده می‌شود.

و اگر تاریخ فوت مفقود بعد از تاریخ فوت مورِّث بود مال توقیف شده به وارثین مفقود داده خواهد شد.

۳ـ ارث گرفتن دیگران از شخص مفقود:

دربارهٔ سرنوشت مفقود، اصل بر این است که زنده باشد و اموال او تا روشن شدن مرگ، یا حیات او به خودش تعلق دارد.

(۱) اگر قبل از صدور حکم قاضی مبنی بر مرگ مفقود، شخص مفقود، زنده برگشت اموال خود را دریافت می‌نماید و اگر کسی بدون استحقاق، چیزی از مال او را گرفته باشد ضامن آن خواهد بود.

(۲) صدور حکم قاضی مبنی بر مرگ او مبتنی بر ادلهٔ قطعی بوده و تاریخی را که قاضی برای مرگ وی ذکر کرده است معتبر خواهیم شمرد. و هر صاحب فرض یا عصبه‌ای که بعد از آن تاریخ وجود داشته باشد از او ارث می‌برد.

بنابراین، هر کس قبل از تاریخ مرگ مفقود فوت کرده باشد استحقاق هیچ‌گونه ارثی را ندارد و آن کس که بعد از آن تاریخ فوت کرده باشد نیز مستحق ارث نیست. در اینجا وقت صدور حکم قاضی معتبر نیست بلکه تاریخی معتبر است که قاضی برای فوت مفقود معین کرده است، زیرا حکم قاضی در اینجا کشف‌کنندهٔ مرگی است که قبل از حکم روی داده است نه ایجادکنندهٔ آن.

بنابراین، اگر حکم قاضی در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۹۵ صادر شده باشد که فلان شخص مفقود با دلایل قاطعه ثابت شده که در ۱ نوامبر ۱۹۹۰ فوت کرده است، مرگ مفقود از این تاریخ معتبر است نه از تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۹۵ که پنج سال بعد از تاریخ فوت او صادر شده است.

پس اگر کسی در تاریخ ۱ نوامبر ۱۹۹۰ موجود بوده باشد مستحق ارث است اگرچه قبل از صدور حکم قاضی فوت کرده باشد.

و کسی که در آن تاریخ (۱ نوامبر ۱۹۹۰) موجود نبوده باشد مستحق ارث نیست اگرچه قبل از صدور حکم قاضی وجود داشته باشد.

(۳) اگر قاضی با توجه به قرائن و دلایلی که حیات او را ترجیح می‌دهند حکم به مرگ او کرد و این حکم بعد از جستجوی زیاد و تحقیق در تمامی راههای ممکن و فقدان دلیل قاطع در این مورد، صادر شد مرگ مفقود از روزی معتبر است که حکم در آن صادر شده است، زیرا این حکم ایجادکنندهٔ مرگ اعتباری است نه کشف‌کنندهٔ مرگ حقیقی.

با این توضیح: اگر کسی از ورثه در هنگام صدورِ حکمِ مرگ او وجود داشته باشد سهم خود را از ترکهٔ مفقود خواهد گرفت، و کسی که قبل از صدور حکم وجود داشته ولی قبل از صدور حکم قاضی فوت کرده است مستحق هیچ سهمی از ارث نیست.

به هر حال اگر قاضی حکم مرگ مفقود را صادر کرد ترکهٔ او میان ورثه توزیع خواهد شد. و همسرش عدهٔ وفات را آغاز خواهد کرد.

بنابراین، اگر شخص مفقود بعد از حکم قاضی مبنی بر فوت او بازگشت، اموال خود را از ورثه باز خواهد ستاند.

و اگر در آن تصرف کرده بودند شایسته نیست مطالبهٔ آن را بکند، چون تصرف آنان مبتنی بر حکم شرعی بوده است.

۴ـ مدت زمانی که بعد از گذشت، آن حکم به فوت مفقود صادر می‌شود:

فقهاء دربارهٔ مدتی که بعد از گذشت آن حکم به مرگ مفقود صادر می‌شود اختلاف نظر دارند: از عمر ﷺ روایت شده که گفته است: هر زنی که شوهرش مفقود شود و نداند در کجاست تا چهار سال منتظر می‌ماند و سپس چهار ماه و ده شب عدّه را می‌گذراند آنگاه حلال می‌شود. **(بخاری)**

رأی مشهور از ابوحنیفه و مالک و شافعی عدم تقدیر مدت است بلکه آن به اجتهاد قضات هر زمانی بستگی دارد.

و رأی امام احمد بر این است که اگر غیبت شخص مفقود به گونه‌ای بود که غالباً چنین غیبتهایی منجر به هلاک شخص غائب می‌شد، بعد از جستجوی کامل و دقیق حکم به فوت او صادر می‌شود و همسرش باید چهار سال در انتظار بماند، چون در این‌گونه موارد غالب این است فوت کرده باشد، و مانند آن است که مدتی چندان بر او گذشته باشد که افراد همانند او نتوانند زنده بمانند. و اگر غیبت او به گونه‌ای بود که غالباً انسانهای همانند او در آن زنده خواهند ماند، امر او موکول به رأی قاضی می‌شود که بعد از تعیین مدتی جهت تحرّی برای او با هر وسیلهٔ ممکن به خاطر روشن شدن سرنوشت او، حکم به مرگ او را صادر خواهد کرد.

صاحب کتاب مغنی در یکی از دو روایت در مورد مفقودی که هلاک او غالب نیست، گفته است: مال او تقسیم نشده و همسرش ازدواج نمی‌کند مگر اینکه یقیناً مرگ او ثابت شود، یا مدتی چندان بگذرد که در آن نتواند زنده بماند. و آن هم موکول به اجتهاد محاکم است.

این، قول شافعی، محمد بن حسن، رأی مشهور مالک، ابوحنیفه و ابویوسف است، چون اصل بر حیات او است و به خاطر فرض و تقدیر از این اصل عدول نمی‌شود مگر با توفیق، و توفیقی در اینجا نیست، لذا توقف واجب است.

۵ـ چگونگی تقسیم ترکه بر ورثه‌ای که یکی از آنان مفقود باشد:
در چنین مواردی تقسیم به دو گونه صورت می‌گیرد:
اوّل ـ به فرض اینکه مفقود زنده است سهم او نگه داشته می‌شود.
دوم ـ به فرض مرگ مفقود هر وارثی کمترین سهم خود را تا روشن شدن سرنوشت مفقود می‌گیرد. بنابراین اگر مفقود تمام ورثه یا بعضی از آنان را حجب حرمان می‌کرد همگی حجب می‌شوند و اگر آنان را از اخذ سهم بیشتر به اخذ سهم کمتر حجب می‌کرد، حدّاقل سهم را اخذ می‌کنند، و اگر سهم بعضی از آنان تغییر نمی‌کرد سهم خود را کاملاً دریافت می‌دارند.

۲۸ـ حکم اسیر:
حکم میراث اسیر با توجه به معلوم بودن یا مجهول بودن حیات او و با توجه به ارتداد و عدم ارتداد او از اسلام متفاوت است:
(۱) اگر حیات او معلوم بود اموالش بر ذمهٔ او بوده و حق ارث گرفتنش از دیگران ثابت است و هرگاه بازگشت، اموال خود را تحویل خواهد گرفت. و اگر با دلیل قطعی مرگ او ثابت شد اموال وی به وارثین موجود در هنگام وفاتش داده می‌شود، و اگر قاضی حکم به مرگ او صادر کرد، بنای حکم بر ادلهٔ ظنی بوده لذا اموال او به ورثه‌ای داده می‌شود که هنگام صدور حکم موجود بوده باشند.
(۲) اگر مجهول‌الحال بود احکام خاصِ ارثِ مفقود دربارهٔ اموال او صادر و اجرا می‌شود.
(۳) اگر شخص اسیر از اسلام مرتد گشته بود احکام متعلق به ارشاد مرتد در مورد وی صادر و اجرا می‌شود.

۲۹ـ حکم خنثی و تعریف آن:

۱ـ خنثی به کسی گفته می‌شود که مذکر بودن و مؤنث بودن او معلوم نباشد.

۲ـ حکم خنثی دربارهٔ میراث:
به فرض مذکر بودن یا مؤنث بودن او حداقل دو سهم را خواهد گرفت.
و ترکه‌ای که در میان ورثهٔ آن خنثی موجود باشد، دو مرتبه تقسیم می‌گردد، بار اول به فرض اینکه مذکر باشد و بار دوم به فرض اینکه مؤنث باشد.

اگر در یکی از آن دو صورت ارث نمی‌گرفت، ارث نمی‌گیرد، یا اگر در یکی از دو صورت سهم بیشتری می‌گرفت و در صورت‌دیگر سهم کمتر دریافت می‌داشت، سهم کمتر را دریافت خواهد کرد. و اگر در هر دو صورت سهم او فرق نمی‌کرد سهم خود را بدون کم و کاست دریافت می‌دارد، و در هر دو صورت بیشترین سهم به وارثانِ همراه او داده می‌شود.

۳۰ـ حکم ارث مرتد:

مرتد از کسی ارث نمی‌گیرد و دیگران نیز از او ارث نمی‌گیرند و میراث او تنها برای بیت‌المال مسلمین است. این، رأی شافعی، مالک و قول مشهور احمد است.
و احناف گویند: آنچه قبل از ارتداد به دست آورده میراث اقارب مسلمان او است و آنچه بعد از ارتداد کسب کرده از آنِ بیت‌المال است.

۳۱ـ حکم میراث ولد الزنا و ولد لعان:

ولد الزنا کسی است که در اثر زنای مادرش به دنیا آمده باشد.
و ولد لعان به کسی گفته می‌شود که پدرش بعد از ملاعنه با مادرش، نَسَبِ او را نفی کرده باشد.
هر دو نوع از جهت پدر مقطوع النسب بوده و تنها به مادر نسبت داده می‌شوند و هر دوی آنها از مادرشان، و اقارب نیز از آنها ارث می‌برند.
ارث گرفتن آنان از اقارب مادرشان مشروط به این است که اگر حمل باشد ۲۷۰ روز بعد از فوت مورِّث به دنیا آمده باشد، تا وجود او در شکم مادرش به هنگام فوت مورِّث مؤکد باشد. بنابراین اگر بعد از آن تاریخ، تولد یافت مستحق چیزی از ترکه نیست.
خداوند متعال در مورد لعان فرماید:

﴿وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ* و الْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ* و يَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ* و الْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ (نور: ۹-۶)

«کسانی که زنان خود را به زنا متهم می‌کنند و جز خویشتن گواهی ندارند هر یک از ایشان چهار مرتبه خدای را به شهادت بطلبد که راستگو هستم، در مرتبهٔ پنجم بگوید: نفرین خدا بر او باد اگر دروغگو باشد. اگر زن چهار بار خدا را به شهادت بطلبد که شوهرش دروغگو است عذاب را از او دفع می‌نماید. و در مرتبهٔ پنجم بگوید: نفرین خدا بر او باد اگر شوهرش راست بگوید.»

کیفیت لعان:

لعان به این صورت است که شوهر، همسر خود را بدون اینکه شاهدی داشته باشد به زنا متهم کند و قضیه را به نزد قاضی ببرد، قاضی از او می‌خواهد چهار بار خدا را به شهادت بطلبد که در متهم کردن همسرش به زنا راستگو است.

و لعان، در صورت سوگند و با لفظ شهادت صورت می‌گیرد بدین‌گونه که اول شوهر می‌گوید: خدا را شاهد می‌گیرم در متهم کردن همسرم به زنا راستگو هستم و این کودک راکه به بار آورده از من نیست سپس در مرتبهٔ پنجم بگوید: و لعنت و نفرین خدا بر من باد اگر از دروغگویان باشم.

وقتی شوهر چنین کرد حد قذف از او ساقط شده و حد زنا که رجم است بر همسرش واجب می‌شود. و این حد از وی ساقط نشده مگر اینکه او نیز بگوید: خدا را شاهد می‌گیرم شوهرم در متهم کردن من به ارتکاب زنا دروغگو است، و این کودک از او است و از زنا نیست و در مرتبهٔ پنجم بگوید: غضب خدا بر من باشد اگر شوهرم در این اتهام از راستگویان باشد.

وقتی لعان صورت گرفت حساب زن و شوهر با خدا است که گناهکار را عذاب دهد یا او را ببخشد، و برای ابد جدایی میان زوجین به وجود خواهد آمد. و این کودک ولد لعان است و به این مردِ ملاعِنْ نسبت داده نمی‌شود و در نتیجه توارث میان آن مرد و کودک وجود نخواهد داشت، و کودک فقط به مادرش نسبت داده شده و تنها از او و نزدیکان او ارث می‌گیرد همان‌گونه که مادرش و نزدیکان او از این کودک ارث می‌گیرند. چنانچه قبلاً ذکر کردیم.

۱ـ لعان ویژهٔ زوجین است:

بعد از دانستن مطلب فوق در مورد لعان لازم است به این نکته نیز توجه نمود که لعان تشریعی است ویژهٔ زوجین و هیچ احدی نمی‌تواند از آن بهره‌مند شود. بنابراین هر کس، دیگری را متهم به زنا کند و شخص زنندهٔ تهمت شوهرِ متهم نباشد و بر ادعای خود چهار نفر شاهد عادل نداشته باشد باید حد قذف (بهتان) بر وی اجرا گردد.

حد قذف عبارت از دو نوع تنبیه است: یکی تنبیه مادی و بدنی که زدن هشتاد تازیانه به او است، و دیگری حد معنوی است که تا برای همیشه شهادت از وی پذیرفته نشده و در عرف اسلام مادام توبهٔ نصوح و خالص نکند به عنوان یک فرد فاسق در جامعهٔ اسلامی شناخته شده و با همسر خود نیز حق ملاعنه ندارد.



این عذاب و شکنجهٔ روحی و بدنی و اجتماعی را اسلام بدین‌خاطر تشریع فرموده تا هیچ احدی یارای به‌بازی گرفتن آبرو و ناموس دیگران‌را نداشته‌و حیثیت‌و شئون خانوادگی بی‌گناهان را در معرض تباهی قرار ندهد، و تا اینکه مسلمانان از لکه‌دار کردن دامن خود و زدن برچسب خفت و خواری از جانب افراد فاقد مروت و متانت در امان بمانند.

۳۲ـ تخاریج:

۱ـ تعریف آن:

تخاریج جمع تخارج بوده و عبارت از اتفاق ورثه بر خروج بعضی از آنان از ترکه در مقابلِ مبلغ یا چیزی که شخص خارج شونده از باقی ورثه دریافت می‌کند اعم از اینکه آن مقابل، بخشی از ترکه باشد یا غیر آن.

عقد تخارج اگر در مقابل ترکه باشد عقد تقسیم ترکه است، و اگر در مقابل غیر آن باشد عقد بیع نامیده می‌شود.

۲ـ حکم آن:

اگر عقد تخارج از روی رضایت اطراف آن باشد جایز است.

در روایت آمده که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه همسر خود به نام تماضر بنت اصبغ کلبی را در بیماری منجر به فوتش را طلاق داد و هنوز عدهٔ همسرش سپری نشده بود که عبدالرحمن رضی الله عنه وفات کرد، و عثمان رضی الله عنه همسر طلاق داده شدهٔ او را با سه همسر باقیمانده‌اش در ارث شرکت داد و به جای یک هشتم ترکه بر یک چهارم یک هشتم که مبلغ آن به هشتاد و سه هزار دینار، یا در هم می رسید با آنان مصالحه کردند.

۳ـ صورتهای تخارج:

تخارج دارای سه صورت است:

صورت اوّل آن است که تخارج با یکی از ورثه صورت گیرد، و شخص خارج با یکی از ورثه موافقت کند در مقابل ترک سهم ارثی خود، مال یا مبلغی از غیر ترکه را بگیرد، که این یک عقد بیع بوده و شخص خارج به موجب آن استحقاق مال متفق علیه را دارد، و آنگاه سهم شخص خارج به آن ورثه منتقل می‌شود.

صورت دوّم آن است که تخارج با تمامی ورثه صورت گرفته و شخص خارج مقابلِ سهمِ خود را از غیر ترکه از تمامی ورثه دریافت می‌دارد. این شیوه تخارج نیز عقد بیع

است، و در نتیجهٔ آن شخص خارج مال یا مبلغ مورد اتفاق را دریافت می‌کند، و سهم‌الارث او به تمامی ورثه منتقل شده و به نسبت مبلغی که به شخص خارج پرداخته‌اند در سهم او شرکت دارند، و اگر همگی به طور مساوی آن را پرداخت کرده بودند در سهم‌الارث او نیز همگی شریک و مساویند.

صورت سوّم آن است که تخارج با همهٔ ورثه صورت گرفته و بخشی از ترکه را در مقابل آن تخارج به شخص خارج بدهند، که این تخارج را عقدِ تقسیمِ ترکه می‌نامند.

در این صورت لازم است برای شناخت سهم هر وارثی ابتدا کل ماترک میان ورثه تقسیم شده و سپس سهم شخص خارج از مجموع سهام کسر شده آنگاه باقیماندهٔ ترکه را برای تعیین قیمت هر سهم بر باقیماندهٔ سهام تقسیم کرده و این یک سهم را در سهام خاص هر کدام از ورثه ضرب نموده و نتیجهٔ آن معلوم شدن مقدار سهم‌الارث هر کدام از ورثه است.

اَیْمان

۱ـ تعریف آن:

از نظر لغوی اَیْمان جمع یمین است و در اصل برای دست راست به کار برده شده ولی بر سوگند اطلاق می‌شود، چون هنگام سوگند یاد کردن هر یک دست راست دیگری را می‌گرفت.

و بنابر قولی مرجوح، چون دست راست بیشتر نگهدار اشیاء است سوگند به اسم آن نامگذاری شده تا اینکه موردی که بر آن سوگند یاد شده محافظت شود.

در اصطلاح شرع یمین، عبارت از تأکید بر چیزی به خاطر سوگند به غیر اسم و صفت خدا می‌باشد. این، خلاصه‌ترین و نزدیکترین تعریفها است.

ولی حلف جز با ذکر اسم، یا صفتی از صفات خدا نیست.

۲ـ شروط یمین:

(۱) اسلام.

(۲) عقل.

(۳) بلوغ.

۳ـ حکم یمین:

اگر شخصِ حالف (سوگند خورده) کاری را که سوگند بر آن یاد کرده است انجام دهد، بارّ نامیده می‌شود؛ یعنی به سوگند خود عمل کرده است. و اگر آن را انجام نداد کفاره بر وی واجب می‌گردد.

٤ـ یمین رسول خداﷺ:

(۱) عمربن خطابؓ گوید: «**اکثر أیمانِ رسول خداﷺ: (لا و مُصرِّف القلوب)**» بود؛ یعنی «نه، سوگند به تغییر دهندهٔ دلها.» **(روایت از بخاری و ابن ماجه)**

(۲) در صحیحین به نقل از ابن عمرؓ آمده است که رسول خداﷺ در مورد زیدبن حارثه فرمود: «**و ایم الله ان کان لخلیقاً للامارة**» «سوگند به خدا او لیاقت امارت را دارد.» در حدیث اول حرف «لا» برای نفی کلام سابق آمده است و جزء سوگند نیست.

این حدیث نشان می‌دهد که اعمال قلبی اعم از ارادات، انگیزه‌ها و سایر خطرات قلبی، با خلق و آفرینش خداوند متعال منبعث می‌شود، و همچنین دلیل بر جواز نام بردن خدا به وسیلهٔ صفات ثابت و شایسته شأن او است. و نیز حجتی است برای کسانی که کفاره را در مقابل سوگندی که به صفات خداوند یاد شده و به آن عمل نکرده‌اند واجب می‌دانند.

قاضی ابوبکر بن العربی گوید: این حدیث دلیل بر جواز سوگند به افعال خدا که بدان توصیف شده ولی اسم آن را ذکر نکرده است می‌باشد.

علمای حنفی مذهب میان سوگند یاد کردن به قدرت و علم خدا تفاوت قائلند و گویند: اگر به قدرت خدا سوگند یاد کرد قسم محسوب است و اگر به علم خدا سوگند یاد کند قسم نیست، زیرا علم او به معنای معلوم تعبیر می‌شود چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا﴾ (انعام: ۱۴۸)

«بگو: آیا به نزد خودتان معلوماتی دارید برای ما بیرون آورید و آشکار نمایید.»

قاضی ابوبکر بن العربی گوید: قلب جزئی از بدن بوده و خداوند آن را محل علم و کلام و دیگر صفات باطنی قرار داده است، و ظاهر بدن را محل تصرفات فعلی و قولی قرار داده، و فرشته‌ای را بر آن موکل فرموده تا وی را امر به خیر و نیکی فرماید، و شیطانی را بر آن موکّل فرموده تا او را امر به شر نماید. انسان با نور عقل هدایت می‌یابد و با ظلمت هوای نفس گمراه می‌گردد. قضا و قدر بر همه مسیطر است، و قلب در میان حسنه و سیئه پیوسته در انقلاب است، گاهی فرشته وی را لمس می‌کند و گاهی ابلیس او را وسوسه می‌نماید. و محفوظ کسی است که خداوند وی را حفظ فرماید.

جملهٔ «و ایم الله» در حدیث دوم، به نزد جمهور اسم است، و از نظر زجاج حرف است و همزهٔ آن نزد اکثر، همزهٔ وصل است و از نظر کوفیون و موافقان ایشان همزهٔ قطع است، چون به نزد ایشان جمع یمین است، و از نظر سیبویه و موافقان او اسم مفرد است و جواز کسرِ همزهٔ آن و فتح میم آن را دلیل بر افراد آن دانسته‌اند.

ابن مالک گوید: اگر جمع بود همزهٔ آن حذف نمی‌شد و برای اثبات آن به گفتهٔ عروهٔ بن زبیر که به مصیبت فوت فرزندش و قطع پایش مبتلا گشته بود استدلال کرده که گفت:

«ليمنك لئن ابتليت لقد عافيت»

«سوگند به ذات تو اگر مبتلا گشته‌ام در واقع به عافیت دست یافته‌ام.»

ابن مالک گوید: اگر جمع بود با حذف بعضی از حروف آن در آن تصرف نمی‌کرد.

ابن عباس رضی الله عنه گوید: یمین الله یکی اسماء الله است، و مالکی‌ها و حنفی‌ها گفته‌اند: سوگند است. و از نظر شافعی‌ها اگر نیت سوگند داشت، سوگند منعقد می‌شود و اگر نیت غیر آن داشت سوگند نیست، و اگر به طور مطلق آن را گفت، دو وجه دارد: اصح آن سوگند نیست مگر اینکه نیت آن را داشته باشد.

و بنا به اصح دو روایت از احمد سوگند است.

غزالی در معنی آن گفته است که دو وجه دارد: یکی مانند تاللّهِ است، و دومی، مانند آن است بگوید که من به خدا سوگند یاد می‌کنم. قول راجح همین است و بعضی نیز میان آن و جملهٔ لعمر الله، مساوات قائلند.

ماوردی آن دو را متفاوت دانسته و گوید: (لعمر الله) در میان عرب شیوع عرفی داشته ولی (و ایم الله) چنین شیوعی ندارد.

استدلال بعضی از قائلین به سوگند بودن آن این است که به معنی یمین الله بوده و یمین الله یکی از صفات قدیم خداوند است.

نووی در تهذیب بر این جزم نهاده است که گفتهٔ: (و ایم الله) مانند گفتهٔ: (و حق الله) است و در صورت اطلاق سوگند است.

۳ـ سعد رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود:

«و الذی نفسی بیده» *«سوگند به کسی که جان من در دست او است.»*

و ابوقتاده گوید: ابوبکر رضی الله عنه به نزد حضرت صلی الله علیه وسلم می‌گفت: «لا ها الله، هرگاه که گفته می‌شد: و الله و بالله و تالله.»

جابر بن سمره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرگاه قیصر هلاک گردد بعد از او قیصری دیگر نخواهد بود و هرگاه کسری هلاک گردد بعد از او کسرایی دیگر وجود نخواهد داشت. به خدایی که جان من در دست او است گنجینه‌های قیصر و کسری را در راه خدا انفاق خواهید کرد.» (بخاری)

ابن حجر گوید: سه حرف واو، باء و تاء، حروف قسم بوده و در مواضع متعدد در قرآن قسم با واو و باء آمده و با تاء نیز در چند آیه آمده است: ﴿تَاللهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا﴾

(یوسف: ۹۱)، ﴿و تَاللهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ﴾ (انبیاء: ۵۷) و بعضی از آیات دیگر. این، قول جمهور و قول مشهور از شافعی است.

و از شافعی نقل شده که قسم با تاء، صریح نیست، چون اکثر مردم معنی آن را نمی‌دانند، و اَیمان مختص به عرف می‌باشند.

۴ـ ابوهریره رضی الله عنه گوید که سوگند رسول خدا صلی الله علیه وسلم: «لا و استغفر الله» بود. (ابن ماجه)

بیضاوی در تفسیر حدیث گفته که این بدان معنی است: اگر امر بر خلاف آن باشد من از خدا آمرزش می‌طلبم، و آن سوگند نیست و از لحاظ اینکه کلام مؤکد است با سوگند تشابه دارد و به همین خاطر سوگند نام برده می‌شود.

و به گفتهٔ طیبی، موجه آن است گفته شود: حرف واو در «و استغفر الله» برای عطف بر محذوفی که «أُقسِم بالله» است آمده و کلمهٔ «لا» زائده و برای تأکید است یا برای رد کلام قبلی است.

۵ـ سوگند به غیر از خدا جایز نیست:

ای خواهر مسلمانم، سوگند به غیر از خداوند سبحان جایز نیست، چون سوگند خوردن به چیزی به معنای تعظیم آن است و این تنها خداوند است که سزاوار تعظیم است.

(۱) ابن عمر به نقل از عمر رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنید که یکی به پدرش سوگند می‌خورد، فرمود: خداوند شما را از قسم خوردن به پدرانتان نهی می‌کند. عمر گوید: از آن به بعد نه در روایت و نه برای خودم چنین قسمی نخورده‌ام.» (ابن ماجه)

(۲) باز ابن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم از عمر شنید که به پدرش سوگند می‌خورد، فرمود: «خداوند شما را از قسم خوردن به پدرانتان نهی می‌کند، پس هر که بخواهد قسم بخورد باید به خدا قسم بخورد یا ساکت بماند.» (مسلم)

و در لفظی دیگر فرموده: «کسی که قسم می‌خورد نباید جز به خدا قسم بخورد.»

(۳) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «سوگند را جز با اسم خدا یاد نکنید و باید در سوگندهایتان صادق باشید.» (روایت از ابوداود، نسائی، ابن حبان و بیهقی)

(۴) رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «هر کس به غیر از خدا قسم بخورد در واقع کفر یا فرمود: شرک ورزیده است.» (روایت از ابوداود، ترمذی و حاکم)

(۵) عبدالرحمن بن سمره گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «به انسانهای طاغی و پدرانتان قسم نخورید.» (متفق علیه)

امام شافعی گفته است: کسی قسم به غیر از خدا بخورد قسم او مکروه است و می‌ترسم که معصیت باشد.

۶ـ حکم کسی که در قسم خوردن خود ان شاء الله بگوید:

هر زن، یا مردی قسم بر انجام کاری بخورد و همراه آن ان شاء الله بگوید، اگر آن را انجام نداد کفاره‌ای بر وی نیست، به دلایل زیر:

(۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرکس سوگند بخورد و بگوید ان شاء الله، سوگند او واقع نمی‌شود.» **(روایت از احمد، ترمذی، نسائی، ابن‌ماجه و ابن‌حبان)**

(۲) در صحیح بخاری و مسلم آمده که سلیمان بن داود علیه السلام سوگند خورد که امشب با هر هفتاد همسرم مقاربت می‌کنم، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: اگر سلیمان إن شاء الله می‌گفت: سوگندش واقع نمی‌شد.

این، مذهب جمهور است.

ابن‌العربی گوید: اجماع مسلمانان بر این است که گفتن ان شاء الله همراه با قسم مانع انعقاد آن می‌باشد مشروط بر اینکه متصل باشد.

(۳) عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: «کسی بگوید: و الله ان شاء الله کار را انجام می‌دهم اگر آن را انجام ندهد قسم او واقع نمی‌شود.» **(روایت از مالک)**

امام مالک گفته است: نیکوترین کلامی که در مورد استثناء شنیده‌ام این است که مادام بعد از قطع کلام آن را نگفته است انتخابِ انجامِ آن، در دست شخص قسم‌خور است ولی بعد از قطع و فاصله، استثناء وجود ندارد.

صاحب کتاب روضه گفته است: علما بر این رأیند که اگر استثناء متصل به قسم باشد کفاره‌ای بر وی نیست.

در ادامهٔ آن گوید: این نکته را هم بدانید که باید عرف و عادات در سوگندها را نیز مد نظر داشت، چون شخص قسم‌خور به هنگام قسم خوردنش از چیزی، یا بر چیزی، آنچه بر قلب او خطور می‌کند عرف و عاداتی است که در میان آنان غالب است.

اگر فرضاً عرف او در سوگند خوردن بر چیزی مخالف اسم لغوی یا شرعی آن بود، عرف مقدم است.

اما اگر از کسانی بود که آگاه به شرع یا عرف نبود ظاهر است که عرف معتبر است و اگر بر آن آگاه بود نیز عرف معتبر است، زیرا خطور معنی عرفی بر دل از غیر آن جلوتر است مگر اینکه بگوید خلاف آن را اراده کرده‌ام که در این صورت اگر حقوق دیگران به

معنی عرفی آن تعلق نداشت از او پذیرفته می‌شود.

۷ـ کسی که بر چیزی قسم بخورد ولی خیر و صلاح را در غیر آن ببیند:

هرگاه زن، یا مرد مسلمان بر انجام چیزی قسم بخورد و خیر و صلاح را در غیر آن بداند، باید آنچه راکه بهتر است انجام دهد و سپس کفارهٔ آن را بدهد.

(۱) عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر بر چیزی سوگند یاد کردی ولی غیر آن را بهتر دیدی، آنچه را که بهتر است انجام بده و کفارهٔ سوگندت را پرداخت کن.» (متفق‌علیه)

(۲) و در لفظی دیگر: «کفارهٔ سوگندت را پرداخت کن و بهترین را انجام بده.»

(۳) ابوموسی رضی الله عنه گفته: «اگر بر چیزی قسم خوردم و خیر را در غیر آن دیدم آنچه را که خیر است انجام داده و کفارهٔ سوگندم را می‌پردازم.» (متفق‌علیه)

علما دربارهٔ جمع میان این آیهٔ شریفه: ﴿و احْفِظُوا أَيْمَانَكُمْ﴾ (مائده: ۸۹) و حدیث ابوهریره در صحیح بخاری و مسلم اختلاف نظر دارند:

ابوحنیفه گفته که این آیه مخصوص کسانی است که بر معصیت قسم بخورند، چون معلوم است خداوند متعال به معصیت امر نمی‌کند، پس هر کس بر معصیت، مانند صحبت نکردن با پدر و مادر قسم بخورد باید قسم را شکسته و کفاره بدهد.

شافعی گوید: این آیه، مخصوص حالاتی است که در آن کسی قسم بخورد معصیتی را انجام بدهد یا مندوبی را ترک کند، یا مکروهی را انجام بدهد؛ به دلیل فرمودهٔ خدای متعال که می‌فرماید:

﴿و لَا تَجْعَلُوا اللهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا﴾ (بقره: ۲۲۴)

«خداوند را وسیلهٔ سوگندهای خود قرار مدهید تا بدان وسیله خود را از کارهای خیر و تقوی و اصلاح ذات البین باز دارید.»

پس باید کفارهٔ سوگندش را پرداخته و آنچه راکه خیر است انجام دهد.

ابوحنیفه گفته است: تقدیم کفاره بر شکستن سوگند (حنث) جایز نیست و معنی حدیث آن است که اول قصد ادای کفاره را داشته باشد، مانند آیهٔ:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنِ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ (نحل: ۹۸)

امام شافعی گوید: تقدیم کفاره بر شکستن سوگند به وسیلهٔ روزه جایز است، و هر حق مالی‌ای که به دو چیز تعلق داشته باشد جایز است بر آن دو چیز مقدم شود مانند زکات که به نصاب و حَوْل تعلق دارد و جایز است قبل از تمام حول داده شود.

۸ـ اقسام سوگندها:

سوگندها بر سه قسمند:

۱ـ یمین لغو.

۲ـ یمین منعقده.

۳ـ یمین غموس.

اوّل ـ یمین لغو:

به سوگندی گفته می‌شود که در آن قصد درکار نباشد، چنانچه در محاورات روزمره می‌گوییم: به خدا باید بنشینید، به خدا باید بیاشامید، یا بخورید، و امثال آن که قصدی در میان نیست؛ خداوند می‌فرماید:

﴿لا يُؤاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمانِكُمْ وَلٰكِنْ يُؤاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمانَ﴾

(مائده: ۸۹)

«خداوند در مقابل سوگندهای لغو خالی از قصد و اراده شما را مؤاخذه نمی‌نماید ولی در مقابل سوگندهای دارای قصد و تصمیم و عدم وفا به آن شما را مؤاخذه می‌نماید.»

عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: این آیه در شأن کسانی نازل شده که در گفتگوهای روزمرهٔ خود زیاد بر زبان می‌رانند: نه‌والله، نه‌بالله. (بدون‌اینکه قبلاً قصد قسم را داشته‌باشند). **(بخاری)**

ابن منذر چنین روایتی را از ابن عمر، ابن عباس و دیگر اصحاب و جماعتی از تابعین نقل کرده است.

همچنین عایشه رضی‌الله‌عنها گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «منظور از لغوِ ایمان، صحبت کردن انسان در منزل خودش است که می‌گوید: نه والله، و بلی به خدا.»

(روایت از ابوداود)

مذهب علما حنفی بر این است؛ لغو یمین این است که شخص سوگند بر چیزی بخورد که به گمان خودش درست سوگند خورده است ولی بعداً خلاف آن آشکار می‌گردد. رأی جمعی از علماء دیگر نیز بر این است.

و بنا به قولی مرجوح، سوگند در حال خشم است.

حکم یمین لغو: یمین لغو کفاره‌ای ندارد.

دوّم ـ یمین منعقده:

یمین منعقده به سوگندی گفته می‌شود که از روی قصد و تصمیم باشد.

بنابراین، یمین منعقده سوگندی است که از روی قصد و عمد بوده و لغو نیست که به مقتضای عرف و عادت بر زبان رانده شده باشد.

در کتاب فقه‌السنة آمده است: یمین منعقده آن است که بر انجام کاری در آینده یا عدم انجام آن سوگند یاد کند.

حکم یمین منعقده: در صورت حنث (شکستن سوگند) کفاره واجب است.

سوّم - یمین غموس:

ای‌خواهر مسلمانم، یمین غموس به‌سوگندی گفته می‌شود که فرد می‌داند دروغ است ولی سوگند می‌خورد تا بدان وسیله حقی را ضایع نماید و با فسق و خیانت بدان چنگ یابد.

(۱) ابن عمر رضی الله عنهما گوید: مردی اعرابی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد و عرض کرد: یا رسول الله، گناهان کبیره کدامند؟ و حدیث را ادامه داده و یمین غموس را در آن ذکر فرمود. در ادامهٔ حدیث گوید: عرض کردم: یمین غموس چیست؟ فرمود: «سوگندی است که به وسیلهٔ آن مالِ انسانِ مسلمان را با دروغ به دست آورد.» **(روایت از بخاری)**

ای خواهر مسلمانم، لازم است بدانید که توبه از یمین غموس (سوگند دروغ) و ردّ مظالم به صاحبان آن واجب است، و این فرمودهٔ خدا را فراموش نکنید که می‌فرماید:

﴿و لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ **(نحل: ۹۴)**

«سوگندهای خود را چاره کژی در میان خویش مسازید تا گامهای ثابت شما نلغزد و به سبب آنکه از راه خدا برگشتید عذاب بد بچشید. و شما راست عذابی بزرگ.»

(۲) عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «گناهان کبیره عبارتند از شرک ورزیدن به خدا، و پایمال کردن حقوق والدین، و قتل نفس، و سوگند دروغ.»

(روایت از بخاری)

(۳) عمران بن حصین رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس سوگند دروغ بخورد بگذار تا با چهره‌اش جایگاه خود را در آتش دوزخ مهیا کند.» **(روایت از ابوداود)**

۹- یکی از حقوق خواهر مسلمان، بر خواهر مسلمانش ابرار سوگند او است:

عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: زنی خرمایی را به من داد من قسمتی از آن را خوردم و قسمتی نیز باقی ماند، گفت: سوگند خورده‌ام باید بقیه را نیز بخورید، رسول خدا صلی الله علیه وسلم که شاهد جریان بود فرمود: سوگند او را به جای بیاورید، چون اگر به جای نیاورید گناه آن بر تو است. **(روایت از احمد)**

۱۰ـ کسی که برای رضایت او به خدا سوگند خورده شود باید رضایت دهد:

(۱) ابن عمرؓ گوید: «رسول خداﷺ از مردی شنید سوگند به پدرش می‌خورد، فرمود: به پدرانتان سوگند نخورید، هر کس به خدا سوگند بخورد باید صداقت داشته باشد، و هر کس برایش، به خدا سوگند خورده شد باید رضایت دهد، و هر کس رضایت ندهد، از جانب خدا نیست.» **(روایت از ابن ماجه)**

(۲) ابوهریرهؓ گوید که رسول خداﷺ فرمود: «عیسی بن مریم مردی را در حال دزدی دید، فرمود: دزدی کردی؟ گفت: نه به خدایی که جز او خدایی نیست، عیسی فرمود: ایمان به خدا دارم و چشمان خود را تکذیب می‌کنم.» **(روایت از ابن‌ماجه)**

۱۱ـ حکم کسی که از روی نسیان سوگند خود را بشکند:

خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ﴾ **(احزاب: ۵)**

«و بر شما گناهی نیست اگر به خطا سخنی از شما سر زد.»

و در نقل داستان موسی و خضرؑ در سورهٔ کهف می‌فرماید:

﴿لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ﴾ **(کهف: ۷۳)**

«مرا به خاطر آنچه فراموش کردم مؤاخذه مکنید.»

(۱) عبدالله بن عمرو بن عاصؓ گوید: «رسول خداﷺ در روز عید قربان مشغول بیان خطبه بود، ناگهان مردی بلند شد و عرض کرد: یا رسول الله، من چنین و چنان گمان می‌کردم و سپس نفر دوم و سوم نیز بلند شده و همان سؤالها را عرض کردند، رسول خداﷺ فرمود: انجام بدهید و اشکال ندارد و به همهٔ آنان چنین فرمود. خلاصه در آن روز هر سؤالی که از حضرت می‌شد در جواب می‌فرمود: انجام بدهید و اشکالی ندارد.» **(روایت از بخاری)**

(۲) ابن عباسؓ گوید: مردی عرض رسول خداﷺ کرد: من قبل از رَمِی زیارت کرده‌ام، فرمود: اشکالی ندارد. یکی دیگر عرض کرد: قبل از ذبح، حلق کرده‌ام فرمود: اشکالی ندارد یکی دیگر عرض کرد: قبل از رمی ذبح کرده‌ام، فرمود: اشکالی ندارد.

(۳) اسوَد بن قیسؓ گوید که از سربازی شنیدم می‌گفت: در محضر رسول خدا بودم که نماز عید را اقامه کرد و سپس خطبه را خواند و سپس فرمود: «کسی که قبل از نماز، ذبح کرده باید به جای آن حیوانی دیگر را ذبح کند، و هر کس که ذبح نکرده است، با نام خدا باید ذبح کند.» **(روایت از بخاری).**

۱۲ـ کفارهٔ سوگند:

کفارهٔ سوگند همان است که خداوند در کتاب مجید ذکر فرموده است:

﴿... ولٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ﴾ (مائده: ۸۹)

«لکن شما را در سوگندهایی که به دل آهنگ سوگند دارید مؤاخذه می‌کند. و کفارهٔ آن غذا دادن به مستمندان است از حد وسط غذای خودتان یا پوشاندن آنان یا آزاد کردن یک نفر بردهٔ مسلمان، پس هر کس نتواند باید سه روز روزه باشد. این کفارهٔ سوگندهای شما است هنگامی که سوگند می‌خورید.»

بنابراین توضیح، خواهر یا برادر مسلمانی که قسم خورده میان این سه نوع کفاره مخیر است:

۱ـ غذا دادن به ده نفر بی‌نوا.

۲ـ لباس برای ده نفر بی‌نوا.

۳ـ آزاده کردن برده‌ای.

اگر از اینها عاجز ماند باید سه روز روزه باشد.

در صورت غذا دادن به فقرا اجتماع همگی آنان با هم، یا در یک زمان مخصوص شرط نیست.

فقها شرط کرده‌اند که ده فقیر مسلمان باشند، ولی ابوحنیفه دادن آن را به اهل ذمه جایز می‌داند.

اگر خواهر یا برادر مسلمان یک فقیر را ده روز غذا بدهد به نزد ابوحنیفه کفایت می‌کند ولی به نزد غیر او فقط یک فقیر را غذا داده است.

کفارهٔ غذا دادن بر کسی واجب است که از نفقهٔ خود بیشتر داشته و قادر بر آن باشد.

خارج کردن قیمت:

به اتفاق أئمهٔ ثلاثه (مالک، شافعی و احمد) در کفارهٔ سوگند خارج کردن قیمت آن جایز نیست ولی ابوحنیفه آن را جایز شمرده است.

نذر

۱ـ تعریف آن:

نذر، قربتی است که انسان مسلمان بر خود واجب می‌کند بدون اینکه خداوند آن را بر وی واجب کرده باشد.

۲ـ حکم آن:

وفا به نذری که صحیح باشد واجب است چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾ (حج: ۲۹)

و رسول خداﷺ نیز می‌فرماید: «هر کس طاعت خدا را بر خود نذر کند باید آن را انجام دهد و هر کس معصیت خدا را بر خود نذر کند نباید بدان عمل نماید.»

(روایت از بخاری، ابوداود، نسائی، ابن ماجه و ترمذی)

مالک و شافعی گویند: نباید عمل به نذرِ معصیت شود و کفاره ندارد.

بر شخص نذر کننده واجب است نذرش تنها برای خدای متعال باشد، و نذر برای اولیاء، و مقربان خدا باطل و حرام است.

۳ـ مشروعیت آن:

به دلایل کتاب و سنت، نذر، مشروع است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللهَ يَعْلَمُهُ﴾ (بقره: ۲۷۰)

«آنچه از نفقه می‌دهید و یا نذر می‌کنید خداوند آن را می‌داند.»

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ و لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ (حج: ۲۹)

«پس از آن چرکیها را (موی سر و ناخن) از خود دور کنند و به نذرهای خویش وفا کنند و کارهای معین را انجام دهند و بر خانهٔ آزاد از ستم جبّاران طواف کنند.»

باز می‌فرماید:

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً﴾ (انسان: ۷)

«آن بندگان خدا به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی می‌ترسند که بدی آن روز همه جایی و به هرکس می‌رسد.»

در مورد مشروعیت آن درست، آمده است که عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «هر کس طاعت را بر خود نذر کند باید آن را انجام دهد.»

٤ـ چه وقتی نذر صحیح نیست:

(۱) نذر در معصیت خدا صحیح نیست.

(۲) نذری که مخالف رعایت عدالت و مساوات میان فرزندان باشد صحیح نیست.

(۳) هرگونه نذری که حاوی برتری بخشیدن به بعضی از ورثه در مقابل دیگر وارثان باشد صحیح نیست، زیرا چنین نذری معصیت است و نذر در معصیت جایز نیست.

(۴) نذر بر قبور نیز معصیت است، زیرا چنین نذری نه طاعت است و نه هدف از آن به دست آوردن خشنودی خدا است بلکه غالباً چنین نذرهایی باعث پیدایش عقاید باطله شده و انسان را به معصیت مبتلا می‌نمایند.

سعیدبن مسیب گوید: «میان دو برادر انصاری بر سر میراث مشاجره بروز کرد یکی از آن دو سهم خود را خواست، برادر دیگر گفت: اگر باری دیگر تقاضای تقسیم میراث کنی تمام اموالم را نذر درِ کعبه می‌کنم، عمرﷺ گفت: کعبه از تو بی‌نیاز است کفارهٔ سوگندت را پرداخت کن و در معصیت پروردگار و قطع صلهٔ رحم و در چیزی که مالک آن نیستی نذر مکن.» (روایت از ابوداود)

و امام مالک و بیهقی آورده‌اند: از عایشه رضی‌الله‌عنها دربارهٔ کسی سؤال شد که به خاطر تقاضای بعضی از ورثه برای دریافت سهم‌الارث خود، تمام اموال خود را وقف درگاه کعبه نماید؟ گفت: باید کفارهٔ سوگند بپردازد.

مادام نذر برای کعبه چنین باشد، غیر آن اعم از مشاهد و قبور به طریق اولی است.

در کتاب «الروضة» گفته است: علما دربارهٔ نذری که در شکل سوگند صورت می‌گیرد اختلاف نظر دارند، مانند اینکه بگوید: اگر با فلانی صحبت کنم آزاد کردن برده‌ای بر من نذر باشد، یا بگوید: هرگاه داخل منزل شدم بر من نذر باشد روزه بگیرم یا نماز بخوانم، چنین نذری در شکل سوگند بوده، زیرا قصد او خودداری از انجام کاری است به مانند شخص حالف:

اصح دو قول شافعی این است که چنین نذری به منزلهٔ سوگند است و در صورت عدم وفا به آن باید کفارهٔ سوگند را بپردازد.

و مذهب مشهور ابوحنیفه این است که وفا به آن بر وی واجب است.

۵ـ نذر در امری که خداوند اجازهٔ آن را نداده جایز نیست:

مانند نذر برای نقش و نگار کردن مساجد، نذر برای معاصی.

و حدّاقل، نذر برای چیزی که خداوند اجازهٔ آن را نداده از دایرهٔ نذر مأذون که نذر در طاعت خداوند است خارج است، و چنین نذری شامل نذرهای مباح و مکروه، و حرام می‌باشد.

۶ـ نذر بر چیزی که خداوند آن را مشروع نکرده واجب نیست:

(۱) ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم مشغول خواندن خطبه بود متوجه شد که نفری در گرمای آفتاب ایستاده است، فرمود: کیست؟ عرض کردند: ابو اسرائیل است نذر کرده در گرمای آفتاب بایستد و ننشیند و زیر سایه نرود و با کسی صحبت نکند و روزه باشد، فرمودند: به او دستور دهید صحبت بکند و از سایه استفاده نماید و بنشیند، و روزه را تمام نماید.» **(روایت از بخاری)**

(۲) عمرو بن شعیب به نقل از پدر و جدش دربارهٔ کسی که نذر کرده بود تا هنگام فارغ شدن رسول خدا صلی الله علیه و سلم از خطبه در گرمای خورشید بایستد، آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم به او گفت: «نذری صحیح است که برای رضای خدا باشد.» **(روایت از احمد)**

این، مذهب اهل علم است.

۷ـ وفا به نذر در امور غیر مقدور واجب نیست:

ای خواهر مسلمان، لازم است بدانید نذر برای انجام اموری که خداوند مشروع کرده ولی در توان نیست، وفا به آن نیز واجب نیست؛ به دلیل روایت انس رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیرمردی را دید در میان دو پسرش با حالتی لرزان می‌رود، فرمود: «این چیست؟ عرض کردند: نذر کرده است با پای پیاده برود، فرمود: خداوند از تعذیب آن بی‌نیاز است لذا به او امر کرد سواره راه رود.» **(متفق علیه)**

در روایت نسائی این جمله بدان افزوده شده است: نذر کرده با پای پیاده به زیارت بیت الله برود.

۸ـ کسی که بر خود امری طاقت‌فرسا نذر کند باید بدان وفا کند:

شافعی در اصح دو قول خود گوید: در صورت عدم وفا به آن، ذبح گوسفندی بر وی واجب است.

و بنابر مذهب بعضی از علما وفا به آن بر وی واجب نیست مگر از روی احتیاط؛ به دلیل حدیث قبلی انس که رسول خدا ﷺ در آن، امر به ذبح یا قضاء نکرده است.

۹ـ کفارهٔ نذر:

(۱) ابن عباس رضی الله عنهما گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «هرکس چیزی‌را بر خود نذر کرد و توانِ انجام آن را نداشت کفارهٔ آن، کفارهٔ سوگند است.» **(روایت از ابوداود و ابن‌ماجه)**

(۲) عقبة بن عامر رضی الله عنه گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «کفارهٔ نذرِ ناتمام، کفارهٔ سوگند است.» **(روایت از مسلم، ابوداود و ترمذی)**

(۳) و همچنین رسول خدا ﷺ به زنی که نذر کرده بود پیاده برود و نمی‌توانست، امر کرد کفاره بپردازد. **(روایت از احمد و ابوداود)**

۱۰ـ قیمت کفاره:

دلیل آن حدیث رسول خدا ﷺ است که فرموده است: «کسی که بر خود نذری کند و نام آن را نبرد کفارهٔ آن کفارهٔ سوگند است، و کسی که امری را بر خود نذر کند و توانایی انجام آن را نداشته باشد، کفارهٔ آن کفارهٔ سوگند است.» **(روایت از ابوداود)**

۱۱ـ وفا به نذر از جانب فرزند نذرکننده‌ای که فوت کرده است کفایت می‌کند:

ای خواهر مسلمان، لازم است بدانید هرگاه زن یا مردی فوت کند و نذری بر ذمهٔ وی باشد جایز است فرزند او به آن وفا کند؛ به دلیل روایات زیر:

(۱) حدیث ابن‌عباس رضی الله عنهما که گوید: سعدبن عباده که مادرش فوت کرده بود و نذری بر ذمهٔ وی بود از رسول خدا ﷺ استفتاء کرد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: تو به جای او انجام بده. **(روایت از ابوداود و نسائی)**

(۲) ابن عمر رضی الله عنهما به زنی که مادرش بر خود نذر کرده بود در مسجد قباء نماز بخواند ولی فوت کرده و نتوانسته بود آن را انجام دهد، امر کرد او به جای مادرش در آنجا نماز بخواند. **(روایت از بخاری)**

(۳) ابن ابی شیبه نیز چنین روایتی از ابن عباس دارد.

بنابر قول قدیم شافعی، هر کس چند روزه‌ای از رمضان را از دست داده و امکان قضاء آن را نداشت و فوت کرد، یا نذر و یا کفاره‌ای بر عهدهٔ وی بود، نزدیکان او می‌توانند به جای او روزه بگیرند یا از ترکهٔ او کفارهٔ آنها را بدهند.

امام نووی گفته است: قول قدیم در اینجا معتبر است.

و به گفتهٔ محمدبن حسن نزدیکان متوفی می‌توانند به جای او نذر، یا صدقه، یا حج را قضاء نمایند ان شاء الله. این، قول ابوحنیفه و اکثر فقهاء ما است.

۱۲ـ نذر برای مشایخ:

هرگاه خواهر مسلمان برای یک شیخ معین بر خود چیزی نذر کرد، اگر آن شیخ در حال حیات بود و فقیر و بینوا بود، و قصد آن خواهر نیز صدقه بر او بود، چنین نذری صحیح است و از باب احسانی است که اسلام آن را دوست دارد.

و اگر فوت کرده بود و نذر او به قصد استغاثه و فریادرسی، و برآورده شدن نیازهایش باشد، مانند اینکه بخواهد حامله شود، یا فرزندش به خانه برگردد، یا دخترش ازدواج کند و امثال آن، چنین نذری معصیت است و وفا به آن جایز نیست.

حدود

۱ـ تعریف آن:

حدود جمع حد است و در اصل اسم پرده یا مانعی است که در میان دو چیز قرار دارد. و در لغت به معنای منع است، و در اصطلاح شرع، عقوبتی است که برای صیانت از حقوق خداوند متعال، مقرر شده است.

بعضی از علما به اختصار آن را در هفده مورد واجب دانسته‌اند.

حدودی که همگان بر وجوب آن اتفاق دارند عبارتند از: ارتداد، و حرابة مادام قبل از دسترسی به او توبه نکرده باشد، زنا، قذف، شراب خواری و سرقت.

بعضی از مسایل مورد اختلاف عبارتند از: انکار عاریه، شرب مسکراتی غیر از خمر، قذف به غیر از زنا، تعریض به قذف یا لواط ولو اینکه نکاح او حلال باشد، اتیان بهائم، سحاق، تمکین زن برای میمون و دیگر حیوانات برای وطء، سحر، ترک نماز از روی تنبلی و روزه‌خواری در ماه رمضان بدون عذر. همهٔ اینها جدا از کبایری است که جنگیدن به خاطر آن مشروع است، مانند اینکه قومی، از دادن زکات امتناع کنند و به خاطر آن اعلان جنگ نمایند. راغب اصفهانی گفته است: بعضی مواقع حدود بر خود معاصی اطلاق می‌شود، مانند فرمودهٔ:

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا﴾ (بقره: ۱۸۷)

و بر فعلی که چیزی مقدر در آن هست نیز اطلاق می‌شود، مانند مبحث طلاق در قرآن که می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ (طلاق: ۱)

چون این امور مرزِ میان حلال و حرام بوده لذا حدود نامیده شده‌اند.

۲ـ وجوب اقامهٔ حدود:

خداوند می‌فرماید:

﴿الزَّانِيَةُ و الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ ولَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ و الْيَوْمِ الْآخِرِ و لْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (نور: ۲)

«هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و در دین خدا رأفت نسبت بدیشان نداشته باشید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. و باید گروهی از مؤمنان بر شکنجهٔ ایشان حاضر باشند.»

و رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هر کس با شفاعت خود مانع اجرای حدود خداوند شود در واقع در امر خدا با خدا به مقابله برخاسته است.»

(روایت از احمد، ابوداود، حاکم)

در کتاب فقه السنة گوید: گاهی اتفاق می‌افتد انسان از جنایتی که شخص جانی مرتکب شده غافل مانده و به فکر شکنجه‌ای می‌افتد که باید بر وی اجرا شود، در نتیجه دلش به حال او می‌سوزد، به همین خاطر قرآن چنین عطوفتی را منافی با ایمان می‌داند، زیرا ایمان خواهان آن است که فرد و جامعه از هرگونه جرایم اخلاقی و غیره پاک و منزه بوده و انسان را به سوی تعالی در ادب و اخلاق زیبا و استوار تشویق می‌کند.

۳ـ شفاعت در حدود:

ای خواهر مسلمانم، شفاعت در حدود جایز نیست؛ زیرا حدود، حدود خدا است و هیچ احدی از ثروتمند و فقیر، و سیاه و سفید مجاز به تجاوز از آن نیست، و تمام افراد بشر در برابر حکم خدا یکسانند.

عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: قریش نسبت به اجرای حد در مورد زن مخزومی که دزدی کرده بود نگران بودند، خواستند کسی پیدا کنند تا در این‌باره با رسول خدا ﷺ صحبت کند، با خود گفتند: به جز اسامه بن زید که عزیز رسول خدا ﷺ است هیچ کس جرأت آن را ندارد، لذا به او متوسل شدند و اسامه موضوع را عرض رسول خدا ﷺ کرد، رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا در حدود خدا شفاعت می‌کنی؟ آنگاه برخاست و فرمود: هلاک امتهای قبل از شما بدین علت بود که اگر انسانی صاحب جاه و مقام دزدی می‌کرد با او کاری نداشتند، و اگر ضعیفی مرتکب آن می‌شد، حد را بر وی اجرا می‌کردند. سوگند به خدا اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند دستش را قطع می‌کنم.» **(متفق علیه)**

عمرو بن شعیب به نقل از پدر و جدّش گوید که رسول خداﷺ فرمود: «در میان خود از حدود دم مزنید، چون هر حدی به من گزارش گردد واجب می‌شود.»
(روایت از ابوداود، نسائی و حاکم)

٤ـ مبحث حد زنا:

۱ـ تعریف آن:
زنا عبارت از نزدیکی حرام در جلو یا عقب است.

۲ـ حکم آن:
زنا در تمامی ادیان از اکبر کبائر است؛ خداوند می‌فرماید:
﴿وَ لَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلاً﴾ (اسرا: ۳۲)
«به زنا نزدیک نشوید، که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است.»
و در جای دیگری می‌فرماید:
﴿الزَّانِيَةُ و الزَّانِي فَاجْلِدُوا وَكُلّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ (نور: ۲)
و از رسول خدا دربارهٔ بزرگترین گناه سؤال شد، فرمود: زنا با همسر همسایه‌ات.»
(متفق علیه)

۳ـ شروط اقامهٔ حد زنا:
۱ـ باید زن و مرد زناکار مسلمان، عاقل و بالغ باشند.
۲ـ نباید از روی اکراه و اجبار باشد؛ به دلیل حدیث رسول خداﷺ که می‌فرماید: «از امتم مؤاخذه در مقابل خطا و فراموشی و اکراه برداشته شده است.» (روایت از طبرانی)
۳ـ اعتراف به زنا در حالت طبیعی، یا شهادت چهار نفر شاهد عادل مبنی بر مشاهدهٔ عمل زنا با چشم خود و دیدن آلت مرد در داخل آلت زن؛ به دلیل فرمودهٔ خدای متعال که می‌فرماید:
﴿و اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَاءِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ﴾
(نساء: ۱۵)
۴ـ حدوث حمل بدون وجود دلیلی که حد را از وی دفع نماید. مانند اینکه از روی عنف و به زور به او تجاوز شده باشد، یا از روی جهالت یا شبهه، با وی نزدیکی شده باشد.
۵ـ از اعتراف به زنا پشیمان نشده باشد.

۴ـ کیفیت اقامهٔ حد زنا:

۱ـ حد زن، یا مردی که هیچ‌گاه ازدواج حلال نکرده‌اند:

در این زمینه فقها متفقند که زن باکرهٔ آزاده هرگاه زنا کند به او صد تازیانه زده خواهد شد؛ به دلیل فرمودهٔ خداوند که می‌فرماید:

﴿الزَّانِيَةُ و الزّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مائَةَ جَلْدَةٍ و لَا تَأْخُذُكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ و لْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (نور: ۲)

کمی قبل ترجمهٔ آیه گذشت.

در آیهٔ مذکور جملهٔ: ﴿و لَا تَأْخُذُكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ﴾ نشان‌دهندهٔ این مطلب است که نباید حدود خدا تعطیل گردد، و بنابر قولی موجوح، نهی از تخفیف در زدن تازیانه است به گونه‌ای که دردی چندان به مضروب نرسد.

در تفسیر کلمهٔ «طائفة» گفته شده: سه نفر و بیشتر باشند، و در قولی دیگر چهار نفر به تعداد شهود زنا باشند. و بنا بر رأی ابوحنیفه، عبارت از امام و شهود است در صورتی که حد به وسیلهٔ شهود به ثبوت رسیده باشد.

ابوهریره، زیدبن خالد، و شبلی ﷺ گویند: نزد رسول خدا ﷺ بودیم، مردی به نزد آن حضرت ﷺ آمد و عرض کرد: تو را به خدا سوگند می‌دهم که میان ما، با کتاب خدا قضاوت کنید. مدعی او که از او به فقه داناتر بود گفت: با کتاب خدا میان ما قضاوت کن و به من اجازهٔ صحبت بده، فرمود: «بگو» گفت: این پسرم کارگر مزدبگیر آن مرد بوده و با زن او زنا کرده است، من در مقابل آن یکصد گوسفند و یک خادم به او داده‌ام و در این مورد از چندین مرد اهل علم سؤال کردم، به من گفتند: حدّ پسرت یکصد تازیانه و یک سال تبعید است، و حد آن زن سنگسار شدن است. رسول خدا ﷺ فرمود: «سوگند به خدایی که جان من در دست اوست مطابق کتاب خدا میان شما قضاوت خواهم کرد، یکصد گوسفند و یک خادم برای خودت مسترد شده و حدّ پسرت یکصد تازیانه و تبعید به مدت یک سال است.

و تو ای أنیس، فردا به نزد همسر این مرد برو، اگر اعتراف کرد او را رجم کن.»

(روایت از ابن ماجه).

عباده بن صامت ﷺ گوید: هر گاه وحی بر رسول خدا ﷺ نازل می‌شد به شدت متغیر شده و چهرهٔ مبارکش از سفیدی به سیاهی تغییر می‌یافت، در یکی از روزها چنین حالتی برایش پیش آمد چون وحی تمام شد و به حالت طبیعی بازگشت، فرمود: از جانب

من این مسئله را فراگیرید: خداوند برای زنان راهی قرار داده است. بیوه در مقابل بیوه، و بِکر در مقابل بِکر، حدّ بیوه یکصد تازیانه و سنگسار است. و حدّ بکر یکصد تازیانه و یک سال تبعید است.» (مسلم)

درکتاب «الروضه» آمده است: دربارهٔ تبعید زنان اختلاف‌نظر وجود دارد:

امام اوزاعی گفته است تبعید بر زن نیست. و ظاهر ادله عدم تفاوت را می‌رسانند.

تبعید از جمله حدودی است که قرآن به آن امر کرده است، و رأی شافعی بر آن است، و به گفتهٔ ابوحنیفه تبعید نمی‌گردد.

۲ـ حدّ زن و مردی که ازدواج حلال کرده‌اند:

در اجرای حد، زن همانند مرد است با این تفاوت که لباسهای زن محکم شده تا در هنگام اجرای حد وجود وی منکشف نگردد؛ ابوهریره رضی الله عنه گوید: مردی به نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در مسجد بود آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، من زنا کرده‌ام، رسول خدا صلی الله علیه وسلم از او روی برتافت، تا اینکه چهار مرتبه گفته‌اش را تکرار کرد، چون چهار مرتبه بر علیه خود شهادت داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم او را به نزد خود خواند و فرمودند: آیا دیوانه نیستی؟ گفت: خیر، فرمودند: آیا ازدواج کرده‌اید؟ گفت: بله، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «او را بیرون ببرید و سنگسار کنید، جابر رضی الله عنه گوید: من در میان‌کسانی بودم که او را سنگسار کردند، و او را در مصلی سنگسار کردیم. چون سنگریزه بر وی باریدن گرفت فرار کرد، در جرّه او را یافتیم و سنگسار کردیم.»

(متفق علیه)

و عمربن خطاب رضی الله عنه گوید: بی‌گمان خداوند محمد صلی الله علیه وسلم را به حق فرستاده و قرآن را بر وی نازل کرده و از جملهٔ آن آیهٔ رجم بود که آن را خواندیم و فهم کردیم و حفظ نمودیم. رسول خدا صلی الله علیه وسلم رجم کرد و ما نیز بعد از او رجم کردیم، می‌ترسم زمان به درازا کشد و کسی بگوید: به خدا سوگند ما در قرآن آیهٔ رجم را سراغ نداریم و به واسطهٔ ترک فریضه‌ای که خدا نازل کرده است گمراه شوند. و رجم در کتاب خدا بر زنان و مردان زناکار محصن در صورت اقامهٔ بیّنه، یا حاملگی، یا اعتراف، حق است.

آیهٔ رجم این است:

﴿الشیخ و الشیخة إذا زنیا فارجموهما البتة﴾

«مرد و زن زناکار محصن را به طور حتم رجم کنید.»

سپس لفظ آیه نسخ شده ولی حکم آن باقی مانده است. رجم در کتاب خدا حق است که می فرماید:

﴿أَوْ يَجْعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبِيلاً﴾ (نساء:۱۵)

که رسول خدا ﷺ بیان کرده که مراد از آن رجمِ بیوه و تازیانه زدن بکر است.

اقامهٔ حدّ رجم:

برای فرد زناکار حفره‌ای در زمین کنده شده که تا سینهٔ او برسد و آنگاه او را در آن نداخته و سنگسار می‌شود تا می‌میرد و جماعتی که او را سنگسار می‌کنند نباید از چهار نفر کمتر باشند؛ چنان که می‌فرماید:

﴿و لْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (نور: ۲)

۵ـ حکم زنی که با عنف و به زور به او تجاوز شده است:

امام مالک گوید: مسئله به نزد ما از این قرار است که اگر زنی حامله گشت و شوهر نداشت و گفت: از روی اکراه بوده، یا گفت: ازدواج کرده است، چنین ادعایی از او پذیرفته نیست و حد بر وی اجرا می‌شود، مگر اینکه شاهد بر ادعای خود داشته باشد، یا اینکه باکره بوده و با بدن خون‌آلود که حاکی از زوال بکارت او بود بیاید، یا در آن حالت از مردم التماس کمک کند و...

اگر فاقد چنین شهود و مدارکی بود ادعایش پذیرفته نشده و حد بر وی اجرا می‌شود. بنا به گفتهٔ مالک، زنی که با عنف به او تجاوز شده است تا سه حیض نبیند و استبراء رحم حاصل نشود، نمی‌تواند ازدواج کند.

گفته است: اگر در تعداد حیضهای خود به شک افتاد نمی‌تواند ازدواج کند تا وقتی که شک او مرتفع شود.

۶ـ رجم زن محصنهٔ آبستن از زنا:

عمران بن حصین رضی الله عنه گوید: زنی از قبیلهٔ جُرَيْبة به نزد رسول خدا ﷺ اعتراف به زنا کرد و گفت: من حامله‌ام، رسول خدا ولیّ آن زن را فرا خواند و به وی فرمود: با زن به نیکی رفتار کند و فرمود: هرگاه وضع حمل نمود مرا باخبر کنید. ولی، امر رسول خدا را امتثال کرد، وقتی که زن را به نزد رسول خدا ﷺ آوردند فرمود تا لباسهایش را در وی محکم ببندند و آنگاه دستور رجم او را داد و رجم گردید و رسول خدا ﷺ نماز جنازه

بر وی خواند و فرمود: به حقیقت این زن توبه‌ای کرده اگر میان هفتاد نفر از اهل مدینه تقسیم شود همه را فرا خواهد گرفت، و چه چیزی از این بهتر که نفس خود را در راه خدا بخشیده است.» **(روایت از مسلم، ابوداود، نسائی و ترمذی)**

اجماع بر این است تا وضع حمل نکند رجم نمی‌گردد.

امام نووی گفته است: حکم، برای تازیانه نیز چنین است تا وضع حمل نکند به وی تازیانه زده نخواهد شد، و همچنین زنی که قصاص بر وی واجب بوده و حامله باشد که در هر دو مورد اجماع بر این است تا وضع حمل نکنند حد، یا قصاص بر آنان اجرا نخواهد شد.

عمر رضی الله عنه خواست زن حامله را رجم کند ولی معاذ گفت: راهی برای این کار ندارید تا وضع حمل ننماید.» **(روایت از ابن ابی شیبه)**

در مورد رجم زن حامله بعد از وضع حمل میان علما اختلاف هست:

امام مالک گوید: همین که وضع حمل کرد رجم می‌گردد و به وی مهلت کفالت فرزندش داده نخواهد شد.

علماء کوفه گفته‌اند: تا پیدا کردن کسی که کفالت فرزندش به عهده گیرد رجم نمی‌گردد. این، قول شافعی، و روایتی دیگر از مالک نیز هست. و شافعی افزوده است: تا شیر او خشک نشود رجم نمی‌گردد.

بُرَیده رضی الله عنه گوید: «زنی از قبیلهٔ غامد گفت: یا رسول الله، مرا پاک کن، و گفت که آبستن از زنا است، حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: بگذار تا وضع حمل کنی. چون وضع حمل کرد فرمود: او را رجم نمی‌کنیم و فرزندش را بدون شیر دهی رها نمی‌کنیم، یک نفر بلند شد و عرض کرد: من شیر دادن طفل را به عهده می‌گیرم ای رسول خدا، آنگاه آن زن رجم گردید.» **(روایت از مسلم)**

و در روایتی دیگر آمده: آنگاه زن به طفلش شیر داد تا از شیر بریده شد و طفل را تحویل یک مسلمان داد و سپس رجم گردید.

۷ـ ابطال شهادت:

اگر زن باکره بود یا رتقاء (مسدود الفرج) بود، یا مرد مقطوع الآلة یا عنین بود شهادت شهود باطل می‌شود.

به دلیل وجود مانع، شهادت یا اقرار، باطل است؛ چون دروغ بودن آن به طور قطع معلوم است.

در روایت آمده است که رسول خدا ﷺ علی رضی الله عنه را برای کشتن مردی فرستاد که بر ماریهٔ قبطیه داخل می‌شد وقتی که علی رضی الله عنه رفت آن مرد را دید که در آب غسل می‌کند، علی رضی الله عنه دست او را گرفت و از آب بیرون کشید تا او را بکشد ولی متوجه شد که مقطوع الآلة است، به همین خاطر از کشتن او صرفنظر کرد و به نزد رسول خدا ﷺ بازگشت و حضرت را از موضوع باخبر ساخت.» (روایت از مسلم)

۸ـ به کارگیری خوشهٔ خرما در تازیانه، برای مریض جایز است:

(۱) سعید بن سعد بن عباده رضی الله عنه گوید: در میان منازل ما مردکی ناتوان و ناقص سکونت داشت همین که اهل محله از وی غافل می‌ماندند بر یکی از کنیزان ایشان سوار شده و با وی به عمل زشت مشغول می‌شد، سعید بن عباده رضی الله عنه موضوع را عرض آن حضرت ﷺ کرد و با این حال آن مردک مسلمان بود، فرمودند: او را حد بزنید، عرض کردند: یا رسول الله خیلی ناتوان‌تر از آن است که گمان می‌کنی، اگر او را صد تازیانه بزنیم خواهد مرد. آنگاه فرمودند: پس خوشه‌ای از خرما پیدا کنید که صد شاخه داشته باشد و با آن یک بار او را بزنید. راوی گوید: این کار را با وی کردند.»

(روایت از احمد، ابن ماجه، شافعی، بیهقی، دارقطنی، طبرانی و ابوداود)

(۲) علی رضی الله عنه گوید: یکی از کنیزان رسول خدا ﷺ مرتکب زنا شد، آن حضرت ﷺ به من امر کردند او را تازیانه بزنم، وقتی که رفتم متوجه شدم تازه زایمان کرده است ترسیدم اگر او را تازیانه بزنم کشته شود. موضوع را به عرض حضرت رساندم فرمودند: خوب کاری کرده‌ای به او کاری نداشته باش تا بهبودی یابد.

(روایت از مسلم)

علما میان دو حدیث فوق این‌گونه جمع قائل شده‌اند: اگر توقع بهبودی مریض می‌رفت به وی مهلت داده می‌شود تا بهبودی حاصل کند چنانچه در حدیث دوم آمده است و اگر از بهبودی او ناامید بودند به صورتی که در حدیث اول آمده او را تازیانه خواهند زد. **(برگرفته از کتاب الروضة با کمی تصرف)**

در کتاب بحر، اجماع را بر این حکم نقل کرده که به بِکْر مهلت داده می‌شود تا شدت گرما و سرما و مریضی مرتفع شود، و اگر از آن مأیوس بودند با خوشه‌ای او را تازیانه خواهند زد. این، رأی اصحاب شافعی است.

۹ـ حد قذف:

۱ـ تعریف آن:
قذف عبارت از اتهام شخص به زنا است.

۲ـ حکم آن:
خداوند می‌فرماید:
﴿و الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾ (نور: ۴)

«کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند و بر ادعای خود چهار نفر گواه نمی‌آورند بدیشان هشتاد تازیانه بزنید.»

بنابراین، قذف یکی از گناهان کبیره است.
و شریعت اسلام هشتاد تازیانه را بر او واجب کرده است.

۳ـ شروط اقامهٔ حد قذف:
۱ـ اسلام، عقل و بلوغ.
۲ـ شخصِ متهم به فاحشه‌گری، در میان مردم مشهور به عفت و تقوی و صلاح باشد.
۳ـ شخص متهم تقاضای اقامهٔ حد بر علیه او نماید.
۴ـ شخص قاذف نتواند چهار نفر شاهد بیاورد، چنانچه می‌فرماید:
﴿ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ﴾.

۴ـ با چه چیزی قذف ثابت می‌شود:
۱ـ اقرار شخص قاذف.
۲ـ یا با شهادت دو مرد عادل علیه او.

۵ـ تحریم آن:
خداوند متعال قذف (بهتان) را میان مسلمانان حرام کرده و می‌فرماید:
﴿و الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً و لاَ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبداً و أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ و أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (نور: ۵-۴)

«کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند سپس چهار گواه بر ادعای خود نمی‌آورند

بدیشان هشتاد تازیانه بزنید و هرگز گواهی دادن آنان را در طول عمر بر هیچ کاری نپذیرید و چنین کسانی فاسق و متمرد از فرمان خدا هستند. مگر کسانی که قبل از حد و یا بعد از حد توبه کنند و پشیمانی خود را اظهار دارند و دیگر تهمت نزنند، که خداوند از ایشان صرفنظر می‌فرماید، زیرا خداوند آمرزگار و مهربان است.»

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ **(نور: ۲۳)**

«کسانی که زنان پاکدامنِ بی‌خبر از هرگونه آلودگی و ایمان‌دار را به زنا متهم می‌کنند در دنیا و آخرت از رحمت خدا دور هستند و عذاب عظیمی دارند.»

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «از هفت گناه مُهلِک اجتناب کنید. عرض کردند: ای رسول خدا، این هفت گناه کشنده کدامند؟ فرمود: شرک ورزیدن به خدا، سحر، کشتن نفسی که خداوند جز در مقابل حق آن را حرام کرده است، رباخواری، خوردن مال یتیم، فرار از میدان قتال با کفار، و تهمت زنا به زنانِ پاکدامنِ ایمان‌دارِ بی‌خبر از گناه.» **(روایت از بخاری)**

۶ـ سقوط حد:

هرگاه شخص قاذف (بهتان زننده) چهار گواه بر ادعای خود حاضر کرد، حد از وی ساقط می‌شود، چون گواهان صدق گفتهٔ او را تأیید می‌کنند و با شهادت خود عمل زنا را ثابت می‌نمایند.

ولی، حد زنا بر شخص مقذوف (متهم به زنا) اجرا می‌شود، زیرا زناکار است.

۷ـ زنی که شوهرش را متهم به زنا می‌کند:

هرگاه زن، شوهرش را متهم به زنا کرد و شرایط آن فراهم بود حدّ زنا بر وی اجرا می‌گردد ولی اگر شوهر، زن را متهم به زنا کرد و گواه نداشت، ملاعنه می‌کنند.

۱۰ـ دزدی:

دزدی عبارت از اخذ مال در محل مخصوص به طور مخفیانه است. ابن عرفه گوید: دزد به نزد عرب کسی است که به صورت مخفیانه به مالی در محل نگهداری خود دست بزند و سهمی در آن نداشته باشد.

۱ـ حکم آن:

دزدی یکی از گناهان کبیره است که خداوند آن را حرام کرده و می‌فرماید:

﴿وَ السَّارِقُ و السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما جَزَاءً بِمَا كَسَبا نَكَالاً مِنَ اللهِ و اللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (مائده: ۳۸)

«دستِ مرد و زنِ دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید، و خداوند بر کار خود چیره و در قانونگذار خویش حکیم است و برای هر جنایتی عقوبتی مناسب با آن وضع می‌کند تا مانع پخش آن گردد.»

و رسول خدا ﷺ در احادیثی انسان دزد را نفرین کرده است:

۱ـ ابن عباس رضی الله عنهما گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «زناکار وقتی زنا می‌کند که ایمان ندارد، و دزد وقتی دزدی می‌کند که ایمان ندارد.» (متفق علیه)

عکرمه گوید: در تفسیر این حدیث از ابن عباس پرسیدم چگونه ایمان از وی گرفته می‌شود؟ گفت: چنین است اگر توبه کرد ایمانش باز می‌گردد.

۲ـ ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «لعنت خدا بر دزد باد، تخم‌مرغی سرقت کند دستش قطع می‌شود، و طنابی سرقت می‌کند دستش قطع می‌شود.»
(متفق علیه)

۲ـ راههای ثبوت سرقت:

۱ـ اعتراف صریح سارق به سرقت.

۲ـ شهادت دو نفر شاهد عادل بر سرقتِ سارق.

۳ـ شروط قطع دست سارق:

(۱) اسلام.

(۲) عقل.

(۳) بلوغ.

(۴) نباید قیمت چیز دزدیده شده از یک‌چهارم دینار کمتر باشد؛ عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «رسول خدا ﷺ در مقابل سرقت یک‌چهارم دینار و بالاتر دست سارق را قطع می‌کرد.» (روایت از مسلم)

قاضی عیاض گوید: خداوند به وسیلهٔ قطع دست سارق اموال مسلمانان را محافظت فرموده است ولی در مقابل اختلاس و غارت و غصب اموال چنین حدی را واجب نفرموده است، چون در نسبت با دزدی کم اتفاق می‌افتد، و نیز ممکن است با

مراجعه به اولیاء امور، این اموال مسترد شود، و اقامهٔ بینه در این امر آسان‌تر است. برخلاف سرقت که اقامهٔ بینه برای اثبات آن نادر است، لذا امرِ سرقت بزرگ انگاشته شده و عقوبت آن تشدید گردیده تا بیشتر وسیلهٔ انزجار قرار گیرد.

هرچند در بعضی موارد فرعی اختلاف وجود دارد ولی در کل، مسلمانان بر قطع دست سارق اجماع دارند.

(۵) مال مسروقه باید در محل نگهداری خود باشد، از قبیل: بانک، یا منزل، یا صندوق، و امثال آن.

(۶) نباید سارق، پدر، یا پسر، یا همسر صاحب مال باشد، چون همهٔ این افراد دارای حقوق در این اموال هستند.

(۷) دزدیدن خمر و دیگر مسکرات، سرقت محسوب نمی‌شود.

(۸) مال، باید دزدیده شده باشد، و باکف ربایی، دستِ رباینده قطع نمی‌گردد، زیرا مال ربوده شده سرقت محسوب نمی‌شود.

۴ـ آنچه بر سارق واجب می‌شود:

ضمانت اموال مسروقه بر سارق واجب است و باید آن را مسترد کند و در صورت تلف شدن بر ذمهٔ او است آن را برای صاحب مال بدون کم و کاست جبران کند. در مورد سارقی که دستش قطع می‌شود اختلاف وجود دارد که آیا ضامن مال مسروقه است یا خیر؟

احمد و شافعی گفته‌اند: ضامن است.

امام مالک گفته: تنها شخص ثروتمند ضامن است نه فقیر.

و امام ابوحنیفه گفته: ضمانتی بر او نیست، و تنها قطع دست بر وی اجرا می‌شود، چون حکم خدا این است. و اگر شرایط قطع فراهم نشد ضمانت مال بر وی واجب است کم باشد یا زیاد، سارق ثروتمند باشد یا فقیر.

۵ـ چگونگی قطع:

(۱) دست راستِ سارق از مچ قطع می‌شود.

(۲) بعد از قطع، محل قطع در روغن زیتونِ داغ شده داخل می‌شود تا خون رگهای قطع شده منقطع گردد.

۶ـ مبلغی که در برابر آن دست سارق قطع می‌شود:

(۱) عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آورده است: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم در برابر سرقت یک کلنگ سه درهمی دست سارق را قطع کرده است.» (روایت از بخاری، مسلم و مالک)

(۲) عمرة بنت عبدالرحمن آورده است: «در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه یک نفر، أُتْرّجی را دزدید، عثمان دستور داد قیمت آن تخمین شود، مبلغ آن به سه درهم تخمین شد که قیمت دینار دوازده درهم صرف می‌شد، به همین خاطر عثمان دست او را قطع کرد.» (روایت از مالک)

(۳) عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه وسلم گوید: «زمانی چندان دور نیست و فراموش نکرده‌ام که قطع، در مقابل یک‌چهارم دینار و بیشتر اجرا می‌شد.»

(روایت از بخاری، مسلم و مالک)

(۴) عمرة بنت عبدالرحمن گوید: عایشه رضی‌الله‌عنها به طرف مکه خارج شد و دو کنیزش به همراهش بودند و غلامِ پسرانِ عبدالله بن ابی‌بکر صدیق رضی الله عنه همراه ایشان بود، و عایشه رضی‌الله‌عنها پارچه‌ای گرانبها و مصور که در پارچه‌ای سبز رنگ دیگر دوخته شده بود را به کنیزانش تحویل داد تا آن را به خانوادهٔ عبدالله تحویل دهند، ولی غلام پارچه را از کنیزان گرفت و پارچهٔ گرانبها را از پارچهٔ سبز جدا کرد و به جای آن، لباد، یا فروه‌ای را در پارچهٔ سبز دوخت، وقتی دو کنیز به مدینه رسیدند پارچه را تحویل خانوادهٔ عبدالله دادند، وقتی آن را باز کردند به جای آن پارچهٔ گرانبها، لباد را در آن یافتند. موضوع را به دو کنیز گفتند و آنها نیز موضوع را عرض عایشه رضی‌الله‌عنها کردند یا در نامه‌ای برایش نوشتند. در این مورد از غلام سؤال شد و غلام اعتراف کرد که پارچه را دزدیده است لذا عایشه رضی‌الله‌عنها امر کرد دست او را قطع کردند و عایشه گفت: در مقابل دزدیدن یک چهارم دینار دست سارق قطع می‌شود.» (روایت از مالک)

امام مالک گفته است: «دوست دارم در مقابل دزدیدن سه درهم دست سارق قطع شود هرچند در صرافی از یک چهارم دینار بیشتر یا کمتر باشد؛ به دلیل اینکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مقابل یک کلنگ سه درهمی دست سارق را قطع کرده است. و عثمان بن عفان نیز در مقابل یک أترج سه درهمی دست سارق را قطع کرده است. و این بهترین روایتی است که دوست دارم.»

۷ـ حکم کسی که عمل دزدی را تکرار کند:

به اتفاق اهل علم دست راستِ سارق در اولین بار قطع می‌شود. و اگر دزدی را تکرار کرد پای چپ او، قطع می‌شود.

در تکرار دزدی برای بار سوم اختلاف دارند. بنابر رأی اکثر علما دست چپ او قطع می‌شود.

اگر باز دزدی کرد پای راست او قطع می‌شود. و اگر باز دزدی کرد تعزیر و حبس می‌شود.

بنا به گفتهٔ ابوحنیفه دست چپ و پای راست او قطع نشده بلکه تعزیر و حبس می‌گردد.

با عفو صاحب مال قبل از رسیدن آن به حاکم، قطع ساقط می‌شود نه بعد از آن، که در آن صورت واجب می‌شود. دلیل آن حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در میان خود از اجرای حدود دم مزنید ولی اگر به من رسید اجرای آن واجب می‌شود.» **(روایت از ابوداود، نسائی و حاکم)**

در کتاب «الروضة» گفته است: اهل علم بر این رأیند، و هرگاه گزارش سرقت به حاکم رسید، شفاعت برای صرفنظر از قطع دست او حرام است.

۸ـ حکم قطع دست منکر عاریه:

عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «یک زن مخزومی عادت بر این داشت متاع را به عاریه می‌گرفت و سپس آن را انکار می‌کرد، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قطع دست آن زن دستور داد.» **(روایت از مسلم)**

به این حدیث استدلال می‌شود که انکار کالای عاریه شده موجب قطع دست منکر می‌شود. جمهور در این مورد اختلاف دارند و گویند: دست منکر عاریه قطع نمی‌شود، به این استدلال که منکرِ عاریه در لغت سارق نامیده نمی‌شود و آنچه در کتاب و سنت وارد شده تنها حکم به قطع دست سارق است.

صاحب‌کتاب «الروضة» گوید: این‌رأی مردوداست، زیرا اگر منکرعاریه در لغت سارق نامیده نمی‌شود در اصطلاح شرعی سارق است و طبیعی است شرع مقدم بر لغت است.

۹ـ حکم سرقت آب، برف، گیاه، نمک و خاک:

صاحب کتاب «المغنی» گوید: سرقت آب موجب قطع دست نمی‌شود. ابوبکر و ابواسحاق در استدلال بر آن گفته‌اند: زیرا عادتاً آب قابل تموّل نیست و خلافی را در این مسئله سراغ نداریم.

به قول ابوبکر، سرقت گیاه و نمک موجب قطع دست نمی‌شود چون شریعت همهٔ مردم را همانند آب در آن مشترک می‌داند.

و به قول ابواسحاق بن شامل، قطع دست را به دنبال دارد، چون عادتاً مانند نمکِ منجمد قابل تموّل است.

اما دربارهٔ خاک باید گفت: اگر خاک از نوعی نبود که مردم به آن رغبت زیاد داشته باشند مانند خاک معمولی برای ساختمان‌سازی، موجب قطع دست نمی‌شود، ولی اگر از نوع خاک قیمتی بود مانند خاک «أرمتی» که برای مداوا از آن استفاده می‌شود، یا خاک «مغره» که برای رنگ از آن استفاده می‌شود، دو رأی در مورد آن وجود دارد:

رأی اول: موجب قطع دست نمی‌شود، چون مانند آب است و قابل تموّل نیست.

رأی دوم: موجب قطع دست می‌شود، چون قابل تموّل است و برای تجارت به کشورها حمل می‌شود و مانند عود هندی می‌باشد.

۱۰- حکم سرقت ماهیها و پرنده‌ها:

سرقت هرگونه از انواع مختلف ماهی ولو اینکه زیبا باشند یا انواع پرنده‌ها مانند مرغ و کبوتر و اردک و امثال آن موجب قطع دست سارق نمی‌گردد مادام در محل نگهداری خود، سرقت نشده باشد. ولی اگر در محل نگهداری خود سرقت شده باشد، فقهاء در آن اختلاف رأی دارند: رأی علماء مالکیه و شافعیه بر قطع دست سارق آن است، زیرا سرقت در محل نگهداری صورت گرفته است.

و مذهب علما احناف و حنابله بر عدم قطع است.

۱۱- حکم سرقت مصحف:

فقهاء دربارهٔ سرقت مصحف اختلاف نظر دارند:

امام ابوحنیفه گوید: دست سارق مصحف قطع نمی‌شود، زیرا مصحف مال نبوده و هر کسی در آن حق دارد.

و مالک، شافعی، ابوثور، ابویوسف از اصحاب ابوحنیفه و ابن منذر گویند: دست سارق مصحف که قیمت آن به حد نصاب رسیده باشد قطع می‌گردد.

۱۲- سرقت دستجمعی:

صاحب کتاب «فقه‌السنة» گوید: هرگاه جماعتی به سرقت مالی مبادرت ورزیدند و مقدار آن چندان بود که به هر کدام حد نصاب می‌رسید دست همگی آنان قطع می‌گردد. ولی اگر مجموع مال به حد نصاب می‌رسید لکن در صورت تقسیم بر آنان به هر کدام حد نصاب نمی‌رسید، در مورد آن اختلاف نظر وجود دارد:

بنابر قول جمهور فقهاء دست همگی آنان قطع می‌گردد.

و بنابر قول ابوحنیفه مادام سهم تک‌تک سارقین به حد نصاب نرسد، قطع صورت نمی‌گیرد.

۱۳ـ حکم جیب‌بران و کف‌ربایان:

گروهی از فقها گویند: اعم از اینکه دست را داخل جیب نماید و مال را بیرون بیاورد یا آن را بریده و مال ساقط شده و آن را بردارد در هر صورت دست جیب‌بر یا کف‌ربا قطع می‌شود. این گروه عبارتند از: مالک، اوزاعی، ابوثور، یعقوب، حسن و ابن منذر.
و ابوحنیفه، و محمدبن الحسن و اسحاق گویند: اگر پول را در جایی از جیب قرار داده بود که ظاهر بود دست سارق قطع نمی‌شود، و اگر آن را در داخل جیب گذاشته بود دست سارق آن قطع می‌شود.

۱۴ـ تلقین و رهنمایی سارق به چیزی که حد را از وی ساقط نماید:

برای قاضی جایز است زن یا مرد سارق را به گونه‌ای راهنمایی کند که حد را از وی ساقط سازد؛ به دلیل حدیث رسول خدا ﷺ که دزدی را به نزد او آوردند که مال سرقت شده را در دست نداشت، رسول خدا ﷺ فرمود: «به خیال من تو دزدی نکرده‌ای، گفت: بله. دو، یا سه مرتبه این جمله را تکرار کرد.»

(روایت از احمد، ابوداود و نسائی)

و از عمر رضی الله عنه روایت شده مردی را که دزدی کرده بود به نزد او آوردند، عمر رضی الله عنه از او پرسید: دزدی کرده‌ای؟ بگو: نه، گفت: نه، آنگاه عمر او را آزاد کرد.

۱۱ـ حد شراب‌خوار:

۱ـ وجوب اقامهٔ حد بر شراب‌خوار:

معاویه رضی الله عنه گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کسی خمر بنوشد او را تازیانه بزنید اگر تکرار کرد در مرتبهٔ چهارم او را بکشید.»

(روایت از ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه)

ترمذی گوید: در ابتدای امر، حکم چنین بود اما بعداً نسخ گردید.
و از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کسی خمر بنوشد او را تازیانه بزنید و اگر باز تکرار کرد در مرتبهٔ چهارم او را بکشید، بعد از آن مردی را آوردند که برای چهارمین‌بار خمر خورده بود، او را تازیانه زد و او را نکشت.»

زهری به نقل از قبیصه بن ذؤیب نیز چنین حدیثی را از رسول خدا نقل کرده و گوید: به عنوان رخصتی حکم قتل برداشته شد.

به نزد عامهٔ اهل علم، عمل بر این حدیث بوده و از قدیم تا به حال خلافی را در این‌باره سراغ نداریم. آنچه این مطلب را تقویت می‌کند روایتی است که از راههای متعددی از رسول خداﷺ نقل شده که رسول خداﷺ فرمود: «خون مسلمانی که گواهی دهد معبودی جز الله نیست و من فرستادهٔ خدا هستم، حلال نیست به غیر از یکی از این سه راه: کشتن نفس در برابر نفس، بیوه‌ای که زنا کند، و کسی که از دین خود برگردد.» **(روایت از ترمذی)**

فقها بر وجوب حد شراب‌خوار که تازیانه است اتفاق دارند. ولی در مقدار آن اختلاف دارند:

بنا بر مذهب احناف و مالک، هشتاد تازیانه است. بنا بر مذهب شافعی، چهل تازیانه است.

و از احمد دو روایت منقول است:

یکی، هشتاد تازیانه. و دیگری، چهل تازیانه.

اما امر به قتل شراب‌خوار در صورت تکرار نسخ شده است.

۲ـ ادلهٔ ثبوت حد:

۱ـ اعتراف شخص علیه خودش مبنی بر شرب خمر.

۲ـ شهادت دو نفر شاهد عادل.

فقها در ثبوت حد به وسیلهٔ بوی خمر اختلاف دارند:

بنابر مذهب علماء مالکیه هرگاه دو نفر عادل به نزد حاکم گواهی بر بوی آن دادند حد واجب می‌شود، چون بوی خمر دلالت بر شرب آن دارد.

و بنابر مذهب ابوحنیفه و شافعی به وسیلهٔ بو، ثابت نمی‌شود؛ زیرا شبهه وجود دارد، و بوهای متشابه وجود دارد، و شبهات حدود را دفع می‌کند.

۳ـ حکم شراب‌خوار از روی اکراه:

هرگاه زن، یا مرد مسلمان از جانب دیگران مجبور و مُکْرَهْ به شرب خمر شد حدی بر وی نیست خواه اکراه با تهدید به قتل، یا زدن و شکنجهٔ طاقت‌فرسا صورت گیرد یا با اتلاف مال و سرمایه، زیرا اکراه گناه را مرتفع می‌سازد؛ رسول خداﷺ می‌فرماید: «امتم در مقابل خطا، و فراموشی و اکراه مؤاخذه نمی‌شوند.» **(روایت از ابن‌ماجه)**

و خداوند متعال می فرماید:

﴿فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ و لَاعَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ **(بقره: ۱۷۳)**

«ولی آن کس که مجبور شود به خاطر حفظ جان از آن اشیاء حرام بخورد در صورتی که علاقمند به خوردن و لذت بردن از چنین چیزهایی نباشد و متجاوز از حدِ سدِّ جوع هم نباشد گناهی بر او نیست.»

۴ـ نهی از مداوا کردن با خمر:

طارق بن سوید جعفی گوید: «در این‌باره از رسول خداﷺ سؤال کردم؟ ایشان از آن نهی کردند. گفتم: ما فقط برای دوا آن را می‌سازیم، فرمود: «خمر دوا نیست بلکه درد است.» **(روایت از احمد، مسلم، ابوداود و ترمذی)**

۵ـ کیفیت اقامهٔ حد بر شراب‌خوار:

شراب‌خوار باید بر زمین بنشیند، و اگر زن باشد لباسهای خود را در بدن خودمحکم بپیچد به گونه‌ای که مانع تازیانه نیز نباشد. آنگاه با تازیانه‌ای متوسط، نه بسیار کلفت و نه بسیار باریک و سبک، هشتاد تازیانه به پشت او زده خواهد شد.

مشروبات

۱ـ تحریم خمر:

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ (مائده: ۹۱-۹۰)

«ای مؤمنان، می‌خوارگی و قماربازی، و بتان، و تیرها، پلیدند و از عمل شیطان می‌باشند پس از پلیدی دوری کنید تا اینکه رستگار شوید. شیطان می‌خواهد از طریق می‌خوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا از این پلیدیها دست می‌کشید و بس می‌کنید؟!»

(۱) عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: وقتی تحریم خمر نازل شد عمر رضی الله عنه گفت: خدایا، در مورد خمر بیانی شافی و شفاف نازل فرما، به دنبال آن آیهٔ سورهٔ بقره نازل شد، عمر رضی الله عنه فرا خوانده شد و آیه بر وی خوانده شد. باز عمر رضی الله عنه گفت: خدایا، در مورد خمر بیانی شافی و شفاف نازل فرما، به دنبال آن آیهٔ سورهٔ نساء نازل شد که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ...﴾ (نساء: ۴۳)

«ای مؤمنان، در حالت مستی به نماز نزدیک نشوید تا وقتی که می‌دانید چه می‌گویید.»

به دنبال آن عمر رضی الله عنه فرا خوانده شد و آیه بر وی خوانده شد. باز عمر رضی الله عنه دعای فوق را تکرار کرد تا اینکه آیات سورهٔ مائده نازل شد. بر عمر خوانده شد، آنگاه عمر رضی الله عنه گفت: دست کشیدیم دست کشیدیم.» (روایت از نسائی)

(۲) انس رضی الله عنه گوید: «من در منزل ابوطلحه ساقی مجلس بودم، و شراب ایشان آن روز «فضیخ» بود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم به یک نفر دستور داد اعلام کند و بگوید: هان! آگاه باشید بی‌گمان خمر حرام شده است. ابوطلحه گفت: برو بیرون و مشروب را بر زمین بریز، من رفتم و آن را بیرون ریختم، در کوچه‌های مدینه عبور کردم، بعضی می‌گفتند: گروهی از مسلمانان در حالی کشته شده بودند که هنوز شراب در شکم ایشان بود، از این‌رو خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا ...﴾ (مائده:۹۳).

به گفتهٔ اهل لغت: «فضیخ» نام خرمای نیم رس که هنوز سرخ یا زرد نگشته است، می‌باشد.

(۳) علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: «مردی از انصار، من و عبدالرحمن بن عوف را به منزل خود دعوت کرد و شراب را که هنوز حرام نشده بود به ما داد، من نماز مغرب را برای ایشان امامت کردم و سورهٔ ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ را که در آن خواندم در آن دچار اشتباه شدم به دنبال آن، این آیه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ و أَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ (نساء: ۴۳)

(روایت از ابوداود)

(۴) ابن عباس رضی الله عنه گوید: آیات سوره‌های نساء و بقره، به وسیلهٔ این آیهٔ سورهٔ مائده نسخ شده‌اند:

﴿... إِنَّمَا الْخَمْرُ و الْمَيْسِرُ و الْأَنْصَابُ ...﴾ (روایت از ابوداود)

۲ـ هر مشروبی عقل را زایل کند خمر است:

(۱) ابن عمر رضی الله عنه گوید: «عمر رضی الله عنه بر بالای منبر رسول خدا خطبه خواند و گفت: تحریم خمر نازل شده و خمر از پنج چیز ساخته می‌شود: انگور، خرما، گندم، جو و عسل، و هر چیزی عقل را بپوشاند خمر است. و سه موضوع باقی مانده‌اند که دوست داشتم رسول خدا صلی الله علیه و سلم قبل از اینکه از دنیا برود آنها را بیان می‌کرد: میراث جد، معنی کلاله، و چند بابی از ابواب ربا.

راوی گوید: از ابن عمر پرسیدم: در مملکت «سَنْد» شرابی از برنج می‌سازند حکم آن چیست؟ در جواب گفت: چنین شرابی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم نبود، یا گفت: در عهد عمر رضی الله عنه نبود.

(روایت از بخاری)

ابن حجر دربارهٔ حدیث اول گفته: صاحبان مسانید آن را در ابواب احادیث مرفوعه وارد کرده‌اند، چون این حدیث از نظر ایشان حکم رفع داشته؛ زیرا خبر صحابی‌ای است که شاهد تنزیل و آگاه از شأن نزول آن بوده است، و عمر رضی الله عنه در خطبه و بر بالای منبر در محضر بزرگان اصحاب و غیر ایشان رضی الله عنهم این مطلب را اعلام کرده و هیچ کدام آن را انکار نکرده‌اند. منظور عمر رضی الله عنه از تحریم، آیه‌ای است از سورهٔ مائده که در اول کتاب مشروبات ذکر شده است که عبارت است از:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ و الْمَيْسِرُ ...﴾ تا آخر.

عمر رضی الله عنه با طرح این موضوع خواسته همه را بر این مطلب آگاه سازد که منظور از خمر تنها آن نیست که از انگور ساخته شود بلکه شامل دیگر انواع مست‌کننده‌ها نیز می‌شود و حدیث انس رضی الله عنه که قبلاً ذکر شد موافق این حدیث است، زیرا صحابه رضی الله عنهم از آن حدیث فهمیده‌اند هر مست کننده‌ای حرام است از انگور باشد یا از غیر آن، و آنچه عمر رضی الله عنه گفته است صراحتاً در حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده است.

(۳) نعمان بن بشیر رضی الله عنه گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم می‌گفت: خمر از آب انگور، مویز، خرما، گندم، جو و ذرت ساخته شده و من شما را از هر مست‌کننده‌ای نهی می‌نمایم. (روایت از اصحاب سنن)

(۴) ابوداود از طریقی دیگر به نقل از نعمان رضی الله عنه به گونه‌ای نقل کرده که می‌فرماید: «بعضی از خمر، از انگور است، و بعضی از خرما است، و بعضی از عسل است و بعضی از گندم است، و بعضی از جو است.»

راغب اصفهانی در «مفردات القرآن» گوید: به این دلیل به مست کننده خمر می‌گویند چون عقل را می‌پوشاند. به نزد بعضی هر مست‌کننده‌ای خمر است، و به نزد بعضی دیگر خاصةً اسم مشروبی است که از انگور ساخته می‌شود، و به نزد بعضی اسم مست‌کننده‌ایست که از انگور و خرما ساخته می‌شود. و به نزد بعضی دیگر اسم مشروبی است که ساخته نشده است، ولی راجح آن است که هر ماده‌ای مست‌کننده باشد در حقیقت، خمر است.

ابونصر بن قشیری در تفسیر آن گفته: بدان علت خمر نامیده شده است چون عقل را می‌پوشاند.

ابن الاعرابی گوید: به علت بوي بدِ آن خمر نامیده شده است.

و در قولی مرجوح، بدین علت است که عقل را فاسد می‌کند.

ابن سیّده در کتاب «المحکم» گفته: در حقیقت، خمر اسم مُسْکِری است که از انگور ساخته شده و نام بردن دیگر مُسکِرات به نام خمر از روی مجاز است.

صاحب کتاب «الهدایه» که از علماء حنفیه است گوید: به نزد ما خمر مشروبی است که از آب انگور ساخته شده و دارای غلظت باشد، و معروف به نزد اهل لغت و اهل علم همین است. در ادامه گوید: و گفته شده که خمر، اسم هر مست‌کننده‌ایست، زیرا رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هر مست کننده‌ای خمر است.» و در جای دیگری می‌فرماید: «خمر از این دو درخت است». چون واژه‌ی خمر از مخامرهٔ عقل گرفته شده و این مخامره در هر مست کننده‌ای موجود است.

۳ـ کسانی که نامی دیگر را بر خمر نهاده و با این ترفند می‌خواهند آن را حلال بنمایانند:

(۱) ابوعامر، یا ابومالک اشعری گوید: «از رسول خدا ﷺ شنیدم فرمود: کسانی در میان امت من پیدا می‌شوند که ابریشم، و خمر، و آلات موسیقی را حلال می‌کنند ...»
(روایت از بخاری)

(۲) عباده بن صامت رضی الله عنه گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «کسانی از امتم خمر را با نامی دیگر اسم می‌برند، و سپس آن را می‌نوشند.» **(روایت از ابن ماجه)**

ابن التین به نقل از داودی در تفسیر حدیث گفته: منظور از امت در اینجا کسانیست که با این اسم حرام را حلال می‌نمایانند. چنین کسانی اگر آشکارا آن را اظهار کنند کافر هستند و اگر پنهانی چنان کنند منافق می‌باشند. یا کسانی که آشکارا و از روی استخفافِ به دین تجاهر به محارم کنند به کفر نزدیک شده‌اند اگرچه ظاهراً اسم اسلام داشته باشند...

(۳) ابومالک اشعری گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا کسانی پیدا می‌شوند که بر خمر اسمی دیگر گذاشته و آن را می‌نوشند.» **(روایت از ابوداود)**

(۴) در روایت امام احمد فرموده: «طایفه‌ای از امت من نوشیدن خمر را حلال می‌نمایانند.»

ابوعبید گفته: «چندین اسامی دیگر برای خمر آمده است مانند:
سَکَرْ: عبارت از آب خرمایی است که بدون طبخ به دست آمده باشد.
جِعَة: که عبارت از آب جو است.
سَکَرْ: که نام آب ذرّت است و در حبشه آن را می‌سازند.

سپس گوید: همهٔ این مشروبات کنایه از خمر بوده و مشمول این حدیث رسول خدا ﷺ هستند که می‌فرماید: خمر را می‌نوشند و آن را با نامی دیگر اسم می‌برند.» و قول عمر ؓ بر آن صحه می‌گذارد که گوید: «خمر آن است که عقل را بپوشاند».

به نظر من نام بردن آن با نامهای دیگر بدین خاطر است تا حکم آن را نیز تبدیل کنند.

٤ـ ساختن نبیذ از دو جنس مختلف جایز نیست:

(۱) جابر ؓ گوید: «رسول خدا ﷺ از ساختن نبیذ از خرما و مویز با هم و ساختن نبیذ از دو نوع خرمای نَوْرس و نرسیده با هم نهی کرده است.» **(متفق علیه)**

در کتاب «الروضة» آمده است: دلیل نهی از ساختن نبیذ از دو جنس مختلف این است که با سرعت تبدیل به مسکر می‌شود، و سازندهٔ آن به گمان اینکه نبیذ است آن را می‌نوشد و در نتیجه باعث اسکار او می‌شود.

امام نووی گوید: مذهب جمهور بر این است که نهی در اینجا برای تنزیه است نه برای تحریم، و تنها زمانی حرام است که تبدیل به مست‌کننده شده و نشانه‌های آن آشکار باشد. و به گفتهٔ بعضی از مالکی‌ها برای تحریم است.

(۲) انس ؓ گوید: «رسول خدا ﷺ از آمیختن دو جنس با هم برای ساختن نبیذ نهی کرده است.» **(روایت از احمد و نسائی)**

در کتاب «المسوی» آمده است: علماء در حکم آن اختلاف دارند و رأی گروهی بر تحریم آن است هرچند مسکر هم نباشد، به دلیل ظاهر حدیث. این، قول مالک و احمد است.

و بنابر رأی اکثر، اگر غلیظ و مُسکِر باشد حرام است. و به این دلیل به صورت مخصوص ذکر شده که عادت بر این داشتند نبیذِ مست کننده درست کنند.

و بنا به گفتهٔ لیث، نهی از آن بدین علت است که یکدیگر را غلیظ می‌نمایند.

٥ـ هر مست‌کننده‌ای حرام است:

(۱) عایشه رضی‌الله‌عنها گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر شرابی که مست کند حرام است.» **(روایت از ابن ماجه و نسائی)**

(۲) عمربن خطاب ؓ گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر مست‌کننده‌ای حرام است.» **(روایت از ابن ماجه)**

(۳) ابن مسعود رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر مست‌کننده‌ای حرام است.» **(روایت از ابن ماجه)**

(۴) ابوموسی اشعری رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر مست‌کننده‌ای حرام است.» **(روایت از ابن ماجه)**

(۵) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرچیزی که مست‌کننده باشد حرام است.» **(روایت از نسائی)**

نصوص این احادیث دلالت بر تحریم خمر و دیگر مسکرات دارند اعم از اینکه مقدار آن کم باشد یا زیاد.

٦ـ تحریم تبدیل خمر به سرکه:

(۱) انس رضی الله عنه گوید: دربارهٔ تبدیل خمر به سرکه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سؤال شد؟ فرمودند: جایز نیست. **(روایت از احمد، مسلم، ابوداود و ترمذی)**

(۲) امام احمد، ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند: ابوطلحه رضی الله عنه دربارهٔ خمری که به ارث برای ایتام به جا مانده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سؤال کرد؟ فرمود: آن را بریزد، عرض کرد: آیا آن را تبدیل به سرکه نکنند؟ فرمود: نه.

ابن القیم گوید: این روایت عمر بن خطاب بوده و صحیح است، و در میان صحابه مخالف آن را سراغ نداریم، و پیوسته اهل مدینه آن را آشکار کرده‌اند.

حاکم‌گوید: از ابوالحسن‌علی‌بن‌عیسی الحبری شنیدم به‌نقل از محمدبن‌اسحاق شنیدم که گفت: از قتیبه بن سعید شنیدم می‌گفت: در زمان امام مالک وارد مدینه شدم و نزد قاضی رفتم و از او پرسیدم: آیا سرکهٔ خمر داری؟ گفت: سبحان الله در حرم رسول خدا صلی الله علیه وسلم ؟! گوید: بعد از وفات مالک رفتم و موضوع را نزد اهل مدینه بازگو کردم کسی منکر من نشد.

ولی آنچه روایت شده که علی و عایشه رضی‌الله‌عنهما از آن استفاده کرده‌اند، سرکه‌ای بوده که به صورت طبیعی از خمر تبدیل به سرکه شده است.

در کتاب «الحجة البالغة» آمده: از پیامبر صلی الله علیه وسلم دربارهٔ تبدیل خمر به سرکه سؤال کردند؟ گفت: جایز نیست. گفته شد: برای دواء درست می‌کنیم. در جواب گفت: دواء نیست بلکه درد است.

به نظر من، چون در آن زمان مردم زیاد آلوده به خمر بودند و با حیله‌های گوناگون از آن استفاده می‌کردند لذا آن را در تمام اشکالش نهی کردند تا برای هیچ احدی عذر و حیله‌ای باقی نماند.

۷ـ جواز نوشیدن آب انگور و نبیذ قبل از بالا کشیدن آن:

(۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید: «با خبر شدم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزه می‌گرفت در موقع افطار نبیذی برای او آوردم که در کوزه‌ای آن را ساخته بودم، وقتی سرِ آن را برداشتم متوجه شدم که بالا کشیده است، فرمود: این را به دیوار بکوبید، این نوشیدنی کسی است که به خدا و روز آخرت ایمان ندارد.» **(روایت از ابوداود، نسائی و ابن‌ماجه)**

(۲) ابن عمر رضی الله عنه دربارهٔ آب انگور گفته است: تا وقتی که شیطانش آن را نگرفته است آن را بنوشد، گفته شد: در چند روز شیطانش آن را می‌گیرد؟ گفت: در سه روز.

(۳) ابن عباس رضی الله عنه گوید: «آب مویز برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم سودمند بود و آن را امروز، و فردا و پس فردا تا غروب می‌نوشید، بعد از آن امر می‌نمود تا خادم آن را بنوشد یا بریزد.» **(روایت از مسلم)**

۸ـ نهی از نوشیدن در حالت ایستاده:

(۱) انس رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم از نوشیدن در حالت ایستاده نهی کرده است، عرض گردید: خوردن چه؟ فرمودند: آن بدتر است.» **(روایت از مسلم، ابن‌ماجه و ترمذی)**

(۲) ابوهریره رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: هیچ کدام از شما در حالت ایستاده چیزی ننوشد و هرکس فراموش کرد آن را قیء کند.» **(روایت از مسلم)**

(۳) ابن عباس رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم با حالت ایستاده آب زمزم را نوشید.» **(متفق علیه)**

(۴) بخاری و دیگران روایت کرده‌اند: «علی رضی الله عنه در حالت ایستاده آب نوشید و سپس گفت: کسانی هستند که نوشیدن را در حالت ایستاده مکروه می‌دانند ولی آنچه من کردم رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز آن را انجام داده است.»

با این تأویل که کراهیت آن تنزیهی است می‌توان دو روایت را با هم جمع نمود، و فرمودهٔ حضرت که می‌فرماید: «هرکس ندانسته در حالت ایستاده آب بیاشامد باید آن را قیء نماید»، ناظر بر عدم جواز آن برای کسی است که عمداً مخالفت نماید. علاوه‌براین، فعل رسول خدا صلی الله علیه وسلم با قولی که خاص امت است تعارضی ندارد و قول عام او را که شامل خود و امتش می‌شود تخصیص می‌نماید.

اکثر اهل علم بر این رأیند که نهی حضرت صلی الله علیه وسلم از نوشیدن در حالت ایستاده فقط برای ادب و ارفاق است تا نوشیدن با آرامش و اطمینان صورت گیرد و به دور از حالاتی باشد که موجب ایجاد امراضی در معده و جگر و غیر آن می‌گردد.



۹ـ ساقی مجلس بعد از همه می‌نوشد:

ابوقتاده رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «ساقی قوم، در آخر همهٔ آنان می‌نوشد.» **(روایت از ابن ماجه، ابوداود و ترمذی)**

در روایتی دیگر آمده: گفتم تا رسول خدا صلی الله علیه و سلم ننوشد نمی‌نوشم، فرمود: ساقی در آخر از همه می‌نوشد.

۱۰ـ تسمیه در اول و تحمید در آخر آن:

(۱) ابن عباس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «با یک نَفَس آب را ننوشید چنان که شتر چنان می‌کند، ولی با دو، یا سه نفس بنوشید و در اول تسمیه و در آخر آن حمد خدا بگویید.» **(روایت از ترمذی)**

(۲) ابوسعید رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از خوردن و آشامیدن می‌گفت: **«الحمدلله الذی أطعمنا و سقانا و جعلنا مسلمین»**.

(روایت از احمد، ابوداود، ترمذی، ابن‌ماجه، نسائی و بخاری)

۱۱ـ نوشیدن باید در سه نَفَس باشد:

(۱) انس رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم در سه نفس نوشیدن را تمام می‌کرد.»

(متفق علیه)

(۲) ابوقتاده رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه آب نوشیدید در داخل ظرف آن نفس نکشید.» **(متفق علیه)**

(۳) ابن عباس رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم از نفس کشیدن در داخل ظرف آب و فوت کردن در آن نهی کرده است.» **(روایت از احمد، ابوداود، ابن ماجه و ترمذی)**

(۴) ابوسعید رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم از نفس کشیدن در داخل آب نهی کرده است، مردی سؤال کرد: اگر چیزی در آن دیدیم چه؟ گفت آن را بریزید، گفت با یک نفس سیراب نمی‌شوم، گفت: پس لیوان را از دهانت دور کن. **(روایت از احمد و ترمذی)**

در کتاب «الروضه» آورده است: و علماء بر این رأیند. و نهی از تنفس در آب به خاطر ترس از آمیختن آب دهان و بینی با آب است، وگاهی بوی بد دهان، آب را بدبو کرده که در اثناء آشامیدن نفس می‌کشد و نوشیدن را قطع نمی‌نماید.

بنابراین، دور کردن ظرف آب در هنگام تنفس از دهان نشانهٔ ادب است، و فوت کردن در آب یا به‌خاطر سرد نمودن آن است که باید صبر کند بدون فوت کردن خنک

گردد، و یا به خاطر زدودن و دور انداختن چیزی است که در آن افتاده شده که لازم است با انگشتان یا وسیله‌ای تمیز آن را بیرون بیاورد، و اگر این کار مشکل بود آب را بریزد. چنانچه حدیث به آن دستور داده است.

۱۲ـ دعا به هنگام نوشیدن شیر:

ابن عباس رضی الله عنه گوید: در منزل میمونه رضی‌الله‌عنها بودم، رسول خدا صلی الله علیه وسلم به همراهی خالد بن ولید رضی الله عنه داخل منزل شد، دو سوسمار بریان شده را بر برگ گیاهی به نام ثُمامه آوردند، رسول خدا صلی الله علیه وسلم با دیدن آن، آب دهانش را دور ریخت، خالد رضی الله عنه عرض کرد: به گمانم از مشاهدهٔ این سوسمارها حالت به هم خورد، فرمود: بله، آنگاه مقداری شیر برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم آوردند و آن را نوشید و فرمود: هرگاه یکی از شما غذایی را تناول کرد، باید بگوید: «**اللهم بارك لنا فيه، و أطعمنا خيراً منه**» و اگر شیر را نوشید بگوید: «**اللهم بارك لنا فيه، و زدنا منه.**»، چون هیچ غذایی بجز شیر نمی‌تواند جایگزین غذا و آب شود. **(روایت از شیخین و ترمذی)**

۱۳ـ نوشیدن در ظروف طلا و نقره مکروه است:

(۱) از حَکَمْ نقل است که گوید: از ابن ابی لیلی شنیدم می‌گفت: حذیفه رضی الله عنه آبِ نوشیدن خواست، آب را در ظرفی نقره‌ای آوردند، حذیفه رضی الله عنه آن را دور انداخت و گفت: «... رسول خدا صلی الله علیه وسلم از نوشیدن در ظروف طلا و نقره، و پوشیدن ابریشم و دیباج نهی کرده و فرموده: اینها در دنیا برای کفار است و در آخرت برای ما است.»

(روایت از شیخین و ترمذی)

نهی از پوشیدن ابریشم مختص به مردان است نه زنان، چنانچه در حدیث آمده است.

(۲) علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم لباسی ابریشمی به تنِ من کرد، در آن لباس بیرون رفتم، متوجه خشم رسول خدا صلی الله علیه وسلم از این کار خود شدم، ناچار آن را در میان زنان خانه تقسیم کردم.» **(روایت از بخاری)**

(۳) علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابریشم و طلا را در دست گرفت و فرمود: این دو، بر مردان امت من، حرام و برای زنان، حلال است.

(۴) امام احمد و طحاوی روایت کرده‌اند: مَسْلمة بن مخلد به عُقبة بن عامر گفت: بلند شو و آنچه را که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیده‌ای برای ما بازگو، گفت: از او شنیدم می‌فرمود: «طلا و حریر بر مردان امتم، حرام و برای زنان امتم، حلال است.».



شیخ محمد بن ابی حمزه در تفسیر حدیث گفته است: اگر در مورد حکمت نهی مردان از آن و جواز آن برای زنان بحث کنیم آنچه ظاهراً به نظر می‌رسد این است که به علت کم صبری زنان در مقابل آراستن خود به زیور آلات، خداوند در حق ایشان لطف فرموده و آن را برای ایشان مباح نموده است، و چون غالباً این آرایش را برای شوهران می‌خواهند لذا شایسته نیست مردان از آن بهره گیرند، چون این یکی از خصوصیّات زنان است.

(۵) براء بن عازب رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کس در دنیا در آن ظروف بنوشد در قیامت از آن نخواهد نوشید.» (روایت از مسلم)

(۶) ابوهریره رضی الله عنه در حدیث مرفوع گفته: «هر کس در دنیا در ظروف نقره و طلا بنوشد در قیامت در آن نخواهد نوشید، و ظروف اهل بهشت از طلا و نقره است.»

(روایت از نسائی)

در احادیث فوق به این مطلب دست می‌یابیم که استعمال ظروف طلا و نقره برای خوردن و آشامیدن در آن بر مردان و زنان مکلف حرام است، و این، مانند زیور زنان نیست که خاصِ آنان بوده و برای ایشان مباح شده است.

امام قرطبی در تفسیر حدیث مذکور گفته: حدیث، دلیل بر تحریم استعمال ظروف طلا و نقره برای خوردن و آشامیدن در آن است و هرچه این معنی را برساند نیز از همین حکم برخوردار است، مانند وسایل پاکیزگی و سرمه زدن و سایر راههای به‌کارگیری آن. این، قول جمهور است.

۱۴ـ عقوبت شراب‌خوار:

(۱) ابن عمر رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کس در دنیا خمر بنوشد در آخرت از آن محروم خواهد بود.» (روایت از مسلم)

(۲) در روایتی دیگر فرموده است: «هر کس آن را در دنیا بنوشد در آخرت آن را ننوشد مگر اینکه توبه کند.» (روایت از مسلم)

(۳) عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کس خمر بنوشد و مست شود تا چهل روز نماز او قبول نخواهد شد و اگر بمیرد داخل دوزخ شود، و اگر توبه کند خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد، و اگر باز بازگشت و آن را نوشید و مست کرد تا چهل شبانه‌روز نماز او قبول نخواهد شد. اگر بمیرد داخل دوزخ شود، و اگر توبه کند توبه‌اش پذیرفته می‌شود، و اگر باز، بازگشت بر خداوند حق است در قیامت از

ردغة الخبال به او بنوشاند. عرض کردند: یا رسول الله ردغة الخبال چیست؟ فرمود: خونابهٔ اهل دوزخ است.» (روایت از ابن ماجه)

۱۵ـ خمر باعث لعنت خداوند از ده راه می‌گردد:

(۱) ابن عمر گوید که رسول خدا فرمود: «خمر از ده راه مایهٔ لعنت خداوند خواهد شد: کمک کننده به آن؛ کسی که آب آن را از انگور می‌گیرد؛ کسی که خواهان آن است؛ آن کسی که آن را می‌فروشد؛ آن کس که برایش فروخته می‌شود؛ حامل آن؛ آن کس که برایش حمل می‌شود؛ آن کس که بهاء آن را می‌خورد؛ نوشندهٔ آن؛ و ساقی آن.» (روایت از ابن ماجه)

انس بن مالک گوید: رسول خدا در رابطه با خمر ده نفر را لعنت کرده است: کسی که آب آن را می‌گیرد؛ کسی که خواهان آن است؛ کسی که برایش آب گرفته می‌شود؛ حامل آن؛ آن کسی که برایش حمل می‌شود؛ فروشندهٔ آن؛ خریدار آن؛ ساقی آن؛ و کسی که ساقی برایش آماده می‌کند، تا هر ده نفر را شمارش کرد.

(روایت از ابن‌ماجه)

شهادات

۱ـ تعریف آن:

شهادات جمع شهادة بوده و مصدر شَهِد يَشْهَدُ می‌باشد.

جوهری گوید: شهادت به معنی خبر قطعی است، و مشاهده به معنی معاینه است.
و شهادة از شهود گرفته شده که به معنی حضور است، زیرا شاهد چیزی مشاهده کرده که از دیگران غایب است.

و بنا به قولی مرجوح، به معنی خبر دادن درست از آن چیز است که دیده یا شنیده است.

۲ـ حکم آن:

تحمل شهادت و ادای آن بر حامل آن فرض کفایه است؛ خداوند می‌فرماید:

﴿واسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ و امْرَأَتَانِ﴾
(بقره: ۲۸۲)

«و دو گواه از مردان را گواه گیرید و اگر دو گواه مرد نباشند یک مرد و دو زن را از کسانی که پسندید گواه گیرد.»

و جای دیگری می‌فرماید:

﴿و لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾ (بقره: ۲۸۳)

«و نباید گواهی را کتمان کنید و هر کس آن را کتمان کند همانا بزهکار و دل‌نگران است.»

و رسول خداﷺ می‌فرماید: «هان! دربارهٔ شاهدانی به شما خبر دهم که قبل از اینکه از ایشان سؤال شود شهادت می‌دهند ...» (روایت از مسلم)

۳ـ شروط شاهد:

در ادای شهادت شروط است که شخص شاهد، مسلمان، عاقل، بالغ و عادل باشد. و نباید از کسانی باشد که شاهدی ایشان قابل قبول نیست؛ به دلیل حدیث رسول خداﷺ که می‌فرماید: «شهادت مرد، و زن خائن، و کینه‌ورز بر علیه برادرش جایز نیست، و شهادت خادم خانواده به نفع آن خانواده جایز نیست.»

(روایت از احمد، ابوداود و بیهقی)

٤ـ شهادت زنان:

خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ و امْرَأَتَانِ﴾ **(بقره: ۲۸۲)**

کمی قبل ترجمهٔ آن بیان شد.

ابوسعید خدری‌ﷺ گوید که رسول خداﷺ فرمود: «مگر شهادت زن نصف شهادت مرد نیست؟ عرض کردند: بله. فرمود: این نشانهٔ نقصان عقل او است.»

(روایت از بخاری)

ابن منذر گفته است: اجماع علما بر عمل به ظاهر آیهٔ قبلی است و شهادت زنان با مردان را جایز دانسته‌اند. و جمهور آن را به دیون و اموال تخصیص داده و گویند: شهادت زنان در حدود و قصاص جایز نیست.

و در نکاح، طلاق، نسب و ولاء، اختلاف نظر دارند: جمهور آن را منع کرده‌اند، و کوفیون آن را جایز دانسته‌اند.

سپس گوید: و علما اتفاق بر قبول شهادت انفرادی زنان در مواردی دارند که خاص آنان بوده و مردان بر آن اطلاعی ندارند، مانند: حیض و ولادت، و استهلال و عیوب زنانه، و دربارهٔ رضاع اختلاف نظر دارند.

ابوعبید گوید: اما اتفاق علما بر جواز شهادت ایشان در مسایل مالی به دلیل آیهٔ مذکور است.

و اما اتفاق آنان بر منع شهادت ایشان در حدود و قصاص به دلیل آیه‌ای است که می‌فرماید:

﴿... ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ﴾

و در مورد اختلاف آنان در مورد نکاح و امثال آن باید گفت کسانی که نکاح و امثال آن را جایز دانسته‌اند چنین مسایلی را به لحاظ مهریه و نفقات و غیره ملحق به مسایل مالی می‌دانند، و کسانی که آن را جایز ندانسته‌اند از ناحیهٔ استحلال فروج و تحریم آن،

آن را لحاظ کرده و وابسته به حدود می‌دانند.

در ادامه گوید: و قول مختار این است، زیرا خداوند در مورد طلاق می‌فرماید:

﴿و أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ (طلاق: ۲)

«و دو مرد عادل را بر آن به شاهد بگیرید.»

و در سورهٔ بقره در مورد طلاق می‌فرماید:

﴿و تِلْكَ حُدُودُ اللهِ﴾ (بقره: ۱۸۷)

«و آن را از حدود خدا قلمداد فرموده است.»

و شهادت زنان در حدود پذیرفته نیست. ابن منذر در ادامهٔ آن گوید: زنان چگونه در مواردی شهادت دهند که در حل و عقد آن هیچ‌گونه تصرفی ندارند.

و گاهی در مواردی که مردان بر آن آگاهی ندارند اختلاف نظر دارند: آیا شهادت یک زن کافیست یا نه؟ از نظر جمهور باید چهار زن شهادت دهند.

و از مالک و ابن ابی لیلی روایت شده که شهادت دو زن کفایت می‌کند.

و از شعبی و ثوری منقول است که شهادت یک زن کفایت می‌کند. این، قول علماء حنفیه است.

مهلب در تفسیر حدیث که می‌فرماید: «مگر شهادت زن نصف شهادت مرد نیست؟» می‌گوید: از این حدیث این حکم استنباط می‌شود که میان شهود برحسب عقل و ضبطِ مسایل، تفاضل وجود دارد، بنابراین اگر یکی از دو مرد، شهادت را فراموش کرد و رفیقش او را یادآور شد، شهادت وی جایز است.

از جمله لطایفی که امام شافعی به نقل از مادرش نقل کرده این است: مادرش با زنی دیگر در نزد قاضی مکه بر موضوعی شهادت دادند، قاضی خواست به جهت امتحان، آنان را از یکدیگر جدا کند و جداگانه از ایشان سؤال نماید، مادر شافعی گفت: شما حقّ چنین کاری را ندارید، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَا هُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَا هُمَا الْأُخْرىٰ﴾ (بقره: ۲۸۲)

«اگر یکی از دو زنِ شاهد، شهادت را فراموش کرد دیگری آن را به او یادآوری نماید.»

۵ـ احکام شهادت:

(۱) شهادت باید از روی علم و یقین به وسیلهٔ رؤیت یا استماع باشد.

(۲) اگر شاهد، به دلایلی از قبیل مریضی، غیبت و مرگ نتوانست حضور به هم رساند و حکم حاکم بر آن متوقف بود، کسانی دیگر می‌توانند بر شهادت او شهادت بدهند.

(۳) اگر عدالت شاهد معلوم نبود، با شهادت دو نفر عادل مبنی بر عدالت و رضایت از او تزکیه می‌شود، اما اگر عدالت او آشکار و معلوم بود، قاضی نیازی به تزکیهٔ شاهد ندارد.

(۴) اگر دو مرد، شاهد را تزکیه ولی دو مرد دیگر او را تجریح (متهم به عدم عدالت) کردند احتیاطاً جانب تجریح مقدم بر جانب تزکیهٔ او است.

(۵) تأدیب و تنبیه شاهد دروغگو واجب است تا کسی مرتکب آن نشده و عبرتی برای دیگران باشد.

الف ـ خزیم بن فاتک اسدیﷺ گوید: رسول خداﷺ نماز صبح را خواند وقتی نمازش را تمام کرد بلند شد و سه مرتبه فرمود: شهادت دروغ معادل شرک ورزیدن به خدا است و این آیه را تلاوت فرمود:

﴿و اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ...﴾ (حج: ۳۰)

(روایت از ابوداود، ابن ماجه و ترمذی)

ب ـ عبدالرحمن بن ابی بکره به نقل از پدرش آورده است: «رسول خداﷺ فرمود: آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره باخبر نکنم؟ عرض کردند: چرا یا رسول الله، فرمود: شرک ورزیدن به خدا، رنجاندن والدین و شهادت دروغ یا قول دروغ، و آنقدر رسول خداﷺ آن را تکرار کرد تا اینکه گفتیم: ای کاش! ساکت می‌شد.»

(روایت از ترمذی)

٦ـ انواع شهادت:

(۱) شهادت زنا:

در شهادت زنا باید چهار مرد شهادت دهند؛ به دلیل این آیه که می‌فرماید:

﴿و اسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ﴾

بنابراین شهادت کمتر از آن قابل قبول نیست.

(۲) شهادت غیر از زنا:

در غیر آن شهادت دو نفر عادل کافیست.

(۳) شهادت اموال:

برای شهادت در اموال یک مرد و دو زن کافیست.

(۴) شهادت احکام:

در ادای شهادت برای ثبوت احکام یک مرد، و یک سوگند کافیست.

۷ـ نهی از شهادت ستمگرانه:

(۱) نعمان بن بشیر رضی الله عنه گوید: مادرم از پدرم خواست چیزی از اموالش را به من ببخشد، پدرم خواستهٔ او را پذیرفت و مقداری از اموالش را به من بخشید، مادرم گفت: تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر این کار شاهد نگیری راضی نمی‌شوم، لذا پدرم دست مرا گرفت که هنوز نوجوان بودم، و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برد و عرض کرد: مادر این پسرم (دختر رواحة) از من خواسته مقداری از اموال خودم را به او ببخشم، فرمود: آیا فرزندان دیگر دارید؟ گفت: بله، فرمود: به من نشان بده، به او نشان دادم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنگاه فرمود: مرا بر ستم شاهد مگردان. و در روایتی دیگر فرمود: من بر ستم شهادت نمی‌دهم. (روایت از بخاری)

(۲) عمران بن حصین رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهترین زمان، زمان من است بعد از آن قرن دوم، و بعد از آن قرن سوم.» عمران گوید: نمی‌دانم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از قرن خودش، دو قرن دیگر ذکر کرد یا سه قرن دیگر، سپس فرمود: «بعد از شما کسانی خواهند آمد که خیانت پیشه بوده و امانت را نگه نمی‌دارند، و شهادت می‌دهند بدون اینکه از آنان درخواست شهادت بشود، و نذر می‌کنند، و بدان وفا نمی‌نمایند، و در میان آنان چاقی پیدا می‌شود.» (روایت از بخاری)

(۳) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهترین مردم، کسانی هستند که در قرن من زندگی می‌کنند، بعد از آن قرن دوم و بعد از آن، قرن سوم. بعد از آن، اقوامی خواهند آمد شهادت را قبل از سوگند و سوگند را قبل از شهادت خواهند گفت.»

ابراهیم گوید: «و ما را بر شهادت و عهد می‌زدند.» (روایت از بخاری)

ابن حجر در تفسیر آن گفته است: شاید منظور از آن، تحمل شهادت بدون وادار کردن به آن، و اداء آن بدون درخواست آن باشد، و احتمال دوم نزدیکتر است، ولی حدیثی که مسلم روایت کرده است با احتمال دوم تعارض دارد که فرموده: «آیا بهترین شاهدان را به شما خبر ندهم؟ کسی است که شهادت را قبل از درخواست آن ادا کند.»

علماء در ترجیح آن اختلاف نظر دارند: ابن عبدالبر، تمایل به ترجیح حدیث زیدبن خالد که مسلم آن را روایت کرده است دارد؛ به دلیل اینکه راوی آن اهل مدینه است و روایت اهل مدینه مقدم بر روایت اهل عراق است و چندان مبالغه کرده که زعم کرده حدیث عمران بدون اصل و اساس است.

ولی دیگران تمایل به ترجیح حدیث عمران دارند، زیرا بخاری و مسلم بر آن اتفاق داشته ولی حدیث زید بن خالد تنها از راه مسلم روایت گردیده است.

گروهی نیز سعی کرده‌اند میان دو حدیث، جمع قائل شوند و با چند جوابی در رفع تعارض اقدام کرده‌اند:

اول؛ منظور از حدیث زید بن خالد شهادت برای اثبات حقوق کسی است که خود از آن خبر نداشته و او را از آن حقوق باخبر می‌نماید، یا اینکه شخص دارای حقوق بر آن آگاه بوده منتهی فوت کرده و وارثانی از خود به جای می‌گذارد و شخص شاهد برای ادای آن به نزد ورثه یا نماینده و سخنگوی ایشان آمده وگواهی خود را ادا می‌کند. و این بهترین جوابهاست و یحیی بن سعید استاد امام مالک و خود امام مالک و غیر آن دو، این‌گونه جواب داده‌اند.

دوم؛ منظور از آن، شهادتِ حسبه است و شهادت حسبه تنها تعلق به حقوق آدمیان ندارد بلکه مواردی که حق الله بوده یا شائبهٔ آن دارد نیز به آن تعلق دارد، مانند: عتاق، وقف، وصیت عامه، عِدّه، طلاق، حدود و امثال آن و خلاصه: منظور از حدیث عبدالله بن مسعود، شهادت در حقوق آدمیان بوده و مراد از حدیث زید بن خالد، شهادت در حقوق الله است.

سوم؛ منظور از آن، مبالغه در اجابت برای ادای آن است گویی به خاطر شدت آمادگی او برای ادای شهادت، قبل از اینکه از او تقاضا شود آن را ادا کرده است.

۸ـ چه وقتی شهادت زن جایز است؟

هرگاه زن به سن حیض رسید به شهادت او عمل می‌شود؛ به دلیل فرمودهٔ خدای متعال که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا ...﴾ (نور: ۵۹)

«هرگاه فرزندان شما به سن بلوغ رسیدند باید اجازه بخواهند.»

در این آیه، حکم را معلق به رسیدن به بلوغ نموده است.

و به اجماع علماء احتلام زنان و مردان موجب عبادات و حدود و سایر احکام می‌شود. و احتلام عبارت از انزال آب منی به سبب جماع یا غیر آن در خواب یا در بیداری است. علما بر این مسئله نیز اجماع دارند که احتلام بدون انزال منی اثر ندارد، و حیض، نیز نشانهٔ بلوغ زن است.

قرض

۱ـ تعریف آن:

قرض، مالی است که شخص مَقْتَرِضْ (وام گیرنده) از شخص مُقْرِض (وام دهنده) دریافت می‌دارد تا هنگام استطاعت، آن را باز پرداخت نماید.

۲ـ مشروعیت آن:

قرض دادن عبادتی است که باعث قربت به خدایت متعال می‌گردد، چون نشانهٔ رِفْق و رحمت و مشکل‌گشایی مسلمانان برای یکدیگر است؛ به دلیل این احادیث:

(۱) انس بن مالک رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «در شب اسرا و معراج مکتوبی را بر درِ بهشت به این عبارت دیدم: صدقه، ده برابر ثواب دارد، و قرض هجده برابر ثواب دارد، گفتم: ای جبریل، به چه سبب فضیلت قرض بیشتر از صدقه است؟ گفت: چون گدا چیزی به نزد خود دارد ولی شخص قرض گیرنده از روی نیاز قرض می‌گیرد.» (اتحاف السادة المتقین، و تلخیص الحبیر)

(۲) ابن مسعود رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر مسلمانی دو مرتبه به مسلمانی دیگر قرض بدهد مانند آن است یکبار آن را صدقه داده باشد.»

(روایت از ابن ماجه و ابن حبان)

(۳) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کس مشکلی از مشکلات دنیایی کسی را بگشاید خداوند مشکلی از مشکلات او در آخرت را بگشاید و هر کس یکی را از تنگدستی برهاند خداوند او را از تنگناهای دنیا و آخرت رها خواهد ساخت، و خداوند یار و معین بنده‌ایست که یار و معین برادرش باشد.»

(روایت از مسلم، ابومسلم و ترمذی)

۳ـ آنچه قرض در آن جایز است:

هر اموالی که با پیمانه یا وزن، مقدار آن معلوم شود، یا کالای تجارت باشد، جایز است به قرض داده شود.

چنانچه قرض لباس، حیوان، نان و امثال آن جایز است.

٤ـ عقد قرارداد قرض:

عقد قرارداد قرض، عقد تملیک است اگر از جانب کسی باشد که جایز التصرف است، و مانند عقد بیع و هبه جز با ایجاب و قبول منعقد نمی‌گردد.

و با لفظ قرض و سَلَفْ و هر لفظی که معنی آن را برساند منعقد می‌گردد.

نزد علماء مالکیه به محض عقد، ملک ثابت می‌شود اگرچه هنوز مال را قبض نکرده باشد. و برای شخص گیرندهٔ قرض جایز است مثل آن یا عین مال مقروض را بازپرداخت نماید، خواه مال قرض شده مثلی باشد یا غیر مثلی مادام به وسیلهٔ افزایش یا نقصان تغییر پیدا نکرده باشد، و در صورت تغییر، ردِّ مثلِ آن واجب است. (فقه السنة)

٥ـ اشتراط موعد در آن:

جمهور فقهاء بر این‌رأیند که جایز نیست قرض‌مشروط به‌مدتی‌معین باشد، زیرا قرض تبرّع محض است، و این حقّ شخص مُقرض است هر وقت بخواهد قرض را طلب کند.

بنابراین، هرگاه مدتی را تعیین کرد ولی آن را قبول ننماییم، قرض، حالّ تلقی می‌گردد.

امام مالک گفته: تعیین مدت جایز و عمل به آن لازم است. پس اگر وقتی معین را برای بازپرداخت قرض مشخص کرد جایز است و قبل از فرا رسیدن آن حق مطالبه ندارد، و خداوند می‌فرماید:

﴿... إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى...﴾ (بقره: ۲۸۲)

«... هرگاه به مدتی معین قرض به همدیگر دادید...»

٦ـ مهلت دادن به افراد تنگدست مستحب است:

به دلیل فرمودهٔ خدای متعال که می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۸۰)

«اگر شخص بدهکار تنگدست بود مهلت تا فراخی هست، و صدقه کردن آن برای شما بهتر است اگر بدانید.»

جابرﷺ گوید که رسول خداﷺ فرمود: «هر کس دوست دارد خداوند او را از تنگناهای روز آخرت نجات دهد و در زیر سایهٔ عرش خودش او را مأوی دهد باید به افراد تنگدست مهلت دهد.» **(روایت از طبرانی)**

۷ـ تعجیل در قضاء دیون مستحب است:

(۱) ابوهریرهﷺ گوید که رسول خداﷺ فرمود: «هر کس اموال مردم را به قرض بگیرد و نیت ادای آن را داشته باشد خداوند توفیق ادای آن را به او می‌دهد، و هر کس نیت اتلاف آن را داشته باشد خداوند آن را تلف خواهد کرد.» **(روایت از بخاری)**

(۲) جابرﷺ گوید رسول خداﷺ بر امواتی که بدهکار بودند نماز میت نمی‌خواند، میتی را آوردند فرمود: آیا بدهی داشته است؟ عرض کردند: بله، دو دینار بدهکار است، لذا فرمود: شما بر این دوستتان نماز بخوانید. ابوقتاده عرض کرد: پرداخت دو دینار بر من یا رسول الله، راوی گوید: آنگاه رسول خداﷺ بر او نماز خواند.

هنگامی که رسول خداﷺ مکه را فتح کرد فرمود: «من از هر مؤمنی در حق نفس خودش به او اَوْلی‌ترم پس هر کس فوت کرد و قرض بر ذمه داشت ادای آن بر من است و هر کس فوت کند و اموالی داشت از آنِ ورثهٔ او است.»

(روایت از شیخین، ترمذی، نسائی و ابن ماجه)

ربا

۱ـ تعریف آن:

ربا، عبارت از زیاد شدنی مخصوص در مال است.

۲ـ از دیدگاه شرع:

خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ (بقره: ۲۷۵)

«کسانی که ربا می‌خورند برنمی‌خیزند مگر همچون کسی که شیطان او را سخت دچار دیوانگی سازد، این از آن رو است که ایشان می‌گویند: خرید و فروش نیز مانند ربا است و حال آنکه خداوند خرید و فروش را حلال کرده و ربا را حرام نموده است.»

در جای دیگری می‌فرماید:

﴿وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ (بقره: ۲۷۹-۲۷۸)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و آنچه از ربا باقی مانده است فروگذارید اگر مؤمن هستید. پس اگر چنین نکردید بدانید که به جنگ با خدا و پیغمبرش برخاسته‌اید.»

۳ـ حکم آن:

حکم آن به اتفاق علماء اسلام این است که ربا، یکی از کبائر بوده و عقد آن باطل است و تنها استرداد رأس المال واجب است.

و اگر شخص بدهکار تنگدست بود، باید تا هنگام گشایش به وی مهلت داده شود. این حکمی است که از کتاب خدا استنباط می‌شود؛ خداوند می‌فرماید:



﴿وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ﴾ (بقره: ۲۷۹)

«و اگر توبه کردید اصل سرمایه‌هایتان از آنِ شما است.»

و مفهوم شرط، دلالت بر جواز اخذ سرمایه دارد ولو اینکه توبه نکند.

٤ـ انواع ربا:

ربا بر دو نوع است:

(۱) **ربا الفضل**: ربا الفضل عبارت از فروش جنس ربوی در مقابل همان جنس اما با مقدار بیشتر از آن است، مانند مبادلهٔ یک تن گندم با یک تن و نیم آن، یا مانند مبادلهٔ یک صاع خرما با یک و نیم صاع از آن، یا مانند مبادلهٔ یک مثقال طلا با یک و نیم مثقال از آن.

(۲) **ربا النسیئة**: ربا النسیئة بر دو قسم است: یکی ربای جاهلیت که خداوند در تحریم آن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَتَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً﴾ (آل عمران: ۱۳۰)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ربا را دو و چند برابر مخورید.»

و حقیقت این نوع ربا، بدین‌گونه است: کسی بدهی مؤجل بر دیگری داشته باشد و هنگام فرا رسیدن موعد مقرر به شخص بدهکار بگوید: باید بدهی را پرداخت کنی یا بر آن می‌افزایم، که اگر آن را نپرداخت با در نظر گرفتن مدتی دیگر درصدی دیگر بر آن بیفزاید، و بدین ترتیب به تعداد تأخیر در پرداخت بدهی، مبلغی دیگر بر آن افزوده شود و سود آن چند برابر افزایش یابد. نوعی دیگر از ربای جاهلیت این است که شخصی به دیگری بگوید: ده دینار را تا مدتی نزدیک، یا دور به شما می‌دهم بر این قرار بعد از سپری شدن مدت، پانزده دینار به من بازپس دهید.

نوعی دیگر از ربای نسیئة عبارت از فروش یک جنس ربوی در مقابل یک جنس ربوی دیگر است، مانند فروش یکی از نقدین (طلا و نقره)، یا گندم، یا جو، یا خرما به یکی از همین اجناس ربوی، به این صورت: مثلاً یک تن خرما را به یک تن گندم به صورت قرض تا مدتی معلوم بدهد، یا ده دینار طلا را به یکصد و بیست درهم نقره تا مدتی معین به صورت قرض بدهد. (منهاج المسلم)

۵ـ اصول ربویات:

اصول ربویات شش نوع هستند که عبارتند از:

طلا، نقره، گندم، جو، خرما و نمک؛ به دلیل حدیث رسول الله ﷺ که می فرماید: «طلا با طلا، نقره با نقره، گندم با گندم، جو با جو، خرما با خرما، و نمک با نمک باید مثل همدیگر، مساوی با هم، و دست به دست باشد و هرگاه این اصول مختلف بودند هر طور که می‌خواهید مبادله کنید به این شرط که دست به دست باشد.» (روایت از مسلم)

اهل اعلم از اصحاب و تابعین، و أئمه هر چیزی را که در معنی با این اصناف ششگانه متفق باشد بر آنها قیاس کرده‌اند، و علت در تمامی آنها، پیمانه یا وزن یا مطعوم قابل ذخیره بودن است، مانند: سایر حبوبات و زیتون، و عسل و گوشتها. سعید بن مسیب گفته است: «ربا، تنها در خوردنیها و نوشیدنیهایی است که وزن، یا پیمانه می‌شوند.»

٦ـ مطعوماتی که ربا در آن نیست:

در میوه‌جات و سبزیجات، ربا وجود ندارد؛ آن هم به دو دلیل: یکی اینکه ذخیره نمی‌شوند، و دیگری اینکه در عصر اول از جمله مطعوماتی نبودند که وزن، یا پیمانه می‌شدند، همچنان که مانند حبوبات و گوشتها که نص صریح دربارهٔ آنها از رسول خدا ﷺ روایت شده است از غذاهای اساسی به شمار نمی‌روند.

رهن

۱ـ تعریف آن:

رهن در لغت به معنی ثبوت و دوام است، برای مثال می‌گویند: (مـاءٌ راهـنٌ): بـه معنای آب راکد است یا می‌گویند: (نعمةٌ راهنةٌ): یعنی نعمت بادوام.

و بعضی گفته‌اند: به معنی حبس است؛ به دلیل این آیه که می‌فرماید:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ (مدثر: ۳۸)

«هر نفسی به سبب آنچه در پیش خود فرستاده است محبوس است.»

و در حدیث آمده که رسول خداﷺ فرموده: «نفس مؤمن به خاطر دَینی که بر او است تا وقتی که آن را می‌پردازد محبوس است.»

(روایت از ترمذی، ابن ماجه و بیهقی و حاکم)

و در اصطلاح شرع عبارت از قرار دادن مالی به عنوان وثیقه در اختیار کسی است که صاحب قرض است که عندالمطالبه و هنگام عدم پرداخت قرض از طرف شخص مقروض، مال مرهون فروخته شده و مطالبهٔ صاحب قرض تأمین می‌شود.

۲ـ حکم آن:

رهن به مانند بیع جایز است، زیرا هرچه بیع آن جایز باشد رهن آن نیز جایز است و حکم آن به دلایل کتاب و سنت و اجماع ثابت است:

کتاب ـ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِباً فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ﴾ (بقره: ۲۸۳)

«و اگر در سفر بودید و نویسنده‌ای نیافتید، پس چیزهایی گروگان بگیرید.»

معنی آیه این است که خداوند متعال امر کرده به کسی که با دیگری معامله می‌کند و نویسنده‌ای نمی‌تواند پیدا کند، چیزی را رهن صاحب قرض نماید تا بدان وسیله نسبت

به حفظ اموالش دغدغه‌ای نداشته باشد، و شخص مدیون نیز به خاطر حفاظت از مال مرهون نسبت به بازپرداخت بدهی احساس مسئولیت کند و سهل‌انگاری ننماید.

سنت ـ روایت صحیحین است که رسول خداﷺ زره خود را نزد یک مرد یهودی به نام ابوشحمه در مقابل سی صاع جو که برای خانواده‌اش خریده بود، رهن گذاشت. این حدیث علاوه بر جواز رهن، دلیل بر جواز معامله با اهل کتاب می‌باشد.

اجماع ـ اجماع علما بر این است که رهن جایز است.

۳ـ ارکان رهن:

رهن دارای سه رکن است:

اول ـ عاقد، که شامل طرفین معامله یعنی راهن و مرتهن می‌شود، راهن کسی است که ملک خود را در مقابل اخذ مبلغی در رهن می‌گذارد و مرتهن کسی است که در مقابل مبلغی که به راهن تحویل داده ملک مرهون را از او تحویل می‌گیرد.

دوم ـ معقود علیه، که شامل عین مرهونه، و مبلغی است که راهن به عنوان قرض می‌گیرد.

سوم ـ صیغۀ ایجاب و قبول. به نزد علماء حنفیه رهن فقط یک رکن دارد و آن هم عبارت از ایجاب و قبول است که حقیقت عقد را تشکیل می‌دهد.

٤ـ شروط رهن:

ای خواهر مسلمان، رهن دارای شرایط ذیل است:

(۱) دو طرف معامله یعنی راهن و مرتهن اهلیت بیع را داشته باشند.

(۲) عقد رهن از جانب افراد دیوانه و کودک غیر ممیز صحیح نیست.

به نزد علماء شافعیه شروط رهن دارای دو قسمت است:

اول ـ شرط لزوم رهن که عبارت از قبض مرهون است، بنابراین اگر ساختمانی را در رهن بگذارد ولی مرتهن آن‌را تحویل نگیرد رهن تحقق نیافته و راهن یا مرتهن می‌توانند آن‌را فسخ نمایند. و اگر ملک به نحوی از انحاء مانند اجاره یا اعاره، یا غصب، یا غیر آن، قبل از عقد، در اختیار مرتهن باشد به معنی قبض است. و برای صحت قبض اجازۀ راهن شرط است.

دوم ـ شروط صحت که دارای چند نوع است:

۱ـ اول، شرطی است که متعلق به اصل عقد است؛ یعنی عقد نباید معلق بر شرطی باشد که جزء مقتضای آن نیست، زیرا چنین شرطی رهن را باطل می‌سازد.

ولی اگر شرطی را مد نظر قرار دادند که مقتضای عقد باشد مانند اینکه مرتهن حق تقدم بر دیگر صاحبان قرض در اختصاص به عین مرهونه داشته باشد اشکالی ندارد.

۲ـ دوم، شرطی است که متعلق به طرفین عقد یعنی راهن و مرتهن باشد، و آن هم عبارت از اهلیت عاقِدین است؛ یعنی هر دو عاقل و بالغ و غیر محجور علیه باشند؛ بنابراین رهن کودک و دیوانه و سفیه صحیح نیست.

۵ـ استفاده از عین مرهونه:

در مورد بهره‌برداری از عین مرهونه اعم از اینکه زمین کشاورزی، یا ساختمان یا حیوان باشد میان علما اختلاف نظر وجود دارد:

علماء مالکیه گویند: بهره‌برداری از مرهون و ثمرات آن، حقّ راهن است مادام مرتهن آن را برای خود مشروط نکرده باشد، در این صورت با رعایت سه شرط زیر برای او صحیح است:

اول ـ باید دَین به سبب بیع باشد نه به سبب قرض، مانند اینکه شخصی باغ و زمین یا کالایی تجاری یا غیر آن را در مقابل مبلغی مؤجل به کسی دیگر بفروشد و تا فرارسیدن وقت و تحویل گرفتن مبلغ چیزی را از خریدار به عنوان رهن تحویل گیرد.

دوم ـ شخص مرتهن بهره‌برداری از مرهون را برای خودش مشروط نماید؛ بنابراین اگر چنین شرطی مقرر نشد و شخص راهن اجازهٔ بهره‌برداری را به مرتهن داد، برای مرتهن صحیح نیست از او قبول کند.

سوم ـ باید مدت بهره‌برداری از آن معین باشد، پس اگر مجهول باشد صحیح نیست.

علماء شافعیه گویند: بهره‌برداری از مرهون، حق راهن است و نباید مرتهن مانع بهره‌برداری راهن از مرهون باشد، و باید در مدت بهره‌برداری، در اختیار راهن باشد و اگر مرتهن نسبت به استرداد آن بعد از گذشت مدت بهره‌برداری مطمئن نبود، حق دارد بر آن گواه بگیرد.

و برای راهن جایز است بدون اجازهٔ مرتهن از مرهون بهره‌برداری نماید به شرط اینکه به مرهون نقصی وارد نشود، مانند سکونت در ساختمان یا سواری بر مرکوب و امثال آن؛ به دلیل حدیث صحیح که رسول خداﷺ می‌فرماید: «در مقابل هزینه‌ای که برای حیوان مرهون صرف می‌شود می‌توان بر آن سوار شد.» **(روایت از دارقطنی)**

و راهن حق ساختمان‌سازی یا کاشت درخت در زمین مرهون ندارد، اگر مبادرت به آن کرد قبل از فرا رسیدن وقتِ بازپرداختِ دین، ملزم به تخریب ساختمان یا قطع درختان نمی‌گردد. اما بعد از فرا رسیدن وقت آن، اگر ساختمان یا درختان به زمین آسیب می‌رساند و قیمت زمین جوابگوی دَیْن نبود مُلزم به تخریب ساختمان و قطع درختان می‌شود وگرنه ملزم به آن نمی‌گردد.

و ساختمان و درخت داخل مرهون نمی‌شوند، چون بعد از عقد احداث شده‌اند.

علماء حنفیه گویند: برای راهن به هیچ وجهی جایز نیست بدون اجازهٔ مرتهن از مرهون استفاده کند. بنابراین، برای راهن صحیح نیست بدون اجازهٔ مرتهن حیوان مرهون را به استخدام در آورد؛ در منزل مرهون سکنی گزیده یا آن را به اجاره دهد و لباس مرهون را بپوشد یا آن را به عاریت دهد. و تفاوتی میان این نیست که بهره‌برداری از مرهون از ارزش و قیمت آن بکاهد یا خیر، ولی هرگاه مرتهن بدان اجازه داد صحیح است.

و با وجود آن، منافع مرهون و ثمرات آن از قبیل تولید مثل، میوه، شیر، تخم‌مرغ، پشم، مو و امثال آن از حقوق راهن است. بنابراین اگر منافع آن تا فرا رسیدن وقت ادای دَین باقی ماند، بخشی از دین محسوب می‌شود.

علماء حنابله گویند: مرهون یا حیوانی است که بر آن سوار شده یا از آن شیر می‌دوشند، یا غیر آن است؛ اگر حیوان شیرده، یا مرکوب باشد، برای مرتهن جایز است، از سواری بر آن یا شیر آن بدون اجازهٔ راهن در مقابل هزینه‌ای که صرف آن می‌کند، بهره جوید و در این حال رعایت عدل و انصاف بر وی واجب است.

اما اگر مرهون غیر آن باشد برای مرتهن جایز نیست بدون اجازهٔ راهن به صورت رایگان از آن استفاده کند، مادام رهن به سبب قرض نباشد، زیرا اگر رهن به سبب قرض باشد استفاده از آن جایز نیست ولو اینکه راهن اجازهٔ آن را بدهد.

همچنین برای راهن جایز نیست بدون اجازهٔ مرتهن در مرهون تصرف کند. و آنچه از مرهون متولد می‌شود مانند شیر، تخم‌مرغ، پشم، شاخ و برگ خرما، هیزمی که از درخت بریده می‌شود، و ایجاد نقص در منزل و خلاصه هرگونه زواید متصله یا منفصله، بخشی از مرهون تحت اختیار مرتهن یا وکیل او قرار داشته و هنگام فروش با اصل مرهون به فروش می‌رسد و اگر زواید آن امکان بقاء نداشت باید به فروش برسد و پول آن جزء مرهون حساب شود.» (مذاهب اربعه - با اندکی تصرف در آن)

هدایا

۱ـ تعریف آن:

هدایا جمع هدیه است. صاحب کتاب الحجة البالغة در تعریف آن گفته است: هدف از آن ایجاد و اقامهٔ الفت در میان مردم است، و این هدف جز با رد مثل آن تمام نخواهد شد، بنابراین هدیه، شخص هدیه دهنده را به نزد پذیرندهٔ آن محبوب می‌سازد و لزوماً عکس آن لازم نیست.

و باز، دست بخشنده بهتر از دست گیرنده است، و اگر کسی بخششی به دیگری داد اگر نتوانست آن را جبران کند او را سپاس کرده و نعمت او را اظهار نماید.

۲ـ حکم آن:

قبول هدیه و مقابله به مثل آن مشروع است؛ به دلیل حدیث ابوهریره رضی الله عنه که گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «اگر برای خوردن ساق پا یا بازوی حیوانی دعوت شوم اجابت خواهم کرد و اگر ساق پا، یا بازوی حیوانی به من هدیه گردد آن را قبول می‌کنم.»

(روایت از بخاری)

ام حکیم خزاعی عرض کرد: یا رسول الله، رد هدیه را مکروه می‌دانید؟ فرمود: «چقدر قبیح است، اگر ساق حیوانی به من هدیه شود آن را می‌پذیرم.»

(روایت از طبرانی)

امام احمد به‌نقل از خالدبن عدی آورده‌است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به هرکسی از شما هدیه‌ای از طرف برادرش برسد بدون اینکه خود را بر او عرضه کرده یا از او درخواست‌کرده باشد، باید آن‌را بپذیرد، زیرا روزی‌ای‌است که خدا برای‌او فرستاده‌است.»

عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه را قبول می‌کرد و بر آن پاداش می‌داد.» **(روایت از بخاری)**



۳ـ تبادل هدیه میان مسلمان و کافر جایز است:

زیرا رسول خدا ﷺ هدایای کفار را قبول می‌کرد و برای آنان هدیه می‌فرستاد:

(۱) علی رضی الله عنه گوید: «کسری هدیه برای پیامبر ﷺ فرستاد و پیامبر آن را قبول کرد، و قیصر هدیه برای ایشان فرستاد و آن را قبول کرد، و پادشاهان که هدیه برای ایشان می‌فرستادند آن را قبول می‌نمود.» (روایت از احمد، ترمذی و بزار)

(۲) بلال رضی الله عنه گوید: «بزرگ فدک برای رسول خدا ﷺ هدیه فرستاد.»

(روایت از ابوداود)

(۳) انس رضی الله عنه گوید: «أُکَیْدِرِ دَوْمة جبّهٔ سندس برای حضرت ﷺ فرستاد.»

(متفق‌علیه)

(۴) ابوداود آورده است: «پادشاه روم یک مُستق سندس را برای حضرت ﷺ به هدیه فرستاد و آن حضرت ﷺ آن را پوشید.»

مستق با ضم میم و اسکان سین، عبای آستین بلند است و اصل کلمهٔ آن فارسی است.

(۵) همچنین در صحیحین به نقل از علی رضی الله عنه آمده که اکیدرِ دومة الجندل پارچه‌ای از ابریشم برای رسول خدا ﷺ به عنوان هدیه فرستاد رسول خدا ﷺ پارچه را به علی رضی الله عنه داد و فرمود: آن را به صورت چند قسمت برای روسری درآورده و میان فواطم تقسیم کند.

دومة الجندل با فتح دال و ضم آن نام قلعه‌ای با روستاهای توابع آن است و در میان شام و مدینه و نزدیک دو کوه طییء قرار دارد.

و أُکَیْدِرْ با تصغیر اسم پادشاه آن است، آن پادشاه نصرانی بود ولی اسلام آورد و رسول خدا ﷺ او را بر سلطنت خودش باقی گذاشت، بعداً پیمان صلح را نقض کرد، و عمر رضی الله عنه او را از آن سامان اخراج کرد. و بنابر قولی، در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه توسط خالد بن ولید رضی الله عنه به قتل رسید، و صحیح همین است.

(۶) اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنها گوید: در عهد قریش مادرم به نام راغبة که هنوز مشرک مانده بود به نزد من آمد به همین خاطر از رسول خدا ﷺ پرسیدم: می‌توانم به او هدیه بدهم؟ فرمود: بله. (روایت از بخاری)

ابن عُیَیْنه گوید: دربارهٔ او این آیه نازل شد:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ ...﴾ (ممتحنه: ۸)

(۷) ام سلمه رضی‌الله‌عنها گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «من چندین اوقیه از مسک را برای نجاشی به هدیه فرستاده‌ام، و به گمانم نجاشی مرده است و هدیه‌ام برگشت داده خواهد شد، اگر برگشت داده شد هدیهٔ تو باشد.» (روایت از احمد و طبرانی)

و احادیث پیرامون پذیرفتن هدایا از جانب رسول خدا ﷺ خیلی زیاد است.

٤ـ رجوع در هدیه حرام است:

ای خواهر مسلمانم، بدانید که رجوع در هدیه حرام است، زیرا هدیه لغةً و شرعاً هبه است؛ به دلیل این حدیث که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «شخص پشیمان در بخشش مانند کسی است که غذای استفراغ شدهٔ خود را باز خورد.»

(روایت از بخاری)

حدیثی مرفوع عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس به نقل از رسول خدا ﷺ آورده‌اند که فرموده است: «برای انسان حلال نیست چیزی را ببخشد و بعداً از آن پشیمان شده و آن را مسترد دارد مگر برای پدر و مادر در چیزی که به فرزند بخشیده‌اند. و آن کس که چیزی را می‌بخشد و سپس از آن پشیمان شده و آن را مسترد می‌دارد مانند سگی است که چندان بخورد تا سیر می‌شود و سپس استفراغ کرده و آن را باز خورد.»

(روایت از احمد، و صاحبان سنن، ترمذی، ابن حبان و حاکم)

صرفنظر از تمثیلی که در حدیث آمده و در مورد کراهت یا تحریم آن اختلاف نظر وجود دارد، لفظ «لا یحل» دلیل بر تحریم رجوع در بخشش است. و مذهب جمهور بر تحریم آن است بجز بخشش پدر به فرزند که از آن حکم مستثنی است.

۵ـ رعایت مساوات میان فرزندان:

ای خواهر مسلمانم رعایت مساوات در میان اولاد بر ما واجب است؛ به دلیل احادیث زیر:

(۱) جابر رضی‌الله‌عنه گوید که همسر بشیر به شوهرش گفت: چیزی به پسرم ببخش و رسول خدا ﷺ را بر آن گواه گیر، بشیر به نزد رسول خدا ﷺ رفت و عرض کرد: دختر فلانی (یعنی همسرش) از من خواسته غلامم را به پسرش ببخشم رسول خدا ﷺ فرمود: برادران دیگر دارد؟ عرض کرد: بله، فرمود: چنین بخششی به همهٔ آنان داده‌اید؟ عرض کرد: خیر، آنگاه فرمودند: این کار شما صلاح در برندارد، و من جز برحق گواهی نمی‌دهم. (روایت از مسلم)

(۲) نعمان بن بشیر رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «من را بر ستم گواه مگیر، زیرا دیگر فرزندانت نیز در رعایت عدالت بر تو حق دارند.» (روایت از احمد)

(۳) باز نعمان رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا به همهٔ فرزندانت به این اندازه بخشش داده‌اید؟ گفت: نه، پس فرمود: آن را مسترد دار.» (متفق علیه)

(۴) در صحیح مسلم آمده که فرموده: «از خدا بترسید و در حق فرزندانتان عدالت پیشه کنید. به همین خاطر پدرم از آن بخشش پشیمان شده و آن را مسترد نمود.»

(۵) احمد، ابوداود و نسائی آورده‌اند که سه مرتبه فرمود: «میان فرزندانتان عدالت پیشه کنید، میان فرزندانتان عدالت پیشه کنید، میان فرزندانتان عدالت پیشه کنید.»

(۶) طبرانی، بیهقی و سعیدبن منصور به نقل از حدیث ابن عباس رضی الله عنه آورده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است: «در بخشش میان فرزندانتان عدالت پیشه کنید، و اگر قرار بود کسی را در میان آنان برتری بخشم به دختران برتری می‌دادم.»

این احادیث بر وجوب مساوات میان اولاد دلالت دارد، و تفضیل بعضی بر بعضی باطل است و ستم. و بر کسی که مبادرت به چنین کاری کرده لازم است از کردهٔ خودش رجوع کنید. این، قول طاوس، ثوری، احمد، اسحاق و بعضی از علماء مالکیه است.

و جمهور بر آنند که مساوات مستحب است و بس. خلاصه رسول خدا صلی الله علیه و سلم امر به رعایت مساوات میان فرزندان فرموده، ولی خداوند سبحان کیفیت آن را در کتابش به روشنی بیان فرموده و این تفضیل را جور و ستم نام برده است، و هر کس گمان می‌کند که تفضیل فقط مستحب است باید دلیل بیاورد.

ابن قیم دربارهٔ حدیث قبلی نعمان بن بشیر گفته است: این حدیث از جمله مواردی است که خداوند در کتاب خود به آن امر فرموده است. و پایداری آسمانها و زمین بستگی به آن داشته و اساس شریعت بر آن بنیان نهاده شده است، پس این عدالت است که با شدت هرچه بیشتر از هرگونه قیاسی دیگر بر روی زمین، با قرآن اتفاق و هم‌خوانی دارد، و این دلالتی است که در حد نهایتِ استحکام قرار دارد.

ولی در کتاب شرح السنة آمده است: رأی شافعی و ابوحنیفه بر این است که تفضیل بعضی از فرزندان بر دیگر فرزندان در بخشش مکروه است، و اگر والدین چنین کنند تنفیذ می‌شود، و در واقع ابوبکر رضی الله عنه با بخشیدن بیست وسق خرما به عایشه رضی الله عنها او را بر دیگر فرزندانش برتری داده است.

سنت بر این نکته دلالت دارد که اگر پدر چیزی به فرزند ببخشد رجوع از آن برایش جایز است و مادران و اجداد نیز از همین حکم برخوردارند. ولی غیر از والدین حقّ رجوع در آنچه بخشیده و تسلیم کرده‌اند ندارند؛ به دلیل فرمودهٔ رسول خدا ﷺ که می‌فرماید: «شخص پشیمان در بخشش و بازگرفتن آن مانند کسی است که استفراغ خود را باز خورد.» و خود شافعی چنین گفته است.

و بنابر قول ابوحنیفه، والدین حق ندارند چیزی را که به فرزندان بخشیده‌اند باز پس گیرند.

قَدَر

۱ـ تعریف آن:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ (قمر: ۴۹)

«ما هر چیزی را به اندازهٔ لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم.»

قَدَر با فتح قاف و دال، راغب اصفهانی در تعریف آن گوید: قدر از حیث وضع کلمه، دلالت بر قدرت و مقدوراتی دارد که در علم خدا وجود خواهند داشت، و عقلاً متضمن اراده و نقلاً در برگیرندهٔ قول است. و خلاصه عبارت از وجود چیزی در زمان مقرر و بر حالتِ مطابق با علم و اراده و قول است. و «قدر الشیءَ» یعنی به آن حکم کرده است، و قراءت آن با تخفیف نیز جایز است.

ابن القطاع در تعریف آن گوید: «قدر الله الشیء»: یعنی آن را به اندازه‌ای معین و لازم قرار داده است. «قدر الرزق»: آن را آفریده است. «قدر علی الشیء»: آن را به تصرف مالکانهٔ خود در آورده است. کرمانی گوید: منظور از قَدَر، حکم خدای متعال است.

علماء گویند: قضاء عبارت از حکم کلی و اجمالی در ازل است، و قدر، جزئیات و تفاصیل آن حکم است.

ابومظفر بن سمعانی گوید: راه شناخت این مبحث در کتاب و سنت توقیف است نه قیاس عقلی محض، هر کس از توقیف عدول کند گمراه و سرگردان در دریای حیرت باقی خواهد ماند و به شفای بصیرت و اطمینان قلب دست نخواهد یافت، زیرا قدر سری است از اسرار خدای متعال و مختص به آن ذات علیم و خبیر بوده و بر آن پرده نهاده و آن را از عقل و دانش بشری که توانایی شناخت و پذیرش و درک آن را ندارند پنهان داشته است و علم و حکمت ذات باری چنان تقدیر کرده است، نه نبی مرسل و نه ملک مقرب بر آن آگاهی نیابند. و بنابر قولی مرجوح اسرار قدر برای هیچ

احدی قبل از دخول به بهشت کشف نخواهد شد، ولی بعد از دخول به آن اسرار دست خواهند یافت.

طبرانی به نقل از ابن مسعودرضي الله عنه آورده است که گوید: «هرگاه ذکر قدر به میان آمد از آن دم مزنید.»

و مسلم از طریق طاوس نقل کرده که گفته: به محضر جمع زیادی از اصحاب رسول خداصلى الله عليه وسلم شرفیاب شده‌ام که می‌گفتند: هر چیزی مطابق قدر الهی است، و از عبدالله بن عمررضي الله عنه شنیدم می‌گفت: رسول خداصلى الله عليه وسلم فرمود: «هر چیزی مطابق قدر الهی رخ می‌دهد حتی کودنی و زیرکی.» **(روایت از مسلم)**

قَدَر شامل امور دنیا و آخرت می‌گردد؛ به این معنا هر چیزی که در جهان هستی وجود دارد مسبوق به علم و مشیت خداوند می‌باشد و مقصود از آن در حدیث اشاره به این مطلب است که افعال ما اگرچه با ارادهٔ ما صورت می‌گیرد اما توأم با مشیت خدا نیز باید باشد.

و آنچه طاوس ذکر کرده است مطابق آیات خداوند است که می‌فرماید: ﴿**إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ**﴾ و ﴿**و اللهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ**﴾ و آنچه مشهور از زبان سلف و خلف است این است که این آیه دربارهٔ فرقهٔ قدریه نازل شده است.

ابوهریرهرضي الله عنه گوید: «مشرکان قریش به نزد رسول خدا آمده و دربارهٔ قدر با آن حضرتصلى الله عليه وسلم به مناظره پرداختند لذا آیهٔ فوق را نازل فرمود.» **(روایت از مسلم)**

مذهب تمامی سلف بر این است که همهٔ امور مطابق با تقدیر خدا روی خواهند داد، چنانچه می‌فرماید:

﴿**وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ عِنْدَنَا خَزائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ**﴾ **(حجر: ۲۱)**

«و چیزی وجود ندارد مگر اینکه گنجینه‌های آن در پیش ما است و جز به اندازهٔ معین و مشخصی آن را فرو نمی‌فرستیم.»

۲ـ خلق آدمی در شکم مادرش:

(۱) عبدالله بن مسعودرضي الله عنه گوید: رسول خداصلى الله عليه وسلم که صادق و محل باور همه است برای ما صحبت کرد و فرمود: «بی‌گمان هرکدام از شما در مدت چهل روز آفرینش او در شکم مادرش شکل می‌گیرد، سپس به همان مدت به صورت پاره خونی در می‌آید، بعد از آن نیز به همان مدت به صورت گوشت پاره‌ای در آمده و بعد از آن فرشته‌ای به امر خداوند در او روح می‌دمد و چهار چیز به او امر می‌شود: روزی او، اجل او، عمل او، و

سعادت یا شقاوت او. و سوگند به خدایی که جز او معبودی وجود ندارد کسانی هستند که کردار اهل بهشت را پیشهٔ خود کرده و تا مرتبه‌ای پیش می‌روند که تنها یک ذراع با بهشت فاصله دارند، سپس نوشته‌اش بر او سبقت گرفته و نامهٔ او با کردار اهل دوزخ مختوم گشته و داخل آن خواهد گردید و کسانی هستند کردار اهل دوزخ را پیشهٔ خود کرده و تا مرتبه‌ای پیش می‌روند که تنها یک ذراع با دوزخ فاصله دارند، سپس نوشته‌اش بر او سبقت گرفته و نامهٔ او با کردار اهل بهشت مختوم گشته و داخل آن خواهد گردید.»

(روایت از شیخین و ترمذی)

امام نووی گوید: ظاهر حدیث بر آن است که: بعد از یکصد و بیست روز فرشته در کالبد او جان می‌دمد.

(۲) در روایتی آمده: فرشته بعد از استقرار نطفه در رحم و گذشت چهل یا چهل و پنج شب بر آن داخل شده و می‌گوید: پروردگارا بدبخت است یا خوشبخت؟

(۳) در روایتی دیگر آمده: هرگاه چهل و دو شب بر نطفه سپری شد خداوند فرشته‌ای را بر آن فرستاده تا صورت و سمع و بصر و پوست او را بیافریند.

(۴) در روایت حذیفهٔ بن اسید آمده: هرگاه خداوند اراده آفریدن کسی کرد نطفه را به مدت چهل و چند شب در رحم قرار خواهد داد.

(۵) در روایت انس رضی الله عنه آمده: خداوند فرشته‌ای را مأمور رحم کرده و می‌گوید: پروردگارا، نطفه است، پروردگارا، خون پاره است، پروردگارا، گوشت پاره است.

ابن حجر به نقل از تفسیر مالک بن حویرث آورده است که می‌فرماید: هرگاه خداوند ارادهٔ آفریدن بنده کرد، مرد با زن، مقاربت کرده و آب مرد در تمامی رگها و اعضاء زن منتشر می‌شود و در روز هفتم، خداوند آب را جمع کرده و هر رگی از رگهای بنی آدم بجز آدم را احضار فرموده و در هر صورتی که مشیت کند او را مصور خواهد فرمود.

در اینکه کدام یک از اعضاء جنین اول شکل خواهد گرفت اختلاف هست: بنا به قولی قلب است، زیرا قلب اساس و معدن حرکت غریزی است، و بنا به قولی مغز است، زیرا مغز مجمع حواس بوده و حواس از آن منبعث می‌شود، و در قولی دیگر کبد است، زیرا کبد باعث نمو و تغذیه‌ی بدن است، و بعضی این قول را ترجیح داده‌اند؛ به این دلیل که نموّ مقتضای طبیعی است، چون آنچه در وهلهٔ اول مطلوب است نموّ است و نموّ، نیازی به حس و حرکت ارادی ندارد، زیرا به منزلهٔ نباتات است، و نیروی احساس و اراده به هنگام تعلق جان به آن به وجود خواهد آمد؛ بنابراین اول کبد، سپس قلب، و بعد از آن مغز تشکیل خواهند شد.

طبری به نقل از سعید بن مسیب آورده که از وی پیرامون عدهٔ وفات سؤال شد و گفتند: چرا عدهٔ وفات چهار ماه است؟ در جواب گفت: در آن مدت در آن جان دمیده می‌شود.

و با استدلال به این گفته، گروهی مانند اوزاعی و اسحاق گفته‌اند: عدهٔ ام الولد همانند عدهٔ زن آزاده است، و این قول قوی است چرا؟ چون هدف از عده براءت رحم است و آزاده و کنیز در آن تفاوتی ندارند، بنابراین معنای ارسال فرشته به سوی نطفه این است که برای تصویر و آفرینش و نوشته و متعلقات آن فرستاده شده تا به دنبال طی این مراحل جان را در جنین بدمد.

۳ـ هر مولودی بر فطرت تولد می‌یابد:

(۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر مولودی بر فطرت تولد می‌یابد، و والدین او، او را یهودی، یا نصرانی، یا مشرک به بار می‌آورند، عرض کردند: یا رسول الله، آنان که قبلاً مرده‌اند در قیامت چگونه‌اند؟ فرمودند: خداوند آگاهتر به آن است.» **(روایت از ترمذی)**

(۲) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر مولودی بر فطرت تولد می‌یابد ولی بعد از تولدش، والدین، او را یهودی، یا نصرانی، یا مجوسی به بار می‌آورند، چنان که حیوانی بچهٔ خود را تام الخلقه به دنیا آورده که هیچ‌گونه نقصی را در آن مشاهده نمی‌کنید. سپس ابوهریره گفت: اگر آرزو داشتید این آیه را بخوانید:

﴿فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ﴾ **(روایت از مسلم)**

(۳) ابن عباس رضی الله عنهما گوید: دربارهٔ فرزندان مشرکین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد؟ فرمود: «خداوند متعال بدان آگاهتر است.» **(بخاری)**

٤ـ قدر جز با دعاء رد نمی‌شود:

ای خواهر مسلمانم، بدانید که قدر را هیچ چیزی جز دعاء رد نمی‌کند؛ به دلیل حدیث ابوعثمان نهدی به نقل از سلمان رضی الله عنه که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قضاء الهی را جز دعاء رد نمی‌کند و عمر را جز نیکی نمی‌افزاید.» **(روایت از ترمذی)**

۵ـ اعتبار اعمال به عاقبت آن است:

(۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید: در غزوهٔ خیبر همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که خطاب به مردی که ادعای اسلام داشت فرمود: این از اهل دوزخ است، وقتی کارزار آغاز شد،

شدیداً جنگید و زخمهای زیادی برداشت که بر اثر آن زمین‌گیر شد و از کارزار باز ماند، مردی از اصحاب آن حضرت ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله دیدی آن مرد که وعدهٔ دوزخ به وی داده بودید چه عاقبتی داشت؟ که نزدیک بود بعضی در فرمودهٔ شما شک کنند، آن مرد در آن حالت که از دردِ جراحات می‌نالید دست به جعبهٔ تیرهایش برد و تیری را از آن بیرون کرد، و با آن تیر، گردنِ خود را قطع کرد. بعد از این حادثه مردانی از اصحاب به محضر آن حضرت آمدند و عرض کردند: یا رسول الله، به حقیقت فرمودهٔ شما را خداوند تصدیق نمود، زیرا فلانی با دست خود خود را سربریده و به قتل رسانید، آنگاه رسول خدا ﷺ به بلال رضی الله عنه امر کرد اذان بگوید و اعلان کند: بجز مؤمن کسی داخل بهشت نخواهد شد. و خداوند به وسیلهٔ مرد فاجر این دین را تأیید می‌نماید.

(روایت از بخاری)

(۲) سهل بن ساعدی رضی الله عنه گوید: مردی که توانگر و بی‌نیاز به دیگران بود در یکی از غزوه‌ها با رسول خدا ﷺ بود آن حضرت به او نگریست و فرمود: کسی که دوست دارد به یکی از اهل دوزخ نگاه کند، به این مرد بنگرد، به خاطر این فرمودهٔ حضرت ﷺ مردی به تعقیب او رفت و او را در حالی دید که به شدت بر مشرکین می‌تاخت تا اینکه در این تاخت و تاز مجروح گردید و در مرگ خود شتاب کرد و نوک شمشیرش را میان دو پستان خود قرار داد و خود را بر آن فشار داد و نوک شمشیر در بین دو شان او بیرون آمد. مردی که او را تعقیب می‌کرد وقتی چنین دید با عجله خود را به رسول خدا ﷺ رسانید و گفت: گواهی می‌دهم که تو پیامبر بر حق خداوند هستی، حضرت ﷺ فرمودند: منظورت چیست؟ عرض کرد: نسبت به فلانی گفتی: هر کسی می‌خواهد به یکی از اهل دوزخ بنگرد، به آن مرد نگاه کند، و آن مرد از همهٔ ما بی‌نیازتر بود، می‌دانستم که بر آن حالت نمی‌میرد، چون مجروح گردید در مرگ خود شتاب ورزید و خود را کشت، آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: شاید بنده عمل اهل دوزخ را پیشه کند ولی در خاتمه به سبب توبه و بازگشت، اهل بهشت گردد، یا رفتار اهل بهشت را پیشه کند ولی در خاتمه به سبب ارتکاب معاصی اهل دوزخ گردد، و تنها در خاتمه، اعتبار اعمال معلوم می‌گردد.»

(روایت از بخاری)

(۳) انس رضی الله عنه گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر گاه خداوند در حق بنده‌اش ارادهٔ خیر کرد او را به کار خواهد گمارد، عرض شد: چگونه او را به کار می‌گمارد؟ فرمود: او را برای اعمال صالحه توفیق داده و بر آن، روح او را قبض خواهد کرد.»

(روایت از ترمذی)

(۴) ابن عمر رضی الله عنه گوید که پیامبر صلی الله علیه وسلم در آخر حدیث قبلی فرمودند: «اعتبار اعمال بستگی به عاقبت آن دارد، اعتبار اعمال بستگی به عاقبت آن دارد.» (روایت از بزار)

۶ـ دلها میان دو انگشت خداوند مهربان است:

انس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم این دعا را بیشتر می‌خواند: «**یا مقلب القلوب ثبت قلبي علی دینك**» عرض کردم: یا رسول الله، ما به تو و به رسالت تو ایمان داریم آیا تو بر ما بیمناکی؟ فرمودند: «بله، چون به حقیقت دلهای ما بین دو انگشت از انگشتان خداوند مهربان قرار دارد هر طوری که مشیت کند آنها را زیر و رو می‌نماید.» (روایت از ترمذی)

معاشرت با همسران

۱ـ دوست داشتن همسران:

انس رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «در دنیا سه چیز محبوب من هستند: همسران، بوی خوش، و روشنی چشمانم در نماز است.» **(روایت از نسائی و حاکم)**

سَندی در تفسیر حدیث گفته است: بدین‌خاطر همسران رسول خدا صلی الله علیه وسلم محبوب اویند که مسایلی را از آن حضرت به میان مسلمانان انتقال می‌دادند که مردان بر آن اطلاع نداشته و حضرت نیز از ذکر آنها شرم می‌کرد. و بنا بر قولی مرجوح، به خاطر ابتلاء آن حضرت به همسران و مواظبت بر عدم غفلت او از دیگر مسایل رسالت بوده که مشقت او بیشتر ولی ثوابش افزونتر گشته است. در این باب تأویلاتی دیگر گفته شده است.

حکیم ترمذی در کتاب نوادر الاصول گوید: انبیاء به خاطر فضیلت نبوت نکاح بیشتر می‌کنند، زیرا هنگامی که سینه مملو از نور نبوت گشت و در شریانهای بدن نیز سرایت کرد، نفس از آن لذت برده و شریانها از آن بهره‌مند می‌شوند لذا به واسطهٔ این شادی و لذت نفسی شهوت فزونی گرفته و تقویت می‌شود.

۲ـ تمایل بیشتر به یکی از همسران:

ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کسی دارای دو همسر باشد و به یکی از دو همسرش تمایل بیشتر داشته باشد در روز قیامت با حالتی می‌آید که خمیده بر یکی از دو پهلو است.» **(روایت از نسائی)**

سندی در تفسیر حدیث گفته است: در روز قیامت با حالتی به محاسبه کشانیده می‌شود که دو طرف او معتدل نبوده بلکه یک طرف او برطرف دیگر رجحان دارد، همان‌گونه که در دنیا رفتار او با همسرانش ناموزون و عاری از عدالت بوده است و یکی را بر دیگری ترجیح بخشیده است.

۳ـ جواز حبّ بیشتر یکی از همسران:

عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «همسران رسول خدا ﷺ فاطمه، دختر پیامبر را به نزد حضرت ﷺ فرستادند، فاطمه رضی‌الله‌عنها اجازه خواست داخل شود رسول خدا ﷺ در حالی که در یک پارچهٔ پشمی در کنار من دراز کشیده بود به او اجازه داد و داخل شد و گفت: یا رسول الله، همسرانت مرا به نزد شما فرستاده‌اند و از تو می‌خواهند نسبت به دخترِ ابی قحافه با آنان عدالت داشته باشی، و من ساکت بودم، رسول خدا ﷺ فرمود: دخترکم مگر دوست نداری کسی را که من دوست دارم؟ گفت: بله، فرمودند: پس این عایشه را دوست داشته باش، وقتی که این جواب را از رسول خدا ﷺ شنید بلند شد و آنچه را که من گفتم و رسول خدا ﷺ فرمود برای ایشان بازگو کرد آنان گفتند: منظور ما را به خوبی ادا نکرده‌ای پس به نزد رسول خدا ﷺ بازگرد و به او بگو: همسرانت از تو می‌خواهند میان آنان و دختر ابی‌قحافه عدالت را رعایت کنید، فاطمه گفت: نه به خدا من دیگر هرگز در رابطه با عایشه با رسول خدا ﷺ صحبت نخواهم کرد، عایشه گوید: آنگاه همسران رسول خدا ﷺ زینب بنت جحش را به نزد رسول خدا ﷺ فرستادند. زینب کسی بود که در میان زنان رسول خدا ﷺ با من در منزلت به نزد آن حضرت ﷺ رقابت داشت و هرگز ندیده‌ام زنی را از او متدین‌تر و دارای تقوای بیشتر از خدای متعال، و راستگوتر، و پیوند دهنده‌تر برای صلهٔ رحم، و دارای صدقات بیشتر و ژنده‌پوش‌تر و متواضع‌تر از او در حال انجام قُرُبات. ولی با وجود آن پرخاشگر بود و با سرعت خشمگین می‌شد و آرام می‌گشت.

گوید: از رسول خدا ﷺ اجازه خواست و بر وی داخل شد در حالی که همراه عایشه زیر یک پارچهٔ پشمین دراز کشیده بود و همان حالتی داشت که فاطمه دیده بود عرض کرد: یا رسول الله، همسرانت مرا به نزد تو فرستاده‌اند و از تو می‌خواهند نسبت به دختر ابی قحافه با ایشان عدالت را رعایت کنید و به من ناسزاگفت و به آن ادامه داد و من منتظر جواب رسول خدا ﷺ بودم و به چشمانش خیره شده بودم ببینم به من اجازهٔ جواب می‌دهد یا خیر، و زینب هنوز از آنجا نرفته بود که دانستم اگر از خودم دفاع کنم رسول خدا ﷺ نمی‌رنجد، از این‌رو من به زینب پاسخ دادم ولی هیچ چیزی ناپسند را به او نسبت ندادم و بدان بسنده کردم، رسول خدا ﷺ فرمود: حقیقتاً دختر ابوبکر است.» **(روایت از شیخین، نسائی و احمد)**

نکتهٔ اوّل ـ در اینکه فرمود: حقیقتاً دختر ابوبکر است، اشاره بود به کمال فهم و متانت عقل عایشه رضی‌الله‌عنها به گونه‌ای که صبر کرد تا تجاوز و تعدی خصم ثابت شود

آنگاه او را جواب الزام کننده داد.

نکتهٔ دوّم ـ ام سلمه رضی‌الله‌عنها گوید که زنان پیامبر ﷺ به او گفتند: عرض پیامبر کند مردم وقتی هدایا را برای رسول خدا ﷺ می‌برند که در خانهٔ عایشه است، و بگو: ما هم هدیه را دوست داریم همچنان که عایشه دوست دارد، گوید: با رسول خدا ﷺ موضوع را مطرح کردم ولی به من جواب نداد، وقتی که باز نوبت دوره‌ای او رسید باز موضوع را مطرح کرد ولی رسول خدا ﷺ جواب به او نداد، همسران گفتند: چه جوابی داد؟ گفت: هیچ جوابی نداد، گفتند: از او دست بر مدار تا از او جواب می‌گیری، و چون باز نوبت او رسید با او دربارهٔ موضوع فوق صحبت کرد، آنگاه بعد از سه مرتبه رسول خدا ﷺ فرمود: نسبت به عایشه مرا اذیت مکنید، چون هیچ گاه وحی بر من نازل نشده مگر اینکه در لحاف عایشه بوده‌ام و در لحاف هیچ کدام از شما وحی، بر من نازل نشده است. **(روایت از بخاری و نسائی)**

٤ـ غیرت زنان:

۱ـ انس رضی‌الله‌عنه گوید: رسول خدا ﷺ در منزل یکی از امهات المؤمنین بود، یکی دیگر از همسران کاسه‌ای غذا برای او فرستاد، این یکی کاسه را از دست رسول خدا ﷺ گرفت و آن را شکست. رسول خدا ﷺ هر دو تکهٔ کاسه را به هم چسبانده و غذا را در آن جمع کرد، و می‌گفت: مادرتان خشمگین شده است، بخورید، وقتی که غذا را خوردند کاسهٔ شکسته شده را نگه داشت تا اینکه این یکی از همسرانش کاسهٔ خود را آورد و به جای کاسهٔ شکسته شده برای آن همسر دیگر فرستاد و کاسهٔ شکسته را در منزل این یکی نگه داشت. **(روایت از احمد، نسائی و ابن‌ماجه)**

۲ـ انس رضی‌الله‌عنه گوید: رسول خدا ﷺ کنیزی داشت و با او مقاربت می‌کرد ولی عایشه و حفصه رضی‌الله‌عنهما آنقدر علیه او با رسول خدا ﷺ سخن گفتند تا رسول خدا ﷺ او را بر خود حرام کرد و در نتیجه خداوند این آیه را دربارهٔ او نازل کرد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللهُ لَكَ﴾

(روایت از نسائی)

۳ـ عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: آیا شما را از ماجرایی میان خود و رسول خدا ﷺ خبردار کنم؟ گفتیم: بله، گفت: در یکی از شبها که نوبتِ من بود و چون رسول خدا ﷺ در منزل من خواست بخوابد دو نعل خود را نزدیک پاهای خود نگه داشت و عبای خود را نهاده و ازار خود را نیز گسترانید، چندان نگذشت که به آرامی از بستر خواب

برخاست و نعلها را به پا کرد و عبای خود را گرفت و به آرامی در را باز کرد و بیرون رفت و من هم به دنبالش به آرامی او را تعقیب کردم، به طرف بقیع رفت و تا سه مرتبه دستها را بلند کرد و بسیار ایستاد. سپس به طرف خانه با سرعت بازگشت، من هم با سرعت قبل از او بازگشتم و در بستر خود دراز کشیدم، رسول خدا ﷺ داخل شد و گفت: عایشه نفسهای شما را تنگ می‌بینم چه چیزی روی داده است؟ گفتم: چیزی نیست، گفت: یا به من خبر می‌دهید یا اینکه خداوند لطیف و خبیر به من خبر می‌دهد، ماجرا را عرض کردم، فرمود: پس شبحی را که در جلو خود مشاهده می‌کردم شما بودید، گفتم: بله، آنگاه محکم مشتی به سینهٔ من کوبید که احساس درد کردم و فرمود: آیا گمان داری خدا و رسولش بر شما دریغ می‌کنند؟ گفتم: هرچه را مکتوم بداریم خداوند آن را می‌داند، فرمود: بله: و آنگاه فرمود: جبرئیل به نزد من آمد ولی چون تو لباس خواب را بیرون آورده بودید داخل نشد و مخفیانه مرا صدا زد و من هم گمان کردم تو در خواب هستی و بیم داشتم از اینکه وحشت کنی لذا جبرئیل به من امر کرد به گورستان بقیع بروم و برای آنان طلب مغفرت کنم. (روایت از نسائی)

فضایل قرآن

۱ـ فضیلت قاریان قرآن:

(۱) ابن عباس رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «انسانی که قرآن در سینه ندارد مانند خانهٔ ویران است.» **(روایت از احمد، ترمذی و دارمی)**

(۲) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: «این قرآن را فرا گیرید بیگمان با تلاوت آن مأجور خواهید بود، در مقابل هر حرفی ده حسنه خواهید داشت اما من نمی‌گویم با خواندن «الم» ده حسنه خواهید داشت، بلکه در مقابل هر کدام از الف، لام و میم ده حسنه خواهید داشت.» **(روایت از دارمی)**

(۳) ابوهریره رضی الله عنه می‌گفت: «با قراءت قرآن، خانه بر صاحبان آن فراخ شده و ملائکه در آن حاضر گشته و شیاطین از آن دور می‌شوند و خیرات آن افزون می‌گردد، و اگر در خانه‌ای قرآن تلاوت نگردد، خانه بر صاحبان آن تنگ شده و ملائکه از آنجا رخت بر می‌بندند و خیر آن کم می‌شود.» **(روایت از دارمی)**

(۴) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: «این قرآن ریسمان خدا، و نور، و شفاء نافع است. برای کسی که بدان تمسک جوید عصمت است و برای پیروان آن باعث نجات است، طالبان آن گمراه نمی‌شوند، و هیچ کسی را در انحراف نخواهد گذاشت، شگفتیهای آن به پایان نمی‌رسد، و با کثرت تکرار کهنه نگردد، پس آن راتلاوت کنید، زیرا خدا در برابر تلاوت هر حرفی از آن ده برابر حسنه می‌بخشد، اما من نمی‌گویم: «الم» یک حرف است بلکه می‌گویم: الف یک حرف، لام یک حرف، و میم یک حرف است.»

(روایت از دارمی)

(۵) زید بن أرقم رضی الله عنه گوید: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای ایراد خطبه بلند شد و حمد و ستایش خدا را کرد و سپس فرمود: ای مردم، من یک انسان بیش نیستم نزدیک است فرستادهٔ پروردگارم فرا رسد و او را جواب گویم، بی‌گمان در میان شما دو متاع

گرانبها را به ارث خواهم گذاشت: اول، کتاب خدا که حاوی هدایت و نور است پس بدان تمسک جویید و در آن چنگ زنید. و در ادامهٔ آن فرمود: و اهل بیت من و تا سه مرتبه آن را تکرار کرد.» (روایت از دارمی)

(۶) عبدالله بن مسعود گوید: «هیچ اهل ادبی نیست مگر اینکه دوست دارد ادب خود را به دیگران ببخشد و ادب خداوند متعال، قرآن است.» (روایت از دارمی)

(۷) انس رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: خداوند دارای خانواده است عرض شد: یا رسول الله، چه کسانی هستند؟ فرمودند: اهل قرآن هستند.» (روایت از دارمی)

(۸) کعب رضی الله عنه گوید: «بر شما لازم است قرآن را فرا گیرید، زیرا قرآن، عقل را به جویندگان آن می‌فهماند؛ نور حکمت است؛ چشمه‌سار علم است؛ تازه‌ترین کتاب و پیام خداوند است. و در تورات گوید: ای محمد، من بر تو کتاب توراتی جدید فرو می‌فرستم که چشمهای نابینا را بینا و گوشهای ناشنوا را شنوا و دلهای بسته شده را می‌گشاید.»

(روایت از دارمی)

(۹) حارث رضی الله عنه گوید: «داخل مسجد شدم دیدم جماعتی از حدیث صحبت به میان آورده‌اند به نزد علی رضی الله عنه رفتم و گفتم: مگر نمی‌بینی در مسجد گروهی در حدیث فرو رفته‌اند؟ گفت: واقعاً چنین کرده‌اند؟ گفتم: بله، گفت: اما من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌گفت: در آینده فتنه‌هایی به وقوع خواهد پیوست، عرض کردم: راه رهایی از آن فتنه‌ها چیست؟ فرمود: کتاب خدا، زیرا کتاب خدا اخبار ملتهای گذشته و آینده را در بردارد، و حَکَم میان شما است، تنها قرآن حق و باطل را از هم جدا می‌سازد. کلامی نیست که هزل و هرزه باشد، کتابی است که هر جبّاری آن را ترک کند خداوند کمر او را می‌شکند، و هر کسی از غیر آن هدایت جوید، خداوند او را گمراه کند. قرآن ریسمان محکم خداوند است، و ذکر حکمت‌آموز است، و صراط مستقیم است، و تنها کتابی است که آرزوها را بر باد نمی‌دهد، و زبانها را از لغزش در امان می‌دارد، و علماء از آن سیر نگردند، و با کثرت تکرار کهنه نشود، و شگفتیهای آن پایان نیابد. و تنها کتابی است که هر کس بدان عمل نماید مأجور گردد، و هر کس به سوی آن فرا خواند به راه راست دست یافته است، بدان چنگ بزن ای اعور.» (روایت از دارمی)

۲ـ فضیلت سورهٔ فاتحه:

(۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر ابی بن کعب داخل شد و او را صدا زد. ابی که در حال نماز خواندن بود کمی به جانب حضرت صلی الله علیه وسلم التفات کرد ولی جواب

نداد، و با تخفیف نماز را تمام کرد و متوجه حضرتﷺ شد و گفت: السلام علیک یا رسول الله، رسول خداﷺ فرمود: و علیک السلام، ای ابی، چه چیز مانع شد مرا جواب بدهی؟ عرض کرد: یا رسول الله، من در نماز بودم، فرمود: مگر این آیه را نخوانده‌اید که می‌فرماید: ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ و لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ﴾ (انفال: ۲۴)؟ عرض کرد: چرا، ان شاء الله دیگر چنان نخواهم کرد، فرمود: دوست داری سوره‌ای را به شما یادآور شوم که مانند آن نه در تورات و نه در انجیل، و نه در قرآن نازل نشده است؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا، فرمود: در نماز چه سوره‌ای می‌خوانید؟ گفت: ام القرآن را می‌خوانم، آنگاه رسول خداﷺ فرمود: سوگند به خدایی که جان من در دست او است چنین سوره‌ای نه در تورات و نه در انجیل و نه در قرآن نازل نشده است، و این سوره همان سبع المثانی و قرآن عظیم است که به من عطا شده است.» (روایت از ترمذی)

(۲) ابوسعید بن المعلّیٰ گوید: «من مشغول خواندن نماز بودم، رسول خداﷺ مرا صدا زد نتوانستم جواب بدهم، بعداً عرض کردم: یا رسول الله، من مشغول خواندن نماز بودم فرمود: مگر خداوند نفرموده: ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ و لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ﴾؟ سپس فرمود: آیا قبل از اینکه از مسجد خارج شوی شما را از بزرگترین سورهٔ قرآن باخبر نکنم؟ آنگاه رسول خداﷺ دست مرا گرفت، هنگام خروج از مسجد، عرض کردم یا رسول الله، شما گفتید: بزرگترین سورهٔ قرآن را به شما خبر خواهم داد، فرمود: ﴿اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ﴾ که همان سبع المثانی و قرآن عظیم است که به من عطا شده است.» (روایت از بخاری)

(۳) ابوسعید خدری‌ﷺ گوید: «گروهی از ما در حال مسافرت بودیم، در مکانی رخت بیفکندیم کنیزی آمد و گفت: رئیس قبیلهٔ ما گزیده شده است و در میان ما کسی یافت نمی‌شود دعا بخواند، آیا در میان شما کسی یافت می‌شود برایش دعا بخواند؟ مردی از ما بلند شد که ما نمی‌دانستیم اهل دعا باشد، و رفت بر رئیس قبیله دعا خواند و خوب شد. به همین خاطر دستور داد سی رأس گوسفند به ما دادند و شیر را نیز برای ما فرستادند تا بنوشیم، وقتی که بازگشت به او گفتیم: مگر شما (رقیه) دعا خواندن را بلد هستید؟ گفت: نه، من بجز ام‌الکتاب چیزی نخواندم، آنگاه تصمیم گرفتیم موضوع را عرض رسول خداﷺ کنیم، چون به مدینه بازگشتیم موضوع را عرض کردیم، فرمود: از کجا دانسته که ام‌الکتاب رقیه است؟ گوسفندان را تقسیم کنید و سهمی برای من در نظر بگیرید.» (روایت از بخاری)

ابوعبیده گوید: سوره‌های قرآن هر یک دارای یک یا چندین اسم است از جمله: (الحمد لله) أم‌الکتاب نامیده می‌شود و چون در اول قرآن بدان آغاز می‌شود و در هر رکعتی قبل از هر سوره‌ای تکرار می‌گردد، لذا نام دیگر آن فاتحة الکتاب است، زیرا ابتدای مصاحف بدان افتتاح می‌شود و قبل از هر مصحف کتابت می‌شود.

(۴) عبدالملک بن عمیر رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ فاتحه فرموده است: «برای هر دردی دوا است.» **(روایت از دارمی)**

۳ـ فضیلت سورهٔ بقره:

(۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سریه‌ای را که تعداد نفرات آن زیاد بود فرستاد و از آنان خواست یکی یکی قرآن را بخوانند، هر یکی مقداری را که می‌دانست قراءت کرد، نوبت به جوانی رسید از او سؤال فرمود: «قرآن را بیاموزید و آن را بخوانید و به دیگران نیز بیاموزید، چون بی‌گمان قاری قرآن مانند ظرفی است که مملو از مسک باشد که با بوی خوش خود هر مکانی را خوشبو و معطر می‌نماید، و کسی که آن را فرا می‌گیرد و حفظ می‌کند و به خواب می‌رود مانند حَبلی است که دهانهٔ ظرف مملو از مسک را بدان بسته‌اند.» **(روایت از نسائی، ابن ماجه و ترمذی)**

(۲) از ابوهریره نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «منازل خود را به مانند قبرستان در نیاورید، و به حقیقت هر منزلی که سورهٔ بقره در آن خوانده شود، شیطان بدان داخل نخواهد شد.» **(روایت از مسلم و ترمذی)**

(۳) ابن مسعود رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس در شب دو آیهٔ آخر بقره را قراءت کند او را کفایت می‌کند.» **(روایت از بخاری)**

(۴) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفته است: سورهٔ بقره در هر خانه‌ای خوانده شود شیطان از آن بیرون خواهد رفت.» **(روایت از دارمی)**

٤ـ فضیلت آیة الکرسی:

(۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا وکیل نگهداری از زکات رمضان کرد، یکی پیش من آمد و شروع به برداشتن آن کرد، او را گرفتم و گفتم: تو را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌برم ... در ادامهٔ آن گفت: هرگاه به بستر خواب رفتی آیة الکرسی را بخوان چون با خواندن آن، خداوند شما را حفظ خواهد کرد و شیطان به تو نزدیک نخواهد شد و تا فرا رسیدن صبح از او در امان خواهید ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به شما راست

گفته است ولی خودش بسیار دروغگو است، و آن شیطان بوده است.»
(روایت از بخاری)

(۲) از ایفع بن عبدالله کلاعی ﵁ روایت شده است که مردی عرض رسول خدا ﷺ کرد: یا رسول الله، کدام سورهٔ قرآن فضیلت بزرگتری دارد؟ فرمود: ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ پس چه آیه‌ای از قرآن بزرگتر است؟ فرمودند: آیة الکرسی ﴿اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾، عرض کرد: ای پیامبر خدا، دوست داری کدام آیه نصیب تو و امتت گردد؟ فرمود: خاتمهٔ سورهٔ بقره، چون بی‌گمان از گنجینه‌های رحمت خدا در زیر عرش او است که به این امت بخشیده است، زیرا شامل خیرات دنیا و آخرت است. (روایت از دارمی)

۵ـ فضیلت سورهٔ کهف:

(۱) براء بن عازب ﵁ گوید: مردی مشغول تلاوت سورهٔ کهف بود و در کنارش اسبی با دو حبل محکم بسته شده بود که ابری سایهٔ خود را بر آن مرد افکند، و شروع به نزدیک شدن به او کرد و اسب آن مرد شروع به رقصیدن نمود، هنگام فرا رسیدن صبح، آن مرد به محضر رسول خدا ﷺ رفت و حادثه را برای ایشان بازگو کرد، فرمود: «این آرامش به وسیلهٔ قرآن نازل شده است.» (روایت از بخاری و ترمذی)

(۲) ابوالدرداء ﵁ از نبی اکرم ﷺ آورده که فرموده است: «هر کس سه آیهٔ اول سورهٔ کهف بخواند از شر دجال در امان خواهد ماند.» (روایت از مسلم، نسائی و ترمذی)

(۳) ابوسعید خدری ﵁ گفته: «هر کس در شب جمعه سورهٔ کهف بخواند مابین او و بیت‌العتیق را منور خواهد ساخت.» (روایت از دارمی و بیهقی)

(۴) ابن مردویه به نقل از ابن عمر ﵁ آورده است: «هر کس در روز جمعه سورهٔ کهف بخواند نوری در زیر پای او پیدا، و تا بلندای آسمان را روشن خواهد کرد و گناهان میان دو جمعهٔ او بخشوده خواهد شد.»

(۵) ابن عباس ﵁ گفته: «هر کس در روز جمعه سورهٔ کهف بخواند مابین زمین و آسمان برای وی نورانی می‌گردد.» (روایت از حاکم و بیهقی)

۶ـ فضیلت آخر سورهٔ بقره:

(۱) ابومسعود انصاری ﵁ گوید که رسول خدا ﷺ فرموده: «هر کسی دو آیهٔ سورهٔ بقره را در شب بخواند او را کفایت می‌کند.»

(روایت از بخاری، مسلم، ترمذی و ابن حبان)

(۲) جبیر بن نفیر رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند سورهٔ بقره را به دو آیه ختم کرده که خداوند آنها را از گنجینهٔ زیر عرش خود به من بخشیده است پس آن را بیاموزید و به زن و عیال خود یاد دهید، زیرا هم نمازند و هم قرآن و هم دعا.»

(روایت از دارمی)

۷ـ فضیلت سورهٔ فتح:

زیدبن اسلم به نقل از پدرش رضی الله عنه آورده که عمربن خطاب رضی الله عنه گفته: «در یکی از سفرها همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بودم ... رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: امشب سوره‌ای بر من نازل شده که به نزد من از تمام دنیا محبوب‌تر است، آنگاه سورهٔ ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً﴾ را خواند. (روایت از بخاری و ترمذی، با اختصار در آن)

۸ـ فضیلت سورهٔ ملک:

(۱) ابن عباس رضی الله عنه گوید: یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مکانی چادری برپا کرد و نمی‌دانست که قبر است، ناگهان متوجه شد انسانی در آن، سورهٔ ملک را تا به آخر خواند. آن مرد به نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد و عرض کرد: یا رسول الله، من ندانسته بر قبری خیمه زدم متوجه شدم در درون آن انسانی سورهٔ ملک را می‌خواند و آن را تا آخر قراءت کرد، رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «سورهٔ ملک مانع و نجات دهندهٔ او از عذاب قبر بوده است.» (روایت از ترمذی)

(۲) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «سوره‌ای از قرآن که سی آیه است برای مردی که او را خوانده است شفاعت کرد تا اینکه گناهان او بخشوده شد و آن، سورهٔ: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ است.» (روایت از ابوداود، نسائی، ابن‌ماجه و ترمذی)

(۳) جابر رضی الله عنه گفته است: «رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم قبل از خوابیدن سوره‌های: ﴿الم تَنْزِيلُ﴾ و ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ را می‌خواند.» (روایت از ترمذی و نسائی)

۹ـ فضیلت سورهٔ (قل هو الله احد):

(۱) ابوایوب انصاری رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «آیا هر کدام از شما نمی‌تواند در شب یک سوم قرآن را بخواند؟ هر کس سورهٔ ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ را بخواند در واقع یک سوم قرآن را خوانده است.» (روایت از نسائی و ترمذی)

(۲) از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که با رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌رفتم شنید که مردی

سورۀ ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ را می‌خواند. رسول خدا ﷺ فرمود: واجب شد عرض کردم: چه واجب شد؟ فرمود: بهشت. (روایت از نسائی و ترمذی)

(۳) همچنین ابوهریره رضی الله عنه گوید: «رسول خدا ﷺ فرمود: ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ معادل یک سوم قرآن است.» (روایت از ابن ماجه و ترمذی)

(۴) باز از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا ﷺ فرموده: «جمع شوید، چون می‌خواهم یک سوم قرآن را بر شما بخوانم، گوید: جمعی حاضر شدند و آنگاه حضرت ﷺ خارج شد و سورۀ ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ را بر آنان بخواند، سپس داخل شد. بدین خاطر به یکدیگر گفتیم. رسول خدا ﷺ فرمود: من یک سوم قرآن را بر شما می‌خوانم به نظر من خبر خوشی از آسمان نازل شده است، دوباره حضرت ﷺ خارج شد و فرمود: من به شما گفتم: یک سوم قرآن را بر شما خواهم خواند، بدانید که بی‌گمان ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ معادل یک سوم قرآن است.» (روایت از مسلم و ترمذی)

(۵) انس بن مالک رضی الله عنه گوید: «مردی از انصار در مسجد قباء امامت می‌کرد و هرگاه می‌خواست بعد از فاتحه سوره‌ای بخواند ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ را می‌خواند و همراه آن سوره‌ای دیگر را نیز می‌خواند، و در هر رکعتی چنین می‌کرد. رفیقانش در این مورد با او صحبت کردند و گفتند: شما هر بار این سوره را می‌خوانی ولی گمان می‌کنی کفایت نمی‌کند و سوره‌ای دیگر را با آن می‌خوانی، یا به این سوره بسنده کن، یا اینکه آن را ترک کن و سوره‌ای دیگر بخوان، گفت: من هرگز این سوره را ترک نمی‌کنم، اگر دوست دارید این‌گونه برای شما امامت می‌کنم و اگر نمی‌خواهید من امامت برای شما را ترک می‌نمایم، ولی مردم او را از خود بزرگتر می‌شمردند و دوست نداشتند کسی دیگر برای آنان امامت نماید. وقتی که رسول خدا ﷺ به آنجا تشریف برد، موضوع را به عرض او رساندند، فرمود: فلانی چه مانعی دارید خواسته ایشان را اجابت کنید و چه چیزی شما را بر این واداشته در هر رکعتی این سوره را بخوانید؟ عرض کرد: یا رسول الله، من آن را دوست دارم، آنگاه حضرت ﷺ فرمود: حُبّ آن سوره شما را داخل بهشت می‌کند.»

(روایت از بخاری و ترمذی)

(۶) ابوسعید خدری رضی الله عنه آورده است: مردی از مردی دیگر شنید که چند بار ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ را می‌خواند، چون روز شد به محضر رسول خدا ﷺ آمد و موضوع را عرض کرد گویی که آن را کم می‌شمرد، رسول خدا ﷺ فرمود: «سوگند به خدایی که جان من در دست او است سورۀ ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ معادل یک سوم قرآن است.»

(روایت از بخاری)

(۷) باز ابوسعید خدری گوید که رسول خدا به یارانش فرمود: «آیا هر کدام از شما نمی‌تواند در یک شب یک سوم قرآن بخواند؟، آنان این کار را مشقت می‌دانستند و گفتند: چه کسی از ما قدرت آن را دارد یا رسول الله؟ فرمود: ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ یک سوم قرآن است.» (روایت از بخاری)

ابن حجر در تفسیر حدیث مذکور گوید: بعضی از علماء آن را بر ظاهر معنی حمل کرده‌اند وگویند: با توجه به معانی قرآن، یک سوم آن است، زیرا قرآن عبارت از احکام، اخبار و توحید است و این سوره شامل قسم سوم آن بوده لذا یک سوم قرآن به حساب می‌آید.

قرطبی گوید: این سوره بر دو اسم از اسماء الله که متضمن انواع کمال هستند شامل می‌گردد و این دو اسم در دیگر سوره‌های قرآن نیامده‌اند که عبارتند از (احد، صمد)؛ زیرا این‌دو اسم دلالت بر احدّیت ذات‌مقدّس و موصوف به‌تمامی اوصاف کمال دارد؛ بدین‌گونه که «احد» مشعر به‌وجود خاص خداوند بوده و غیر او در آن شرکت ندارد. و «صمد» نیز مشعِر به جمیع اوصاف کمال است، زیرا به معنی منتهای سیادت حق تعالی بوده و مرجع تمامی نیازها و خواسته‌ها است، و چنین وصفی به‌حقیقت شایستهٔ کسی است که حائز تمام کمالات باشد، و بجز خدای متعال هیچ احدی صلاحیت آن را نداشته و نخواهد داشت. بنابراین مادام این سوره مشتمل بر معرفت ذات مقدس خداوند متعال است به نسبت معرفت تمامی صفات ذاتی و فعلی باری تعالی یک سوم آن را تشکیل می‌دهد.

دیگران گفته‌اند: این سوره در برگیرندهٔ راه توجیه اعتقاد و صدق معرفت و اثبات آنچه واجب است برای خداوند اثبات گردد می‌باشد، از قبیل: احدیتی که مطلقاً با شرکت منافات دارد، و صمدیتی که جمیع صفات کمال را برای او اثبات و هرگونه نقصی را از او نفی می‌نماید، از قبیل: نفی ولد، و والد، و نفی کف که متضمن کمال مطلق و نفی شبیه و نظیر است. و این است مجمع توحید اعتقادی، و به این دلیل معادل یک سوم قرآن می‌باشد، زیرا قرآن، خبر و انشاء است و انشاء شامل امر و نهی و اباحه است، و خبر، عبارت از خبر از خالق و خبر از مخلوق او است، و سورهٔ اخلاص، خبر از خدا را به طور چکیده و خالص آورده و قاری آن را از شرک اعتقادی مصون می‌دارد.

به نظر بعضی از علماء، سورهٔ اخلاص مشابه کلمهٔ توحید است، چون مشتمل بر جمله‌های مشبه و نافیهٔ توأم با تعلیل بیشتر می‌باشد، و معنی نفی در آن این است: او است خالق و رازق و معبود، زیرا کسی مانند «والد» بالاتر از او و کسی همسان با او مانند «کفء» و کسی همکار و معین او مانند «ولد» وجود ندارد. و نکتهٔ مهم در این سوره این

است: عالِمْ، مسایل را به اصحاب علم القاء کرده و الفاظ را در معانی غیر متبادر به فهم و ذهن، به کار برده است، زیرا معنی متبادر از واژهٔ یک سوم قرآن، یک سوم حجم مکتوب آن است و معلوم شد که این معنی، از آن اصلاً مدّ نظر نیست.

۱۰ـ فضیلت معوذتین:

(۱) عقبهٔ بن عامر جهنی رضی‌الله‌عنه گوید که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «به راستی خداوند آیاتی بر من نازل کرده که مانند آنها دیده نشده است: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ تا آخر سوره و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ تا آخر سوره) **(روایت از مسلم، نسائی و ترمذی)**

(۲) باز از عقبه رضی‌الله‌عنه روایت شده که گوید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به من امر کرد بعد از هر نمازی معوذتین را بخوانم.» **(روایت از ابوداود، نسائی و ترمذی)**

(۳) از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده که هرگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم رنجور می‌گشت معوذتین را بر خود می‌خواند و در خود فوت می‌کرد، وقتی درد او شدت می‌گرفت من بر او می‌خواندم و به امید برکتِ این دو سوره، دست او را مسح می‌کردم.

(روایت از بخاری)

(۴) باز عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم هرگاه در شب به بستر خواب می‌رفت، کفهای دو دست را با هم جمع می‌کرد و در آنها فوت می‌کرد و سوره‌های ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ را در دو کف دست می‌خواند، سپس کف دستها را بر جسد خود می‌مالید که از سر و صورت و جلو بدن آغاز می‌کرد و سه مرتبه آن را تکرار می‌کرد.» **(روایت از بخاری)**

۱۱ـ فضیلت سورهٔ (اذا زلزلت)

از انس بن مالک رضی‌الله‌عنه نقل شده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به یکی از یارانش فرمود: فلانی، ازدواج کرده‌ای؟ عرض کرد: نه و الله یا رسول الله و پولی هم ندارم که به وسیلهٔ آن ازدواج نمایم. فرمود: آیا ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ را با خود داری؟ عرض کرد: چرا، فرمود: آن، یک سوم قرآن است. سپس فرمود: آیا ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَ الْفَتْحُ﴾ را با خود داری؟ عرض کرد: چرا، فرمود: آن، یک چهارم قرآن است. آنگاه فرمود: آیا ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ را با خود داری؟ عرض کرد: چرا، فرمود: آن هم یک چهارم قرآن است. سپس فرمود: آیا ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾ را با خود داری؟ عرض کرد: چرا، فرمود: آن هم یک چهارم قرآن است، آنگاه فرمود: «ازدواج کن، ازدواج کن.» **(روایت از ترمذی)**

زینت (آرایش)

۱ـ بعضی از سنن فطری:

(۱) از ام المؤمنین عایشه رضی‌الله عنها نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: ده خصلت از سنن فطرت هستند: کوتاه کردن سبیل، کوتاه کردن ناخنها، شستن چال و چروکهای بدن، نگه داشتن ریش، زدن مسواک، استنشاق، تراشیدن موی پیشین، و صرفه‌جویی در مصرف آب. مصعب بن شیبه گوید: دهم را فراموش کرده‌ام شاید مضمضه باشد.

(۲) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پنج خصلت از سنن فطری هستند: گرفتن ناخنها، کوتاه کردن سبیل، کندن موی بغل، تراشیدن موی پیشین، و ختنه.

۲ـ نهی از تراشیدن موی سر و پیوند آن:

برای زن حلال نیست بجز در حالت ضرورت موهای سر خود را بتراشد، یا چیزی به موهای سر خود پیوند دهد اعم از اینکه موی سر خود باشد یا انسانی دیگر، یا غیر آن از دیگر حیوانات و غیر آن.

به گفتهٔ ابن حزم پیوند موها از گناهان کبیره است، زیرا:

(۱) از علی رضی الله عنه نقل شده که: رسول خدا ﷺ از تراشیدن موی سر زنها نهی کرده است. **(روایت از ترمذی و نسائی)**

(۲) اسماء بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنهما گوید: زنی به خدمت رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله، من دختری تازه عروس دارم که در اثر مریضی موهایش ریزش کرده و از بین رفته است، آیا گناه دارد آن را پیوند زنم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند لعنت کرده زنانی را که موی سر خود را پیوند می‌دهند و زنانی را که چنین حرفه‌ای را دارند.» **(متفق علیه)**

(۳) حُمَید بن عبدالرحمن رضی الله عنه گوید: «از معاویه شنیدم که در مدینه بر منبر بود و از آستین خود چپکی مو بیرون آورد و گفت: ای اهل مدینه، کجایند علماء شما؟ از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم از چنین کاری نهی می‌کرد و فرمود: اگر بنی‌اسرائیل هلاک شدند بدین‌خاطر بود که زنانشان دست به چنین کارهایی می‌زدند.»

(۴) از معاویه رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم از جمع کردن موهای سر زنان بر بالای سر نهی کرده است.

(۵) ابن عمر رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم زنهای پیوند دهنده را لعنت کرده است.»

۳ـ مقدم داشتن طرف راست در شانه کردن و غیر آن:

(۱) عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم (تیامن) مقدم داشتن راست بر چپ را در همهٔ امور را دوست می‌داشت، با دست راست می‌گرفت و با دست راست می‌بخشید.»

(۲) از اشعث رضی الله عنه روایت شده که از زبان پدرش و به نقل از عایشه رضی‌الله‌عنها آورده که رسول خدا (تیامن) در شستن، و کفش پوشیدن و شانه کردن را تا آنجا که می‌توانست دوست می‌داشت.

٤ـ نهی از خالکوبی و تیز کردن و باریک کردن دندانها:

(۱) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم خالکوبها و خالکوبیده‌ها و زنانی که موی چهره و صورت خود را بدون عذر می‌کَنَند و میان دندانهای خود فاصله ایجاد می‌کنند را لعنت کرده است، آنهایی که تغییر خلق می‌دهند.»

(روایت از نسائی)

(۲) ابن عمر رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم زنانی که موهای خود را پیوند می‌دهند، و پیوند کنندگان آن را، و زنانی که خالکوبی می‌کنند و مشتریان آن را لعنت کرده است.»

(روایت از نسائی)

(۳) از ابو الحصین الهیثم آورده‌اند که از ابوریحانه شنیده است می‌گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم از ده چیز نهی کرده است: از تیز کردن دندانها، خالکوبی، کَندن موی صورت، از جمع شدن دو مرد یا دو زن در یک لباس بدون پرده و... نهی کرده است.»

(روایت از ابوداود و نسائی)

۵ـ جواز پوشیدن ابریشم برای زنان:

(۱) انس رضی الله عنه گوید: «زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را دیدم که پیراهن ابریشم به تن کرده بود.»

(۲) باز گوید: «ام کلثوم، دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را دیدم که لباس مخطط به ابریشم را پوشیده بود.»

(۳) ابوصالح حنفی به نقل از علی رضی الله عنه آورده که شنیدم می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم یک عباء ابریشمی برایش به هدیه آورده شده بود و آن را به من داد و من آن را پوشیدم ولی بر اثر این کار، من خشم را از چهرهٔ رسول خدا مشاهده کردم و فرمود: به شما نداده‌ام که خودت آن را بپوشی، لذا به من امر کرد آن را میان زنان خود تقسیم کنم.

٦ـ دامن زنان:

(۱) ابن عمر رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس لباس خود را از روی عشوه و ناز دراز بریده و آن را به دنبال خود بکشاند، خداوند به او نگاه نمی‌کند، ام‌سلمه رضی‌الله‌عنها عرض کرد: یا رسول الله، پس زنان با دامنهای خود چه بکنند؟ فرمود: یک وجب طولانی کنند، عرض کردند: با این حال پشت پای آنان منکشف می‌شود فرمود: یک ذراع طولانی کنید نه بیشتر.» **(روایت از نسائی)**

(۲) از ام سلمه رضی‌الله‌عنها نقل شده که عرض رسول خدا صلی الله علیه وسلم کردند: زنان چقدر می‌توانند دامنهای خود را بکشانند؟ فرمود: یک وجب، عرض کردند: پس منکشف می‌شوند فرمود: یک ذراع و بدان نیفزایید. **(روایت از نسائی)**

(۳) زنی از ام سلمه رضی‌الله‌عنها سؤال کرد من دامنم را طولانی کرده و در مکانهای آلوده عبور می‌کنم تکلیف من چیست؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: تماس دامن با مکانهای پاکیزه به دنبال آن، آن را پاک می‌کند.» **(روایت از چهار محدث بجز نسائی)**

(۴) در روایتی دیگر ابوداود آورده است: زنی از بنی عبد اشهل گفت: عرض رسول خدا صلی الله علیه وسلم کردم: راه عبور ما به مسجد، آلوده و گندیده است در فصل باران چگونه عبور نماییم؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم سؤال کرد: آیا بعد از گذشت از آنجا در راهی پاکیزه‌تر عبور نمی‌کنید؟ عرض کرد: چرا، فرمودند: پس با تماسِ با محل عبورِ پاک، پاکیزه می‌گردد.

۷ـ نمایان ساختن زیورآلات از جانب زنان مکروه است:

ای خواهر مسلمانم، لازم است بدانید که شریعت اسلام به زنان اجازهٔ پوشیدن زیورآلات طلا و نقره را داده ولی نمایان ساختن آن را برای دیدن دیگران مکروه می‌داند؛ زیرا ثوبان، غلام رسول خداﷺ گوید: دختر هُبَیْره به نزد رسول خداﷺ آمد که انگشتری بزرگی در دست داشت... رسول خداﷺ با دیدن آن شروع کرد به زدن به دست، آن زن ناچار نزد فاطمه رضی‌الله‌عنها رفت و از آنچه رسول خداﷺ با او کرده بود شکوه کرد، فاطمه زنجیری را که در گردن داشت و از طلا بود بیرون آورد و گفت: این را ابوحسن به من هدیه کرده است و زنجیر هنوز در دست او بود که رسول خداﷺ داخل شد و فرمود: ای فاطمه، به این خوشحالی که مردم بگویند: دختر رسول خداﷺ زنجیری از آتش در دست دارد؟ سپس بیرون رفت و ننشست. فاطمه گوید: زنجیر را برای فروش به بازار فرستادم و با پول آن غلامی را خریدم و آن را آزاد کردم، وقتی که خبر به رسول خداﷺ رسید فرمود: ستایش خدای را است که فاطمه را از آتش نجات داد.

۸ـ معطر کردن زنان به حدّی که بوی آن به مشام دیگران برسد جایز نیست:

(۱) غنیم بن قیس به نقل از اشعری آورده است که: رسول خداﷺ فرمود: «هر زنی خود را معطر کند تا هنگام عبور، مردم آن را بشنوند زناکار است.»

(روایت از اصحاب سنن)

تفاوت میان عطر مردان با زنان در این است: عطر مردان مخفی ولی بوی آن آشکار و عطر زنان ظاهر ولی بوی آن مخفی است.

(۲) ابوهریره رضی‌الله‌عنه گفته است: «عطر مردان بوی آشکار و رنگی مخفی و عطر زنان بوی مخفی و رنگی آشکار دارد.» **(روایت از ترمذی و نسائی)**

(۳) عمران بن حصین رضی‌الله‌عنه گوید که رسول خداﷺ فرمودند: «بدانید که عطر مردان بوی خوش دارد نه رنگ، و عطر زنان رنگ دارد نه بوی خوش.»

(روایت از ابوداود)

بعضی از راویان در تفسیر حدیث گفته‌اند: این در حالی است که زن از خانه بیرون برود، ولی برای شوهرش در خانه از هر عطری که بخواهد می‌تواند استفاده نماید.

(۴) ابوهریره رضی‌الله‌عنه گوید که رسول خداﷺ فرمود: «هر زنی از بخور استفاده کرده باشد در نماز عشاء دوّم با ما شرکت نکند.» **(روایت از مسلم، ابوداود و نسائی)**

۹ـ جواز استعمال حناء:

(۱) برای زن مسلمان استعمال حناء جایز است، زیرا عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: زنی دست خود را دراز کرد تا نامه‌ای را به رسول خدا ﷺ بدهد ولی رسول خدا ﷺ دست کشید، زن گفت: دست به طرف شما درازکردم تا نامه‌ای به شما بدهم ولی شما آن را نگرفتی، فرمودند: من ندانستم دست زن بود یا دست مرد، عرض کرد: بلکه دست زن بود، فرمودند: «اگر زن بودی می‌بایست ناخنهای دستانت را حناء می‌زدی.»

(روایت از ابوداود و نسائی)

(۲) از کریمة بنت همام رضی‌الله‌عنها روایت شده که زنی دربارهٔ رنگ حناء از عایشه رضی‌الله‌عنها پرسید، گفت: «اشکالی ندارد، ولی من آن را دوست ندارم، زیرا حبیب من ﷺ از بوی آن کراهت دارد.» **(روایت از ابوداود و نسائی)**

(۳) باز از کریمه بنت همام رضی‌الله‌عنها روایت شده که هند بنت عتبة گفت: یا رسول الله، می‌خواهم با تو بیعت کنم، فرمود: «با تو مبایعت نمی‌کنم تا کف دستانت را چندان تغییر ندهی که گویی کف دستان درنده است.» **(روایت از ابوداود)**

۱۰ـ پوشیدن لباس نازک که پوست را کاملاً نپوشاند جایز نیست:

عبدالله بن عمر ﷺ گوید که از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌گفت: «در آخرِ امتم، مردانی بر زینها سوار می‌شوند که شبیه مردان هستند، و بر درِ مساجد پیاده می‌شوند در حالی که زنان آنان پوشیدهٔ در واقع برهنه هستند، بالای سر آنان مانند کوهان شتر لاغر است، آنان را نفرین کنید، چون آنها ملعون هستند. ای کاش! بعد از شما امتی بودند که زنانی همانند زنان شما به ایشان خدمت می‌کردند چنان که زنان امتهای قبل از شما به شما خدمت کرده‌اند.» **(روایت از ابن حبان در صحیح خود، و حاکم)**

۱۱ـ امر به حجاب:

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلاَّ أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ... وإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وقُلُوبِهِنَّ...﴾ (احزاب: ۵۳)

«ای مؤمنان، به خانهٔ پیغمبر بدون اینکه به شما اجازه داده شود داخل نشوید ... و هنگامی که از زنان پیامبر چیزی از وسایل منزل به امانت خواستید از پس پرده از ایشان بخواهید. این کار برای پاکی دلهای شما و آنان بهتر است...»

این نهی، عام است برای تمامی مؤمنانی که بخواهند بدون اجازه داخل منزل رسول خدا ﷺ بشوند. انس رضی الله عنه گوید که عمربن خطاب رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله، افراد نیک و بد بر همسران شما داخل می‌شوند اگر به امهات المؤمنین دستور استفاده از حجاب می‌دادی بهتر بود، به دنبال آن آیهٔ حجاب نازل شد. (متفق‌علیه)

آیهٔ حجاب در ذی‌القعدهٔ سال پنجم هجری نازل شد. و به قولی در سال سوم هجری نازل شده است.

بعد از نزول این آیه برای هیچ کس جایز نبود به همسران نقابدار یا غیر نقابدار رسول خدا ﷺ بنگرد.

این آیه در برگیرندهٔ ادب برای هر مؤمنی است و هشداری است برای او تا به نفس خود در خلوت با افراد بیگانه اعتماد نداشته باشد و بی‌گمان اجتناب از آن برای حال او بهتر و برای نفس نیکوتر، و او را بهتر از معصیت بازمی‌دارد.

و باز می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ و نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ و كَانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾ (احزاب: ۵۹)

«ای پیغمبر، به همسران و دختران خود و به زنان مؤمنان بگو که رداهای خود را جمع و جور، بر خویش فرو افکنند تا اینکه از زنان بی‌بند و بار باز شناخته شوند و در نتیجه مورد اذیت و آزار اراذل و اوباش قرار نگیرند. پیوسته خداوند آمرزنده و مهربان بوده و هست.»

خطاب خداوند با رسول خدا ﷺ و دختران و همسران او دلیل بر این است که تمامی زنان بدون استثنا مأمور به رعایت حجاب می‌باشند.

حجاب دارای شروطی است که بدون رعایت آنها صحیح نیست:

اوّل - باید حجاب تمام بدن را بجز صورت و دو دست تا مچ آنها در برگیرد؛ چنان که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «خداوند نماز زنان بدون حجاب را نمی‌پذیرد.»

(روایت از ابوداود و ابن‌ماجه)

دوّم - نباید لباس، دارای اشکال و الوان مبتذل و مفتضح باشد.

سوّم - باید گشاد بوده و به گونه‌ای نباشد که اعضاء زن را بنمایاند.

چهارم - باید لباس آن چنان دراز باشد که پشت پای آنان را بپوشاند.

پنجم - پوشیدن آن سخت نباشد و شبیه لباس مردان نباشد.

۱۲ـ آرایش (تبرج)

۱ـ تعریف آن:

تبرج عبارت از اظهار زیبایی در جسم و صورت و اندام و لباس است.

به گفتهٔ قتاده، زنان با حالت ناز و عشوه و خرامیدن می‌رفتند ولی خداوند از آن نهی کرد. مقاتل گوید: انداختن روسری بر سر ولی گره نزدن آن و آشکار نمودن گردنبند و گوشواره در گوش و گردن، تبرج است.

بنا به گفتهٔ ابن کثیر، رفتن بدون عذر زنان در جلو مردان بیگانه، تبرج جاهلی است. و به گفتهٔ بخاری تبرج این است که زن محاسن خود را در معرض دید بیگانگان قرار دهد.

۲ـ نهی از تبرج در قرآن مجید:

خداوند در دو جا در قرآن کریم از تبرج نهی کرده است:

۱ـ در سورهٔ نور می‌فرماید:

﴿و الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ و أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ و اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

(نور: ۶۰)

«زنان از کار افتاده‌ای که به سن و سال نازایی رسیده‌اند و بر اثر سالخوردگی جاذبهٔ جنسی را کاملاً از دست داده‌اند و میل به ازدواج با مردان ندارند، و مردان نیز رغبت به ازدواج با آنان را ندارند، اگر لباسهای خود را از تن به در آورند و با جامه‌های معمولی با دیگران معاشرت کنند گناهی بر آنان نیست در صورتی که هدف آنان خودآرایی و نمایش وسایل آرایش در برابر مردم نبوده و به بهانهٔ برداشتن حجاب، زینت را نشان ندهند. با این حال چون پیران سرمشق جوانان هستند، اگر عفت را رعایت کنند و خویشتن را بپوشانند برای ایشان بهتر است. و خداوند شنوا و دانا است.»

۲ـ و در سورهٔ احزاب می‌فرماید:

﴿و لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ (احزاب:۳۳)

«و همچون پیشینیان در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید.»

۳ـ امر به فرو آوردن لباس در قرآن کریم:

(۱) خداوند در سورهٔ اعراف می‌فرماید:

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاساً يُوَارِي سَوْآتِكُمْ و رِيشاً و لِبَاسُ التَّقْوىٰ ذٰلِكَ خَيْرٌ ذٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾ (اعراف: ۲۶)

«ای آدمیزادگان، ما لباسی برای شما درست کرده‌ایم که عورات شما را می‌پوشاند، و لباس زینتی را (برایتان ساخته‌ایم که خود را بدان بیارایید، اما باید بدانید که) لباس تقوی و ترس از خدا بهترین لباس است. این (آفرینش لباسهای ظاهری و باطنی) از نشانه‌های (فضل و رحمت) خدا است تا بندگان متذکر شوند.»

(۲) و در سورهٔ احزاب می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ و بَنَاتِكَ و نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلاَبِيبِهِنَّ ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلاَ يُؤْذَيْنَ﴾ (احزاب: ۵۹)

«ای پیامبر، به همسران و دختران خود و به زنان مؤمنان بگو: که رداهای خود را جمع و جور بر خویشتن فرو افکنند تا اینکه (از زنان بی‌بند و بار و خانمهای آلوده) باز شناخته شوند و در نتیجه مورد اذیت و آزار (اوباش) قرار نگیرند.»

(۳) و در سورهٔ نور می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و لاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاَّ مَا ظَهَرَ مِنْهَا و لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلىٰ جُيُوبِهِنَّ و لاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاَّ لِبُعُولَتِهِنَّ...﴾ (نور: ۳۱)

«و بگو به زنان ایمان‌دار چشمان خود را (از نامحرمان) فرو گیرند (و چشم‌چرانی نکنند) و عورتهای خویش را (همچون سر، سینه، بازو، ساق، گردن، خلخال، گردنبند و بازوبند) نمایان نسازند، مگر آن مقدار (از جمال خلقت، همچون چهره و پنجهٔ دستها) و آن چیزها (از زینت آلات، همچون لباس و انگشتری و سرمه و خضاب) که (طبیعتاً) پیدا می‌گردد. و چارقد، و روسریهای خود را بر یقه‌ها و گریبانهایشان آویزان کنند (تا گردن و سینه و اندامهایی که احتمالاً از لابلای چاک پیراهن نمایان می‌شود، در معرض دید مردم قرار نگیرد) و زینت (اندام یا ابزار) خود را نمایان نسازند مگر برای شوهرانشان ...»

(۴) و باز در سورهٔ نور که ترجمه آن را کمی قبل گذراندیم می‌فرماید:

﴿و الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللاَّتِي لا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ و أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ و اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (نور: ۶۰)

۴ـ نهی از تبرج، و امر به فروگذاشتن رداء در سنت نبوی:

باید دانست که اسلام به این قضیه اهتمام جدی کرده و سنّی را که باید زن در آن به رعایت حجاب بپردازد تعیین می‌کند. رسول خداﷺ در این مورد می‌فرماید:

(۱) ای اسماء، هرگاه، زن به سن حیض رسید برایش صلاح نیست بجز چهره و دو کف وی دیده شود.

(۲) بزرگترین وسیلهٔ فتنه برای مردان زن است؛ رسول خداﷺ می‌فرماید: «آمدن زن همراه با شیطان و رفتن او نیز همراه با شیطان است.»

(۳) باز رسول خداﷺ می‌فرماید: «دو طبقه که من هنوز آنان را ندیده‌ام از اهل دوزخ می‌باشند: مردانی که تازیانه‌های همچون دُم گاو در دست دارند، و زنانی در ظاهر پوشنده و در واقع برهنه که تمایل به مخالطت با مردان بیگانه داشته و مردان را به سوی خود متمایل می‌نمایند، که داخل بهشت نشده و بوی آن را نمی‌شنوند اگرچه بوی آن از مسافتهای چنین و چنان شنیده خواهد شد.»

(۴) موسی بن یسار رضی الله عنه گوید: زنی در کنار ابوهریره عبور کرد که به شدت بوی عطر از او می‌وزید، ابوهریره گفت: کجا ای کنیز خداوند جبار؟ گفت: به مسجد می‌روم، گفت: و خودت را هم معطر کرده‌اید؟ گفت: بله، گفت: پس برگرد و غسل کن، چون من از رسول خداﷺ شنیدم می‌فرمود: «خداوند نماز زنی را که خود را معطر کرده و با بوی عطرآمیز به مسجد رفته، تا بازگشت او به خانه و غسل نمودن او، قبول نخواهد کرد.»

(روایت از ابن خزیمه)

(۵) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خداﷺ فرمود: «هر زنی بخور را استعمال کند نباید در نماز عشاء حاضر گردد.» **(روایت از ابوداود و نسائی)**

(۶) عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: در حالی که رسول خداﷺ در مسجد نشسته بود، زنی از قبیلهٔ مُزَیْنه با خرامیدن و زینت داخل مسجد شد. با دیدن او، رسول خداﷺ فرمود: «ای مردم، زنانتان را از پوشیدن زینت و خرامیدن در مسجد منع کنید، چون بنی‌اسرائیل نفرین نشدند مگر وقتی که زنانشان زینت را پوشیده و در معابر خود خرامیدند.» **(روایت از ابن ماجه)**

۵ـ نمایش (تبرّج) نشانهٔ جهل است:

ای خواهر مسلمانم، لازم است بدانید که آرایش و نمایش زنان نشانهٔ جهل و تقلید از بیگانگان بوده، و عادت گرفتن زن به اماکن فسق، و رقص، و کاباره‌ها و میخانه‌ها و امثال

آن از معاصی بوده و برهنه شدن زنان در این اماکن و غیر آن از قبیل سیرانگاهها و پارکها نشانهٔ نهایت جهل و بی‌خبری آنان از دین است.

اگر اسلام از مشاهدهٔ دختران جوان اروپایی و دیگر ممالک، و آزادی افسارگسیختهٔ آنان دچار شگفت و حیرت شده است، از دیدن تصاویر انسانهای منحط و افتاده در لجنزار بی‌عفتی و بی‌عزّتی و عاری از هرگونه ادب و وقار و انسانیتی بر صفحات انواع مجلات، نیز دچار شگفت و تعجب دو چندان می‌شود که این شخصیت فطری انسانها به خصوص زنان که باید نمونهٔ یک مربی و معلم متشخص و با متانت برای تربیت جگر گوشه‌های خود باشند چگونه در هاویهٔ انحطاط اخلاقی افتاده و شخص و شخصیت زن چگونه مورد تهاجم انسان فروشانِ به ظاهر آزادیخواه قرار گرفته و می‌خواهند و تا حدودی بسیار زیادی هم موفق شده‌اند این نیمهٔ جامعهٔ بشری را برای رسیدن به اهداف شوم خود به صورت تابلویی در آورده و کالاهای خود را بدان ترویج بخشند.

چه بسیار اتفاق می‌افتد در وقت افطار در ماه رمضان تلویزیونهای وابسته به کمپانیهای تجاری به جای نشر و توزیع دروس دین و مفاهیم اعتلا بخش آن، تصاویر برهنهٔ تبلیغاتی زمان را در معرض دید مسلمانان قرار می‌دهند.

چقدر راست و درست بوده و با واقعیت امروزی زنان ممالک غیر اسلامی و احیاناً اسلامی منطبق است فرمودهٔ رسول گرامی اسلامﷺ که می‌فرماید: «زنان از حیث خِرَد و دین کاستی داشته» و حقاً نیاز به کسانی دارند که آنان را حمایت کرده و در کنار خود نگهداری نموده و بر تربیت و تعالی، و ابقاء و اعادهٔ عزّت فطری زنان، و ایجاد جوّی مالامال از صفا و صمیمیتِ خانواده، و زدودنِ غبارِ غربزدگی از چهره‌های آنان، و تأسیس خانواده‌های صالح و سعادتمند و اجتناب از انحلال و فروپاشی آن، و جلوگیری از علل و عوامل گسیختگی شیرازه و بافت خانواده‌هایِ این امتِ مسلمان، همت گمارد.

از فرمودهٔ رسول خداﷺ به این حقیقت انکارناپذیر دست می‌یابیم که هر اندازه خِرَدِ زن کاستی یابد جبران این نقص را از آرایش و افراط در آن و هتک حرمت خود و فرو ریختن قطرات حیاء و آبرو، و تقلید از زنان جاهلیت این قرن و قرون گذشته می‌طلبد که هرگز جبران نخواهد شد.

بر زنان منحرف و رذیله بسیار سخت و دشوار است زیبایی مصنوعی خود را بپوشانند، و بزرگترین چیزی که آنان را رنج می‌دهد این است که با آرایش و نمایش

ساختگی خود مردم را فریب ندهند، و همواره در انتظار تشویق همقطاران سفیه و منحرف خود بوده و دل خود را با این تشویق و کف زدنها خوش کرده و به رقص و پایکوبی و پیچ و خم کردن اندام و قامت خدادادی خود در برابر دید همگان و در مراکز فحشاء و فجور می‌پردازند.

آنچه مایهٔ تعجب بیشتر است این است که زنانی پا در رکاب این‌گونه زنهای منحرف گذاشته که دارای مدارک دانشگاهی بوده و شخصیت خود را به تاراج داده و از امر خدا غافل مانده و پوشش روسری را نشانهٔ واپس‌گرایی دانسته و از آن دوری می‌جویند، و پیشرفت و تمدن را در آرایش و نمایش، و رقصیدن و مخالطت با بیگانگان می‌دانند، و زیر عنوان تمدن، دختران کمتر از بیست ساله در محافل گوناگون به مخالطت با مردان بیگانه و رقص و پایکوبی و شراب‌خواری و استعمال دخانیات و مواد مخدر می‌پردازند.

در آمریکا و اروپا و دیگر ممالک غربی و غربزده، زن قادر است ظرف مدت چند دقیقه با کسانی ازدواج کند و طلاق بگیرد و عروس یک یا چند ساعته شده و بعد از آن طلاق بگیرد و باز ازدواج کند و از نو طلاق بگیرد و همهٔ این تحویل و تحولها در چند دقیقه و با کمترین هزینه صورت می‌گیرد که حاکی از به تاراج دادن شخصیت زن در جوامع غربی و غربزده است.

آنچه مایهٔ تأسف شدید و حسرت زیاد است این است که زن مسلمان گرفتار این لانهٔ سراپا افسانه و دام، دامنگیر شده و به عصیان و نافرمانی خداوند سبحان مبادرت ورزیده و شهامت و قدرت نافرمانی نفس امارهٔ خود را از دست داده است. بدبختی برای زنی است که اوامر خداوند را شنیده و از روی کبر و خودباختگی بدان روی نیاورده و بر هتکِ حرمت و به یغما دادن حیثیت و شخصیت خود اصرار می‌ورزد.

خداوند دربارهٔ چنین کسانی می‌فرماید:

﴿وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ* يَسْمَعُ آيَاتِ اللهِ تُتْلىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (جاثیه: ۸-۷)

«وای بر هر کس که دروغگو و بزهکار باشد! هنگامی که چیزی از آیات ما را فرا می‌گیرد آن را به تمسخر می‌گیرد و مایهٔ استهزاء می‌گرداند! این چنین کسانی عذاب بزرگ و خوارکننده‌ای دارند.»

ای خواهر مسلمانم، لازم است بدانید نمی‌توانید هر کاری که بخواهید برای خود انتخاب کنید و دستورات الهی را زیر پا نهاده و آنچه را انتخاب کنید که نفس شما می‌طلبد. مگر این فرمودهٔ خدا را توجه نکرده‌اید که می‌فرماید:

﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا و يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ و مَا اللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (بقره: ۸۵)

«آیا به بخشی از (دستورات) کتاب (آسمانی) ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر (دستورات آن) کفر می‌ورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند جز خواری و رسوایی در این جهان نیست و در روز رستاخیز به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند. و خداوند از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست.»

باید دانست که خداوند شریعت را پیرو اهواء ما قرار نداده و می‌فرماید:

﴿ولَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰتُ و الْأَرْضُ و مَنْ فِيهِنَّ﴾

(مؤمنون: ۷۱)

«اگر حق و حقیقت از خواستها و هوسهای ایشان پیروی می‌کرد (جهان هستی بر طبق تمایلاتشان به گردش می‌افتاد) آسمانها و زمین و همهٔ کسانی که در آنها به سر می‌برند تباه می‌گردیدند. و خداوند به هیچ کدام از مردان و زنان ایماندار این اختیار را نداده که با رأی و هوای خود اوامر و احکام خداوند را انتخاب نماید، و هر کس چنین پندارد به عصیان مبادرت کرده و آشکارا خود را گمراه کرده است.»

چنانچه در جای دیگری می‌فرماید:

﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ و رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ و مَنْ يَعْصِ اللهَ و رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِيناً﴾ (احزاب: ۳۶)

«هیچ مرد و زن مؤمنی در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر کرده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و ارادهٔ ایشان باید تابع ارادهٔ خدا و رسول او باشد). هرکس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد».

و باز می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَواهُ و أَضَلَّهُ اللهُ عَلىٰ عِلْمٍ و خَتَمَ عَلىٰ سَمْعِهِ و قَلْبِهِ و جَعَلَ عَلىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللهِ أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ﴾ (جاثیه: ۲۳)

«هیچ دیدی کسی را که هوا و هوس خود را به خدایی خود گرفته است و با وجود آگاهی (از حق و باطل آرزوپرستی کرده است و) خدا او را گمراه کرده است، و بر گوش و دل او مهر گذاشته است و بر چشمش پرده‌ای انداخته است. پس چه کسی جز خدا می‌تواند او را راهنمایی کند؟ آیا پند نمی‌گیرید و بیدار نمی‌شوید؟»

زنِ دانش فرا گرفته از هر کسی بیشتر به مجادله پرداخته ولو اینکه بر باطل باشد و گفتهٔ خدا بر او منطبق است که می‌فرماید:

﴿و یُجَادِلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ و اتَّخَذُوا آیَاتِی و مَا أُنْذِرُوا هُزُواً﴾ (کهف: ۵۶)

«همواره کافران بیهوده به جدال می‌پردازند تا با جدال خود، حق را (از میدان به در کنند و آن را) از میان ببرند. آنان آیات (قرآنی) مرا و چیزی را که از آن بیم داده شده‌اند (که مکافات دنیوی و مجازات اخروی است، به باد) استهزاء می‌گیرند.»

پس ای خواهر مسلمانم، بـه سوی راه خـدای‌ﷻ و راه بـهشت بشـتاب، و از راه شیطان و راه انسانهای نافرمان روی برتاب، زیرا کسی که از نور هدایت قرآن روشنایی نجوید در تاریکیهای گمراهی دست و پا خواهد زد.

خداوند مهربان به توبه‌کنندگان چه وعدهٔ نیکی داده که می‌فرماید:

﴿إلاَّ مَنْ تَابَ و آمَنَ و عَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولَئِكَ یُبَدِّلُ اللهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ و کَانَ اللهُ غَفُوراً رَحیماً﴾ (فرقان: ۷۰)

«مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند (گناهان چنین کسانی را می‌بخشد و) بدیها و گناهان (گذشتهٔ) ایشان را به خوبیها و نیکیها تبدیل می‌کند. و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

۱۳ـ آویزان کردن دعاهای نوشته شده:

رسول خداﷺ از آویزان کردن دعاهای نوشته شده نهی کرده است، مانند آویزان کردن مهره به کودک یا خانه یا حیوان و غیره تا از آفات محفوظ بماند، یا جنها به او آسیب نرسانند. هرگاه انسان مسلمان به چیزی غیر از خدا تکیه کند، خداوند او را به آن چیز موکول، و او را خوار می‌کند.

در حقیقت، علماء هر چیزی آویزان شده یا گره زده شده را مکروه دانسته‌اند، مانند وتر و چوبهای بریده شده‌ای که برای در امان ماندن از مضرات به کار می‌گیرند، یا آهن و فولادی که به بازو می‌بندند تا از آفت جن مصون باشند.

این اشیاء و امثال آن از گمراهیهای شیطان است، به‌همین خاطر، علماء، تعویذات و عزائم را از دو جهت مکروه می‌داند: اول، به‌خاطر آنچه به‌آن اشاره کردیم. دوم، دعاها حاوی اسم خدا و احیاناً آیات هستند و آن‌را با خود به‌توالت می‌برند. و رسول خداﷺ فرموده: «هرکس چیزی را به‌خودش آویزان کند موکول به‌آن چیز می‌شود.» **(روایت از ترمذی ونسائی)**

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که چیزی را در گردن فرزندش مشاهده کرد، گفت: «خاندان محمد از شرک بی‌نیازند.»

و از عمران بن حصین نقل شده که: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم تکه آهنی را بر مردی مشاهده کرد فرمودند: این چیست؟ عرض کرد به خاطر حراست از ضعف است، فرمود: این تکه آهن، تنها ضعف را برایت به ارمغان می‌آورد.» **(روایت از ابن ماجه)**

و خداوند متعال بدان تصریح کرده و می‌فرماید:

﴿و أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقاً﴾ (جن: ۶)

«و کسانی از انسانها به کسانی از پریها پناه می‌آوردند و بدین‌وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان می‌افزودند.»

این آیه از عادات و عقاید باطلهٔ اهل جاهلیت بحث می‌کند که عادت بر این داشتند هرگاه وارد دره‌ای می‌شدند می‌گفتند: به صاحب این دره پناه می‌بریم از اینکه جنیها به ما آسیب رسانند، ولی با چنین گفته و عقاید باطله‌ای بر ترس و گمراهی ایشان افزوده می‌شد.

همهٔ این افعال و عقاید، از تمائم (دعاهای نوشته شده) به حساب آمده و منهی‌عنه است. گویی که این اشیاء حفظ و حراست انسان را تمام کرده و به پایان می‌رسانند و بدین‌خاطر (تمائم) که جمع تمیمه است نام نهاده شده‌اند.

از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده که گفته: «دعای بعد از نزول بلا از تمائم محسوب نیست.» **(روایت از ابن ماجه)**

۱۴ـ رفتن به نزد فالگیرها و باور به آنان:

عایشه رضی‌الله‌عنها گوید که پیامبر صلی الله علیه و سلم نهی کرده از اینکه به نزد فالگیر رفته و از او سؤال نماید و گفته‌های او را باور کند و فرمود: «هر کس گفته‌های فالگیر را تصدیق و باور کند از دینی که بر محمد نازل شده است بری و بی‌بهره است.» **(روایت از مسلم)**

۱۵ـ آرایش زن برای بیگانگان:

در حدیثی که امام احمد، ابوداود و نسائی نقل کرده‌اند، رسول خدا صلی الله علیه و سلم از آرایش زن برای بیگانه به شدت نهی کرده است، و اگر چنین کند بر خدا است او را با آتش دوزخ بسوزاند و خداوند می‌فرماید:

﴿و لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ﴾ ترجمهٔ آیه را کمی قبل گذراندیم.

و باز می‌فرماید:

﴿و لاَ يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾ (نور: ۳۱)

«و نباید زنان پاهای خود را در هنگام راه رفتن محکم بر زمین بکوبند تا بدین وسیله صدای خلخالهای پای آنان آشکار گردد.»

اگر زن چنین کند و برای بیگانگان آرایش کند، نشانۀ وجود فسادی بس بزرگ در قلب او و خیانت به شوهر است.

آداب

۱ـ آداب صرف غذا:

گفتن بسم الله در اول و الحمدلله در آخر آن:

ای خواهر مسلمانم، در ابتدای صرف غذا، گفتن بسم الله و خوردن با دست راست واجب است:

(۱) از عمر بن ابی‌سلمه رضی الله عنه نقل است که گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «به نام خدا آغاز کن و با دست راست و از جهت روبروی خود در ظرفِ غذا، خوردن را آغاز کن. **(متفق علیه)**

(۲) عایشه رضی‌الله‌عنها گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرگاه غذا خوردید با نام خدا آغاز کنید و اگر در اول، آن را فراموش کردید، بگویید: (بسم اللهِ أَوَّلَهُ و آخرَه).»

(روایت از ابوداود و ترمذی)

ای خواهر مسلمانم، همچنین گفتن بسم الله هنگام داخل شدن به منزل مستحب است:

(۳) جابر رضی الله عنه گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم می‌فرمود: «هرگاه انسان هنگام داخل شدن به خانه و هنگام شروع کردن به غذا اسم خدا را ذکر کند، شیطان به دوستانش می‌گوید: امشب در اینجا جای ماندن و شام خوردن ندارید، و اگر هنگام دخول به خانه از نام خدا غافل ماندید شیطان گوید: اینجا جای ماندن است و اگر هنگام صرف شام نیز نام خدا را نبردید گوید: به مکان ماندن و شام خوردن دست یافتید.» **(روایت از مسلم)**

(۴) حذیفهٔ بن یمان رضی الله عنه گوید: هرگاه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر سفرهٔ غذا حاضر می‌شدیم قبل از رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست را داخل ظرف غذا نمی‌کردیم، و باری با ایشان بر سفرهٔ غذا حاضر شدیم کنیزی بیامد و با شتاب خواست دست را داخل ظرف غذا

کند، رسول خداﷺ دست او را گرفت، سپس یک اعرابی بیامد و او نیز خواست دست را داخل ظرف غذا نماید، رسول خداﷺ دست او را نیز گرفت و فرمود: «بی‌گمان شیطان غذایی را حلال می‌داند که اسم خدا بر آن ذکر نشود، و شیطان این کنیز را آورد تا بدون ذکر اسم خدا دست را داخل ظرف غذا کند ولی من دست او را گرفتم، اعرابی آمد تا به وسیلهٔ او، غذا را برای خودش حلال نماید ولی من دست او را نیز نگه داشتم و نگذاشتم بدون اسم خدا آغاز کنند. سوگند به خدایی که جان من در دست اوست دست او با دستان کنیز و اعرابی در دستان من است، آنگاه اسم خدا را ذکر کرد و خوردن را آغاز کرد.» **(روایت از مسلم)**

(۵) امیّه بن مخشی صحابیﷺ گوید: رسول خداﷺ نشسته بود در آن حال مردی مشغول خوردن غذا بود و تنها یک لقمه مانده بود که اسم خدا را ذکر کرد و گفت: **(بسم الله أولَه و آخرَه)**. رسول خداﷺ خندید و فرمود: «در اول، شیطان با وی مشغول خوردن غذا بود ولی به محض اینکه این مرد اسم خدا را ذکر کرد، شیطان هر آنچه را که خورده بود قیء کرد.» **(روایت از ابوداود و نسائی)**

(۶) عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: رسول خداﷺ با شش نفر از اصحابش مشغول صرف غذا بود اعرابیی آمد و با دو لقمه تمام غذا را خورد، رسول خداﷺ فرمود: «اگر این اعرابی نام خدا را ذکر می‌کرد غذا برایش کفایت می‌کرد.» **(روایت از ترمذی)**

(۷) از ابو أمامهٔ باهلیﷺ روایت شده که هرگاه سفره برداشته می‌شد رسول خداﷺ می‌فرمود: «**الحمدلله حمداً کثیراً طیّباً مبارکاً فیه غیر مکفی ولا مُستغنی عن ربّنا**».

(۸) از معاذ بن أنسﷺ روایت شده که رسول خداﷺ فرموده است: هر کس بعد از صرف غذا بگوید: «**الحمد الله الذی أطعمنی هذا و رزقنیه من غیر حول مِنّي ولا قوّة**» گناهان گذشتهٔ او بخشوده خواهد شد. **(روایت از ترمذی)**

(۹) از ابوهریرهﷺ روایت شده که رسول خداﷺ فرموده است: «اگر هر کدام از شما دعوت شد باید آن را اجابت کند، اگر روزه باشد نماز بخواند و اگر روزه نباشد غذا را بخورد.» **(روایت از مسلم)**

(۱۰) عمر بن ابی سلمهﷺ گوید: من نوجوانی بودم و تحت نظر رسول خداﷺ قرار داشتم در موقع صرف غذا با دست از اطراف کاسه غذا برمی‌داشتم، رسول خداﷺ فرمود: «ای جوان، نام خدا را ذکر کن و با دست راست و از جانب روبروی خود در کاسه غذا بردار.» **(متفق علیه)**

۲ـ امر به خوردن از کنار کاسه و نهی از برداشتن از وسط آن:

(۱) از عبدالله بن عباس رضی الله عنه به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرموده است: «برکت بر وسط طعام نازل شده و شما از کنار آن بخورید و از وسط آن نخورید.»

(روایت از ابوداود و ترمذی)

(۲) از عبدالله بن بسر رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم کاسه‌ای بزرگ به نام «غرّاء» داشت که با چهار نفر حمل می‌شد وقتی که نماز «ضحی» را خواندند کاسه را که در آن ترید شده بود بیاوردند، همه بر آن جمع شدند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر دو ساق و زانوهایش نشست، یک مرد اعرابی گفت: این چگونه نشستن است؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: خداوند مرا جبار عنید نیافریده است، از کنار آن بخورید و وسط آن را نگه دارید تا برکت آن افزوده شود.»

۳ـ آداب نوشیدن آب:

ای خواهر مسلمانم، مستحب است نوشیدن سه نوبت بوده و در آغاز آن اسم خدا ذکر شود.

(۱) از انس رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در اثناء نوشیدنِ آب سه مرتبه خارج از ظرف آن نفس می‌کشید. **(متفق علیه)**

(۲) از ابن عباس رضی الله عنه به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرموده است: «همانند شتر آب را با یک نفس ننوشید بلکه با دو، یا سه مرحله آن را بنوشید و در ابتدای آن اسم خدا را ذکر کنید و در آخر، نیز، به حمد او بپردازید.»

(روایت از ترمذی)

(۳) ابوقتاده رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم نفس کشیدن در داخل ظرف آب را نهی کرده است.» **(متفق علیه)**

(۴) انس رضی الله عنه گوید: «شیر مخلوط با آب را برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم آوردند و در آن حال یک مرد اعرابی در کنار راست و ابوبکر رضی الله عنه در کنار چپ رسول خدا قرار داشتند، اول خود از آن نوشید، سپس ظرف را به اعرابی داد و فرمود: باید ابتدا به طرف راست تعارف کرد.» **(متفق علیه)**

(۵) سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه گوید: «مقداری شیر را برای حضرت صلی الله علیه وسلم آوردند، از آن نوشید و در طرف راستش غلامی و در طرف چپ او بزرگانی قرار داشتند رسول خدا صلی الله علیه وسلم به غلام فرمودند: آیا اجازه می‌دهید ابتدا به بزرگان سمت چپم بدهم؟ غلام

عرض کرد: نه به خدا هیچ کسی را بر نصیبم از تو برتری نمی‌دهم، و رسول خداﷺ ظرف را در دست غلام قرار داد.» (متفق علیه)

(۶) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: «رسول خداﷺ از فوت کردن در داخل ظرف آب نهی کرده است، مردی گفت: اگر چیزی در آن دیدیم چه؟ گفت: آب را بریز، گفت: من با یک نفس نمی‌توانم سیراب شوم، گفت: پس ظرف آب را از دهانت جدا کن و آنگاه نفس بکش.» (روایت از ترمذی)

(۷) ابن عباس رضی الله عنه گوید: «رسول خداﷺ از نفس کشیدن و فوت کردن در داخل ظرف آب نهی کرده است.» (روایت از ترمذی)

٤ـ آداب لباس پوشیدن:

خواهر مسلمانم، هرگاه لباس نو یا کفش نو پوشیدید خدا را سپاس کن و خیرات را از او بخواه و از هر شری به او پناه ببر، زیرا ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: رسول خداﷺ هرگاه لباسی را می‌پوشید این دعا را می‌خواند: «**اللهم لك الحمد أنت كسوتنيه أسألك خيره و خير ما صنع له و أعوذ بك من شره و شر ما صنع له**».

(روایت از ابوداود و ترمذی)

٥ـ آداب خوابیدن و دراز کشیدن:

(۱) براء بن عازب رضی الله عنه گوید: هر وقت رسول خداﷺ به بستر خواب می‌رفت بر پهلوی راست می‌خوابید و این دعا را می‌خواند: «**اللهم أسلمت نفسي إليك و وجهت وجهي إليك و ألجأت ظهري إليك رغبة و رهبة إليك لا ملجأ و لا منجا منك إلا إليك، آمنت بكتابك الذي أنزلت و نبيك الذي أرسلت**». (روایت از بخاری)

(۲) همچنین از براء روایت شده که رسول خداﷺ به من گفت: «هرگاه به بستر خواب رفتی وضویی همانند وضوی نماز بگیر سپس بر پهلوی راستت دراز بکش و بگو: و دعایی مانند قبل را ذکر کرد، و سعی کن آخرین کلامت آن باشد.» (متفق علیه)

(۳) از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده که رسول خداﷺ در شب یازده رکعت نماز می‌خواند و هنگام طلوع فجر دو رکعت خفیف نماز می‌خواند، آنگاه بر پهلوی راستش دراز می‌کشید تا مؤذن می‌آمد و اجتماع مسلمانان در مسجد را به او خبر می‌داد. (متفق علیه)

(۴) حذیفه بن یمان رضی الله عنه گوید: هرگاه رسول خداﷺ در شب به بستر خواب می‌رفت دست خود را زیر گونهٔ خود می‌گذاشت و این دعا را می‌خواند: «**اللهم باسمك**

أموت و أحیا»، و اگر از خواب بیدار می‌شد می‌گفت: «**الحمد لله الذی أحیانا بعد ما أماتنا و إلیه النشور**». (روایت از بخاری)

(۵) از یعیش بن طفجهٔ غفاری رضی الله عنه به نقل از پدرش روایت شده که پدرم گفت: «روزی من در مسجد بر شکم درازکشیده بودم ناگهان یکی با پای خود مرا تکان داد و گفت: این درازکشیدنی است که خداوند آن را ناخوش می‌دارد، گوید: وقتی نگاه کردم متوجه شدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود.» (روایت از ابوداود)

(۶) از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس در مکانی بنشیند و ذکر خدا را بر زبان نیاورد از جانب خدا بر وی نقصی محسوب می‌شود.»

(روایت از ابوداود)

٦ـ آداب مجلس و همنشینی:

(۱) از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هیچ کدام از شما کسی را از مجلس بلند نکند تا خودش در جای او بنشیند ولی مجلس را برای یکدیگر گشاد کنید.» و عادت ابن عمر بر این بود که هر کس به خاطر او از مجلس بلند می‌شد در آن مجلس نمی‌نشست.» (متفق علیه)

(۲) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرگاه یکی از شما از جای خود برخاست و سپس بازگشت، برای نشستن در مکان اول اولویت دارد.» (روایت از مسلم)

(۳) جابر بن سمره رضی الله عنه گوید: «عادت ما بر این بود هرگاه به محضر رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌رفتیم در مکانی می‌نشستیم که مجلس بدان منتهی می‌شد.» (روایت از ابوداود و ترمذی)

(۴) حذیفه بن یمان رضی الله عنه گفته است: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم نفرین کرده کسی را که در وسط حلقهٔ مجلس بنشیند.» (روایت از ابوداود)

(۵) از ابومجلز روایت شده که مردی در وسط حلقهٔ مجلس نشست، حذیفه گفت: «ملعون است بر زبان محمد صلی الله علیه وسلم یا خداوند لعنت کرده است بر زبان محمد صلی الله علیه وسلم کسی راکه در وسط حلقه بنشیند.» (روایت از ترمذی)

(۶) از عمرو بن شعیب به نقل از پدرش و او از جدش رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: «حلال نیست بر هیچ کسی میان دو کس بدون اجازهٔ آنان بنشیند.» (روایت از ابوداود و ترمذی)

(۷) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که می‌فرمود: «بهترین مجالس واسع‌ترین آنها است.» (روایت از ابوداود)

(۸) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کس در مجلسی بنشیند و زیاد سخن گوید ولی قبل از بلند شدن این دعا را بخواند: (**سبحانك اللهم و بحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك و أتوب إليك**)، گناهان این مجلسِ او بخشوده خواهد شد.»

(روایت از ترمذی)

(۹) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در اواخر عمرش هرگاه می‌خواست از مجلسی برخیزد می‌فرمود: «**سبحانك اللهم و بحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك و أتوب إليك**»، مردی عرض کرد: یا رسول الله، حالا شما چیزی می‌گویید که قبلاً نمی‌گفتید؟ فرمود: «این دعا کفارهٔ چیزی است که در مجلس روی داده است.»

(روایت از ابوداود و حاکم)

(۱۰) از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسیار به ندرت از مجلسی برمی‌خواست مگر اینکه این دعا را می‌خواند: «**اللهم أقسم لنا من خشيتك ما تحول به بيننا و بين معصيتك و من طاعتك ما تبلغنا به جنتك و من اليقين ما تهون به علينا مصائب الدنيا، اللهم متعنا با سماعنا و أبصارنا و قوتنا ما أحييتنا و اجعله الوارث منا و اجعل ثأرنا على من ظلمنا و انصرنا على من عادانا و لا تجعل مصيبتنا فى ديننا و لا تجعل الدنيا أكبر همنا و لا مبلغ علمنا و لا تسلط علينا من لا يرحمنا**» **(روایت از ترمذی)**

(۱۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر جماعتی از مجلسی برخیزند که در آن نام خدا ذکر نشده باشد، مانند آن است بر لاشهٔ خری بلند شده باشند و چنین مجلسی برای آنها حسرت به دنبال خواهد داشت.» **(روایت از ابوداود)**

(۱۲) باز از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هر قومی که در مجلسی بنشینند و در آن خدا را یاد نکنند و بر پیامبرش درود نفرستند، این مجلس بر آنان نقص حساب شده، اگر خدا بخواهد آنان را عذاب دهد وگرنه از آنان گذشت می‌کند.» **(روایت از ترمذی)**

۷ـ آداب سلام کردن:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا و تُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ **(نور: ۲۷)**

«ای مؤمنان، وارد خانه‌هایی نشوید که متعلق به شما نیست مگر بعد از اجازه گرفتن و سلام کردن بر ساکنان آن. این کار برای شما بهتر است، امید است شما این دو مطلب را در نظر داشته باشید.»

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً﴾ (نور: ۶۱)

«هر وقت داخل خانه‌ای شدید بر همدیگر سلام کنید؛ سلام پربرکت و پاکی که به فرمان خدا مقرر است.»

و در سورهٔ نساء می‌فرماید:

﴿و إِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْرُدُّوهَا﴾ (نساء: ۸۶)

«هرگاه شما را سلامی کردند به گونه‌ای زیباتر و بهتر از آن یا دست‌کم همانند آن، آن‌را پاسخ گویید.»

و در سورهٔ ذاریات می‌فرماید:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ* إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَاماً قَالَ سَلَامٌ﴾ (ذاریات: ۲۵-۲۴)

«آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟ در آن زمانی که بر او وارد شدند و گفتند: سلام بر تو! او گفت: سلام بر شما ...»

(۱) عبدالله بن عمرو بن عاص‌ﷺ گوید: «مردی از رسول خداﷺ پرسید چه امری در اسلام بهتر است؟ فرمود: بذل طعام و سلام کردن بر آشنایان و ناآشنایان.»
(متفق‌علیه)

(۲) ابوهریره‌ﷺ به نقل از رسول خداﷺ آورده که فرموده است: «وقتی که خداوند آدم را آفرید به او دستور داد برو بر اینها سلام کن که گروهی از ملائک هستند که نشسته‌اند و به جواب آنان گوش کن، چون این، سلام و جواب تو، و ذریهٔ تو خواهد بود. آدم رفت و گفت: السلام علیکم، ملائک در جواب گفتند: السلام علیک و رحمة الله و برکاته و در جواب، جملهٔ: «و رحمة الله و برکاته» بدان افزودند.» (متفق علیه)

(۳) براء بن عازب‌ﷺ گوید: «رسول خداﷺ هفت خصلت را به ما دستور داد: عیادت مریض، تشییع جنائز، دعای خیر برای شخص عطسه‌زننده، یاری ناتوانان، کمک به مظلوم، گسترش سلام، و به جای آوردن قسم.» (متفق علیه)

(۴) ابوهریره‌ﷺ گوید که رسول خداﷺ فرمود: «داخل بهشت نمی‌شوید تا ایمان نیاورید و ایمان ندارید تا یکدیگر را دوست نداشته باشید. آیا شما را بر چیزی رهنمایی نکنم که اگر آن را انجام دادی یکدیگر را دوست خواهید داشت؟ میان خود سلام را گسترش دهید.» (روایت از مسلم)

(۵) عبدالله بن سلام رضی الله عنه گوید که از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم می‌فرمودند: «ای مردم، سلام را گسترش دهید و طعام را ببخشید، و صلهٔ ارحام را رعایت نمایید، و در حالی که مردم در خوابند نماز بخوانید تا بدان وسیله با امن و امان داخل بهشت شوید.»

(روایت از ترمذی)

(۶) طفیل بن ابیّ بن کعب گوید: «من به نزد عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌رفتم و با او به بازار که می‌رفتیم بر هر کهنه فروش و تاجر و مسکین و هر کسی دیگر گذرش می‌افتاد بر او سلام می‌کرد. ابن طفیل گوید: روزی به نزد عبدالله بن عمر رضی الله عنه رفتم و او با من به بازار آمد، گفتم: شما به بازار چرا می‌آیی؟ شما که نه پیش کسی توقف می‌کنی و نه جویای کالایی هستی و نه در مجالس بازار می‌نشینی، به نظر من در اینجا با ما بنشین تا با هم صحبت کنیم، در جواب گفت: شکم گنده، رفتن ما به بازار تنها به خاطر سلام کردن بر کسانیست که می‌بینیم.» **(روایت از مالک)**

چگونگی سلام:

ای خواهر مسلمانم، مستحب آن است در سلام گفتن از ضمیر جمع استفاده کنید و بگویید: «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته» اگرچه مخاطب شما یک نفر باشد و در جواب آن نیز همان بگویید: «و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته» و واو عطف را در اول بیاورد.

(۷) عمران بن حصین رضی الله عنه گوید: مردی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: «السلام علیکم»، رسول خدا صلی الله علیه و سلم سلام او را جواب داد و آن مرد بنشست. رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «ده حسنه دارد». یکی دیگر آمد و گفت: «السلام علیکم و رحمة الله»، بعد از جواب او فرمودند: «بیست حسنه دارد»، و دیگری آمد و گفت: «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»، بعد از جواب او نیز فرمودند: «سی حسنه به دست آورد.»

(روایت از ابوداود و ترمذی)

(۸) ابوجرّی هُجَیْمی رضی الله عنه گوید: به خدمتِ رسول خدا رفتم و گفتم: «علیک السلام یا رسول الله، فرمود: مگو: (علیک السلام)، چون این، سلام مردگان است.»

(روایت از ابوداود و ترمذی)

(۹) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «سوار بر پیاده و پیاده بر نشسته و جماعتِ کم بر جماعتِ بیشتر سلام می‌کند.» **(متفق علیه)**

و در روایت بخاری آمده: «و کوچک بر بزرگتر از خود سلام می‌کند.»

(۱۰) ابوامامهٔ باهلی رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «بی‌گمان نزدیک‌ترین مردم به خدا آن کس است که اول از همه سلام گوید.» **(روایت از ابوداود)**

اعادهٔ سلام سنت است:

(۱۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه یکی از شما به برادرش رسید بر و او سلام کند، اگر درخت، یا دیوار، یا سنگی میان ایشان حائل شد اگر باز به او رسید باز بر او سلام کند.» **(روایت از ابوداود)**

هنگام دخول به منزل، سلام گفتن مستحب است:

خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً﴾

(نور: ۶۱)

«هر وقت داخل خانه‌ای شدید بر همدیگر سلام کنید؛ سلامِ پربرکت (و لبریز از خیر و ثواب فراوان و تقویت کنندهٔ پیوند موجود میان دلهای مردمان، و درود) پاکی که به فرمان خدا مقرر است و موجب صفا و صمیمیت می‌گردد.»

(۱۲) انس رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم به من فرمودند: «ای پسرم، هر وقت بر اهل و خانواده‌ات داخل گشتی بر آنان سلام کن تا مایهٔ برکت بر تو و خانواده‌ات گردد.»

(روایت از ترمذی)

سلام بر همسر و زنان محرم:

(۱۳) سهل بن سعد رضی الله عنه گوید: «در میان ما، زنی و در روایتی، پیرزنی بود که آش شلغم و جو می‌پخت و هرگاه از نماز جمعه باز می‌گشتیم بر او سلام می‌کردیم و او با این غذا از ما پذیرایی می‌کرد.» **(روایت از بخاری)**

(۱۴) اسماء بنت یزید رضی الله عنها گوید: «رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و سلم بر ما که گروهی زن بودیم گذر کرد و سلام کرد.» **(روایت از ابوداود)**

و در روایت ترمذی آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مسجد بر گروهی زن که نشسته بودند گذر کرد و با اشارهٔ دست سلام کرد.»



حرمتِ ابتدا به سلام به کافر:

(۱۵) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «در ملاقات با یهود و نصاری نباید شما به ایشان سلام کنید، و هرگاه در راه به آنان رسیدید آنان را ناگزیر به عبور از معبر تنگ نمایید.»
(روایت از مسلم)

(۱۶) انس رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه اهل کتاب بر شما سلام کردند در جواب بگویید: و علیکم.»
(متفق علیه)

استحباب سلام بر مجلسِ متشکل از مسلمان و کافر:

(۱۷) اسامه رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر مجلسی متشکل از مسلمانان و کفار بت‌پرستان و یهودیها عبور کرد و بر آنان سلام کرد.»
(متفق علیه)

استحباب سلام به هنگام بلند شدن از مجلس:

(۱۸) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه به مجلسی رفتید سلام کنید و هرگاه از آن خارج شدید سلام کنید، باید دانست که سلام اوّل اولویت بر سلام دیگری ندارد.»
(روایت از ابوداود)

۸ـ آداب اجازهٔ داخل شدن به منزل:

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا و تُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا﴾
(نور: ۲۷)

«ای مؤمنان، به هیچ خانهٔ دیگری جز خانهٔ خود داخل نشوید مگر آنکه بپرسید و بدانید که در آن خانه کسی هست؟»

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿و إِذَا بَلَغَ الأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾
(نور: ۵۹)

«و چون کودکان شما به سن بلوغ رسیدند باید از شما اجازهٔ ورود به خانه را بگیرند، چنان که کسانی که پیش از ایشان کودک بوده و وقتی بزرگ شده‌اند اجازه خواسته‌اند.»

ای خواهر مسلمانم، باید دانست اجازه خواستن تا سه مرتبه است، اگر بعد از آن کسی به شما جواب نداد، سنت آن است بازگردید. به این حدیث توجه فرمایید: ابوموسی اشعری رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «اجازه خواستن سه مرتبه است، آنگاه اگر به شما اجازه داده شد که هیچ وگرنه بازگردد.» **(متفق علیه)**

سنت آن است اگر به شخص مهمان گفته شد: شما چه کسی هستید؟ در جواب خود را معرفی کرده و بگوید: من فلانی هستم.

(۱) ابوذر رضی الله عنه گوید: «شبی بیرون رفتم ناگاه متوجه شدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم به تنهایی مشغول راه رفتن است، من هم زیر مهتاب شروع به رفتن کردم، رسول خدا صلی الله علیه وسلم رو به طرف من کرد و فرمود: کیست؟ عرض کردم: ابوذرم.» **(متفق علیه)**

(۲) ام هانی رضی الله عنها گوید: «به نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم رفتم در آن حال رسول خدا صلی الله علیه وسلم مشغول غسل بود و فاطمه رضی الله عنها پرده‌ای در مقابل ایشان گرفته بود، فرمودند: کیست؟ گفتم: من ام هانیء هستم.» **(متفق علیه)**

(۳) جابر رضی الله عنه گوید: «به محضر رسول خدا صلی الله علیه وسلم رفتم و در را زدم، فرمود: کیست؟ گفتم: منم، فرمود: منم منم، گو اینکه جواب مرا کراهت داشتند.» **(متفق علیه)**

۹ـ تشمیت عطسه زننده مستحب است:

(۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند عطسه را دوست داشته و خمیازه را ناخوش می‌دارد، پس هرگاه یکی از شما عطسه کرد و سپاس خدا را به جای آورد بر هر مسلمانی که آن را بشنود لازم است این دعا را در حق او بگوید: **«یرحمک الله»**. ولی خمیازه از شیطان بوده و تا آنجا که در توان دارید از آن جلوگیری کنید، چون با خمیازه‌های شما شیطان می‌خندد.» **(روایت از بخاری)**

(۲) از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرگاه یکی از شما عطسه کرد باید بگوید: **«الحمد لله»** و برادرش یا دوستش بگوید: **«یرحمک الله»** و اگر **«یرحمک الله»** گفت، برای او این دعا را در جواب بگوید: **«یهدیکم الله و یصلح بالکم»**. **(روایت از بخاری)**

تشمیت برای کسی که حمد خدا نگوید مکروه است:

(۳) انس رضی الله عنه گوید: «دو نفر در نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم عطسه کردند، رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای یکی تشمیت گفت ولی برای دوّمی تشمیت نگفت. این یکی عرض کرد: یا رسول

الله، برای اوّلی تشمیت کردی ولی برای من تشمیت نکردی؟ فرمود: آن یکی بعد از عطسه حمد خدا راکرد ولی تو حمد خدا نگفتی.» (متفق علیه)

آداب خمیازه کشیدن:

(۴) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه یکی از شما خمیازه کشید لازم است دست خود را روی دهان بگذارد، زیرا شیطان داخل آن می‌شود.» (روایت از مسلم)

۱۰ـ آنچه باید در هنگام سوار شدن بر هر مرکوبی گفته شود:

خداوند متعال فرماید:

﴿وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْكَبُونَ لِتَسْتَوُوا عَلىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنا هٰذا وَ ما كُنّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَ إِنّا إِلىٰ رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ﴾ (زخرف: ۱۳-۱۲)

«و کشتی‌ها و چهارپایان را برای شما آفرید تا بر آنها سوار شوید و بنشینید و آنگاه نعمت خدا را به یاد آرید و بگویید: پاک و بی‌عیب است خدایی که این مرکب را برای ما مسخر گردانیده است و ما به سوی پروردگار خویش باز می‌گردیم.»

(۱) ابن عمر رضی الله عنهما گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگاه برای سفر بر شترش سوار می‌شد سه مرتبه تکبیر می‌گفت و سپس این دعا را می‌خواند: «**سبحان الّذی سخرلنا هذا و ما كنا له مقرنين و إنا إلى ربنا لمنقلبون. اللهم إنا نسألك فى سفرنا هذا البر و التقوى، و من العمل ما ترضى، اللهم هون علينا سفرنا هذا و اطوعنّا بُعده، اللهم أنت الصاحب فى السفر، و الخيفة فى الأهل، اللهم إنى أعوذ بك من وعثاء السفر وكآبة المنظر و سوء المنقلب فى المال و الأهل و الولد**»، و هرگاه باز می‌گشت این را نیز اضافه می‌کرد: «**آيبون تائبون عابدون لربنا حامدون**». (روایت از مسلم)

(۲) علی بن ربیعة گوید: نزد علی بن ابی طالب بودم مرکب را برای او آوردند همین که پا در رکاب گذاشت گفت: بسم الله و چون بر پشت آن قرار گرفت گفت: «**الحمد لله الذى سخر لنا هذا و ما كنا له مقرنين و انا الى ربنا لمنقلبون**»، سپس سه مرتبه «الحمد لله» گفت و سه مرتبه ندای «الله اکبر» زد، آنگاه گفت: «**سبحانك إنى ظلمت نفسى فاغفرلى إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت**»، بعد از آن خندید، علت خندیدن از او پرسیدند؟ در جواب گفت: پیامبر را دیدم چنین کرد که من کردم، ایشان خندیدند عرض کردم: یا رسول الله، از

چه می‌خندی؟ گفت: خداوند سبحان از گفتهٔ بنده‌اش که آمرزش گناهانش را می‌طلبد و می‌داند بجز خدا کسی گناهان او را نخواهد بخشید خوشحال می‌شود.»
(روایت از ابوداود و ترمذی)

تکبیر به هنگام صعود و تسبیح به هنگام فرود در مسافرت:

(۳) جابر رضی الله عنه گوید: «ما هرگاه صعود می‌کردیم تکبیر می‌گفتیم و در هنگام فرود تسبیح می‌گفتیم.» **(روایت از بخاری)**

استحباب دعا در سفر:

(۴) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «سه دعا، مستجاب بوده و شکی در آن نیست: دعای مظلوم، دعای مسافر، و دعای پدر و مادر علیه فرزند.»
(روایت از ابوداود و ترمذی)

۱۱ـ فضیلت مسواک:

(۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «اگر بر امتم سخت و دشوار نبود بر آنان واجب می‌کردم با هر نمازی مسواک بزنند.» **(متفق علیه)**

(۲) حذیفه رضی الله عنه گوید: «عادت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر این بود: هرگاه از خواب بیدار می‌شد مسواک می‌کرد.» **(متفق علیه)**

(۳) انس رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «زیاد استفاده کردن از مسواک را بر شما لازم کرده‌ام.» **(روایت از بخاری)**

(۴) شریح بن هانئ رضی الله عنه گوید: «عرض عایشه رضی‌الله‌عنها کردم: رسول خدا اولین کاری که بعد از وارد شدن به منزل می‌کرد چه بود؟ گفت: از مسواک آغاز می‌کرد.»
(روایت از مسلم)

(۵) عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «ما همیشه مسواک و آب وضوی پیامبر را آماده می‌کردیم هر اندازه که خدا می‌خواست از خواب بیدار می‌شد و مسواک می‌زد و وضو می‌گرفت و نماز می‌خواند.» **(روایت از مسلم)**

(۶) باز عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: مسواک تمیزکنندهٔ دهان و خشنودکنندهٔ پروردگار است.» **(روایت از نسائی و ابن خزیمه)**

۱۲ـ آنچه به هنگام خوابیدن و بیدار شدن باید گفت:

(۱) از حذیفه و ابوذر رضی‌الله‌عنهما روایت شده که هرگاه رسول خدا به بستر خوابش می‌رفت می‌گفت: «**باسمك اللهم أحيا و أموت**» و بعد از بیدار شدن می‌گفت: «**الحمدلله الذی أحيانا بعد ما أماتنا و إليه النشور**».
(روایت از ترمذی)

(۲) از علی رضی الله عنه نقل است که رسول خدا ﷺ به او و فاطمه رضی‌الله‌عنها فرمود: «هرگاه به بستر خواب رفتید یا هرگاه دراز کشیدید سی و سه مرتبه تکبیر، سی و سه مرتبه تسبیح، و سی و سه مرتبه تحمید، و در روایتی، سی و چهار مرتبه تسبیح و در روایتی دیگر، سی و چهار مرتبه تکبیر بگویید.»
(متفق علیه)

(۳) و از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده که رسول خدا ﷺ هرگاه دراز می‌کشید در دستان خود فوت کرده و معوذات را می‌خواند و آنگاه دستها را بر بدن خودش می‌مالید.
(متفق علیه)

و در روایتی دیگر از علی و عایشه رضی‌الله‌عنهما آمده که هرگاه رسول خدا ﷺ به بستر خواب در شب جمعه می‌رفت دستهای خود را با هم جمع سپس در آنها فوت کرده و سوره‌های ﴿**قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ**﴾ و ﴿**قُلْ أَعُوذُ بِرِبِّ الْفَلَقِ**﴾ و ﴿**قُلْ أَعُوذُ بِرِبِّ النَّاسِ**﴾ را در آنها می‌خواند و آنگاه دو دست را تا اندازه‌ای که می‌توانست بر بدن می‌مالید و از سر و صورت و قسمت جلوی بدن آغاز می‌کرد و تا سه مرتبه این کار را انجام می‌داد.
(متفق علیه)

(۴) براء بن عازب رضی الله عنه گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه به بستر خواب رفتی وضویی همانند وضوی نماز بگیر، سپس بر پهلوی راست بخواب و بعد از آن بگو: «**اللهم أسلمت وجهی إليك، و وجهت وجهی إليك، و فوّضت أمری إليك و ألجأت ظهری إليك رغبة و رهبة إليك، لا ملجأ و لا منجا إلا إليك، آمنت بكتابك الذی أنزلت، و نبيك الذی أرسلت**»، اگر در آن شب بمیری مرگ شما بر فطرت بوده، و سعی کن آخرین گفتارت آن باشد.»
(متفق علیه)

(۵) انس رضی الله عنه گوید: هرگاه رسول خدا به بستر خوابش می‌رفت می‌گفت: «**الحمد لله الذی أطعمنا و سقانا و كفانا و آوانا ...**».
(روایت از مسلم)

(۶) از حذیفه رضی الله عنه روایت شده که هرگاه رسول خدا ﷺ می‌خواست بخوابد دست راست خود را زیر گونهٔ خود می‌نهاد و این دعا را می‌خواند: «**اللهم قِنی عذابكَ یومَ تبعث عبادك**»
(روایت از ترمذی)

و ابوداود به نقل از حفصه رضی‌الله‌عنها آورده است: «رسول خدا ﷺ این دعا را سه مرتبه تکرار می‌کرد.»

۱۳ـ فضیلت دعای خیر در غیاب شخص:

خداوند می‌فرماید:

﴿و الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْلَنَا و لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ ولا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلّاً لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (حشر: ۱۰)

«و کسانی که بعد از مهاجرین در رسند گویند: خداوندا، ما را و آن برادران ما راکه در ایمان از ما پیشی گرفته‌اند بیامرز و در دلهای ما کینهٔ کسانی که ایمان آورده‌اند قرار مده، همانا تو خود مهربان و بخشاینده‌ای.»

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿و اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ و لِلْمُؤْمِنِينَ و الْمُؤْمِنَاتِ﴾ (محمد: ۱۹)

«برای گناهان خود و مردان و زنان ایمان‌دار آمرزش طلب کن.»

همچنین خداوند از زبان ابراهیم ﷺ می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْلِي و لِوَالِدَيَّ و لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾ (ابراهیم: ۴۱)

«پروردگارا، مرا و پدر و مادرم و همهٔ مؤمنان را بیامرز، روزی که حساب خلق بر پا می‌شود.»

(۱) ابو درداء رضی‌الله‌عنه گوید که از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: «هر بنده‌ای در غیاب برادرش برای او دعای خیر کند، فرشته‌ای همین دعای خیر را برای او باز می‌گوید.» (روایت از مسلم)

(۲) باز ابو درداء گوید که رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «دعای مسلمان برای مسلمان در غیاب او مستجاب است و در نزد سر او فرشته‌ای موکل شده که هر اندازه برای برادرش دعای خیر گوید آن فرشته نیز آمین گفته و برای او همین دعای خیر را می‌گوید.» (روایت از مسلم)

۱۴ـ تحریم احتقار مسلمانان:

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ و لاَ نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ و لاَ تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ و لاَ تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ

بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ و مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (حجرات: ۱۱)

«ای مؤمنان، نباید هیچ گروهی از مؤمنان گروهی دیگر را مسخره کند چه بسا که آنان بهتر از همهٔ آنها باشند، و هیچ گروهی از زنان نباید زنان دیگر را مسخره کند بسا که آنان از همهٔ آنها بهتر باشند، و بر یکدیگر طنز و طعنه مزنید و به یکدیگر مخندید و با القاب بد و نامناسب همدیگر را نخوانید، که هرکسی را به نام بد خواندن کار بدی است آن هم پس از ایمان آوردن، و هرکس از آن کار باز نگردد از ستمکاران است.»

و نیز می‌فرماید:

﴿وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ﴾ (همزه: ۱)

«وای بر هر طعنه‌زن و عیب‌جویی!»

(۱) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «همین مقدار شر برای انسان کافی است که برادرش را تحقیر کند.» (روایت از مسلم)

(۲) ابن مسعود رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «داخل بهشت نمی‌شود کسی که در قلبش مثقال ذره‌ای تکبر باشد. مردی عرض کرد: اگر کسی دوست داشته باشد لباس زیبا و کفش زیبا داشته باشد، این هم تکبر است؟ فرمود: خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد. تکبر انکار حق، و تحقیر مردم است.» (روایت از مسلم)

۱۵ـ تحریم کِبْر:

خداوند می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لاَ يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ و لاَ فَسَاداً و الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (قصص: ۸۳)

«آن سرای آخرت را برای کسانی مهیا می‌کنیم که در زمین قصد برتری طلبی و تکبر و فساد نمی‌کنند و سرانجام نیک از آنِ پرهیزگاران است.»

و در جای دیگری فرماید:

﴿و لاَ تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً﴾ (اسراء: ۳۷)

«و با تکبر بر زمین قدم مگذار».

و نیز می‌فرماید:

﴿و لاَ تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ و لاَ تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللهَ لاَ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ (لقمان: ۱۸)

«روی خود را به کبر و گردن‌کشی از مردم به یک سو مبر و در زمین به خودکامی راه مرو، که خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد.»

و در جایی دیگر می فرماید:

﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسىٰ فَبَغىٰ عَلَيْهِمْ و آتَيْنَاهُ مِنْ الْكُنُوز مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لاَ تَفْرَحْ إِنَّ اللهَ لاَ يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾

(قصص: ۷۶)

«قارون از خویشان موسی بود و در سرکشی بر آنها افزونی جست، و آن قدر دارایی و گنجینه‌ها به وی دادیم که کلیدهای آن را گروهی نیرومند می‌توانستند حمل کنند، هنگامی که خویشان او به وی گفتند: به آنچه داری شاد مباش، که خداوند شادمانان به این جهان را دوست ندارد.»

(۱) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است: «داخل بهشت نمی‌شود کسی که به اندازهٔ ذره‌ای تکبر داشته باشد. مردی عرض کرد: اگر کسی دوست داشته باشد لباس زیبا و کفش زیبا داشته باشد این هم تکبر است؟ فرمود: خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد. تکبر، انکار حق و تحقیر مردم است.»

(روایت از مسلم)

(۲) سلمه بن اکوع رضی الله عنه گوید: «مردی در حضور رسول خدا صلی الله علیه و سلم با دست چپ غذا را تناول کرد، به وی فرمود: «با دست راست بخور»، مرد گفت: نمی‌توانم، فرمود: «نخواهید توانست» که بجز تکبر چیزی مانع او از خوردن با دست راست نبود. راوی گوید: دیگر نتوانست دست را به طرف دهانش بلند کند.»

(روایت از مسلم)

(۳) حارثه بن وهب رضی الله عنه گوید: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم می‌فرمود: «هان! شما را از اهل دوزخ باخبر کنم: هر انسانی که سنگدل و متکبر باشد.» (متفق علیه)

(۴) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهشت و دوزخ با هم احتجاج ورزیدند، دوزخ گفت: جباران و متکبران در من جای دارند، و بهشت گفت: مستمندان و بینوایان در من اسکان گزیده‌اند. خداوند میان آن دو قضاوت کرد و فرمود: تو بهشت هستی و نشانهٔ رحمت منی؛ به وسیلهٔ تو هر کس را که بخواهد رحم می‌کنم و تو دوزخ هستی و نشانهٔ عذاب منی، به وسیلهٔ تو هر کس را که خود بخواهد عذاب می‌دهم و بر من است هر دوی شما را پر کنم.» (روایت از مسلم)

(۵) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند در روز قیامت به کسی نگاه نمی‌کند که از روی تکبر، دامن دراز خود را به دنبال خود بکشاند.»

(متفق‌علیه)



(۶) باز از ابوهریره رضی الله عنه نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: عزت و کبریاء لباس من هستند هر کس بر این دو با من به منازعه برخیزد بی‌گمان عذابش خواهم داد.»

(روایت از مسلم)

(۷) سلمه بن اکوع رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ادامهٔ تکبر انسان، او را در زمرهٔ جبّاران در آورده و به مصائبی گرفتار آید که آنان بدانها گرفتار آمده‌اند.»

(روایت از ترمذی)

نیکی و صلهٔ رحم

۱ـ نیکی با والدین:

ابوهریره رضی الله عنه گوید: مردی به محضر رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد و عرض کرد: یا رسول‌الله، چه کسی بیشتر از همه سزاوار حسن مصاحبت من را دارد؟ فرمود: «مادرت»، گفت: پس از او چه کسی؟ فرمودند: «مادرت»، گفت: پس از او چه کسی؟ فرمودند: «مادرت»، گفت: پس از او چه کسی؟ فرمودند: «پس از او، پدرت». (متفق‌علیه)

امام نووی در تفسیر حدیث فوق گفته: «این حدیث، حاوی امر به حسن رفتار با اقارب بوده و دربرگیرندهٔ این نکتهٔ مهم است که مادر از همه سزاوارتر به حسن رفتار است و پدر در درجهٔ دوم قرار دارد، و پس از او کسی که نزدیک و نزدیکتر باشد.»

علماء گفته‌اند: سبب تقدیم مادر، کثرت زحمت و شفقت و خدمت و مشقّتهایی است که مادر تحمل می‌کند، از قبیل: دوران آبستن، و خطر وضع حمل، و دوران شیر دادن و تربیت و خدمت و پرستاری و امثال اینها.

۲ـ مقدم داشتن نیکی با والدین بر نماز سنت و غیر آن:

ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «در میان بنی‌اسرائیل مردی بود به نام جُرَیج که مشغول نماز بود، همسرش آمد و او را به مقاربت خواست، مرد با خود گفت: او را جواب دهم یا نماز بخوانم؟ همسرش گفت: خدایا او را نمیران تا روی زنان روسپی را به او نشان ندهی، و جُرَیْج همچنان در صومعه‌اش مشغول عبادت بود. زنی روسپی پیش او آمد و درخواست زنا با اوکرد، جریج امتناع کرد. زن نزد چوپانی رفت و با وی زنا کرد و بر اثر آن حامله شده و پسری را به دنیا آورد. زن ادعا کرد که از جُرَیْج است، مردم بر او ریختند و صومعه‌اش را ویران کرده و او را بیرون کشیده و ناسزا گفتند، جُرَیْج وضو گرفت و نماز خواند، سپس کودک را آوردند، جُرَیْج از او پرسید: پدر شما کیست؟

گفت: چوپان است. مردم گفتند: صومعه‌ات را از طلا می‌سازیم، گفت: نه، فقط از گِل آن را برایم باز سازید.

همچنین در میان بنی‌اسرائیل زنی به کودکش شیر می‌داد، در آن هنگام مردی سوار بر اسب که دارای شأن و شوکت بود گذر کرد، زن گفت: خدایا، به پسرم نیز آن شأن و شوکت عطا فرما، کودک دهانش را از پستان مادرش دور کرد و گفت: خدایا، مرا مثل او قرار مده، سپس شروع به مکیدن پستان کرد. ابوهریره گوید: گویی که هنوز می‌بینم رسول خدا انگشت را در دهان خود گذاشته و آن را می‌مکد.

بعد از آن بر کنیزی گذرش افتاد و مادر گفت: خداوندا، پسرم را مانند این کنیز قرار مده، پسر دهان را از پستان مادر دور کرد و گفت: خدایا، مرا مثل او قرار بده. مادرش گفت: چرا؟ پسر گفت: مردِ سوار یکی از ستمکاران بود و این کنیز متهم به زنا گشته ولی مرتکب آن نشده است.» **(متفق علیه)**

این حدیث دارای فواید بسیاری بوده، از جمله: نیکی با پدر و مادر، مقدم داشتن مادر بر پدر، پذیرش دعای مادر به نزد پروردگار، و اینکه در هنگام تعارض امور از مهمترینِ آن آغاز می‌شود، و اینکه خداوند اولیاء خود را غالباً از مصائب و شداید رهایی می‌بخشد؛ خداوند می‌فرماید:

﴿و مَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً﴾

«هر کس تقوای خدا پیشه کند، خداوند او را از تنگناها نجات می‌دهد.»

و در بعضی از اوقات شدایدی بر آنان جاری شده تا بدان وسیله بیشتر مهذب گردند.

و از جملهٔ فواید آن: استحباب وضو برای نماز و دعا به هنگام رخدادهای مهم است، و نیز اثبات کرامات برای اولیاء بوده که مذهب اهل سنت است. و همچنین یکی از نکته‌های نهفته در آن این است که گاهی کرامات اولیاء با اختیار و انتخاب خودشان می‌باشد. و مذهب صحیح به نزد متکلمین همین است.

۳ـ اذیت والدین:

عبدالرحمن بن ابی‌بکره به نقل از پدرش گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره باخبر نکنم؟ گفتند: بفرما یا رسول الله، فرمود: شرک ورزیدن به خدا، و اذیت والدین. گوید: آنگاه رسول خدا ﷺ نشست و تکیه زد و فرمود: شهادت دروغ یا فرمود: قول دروغ. و رسول خدا ﷺ آن قدر این کلمه را گفت تا جایی که گفتیم: ای کاش! ساکت می‌شد.» **(روایت از بخاری، مسلم و ترمذی)**

٤ـ صلهٔ رحم و تحریم قطع آن:

۱ـ ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هنگامی که خداوند از آفرینش خلق فارغ شد، صلهٔ رحم بلند شد و عرض کرد: اینجا مقام پناه آوردن به تو است پروردگارا، از دست قطع صلهٔ رحم، خداوند فرمود: مگر به این راضی نمی‌شوی که هر کس تو را وصل کند او را به خودم وصل کنم و هر کس تو را قطع نماید او را قطع کنم؟ گفت: چرا پروردگارا؟ فرمودند: پس چنین است.» **(متفق علیه)**

۲ـ انس بن مالک رضی الله عنه گوید که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌فرمود: «هر کس دوست دارد روزی‌اش واسع و عمرش طولانی باشد باید صلهٔ رحم را رعایت کند.» **(متفق‌علیه)**

۳ـ جبیر بن مطعم رضی الله عنه گوید که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌فرمود: «قطع کنندهٔ صلهٔ رحم داخل بهشت نمی‌گردد.» **(متفق علیه)**

۵ـ احترام از دوست پدر:

ابن عمر رضی الله عنه گوید که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: «نیکوترین نیکی آن است که انسان پیوند با دوستان پدر را ادامه دهد.» **(روایت از مسلم و ترمذی)**

٦ـ نهی از حسد و کینه‌ورزی، و روی برگرداندن:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «یکدیگر را مبغوض ندارید، به یکدیگر رشک و حسد نبرید، به یکدیگر پشت نکنید، و همگی بندگان خدا و با هم برادر باشید. و برای فرد مسلمان حلال نیست بیش از سه روز از برادرش دوری جوید و با وی سخن نگوید.» **(متفق علیه)**

امام مالک گوید: به گمان من پشت کردن به یکدیگر به معنی سلام نکردن است.

و امام نووی گوید: رأی علماء بر این است که دوری کردن و صحبت نکردن بیش از سه روز حرام است.

۷ـ تحریم سوءظن و تجسس و رقابتهای ناسالم و کینه توزانه:

ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «حذر از سوءظن، زیرا ظن دروغ‌ترین سخن است، و تجسس نکنید، و معاملات یکدیگر را ملغی نکنید و با یکدیگر حسادت نداشته باشید، و با همدیگر کینه نداشته باشید، و به همدیگر پشت نکنید، و همگی بندگان خدا و برادرِ هم باشید.» **(متفق علیه)**

۸ـ ترحّم با یتیم و کفالت آن:

از سهل بن سعد﷛ نقل است که رسول خداﷺ فرموده است: «من و سرپرست یتیم به مانند این دو انگشت هستیم. و به دو انگشت سبابه و وسطیِ خود اشاره کرد.» **(روایت از بخاری، ابوداود و ترمذی)**

۹ـ ترحّم با مردم:

جریر بن عبدالله﷛ گوید که رسول خداﷺ فرمود: «کسی که به مردم رحم نکند خداوند به او رحم نمی‌نماید.» **(روایت از مسلم و ترمذی)**

۱۰ـ پیرامون نصیحت و خیرخواهی:

(۱) ابوهریره﷛ گوید که رسول خداﷺ سه مرتبه فرمود: «اساس دین نصیحت است عرض کردند: یا رسول الله، برای چه کسی؟ فرمود برای خدا و رسول خدا و پیشوایان مسلمین و عامهٔ مسلمانان.» **(روایت از ترمذی)**

(۲) جریر بن عبدالله﷛ گوید: «با رسول خداﷺ بر اقامهٔ نماز و ادای زکات و نصح و ارشاد هر مسلمانی بیعت کردم.» **(روایت از بخاری و ترمذی)**

۱۱ـ ثواب فرد مؤمن در مقابل مصائب:

۱ـ عایشه رضی‌الله‌عنها گوید که رسول خداﷺ فرمود: «هر مصیبتی که بر مسلمان نازل شود باعث کفارهٔ گناهان او می‌شود حتی خاری کوچک که در بدن او فرو رود.»

(متفق‌علیه)

۲ـ عطاء بن ابی رباح گوید که ابن عباس﷛ به من گفت: «هان! زنی از اهل بهشت را به تو نشان دهم، گفتم: بفرما، گفت: این زنِ سیاه‌پوست، به محضر رسول خداﷺ آمد و عرض کرد: من به صرع مبتلا می‌شوم و در اثر آن برهنه می‌شوم، برایم دعا بفرما، فرمودند: اگر می‌خواهی، صبر پیشه کن و بهشت از آنِ تو است و اگر دوست داری برایت دعای خیر کنم تا خداوند تو را شفا دهد، گفت: صبر می‌کنم ولی برایم دعا بفرما برهنه نگردم، آنگاه رسول خداﷺ برایش دعا کرد.»

(متفق علیه)

۱۲ـ شفقت و دلسوزی مسلمان برای مسلمان:

ابوموسی اشعری گوید که رسول خدا فرموده است: «مؤمنان برای یکدیگر مانند ساختمانی هستند که مصالح و اجزاء آن یکدیگر را تحکیم می‌بخشند.»
(روایت از شیخان و ترمذی)

۱۳ـ تحریم ظلم و ستم:

عبدالله بن عمر گوید که رسول خدا فرمود: «ظلم و ستم باعث ظلمات و تاریکیهای روز قیامت می‌گردد.» **(متفق علیه)**

به گفتهٔ ابن جوزی ظلم، شامل دو معصیت می‌شود: یکی تصرف عدوانی مال دیگران به ناحق و دیگری مخالفت با پروردگار، که این معصیت، بزرگتر است؛ زیرا غالباً به کسانی ظلم می‌شود که تاب و توان مقاومت ندارند، و منشأ ظلم، ظلمت و تاریکی قلب است، چون اگر قلب منور به نور هدایت باشد صاحب آن دست خود را به ظلم نیازد. بنابراین، اگر پرهیزگاران در سایهٔ نور هدایت گام بردارند از ظلم و ستم اجتناب می‌ورزند، ستمکاران و ظالمان در دام ظلمات گرفتار آمده و عاقبت سختی را خواهند داشت.

۱۴ـ عیب‌پوشی مسلمانان:

عبدالله بن عمر گوید که رسول خدا فرمود: «مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی‌کند، و او را تسلیم نمی‌کند، و هر کس در راه رفع نیاز برادرش گام بردارد خداوند در راه رفع نیاز او گام برخواهد داشت، و هر کس مشکلی برای برادرش حل کند خداوند مشکلی از مشکلات روز قیامتِ او را حل می‌فرماید، هر کس عیب برادرش را بپوشاند خداوند عیوب او را خواهد پوشاند.» **(متفق علیه)**

امام نووی گوید که این حدیث حاوی این فضایل است: کمک به مسلمان، و حلّ مشکلات او و پوشیدن زلّات و لغزشهای او، داخل دایرهٔ کمک به حلّ مشکلات است اگر به مال یا به وسیلهٔ وجههٔ اجتماعی یا هر نوع مساعده‌ای به او کمک نماید.

و ظاهراً رفع مشکلات برادر مسلمان به واسطهٔ اشاره یا رأی یا رهنمایی او نیز در این دایره داخل است.

ولی پوشیدن عیوب کسانی که دارای مکانت و شخصیت دینی بوده و به دور از آزار و فساد باشند، مندوب و بلکه واجب است، اما کسی که معروف به فساد باشد مستحب



آن است عیوب او پوشیده نگردد بلکه اگر از فساد بیشتر هراس نداشت قضیهٔ او را به اولیاء امور واگذارد؛ چون سعی در پوشش عیوب افراد فاسد او را بیشتر بر ایجاد اذیت و فساد و هتک حرمتها و گستاخی و جسارت بر دیگران به طمع می‌اندازد.

تمام اینها دربارهٔ گناهانی است که واقع شده و دوران آن سپری شده است، اما دربارهٔ گناهانی که در شُرُفِ وقوع است و شخص عاصی در صدد، یا در حال ارتکاب آن است مبادرت برای انکار و منع آن برحسب قدرت و توان واجب و تأخیر در آن حرام است، اگر از دفع آن عاجز ماند آن را به ولی امر واگذارد، البته در صورتی که تبعات مفسده انگیزی به دنبال نداشته باشد.

۱۵ـ دفاع از ناموس مسلمان:

ابو درداء رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هر کس به دفاع از ناموس برادرش برخیزد خداوند در قیامت چهرهٔ او را از آتشِ دوزخ در امان خواهد داشت.»

(روایت از بخاری و ترمذی)

١٦ـ دلسوزی و مهربانی و پشتیبانی مؤمنان با همدیگر:

(۱) ابوموسی رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است: «بی‌گمان مؤمنان برای یکدیگر به مانند ساختمانی هستند که اجزاء و مصالح آن یکدیگر را تحکیم می‌بخشند. و انگشتهای خود را برای ترسیم آن در هم تشبیک کرد.» **(متفق علیه)**

(۲) نعمان بن بشیر رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «مؤمنان را در حال مهربانی و عطوفت با هم همانند جسدی می‌بینی که اگر عضوی از آن به درد آید باقی بدن نیز به کم خوابی و تب و لرز مبتلا می‌شود.» **(متفق علیه)**

قاضی عیاض در تفسیر حدیث فوق گفته است: تشبیه مؤمنین به جسد واحد تمثیلی است صحیح و این تشبیه به خاطر نزدیک کردن فهم و به تصویر کشاندن معانی است، تا بدین‌وسیله مجسم شده و قابل رؤیت و تصوّر شود. و این حدیث نشان‌دهندهٔ تعظیم و احترام برای حقوق مسلمانان و تشویق آنان به تعاون و مهربانی با هم می‌باشد.

ابن ابی حمزه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم ایمان را به جسد و اهل ایمان را به اعضاء آن تشبیه کرده است، زیرا ایمان اصل است و تکالیف شرعی فروع آن است؛ بنابراین، اگر کسی به یکی از تکالیف اخلال وارد سازد این خللِ متوجه اصلِ آن که ایمان است می‌شود. و جسد اصل است، مانند درخت که اصل است و شاخه‌های آن اعضای آنند،

که هرگاه یکی از اعضاء به درد آید دیگر اعضاء نیز درد می‌کنند، مانند درخت که هرگاه شاخه‌ای از شاخه‌های آن تکان داده شود دیگر شاخه‌هایش دچار تکان و تحرّک و لرزش می‌شوند.

۱۷ـ تحریم دروغ:

ام کلثوم بنت عقبه گوید که از رسول خداﷺ شنیدم می‌فرمود: «کسی که به خاطر اصلاح ذات البین دروغ گوید دروغگو نیست.» **(متفق علیه)**

جمهور در تفسیر آن گفته‌اند: منظور، نفی دروغ نیست بلکه منظور، نفی گناه از آن است، و الاّ دروغ برای اصلاح باشد یا غیر آن، دروغ نامیده می‌شود.

و گاهی در گفتن دروغی کوچک به امید دستیابی به صلحی بزرگ رخصت وجود دارد.

۱۸ـ کسی که به هنگام خشم خود را کنترل می‌کند:

ابوهریرهرضی الله عنه گوید که رسول خداﷺ فرموده است: «قهرمان کسی نیست که در کشتی پشت دیگران را بر زمین بکوبد، بلکه قهرمان آن کس است که به هنگام خشم بر نفس خودش تسلط داشته باشد.» **(متفق علیه)**

قسطلانی در تفسیر آن گفته است: به علت اینکه شخص خشمناک شدیداً خشمگین بوده و شعلۀ آتش خشم و انتقام در درون او شراره می‌زند ولی با ثبات و حکمت خود بر آن چیره شده است، مانند کسی است که در کشتی رقیب را شکست داده ولی خود، شکست‌ناپذیر است.

۱۹ـ نهی از زدن صورت:

ابوهریرهرضی الله عنه گوید که رسول خداﷺ فرمود: «هنگام جنگ و جدال از زدن به صورت پرهیز کنید.» **(متفق علیه)**

علماء در تفسیر حدیث گفته‌اند: این حدیث تصریح به نهی از زدنِ صورت می‌باشد، زیرا صورت لطیف و حساس بوده و جامع محاسن است و اعضاء آن نیز لطیف و حساس هستند، و اکثر ادراک از راه اعضاء آن صورت می‌گیرد، که ضربه زدن به صورت، آن ادراک را باطل یا ناقص می‌نماید. و گاهی چهرۀ انسانِ مضروب معیوب شده و بدیهی است عیب واقع بر چهره نمایان‌تر و برجسته‌تر است، چون صورت، بارز است و

پوشیدن آن امکان ندارد و هرگاه ضربه به آن زده شود غالباً از معیوب بودن در امان نخواهد بود.

۲۰ـ تحریم غیبت:

ابوهریره رضی الله عنه گوید: «عرض رسول خدا صلی الله علیه وسلم کردند: یا رسول الله، غیبت چیست؟ فرمودند: نام بردن برادرت به گونه‌ای که ناخوشایند او باشد، غیبت است، عرض کردند: اگر چنان بود که ذکر کردیم نیز غیبت است؟ فرمودند: اگر چنان بود که گفته‌اید غیبت است، و اگر چنان نبود که می‌گویید در واقع نسبت به او بهتان گفته‌اید.»

(روایت از ابوداود و ترمذی)

۲۱ـ تحریم حسادت:

زهری به نقل از پدرش گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است: «در دو چیز حسد نیست: مردی که خداوند به او مال و ثروتی داده باشد و پنهان و آشکار و در نیمه شب و وسط روز از آن انفاق کند، و مردی که خداوند قرآن را به او داده و در نیمه شب و در وسط روز آن را برپا داشته و بدان عمل می‌کند.» **(روایت از شیخان و ترمذی)**

۲۲ـ توصیه به نیکی با همسایه و احسان در حقّ او:

عایشه رضی‌الله‌عنها گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «آن قدر جبرئیل من را به نیکی در حقّ همسایه سفارش کرد تا گمان بردم همسایه از همسایه ارث می‌برد.» **(متفق علیه)**

شیخ ابومحمد بن ابوحمزه گوید: حفاظت از همسایه نشانهٔ کمال ایمان است، و حتی اهل جاهلیت بر آن محافظت می‌کردند.

و سفارش به همسایه آن است که انواع نیکی را در حقّ همسایه دریغ نداری، از قبیل: هدیه، سلام کردن، و روی خوش نشان دادن به هنگام ملاقات با او، تفقّد از احوال او، کمک به او در صورت نیاز و غیر آن، و دفع هرگونه ضرر و زیان حسی و معنوی از او.

و در واقع رسول خدا صلی الله علیه وسلم نفی ایمان از کسی کرده که همسایه‌اش از او ایمن نباشد. و این تهدید رسول خدا صلی الله علیه وسلم از تعظیم حقوق همسایه خبر داده و از این امر نیز که زیان رساندن به او از گناهان کبیره است.

شیخ ابومحمد در ادامه گوید: و این مسئله به نسبت همسایهٔ صالح و غیر صالح متفاوت است، و آنچه شامل هر دو نوع است، خیرخواهی برای او و موعظهٔ نیکو و

دعای خیر و هدایت برای او، و ترک و دفع زیان از او، بجز در مواقعی که قولاً و عملاً زیان رساندن به او واجب باشد.

همسایهٔ صالح سزاور تمامی نیکیهایی است که بدان اشاره کردیم، ولی نیکی با همسایهٔ ناصالح آن است: جلو او را در مقابل ارتکاب معاصی گرفت آن هم به گونه ای نیکو و بر حسب مراتب امر به معروف و نهی از منکر. و همسایهٔ کافر را به پذیرش اسلام موعظه کند، محاسن اسلام را برایش تعریف و با حکمت و آرامی وی را به پذیرش اسلام دعوت نماید. و همسایهٔ فاسق را به گونه‌ای اندرز دهد که مناسب حال او بوده و از ستیز و پرخاش با وی اجتناب نماید، و عیوب و لغزشهای او را بپوشد و با آرامی او را از ارتکاب آن نهی کند. اگر از آن بهره برد چه بهتر و گرنه به قصد تأدیب از وی دوری جسته و سبب آن را به وی اعلام کند بلکه متنبه گشته و به راه راست بازگردد و از مناهی دست بردارد.

۲۳ـ همنشینی با صالحان مستحّب است:

ابوموسی رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «مثال همنشین صالح و همنشین بد، مثال حامل مسک و دمندهٔ کورهٔ آهنگری است: حامل مسک، یا تو را از آن بهره‌مند می‌سازد، یا از او می‌خرید، و یا بوی خوش آن به مشام تو رسد، و دمندهٔ کوره، یا لباس تو را می‌سوزاند و یا بوی بد آن تو را اذیت کند.» **(متفق علیه)**

حافظ در کتاب «الفتح» گفته است: این حدیث، دلیل بر نهی از همنشینی با کسانی است که همنشینی با آنان مایهٔ اذیت در دین یا دنیا شود. و نیز دلیلی است بر استحباب همنشینی با کسانی که نفع دینی و دنیوی دارند، و این ضرب‌المثل را در آن‌باره فرموده است.

۲٤ـ فضیلت نیکویی با دختران:

عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: زنی داخل شد که دو دختر با خود داشت و گدایی می‌کرد ولی در نزد من به غیر از یک دانه خرما چیزی نیافت، دانهٔ خرما را به او دادم و او دانه خرما را میان دو دخترش تقسیم کرد و خود، از آن نخورد. سپس بلند شد و بیرون رفت، به دنبال آن رسول خدا صلی الله علیه وسلم داخل شد، ماجرا را عرض او کردم، فرمودند: «هر کس مبتلا به این دختران شود، در قیامت برای او در مقابل آتش، پرده خواهند بود.»

(متفق علیه)



امام نووی در تفسیر حدیث فوق گفته است: بدین جهت آن را بلا نام نهاده است، چون عادتاً مردم جاهل آن زمان آنان را دوست نداشتند؛ چنان که خداوند در توصیف آنها می‌فرماید:

﴿و إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا و هُوَ كَظِيمٌ﴾ (نحل: ۵۸)

«و چون به یکی از آنها مژدهٔ ولادت دختر دهند، چهرهٔ او سیاه گشته و لبریز از خشم و کینه می‌گشت.»

۲۵ـ نیکی با خادمان:

ابوذر رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند این برادران شما را زیر دست شما قرار داده است، پس هر کس از شما زیردستی داشت از خوراک خود به او بخوراند، و از لباس خودش به او بپوشاند، و کار سخت و طاقت‌فرسا بر او تحمیل نکند، و اگر چنین کاری را بر او تحمیل کرد خودش باید او را یاری دهد.»

(روایت از بخاری و ترمذی)

۲۶ـ نهی از زدن و ناسزاگفتن به خادمان:

ابوهریره رضی الله عنه گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس به خادم و غلامش بهتان و تهمتی بزند که از آن بری است، در روز قیامت حد بر او جاری خواهد شد.» **(روایت از شیخین)**

۲۷ـ صبر بر فوت فرزند:

(۱) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: زنی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: یا رسول الله، مردان از محضر تو بهره‌مند شده‌اند، برای ما نیز روزی را معین فرما تا در آن چیزی را به ما فرا دهی که از خداوند فراگرفته‌اید، فرمود: پس در فلان روز جمع شوید، همه جمع شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به آنان مسایلی را فرا داد که از خدا فراگرفته بود، سپس فرمود: «هر کدام از شما که سه تا فرزند از دست داده باشد، در روز قیامت برای وی پرده و سپری در مقابل آتش خواهند بود. زنی عرض کرد: دو فرزند نیز چنانند؟ و دو مرتبه آن را تکرار کرد، پیامبر فرمودند: و دو فرزند، و دو فرزند، و دو فرزند.»

(متفق علیه)

(۲) ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سه فرزند نابالغ.» **(متفق‌علیه)**

۲۸ـ خداوند هر کسی را دوست بدارد بندگان نیز او را دست می‌دارند:

ابوهریره ؓ گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «بی‌گمان اگر خداوند بندهٔ خود را دوست داشت جبرئیل را ندا فرماید: خداوند فلانی را دوست می‌دارد، تو نیز او را دوست بدار، آنگاه جبرئیل نیز او را دوست می‌دارد. سپس جبرئیل در آسمانها ندا می‌کند: خداوند فلان بنده را دوست دارد شما هم او را دوست بدارید، آنگاه اهل آسمانها نیز او را دوست می‌دارند، و در نزد اهل زمین نیز مورد قبول قرار خواهد گرفت.» (متفق علیه)

محبت خدا برای بنده‌اش، هدایت و نعمت او است؛ محبت ملائکه برای بندهٔ خدا، دعا و استغفار و ستایش او است؛ و محبت مخلوقات نیز عبارت از میل قلبی و اشتیاق و آرزوی آنان برای ملاقات با او است که آن هم به سبب اطاعت او از پروردگار به دست می‌آید.

۲۹ـ حشر انسان با کسی است که او را دوست داشته است:

(۱) انس بن مالک ؓ گوید که مردی عرض رسول خدا ﷺ کرد: کی قیامت می‌آید یا رسول الله؟ فرمود: چه توشه‌ای برای آن آماده کرده‌اید؟ عرض کرد: نماز و روزه، و صدقهٔ چندان زیادی را برایش آماده نکرده‌ام، ولی من خدا و رسولش را دوست دارم، پیامبر فرمود: «حشر تو با کسی است که دوستش دارید.» (متفق علیه)

صاحب کتاب شرح المشکاة گوید: رسول خدا ﷺ در حدیث فوق راه و روش حکیمانه در پیش گرفته است، زیرا او از زمان وقوع قیامت سؤال کرده، و اینکه چه وقتی برپا می‌شود؟ و غیر مستقیم به او یادآور می‌شود: تو کجا و دانش زمان وقوع قیامت کجا؟ آنچه برای تو مهم است ره توشهٔ آن روز است که از آن سؤال کنی، پس آن را مهیّا نمایید.

امام نووی گوید: امتثال امر خدا و رسول او و اجتناب از نواهی ایشان و متأدب شدن به آداب شرعیه، نشانهٔ محبت خداوند و رسولش در حقّ او است.

(۲) ابوموسی اشعری ؓ گوید که عرض رسول خدا ﷺ شد: کسی را می‌بینی که قومی را دوست می‌دارد ولی هنوز به آنان ملحق نشده است، فرمود: «انسان با کسی حشر می‌گردد که در دنیا دوستش داشته است.» (متفق علیه)

۳۰ـ نفقه بر اهل و عیال:

ابومسعود انصاری ؓ گوید که رسول خدا ﷺ فرمود: «نفقهٔ انسان بر اهل و خانواده‌اش، صدقه است.» (روایت از شخین و ترمذی)

۳۱ـ مهمانداری چند روز است؟

(۱) ابوشریح عدوی رضی الله عنه گوید: با چشمان خود دیدم و با گوشهای خود شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کس به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید به مهمان و جایزهٔ او احترام بگذارد، عرض کردند: جایزهٔ او چیست؟ فرمود: یک شبانه‌روز است و مهمانداری سه شبانه‌روز است و بیش از آن صدقه است. و هر کس به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید سخن نیکو بگوید یا ساکت بماند.» **(روایت از شیخین و ترمذی)**

(۲) ابوشریح کعبی گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «مهمانداری سه روز است و جایزهٔ آن یک شبانه‌روز است. و هرگونه انفاقی بر مهمان بیش از آن، صدقه است. و برای مهمان حلال نیست نزد میزبان آن قدر اقامت نماید تا او را به تنگنا اندازد.»

(روایت از نسائی، ابن ماجه و ترمذی)

۳۲ـ نهی از دروغ:

عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: «به نزد رسول خدا هیچ خُلقی از دروغ مبغوض‌تر نبود، و گاهی کسی نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دروغ می‌گفت ولی بعد از آن آن قدر دچار جنگ درونی می‌شد که ناچار وادار به توبه می‌گشت.» **(روایت از ترمذی)**

۳۳ـ ناسزا و فحاشی، زشت و مکروه است:

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «ناسزا گفتن و فحاشی مسلمان، فسوق و خروج از منهج دین است و جنگیدن او کفر است.»

(روایت از شیخین و ترمذی)

۳۴ـ معاشرت با مردم:

(۱) ابوذر رضی الله عنه گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم به من گفت هر کجا باشی تقوای خدا پیشه کن و به دنبال گناه کار نیک انجام بده تا گناه محو شود، و با اخلاق نیک با مردم رفتار کن.»

(روایت از شیخین و ترمذی)

(۲) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «داخل بهشت نمی‌گردد کسی که به اندازهٔ دانهٔ رازیانه‌ای کِبْر در دل داشته باشد، و داخل دوزخ نمی‌گردد آن کس که به مقدار دانهٔ رازیانه‌ای ایمان در دل داشته باشد.»

(روایت از مسلم، ابوداود، ابن ماجه، و ترمذی)

۳۵ـ نهی از مجادله:

انس بن مالک رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «هر کس دروغ را ترک کند در حالی که بر باطل باشد در اطراف بهشت برای او قصری بنا می‌شود، و هر کس جدال را ترک کند در حالی که بر حق است برای او در وسط بهشت قصری بنا می‌شود، و هر کس اخلاق خود را نیکو نماید برای او در بالای بهشت قصری بنا می‌شود.»

(روایت از ابن ماجه و ترمذی)

۳۶ـ پیرامون شرم و حیاء:

ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «حیاء از ایمان است، و ایمان در بهشت است، و ناسزا و فحاشی از بی‌شرمی است و بی‌شرمی در دوزخ است.»

(روایت از ترمذی)

۳۷ـ دعای مظلوم:

ابن عباس رضی الله عنهما گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم معاذ بن جبل را به یمن فرستاد و فرمود: «از دعای مظلوم حذر کن، چون میان آن و خدا پرده‌ای وجود ندارد.»

(روایت از شیخان و ترمذی)

۳۸ـ پیرامون صبر:

ابوسعید رضی الله عنه گوید: افرادی از انصار از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تقاضای مال کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به آنان بخشش داد، سپس فرمود: «هر مالی به نزد من باشد از شما دریغ نمی‌کنم، و هر کس هم خود را بی‌نیاز بنمایاند، خداوند او را بی‌نیاز می‌سازد، و هر کس خود را از تکدّی و گدایی پاک دارد، خداوند او را از آن پاک نگه خواهد داشت، و هر کس صبر بر خودش تحمیل کند خداوند او را صبور می‌کند، و به هیچ احدی بخششی بهتر و واسع‌تر از صبر عطا نشده است.»

۳۹ـ پیرامون انسانهای دو چهره:

ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «بدترین انسانها به نزد خداوند در روز قیامت انسانهای دو چهره می‌باشند.»

(روایت از شیخان و ترمذی)

۴۰- پیرامون سخن‌چینی:

حذیفه رضی الله عنه گوید که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم می‌فرمود: «انسانِ سخن‌چین داخل بهشت نمی‌گردد.»

(روایت از شیخین و ترمذی)

۴۱- پیرامون تواضع:

ابوهریره رضی الله عنه گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «صدقه از مال نمی‌کاهد، و خداوند برای انسان در برابر گذشت جز عزّت زیاد نمی‌کند، و هر کس برای رضای خدا از خود فروتنی نشان دهد در پاداش آن خداوند فقط رفعت منزلت به او خواهد بخشید.»

(روایت از مسلم و ترمذی)

در سایهٔ الطاف بی‌پایان الهی ترجمهٔ این کتاب در مورخهٔ ۱۳۸۴/۹/۱۶ به پایان رسید. و الحمدلله رب العالمین و صلی و سلم علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و من سار علی نهجه و دعا بدعوته إلی یوم الدین. آمین!

سردشت ـ مسجد حضرت علی رضی الله عنه

عبدالله عبدالهی